• تمام شد •

• حرف دال •

• حرف راء •

• حرف چ •

• حرف حاء •

• حرف خاء •

• منظر دوم در اسماء مواضع و قلعجات و آنها وغیره •

● حرف یاء ●

● حرف کاف ●

• حرف صاد •

• حرف شین •

• حرف ذال •

• حرف راء •

• حرف دال •

• حرف خاء •

● حرف جيم ●

● حرف چ ●

* حرف باء *

• بسم الله الرّحمٰن الرّحیم •

فهرستِ نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در دومین دفترِ اکبرنامه اندراج یافته‌اند)
بترتیبِ حروفِ هجاء مرتّب بر دو منظر - اوّلین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره • • شعر •
• حسبي الله العالمین فانّه • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسامیء مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

INDEX

OF

NÁMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. II.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY 57, PARK STREET.

1881.

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. II.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY 57, PARK STREET.

1881.

گرم همّت امّید واری دهد • فلک فرصت و بخت یار

بااین جنبشِ کلکِ گردون خرام • بپایان برم این گرامی کلام

• تمام شد •

تاریخ طبع دفتر دوم از اکبرنامه

• شمسی عیسوی •
۱۸۷۹

• انتهت بترفیق الموفق الواسع •
۱۸۷۹

• قمری هجری
۱۲۰

که گوناگون سرورِ عالم در محنت‌کدهٔ او راه نیابد - رجائی گشادهٔ پیشانی که بفراخیِ انبساطِ غمگساریِ جهانیان بردوشِ همّت برگیرد - آن تیز رو هشیار خرام که ازگلخنِ بیم و بستانچهٔ امّید و تابشگاهِ بستگی و نزهت‌جای گشادگی فرا ترک شدهٔ پلی‌بندِ شادی و غم نبود - هرلحظه منشورِ اقامت بمنزلی میرسد - و هنوز جای گرم نکرده از درِ دیگر میخوانند •

• مصرعه • • من برقلمونِ روزگارِ خویشم •

با چنین آویزشِ درونی بحکمِ ارادت ملتزمِ نگاشتنِ گرامی نامه است - و مخلصانِ بزمِ عقیدت بکارِ دیگر نمی‌گذارند - و چرا نباشد - و چگونه شگفت نماید - از پرستاریِ ملکِ آگهی زخارفِ دنیو در میزانِ همّت وزنی ندارد - و رنگ‌آمیزیِ عالمِ صورت را در پیشگاهِ بینش قدری نه - نا گزیر بسپاسِ موهبتِ کبری کلکِ سرائی کرده جوشِ مدحت میزند - و دل را لختی بگذارشِ داستانِ حقیقت جلائی تازه می‌بخشد - نه آنکه هوسمندانه آب بپرویزن می‌پیماید - و باد بهاون می‌کوبد بهتر که سرپوشِ خاطرِ بوالعجب برنگرفته رازِ درون برملا نیفتد - و آنچه گوشِ زمانیان و بچشمِ عادتیان درنگنجد واگویه نسازد •

• شعر •

گربگویم آنچه از اندیشه درجانِ منست • یا چو من حیران بمانی یا نداری باورم

بفضلِ مبارک ضمیرِ دانش‌پژوه از زمزمهٔ پنهانی و گفتارِ خاموشی چرا سیرآمد - حالِ خویش رگاهِ ظهور می‌آری - و در خلوتگاهِ دل راهِ بیگانه میدهی - چشمهٔ بینش از صفوتکدهٔ باطن زاوش میکند - شراب(۲) را سرانجام دادن آئینِ کدام هوشیار است - بر همان نطعِ بندگی پای همّت فشرده نیایشِ ایزدی از ستایشِ پادشاهی بجای آور - و رازگوئیِ تقدّس بداستانِ سرائیِ تعلّق برگذار - پیامِ حقیقت دل‌را از هرزه گرائی بازآورد - عزیمت را تنومندی داد - نیروی‌کار افزود و گوهرِ فطرت را فروغِ دیگر بخشید - للّه‌المنّة کتابهٔ (که از پیشطاقِ سرنوشتِ من روزگارِ پر خواند و وهی را رهینِ منّت گرداند) آنست که مرا بسته فتراکِ دولتِ ابدی‌اعتصام ساخته سوانح نگارِ بدائع طراز دارد - و از حسنِ طالع این کوکبِ افقِ معارف و اخترِ آسمانِ معانی (آنچه بزبانِ قلم می‌آید - و بر صحیفهٔ بیان رقم می‌پذیرد) روز بروز بسمعِ همایون میرسد - و دست‌آویزِ آفرین روز افزون و نوازشِ گوناگون می‌گردد - سعادتمند بندهٔ که خدمتِ او پسندِ شاهنشاه افتد و نشانِ قبول از درگاه یابد •

• شعر •

بحمد الله این داستانِ نخست • بطرزِ فریبنده کردم درست

درین‌دم که دورانِ سخن‌خواه بود • سخن ازمن و همّت ازشاه بود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سراب •

ادا لعبت آرائیٔ آن خودستای خویشتن بین است - و رتبهٔ والاً آنست محمدت‌گوی را (که سرمایهٔ رونت انتظام میدهد) بآئین دشمنان پیش‌آید - و نکوهندهٔ عیب نمای را بدوستی بردارد بو که بدین طرز آگهی بر فرازِ مقصود جای‌گیرد - و از گزندِ دشمنِ دانای خانگی رستکاری یابد بدستیاری فطرت و پای انشارئ دل به کمتر زمانے ازان نفرت باز آمده با خود در آویخت و جنگِ بے آشتی در میان آورده کار از سر گرفت • شعر •

دست و گریبان بخودم چون‌کنم • سر ز گریبانِ که بیرون کنم

چاک زدم پردهٔ سامانِ خویش • بو که زنم دست بدامانِ خویش

همواره لطمهٔ نکوهش بر خویشتن میزند - و بسیه‌زبانی نفرین‌خود می‌سراید - [هرگاه یکتا شاهدِ وجود (که باستانیان به نیروی شهودی دریافته اند) ترا از سعادت منشی و بیدار بختی بچراغ لَیل روشن] چگونه و چرا تنگدلی - از که گریخته کنجِ خمول میطلبی - و کرا مانده کجا بسه خواهش میگشائی - گرفتم ازان آگهی نصیبه نداری یا نیّرِ شناسائی فروغِ کردار نمی از نیک اختری و تنومندئ دل آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که معامله آرائی و نصلِ خصومات دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند - تا خوشنو عالی و نارضامندئ جهانے دران عزیست غبار نتواند انگیخت - دونیمگان بآزرم جوئی کام برنتو گرفت - تا بدیگران چه رسد - بملکِ تنهائی شتافتن چیست - و از گم نامی چه می‌اندر چه گوید - و چه اندیشد[۳] • شعر •

دلم دامن و آستینِ بلا را • چو وامق سرِ زلفِ عذرا گرفته

ز آمیزشِ عالم و اهلِ عالم • همان نفرتِ طبعِ عنقا گرفته

حقیقت، کار آنست که تکاپوی‌آدمی سودمند نیاید - تا نگاشتهٔ پهشطاقی سرنوشت چه بوده و گردشِ انجم و افلاک بر چه رفته باشد - به نیرنگئ آمیزهٔ اجرامِ علوی و اجسامِ سفلیِ علاج نتوانند اندیشید - تیراندازئ آسمان را سپر نتوان دوخت • شعر •

زان سوی جوشن‌است گشادِ خدنگِ چرخ • خود را بهرزه از چه بجوشن در آوریم

اکنون با نفسِ هزار فنه معرکهٔ مصارعت آراسته دارد - و هوا خواهان یکدیگر پای حمایت افشرده‌اند زمان زمان شعبده بازئ تازه بکار میرود - و آفت و خیزِ شگرف چهرهٔ عبرت می‌افروزد - نمیداند که انجام کار چه خواهد بود - و آسایش در کدام منزل روی نماید - و ازین سه تن ایزد شناس با که جاوید پیوندی دست دهد - و شادخوابِ واپسین بکدام افسانه قرار گیرد - خوفی گرد بر ابرو

(۲) نسخهٔ [ز] قندیل (۳) نسخهٔ [ب] و لیکن چه گوید •

ازانجا (نه عزیمت درست بود - و عقیدت پایدار) حیله اندوزان نافرجام زبان زدۀ چهار سوی صورت و معنی گشتند - و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته در خوی شرمندگی فرو شدند - آنروز (که تا آشنای نشیب و فراز عالم صحبت این طایفه میخواست) راه نفرت می‌سپردند - اکنون آن‌گروه نفوده خود بدلجوئی حیران آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند - و او در بار استنکاف - درین تیرگی[۲] وحشت نیّر سعادت بدرخشید - و از دم گیرای گیهان‌خدیو بفرهنگاه صلح‌کل درآمد - نفس شوریده در صفوت‌جای آرامش نشیمن ساخت - و برین ترانۀ حقیقت دامن نشاط بر گرفت - اگر جهانیان ترا نکوهیده پیغولۀ دشمنی می‌گزینند باندازۀ دانش راه عبادت می‌سپرند - تو چه نهمیده میخروشی - و اگر نیک دانسته آن‌هنجار پیش‌می‌گیرند همانا بیمار حسد اند - از رنجور کار تندرست چه میجوئی - ازنقصان بشری وکوتهی‌امکان از سراپای‌خاطر زمزمۀ خواهش سرائیدے و جوش این‌آرزو ازدرونۀ سر بر زدے - چه بودے که دشمن‌نارسا[۳] دریافتی که چه‌مایه آسوده ام - و دل از بادافراه چگونه واپرداخته - تا تن چاپلوس و زبان لابه‌گر بعذرخواهی بفرستادے - و برون همرنگ ساخته از کشاکش دوروئی بازرستی - کاش خیراندیشی (که در حقّ بدخواه دارم) بدپرستی مرا (که راه مداهنه ندانَد[۴]) دوست طفل مشرب حقیقت‌مدان من بدانستی - تا بنقد دوستی رنج نبردے ◦

◦ شعر ◦

آتش بدو دست خویش درخرمن خویش ◦ چون خود زده‌ام چه‌نالم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ◦ ای وای من ودست من و دامن‌خویش

در حال ستایش کنندگان وبدگویان خویش از دوم منزل گذشته بسیوم گذاره میکند - امّید که دیگر باز نگردد - و بقلاوزی بخت بیدار بر نزهتگاه چهارم شرف اختصاص یابد - و دم آسایش برگیرد و از انباز گیری ایزد برهمال یکسو شود - بیشترے با نغمتهی‌گروه دوستی ورزند - و با پسینیان برخلاف‌آن گرایند[۵] - طایفۀ صورت را در ظهور این‌دو روش بشادی و اندوه بیالایند - به ندامگری درون را نشاط آمود گردانند - وبنکوهش آزردگی را پرورش دهند - برخی تائید یافتگان سلوی‌را نیرنگی ابداع در نظر آید - آن هر دو را یکسان‌انگاشته پذیرای دگر گونگی نشوند - و بسا باشد که نفس بوقلمون اشکلی درمیان آرد - وچنان وا نماید که ناسزا گوئی تو (که راه حق می‌سپری) ناخوشنودی ایزدی با خود دارد - ناچار فریب خورده بکین تباه سرایان برخیزد - و از شاه‌راه سعادت بر کناره افتد و چون امّاره نوبسیج روزگار خویش کند پدید آید که بسا باطل‌اندوزان بدکار تر را آویزشی ندارد

---

(۲) نسخۀ [ز] تیرگی نیرسعادت (۳) در [بعضی نسخه] ناساز (۴) نسخۀ [ب] ندانند

(۵) نسخۀ [ز] برخلاف گرایند ◦

بدرستداری برخاست - و اختلافِ گروهاگروه مردم دل را از شغلِ شگرف بازنتوانست داشت و در نزهتگاهِ باطن گردِ نفورے نیارست انگیخت - چندے در همایون‌محفلِ کشور خدای هنگامهٔ دانائی گرمی پذیرفت - تنقیحِ مقاصد و تشخیصِ دلائل را روز بازار دیگر شد - از ناشناسائیِ مراتبِ حکمت و تهی دستیِ علومِ حقیقی سخن سرایانِ روزگار را (که بتزویر پیشگی و چرب زبانی در پایهٔ بلند آگهی جای داشتند) کار دشوار گشت - گاه بخاموشیِ زبان و جنبشِ ابرو و گردشِ چشم حیله می‌اندوختند - و گاه به تعمیهٔ گوئی و هرزه درائی پاسخ می‌آراستند - از نیروی تائیداتِ آسمانی چنان کاربند شدے که آن طلسمِ بدگوهری درهم شکستی - ناگزیر دست ازان بازداشته بیانه گذاری پیش‌آمدند - معقولات را مخالفِ دین شمرده برخی سادهٔ لوحانِ ترک نژاد را راه زدند و از یاوریِ آن ناشناسانِ بیخرد بچیره دستی سر برآوردند - بدستیاریِ روشن‌ستارگی گشادهٔ پیشانی ازان پایهٔ والا فروتر شده در سرائرِ منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد - و بآئینِ آن گروه در قراردادهای پریشان و اندوختهای ناسره ناخن زدن گرفت - گفت و گوی مذهب و ملّت دراز شد باز پرسِ اشتباهات را مکامنِ معتقدات پنداشته بکین توزی نشستند - چندے بوینِ تلبیسِ عبر (۲) بدنفسی میکردند - کهن‌آشنایان و دیرین دوستان دامنِ اختلاط برچیدند - و در شهرستانِ گرد آمودِ غربت گشت - گاه ازین خلوت در کثرت ترانهٔ نشاط برکشیدے - و نتیجهٔ خیر بسیچی دانسته در نیایشِ ایزدی افزودے - و گاه از کوتهیِ امکان و تفکّرِ حوصله باخود سرائیدے که این چه بوالعجبی‌ست - با جهانیان بساطِ نیک‌اندیشی و خیرسگالی گسترده دارد - و باخود حریفانه نقشِ ششدر می‌اندازد - عالمیان درکمینِ دشمنی چرا نشسته اند - از تائیدِ آسمانی و روشن‌ستارگی (۳) با شگرفیِ روزگار و نارواییِ حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیگانه و یاوه سرائیِ دور و نزدیک و آویزشِ بدگوهرانِ کوتاه بین تفرقه در جمعیت‌آبادِ ضمیر نینداختی - از بازار کسادیِ حقیقت تازه شادابی چهرهٔ نشاط افروختی ●

● شعر ●

بصدف مانم و خندم چو مرا درشکنند ● کارِ خامان بود از فتح و ظفر خندیدن

چون سپهرِ گردان چندے برین بگذشت درهای دولت گشودند - و چهرهٔ اعتبار را افروختگیِ دیگر پدید آمد - زر بندگانِ دنیا ستیزهٔ حسد را ببغضِ دینی فروخته باندیشهٔ تباه فرو رفتند - و از تنگ‌چشمی و ناتوان‌بینی به پیکارِ ایزدِ توانا برخاسته خسرانِ جاوید اندوختند ●

● شعر ●

این دو سه بدنام کنِ مهدِ خویش ● می‌شکنندم همه چون عهدِ خویش

من بصفت چون مهِ گردون شوم ● نشکنم ار بشکنم افزون شوم

---

(۲) نسخهٔ [ز] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] با شگرفیِ ●

با جهانیان پیوندِ آمیزش گسیخته داشتی - و از نارواییِ دکانچهٔ دنیا ناخواسته بسیجِ تجرّد گزیدن
دل گرفتی - و اندیشهٔ غربت‌گرایی بشورشِ تازه رهنمون گشتی - سراسیمگیِ جنون نبود که از فرمانِ خردِ
سرتابیده بے‌راهه شتابد - آشفتگیِ بیمروّتی نداشت که راهِ آزارِ خدایانِ مجازی سپرد - در نشیبِ آبادِ
اندوه و شادی با دلِ پژمان و خاطرِ دژم بسر می‌برد - و تخیّلِ آزادی لختی بآسایش می‌درآورد
از پست‌فطرتی (که درمن بود) و کم‌همّتی (که در نهادِ خود داشتم) با کمالِ دل‌گرفتگی از مدینه
و فرطِ بیابان‌دوستی بلند پایگیِ نگارخانهٔ سیمیائیِ آشوبِ درون‌آمدے - و از نیرنگیِ کشاکشِ باطنی
در شگفت زار افتادے - تا رضامندیِ پیرِ نورآگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک - و بازماندهٔ
شوریده ازان سگالشهای باهم‌اخشیج بسیار دور - نفسِ نفس فرمان پذیریِ آن یکتای ملکِ آگهی
در افزونی - و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر • شعر •

بختی نه که با دوست در آمیزم من • صبرے نه که از عشق بپرهیزم من

دستی نه که با قضا درآویزم من • پائی نه که از میانه بگریزم من

تا آنکه آسمان در محفلِ همایونِ شاهنشاهی داستانِ مرا برخواند - و ستارهٔ بختِ بیداریِ
افقِ اقبال بدرخشید - چارشانِ دولت پی‌هم رسیدند - و فرمانِ طلب شکوهِ سطوت انداخت
نیرنگیِ نفسِ ابوالبدائع نقشِ اعتبار پژوهی از پیشطاقِ ضمیر سترده شد - و بسیجِ تجرّد چیره‌دستی
نمود - و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشتِ دیوانگی در نوردد - و دیواربندِ آمیزش درهم شکسته
راهِ آزادی پیش‌گیرد - آن روحانی طبیب (چون پادشاهِ روزگار را قافله سالارِ ایزد پرستان میدانست
و از سرنوشتِ چهره کشایانِ تقدیر قدرے آگهی داشت) بچاره گری روی آورد - و بدرسِ آموزشِ
تعلّق درجِ گوهر بر گشود - بسحر طرازی و جادو نفسیِ رهنمای طریقت بدبستانِ دولتم شتافت
و بسجودِ آستانِ اورنگ نشینِ فرهنگ‌آرای ناصیهٔ بختِ مندی جلا افزود - بے آنکه نوادرِ
حرص اندوزی دامن‌آلای همّت شود و در فراخنای آزستان قدمِ جست وجوی فرساید و پیشتر ازانکه
شرمسارِ انتظار آید و آبرو بر درها ریخته گردد بے میانجیِ سفارشِ آن و این و منّت پذیریِ فلان
و بهمان الطافِ شاهنشاهی مرا فرو گرفت - و از نشیب‌گاهِ گمنامی برفرازِ بلند پایگی برآورد
کیمیای نظرِ خداوندِ صورت و معنی همّت را فروغِ دیگر بخشید - و دل را فراغِ تازه پدیدآورد
ازان بیماریِ دشوار دوا (که پدر با آن سترگ پزشکی چاره نتوانست کرد) لختی رهائی یافت
از نیروی آگهی با عالمیان نطعِ یکجهتی و یکسان نسبتی[2] گسترده در کمینِ خویش منافقانه نشسته
بسا عیوبِ نفسانی چهره افروخت - و توانائیِ سفردنِ برخی بدست افتاد - و در رستخیزِ دشمنی

(۲) در [چند نسخه] نشینی •

فراهم آوردنِ کامها و به سپهر درزی حوادث ستاره گزینِ کج گرای ست - بزفانِ حق‌سرایانِ تعمیه‌گو ازو بکنیزِ این عربده آرای بے‌وفا ایما رود ٭

٭ بر صدر نشینانِ محفلِ انصاف پیداست که حالِ جویای آرامیدگی در شورش‌کاهے (که خوی گزیدهای او چنین بود) چگونه باشد - اگر در نمایشِ این گفتار آگهی از گروهاگروه باستانی و گوناگون زمانیان نوپسد کار برخنه فراهم آید - و قلم رهگرای را در اوّلین منزل پای تکاپو فرسوده گردد اکنون از داستانِ من لختے برگیر - و در چارهٔ گزینیٔ خود پای همّت بیفشار ٭ ٭ شعر ٭

حدیثِ خویش اگر گویم ز آغاز ٭ روم چندان که نتوان آمدن باز

پدر بزرگوار بگوشهٔ انزوا خرسندی داشت - و از آشوبگاهِ دنیا برکناره میزیست - و با من نظرِ عاطفت افزون تر از برادران کردے - و به نیروی دانش و کردار ازسرآغازِ نشو و نما بکج‌گرایانِ دامن‌آلود راه ندادے - و همواره بصفای باطن و نظافتِ⁽²⁾ ظاهر و زبانِ فصیح و بیانِ دلکش باندرزهای حقیقت تازی داری نمودے ٭ ٭ بیت ٭

ز ابتدا سر مامک و بابک نبازیدم چو طفل ٭ زانکه هم مامک رقیبم بود و هم بابای من

چنانکه علومِ مکتسبی نقابِ جمالِ معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواه و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود - و بدان گفت و شنود هیچ‌گونه خاطر فرود نیامدے - هم رهبریِ⁽³⁾ آن رهبرِ منزل‌طلبانِ کمال شمسهٔ پیشطاقِ فطرت بوده باشد - و خطرهای سترگ بادیهٔ سردرگم (که مردانِ مرد را ازپای درآرد) بصفوتکدهٔ باطنی جایگیر - چون سال می‌افزود و شعور میبالید نفرتِ دلگزا افزایش می‌یافت - و زمان زمان آویزشِ بےآشتی گرمتر میشد - و از همه را پرداخته بدمسازیِ چنین راهِ نشاط می‌سپرد - و بخیالِ فرو شدن دمِ آسایش بر میگرفت - کششِ درونیِ قافله‌سالارِ حقیقت آشفتهٔ بے سر و دل را پای‌بندِ دانشگاهِ رسمی گردانید - و در پانزده سالگی (که همگنان را گران‌خوابِ غفلت دارد) عرصهٔ پهنای حکمت و فراخنای قرارداد چندین گروه پیموده آمد - مدارج شناسائی رعونت افزود - و مستیِ آگهی شورش‌افزای گشت - با چنین رهنمای تنومند و دیدبانے بردوام سرکشیِ نفس امّاره⁽⁴⁾ افزونی گرفت - بطرزهای گوناگون چهره‌آرای هنگامهٔ خود بینی شد - بمیامنِ سرچشمهٔ نظر واله⁽⁵⁾ بسیارے اسرارِ اشراقیان و نوادرِ خفایای صوفیه و بدائعِ شناختهای مشّائین اندوخت - هنگامِ آن بود که با چنین دانشِ بزرگ نخوت افزائی این نیرنگ‌سازِ بوقلمون روی درکمی نهد - برهمان آئینِ خویشتن نمائی و خودپرستی افزودے

(۲) نسخهٔ [ب د] لطافت (۳) در [بعضے نسخه] رهزنی (۴) در [بعضے نسخه] نفس نفس سرکشیِ نفس اماره (۵) در [چند نسخه] و ناله - والله اعلم ٭

قدم فراترک نهاده) در پرستش ایزدی گرم‌روی دارد - و از گریوهٔ اضافات و نسبت بیرون شده بپایهٔ والای آگهی آرامش گزیند - و ازکشاکش این دیولاخ جان‌گزا برآمده بخلوتگاه تقدّس جاودانی عشرت اندوزد ● شعر ●

رخت بردار زین‌سرای که هست ● بام سوراخ و ابر طوفان بار
کلبهٔ کاندرو نخواهی ماند ● سال عمرت چه ده چه صد چه هزار
پرده بردار تا فرود آرند ● هودج کبریا بصفّهٔ بار

لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پروازان عرصهٔ شناسائی را بال همّت فرساید - تا بهوس گزیفان خویشتن دوست چه رسد - از خارستان راه خطرناک گوید - یا از شرّ رهزنان بادیهٔ پر آشوب اندوه نایافت ماندگان مراحل(۲) مراد نگارد - یا درد شتردلی همراهان خود بین - در نگارین سرای اسباب خرد بکنج خمول - و طبیعت برفراز گاه ظهور - رنگ‌آمیزی جهان صورت دل شکر - و انفس پزشک پرده گزین - و جان‌گزائی بد گوهران فرومایه سرباری - لختی بچرب زبانی و برخی بخاموشی نارهیدگی را به نیکوکاری فروخته در لباس رهنمونی رهزنی کنند - و بیشترے از فریب خوردگی ه اندوزی بکار یکدیگر برند - و آزردن آدمیان (تا بدیگر جانوران چه رسد) سرمایهٔ افتخار د نند - دلدادهای عشوهٔ این جاف جاف دانا ربای تهمتی‌مال را کجا شماره - شعبده ناکی و فسون سازی کارشناسان زبان اندوز که اندازه تواند برگرفت - مهین ایشان پست‌فطرتے ست که بگروگانی مهر این دوست کش دشمن نواز پای‌بند است - در اقبال این موجهٔ سیمابی سراب کامروای خرسندی و غفلت‌آسود شادمانی ست - در ادبار این گندم‌نمای جو فروش پایمال اندوه و دست‌فرسودهٔ غم نباشد - ازین جهت او را فروهیدگان فرهنگ افروز در رموزستان شناسائی پذیر آن لعبت باز زود زوال(۲) خوانند - دوم آن بے‌مایه دانشی که بشدآمد این پیر فرتوت گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حیرت زدهٔ شادی و اندوه است - نه از بسیاری لذّات این نمودار بے بود حوصلهٔ نشاط او سیر - و نفس آرزوی او در نشیمن آرام - و نه از کمی این نیست هست نما معدهٔ ماتم او پر و پای خواهش لنگ - این را در معمّای حقیقت به پسروی آن بوقلمون معربد گذارش دهند سیوم آن کم‌بین فرومایه که با تیرگیهای پیشین در گرد آوری خواستهای اینجهانی (که در رهگذر تند باد فنا افتاده) از شاه راه راستی برکناره نمیشود - و در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویر آمود دست بدامان مکر و حیله میزند - و بدستان‌سرائی خود را بساحل پیشکاری میرساند - اورا بزرگان در اشارات خویش بندهٔ آن نیرنگ‌ساز هزار فتنه گویند - چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که د

(۲) در [اکثر نسخها] نایافت نمایندگان ●

[illegible]

(دفتر دوم)

[illegible] در سرآغاز [illegible] فرو برده - و سر بجيب هرمكيني فرو برده - در سرآغاز

ديدهٔ آهو شناس بدست آمد - و سر بجيب شرمگيني فرو برده - در سرآغاز سخن سرائي خلاصه سخن انجام آن بود كه (چون داستان‌داستان ذكاهنده‌آيد) به پيرايش آن پيشواي سخن‌سرايان كه كس را لذّت مشوّه - چنانچه سر كيرد - ناگاه مصيبت جان گزا روى آورد - و مرا آن پيش‌آمد كه كس را [illegible] ازين ماهيكي و كم‌حوصلگي صفيرــ بپهشانه زد - و برخامكاري خود آگهي داد ● ● شعره

سخن پناها در خامي سخن منگر ● كه سوخته دلم از مرگ قدوة الحكما

شكسته‌دل‌تر ازان ساغرِ بلورينـــم ● كه در ميانهٔ خارا كنـي ز دور رها(٢)

تا سالِ دهم نگاـه برنگاشتهٔ هيچمدانِ محفلِ دانائي فرموده بودند - ليكن نه‌چنان كه دلِ آسمان‌پيوندِ ايشان تسلّي داشت - و اين حيرانِ دبستانِ هوشمندي خرسند - كه زمانه چفين نيرنگي نمود و بروزِ جانكاهي نشانده - مرا زندگي دشوار و دل از رنگينيِ اسباب افسرده تر گشت - افسونِ مهرباني خديوِ آگهي و طلسمِ دانائيِ قافله‌سالارِ صورت و معني ازان رميدگي باز گرفته از سر پاي‌بندِ تعلّق گردانيد - و با شورشِ ضمير و برهمزدگيِ باطن بنگاشتنِ گوهرين نامه همّت بر گماشت - ليكن از دشواركاري و تلخ‌كامي زمان زمان تازهٔ پريشاني دلِ شوريده را پراگنده‌تر ساختي - و نونو سراسيمگي شورستانِ انديشه را بويراني آوردــ - چرا گردِ تفرقه برنخيزد(٣) - و عزيمت را پاي نلغزد - با گوناگون آلودگي و اختلافِ عزائم والا دانشي (كه از همه رو چيرهٔ دستي نمايد) ناپديد - و همزباني (كه در مراتبِ آگهي نسبتِ نه‌ذهني داشته باشد) نقاب گزين - گلشني درقحط سالِ مردمي دستيارــ بودــ كه زمانِ افسردگيِ خاطر و شوليدگيِ دل صفحهٔ(٤) توانست نگاشت كه آلودهٔ رسم‌زارِ پيشين نباشد اگر اين‌مايه دانش نبود شناسندهٔ ناگزير كه در نوشتهاي دل پراگنده ناخني بند كند - و بر سترونِ نقش، و آوردنِ لفظي و پيدا ساختنِ معنيي توانا باشد - و اگر زمانه باين هم زفتي كند چفين كسي ناگزران كه از فروغِ آگهي و نيروي دليري آهو شناس گرداند - (هركه در مكانِ ضمير آهنگِ وارستگي روز افزون - و گوناگون مشاغلِ باهم اخشيج هنگامه آراي صورت - و دمسازِ مهرآمود پرده نشين) آنچه دل بدست سپارد و لو بقلم باز نويسد چه مايه ارج داشته باشد - ازانجا (كه انديشه صافي بود و سپاسِ ايزدي در افزايش - و ارادت درست - و همّتِ شاهنشاهي دستگير) دران تيرگيِ كشاكش نيّرِ اقبال پرتو انداخت - و نيروي گرم‌روئي كرامت فرمود ● ● شعره

اينكه مرا هست بخاطر درون ● نقـدِ معانيِ ز نهايت برون

ني ز خود اين ملكِ ابد يافتم ● كز نظرِ منعمِ خود يافتـــم

غرّهٔ آذر ماه سالِ چهلمِ آلهي كدورتكدهٔ خويش را در فراز كرده بروي‌سو در نگاشتنِ گرامي نامه

(٢) در [بعضي نسخه] زدست (٣) در [بعضي نسخه] لمحه لمحه (٤) در [بعضي نسخه] باطن ●

و بسیج خود ستائی نه) همان بهتر پیکر غرور آسا از صفحهٔ هستی بزدوده آید - و باطن صافی باین ناسزا گفت دامن آلود نگردد ●
● شعر ●

مشو غرق آب هنرهای خویش ● نگهدار بر جایگه پای خویش

درین ورطه کشتی فرو شد هزار ● که پیدا نشد تختهٔ بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیاری سخن و والا رتبگی او دران دانند که درین بارگاه شگرف پنج چیز گران ارز فراهم آید - نخست فروغ معانی از آسمان تقدّس بر دل صافی پرتو انداخته نزول صعودی فرماید - دوم گزیدهٔ پیوند اخشیجی پردگیان صفوت‌سرای ضمیر را به پرنیان حروف درآورد و آن روحانی نژادان را باین عنصری پیکر طرزے بر آمیزد که بسان جان و تن بوالعجب معجونی آغشته گردد - سیوم تازه نمطی دلپذیر غم زدا گوش را بر افروزد - و جان را ببالاند - چهارم نخلبندی و مرتبه‌آرائی معنی را بگزیده جای باز دارد - و لفظ پهلو جوها مرا گذارد - و داستان را به بایستگی آورد و بآرایش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد - پنجم لفظ پیرائی عبارت را از دیر فهم و نکوهیده تکرار دوردارد - و خنک رو و گران‌پیکر دران انجمن راه نیابد - و همچنانکه دست فرسود روزگار نیامد بگرم خوئی و آشفاروئی گلگونه آراید - و این هنگامهٔ نیکوئی زمانے انتظام گیرد و سخن را والا پایگی وقتی دست دهد که عزم درست و یکتائی اندیشه و جستجوی سخت و یاوری تنومندی[۲] به یکجای فراهم آیند - و نیازمندی بر دوام و عنایت دادار بی‌همال دوشادوش باشد - و هر کدام شرائط بسیار و لوازم فراوان باخود دارد - شمارهٔ آن این گرامی‌نامه برنتابد - و گزارش آن در تنگنای فرصت نگنجد - لیکن دمساز دستیار ناگزران وقت[۳] که از فروغ آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید و از راه درستی بچاره‌سگالی همت گمارد - همانا صحبت چنین فروهیدهٔ مرد اکسیر دانائی و یکجا صار آن شعر گوهر گرانمایه تواند شد - امروز (که دل پراگنده - و خاطر گرو هزار جا - وگذارندهٔ بطرز فارسی کم آشنا - و رهنمای حقیقت نایاب) چگونه آرزوی دل بانجام رسد - و کجا امید شایستگی داشته آید خاصه درین هنگام که معانی آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی (که پایهٔ بدیری داشت) ازین آشوب‌کدهٔ عنصری بآرامگاه قدسی چالش فرمود - و ناظورهٔ سخنوری بسوگواری نشست - مرا حال سراسیمه‌تر شد - و دل سلسلهٔ هوشمندی گسیخت - از پیام ایزدی بیداری روی نمود - و در پشیمانی دراز افتاد ●
● شعر ●

وای برین دانش اندیشه پیچ ● سینه پر از علم و ز معلوم هیچ

هیچم و اندیشهٔ من هیچ‌تر ● نیست ز من گرچه سخن پیچ تر

---

(۲) در [اکثر نسخه] تنومندان (۳) در [بعضی نسخه] ناگزیر آن وقت ●

در جانکاهي و دل‌گزائي نشستند - و زبانِ طعن (۲) گشوده غبار آماي ساده‌دلها گشتند • • شعر •

من خاکِ رهِ گهرشناسان • کامروز برغمِ ناسپاسان

این گنجِ گهر چو برگشادند • انصاف گزین نظر گشادند

دیده ورے را با من نظرِ خیراندیشي بود - و بچشمِ درستي نگریستے - باندرز گوئي درآمد - و ازروی مهرباني برگفت - چندین زحمت چه مي‌بري - و سخن بدین گونه چرا مي‌نگاري - از هزاران یکے پدید آید که این شگرفنامه درست بر خواند - و به نیرنگی تازه نمط آگاهي پذیرد - تا نیروی حقیقت‌شناسي از که امّید داشته آید - و کی دانای بلند (۳) پایگي پرده ازروی کار بردارد - همان بهٔ که این نوآئین بساط درنوردیده بزبانِ روزگار سراید - و مایدهٔ انفضال برای عمومِ مردم سرانجام دهد ازین کارشناسي نفسے بر آسود - و ازان مهرگزیني جوشِ نشاط بر زد - فرّخيِ ذاتِ او مرا بپاسخ آورد درِ حقیقت برگشادم - راتبه خوارانِ عوام را روزيِ فراوان است - قدسي نزل برای یگانهٔ وقت آماده میگردد - مرا با هنگامه چه‌کار - کالای آسماني ارمغاني یکتای ملکِ آگهي آرایش مي‌یابد باگروها گروهِ عامّه چه پیوند • • بیت •

غلیواز را با کبوتر چه کار • به بازِ ملک درخوراست این شکار

گذاردهٔ حکمت پژوهانِ دیده‌ور نیز یاور مي‌افتد - و عزیمت را سترگ‌تنومندي مي‌بخشد - مردم‌زاد از چهار گونه نگذرد - نخست آن عنادگزینِ ظلمت‌آمود که واگویه را آمیختهٔ شنوائي نگرداند و از دریچهٔ گوش بشگفتکدهٔ دل نبرد - و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد - و اگر بپذیرد بکارکرد نپامیزد دوم آن تیره سرشتِ بدگوهر که بیدانشیِ خود را دانائي انگارد - و در رنجوریِ دشواردرا مشرت تندرستي نماید - سیوم آن روشني جوی سعادت منش که از دیوبندِ ناتوان بیني و سیه‌چالِ ناداني وارسته بدرد جویائیِ تنومندي دارد - لیکن از واژونیِ بخت و نهلکاریِ اختر ادراکِ معانیِ بلند نتواند و بردگیانِ شبستانِ خرد بدو کمتر روی نمایند - چهارم آن فروهیده مردِ فرخنده طالع که با ذخیرهٔ شناسائي فطرتِ بالادست و همّتِ عالي دارد - و بژرفانیِ دریافت پیشاپیش میرود - دانای روزگار با آن سه کس جز خموشي نگزیند - و درجِ گویائي جز بدین جوهریِ حقیقت پژوه نگشاید تا چراغِ دانش افروخته گردد - و فروغِ آگهي همگنان را در گیرد - بپرِ خود چه ژاژ مي‌خائي - و هرزه چرا مي‌درائي - ازین (که سخن‌را بدست باغیِ تازه در آوردمي - و نه بر عیارِ زمانیان سرائیدمي) این همه زبان فروشي چیست - و سرِ استکبار برافراشتن چرا - (هرچند راستي گذارش مي‌یابد

---

(۲) در [بعضے نسخه] طنز (۳) نسخهٔ [ز] بلند طرح پایگی - اما اغلبکه این از نسخ کاتب است و صحیح طرح بلند پایگی‌ست •

[illegible]

سرانجام یابد - و سپسِ آن سلسلهٔ چند (که پای‌بندِ بادپیمای سیمابي تواند شد) فراهم آید
و خدا جویانِ محالِ پژوه را از کاهشِ روزافزون بر کنارهٔ ماندهٔ نیروی پیرایهٔ نفسِ نیرنگ ساز
دست دهد - و خدایابانِ بهیچ خرسند از اندیشهٔ نا روا باز آمده بنارسائي[۲] گرایند - و شناسا گردند
که آستانهٔ کبریای ایزدي بالاتر ازانست که طایرانِ بلند پروازِ اوجِ امکاني بآهنگِ آن بال گشایند
و معامله اندوزانِ چهار سوی دنیا سود و زیان را بران اساس نهاده از سراسیمگی بے سر و بن برآیند
و پا از گلیمِ حوصله بیرون ننهاده هرزه کار و یافه درا نشوند - لیکن از هشیار خرامي و زمانه سازي
(که نا گزیرِ سعادت پژوهانِ بیدار بخت است) با خود مي‌سرائید - هفت هزار سال سپري شد
که شورشِ بےتمیزي بلندي گرای است - و آشوبِ ناشناسائي که و مه را سرگردان دارد - امروز
(که سر آغازِ دورهٔ دیگر است) بزم آرای ابداع برسمِ پیشِ نقاب بانیِ گروها گروه میکند - یا پردهٔ
بیراهي برداشته رهنمای نزهتگاهِ حقیقت میگردد - از مزاجِ آسمان و زمین استشمامِ خواهش
مینمود - و از کتابهٔ روزگار نقشِ آگهي میجست - ناگاه خطِ نومیدي از ناصیهٔ زمانه برخواند
و در پیشگاهِ بینش چنان نمودند که سپهرِ مشعبد را دورے چندِ دیگر در کار است - از کج‌گرائي
و برازشِ امل در کمینِ آنوقت نشست - ناگاه نیّرِ سعادت پرتو انداخت - و خاطر از هرزه سگالي
باز آمد - روشن شد که عمومِ حق پذیري خامه نگارِ تقدیر نگشته - و مرا پزشکِ خود گردانیده اند
ناتهان طبیعت گفت چون خموشیِ تهي‌میان و هشیاریِ جنون‌آسا حلقه‌خای در است - هوش
(که کلیدِ کاردانيِ خطاب اوست) قفلِ درِ گنجخانهٔ حق پژوهي و سعادتِ هرگرهٔ در گروِ اندیشهٔ
درست و نیّتِ خیرسگالِ او - خاطر ازان بسیچ برگرفته در خیالِ آن شد که (اگر همّت یاوري نماید
و زمانه فرصت دهد) بر مزاجِ زمانیان نامهٔ بر طرازد - و رموزِ حقیقت بزبانِ گومگو برگذارد
بو که آویزهٔ گوشِ صاحبدلے گردد - و توتیای چشمِ سرانجام یابد • • شعر •

بود در اندیشهٔ من دیربار • کز دلِ دانندهٔ اندیشه ساز
حکمتِ پوشیده بصحرا نهم • رختِ گرانمایه بسودا دهم
بیخبران را دهم آگاهیئے • تازه کنم شرطِ نکو خواهیئے

درین هنگام فرمانروای اعظم شاهنشاهِ عالم بنگارشِ گرامي احوالِ دولتِ جاوید طرازِ اشارت فرمود
دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد - و بطرزِ دلخواه مکنونِ ضمیر از دریای خاطر بر ساحلِ کاغذ افتاد
آدابِ فرمان‌پذیري بجای‌آمد - و لختے سپاسِ نعمت رسیدگي گذارش[۳] یافت • • شعر •

گرچه همي‌خواست سخن‌کامِ خویش • لیک گرو بود بهنگامِ خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب ن] بناسازي (۳) در [بعضی نسخه] بتقدیم رسید •

رژوهش نماید - بدین هنگامهٔ داستان طرازي (که بهین دست‌آویزِ تعلّقیان است) کجا فرود آید
و چگونه حسنِ مطلق را در مظاهرِ علائق نظّارگي شود - امروز (که از آویزشِ دروني باز داشته بنزهتگاهِ
عالمِ کل مي‌برند - و ازنشیب‌لاخِ تقیید بر فرازگاهِ اطلاق میخوانند) اگر نویدِ شناسائي بگوشِ سعادت
درآید چه دور باشد - و دل ازان رمیدگي باز ایستد چه شگفت •

حقیقتِ کار آنست (هرچه دل بزبان گذارد - و خامه[۲] بکاغذ سپارد) همه زادگانِ ابوالآبای
عقل اند - و نیرنگیِ این بیرنگِ بدائع نگار - لیکن آن گوهرِ نورانیِ تکوین را بسرنوشتِ آسماني
از همنشینیِ خشم و آز و هم‌آغوشیِ غفلت (که فرزندِ رشیدِ این دو غولِ راهِ سعادت است)
رنگهای ابدي مفشور تو بر تو نشست - و مي‌نشیند - و ازین نکوهیده آمیزشِ جانگزا گوناگون
طلسمها بر آورده حیرت‌آمای آسودهٔ دلها گشت - و میگردد - آن تیرگي که از دیدنِ حق باز دارد
و نگاه نیّرِ دریافت را پردهٔ باف نتواند شد - لیکن کارگرانِ کردار را از پای افکنند - آنچه زادهٔ عقل
دردهٔ زنگ است و ستردگيِ دران پایه (که پردگیانِ شبستانِ تقدّس دریابند - و از صفای گوهر
و فروغِ[۳] دلِ بینای سرائر آید) آن نتائجِ عقل را مکشوف شمرند - و اگر زنگ زدائي بآن مثابه (که
نیرنگیِ آبای عُلوي و امّهاتِ سفلي بگفت و گوی دلپذیر گزین مجملی بر خوانند - و چون و چرا
در بایستگاهِ آن بشایستگي بر گذارد) بزبانِ روزگار آنرا معقول نامند - و ثمراتِ رنگینِ خرد را منقول
نام نهاده از پیشگاهِ اعتبار بیرون افکنند - هیهات خاک ذرّهٔ امکان را کدام نیرو که دستِ تصرّف
برگشاید - و عقلِ بندگي پژوه را کجا یارا که از خلوتِ سرای سلطاني باز گوید - شگرفکاریِ ایزدِ
بی‌همال و رنگ‌آمیزیِ چهره گشای تقدیر است - هشوار مرد شناسد که شرّ و خیر برابر - و شرِّ
غالب بسانِ شرِّ خالص در خلوتکدهٔ محال بالند[۴] - هستي (که خیرِ محض و نورِ بحت است)
جز بر خیرِ غالب نتابد - خاطرِ سودائیِ کج‌گرای ازان اندیشه بر آمد - و زبانِ هرزه لای را بشگرف
پای‌بندي باز داشت •

پس از درازیِ داستان و کوتهیِ سخن خاطر از گوناگون آویزشِ قدرے آرمیده تنگیِ حوصله را
چاره‌گر آمد - و ازان نفرت بر کناره شده به پزشکیِ مردم روی آورد - و بمشّاطگیِ صورت و معني
پای همّت افشرد - و ستردنِ نقشِ ناسزا ناگزیر رفت اندیشید - عزیمت چنان بود که در آئینِ
دانش‌آموزي نمطے چند پرداخته آید - تا شناسائي فروشان و آگهي طلبان هنگامهٔ گفت و شنود را
بدان بر آرایند - و ریاضت کیشانِ زنجیر جوی نفسِ سرکش را نخست گزین اسبابِ آهنگري

(۲) نسخهٔ [د] و زبان بخامه و خامه بکاغذ (۳) در [اکثر نسخه] فروغ، دیدگان دل بینای سرائر
(۴) حاصلش اینکه شرِ خالص و شرِ غالب معدوم است - و خیرِ خالص و خیرِ غالب موجود •

سر آلایند) راهِ بےدانشي مي‌سپري - و ژرف نگهي بکار میبرود - اگر فروغِ حکایت و پرتوِ نقل نبودے چدین چراغِ دانش کجا افروخته شدے - و قدسیانِ عقلیِ خرد پژوهانِ باستاني بما کي رسیدے سخن (که نقشےست بر هوا - و بادےست گره زده) کوتاه عمر بودے - و فیضِ سابق بلاحق پیوند نیافتے - کارشناسانِ دور بین از مشغلهٔ نیایشِ این والا بخشش بران عیوب نگاهے نیفکنند تا بگفت و شنود چه رسد ٭

٭ شعر ٭

کمالِ صدق و محبّت به بین نه نقصِ گناه ٭ که هرکه بے هنر افتد نظر بعیب کند

و چرا بر پیشگاهِ خاطر (که چشمه‌سارِ فیضِ ایزدي ست) سرآمیختگیِ[(۲)] معقول با منقول پوشیده مانده و هشیار دلِ ملال برگرفته زبانِ بیغاره برگشاید[(۳)] - آگاه نه که همّتِ بلند و نطرتِ عالي پیوسته کمیاب - بل حکمِ نایاب دارد - اگر در اساطیرِ پیشینیان همگي[(۴)] دور دست حقائق نگاشته آمدے میانه روانِ دشتِ دریافت و واپس ماندگانِ بادیهٔ جویائي (که جهانِ هستي مالامال ازین گروه است) چاشنیِ لذّت بر نگرفتے - و باستاني نوشتها در نهانخانهٔ خمول فرسوده گشتے - همانا نادره پرداز ابداع چنین شگرف آمیزشے برویِ کار آورد - و نیرنگ‌سازِ قدرت بر تختهٔ ابداع چنان بیرنگ دلفریب نقش بست - تا هم خالِ عین الکمالِ حورا[(۵)] نژادانِ معنوي باشد - و هم راحله روایِ بردگیانِ غیبي تواند شد - مدارجِ بزم و رزم و مراتبِ جدّ و هزل و اقسامِ لطف و قهر و انواعِ پیرویها در شناختِ آدمي و طرقِ معموریِ ملک و راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فرازِ گوناگونِ عالم و سلیم‌دلیهای بزرگانِ روزگار و حلقهٔ اقبالِ نامکن جنبانیدن و بهیچ خرسند بودنِ بسیارے از دودمانِ عقل و شهادت و سایر طرفگیهای جهانِ بوالعجب و فراوانِ آزمون بگذارشے روح‌افزا و روشے دلنشین تاریخ‌نامها باز گوید - اگر دیده وری بکار رود و نگاهے بسزا کرده آید عمرِ دوم (که دانش پژوهانِ کردار دوست در آرزویِ آن فرو شده اند) بدست افتد - و سرمایهٔ جاوید زندگاني فراهم آید - و نیز شاهدِ عرفان اگرچه بےفروغِ خرد بر منصّهٔ پیدائي ننشیند و پردگیِ شبستانِ معني بے پرتوِ آن گوهرِ شب‌تاب رخ برنگشاید لیکن آن کار پردازِ حقیقت مایهٔ روشني از راهِ حواس بر گیرد - خاصه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ گوش پذیرای فراوان نور گردد - و از دید و شنود آثارِ پیشینیان افروزش یابد - و پیرایهٔ حسنِ روز افزون اندوزد - و نیز در عطّار خانهٔ روایت گوناگون درمانِ ملال و داروی غم بدست افتد - و چنین معجونِ دلگشا٭ ناگزیرِ نشاهٔ تعلّق - همانا سرتابیِ همّت ازان بود که بوالعجب خاطر همواره جوشِ وارستگي برزند و دستِ تهي و دلِ خالي

(۲) در [بعضی نسخه] برآمیختگي (۳) در [اکثر نسخه] برگشاید - و برای تقدیر مانده نیز بصیغهٔ ماضي باشد (۴) در [بعضی نسخه] همگي همت دور دست (۵) در [چند نسخه] حور نژادان ٭

ناسزا فروشد - آزمندان تباه سرشت و هرزه لایان شوریده سر بکامروائی خود نادرست گفتارها در آوردند - و شرم از روشنان ابداع برگرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانیدند - و پزشکان نا آزمون و چاره گزیفان بے سرانجام در پذیرائی نیکوئی و پرهیز از تباه کاری داستانهای بیم و امّید بر ساختند - و تلخ داروی ناراستی و آمیزه زهرگیاهی نادرستی مداوای نفس بوقلمون و مالیخولیای[۲] خشیجی انگاشته در فراخنای غم در آمدند - و بسا کَنَب گرفتاران خیال پرست اندیشهای تباه را ارادت آسمانی پنداشته یاوه درای آمدند • و از تاراج آگهی و شورش درازنفسی تخیّلات بے آزرم گفتار دلاویز حقیقت بر آمیختند - و فراوان راستی پیشگان سعادت آمود وساده لوحان خیراندیش سخن سرا سر زلف[۳] دژم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسائی یاوه سرائی نمودند - و بتکاپوی سلیم[۴] دلان حق نشناس حکایتهای ترفند درمیان آمد - و از سپری شدن دورها و کهن گشتن نامها و پیغوله گزینی خرد و هنگامه آرائی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست - و سیلابهای آشوب برجوشید روها گروه مردم و گوناگون آدمی از بر خواندن فرسوده کتابهای باطل آمیز نکالهای سترگ اندرخندند و در زیان زدگی جاوید افتادند - و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسائی (که شورش گاه صورت و معنی ازو آرام پذیرد - و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فرا گیرد) آمیزۀ[۵] تباه بر گزیدند - و بخس پوشی و خاک افشانی آن نیّر نور افروز را غبار اندود ساخته مصر سعادت خراب گردانیدند - و شگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بے تمیزی (که پناه آرامش پدیدار نیست) بخواهش سخت سموم جان فرسای اورا سرمایۀ شادخواب می سازند - و در ظلمتگاه غفلت فرو شده بنیاد شادی و غم را بر خوابهای پریشان می نهند • • شعر •

هیهات چگونه سرکند کس • ره بر دم تیغ و پای از خس

هم پاشنه ریش و هم کف آماس • چون پای نهم بدشت الماس

درین تیرگی دل و کشاکش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید - و بیاوری فطرت گوش هوش گسوده آمد طنز[۶] آسمانی لطمۀ هر نفس کج گرای زد - و بزبان بے زفانی اندرز سرائی فرا پیش نهاد - پور مبارک ترا (که در آزرمستان نیک اندیشی گزین منزلے داده اند) در سر چه افتاد - و چشم آهو بین چرا باز شد - تا چند خرده گیری - و ناسزا گوئی - و گوهر نیکوئی خاکپوش ناشناسائی گردد • ازینکه در[۷] صنعتگری دستی نیست عامّه وار (هر چه ندانند بکین توزی بر خیزند - و زبان و دل بنکوهش

---

(۲) نسخۀ [ب ج د] ماخولیای - و هر دو صحیح است (۳) نسخۀ [ب] سر زلف گذاشته (۴) نسخۀ [د] لئیم - و در [اکثر نسخه] سلیم دلان نشناس (۵) نسخۀ [نه] دهرۀ تباه . و نسخۀ [د] آمیزش تباه (۶) نسخۀ [د] که ای پور مبارک (۷) نسخۀ [ج] درین •

و درجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کُبری روزِ اسفندارمذ پنجم مهر ماهِ الٰهي موافق چهارشنبه نهم جمادی‌الاولی نهضتِ موکبِ شاهنشاهي شد - و ظاهرِ قصبهٔ ناگور مضربِ خیام معلّی گشت •

• خاتمه •

المنّة لله هفتم اردي بهشت سالِ چهل و یکمِ الٰهي مطابقِ جمعه بیست و هفتمِ شعبان (۱۰۰۴) هزار و چهار شکرنگارش قرنے از دولتِ ابدي اعتصام و برخے نیرنگ سازی اقبالِ سی‌سالهٔ کشور خدای •

• شعر •

شمعِ شش طاق و شاهِ[2] نه خرگاه • پادشاهِ زمانــه اکبر شاه
کز رخش روزِ بخت روشن باد • وز بهارش زمانه گلشن باد

به نیروی اندیشهٔ سخن‌سنج و تکاپوی خامهٔ آسماني‌خرام حسنِ انجام پذیرفت - بسا فرمانروایانِ والا شکوه را بطفیلِ آن یکتای‌آفرینش یاد آورده بستانچهٔ داستان‌سرائي شاداب گردانید - و آسودگانِ دخوابِ نیستي را زندگانیِ جاوید چهرهٔ نشاط افروخت •

• شعر •

صد شکر که این نگارخانه • بگـــرفت نگارِ جاودانـــه[3]
آنرا که سرے بفکنده‌دانيست • داند که چه ریزشِ معانيست

اگر نگاهِ بینشِ شوریده بخویشتن افتادے خود را شایانِ این کارِ بزرگ ندانستے - و گفتارِ دانا پذیرفته از سرانجامِ شغلِ شگرف دل برگرفتے •

• شعر •

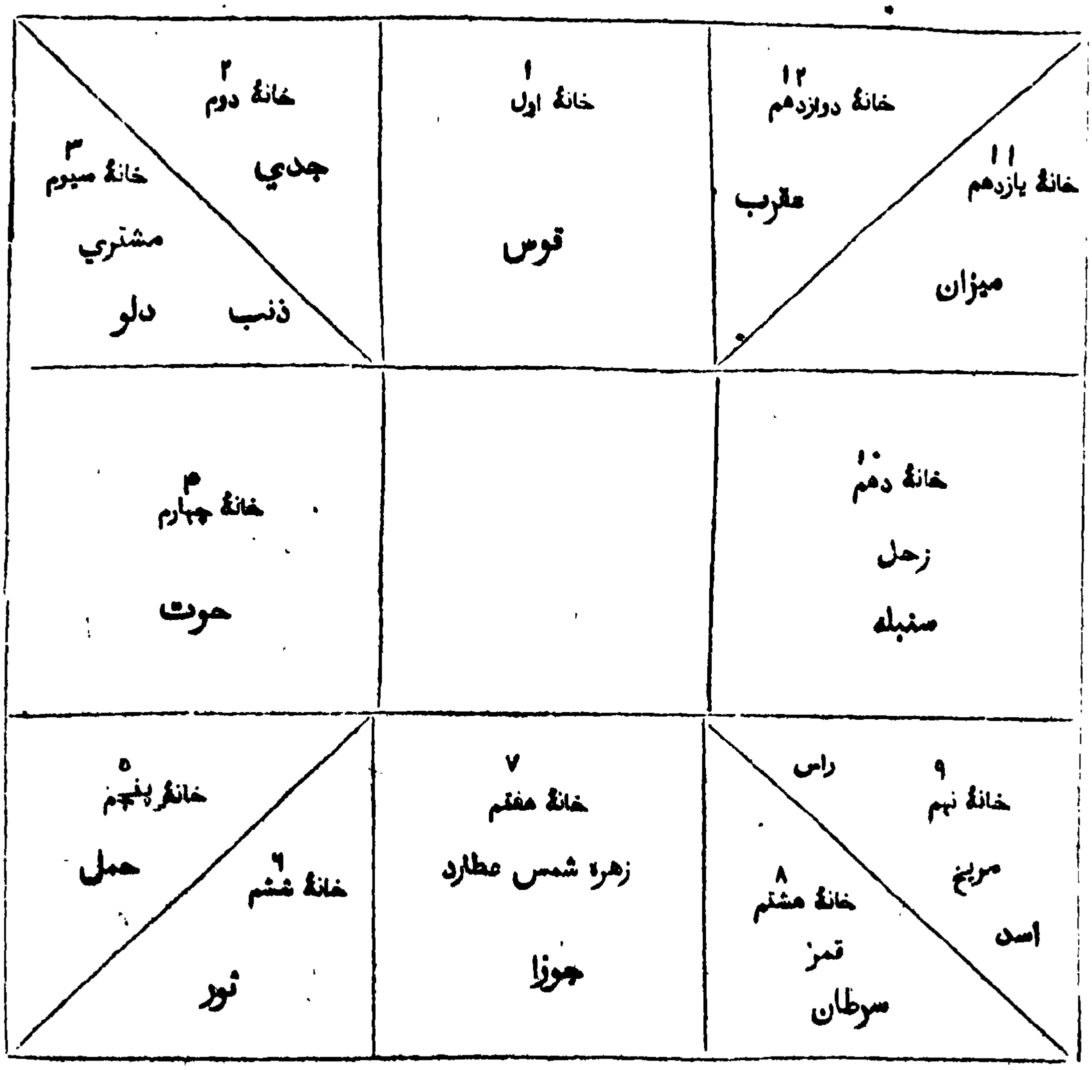
چو طبعے نداري چو آبِ روان • مبر دست زي[4] نامهٔ خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهي • ازان بِه که ناساز خوانے نهي

لیکن فرمایشِ شاهنشاهي و نیرنگیِ والا اخلاص نظرِ فطرت را بر منظرِ اقبال گشودند - و بیچیره دستي مرا از من برگرفتند - آغازِ آگهي بتازي زبان خوی‌گرفت - زبانِ پارسي کمتر سرائیدے - گلگشت[5] بهارِ معنوي و تماشای سرابستانِ حکمتِ نظري و عملي[6] از همه پرداخته دل گردانید - خامه از شنودنِ دیو افسانهای کهن برکناره زیستے - و نقدِ حال بفسانهای فرسوده دادن زیانِ سترگ اندیشیدے - دران فروغِ شناسائي کاخستانِ نقل خراب در نظر آمد - و فراخنای تاریخ سزاوارِ جولانگاهِ فارسانِ حقیقت چه که شایستهٔ نگاهِ سعادت‌گزینان عالمِ صورت خمي‌نمود - ناگزیر مردم‌زاده آنست که جواهرِ گرانمایهٔ انفاس رایگان از دست ندهد - و سپنجي‌سرای زندگاني بفرمانِ پذیرش خدایگانِ خرد آباد دارد - نه آنکه روزگار ببدمستي گذارد - و بے‌بها گوهرِ زندگي بخزف ریزهای

---

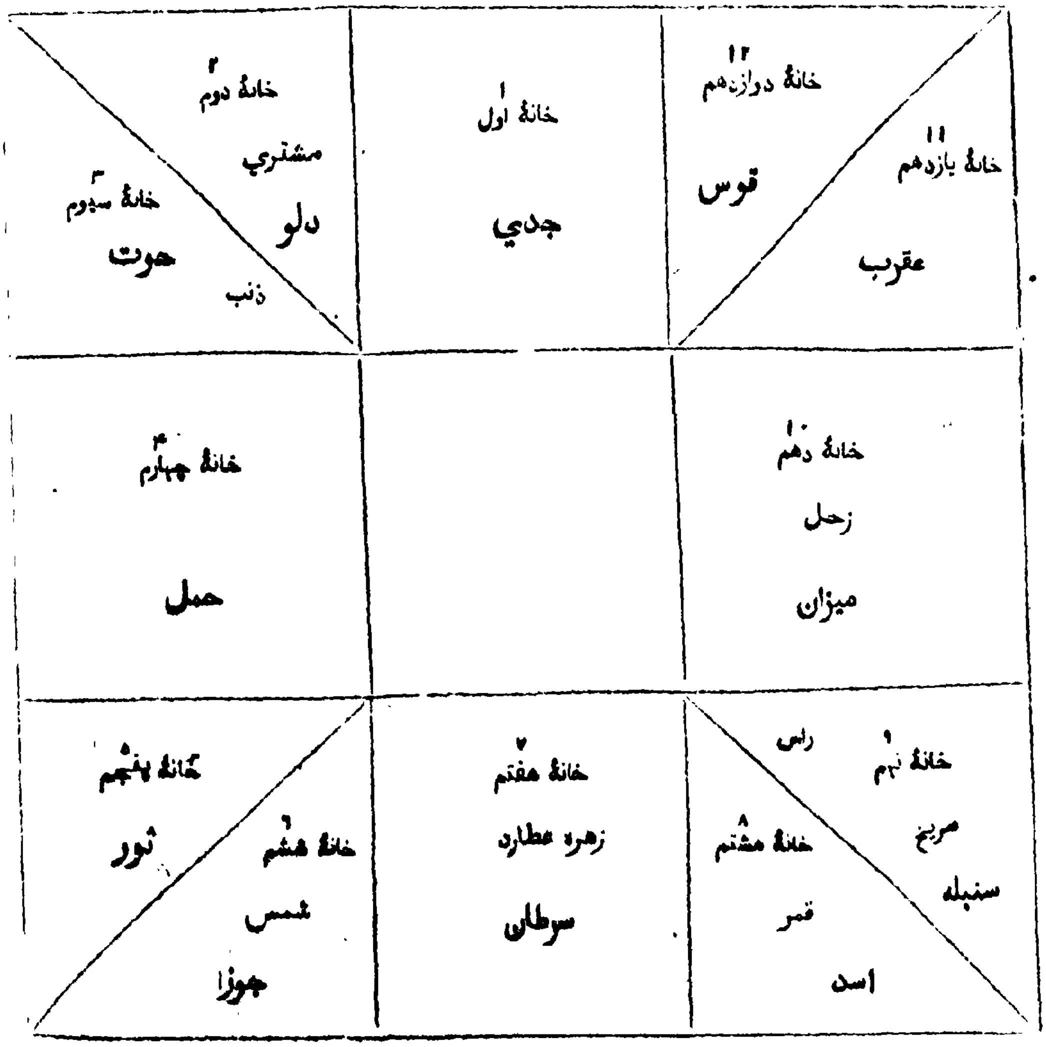
(۲) نسخهٔ [ه] ماه (۳) در [بعضی نسخه] جاودانه (۴) زي بمعنی سوی و جانب (۵) نسخهٔ [د] و به گلگشت (۶) نسخهٔ [د] عملي پرداخته از همه دل بگردانیدے •

زایچهٔ طالع سعادت‌افزا بحساب خرد پژوهان هندوستان



احوالِ هدایت‌انتمای حضرتِ شاهنشاهی مرا از قلمِ من بیقرار تر میدارد) صورتِ زایچهٔ سعادت‌ارقامِ این مولودِ مسعود را بحسابِ یونانی و هندی درین دیباچهٔ اقبال نگاشتهٔ خامهٔ تحقیق کرده استخراجِ احکامِ آنرا بر دیده ورانِ دقائقِ اخترشناسی میگذارد ●

زایچهٔ طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس



ن منقبت‌سرشت برنمی‌تابید - تیمّن و تبرّک جسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منیفه (۳) و اعزّ منتمیان بقعهٔ قدسیّه دانیال نام (که نور صلاح و فلاح از ناصیهٔ حالِ او می‌تافت) خالی ساخته رانجا گذاشته بودند - موکب اقبال‌پیوند درحوالی پهلود (۴) ازمضافات رنی از سرکار ناگور نزول اجلال نموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند - و نوید نصرت بخش مسرّت افزای آوردند بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سیوم بحسب امر اوسط (بطالع حمل محاسبهٔ حکمای یونان - و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان) در خطّهٔ فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه - و عرضش بیست و شش درجه است) دادار جان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندے بلند اختر کرامت فرمود - و بطلوع این کوکب نورانی منّت بر انفس و آفاق نهاد - گیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی صبح پرتو را زمین‌سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند - وظهور این امر را مبشّر فتوحات بے اندازه دانسته و جشنهای عالی ترتیب داده انجمن‌پیرای (۵) عشرت شدند - خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند - و نقود افضال در دامن آمال عالمے ریخته آمد • • شعر •

گلے بشکفت جان‌پرور درین باغ • که بویش صد گلستان را کند داغ

ازین شمشاد بُن کازاد برخاست • ز هفت اختر مبارکباد برخاست

خدیو از سر طرب را بال و پر داد • صلای می بهفت اقلیم در داد

نشاط آویخت از تارِ ترانـــه • نوا پیچید در مغزِ زمانـــه

کرم کز همّت والا نظر داشت • تمنّا را حجاب از پیش برداشت

مولد گرامی را (که خانهٔ شیخ دانیال بود) منظور داشته و استمداد تائید از حضرت دانیال اکبر در نظر مقدّس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال برلوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته‌پرداز تهنیت نامهای دلپسند (۶) در رشتهٔ نظم کشیدند - و تاریخهای نادر بر زبان ارباب فهم گذشت - و کامیاب صلات گشتند - و حکم اقبال‌پیوند شرف نفاذ یافت که (چون آن کوکب آسمان قدس یک‌ماهه شود) مهد دولتش بقصبهٔ آنبیر برده بحضانت سعادت‌منش رانی کوچ راجه بارهمل درآرند - امّید که این سرو بن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابد پیوند باشد - اکنون (که توفیق ازلی بدرقهٔ راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح

(۲) در [اکثر نسخه] نمی‌تافت (۳) نسخهٔ [ا] معینیه (۴) نسخهٔ [۱] پیلو. و نسخهٔ [۵] پهلود
(۵) نسخهٔ [ی] آرای (۶) در [بعضے نسخه] دلپذیر •

نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همّت فرمودند - و روز روز امرداد (۲) ماه الهي موافق سه‌شنبه دوم ربیع الثّاني خان کلان را با بسیارے از امرا (چون اشرف خان و شاه قلي خان محرم و شاه بداغ خان و سیّد محمود خان و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخرالدّین و حیدر محمّد خان آخته بیگي و سیّد احمد خان و قتلق قدم خان و محمّد قلي خان توقبای و خرّم خان و بیگ نورین خان و بیگ محمّد خان و محمّد قلي خان داماد خان کلان و مهرعلي خان سلدوز و سیّد عبدالله خان و میرزاده علي خان و بهادر خان) برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند - و روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهي موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الثّاني خود بدولت و اقبال از خطّهٔ فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند - تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم امرای پیش در کار طلبي جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند - و هم گجرات بزود ترین اوقات در حیطهٔ تصرّف اولیای دولت در آید - و به بهترین وجهي تدارک احوال ستم رسیده‌های آن دیار صورت بندد - مواکب نصرت لوا در دو منزلي ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والا گوهر رسید - و نوید فتح و فیروزي رساند •

ولادت سعادت افزای گلدستهٔ بهار اقبال شاهزاده سلطان دانیال

بر ضمائر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام مخفي نیست که ناظمان سلسلهٔ علوي و سفلي (چون گیتي خدیوے (۳) را باقبال روز افزون و دولت ابدپیوند اختصاص بخشیده کامیاب مطالب صوري و معنوي و سعادت پذیر مقاصد دیني و دنیوي گردانند) هر صبح تازه گلي همیشه بهار از حدائق امیّد او بشگفانند - و هر شام خجسته اخترے عالم افروز از مشارق آرزوی او طالع سازند - ازانجا [که تائید یزداني در بارهٔ شاهنشاه عالم افروز از اندازهٔ دریافت بشري ست - چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالي را (که در مکامن مشیّت ازلي ست) فراهم آورده در کنار اقبال قدسي اعتصام او نهاده است] ناخواسته چندین عطیّات کبری مخصوص ذات مقدّس او ساخته - خواستها را چه گنجایش آنکه پرده نشین جلباب توقّف گردد و لهذا (چون باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود) ایزد توانا این نعمت بے انتزاع و دولت بے انقطاع را (که انجاد مثل عبارت ازانست) بموجب دلخواه مکرمت فرمود و مرتبه مرتبه گوهرے بے بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر (۴) میکند •

دران هنگام (که موکب معلّی از اجمیر نهضت میفرمود) یکی از پردگیان سرادق عصمت ر زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود - و نقل و حرکت را مزا-

(۲) نسخهٔ [د ه] و روز امرداد (۳) در [چند نسخه] خدیو را (۴) نسخهٔ [ح ط] جلوه گري •

[illegible]

آمرای آن دیار خصوصاً سیّد مبارک و اعتماد خان و عمادالملک در خود کامی شدند - و برای آنکه بمعنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم سری برو اطلاق کردند و چون او بسنّ رُشد رسید از هم گذرانیدند - و نتّو[2] نام پسرکے بے جوهر را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند - و خطاب مظفّر شاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند - احمد آباد (که دارالملک گجرات است) و کنبایت و بسیارے از ولایت بتصرّف اعتماد خان درآمد - و سرکار پتّن بموسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت - و سورت و بروچ و بروده و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرّر شد - و دندوقه و دولقه[3] و غیر آن به سیّد حامد نبیرهٔ سیّد مبارک رسید - و جونه گذهه[4] و ولایت سورتهه[5] بامین خان غوری معیّن گشت - و اعتماد خان بگریزت آن سفلهٔ خرد سال را پیش خود داشته روزے میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلّبه مورد انواع ظلم گشت - و بایکدیگر این سران بے سر منازعت کردند دَریَولا (که چنگیز خان در گذشت) باغوای شیر خان فولادی نتّو از احمد آباد گریخته پیش آمد و شیر خان فولادی با جمعے از اوباش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید - اعتماد خان در احمدآباد متحصّن شده بمیرزایان التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدّس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهمّ مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجّه عالی گماشت - میرزا یوسف خان و قتّو و راجه بیربر و جمعے کثیر را به پنجاب فرستادند - که کمک حسین قلی خان بوده آمادهٔ کار باشند - که مبادا حکیم میرزا بافولی کوته اندیشان موکب مقدّس را دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند - و فرمان مطاع باسم حسین قلی خان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدهچند[6] زمیندار آنجا از بد خدمتی و بد نیتی مقیّد است - و (اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند) با اکثر عساکر اقبال (که دران نواحی تعیین اند) محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جدّ آور تعیین فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دارالخلافهٔ فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند - حوالی دابر[7] مخیّم سرادقات نصرت گشت ●

و از معدلتهائے (که درین روز ظهور یافت) تنبیه فرمودن بابا خان قاقشال است - و مجملے

(۲) نسخهٔ [ح] بنو (۳) در [بعضی نسخه] دوادة - و در [بعضی] دوار (۴) در [بعضی نسخه] جوناگذهه (۵) نسخهٔ [ح ی] سورتهه (۶) نسخهٔ [ع] بدنچند - و در [چند نسخه] بدابهچند (۷) نسخهٔ [ا ه و] دابر - و نسخهٔ [ح] دابرة - و نسخهٔ [ی] دائره

…رانی بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میداند - و همواره اهم را از مهم شناخته
…در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار توجّهِ والا میگمارد - و در تسخیرِ بلدان و تفتیحِ ممالک اندیشهٔ
…حسنین غور رسی و غمخوارئ ستم‌رسیدهای روزگار میفرماید - و لهذا در هر ناحیتی (که فرمان‌روایانِ
…آنحدود بهشیار دلی و رعیّت پروری همّت گماشته اند) با وجودِ حصولِ اسبابِ تسخیرِ آن
…ل دران نمی‌بندد - و هر چند بر پیشگاهِ خاطرِ اقدس (که جلوه‌گاهِ حقیقت است) پیدا ست
…ر که هر مقدار وسعت در ملک افزاید هرآئینه کثراتِ جهان روی در وحدتِ قهرمانِ یکی از والا نژادان
…اد گر درآرد - و عبادتِ کُبرای این نشاه بمنصّهٔ اعلان نشاید) لیکن (وجهِ همّتِ حقیقت اساس
…چون تیمارِ حالِ عمومِ برایا و شمولِ خصوصِ خلائق است - که ودائعِ بدائعِ ایزدي اند) باین عبادت
وجّه نمیفرماید - امّا (چون ایزدِ بیچون در افزایشِ دولت و ارتفاعِ مبانیِ سلطنت است)
مرتبه بمرتبه ولایات را از فرمان‌روایانِ عدالت دوست خالي میگرداند - تا شهریارِ حقیقت پژوه
آنصوب توجّهِ پادشاهانه گمارد - و آن حدودرا بفروغِ معدلتِ خویش روشني بخشد - تا هم تفسیدگانِ
بادیهٔ حوادث در ظلالِ عاطفت درآیند - و هم وحدتِ قهري[2] (که توأمِ وحدتِ ارادي‌ست) دلخواه
صورت بندد - و هم در ظاهر بینان (که عالم ازان پُرباشد) مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد - چه
در استعداداتِ طبقهٔ انام تفاوتِ عظیم دست نهادهٔ قدرتِ ایزدي ست جلّ جلاله - طایفهٔ از دیدنِ
فروغِ خردمندي و طرزِ نشست و خاست و بخشش[3] و بخشایش و اغماضِ نظر از زلّاتِ مردم
و آگاه دلي پی ببزرگئ خدیوِ جهان برده او را یگانهٔ درگاهِ الٰهي مي‌شمارند - و خدمتِ او را
عبادتِ ایزدي شمرده در عقیدت و اخلاص مي افزایند - و گروهی را (که نظر برین کردارها نمي‌افتد)
از فزونئ سطوتِ صوري و افزایشِ ملکِ ظاهري بربزرگئ معنوئ او گرویده کمندِ ارادت در گردنِ جان
انداخته خود را از زمرهٔ مخلصانِ جان‌سپار میگردانند - و لهذا درین‌هنگام (که ملکِ دهلي از غبارِ
مکس‌طینتانِ[4] شور انگیز پاک شد - و کور دلانِ فتنه اندوز در گوِ نیستي و ناکامي فروشدند)
همّتِ جهانگشای شاهنشاهي در تسخیرِ ملکِ گجرات و اصلاحِ نقراتِ آنحدود مصمّم شد - که
ستمزدگئ عمومِ رعایای آن‌دیار بکمال رسیده بود ٭

ازان باز [که سلطان محمود از بے‌پروائي دشمنانِ چرب زبانِ هنگامه آرائی را بدوستي
برگرفت - و از بد درونئ ملازمانِ تیره رای (که سودِ خود را در زیانِ صاحب و منعم میدانند)
رختِ هستي بر بست - چنانچه مجملی ازان در حالِ صوبهٔ گجرات نگاشتهٔ قلمِ تحقیق شده است]

(۲) در [چند نسخه] قهري (۳) در [اکثر نسخه] از بخشش (۴) در [چند نسخه] طینتان
و در [بعضي] طبعان ٭

بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناصیهٔ سعادت شد - وبذریعهٔ شفاعتِ او جرائمِ اربابِ ندامت بخشیده آمد
و بنوازشِ شاهنشاهي اختصاص گرفتند - و در اندک زمانے خانخانان را بفنونِ عواطف معفوف
ساخته رخصتِ ممالکِ شرقیّه ارزاني داشتند - و سکندر خان را سرکارِ لکهنؤ مکرمت فرموده
همراهِ او گردانیدند ●

و از سوانحِ این ایّام (که بهارِ اقبال و دولت است) آنکه فرمان‌روای توران عبداللّٰه خان
اوزبک از هیبتِ سطوت و شکوهِ این سلطنتِ عُظمیٰ حاجي التمش را برسالت بدرگاهِ والا فرستاد
و او با نامهٔ ضراعت و محبّت و تنسوقاتِ آن‌دیار سعادتِ بار یافت - همگيِ مضمونِ آن مفاوضه
آنکه رابطهٔ خویشیِ باستاني را بیاد داده درستیِ جدید پیرایهٔ آن گرداند - تا بنقد از استظهارِ چنین
فرِ ایزدي با سلاطینِ توران چیره دستي روی دهد - و ثانیًا از صدماتِ افواجِ گیتي‌گشا بر بامِ عافیت
خوابِ گوارا تواند کرد - و برای مزیدِ احتیاط و اهتمام بجهتِ منعم خان خانخانان و خان‌اعظم
میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود - تا این‌منظورانِ درگاهِ خسرواني در تاسیسِ مبانيِ
مودّت و ترصیصِ آن توجّه گمارند - شهریارِ هشیار خرام دوربین فرستاده را نوازش فرموده کامروا
رخصت ارزاني داشت - و از نفائسِ هندوستان برسمِ ارمغاني همراه گردانید ●

و از سوانح از نظر افتادنِ مظفّرخان است - در هر زمانے با وجودِ طلوعِ نیّرِ هدایتِ
شاهنشاهي بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ یکانگي بر جمالِ جهان آرای خویش فرومي‌هلند - درین ایّام
بساطِ چوپر بازي را نقابِ حسنِ معنوي گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته‌بودند - و آئینهای
خاص درین بازي (که صد حکمت در ضمنِ آن مندرج است) انتظام فرموده جمعي از ملازمانِ
عتبهٔ اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند - و جشنهای عالي و بزمهای دلکش ترتیب
مي‌یافت - اگرچه بظاهر بازارِ بازي گرم بود امّا در معنيِ عیارِ مردم گرفته میشد - و خدیوِ دانش
در لباسِ لعب و هزل کارِ جدّ کرده شناسای جوهرِ طبقاتِ مردم میگشتند - روزے مظفّرخان
از بد مستيِ دنیا و تنگ‌حوصلگي درین معرکهٔ بازي (که معیارِ حوصلها بود) از بسیاریِ پای[۲] دادن
و دوامِ حضور مصدرِ حرکاتِ روستائیانه شد - آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار انداخته رخصتِ سفرِ حجاز
فرمودند - تا در خمارِ بے‌اعتباري و غربت حالِ فساد یافتهٔ او باصلاح انجامد ●

نهضتِ موکبِ جهان‌نوردِ شاهنشاهي بتسخیرِ دیارِ گجرات

گیتي خدیوِ خداپرست پیوسته نظامِ نشاهٔ ظاهر را پیرایهٔ ملکِ معني دانسته بےغبار آر[۳]

(۲) نسخهٔ [ب] پای دادن درحضور - و نسخهٔ [د] پای دادن دوام حضور (۳) نسخهٔ [ه] بےغبار افروزي ●

باد سحر مست وزیدن گرفت • غنچهٔ لب صبح مکیدن گرفت
دایره بستند صبوحی کشان • شیشه گشادند شکر آتشان
نکهت گل نغمهٔ گلزار شد • بلبل ازین رایحه بیدار شد
جنبش سنبل شکن اندر شکن • جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن
بوی گلی صد چمن انگیخته • خمکده در کام قدح ریخته
میکده در میکده مستان عشق • دایره در دایره دستان عشق

رنگ‌زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نهم ظلّ نور ببرج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد - امّید که بمیامن عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد •

از سوانحی (که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد) آوردن منعم خان خانخانان است سکندر خان را بدرگاه والا - و بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن - در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی‌سعادتی ذاتی (که طالع وارگون خوانند) ازین دولت خدا داد روی گردانید - و با علی‌قلی‌خان بد نهاد همداستان شده سر بشورش برداشت - (چون علی‌قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد - و آن شورش فرو نشست) اسکندر خان از تبه رائی و بد سرشتی پیش سلیمان افغان رفت - و چندگاه دران حدود بسر می‌برد - افغانان کوته حوصله بودن او را درمیان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند - او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان التجا آورد - که از من بقاوانستگی شد آنچه شد - ازان خجلت زده ام افغانان نادرست پیمان سلیمان اوزبک را از هم گذرانیدند - اکنون در خیال من اند - اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهانی و هم زندگانی باقی بدست می‌افتد منعم خان نوشتهٔ او را با عرضداشت خویش بپایهٔ سریر اعلی ارسال‌داشته استمزاج نمود - خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان [۲] فرستاده او را امّید وار گردانید - خانخانان (که از بزرگی گناه امّید بخشش و بخشایش نداشت) ازین رافت عالی سجود شکر بجای [۳] آورد - و اسکندر خان را پیش خود طلب داشت - سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بایلغار از میانهٔ ایشان برآمد - خانخانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد - و برای تسلّی خاطر این بقاه یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدّس نمود - و در اوائل تیر ماه الٰهی

(۲) نسخهٔ [د ط] الحمینان (۳) در [اکثر نسخه] بظهور آورد •

بخشند - و اورا باین عاطفت والا مباهات موبد کرامت فرمایند - چون این داعیهٔ دولت افزا
بموقف عرض مقدس رسید (ازانجا که کام بخشي و بنده نوازي شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهي ست)
ملتمس او رفعت قبول گرفت - و روز دیبادین بیست و سیوم دی ماه الهي از فتحپور متوجه
دارالخلافهٔ آگره شدند - و منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهي نور افزای صورت و معني گشت - و مراسم
پیشکش و نثار بتقدیم آمد - افزایش انبساط شد - و نشاط در بالش آمد - و ازانجا معاودت فرموده
بفتحپور معدلت‌روای شدند - و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بے سفارش احدے
کامیاب صورت و معني شدن گرفتند - للّٰه‌الحمد که دور بیني و ژرف نگاهي و کمال آگاهي خدیو معلّی
بازار بد گوهران طمع اندوز را درکساد دارد - هم این گروه بدنهاد بگو بے اعتباري فرو میشوند
و هم طایفهٔ (که بچرب زباني راه سخن پیدا میکنند) نوبت بسخن ایشان نمیرسد - بلکه نیک‌ذاتان
سعادت سرشت را (که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند) فرط توجه
شاهنشاهي نیز بے‌کار دارد - و از فروغ نور جهان‌افروز خاطر مقدس گیتي خدیو دکانچهٔ ریا و بازارچهٔ
تزویر کساد یافته - چرا گویم که آن گروه بچنین مشعل هدایت بر حقیقت بد کرداری خود
آگاهي یافته در سلک سعادت‌منشان درآمده اند - و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایهٔ حالت
خویش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند - و شهریار خرد پژوه بفراخی حوصله
و وسعت دانش خود در هرمرتبه باندازهٔ هرکس سلوک فرموده سلطنت صوري را با ولایت
معنوي همراز ساخته اند ● ● شعر ●

همچو روان ناگزیر[۲] همچو خرد کام‌بخش ● همچو قضا کامران همچو قدر کامگار

آغاز سال هفدهم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو (که زمان افزایش معني داشت) بالش صورت نیز روی نمود
کوکبهٔ موکب بهار زنگ زدای آئینهٔ زمین و زمان شد - و نو روز جهان‌افروز اعتدال بخش شب و روز
گشت - فیض ربیع در رگ و ریشهٔ حیات سرایت کرد - نسیم صبح بارواح نباتي هم‌آغوشي نمود
سایبان ابر مدرار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد - لشکر ریاحین از کوه راه رسیده
بر جویبار افضال آبرو یافت - هوای گلستان کیفیت باده در طبائع انگیخت - زمزمهٔ مرغان چمن
سامعه را از زخمهٔ بریشم زنان آزاد ساخت ● ● شعر ●

(۲) نسخهٔ [د] کامریز ●

نظرِ دوربینِ او را از مراتبِ بزرگي باز دارند - و تشنگيِ(۲) رضامندیِ الٰهي افزون پدید آید - و از فراخیِ حوصله و فرطِ عطشِ معنوي دریایِ محیط او را سراب وا نموده جویایِ سرچشمهٔ مقصود سازند و بدین طرزِ حق‌پسند از فیضِ بی‌منتهایِ مبدایِ فیّاض هر زمان او را رابطهٔ تازه رسد - چنانچه این حالتِ والا طراز حالِ گیتي‌خدیوِ زمانِ ما ست - و بعد از تقدیمِ مراسمِ داد و دهش و کامروائیِ منتظرانِ این روضهٔ روح افزا بصوبِ دارالخلافه توجّه فرمودند - و بهمرکابیِ دولت و همعنانیِ اقبال روزِ آسمان بیست و هفتمِ امرداد ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه هفدهمِ ربیع‌الاوّل ظاهرِ فتحپور مهبطِ انوارِ ظلّ اللّٰهي گشت - و آنحضرت خود در منازلِ شیخ سلیم نزولِ برکات فرمودند - طبقاتِ انام (که ستم رسیدهٔ انتظارِ دریافتِ آستان‌بوس بودند) کامیابِ سعادت گشتند •

و از سوانحِ دولت‌افزا آنست که سیکري را (که از مضافاتِ بیانه بود) مصرِ جامع ساختند خدیوِ جهان که معمارِ عالمِ صورت و معني ست (چنانچه پیوسته ارتقای(۳) مدارجِ افرادِ انساني فرموده اساسِ معدلت را استحکام مي‌بخشد - و مستعدّانِ زمان را کامیابِ دولت میگردانند) همچنان در افزونیِ رونقِ(۴) زمین کوشیده هرجا را باندازهٔ حالِ آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرماید - ازان باز (که فرزندانِ رفعت پیوند در سیکري سعادتِ ولادت یافتند - و نفسِ عارفِ ربّانيِ شیخ سلیم گیرا شد) خاطرِ اقدس میخواست که این سر زمین را (که میمنتِ معنوي دارد) عزّتِ صوري بخشند - درینولا (که راياتِ جهان‌گشا درین‌مقامِ گرامي رسید) همان عزیمتِ سابق پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که کار پردازانِ سلطنت عماراتِ عالي و منازلِ دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهي اساس نهند - و جمیعِ طبقاتِ اُمرا و طوائفِ انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند - و حصارے آسماني‌ارتفاع بر دورِ آن از سنگ و آهک کشند - در اندک فرصتي شهرے بزرگ شد - و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاعِ خیر از خانقاه و مدرسه و حمّام انتظام گرفت - و بازارے بزرگ سنگین احداث شد - و باغهای ریب در اطرافِ شهر صورتِ ابداع پذیرفت - و سوادے اعظم درهم آمد که رشکِ معمورهٔ عالم کشد - آنحضرت نامِ آنرا فتح‌آباد خیال فرموده بودند که بر زبانِ عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیحِ شاهنشاهي بلند آوازه شد •

و از سوانحِ(۵) آنکه مظفّرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرتِ شاهنشاهي در منازلِ او (که دران نزدیکي اتمام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود) ورودِ دولت فرموده میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ی] شایستگیِ (۳) در [چند نسخه] ارتفاع (۴) در [بعضے نسخه] و رونق
(۵) نسخهٔ [ی] سوانحِ این ایام •

انتظام یافت - و مظفّر حسین (که در سلکِ ملازمانِ میرزا بود) این مصرعه تاریخِ این هنگامهٔ
۹۷۸
شادي افزا یافت * مصرع * میهمانانِ عزیزند شه و شهزاده

و ازانجا متوجّهِ پیش شدند - و شکار کنان و معدلت آرایان روزِ خرداد ششم خرداد ماهِ الٰهي موافق
پنجشنبه بیست و دوم ذي الحجّه ظاهرِ دارالسّلطنتِ لاهور مستقرِّ رایاتِ اقبال گشت - حسین قلي
خان لوازمِ بندگي و مراسمِ اخلاص بتقدیم رسانید - و بموجبِ التماسِ او آنحضرت بمنازلِ ا
(که بتازگي ساخته بود) قدومِ گرامي ارزاني داشتند - و سرمایهٔ افتخارِ جاوداني او را میسّر شد
و چون مهمّاتِ این ملک در پردهٔ سیر و شکار بآئینِ شایسته سرانجام یافت خاطرِ اشراق مآثر
شاهنشاهي خواست که از راهِ حصار عزیمت فرمایند - تا بذریعهٔ ورودِ عساکرِ اقبال و عبورِ خدیوِ
معدلت آن دیار موردِ انوارِ امن شود - و هم ذرین سیرِ حقیقت مناط (۲) طوافِ روضهٔ معینیّه بتقدیم رسد
بنابرین داعیهٔ حق اساس اواخرِ خرداد ماهِ الٰهي موافقِ اوائلِ محرّم سالِ (۹۷۹) نهصد و هفتاد
و نهٔ هلالي متوجّهِ آنصوب شدند - و روزِ ماه دوازدهم تیر ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه غرّهٔ صفر حوالیِ
حصارِ فیروزه مضربِ خیامِ مقدّس گشت *

و از سوانحِ آنکه معدلتِ شاهنشاهي سیاستِ لشکرخان فرمود - و باوجودِ منصبِ میربخشي
و میر عرضي و دیگر مناصب شهریارِ عدالت پژوه را محضِ حقّانیت ازان باز نداشت - و مجملی
ازین سانحهٔ هدایت بخش آنست که لشکرخان را مستیِ دنیا از منهجِ اعتدال بار برد - و مصدرِ
اعمالِ ناخوش گشت - و از بیخردي در روزِ روشن مست بدرگاهِ عالي (که ملاذِ هوشیارانِ هفت اقلیم
است) آمده عربدهٔ ناکي بظهور آورد - چون حقیقتِ حال بمسامعِ قدسیّه رسید خاقانِ عدالت پژوه
برای هدایتِ او و انتباهِ دیگران او را بدمِ اسپ بسته گردانیدند - و بهچندین نکوهش بزندان
فرستادند - و بر شهبازخان نظرِ تربیت انداخته مناصبِ لشکرخان را باو مکرمت فرمودند
و ازانجا (که مدارجِ تربیتِ شاهنشاهي ست) در اندک فرصتي آن مسجونِ اعمالِ خویش
در دارالخلافهٔ فتحپور بوسیلهٔ شفاعتِ مقبولانِ درگاه خلاصي یافت - و خدیوِ عالم با آنکه موسمِ بارار
بود هر روز بمقتضای عزائمِ پادشاهانه کوچ میفرمودند - و شکار کنان بصوبِ اجمیر مي شتافتند
روزِ رش یازدهم امرداد ماهِ الٰهي موافقِ سهشنبه غرّهٔ ربیع الاوّل بآن خطّهٔ دلگشای نزولِ اقبال
فرمودند - و از فراوانيِ حق طلبي و حق اندیشي بطوافِ روضهٔ معینیّه توجّه فرموده استمدادِ همّت
نمودند - و ایزدِ خویش را پرستشِ خاص کرده نیازمندي را با سربلندي همقرین گردانیدند
مبدعانِ قضا و قدر چون نیک اخترے را خواهند (که دولتِ صوري و معنوي اورا روز افزون گردانند

(۲) نسخهٔ [ی] مناظر *

محب علي‌خان و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند - و سلطان‌محمود تا دو هزار س را سرانجام نموده فرستاده بود - بتائید ایزدي (که کافلِ مهمّاتِ منسوبانِ این دولتِ بد پیوند است) این گروهِ اندک بعد از گرمیِ هنگامهٔ پیکار نصرت یافتند - و آن‌شکست‌یافتها رفته نلعهٔ مذکور متحصّن شدند - و این بهادرانِ فیروزمند بمحاصرهٔ آن پرداختند - و درونیان از سطوتِ عظمتِ این‌دولتِ[۲] والا امان گرفته بر آمدند - و (چون آن‌قلعه به نیروی شجاعتِ بهادرانِ اخلاص‌مند دست آمد - و اسبابِ جمعیّت منتظم گشت) کمرِ همّت بسته متوجّهِ تسخیرِ بکر شدند اقبالِ شاهنشاهي تفرقه در جمعیّتِ مخالفان انداخت - ازانجمله مبارک خان خاصه خیلِ سلطان محمود (که مدارِ معاملهٔ او بود) با هزار و پانصد سپاهي محب‌علي‌خان را آمده دید - و باعثِ سوزيِ آن بود که بدنژادانِ آن‌دیار بیگ اوغلي پسرِ او را بیکی از خلوتیانِ حرم‌سرای سلطان محمود متّهم گردانیدند - و آن سادهٔ لوح بے تشخیصِ معامله در مقامِ استیصالِ خاندانِ او شد - لو را خلاصِ درست نبود - از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست - و محب علي خان طمعِ مال و منالِ او را از هم گذرانید - و مردمِ او را (که سگ مگسانِ آلایش بودند) تسلّي نموده محاصرهٔ بکر پرداخت - و بمحضِ انتسابِ این‌دولتِ روز افزون آن‌قلعه مفتوح گشت - چنانچه در جای‌خود مجملی نگاشته آید ٭

و چون قدرے مزاجِ مقدّسِ شاهزاده شاه مراد از منهجِ اعتدال انحراف داشت چند روزے دران شهرِ فیض‌اساس توقّف فرمودند - و چون بمیامنِ توجّهاتِ شاهنشاهي صحّت روی داد روزِ خرداد ششمِ اردي بهشت ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه بیستمِ ذي‌قعده کوسِ مراجعت بلند آوازه کردند - هر روز بطرزے خاص طرحِ شکار میشد - و بروشِ مخصوص در نقابِ مسرّت آئینِ عبادت بجا مي‌آمد - روزے در اثنای راه قراولان خبرِ چیتهٔ چند آوردند - خاطرِ عشرت پیرای شاهنشاهي متوجّهِ شکارِ آنها شد - و هرشش چیته را آنروز بطریقِ شکارِ کهیده در دامِ قید در آوردند ازانجمله مدن‌کلي بود که سرآمدِ چیتهای شاهنشاهي گشت - و چون راياتِ اقبال بحدودِ دیپالپور نزولِ اقبال فرمود خانِ اعظم میرزا کوکه (که این محال بجاگیرِ او مقرّر بود) التماسِ قدومِ عالي نمود - شهریارِ جهان‌آرای ملتمسِ آن پروردهٔ جویبارِ عقیدت را بموقفِ قبول داشته منزلِ او را موردِ نور و مهبطِ سرور گردانیدند - و او بمقتضای اخلاصِ خویش در آرایشِ جشن و افزایشِ پیشکش تکاپوی نمود - و ازانجا (که درستیِ نیّت طرازِ عقیدتِ او بود - و میدانست که ضیافتِ بندهای معامله دان عبارت ازانست که اندکے از دادهٔ او را پیشِ او آورند) این بزمِ عشرت دلخواه

---

(۲) نسخهٔ [د] دولت ابدپیوند ٭

محبّ‌علي‌خان بود) رخصت گرفته بدیدنِ والدهٔ خود حاجي بیگم شتافت - پیشتر از وصولِ او میرزا عیسیٰ رختِ هستي بر بسته‌بود - و محمّد باقي بجای او انتظام دهِ آن دیار بود (۲) - از غفلت فطري (که قدر نشناسي ازنتائج اوست) قدومِ بیگم را مغتنم ندانست - بلکه بحاجي بیگم سلوک ناملائم کرد - بیگم آزرده شد - و بد گوهرانِ آن دیار (که عمدهٔ آنها خان (۳) بابا و مسکین ترخان باشند باتفاقِ بیگم در مقامِ گرفتنِ محمّد باقي شدند - او ازین آگاهي یافته در استیصالِ این طایفه کوشید خان بابا و حاجي بیگم بدست افتادند - خان بابا را بکوِ نیستي فرستاد - و حاجي بیگم محبوس شد تا در گذشت - و ناهید بیگم بدلاوري و تدبیر ازانجا برآمده ببکر (۴) شتافت - و سلطان محمود بکري سخنانِ یکجهتي درمیان آورد - و گفت اگر محبّ‌علي خان و مجاهد خان پسرِ او با اندک‌کس باین‌حدود آیند من همراه میشوم - و ثته مسخّرِ اولیای دولت میشود - بیگم سخنانِ مداراتِ دفع‌الوقت را راست انگاشته بدرگاهِ والا آمد - و التماسِ رخصتِ این نام بردها نمود - چون الحاحِ بسیار کرد رخصت یافته متوجّهِ ثته شدند ٭

ناهید بیگم دخترِ قاسم خان کوکه است که از درستيِ اخلاص فدای حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني شد - همانا که در محاربهٔ عبید (۵) الله خان (که دران زمان ظهورِ مطلب در جلوه‌گاه باقي بود - و بظاهر برای امرے بزرگ آینده) زمان مساعدت ننمود - حضرتِ فردوس‌مکاني بدستِ غنیم مي‌درآیند - این مردانهٔ حقیقت‌مند پیش‌آمده میگوید که پادشاه منم - این نوکر مرا بچهٔ تقریب گرفته اید - باین نیرنگِ وفا پادشاه را ازان خطرگاهِ جانی خلاص مي‌سازد - چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیالِ او را در ظلالِ عاطفت در آوردند - حاجي‌بیگم (که دخترِ مقیم میرزا پسرِ (۶) میر ذوالنّون است) بمیرزا حسن پیوست - و بعد ازان بمیرزا عیسیٰ و دخترِ او را بعواطفِ بزرگانه تربیت فرمودند - و بمحبّ علي خان مهر خانیفه (که مخلصانه آدابِ خدمت بجای آوردے) عقدِ یگانگي بستند ٭

القصّه چون نزدیکِ بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته دریں‌کار همراهي نمي‌توانم معاودت نمایند - و اگر بجد ند (که به ثته روند) از راهِ جیسلمیر متوجّه شوند - محبّ علي‌خان را حال دگر گون شد - نه روی برگشتن بود - و نه (۷) یارای پیش‌شدن (چون سعادت در نهادِ شان بود - و اعتضادِ چنین بزرگ تسلّي بخش) همّت در تسخیرِ بکر و دل در محاربه با سلطان‌محمود بستند - و درحدودِ قلعهٔ ماتیله (۸) هردو لشکر بهم پیوستند - کدام دو لشکر

---

(۲) نسخهٔ [د] شد (۳) در [اکثرنسخه] جان‌بابا (۴) در [بعضي‌نسخه] ببهکر (۵) در [چندنسخه] عبدالله‌خان (۶) نسخهٔ [ه ی] پسر ذوالنون (۷) در [اکثرنسخه] و نه رای (۸) نسخهٔ [ب] ماتهیله ٭

در خرابیِ آن نمرّد نهادانِ نخوتسند کوشش نمودند - و آن گل‌زمین را از خس و خاشاکِ اهلِ فساد پاک کردند ٭

آغاز سال شازدهم آلهي از جلوس اقدس شاهنشاهي
يعني سال‌تير از دور دوم

درین خجسته وقتِ اقبال‌پیرای موکبِ بهار در رسید - و نوید بالش بطبائع و امزجه در داد فیوضِ علوي بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد - مزاجِ زمانه شگفتگي گرفت - طبیعتِ روزگار باعتدال گرائید - سحابِ[۲] افضال چون دیدهٔ مشتاقان بباریدن درآمد - ینابیعِ احسان چون دلِ عارفان جوشیدن گرفت - سبزه بساطِ ضمیراني گسترد - چمن با طیلسانِ ریحاني جلوه نمود - غنچهای زمرّدین رنگ گلهای بسّدین‌فام بیرون دادند ٭　　٭ شعر ٭

ابر با برقِ جهانتاب رسید ٭ سبزه را تا بکمر آب رسید
سرو با رایتِ کاؤس نمود ٭ لاله با افسرِ داراب رسید
گل بباغ آتشِ گوگرد افروخت ٭ آب لغزیده چوسیماب رسید

و بعد سپري شدنِ هشت ساعت و دوازده دقیقه از روزِ یکشنبه چهاردهمِ شوال (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشتم عطیّهٔ بخششِ کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتوِ محاذات ببرجِ حمل انداخته جهان را چون باطنِ عشرت‌گزینِ شاهنشاهي طراوت بخشید - رُخِ[۳] فلک چون اخلاقِ طیّبهٔ گیتي خدیو عطر آگین گشت - و آغازِ سالِ شازدهمِ الٰهي از جلوسِ ابدپیوند (يعني سالِ تير از دورِ دوم) شد - و در اوائلِ این سالِ بهجت افزا ظاهرِ پتّن مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و خدیوِ خدا پرست بآئینِ بزرگان بروضهٔ قدسیّهٔ شیخ فرید ورودِ سعادت فرموده استمدادِ همّت نمودند - و بمنسوبانِ آن مجاز نفسِ امّاره و ساکنانِ آن حواشي فنونِ افضال و احسان بتقدیم آمد - و چندروز مجرای افاضاتِ صوري و معنوي و استفاضاتِ ظاهري و باطني در ساحتِ این قصبهٔ فیض بخش معدلت آرای بودند - و از اموری (که درینولا موجبِ انبساطِ خاطرِ مقدّس شد) دیدنِ شکارِ ماهي ست که ماهي‌گیرانِ آنحدود از تیز دستي بآب فرو شده - و بدست و دامنِ[۴] گرفتي - و از آهن سیخچها ترتیب داده بودند که آنرا بےخطا بماهي زدے - و از آب برآوردے ٭

و از سوانحِ رخصت گرفتنِ محبّ‌علي‌خان میر خلیفه بتسخیرِ تتّه است بسعيِ ناهید بیگم شرحِ این برسمِ اختصار[۵] آنست که پیشتر ازین عفّت قبابِ ناهید بیگم (که در حبالهٔ عقد

(۲) در[چندنسخه] سحائب (۳) نسخهٔ[ب د] جوف (۴) در[چندنسخه] دهن (۵) نسخهٔ[ی] اجمال ٭

و در پیِ آن میشتافتند - چنانچه سیزده گورخر را آنروز شکار فرمودند - در هر مرتبه (که یکی شکار میشد) دیگران دورتر میشدند - دریں‌هنگام عطش بر مزاجِ مقدّس غالب آمد - از آب نشان پدید نبود - چون پیادهٔ عزیمت نخچیر افکنی داشتند نزدیکانِ شکار حضرت را فریب خیال کرد از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاهِ خود بر نداشته‌بودند - و خدیوِ جهان چندین کروه راه آمد باریافتهای حضور هرچند تکاپو مینمودند نه از آبداران خاصهٔ شاهنشاهی خبر میٔیافتند - و نه از آب نشان - غریب حالتی پدید آمد - و ضعفِ تشنگی بجائی رسید که ذاتِ مقدّس را یارای گفتار نماند - و در چنین هنگام (که زهرهٔ مخلصان آب میشد) راه نمایانِ بارگاهِ تقدّس آبدارانِ خاصه را در بیابانِ بےسر و بن رهنمونی کردند - و سپاسِ ایزدی بتقدیم رسید - و دلِ مخلصان بنشاط آمد - و همانا که پیغامِ الٰهی بزبانِ حال خاطرنشانِ خدیوِ آگاهی ساخت که شناسای مراتبِ ذاتِ مقدّس گشته، پاسبانیٔ خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانیٔ عموم خلائق بلکه سپاسِ نعمِ ایزدی و محافظتِ عطایای الٰهی ست ◦ شعر

نخستینِ فطرت پسینِ شمار ◦ توئی خویشتن را ببازی مدار

و از سوانحِ آنکه [illegible] خان را جلالِ زمیندارِ بهنبهر[2] از روی بدطینتی از هم گذرانید - او بفروغ شمشیر متمرّدانِ آن‌ناحیت را ایل ساخته بود - و این زمیندار از حیله‌اندوزی که داشت خود را دولتخواه وا نمود - و آن تُرکِ ساده لوح (بے آنکه نگاهے ژرف در معاملهٔ او نماید - و تفرّسِ دور از خطوطِ پیشانی او کند) بمجرّدِ حرفهای زراندودِ بیگانهای آشنا رو از راه رفت - و بصلاحدید آن زمیندار سپاهیانِ او بجاهای دور رفتند[3] - و یادگار حسین پسرِ او بحدودِ نوشهره رفت - هرچند دوربینانِ راست بین گفتند (که همه مردم را از خود جدا نباید کرد) چون امرے مقدّر بود سودمند نیامد - پسرِ او را از راهِ گریزت از نوشهره بتنگنائی برد - و مخالفان سرِ تنگی گرفته بسیارے از مردم را عرضهٔ تلف گردانیدند - و یادگار حسین زخمی در حسابِ مردها افتاد - زمیندارے مهربانی کرده او را در حمایتِ خود پرورش داد - و همان زمان (که آن‌مردم درین بلیّه گرفتار شدند) جلالِ مذکور برسرِ قبول خان آمد - و او (از شجاعتی که داشت ، و تدبیرے که نبود) کثرت غنیم و قلّتِ خویش‌را منظور نداشته روزِ رام بیست و یکم بهمن ماهِ الٰهی موافقِ چهار شنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد - و مردانه فرو شد - و چون این‌معنی بموقفِ عرضِ مقدّس رسید حسن‌جهان منشورِ والا عزّ اصدار یافت که همّت در استیصالِ آن‌بے‌نهادان گماشته فوجی از بهادرانِ کاردانِ نبرد درست تعین‌نماید - بموجبِ حکمِ معلّی پیکار گزینانِ جابکدست بآن ناحیت شتافتند[illegible]

(۲) در [چند نسخه] نبهر (۳) در [اکثر نسخه] شتافتند ◦

سلطنت خسروانی اختصاص داشت) بایں خدمت رخصت یافت - و در هنگام مراجعت ین جانب راجه این کار را بانجام رسانده ناصیه‌سای عتبهٔ دولت گشت - و آن قدسیهٔ نیک‌اختر ر حرم‌سرای عزت[۲] افتخار دایمی پذیرفت ● و چون خاطر جهان‌آرای خدیو معدلت[۳] ازین حدود راهم آمد از فرط ایزد شناسی و اخفای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش شیخ فرید شکرگنج (که در پتن پنجاب است) مصمّم شد - صادق خان و بیگ نوری[۴] خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن این حدود نموده بآن صوب نهضت فرمودند ●

ذکر[۵] مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکرگنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس امّاره بود - گویند از اولاد فرّخ شاه کابلی ست که اورا شاه کابل گفتندے - در زمان خان بزرگ و قاآن والا چنگیز خان یکے از اجداد یشان قاضی شعیب نام بلاهور آمد - و در قصبهٔ قصور اقامت کرد - و سلطان ملتان[۶] مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود - شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفهٔ دیارهند اشتغال داشت - خواجه قطب‌الدّین اوشی خلیفهٔ خواجه معین الدّین را (که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقّاش روی آورده بود) گذر برو افتاد - و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند - شعلهٔ طلب افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت - دست از همه بار داشته دل در ملازمت خواجه بست - از میامن اخلاص و دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد - و خدیو خداشناسان (بظاهر نشاط شکار در سر - و بباطن شوق خداشناسی در دل) متوجّه مقصد شدند ●

در اثنای راه درحدود تلوندی رای علاءالدّین نزدیک دریای ستلج (که آنرا دران سرزمین هرهاری نامند) سانحهٔ عبرت بخش روی داد - و مجملی ازان قصّه[۷] آنست که قراولان خبر گلّهٔ گورخر آوردند - شهریار شیر شکار با سه‌چهارے از شکاریان خاص متوجّه صید افکنی شدند - چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجّه فرمودند - و بےخطا در اوّل بار یک گورخر را زدند - از صدمهٔ صیت بندوق آن گلّه رمیده بدور دست شتافت - آن جهان‌پهلوان الٰهی بندوق در دست پیاده با همان سه‌چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین گرم رفتن شدند - و باقدام همّت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گلّه رسانیدند - و یک‌یک را ببندوق از هم میگذرانیدند

---

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) نسخهٔ [ب] دولت (۴) نسخهٔ [ای] نوری (۵) در نسخهٔ [ج د ه ی] این‌عنوان نیست (۶) در [بعضی نسخه] ملتن (۷) نسخهٔ [ه] قضیه ●

چون مرکبِ معلّی شاهنشاهي نظام بخش و معدلت آرای این نواحي گشت بزرگان و زمینداران این‌حدود بفرقِ ادب شتافته بسجدهٔ درگاهِ مقدّس سربلندي یافتند - ازانجمله چندرسین پسرِ مالدیو (که از اعاظمِ زمینداران هندوستان است) باین‌دولتِ والا رسیده موردِ الطافِ خسرواني گشت - و رای کلیان‌مل رای بیکانیر با پسرِ خود رای رایسنگ نیز از سعادتمندي که داشت ادراکِ این عطیّهٔ کُبری نمود - و در ظلالِ عاطفتِ شاهنشاهي آسودگي و بزرگي یافت - و از بختوري بوسیلهٔ باریافتهای سخن معروض داشت که نظر بر عمومِ عاطفتِ شاهنشاهي و عقیدتمندیِ خویش آرزو آنست که صبیّهٔ برادرِ من کهان داخلِ پرستارانِ عصمت‌سرای پادشاهي گردد - خدیوِ سلطنت برای انبساطِ خاطرِ او و اطمینانِ گروهے انبوه ملتمسِ او بمحلِّ قبول پیوستند - و آن هودج‌نشینِ عفّت را بآئینِ بزرگان بسرادقاتِ عصمت درآوردند ●

و از سوانحِ مسرّت افزا آنکه باز بهادر بتارکِ اقبال شتافته زمین‌بوسِ عبودیت بتقدیم رسانید - و بتوجّهاتِ شاهنشاهي از گردآلودیِ ادبار برآمده پرتوِ سعادت یافت - بلکه او را ولادتِ تازه روی‌نمود - ازان باز که از مالوه برآمد (چون روی از اقبال برتافته بود) آبروی او ریخته آمد و عمرے در بدر شد - اوّل پیشِ بهرجي[۲] زمیندارِ بگلانه رفت - و ازانجا پیشِ چنگیزخان شد بعد ازان بشیر خان فولادي توسّل جست - و از پیشِ او بنظام الملکِ دکني روی امّید آورد و از همهجا خسران‌زده برانا پناه برد - و (چون سرگرداني و خاکساریِ این‌خمار آلودِ بادهٔ دنیا بمسامعِ شاهنشاهي رسید) عاطفتِ ذاتي بران داشت که یکے از ملتزمانِ عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند - بنابران حسن خان خزانچي باین‌خدمت مامور شد - و بنویدِ عواطفِ پادشاهي امّیدوار ساخته بدرگاهِ مقدّس آورد - و محفوفِ انواعِ مراحمِ خسرواني گشت ●

و از سوانحِ آنکه یکے از باریافتهای محفلِ مقدّس بموقفِ عرضِ همایون رسانید که راولِ هررای بزرگِ جیسلمیر[۳] غایبانه نطاقِ ارادت بر میانِ جان بسته خواهشِ آن دارد که دخترِ او (که پرده نشینِ عفّت است) در سلکِ خدمت گزینانِ مشکوی اقبال سربلندي یابد - و (چون خود بواسطهٔ موانع سعادتِ حضور را احراز نمي‌تواند نمود) خاطرِ عقیدت پیوندِ او آن میخواهد که یکے از منظورانِ بارگاهِ معلّی رخصت یابد - تا بآن دیار رسیده او را بنویدِ توجّه و التفاتِ کامروایِ دولت گرداند - و آن خلوت‌گزینِ عصمت را بآئینِ بزرگي بدولت سرای تقدیس آورد - فرهنگ افزای اورنگ نشین را (ازانجا که کامروائیِ حاجتمندان و گره گشائیِ بسته‌کاران خوی و عادت است) این ملتمس بدرجهٔ قبول رسید - و راجه بهگونت داس (که از ثابت قدمانِ بزمِ عقیدت بمزید

(۲) نسخهٔ [و] بهرجو (۳) در [چند نسخه] جلمیر ●

که در آئینهٔ خیالِ مهندسانِ جادوکار تمثالِ آن صورت نتواند بست - و حضرتِ شاهنشاهی بعد (۲) زطرحِ اساسِ این عمارتِ شگرف بجهتِ مصلحتِ ملک و نیّتِ معدلت و دریافتِ حقائقِ حوال و مالشِ ستمکاران و غمخواریِ مظلومان (۳) و برآوردنِ مستعدّان و معموریِ عالم (که خلاصهٔ عبادات نشاهٔ تعلّق است) سیر و شکار را پردهٔ این کار ساخته روزرام بیست و یکمِ آبان ماهِ الٰهی موافقِ جمعه چهارمِ جمادی‌الاخری بدولت و اقبال نهضتِ والا فرموده متوجّهِ صوبِ ناگور گشتند - و روزِ ردی بهشت سیومِ آذر ماهِ الٰهی موافقِ چهار شنبه شازدهمِ جمادی‌الاخری عرصهٔ (۴) شهرِ ناگور را مخیّمِ اجلال ساختند - و خان‌کلان حاکمِ آن ناحیت مقدمِ شاهنشاهی را سرمایهٔ سعادت دانسته بلوازمِ خدمت و مراسمِ ضیافت پرداخت - و آنحضرت نوازش فرموده منزلِ او را بورودِ مقدّس سربلندی دادند - و گنجینهٔ مباهاتِ دایمی در دامنِ آرزوی او نهادند ●

و در همان روز نظرِ دریاگشای حضرتِ شاهنشاهی بر کولابے افتاد - بعضے از اعیانِ شهر (که بدولتِ استقبال برآمده بودند) رقت یافته بموقفِ عرض رسانیدند که معموریِ این شهر سه کولاب بار بسته است - یکے کیدانی نام دارد - و دیگرے شمس تلاو - و این بکوکر تلاو مشهور است - چون بمرورِ ایّام اکثرے بخاک انباشته شد در هنگامِ کمیِ آب بسیارے از اهلِ شهر مساکنِ خود گذاشته باطراف میروند - بنا بر عمومِ شفقت حکمِ مقدّس بر حفرِ کوکر تلاو (که در اصل فسحت تمام داشت) شرفِ نفاذ یافت - بخشیانِ سعادت‌اساس باتّفاقِ کاردانانِ دولت پیوند مساحتِ (۵) آن نموده بامرا و سایرِ ملازمانِ درگاه قسمت نمودند - و دانشورانِ جدّ آور باهتمامِ این کار تعین شدند و بذرّهٔ توجّهِ خاطرِ دریا مقاطر آن چشمهٔ سراب دریائی (۶) شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبعِ عذب را شکر تلاو نام نهادند - و وجهِ تسمیهٔ اوّل آنست که کوکر بزبانِ هندی سگ است و این حوض را باو نسبت کنند - و سرگذشتِ او چنین گویند که سوداگرے از تنگیِ معیشت آن سگ را (که پیکرِ هوش بود) پیشِ یکے از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی همّت اسبابِ بهروزی آماده و ابوابِ روزی گشاده گردد - فرصتے دراز برآن گذشت - روزے آن سگ از مردمی که داشت بر سرِ راه رفت - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود - آن سگ آگاهی یافته لابه‌کنان در قدمِ صاحبِ خود آمد - و از غایتِ شوق جان‌فشانی نمود - و بحقیقت و وفا مشهورِ آفاق گشت - و آن سوداگر از حقیقت‌مندی دران زمین حوضے اساس نهاده بآن منسوب گردانید ●

---

(۲) در [اکثر نسخه] طرح و اساس (۳) نسخهٔ [د] مغلوبان (۴) نسخهٔ [ج ه] عرصهٔ ناگور را
(۵) نسخهٔ [ا] مساحت آن پیموده (۶) در [چند نسخه] دریاچهٔ شد ●

[illegible]

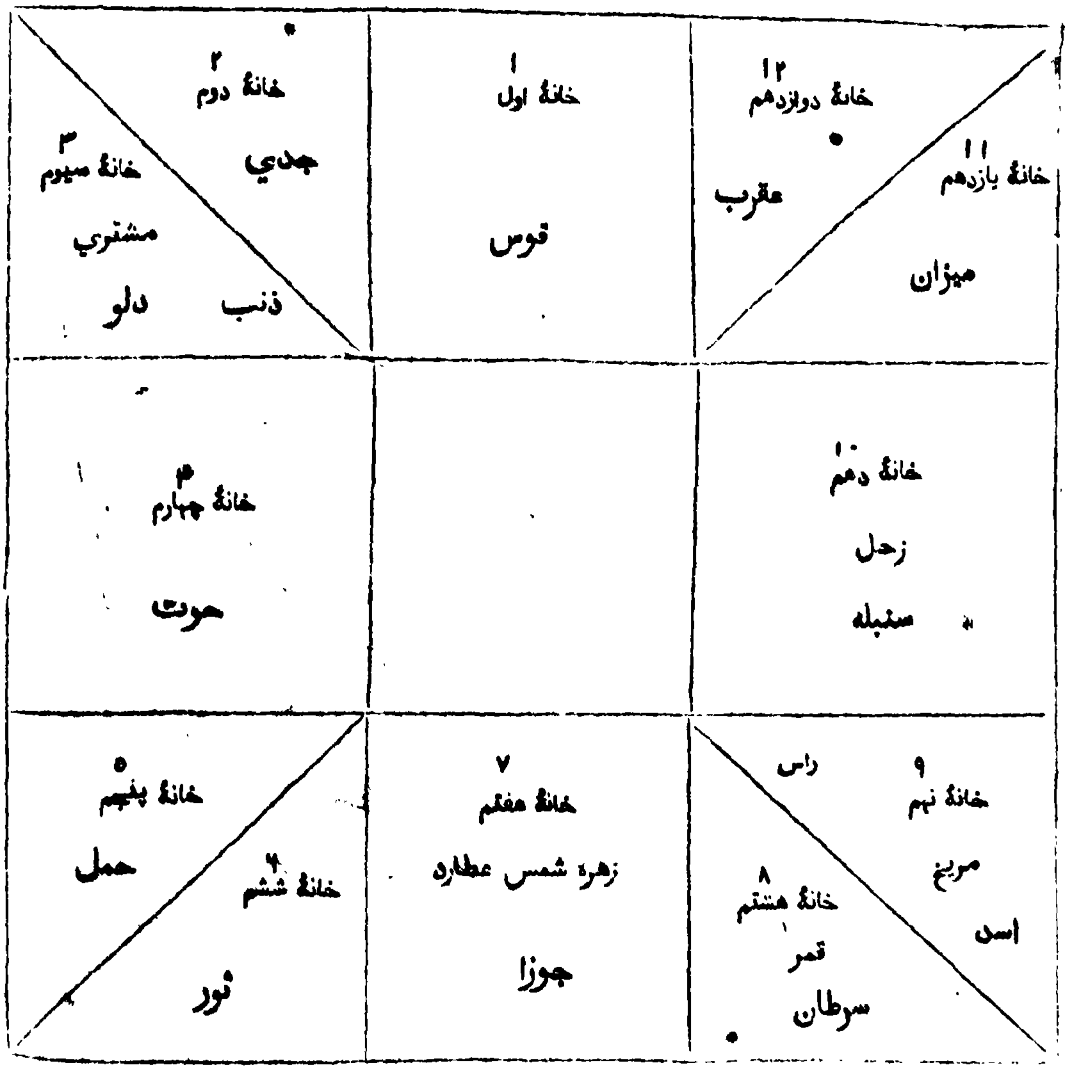
[illegible]

[illegible]

[illegible]

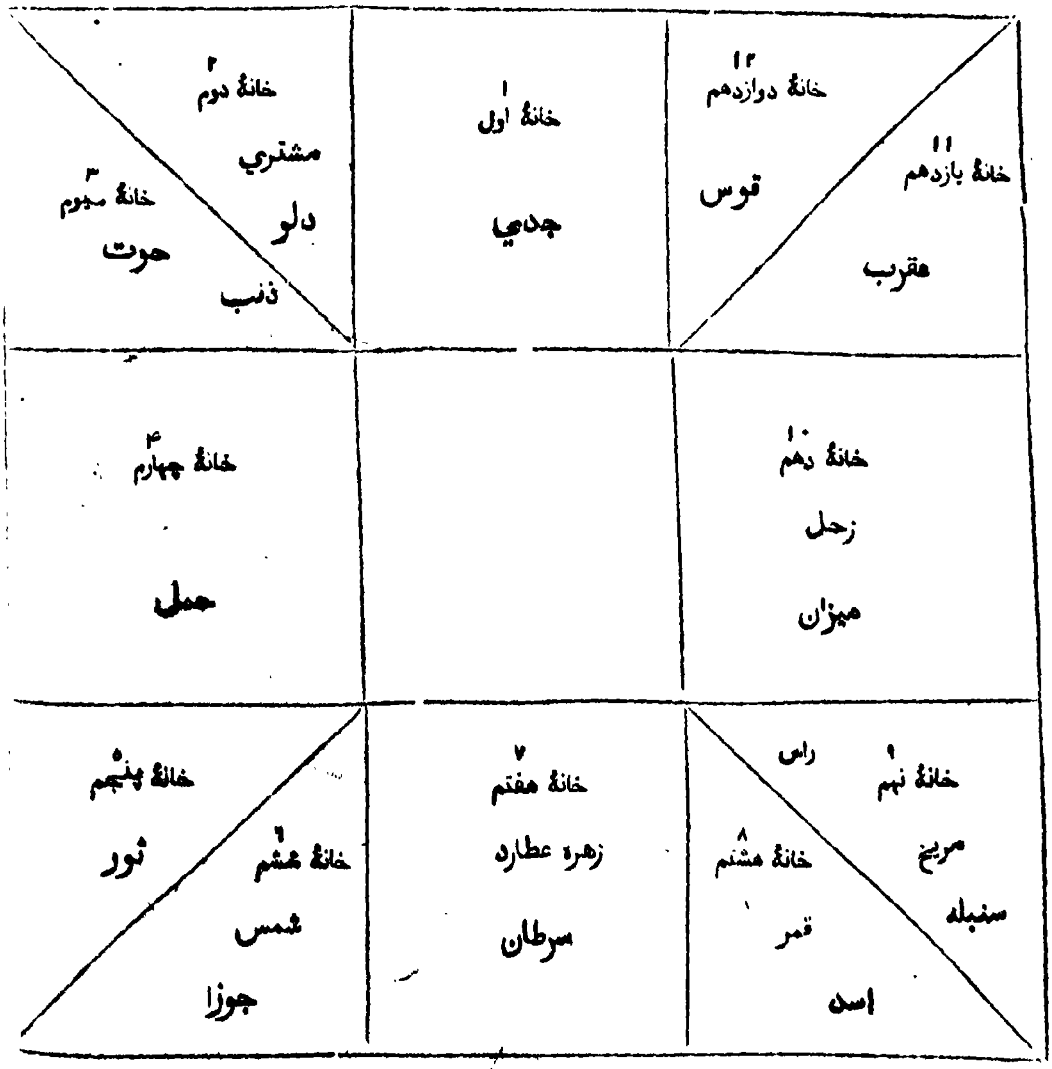
[illegible]

زایچهٔ(٢) دیگر بطرز دیگر



(٢) نسخهٔ [۵] زایچهٔ طالع بطور اهل هند .

زایچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان



[illegible]

[illegible]

[illegible]

ست) توجه فرموده عبرت‌پذیر[۲] گشتند - و بر خاک‌نشینان آن اطلال زرفشانی کردند - و ازانجا بزیارت مرقد معطّر[۳] حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی (که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاکان است) عنان توجه تافته استفاضهٔ انوار ملک و ملکوت نمودند - و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافه آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند - و ساحت قریات و قصبات آنروی آب جولانگاه مرکب معلّی شد - و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند - و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل میشد - تا آنکه روز باد بیست و دوم اردی‌بهشت ماه الهی موافق روز سه‌شنبه بیست و ششم ذیقعده دارالخلافهٔ آگره مورد سریر اقبال گشت - و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند - و در مفتتح این سال فرخنده‌آثار شجاعت خان (که از اعاظم اُمرا[۴] بشرائف قرب اختصاص داشت) وسائل دولت انگیخته داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبکار آئین بزرگی شده پایهٔ اعتبار خود افزود - و چون اُمنیت او بمسامع اجلال رسید (ازانجا که بنده‌نوازی و کام‌بخشی سجیّهٔ علیّهٔ شاهنشاهی ست) قبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل اورا مطرح انوار اقبال ساختند - و او سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در آداب انجمن‌آرائی نهایت اهتمام نمود - و از فرط عقیدت و اخلاص جشنی دلپذیر ترتیب داد - و آنحضرت یک شب و یک روز دران مجلس بهار آئین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند ●

ولادت سعادت‌افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ

سلک اقبال شاهزاده شاه[۵] مراد

ازانجا (که آبای عُلوی و امّهات سفلی درکامروائی حضرت شاهنشاهی اند) در هر بهاری گل تازه از چمن اقبال می‌شکفد - و در هر دوری اختری سعادت‌گستر از افق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه مفضل (که ابوالآبای دولت و اقبال است) خواهش فرزندان رفعت‌پیوند داشت ایزد بیچون درین عطیّه را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت - و تواتر و توالی این نعمت روزافزون (که اعظم عطیّات آسمانی ست) بهجت پیرای باطن اقدس شد - و تازه بتازه اعتضاد قوی و استظهاری عالی (که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود) از منظر قدس ارتفاع فرمو

(۲) نسخهٔ [ی] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] مطهر (۴) نسخهٔ [ب‌ه] امرا بود و بشرائف قرب (۵) نسخهٔ [ی] سلطان شاه مراد ●

استکشافِ احوالِ نفس‌الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از قرارِ واقع تحقیق نموده عرضِ اشرف رسانند - بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت - بفابران ولیتِ آن محلِ مقدّس بشیخ محمّد بخاری (که از اکابرِ ساداتِ هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود) تفویض فرمودند - و در تنسیقِ مناظمِ بقعهٔ متبرّکه و ترویجِ مآثرِ مراعاتِ آینده و رونده اهتمامِ تمام فرموده عماراتِ عالی‌بنا از مسجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساسِ عبادت نهادند - وبالجمله بعد از فراغِ خاطر از مستودعاتِ نذور قدمِ عزیمت در مسالکِ مراجعت نهاده بعزمِ طوافِ مراقدِ اولیای دهلی رایتِ نهضت افراختند - و عنانِ توجّه بصوبِ آن دارالملک معطوف گردانیدند - و در اسفندارمذ ماهِ الٰهی موافقِ رمضانِ این سال ظاهرِ دهلی مخیّمِ سرادقاتِ اردوی عالی گردید - و چند روز دران خطّهٔ دلگشا بزیارتِ اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرّت پیرای خاطرِ خویش و بیگانه شدند ●

آغاز سال پانزدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دور دوم

درین هنگامِ فیض‌ارتسام (که موکبِ مقدّسِ شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوارِ غیبی و استفارهٔ فیوضِ سماوی میفرمود) بهارِ جان‌پرور در رسید - و نوروزِ فیض‌گستر پرده از چهره بر انداخت - اعتدالِ هوا روحِ تازه بکالبدِ خاک در دمید - قوّتِ نامیه نو رسیدگانِ عالمِ نباتات را ببالش درآورد - بادِ صبحگاهی چون دمِ روشن‌ضمیرانِ هدایت‌اثر بگره‌کشائی دلها جنبید - ابرِ بهاری چون سینهٔ دریا دلانِ والا گوهر بترشّحِ فیضِ علوی غبارِ ساحتِ جانها فرو نشاند ●

● شعر ●

کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید ● که جان بچشم (۲) دوید و نظر بگوش آمد

اسیرِ نشأهٔ مرغم که در نظارهٔ گل ● دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد

معاشرانِ چمن را چه جای پیغام است ● که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و بانوارِ سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روزِ شنبه سیومِ شوّال (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفتم سلطانِ جهان‌آرای خاور ظلِّ تحویل بر برجِ حمل انداخت - و سالِ پانزدهمِ الٰهی از مبدای جلوسِ شاهنشاهی (که سالِ خرداد است از دورِ دوم) آغاز شد - و اقبال را ز بازارِ دیگر بتازگی نمودار گشت - و درین عنفوانِ بهار بجهتِ تقدیمِ حق‌گذاری و ادای سپاسداری ترج و نظّارهٔ منازل و مبانیئی (که در سوالفِ ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایانِ خیر اندیش

(۲) نسخهٔ [ج ه ی] بچشم ●

[illegible]

(٤)

[illegible]

(٧)

[illegible]

(٨)

[illegible]

(٩)

[illegible]

عبادتِ حقیقي اشتغال میفرمایند - ازانجمله بشکارِ چیته بیشتر خاطرِ اقدس توجّه دارد - و بجهتِ صید کردنِ او اودیها ترتیب یافت - و روش چنان بود که (چون خبرِ افتادنِ چیته در اودي میرسید) در ساعت برگاگونِ باد سرعت سوار شده بآن سرمنزلِ شوق میرسیدند - و بآئینِ مناسب چیته را ازان مغاک برآورده بماهرانِ این‌فن مي‌سپردند - درینولا بدماطِ نشاط خبر رسانیدند که اودیئی (که در حدودِ گوالیار است) چیتهٔ زبردست دران افتاده - روزِ اورمزد غرّهٔ آذر ماهِ الٰهي موافقِ روزِ یکشنبه چهارمِ جمادی‌الاخری برسمندِ دولت سوار شده تا گوالیار عنانِ توجّه باز نکشیدند - و بر سرِ چاهِ اودي رفته خود بنفسِ نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم درینولا خبر رسید که در حرم‌سرای مقدّس دخترے والا گوهرِ خجسته اختر روزِ دیبادر هشتمِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه یازدهمِ جمادی الاخری از بارگاهِ کمون بنزهت سرای ظهور آمد نامِ آن‌خجسته ورود را خانم نهاده مسرّتها و شادیها فرمودند - اُمّید که آثارِ سعادتِ او روز افزون باشد و موجبِ زیادتیِ عمر و دولتِ خدیوِ عالم گردد - و بعد از چند روز (که انبساطِ شکار فرموده نشاطپیرای خواصّ و عوام شدند) رایتِ معاودت بمستقرِّ سلطنت افراشتند - چون موکبِ مقدّس بحوالیِ دارالخلافهٔ آگره رسید بعرضِ اقدس رسانیدند - که دیو سلطان پسرِ دربار خان (که چون دیو و دد بخونریزي و فتنه انگیزي انگشت نما بود - و همواره موردِ شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح‌پذیر نمي‌شد) در حدودِ قبرِ پدرِ خود (که ممرِّ رایاتِ عالي بود) مسلّح و مکمّل در کمینِ نشسته اندیشهٔ تباه در سر دارد - بموجبِ حکمِ جهان‌مطاع (۲) در همان‌نواحي گرفتار ساخته بچنگالِ پذوار سپردند - و در محبس بعدم‌خانه شتافت - و عالمیان از شرِّ او (۳) نجات یافتند و بساعتِ مسعود دارالخلافهٔ آگره موردِ نزولِ مقدّس گشت - و اورنگ آرای جهانِ صورت و معني بداد و دهش اشتغال (۴) نموده در لوازمِ جهانباني و آدابِ جهانداري اهتمام فرمودند •

توجه فرمودنِ حضرت شاهنشاهي پیاده از دارالخلافه باجمیر - و کامیاب شدنِ آن شهسوارِ عرصهٔ اقبال بمطلبِ صوري و معنوي

چون شعارِ اقدسِ پادشاهي استمدادِ همّت از بزرگان است دراین‌هنگام (که جوهای فرزند ارجمند بودند) معامله با ایزدِ خود رفته بود که (چون این امنیّت بحصول انجامید) از ابوابِ شکرِ عملي (که بنفسِ مقدّس متعلّق شود) آن بوده باشد که از دارالخلافهٔ آگره پیاده بزیارتِ روضهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] گیتي مطاع - و نسخهٔ [ز] بموجب حکم مطاع (۳) نسخهٔ [د ه] از شرارتِ او.

(۴) در [بعضے نسخه] مشغول بوده •

مطابق این عطیهٔ دولت‌بخش گردانید - و خواجه حسین مروی قصیدهٔ بنظرِ اقدس در آو
که مصراعِ اوّلِ هر بیتِ آن گرامی انتظام تاریخِ جلوسِ شاهنشاهی ست - و مصراعِ آ
تاریخِ ولادتِ این گوهرِ درجِ سعادت - و باوجودِ التزامِ چنین دو تاریخِ غریب سلکِ نظمش
خالی از جودتی نبود - بیتی چند ازان نوشته آمد • شعر •

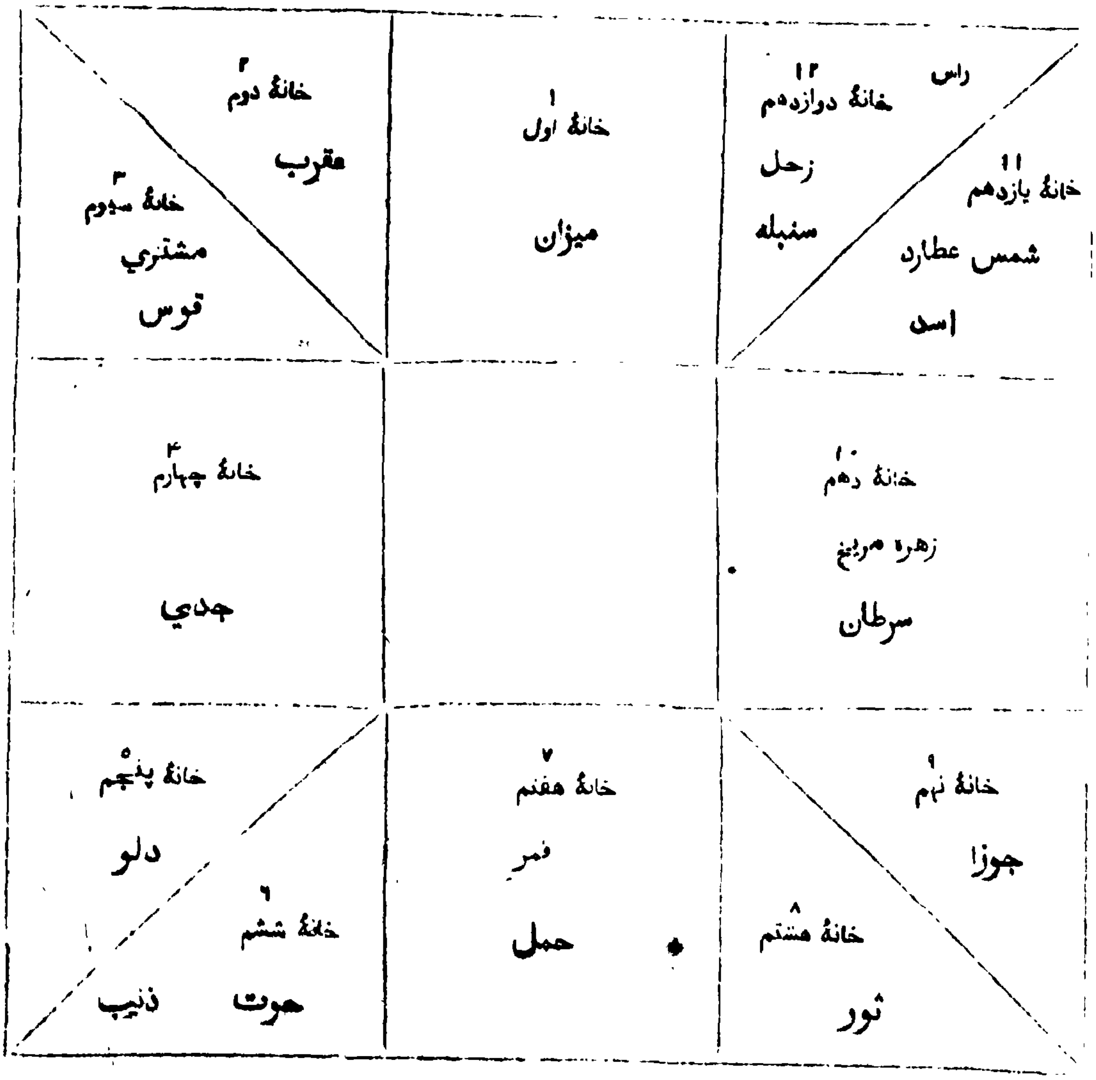
۹۷۷ ۹۶۳

للّه الحمد از پیِ جاه و جلالِ شهریار • گوهرِ سعد از محیطِ عدل آمد در کنار
طایری از آشیانِ جاه و جود آمد فرود • کوکبی از اوجِ عزّ و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه ننمودند بر دورِ چمن • لالهٔ زین گونه نگشود از میانِ لاله زار
شاد شد دلها که بار از آسمانِ عدل وداد • بار دنیا زنده شد کز مهرِ ایّامِ بهار
آن هلالِ برجِ قدر و جود و جاه آمد برون • وان نهالِ آرزوی جانِ شاه آمد ببار
شاهِ اقالیمِ وفا سلطانِ ایوانِ صفا • شمعِ جمعِ بیدلان کامِ دلِ امّیدوار
عادلِ کامل محمّد اکبر صاحب قران • پادشاهِ نامدارِ کامجوی و کامگار
کاملِ دانای قابل اعدلِ شاهان بدهر • عادلِ اعلی[۲] عاقل بیعدیلِ روزگار
سایهٔ لطفِ الٓه آن لایقِ تاج و نگین • پادشاهِ دین پناه آن عادلِ عالم مدار
مجلسِ ویرا سیماء چارمین دان عود سوز • موکبِ ویرا سماکِ رامح آمد نیزه‌دار
نیّرِ برجِ وجودی گوهرِ دریای جود • از هوای اوجِ دلها شاهباز و جان شکار
پادشاها سلکِ لولوی نفیس آورده ام • هدیهٔ کان گرامی باز جویان گرشدار
کس نیارد هدیهٔ زین بهْ اگر دارد کسی • هرکه آرد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرعِ اوّل ز وی سالِ جلوسِ پادشاه • از دویم[۳] مولودِ نورِ دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقی حسابِ روزهای ماه سال • وان حساب از سال و ماه و روزِ دوران پدیدار
شاهِ ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم • روزهای[۴] بیحساب و سالهای بیشمار

و از سوانحِ بهجت افزا توجّه فرمودنِ حضرتِ شاهنشاهی بشکارِ چیته است - گیتی‌خد
همواره در مدارجِ مختلف و مشاربِ متنوّع اگرچه بظاهر مسرّت پیرای خاطرِ اقدسِ خود می‌باشد
لیکن بباطن پرستشِ ایزد را اسبابِ سرانجام میفرمایند - هم عیارِ جوهرِ مردم گرفته میشود - و
خبایای ملک منکشف میگردد - و بجهتِ این نیّت (شکار را وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته

(۲) در همین رسم خط تاریخ می‌برآید - اما املای صحیح بوقت الثاقت چنین است (اَعلای) (۳)
این چنین رسم خط مساعدت تاریخ میکند - اگرچه خلاف اختیار جمهور است (۴) ازین مصراع (۹۷۸)
برآید - و در عبارات زیادتی یاکمی یک یا دو جایز است نه در وفیّات •

زایچهٔ (۲) طالع مسعود بروش اهل‌هند



و در تهنیتِ این عیشِ ابدی شُعرا قصائد پرداخته صلات بزرگ یافتند - یکی از دانش‌منشان ۰ ع ۰ در شهوارِ (۴) لُجّهٔ اکبر ۰ تاریخ این ولادتِ میمنت ابتسام (۳) یافت - و شخصی از فُضلا (درجِ برجِ شهنشاهی ۹۷۷) را موافقِ این لایحهٔ (۵) بهجت‌بخش اندیشید - و عزیزی (گوهرِ درجِ اکبر شاهی ۹۷۷) را

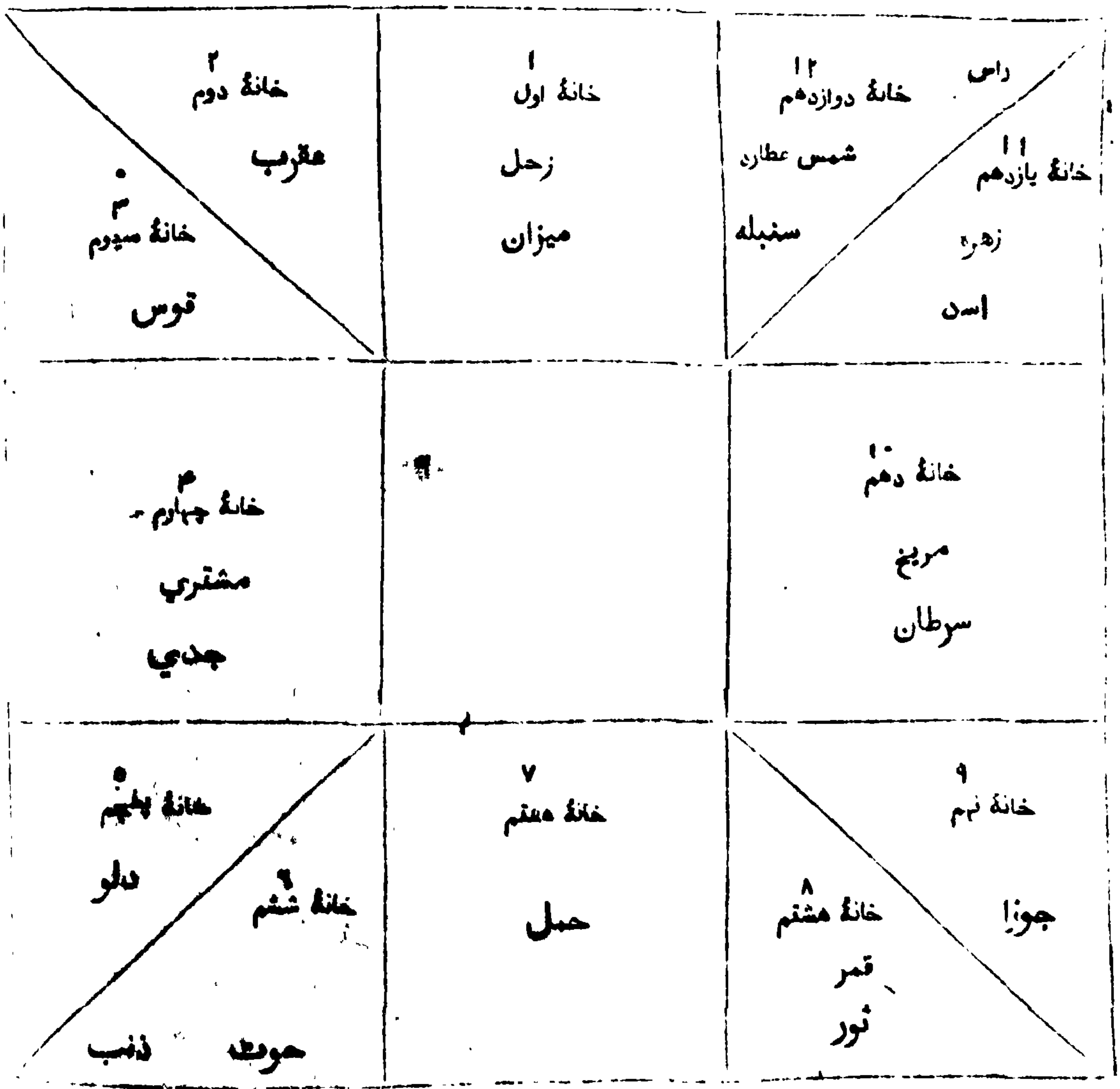
(۲) در [اکثر نسخه] زایچهٔ دیگر بطرز دیگر (۳) نسخهٔ [ع ۵] ابتسام - و در [اکثر نسخه] ارتسام

(۴) در [جملگی نسخها] چنین است - اما سنه ۹۷۷ (که مطلوب است) ازان نمی‌براید - غالبًا از کُتّاب سهو و انداخ راه یافته است - کاش چنین بودے (نوماه برج شهنشهی ۹۷۷) تا تاریخ صحیح برآمدے

(۵) نسخهٔ [ا ب ح ط ی] زایچهٔ ۰

و دانایان صناعت تنجیم (قوای آبای عُلوي و مواد امّهات سفلي بروجه احتیاط ارتباط داده زایچهٔ طالع همایون بموقف عرض مقدّس رسانیدند - و (چون درمیان منجّمان یونان و هندوستان قدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع است) بهر دو روش زایچهٔ سعادت‌امتزاج را رقم زدهٔ کلک سخن آرا مي‌سازد - اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچنان گرم نشاهٔ تعلّق باشد بفرمان مقدّس شاهنشاهي و[2] بقوّت دریافت خود از سرنو استخراج زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یوناني و هندي احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد - تا دستورالعمل زایچه نویسان روزگار شود - و اکنون [که بفرض وقت و واجب نظرت (که خدمت حضرت شاهنشاهي ست) (با آنکه شباروزي اوقات خوب مصروف آن دارد) چنانچه دل میخواهد نمي‌تواند پرداخت] کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر پردازد - و چون زایچهٔ (که مولانا چاند منجّم موافق قوانین یوناني استخراج نموده است) اعتماد را شایسته‌تر بود او را پیشتر ایراد نمود •

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان



(۲) در [اکثر نسخه] واوعطف نیست •

[illegible]

فرزندے چند عنایت کرده برای هزاران حکمت (که یکی ازان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل ان گوهرِ بےبها باشد) برگرفته بود - و عوام تهمتِ آنرا برمکان انداخته حرف‌سرائی و هرزه درائی میکردند] آن پیشوای ملکِ صوری و معنوی خواست که بتغیرِ مقام و تبدیلِ مکان مهرِ خموشی بر رازِخایانِ هنکامهٔ عام نهاده آید - بنابرین اندیشهٔ نظام بخشِ حق اساس (چنانچه بخاطرِ اقدس راه یافته بود) تحقیق[۲] پذیرفت - و همواره از خدای بسیار بخشِ خود امّیدوار بوده انتظارِ مقدمِ دولت‌افزای آن گوهرِ یکتای خلافت می‌بردند - تا آنکه در دارالخلافهٔ فتحپور بطالعِ بیست و چهار درجهٔ میزان بعد از گذشتنِ هفت گهرّی[۳] از روزِ رشن هیزدهمِ شهریور ماهِ الٰهی این سالِ فرخنده موافقِ غرّهٔ ماهِ آب سالِ (۱۸۸۰) یکهزار و هشتصد و هشتادِ رومی مطابقِ یازدهمِ بهمن ماه سالِ (۹۳۸) نهصد و سی و هشتِ قدیمی یزدجردی مصادقِ روزِ دین بیست و چهارمِ شهریور ماه سالِ (۴۹۱) چهارصد و نود و یک جلالی و موافقِ سالِ (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفتِ هلالی (که رز بهجت‌افروز غرّهٔ غرّای دولت و اقبال بود) بساعتی سعادت اندوز گوهرِ یکتای خلافت از نهان‌خانهٔ صدفِ بطون بساحلِ وجود قدم نهاد - و اخترِ سعادت از افقِ اقبال طلوع نمود ● شعره

بباغِ مجد و معانی گلِ نشاط شکفت ● نهالِ دولت و دین را برے پدید آمد

مژدهیانِ اقبال و مبشّرانِ فرّخ‌فال این نویدِ دولت افزا را در دارالخلافهٔ آگره بمسامعِ عزّ و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاطِ عام در داد - و نغمهٔ انبساط در مغزِ زمانه بپیچید ● شعره

دوران بنشاط مجلس آراست ● ساقی بنشست وشیشه برخاست
بزمے زبنای عمر خوشتر ● ساقی زحریف جرعه کش تر
بستقبند بروزگار آئیــن ● شد انجمنی بهــار آئیــن
گل سرزد و بوستان برافروخت ● شمع آمد و گردمان برافروخت
شد بخت چو مغز عقل هشیار ● برخاست جهان به بختِ بیدار
جنبید صبا بگل‌فشـانی ● برخاست زمین بآسمـانی
شاه آمد و در ستکام بنشست ● در بزم[۴] بنقـل و جام بنشست
هم تاج بر آسمان بیفکند ● هم نامیــه کرد بر زمین بند
در داد صلای کامــرانی ● بر خواند جهان بمیهمانی
ساقی سر آبگینه بگشاد ● گنجــور سر خزینــه بگشاد

(۲) در [چند نسخه] تحقق (۳) نسخهٔ [ج د ه ی] گری بلهجهٔ فارسی (۴) نسخهٔ [ج] با شیشه و رود و جام بنشست ●

ای شایستگی خطاب خود (که در ملک تعلّق ازان گزیر نباشد) جویای فردے از بنی‌نوع شد
چند بیشتر جست‌وجوی نمود کمتر یافت - مبشّران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هرکدام
بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند که این‌چنین شخصے (که همزبانیِ آن خلاصهٔ
مکوّنات را سزد) از خود پدید باید آورد - و بتکاپویِ همّت از ایزد جان‌بخش جهان‌آرا فرزندے
التماس کرد - تا هم رموزدان بزم مقدّس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را در خور باشد
هم دریای فیض ایزدی (که از چندین هزار ادوار تربیت یافتهٔ انظار قدسیّهٔ الٰهی بذات اقدس
پادشاهی رسیده است) سر[2] در ملک تکوّن[3] نهد - و این سلسال افضال چشمه بچشمه و جدول
بجدول همواره روان باشد - و طبقات انام در خور استعداد خود از موائد فوائد صوری و معنوی بهره‌مند
گشته در عادات[4] و عبادات سرگرم باشند - پادشاه خدا پرست (که از ایزد جز او مسألت ننمودے)
در مقام خواهش این عطیّهٔ والا شد - دادار بزرگ (که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت
فرموده - و آنچه در حوصلهٔ روزگار نگنجد بایں یکتا بندهٔ خود بخشیده است) دانای دوربین داند
که این‌چنین یگانهٔ جهان اگر ازان همه دار مهربان خود طلبد چگونه گوهرے والا کرامت خواهد فرمود
در اندک زمانے دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد - و ازانجا که شیمهٔ کریمهٔ این شاهنشاه
حقائق‌پناه آنست [که باوجود گنجوری خزائن بےمنتهای معرفت ایزدی از درویشان و تجرّد گزینان
و خدا شناسان (که دست از همه بازداشته عمدهٔ مرضیّات الٰهی را در نکوهش نفس خود
دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند) استمداد می‌فرمایند - و لوازم نیازمندی (که
از بزرگان گوهرےست گرامی) بجای آورده همواره گرد دلهای غبار آلود صحرای طلب گشته هنگامهٔ
افاضه و استفاضه را گرم دارند] دریفولا [چون انوار خداشناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی[5]
و حقیقت‌ورزی شیخ سلیم در قصبهٔ سیکری (که از فر مقدم شاهنشاهی دارالخلافه گشته مسمّی
بفتحپور است) می‌تافت - و بوسیلهٔ شیخ محمّد بخاری و حکیم عین‌الملک و جمعی دیگر از مقرّبان
سریر خلافت (که راه سخن داشتند) بمسامع اقبال رسیده بود] رای جهان‌آرای برآن قرار گرفت
که مطلع نیّر اقبال را با بعضے از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب و جوار شیخ
آرامش دهند - و دران فضای رفیع محلّ پادشاهی اساس عالی یابد - تا شیخ بزرگوار نیز همّت
بسته در حصول این دولت عظمی متوجّه مبدای فیّاض شود - و برکات قرب و جوار او در ظهور
این مطلب معین گردد - و نیز [چون حضرت واهب‌العطایا جلّت آلاؤه پیشتر ازین شهریار داد گر را

(۲) نسخهٔ [د] سر در ملک کمون نهد - و نسخهٔ [ه] سر در کمون نهد (۳) نسخهٔ [ی] کون
(۴) نسخهٔ [ی] در عبادات و طاعات (۵) در [بعضے نسخه] کیشی ●

آخرکار خواهي‌نخواهي آن سعادت‌مند بهزار گونه سعي رخصت گرفته متوجه شد - راجه گفت اگرچه بهترینِ متاعِ عالم (که اخلاصِ حقیقي ست) بران درگاه میرساني لیکن اداى حقوقِ نشأهٔ تعلّق ناگزیر است - و اگر تمامِ جواهر و اموالِ مرا بدان درگاه برند چه نماید - و چه داشته باشد - خصوصاً آنچه (تو درینصورت تحفه تواني برداشت - و از مهالک و اخطارِ طریق محفوظ ماند) چه مقدار خواهد بود - لیکن پیشِ من کاردست ساختهٔ حکماى پیشینِ این‌دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پردازیها کرده آنرا بانجام رسانده اند - اگرچه بحسبِ ظاهر نمودے و مالیّتے ندارد امّا خاصیتِ او آنست که هرگاه اورا بآماسے مساس‌نمایند دفع شود - این نادرا وقت را بتو مي‌سپارم که در جوفِ عصا مخفي کرده همراه بري - تا وسیلهٔ یادکردِ من گردد آن ایلچي حق‌گذار بآن راه آمد - و مدّتها دور دورِ بساطِ عزّت مي‌بود - و راهِ عرض نمي‌یافت تا آنکه بوسیلهٔ راجه بیربر حقیقتِ او بعرضِ اقدس رسید - و آن مسکین نوازِ غریب پرور اورا طلبداشته کامروا ساخت - و او بعد از زمین‌بوسِ عبودیت و عرضِ اخلاصِ خود آن‌تحفه را بنظر اقدس درآورد - و محفوفِ عاطفت گشت - و بعد ازان رخصت گرفته متوجهِ موطن شد - و آن کارد امروز در خزینهٔ عامره موجود است - و بارها از زبانِ اقدسِ شاهنشاهي شنیده‌ام که میفرمودند از دویست کس متجاوز اند (که کارِ شان بمردن افتاده بود) بسببِ مساسِ این‌کارد صحّت یافتند و مُبدعِ جهان‌آرا چنین قدرتِ کاملهٔ خویش را بارتهٔ ظهور اخشید - کسے را (که نیّتِ والا و همّتِ عالي باشد) ایزدِ جهان‌بخشِ جان‌آفرین آرزوئے (که در باطنِ فیض‌مآثرِ او نرسد) بے منّت کسے در کنارِ دولتِ او نهد - چه جاي دولتے که خواهانِ آن باشد - دانا داند که چگونه آن مراد را آراسته باین بزرگِ صورت و معني روزي گرداند - چنانچه وجودِ سعادت افزاى فرزندِ گرامي‌ست که شهریارِ گیتي‌آرا همواره بهٔیّتِ نیازمندي از درگاهِ الٰهي دریوزه مي‌نمود - و درین سال آن فرخنده امنیّت بظهور آمد - و خدیوِ جهان و جهانیان کامیابِ خرّمي و شادکامي شدند ●

ولادت سعادت‌پرتو درِّ جهان‌افروز برجِ دولت و اقبال

گوهر شب‌تاب درجِ عظمت و اجلال

شاهزادهٔ عالمیان سلطان سلیم ●

خدیوِ جهان نگارندهٔ صورت برآرندهٔ معني چون نشأهٔ ظاهر و باطن را کامروا گشت

---

(۲) در[چندنسخه] حق (۳) نسخهٔ [د] اسباب و اموال (۴) نسخهٔ [ب] نیرکیبات (۵) در[بعضی‌نسخه] وطن (۶) در[چند نسخه] جان بخش جهان‌آفرین (۷) در [بعضی نسخه] بهیئت نیازمندي ●

محاصره کردند - و کار بر قلعه‌نشینان تنگ گرفتند - چنانچه هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمي‌توانست کرد
ون طنطنهٔ نتحِ قلعهٔ چیتور و رنتهپور در گوشِ گردن‌کشانِ آفاق پیچیده‌بود هر کرا دیدهٔ دوربین
تیای هوش قدرے بینائي داشت بغیر ازانکه سرِ استکبار بر زمینِ اطاعت نهد گزیر نبود
راجه رام‌چند (که پرتو[۲] از جوهرِ شعور داشت) خبرِ وصولِ موکبِ مقدّس بمستقرِ خلافت شنیده
امان طلبید - و قلعه را بملازمانِ عتبهٔ اقبال سپرد - و مقالیدِ قلعه را با جلائلِ پیشکش مصحوبِ وکلای
معتمد بآستانِ معلّی ارسال داشته آدابِ مبارک‌بادِ فتوحاتِ عالیه (که بتازگي از مکمنِ غیب
روی نموده بود) بتقدیم رسانید - و این دور اندیشي و پیش‌بیني او بموقعِ استحسان پیوست
و وکلای راجه مشمولِ الطاف گشتند - و حکومت و حراستِ آن قلعه بمجنون‌خان قاقشال مقرّر شد
و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي اینچنین قلعه (که عقابِ اندیشهٔ فرمانروایانِ پیش هرگز بر فرازِ کنگرا
علوّاو ننشسته) بےمحنتِ نبرد و پیکار مسخّرِ اولیای دولت شد ●

و از سوانح آنکه رسولِ راجهٔ کچهلي[۳] (که در اقصای هندستان بنزدیکِ ولایتِ ملیبار[۴] است)
بزمین بوسِ درگاهِ والا سربلند شد - و انواعِ اخلاص‌مندئ آن را بموقفِ عرضِ مقدّسِ شاهنشاهي
رسانید - این راجه بمال و ملک در میانِ زمینداران آن ناحیت علمِ تفرّد افراشته (بواسطهٔ آنکه
وقتي از تجرّد نژادانِ عالمِ انفراد بیکي از فرقهٔ جوگیان سعادت یافته است) در سالي یکبار بلباسِ
آن گروه درآمده در احترامِ این‌طبقه اهتمام میکند - این راجه در عالمِ مثال شکوهِ صوري و معنوئ
حضرتِ شاهنشاهي را مشاهده نموده در سلکِ مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران
احوالِ گرامي پرسیدے - و همواره درمقامِ آن بودے که نفائسِ اسبابِ آن دیار و خلاصهٔ اموالِ
خویش را بدرگاهِ معلّی فرستاده عرضِ عقیدت نماید - لیکن بواسطهٔ بُعدِ مسافت و توسّطِ جزائر
و جبال و سنگِ راه شدنِ مدّعیان و اعدا او را این امنیّت دست ندادے - و کسے از مردمِ او این سفر
خطر را (که درمیانِ دشمنان براه آزار رود) اختیار نکردے - درینولا وزیرزادهٔ او از درست‌بیني
و بےتعلّقي به هستئ[۵] موهومِ خویش این خدمت را متکفّل شد - که اگرچه بسامان و سرانجام
و اسباب و اموال قطعِ این راه بالفعل صورت نمي‌باند امّا مجرّدانه همّت درین‌کار مي‌گمارم
و بتکاپوی هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم - هم حقِ خدمتِ صاحبِ خود گذارده
شرحِ ارادتِ او میکنم - و هم خود را بنظرِ حقیقتِ اساسِ شاهنشاهي رسانده اسبابِ سعادت
جاوید سرانجام میدهم - چون وزیرزاده پیشِ پدر و مادر عزیز بود رخصتِ[۶] عزیمت نمیدادند

(۲) نسخهٔ [ه] پرتوے (۳) نسخهٔ [ط] کچهلي (۴) در [بعضے نسخه] ملیار (۵) نسخهٔ [ی]
به هستي (۶) در [بعضے نسخه] رخصت فرصت - و نسخهٔ [ح] رخصت نمیدادند ●

شاهنشاهی گشتند - ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص‌درست را بقرون و دهور برمسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او نگذاراد[۲] ۰ شعر

خدایا تا مدار[۳] است آسمان را ۰ مکن زین پادشه خالی جهان را

فلک چون خاتمش زیرنگین باد ۰ کلید عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طیّ منازل و قطع مراحل روز سی و یکم اردی بهشت ماه الٰهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی‌القعده بردارالخلافهٔ آگره ظلال جلال گستردند - و در موکز ارگ شهر در بنگالی محل (که مجدّدًا اساسش بمعماری همّت بلند سر بفلک کشیده - و ارکانش بمهندسی حکم معلّی مرصوص‌البنا گشته بود) نزول اقبال فرمودند - و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان گشوده بهجت آرای گشتند ۰

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نسائم نصرت (که از مهبّ اقبال وزیدن گیرد) گلهای بساتین مراد در تبسّم آید و اغصان فتح باثمار افضال گران بار شود - و اذواق عشرت کامیاب گردد - از چهار رکن دولت منادی کنند - و از شش جهت اقبال نوید شادی رسانند - و مصداق این معنی آنکه در روز سی[۴] و دوم امرداد ماه الٰهی موافق سه شنبه[۵] بیست و نهم صفر (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت منهیان اقبال نوید فتح قلعهٔ کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند - و آن قلعه ایست برکوه اساس یافته در رفعت و متانت بانیلی حصار سپهر همسنگ ۰ ۰ شعر

راه جوید اجابت از پی آن ۰ بر فرازش اگر کنند دعا

تا ببالا ز رفعتش بینند ۰ همه امروزش از پس فردا -

و این قلعه را راجه رام‌چند والی ولایت پنه متصرّف بود - در ایّام ادبار افغانان از بجلی خان پسرخواندهٔ بهار[۶] خان بنقدی گران‌مند بدست آورده در تحت تملّک و تسلّط خود داشت درینولا (که افواج ظفرلوا بتسخیر قلعهٔ رنتهپور نهضت میفرمود) فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا (که بسمت شرقی جاگیردار بودند) رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهان‌گشای شاهنشاهی بهمّت عالی و خاطر خرسند تسخیر قلعهٔ کالنجر نمایند - امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدّس نموده باهتمام عظیم قلعه را

(۲) نسخهٔ [ح] نگرداند (۳) در [چند نسخه] مراد بسته (۴) بر [بعضی نسخه] سی و یکم
(۵) نسخهٔ [ط] یکشنبه - و در [چند نسخه] شنبه (۶) در [بعضی نسخه] بهادرخان ۰

مسخر نشده بود - و سلطان علاؤالدین یکسال بمشقّت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرّف بران یافته) حضرت شاهنشاهی را بتائید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد - روز دیگر آنحضرت سوار دولت این قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند - و غلغل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارک بادی از مقدّسان عالم علوی بلند شد ۞　　　* شعر *

در هرطرف (که چشم گشائی) نشان فتح * در هرطرف (که گوش نهی) مژدهٔ ظفر

چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیّوق رسید - و انتظام مهمّات قلعهٔ رنتهپور و انتساق آنحدود بر طبق مراد صورت بست) بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفّر خان با اردوی بزرگ از راه راست روانهٔ مستقرّ خلافت شدند - و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس روی توجّه بخطّهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ منوّرهٔ[۲] فیض بخش معینیه آوردند - و هرروز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند - تا آنکه عرصهٔ دلگشای آن شهر متبرّک بمیامن نزول اجلال مورد وفود برکات شد - و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدّس موده استفاضهٔ انوار فرمودند - و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند همچنین تا یک هفته (که موکب معلّی دران دارالکرامت بود) هرروز بزیارت و استمداد همّت توجّه مینمودند - و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند - بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دارالخلافهٔ آگره تافتند ۞

چون عرصهٔ قصبهٔ آنبیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس (که آن قصبه موطن و مسکن او بود) بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت - و بجلائل پیشکش سربلند سعادت گشت - و موکب معلّی ازان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود - در اثنای راه بیرپدرود کردن دربار خان جهان گذران را بمسامع اجلال رسید - در هنگام توجّه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه گرفته بود - بسرنوشت آسمانی دران مصر اقبال درگذشت و ازانجا (که باطن اقدس آنحضرت معدن مروّت و مردمی ست - و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول) ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند - و بر خاطر مهربان گرانی آمد و (چنانچه در عالم تجرّد و تفرّد صبر و سکون در امثال این امور هطیمته است) همچنین نا شکیبائی و بےآرامی در عالم تعلّق پسندیده - آنگاه از چنین پادشاه بسیار خلاص هوائینه بن معنی زنگ زدای جوهر عقیدت است[۳] - و آن مخلص رفاکیش نزدیک بهای سلک پادشاهی (که سابقًا گنبدے بر سر آن بنا یافته بود) بموجب وصیّتش مدفون شد - و فرزندان او مشمول عواطف

(۲) نسخهٔ [ج] روضهٔ متبرّکهٔ منورهٔ (۳) در [اکثر نسخه] شد ۰

درآمد که کار من سهل است - آشنای یکدیگریم - ازین شورش بگذر - که غلط دانستهٔ - و کج رفته
آن عربده کار درین مرتبه بار مقیّد نشده بجانب درِ دولتخانهٔ پادشاهي دوید - و پورنمل پسر کان
سجاولت[2] را شمشیر رساند - و یک دو کس دیگر را نیز زخمي ساخت - و شیخ بهاءالدّین مجذوب
بداوني را (که دران حواشي از نظارگیان جمال اقدس بود) بزخم شمشیر دو نیم کرد - درین اثنا
یکے از نوکران مظفّرخان رسیده اورا از هم گذراند - حضرت شاهنشاهي را سنوح این قضیّه موجب
تعجّب شد - پسران سورجن اگرچه تقصیرے نداشتند و معاتب نشدند امّا لختی در بار گران
خجالت فرو رفتند - و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهي شده مبتهج و مسرور پیش بدر
شتافتند - و ببشارت اقبال گوش هوش او را شاهراه قوافل سرور ساختند - سورجن حوصله
خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزّت گردد معروض داشت که (اگر یکے از خاصان
بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان‌بوس سربلند سازد
و کلاه‌گوشهٔ[3] مرا از حضیض مذلّت باوج عزّت رساند) موجب افتخار روزگار من خواهد بود -
حضرت شاهنشاهي نظر بر عواطف ذاتي فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندي بخشیدند
و حسین‌قلي‌خان را باین خدمت مامور ساختند - حسین‌قلي‌خان چون نزدیک بقلعه رسید
سورجن باستقبال شتافته دریافت - و بآئین آداب بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجای آورد - و بالتفات
شاهنشاهي استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الٰهي موافق سه‌شنبه سیوم شوّال از قلعه
برآمده ناصیهٔ نیاز بآستان معلّی آورد - و پیشکش گران با کلیدهای قلعه (که از زر و سیم ساخته بود)
نثار درگاه معلّی ساخت - و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهي شده در حصار امن و امان درآمد
و بوسیلهٔ خاصان بساط عزّت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود برآرد - آنگاه
حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امّید براه دارالخلافه گذارد - و درین مرتبه
فرزندان او ملازم رکاب مقدّس باشند - آنحضرت بنده نوازي فرموده ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون
ساختند - و بانواع تفقّدات دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند - و حکم معلّی
به برخاستن عساکر نصرت‌اعتصام نافذ شد - و سورجن لبریز دعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز
اموال و احمال[4] و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه‌داری
بموجب حکم معلّی بمهتر خان (که از خاصان عتبهٔ عبودیت است - و در سلک امرای عظام
انتظام دارد) سپرد - و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع (که فرمانروایان والا شکوه را بامتداد ایّام و شهور

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنجاوت - و در [بعضی] نجاوت (۳) در [چند نسخه] کلاه گوشهٔ سعادت مرا
(۴) در [چند نسخه] احمال منتسبان •

و از سوانح ایامِ محاصره آمدنِ مهدی قاسم خان است بدرگاهِ معلّی از سفرِ حجاز - از شورشِ دماغی که پیدا کرده بود بے رخصتِ عالی از ولایتِ گدهه (که حکومتِ آنجا داشت این سفر اختیار کرده - و خجلت‌زده از راهِ عراق بقندهار آمد - و ازانجا درحوالیِ رنتهپور بدولِ بساطِ بوس استسعاد یافت - و اسپانِ عراقی و دیگر نفائسِ امتعه بنظرِ اقدس درآورد - و ازانجا (ک شیمهٔ کریمهٔ حضرتِ شاهنشاهی آنست که در برابرِ گناهکاران خود شرمگین می‌باشند) آثارِ مروّت و فتوّت بظهور آورده بتفقّداتِ گرامی خلعتِ امتیاز بخشیدند - و سرکارِ لکهنؤ و آنحدود بجاگیرِ او مقرّر ساخته بار مرتبهٔ امارت بار مفوّض داشتند •

آغازِ سالِ چهاردهمِ الٰهی از جلوسِ مقدّسِ شاهنشاهی

یعنی سالِ اردی‌بهشت از دورِ دوم

درین هنگام (که رایاتِ اشراق پذیرِ شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهپور بود) کوکبهٔ لشکرِ بهار بلند شد - و عطرِ نوروزِ عالم را فرو گرفت • دهنِ غنچه باز شد - و آتشِ گل شعله فشان گشت • شعر •

نو بهارے چو طبعِ برنایان • تازه تر از دماغِ دانایان
آتش‌افشان زگل حصارِ چمن • تازه جولان سپاهِ سرو و سمن
سنبلستان ز هر طرف انبوه • طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه
لاله در دشت چون بدست لوا • رعد در ابر چون بکوه صدا
باد لبریزِ فیضِ صبحگهان • عطر پیچیده در دماغِ جهان

از میامنِ شاهنشاهی ملکِ ظاهر طراوت و نزاهتِ عالمِ باطن گرفت - و نیّرِ اعظم عطیّه بخشِ عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شبِ جمعه بیست و دوم رمضانِ (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش شعشعهٔ شگفتگی بشرفگاه انداخت - و سالِ چهاردهم (که سالِ اردی بهشتِ الٰهی ست از دورِ دوم) بخرّمی و خجستگی آغاز شد - و نسیمِ بهار از شگفتنِ گلِ اشارتِ نویدِ فتح بعالمیان درداد مرغانِ چمن بمرغولهٔ نشاط نغمهٔ اقبال برخواندند - چون بعد از تعمّق و امعانِ نظر یقین شد که صعود بر مدارجِ فتح و عروج بر معارجِ نصرت جز بتوسّلِ ساباط (که سرکوبِ ... شان باشد امکان‌پذیر نیست باندیشهٔ اقبال‌اساس قاسم خانِ میرِ برّ و بحر بتاسیسِ مبانیِ آن عطیه مامور شد و راجه تودرمل (که[2] حلّ و عقدِ وزارت باو مفوّض بود) نیز بجهتِ مزیدِ اهتمامِ این امرِ خطیر

(۲) نسخهٔ [۵] که درحلّ و عقدِ وزارت بود •

در انیران سیم بهمن ماه الهي موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحتِ ظاهرِ قلعهٔ رنتنبهور را خیمِ سرادقاتِ اقبال ساختند - و این قلعه در میانِ کوهستان واقع شده - و باین تقریب میگویند همه قلعها برهنه‌اند - و این جوشن پوش - و نامِ اصلِ این قلعه رنتهپور(۲) است - و رن نامِ کوچه ایست بلند سرکوبِ آن - و باین ترکیب نامزدِ زبانِ شهرت گشت - و این قلعه ایست در غایتِ رفعت و رصانت که کمندِ اندیشه بکنگرهٔ ارتفاعِ او نرسیده - و منجنیقِ وهم بدیوارِ تصاعدِ او ارگر نیفتاده • شعر •

یکی کوه دیدند سر بر سماک • نه از رنجِ دستِ کس و آب و خاک
برو بر(۳) حصارے که از روزگار • نکرده برو مرغِ فکرت گذار
ثریا درو پایهٔ اولین • ندیده بگیتي حصارے چنین(۴)

و دران ایام رای سرجن هادا بران قلعه دستِ تسلط(۵) داشت - و بانواعِ وجوه و جهاتِ استحکامِ آن نموده و سامان و سرانجامِ آن داده و از تیمرآئي آمادهٔ جنگ شده مدارِ نخوتِ خود را بران سنگ‌پاره نهاده بود - حضرتِ شاهنشاهي روزِ دیگر از نزولِ اجلال از بیرونِ تنگی (که مضربِ خیامِ اقبال بود) برآمده با معدودے از مقربانِ بساطِ قدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند - و بر بالای(۶) آن شتافته فراز و نشیبِ قلعه را بچشمِ دوربین نظاره کردند - و صورتِ فتحِ آن را در آئینهٔ خیال در آورده نطاقِ همت بر تسخیرِ آن بستند • شعر •

چنین گفت خاقانِ روشن روان • که ای نامور یادگارِ جهان
بتوفیقِ یزدانِ جان آفرین • در اندازم این حصن را بر زمین

و بموجبِ حکمِ گیتي‌گشای بخشیانِ کارآگاه دورهٔ آن کوه را (که قلعه بر قلهٔ آن آساس یافته بود) مورچل بمورچل بر عساکرِ فتح تقسیم نمودند - و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد کرده موج‌خیزي و سیلاب‌ریزي نمودن گرفت - و راه درآمد و برآمد بر اهلِ قلعه بحدے بسته شد که باد را دران تنگنای مجالِ گذر نبود - متحصنان سرگرمِ توپ‌اندازي شدند - هنگامهٔ آتشبازي گرمي پذیرفت - و صواعقِ قهر بر خرمنِ هستیِ مخالفانِ سیه‌بخت اشتعال گرفت •

---

(۲) نام این قلعه پیش ازین حسب تحقیق جناب بلخمن صاحب رنتنبهور نوشته آمد اما ازینجا معلوم میشود - که رنتهپور است - زیراکه میگوید که رن نام کوچهٔ است سرکوب آن قلعه - یعني قلعه اسفل آن کوه واقع است - لهذا رنتهپور میگویند - یعني شهریکه ته کوه رن است - و بعد ازین هرجا که تذکرهٔ نام این قلعه خواهد آمد رنتهپور نگاشته خواهد شد (۳) در [بعضي نسخه] بُد (۴) در [اکثر نسخه] جز این (۵) نسخهٔ [ی] تصرف (۶) در [چند نسخه] بالای رن شتافته •

زمان زمان عرصهٔ دلگشای هندوستان از خس و خاشاکِ مفسدانِ تمرّد پیشه صافتر جلوه می‌نماید (چون قلعهٔ رفعت‌اساسِ چیتور بسطوتِ سلطنت مفتوح شد - و سرکشانِ فتنه سرشت نیل‌عساکرِ اقبال گشتند) توجّهِ اسنی برتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور که عدیلِ اوست پرتو انداخت - و [چ مکرّر آمرای نصرت‌اعتصام بفتحِ آن تعین شده بودند - و هر مرتبه امرے (که سببِ توقّفِ این کارِ شگرف باشد) پیش‌آمد - و همانا که مسبّبانِ کارگاهِ تقدیر مطیّهٔ فتحِ آنرا بنهضتِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي بار بسته بودند] لاجرم بالهامِ دولت نیّرِ این مطلبِ ارجمند درین هنگ سعادت پیوند از مطلعِ توجّهِ آنحضرت سر برزد - و روزِ آذر نهمِ دی ماهِ الهي موافقِ دوشنبه غرّهٔ رجب نهضتِ راياتِ عاليه بتسخيرِ اين حصارِ والا شکوه اتّفاق افتاد - و بجهتِ استمدادِ همّت از بواطنِ خلوتیانِ حظائرِ قدس مرور از راهِ دارالملکِ دهلي روی نمود - و دران امکنهٔ متبرّکه استفاضهٔ انوار فرمودند - خصوصًا بمرقدِ معطّرِ سریر نشینِ سلطنتِ صوري و معنوي حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني مشرّف شده معتکفانِ حواشیِ آن مکانِ معلّی را تفقّداتِ خسروانه فرمودند و همچنین مجاورانِ جمیعِ مراقد و بقاعِ رفیعه را بجزائلِ خیرات و مبرّات امتیاز بخشیدند - و داماِ امّیدِ تهي‌دستانِ شهر را بعطایای نبیله گرانبار ساختند - و در حوالیِ قصبهٔ پالم (که در نواحیِ شهر واقع است) طرحِ شکارِ قمرغه فرموده بصیدِ عشرت پرداختند - و دران عرصهٔ نشاط صورِ انواعِ انبساط گشته دادِ شکارِ صوري و معنوي دادند - و ازانجا شکارکنان براهِ ولایتِ میوات نهضت فرمودند و در شهرِ الور ظلالِ معدلت گسترده سمندِ نهضت پیشتر جولان دادند ●

و ازقضایای عبرت‌بخش آنکه در حدودِ قصبهٔ لال‌سوت فیلِ منسکهه[۲] (که از فیلانِ نامیِ حلقهٔ خاصه بود) بر فیلِ شیخ محمّد بخاري از روی مستي دوید - و آن فیل را بدر دندانِ خود چنان برداشت که موجبِ تعجّبِ نظّارگیان شد - و اثرِ زور بسینهٔ آن فیلِ نامي رسید - و به از دو روز رختِ هستي بر بست - مادهٔ فیلِ او تا سه روز ازین واقعه[۳] گردِ آب و دانه و علف نگشت هرچند سعي بیشتر شد میلِ او کمتر یافتند - تا آنکه روزِ سیوم از فرطِ اندوهِ جدائیِ مصاحبِ خود جان داد - رابطه را هرگاه در حیوانات[۴] این چنین تاثیر باشد در آدمي خود چه کارها که بظهور نیاید امّا کسے را سلسلهٔ قیاس بآدم‌صورتانِ بیمعني نکشد - که این گروه را پایه از جمادات فروتر است و بالجمله اربابِ معني را از دیدِ این سانحه چراغِ هوش افروخته شد - و سبقِ عشق و اخلاص را لوحِ تعلیمِ عقیدت بدست افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي بعد از طیِّ منازل و قطعِ مراحل

(۲) در [بعضی نسخه] منسک (۳) در [اکثر نسخه] ازین رو گرد (۴) در [چند نسخه] در چنین حیوانات این تاثیر باشد ●

جایگیر میر محمد خان اختصاص گرفت - و سرکار مالوه بقطب‌الدین محمد خان مکرمت شد
سرکار قنوج به شریف‌خان مخصوص گشت - و جمیع فرزندان رفعت‌پیوند و منتسبان این قبیلهٔ
لیله را بجایگیرهای شایسته ممتاز ساختند - و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود
جایگیر اورا در پنجاب بحال خود گذاشتند - و آن ولایت را بحکومت حسین‌قلي‌خان مقرر ساخته
از سرکار ناگور طلب فرمودند - دران هنگام (که موکب جهان‌گشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتنبهور
داعیهٔ نهضت داشت) از گرد راه رسیده غبار آستان معلی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت - و درین
یورش دولت‌افزای بدوام خدمت همعنان سعادت بود - و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه
و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل قلي خان
انتظام‌بخشی پنجاب رخصت فرمودند ❁

و درین سال اقبال‌پیرای شهاب‌الدین احمدخان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده
دولت زمین‌بوس دریافت - و رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که (چون مظفر خان را اشتغال
مهمات ملکي و مالي از اندازهٔ اقتدار بیرون است) بخالصات شریفه چنانچه باید نمي‌تواند رسید
لایق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیت‌پرور و دیانت‌مند جد آور را مخصوص این خدمت عالي
گردانند - که همگي همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید - بنابرین اندیشهٔ
دولت‌افزا شهاب‌الدین احمد خان را (که از صفات مذکوره بهرهٔ عظیم داشت) بخدمت خالصه
نامزد فرمودند - و او بسعي شایسته این خدمت را دلخواه انتظام داد - و (چون خالصات بسیار
و دیانت کیشان بل عنان‌گرفتهی کم تصرف کم پیدا میشوند) او ضبط هرساله را (که متضمن
اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود) برطرف ساخته نسقی قرار داد - و بجزو را رسیده
متغلبان را از پای انداخت ❁

نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور

مالش گردن‌کشان عصیان سرشت (که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگي
در سر دارند) چون تربیت فرمان‌برداران اطاعت‌منش (که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار
اند) بر ذمهٔ اقتدار سلاطین والا شکوه (که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند) گزیده ترین
عبادات نشاءٔ تعلق است - والمنة‌لله که خاطر ملک‌آرای مملکت پیرای شاهنشاهي این فیدین
ستوده را همواره پیش‌نهاد همت جهانگشای دارد - چنانچه بمیامن اقبال روزافزون آنحضرت

(۲) در [بعضی نسخه] آئین ❁

و از سوانح آنست که اُمرای اتگه خیل را از حدودِ پنجاب تغیر داده
به حسین‌قلی‌خان (که از نیکو خدمتی بخان‌جهانی ممتاز شده بود) تفویض فرمودند - و بر
دیده ورانِ دوربین مختفی نماند که نخلبندانِ معانی پادشاهی را بوالعجائب لطیفه‌ایست
چنانچه [باغبان آرایشِ باغ را به پیرایشِ درخت و برداشتنِ آن از جائی و نشاندن بجائی
و ناپسندیدنِ انبوه و شاداب داشتن بقدرِ اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدارِ طبع و استعداد
اشجارِ بدسرشت و قطعِ اغصانِ ناراست و تفریقِ دوحاتِ عظیمه و پیوند کردنِ بعضی ببعض
و تمتّع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال‌نمودن در هنگامِ حاجت و امثالِ آن
(که در علمِ فلاحت مقرّر شده) انتظام می‌بخشد] همچنان[۲] پادشاهانِ دوربینِ دادگر بتهذیب[۳]
و تادیب و سیاست مراعاتِ احوالِ ملازمان فرموده چراغِ حکمت می‌افروزند - و لوای هدایت
می‌افرازند - هرگاه (جمعی با هم یک‌دل و یک‌زبان بوده فراهم آیند - و کثرتِ هجوم و وفورِ ازدحام
ظاهر شود) اوّلاً بجهتِ اصلاحِ احوالِ خود شان و ثانیاً بجهتِ رفاهیتِ عمومِ سکنهٔ ملک آن اجتماع
متفرّق می‌سازند - هرچند امرے ناملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایهٔ
جمعیّت است - چه از آشوبِ بادهٔ مردافکنِ دنیا و بدمستیِ تنک شرابانِ این خمخانهٔ مدهوش ،
ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن‌سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت
در نهادِ بشریّت مرکوز - بنابرین تمهیدِ دانش تائید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن
فرمود که اُمرای اخلاص منشِ اتگه خیل را (که مدّتے مدید در پنجاب فراهم‌آمده انتظام بخشِ
آنحدود بودند) تغیرِ محال نموده و بدولتِ بساط بوس سربلند ساخته بانتظامِ ولایتی دیگر
کامیاب سازند - هرچند [در سوابقِ ایّام (چه دران وقت که خان‌کلان بکابل رفته بود - و چه دران
زمان که میرزا حکیم با معدودے محاصرهٔ لاهور نموده) سخنانِ غریب در بارهٔ این عقیدتمندان
مذکور ساختند] در پیشگاهِ باطنِ مقدّس (که جامِ جهان‌نمای اسرارِ کونی و الٰهی ست) هیچ
آن سخنان بفروغِ صدق روشنائی نه پذیرفت - لیکن بمقتضای همان قانون (که واجبِ دینِ سلطنت است
قرار یافت که مجموعِ اُمرای پنجاب و جایگیر دارانِ آن سرکار را طلبیده دارائیِ آن ولایت را به
بعضی دیگر از مخصوصانِ بساطِ قرب تفویض فرمایند - دران هنگام (که موکبِ مقدّس فتحِ قلعهٔ
چیتور کرده بمستقرِّ اورنگِ سلطنت رسیده) منشورِ اقبال بطلبِ اُمرای پنجاب شرفِ اصدار یافت
و این سعادت‌اساسان بتارکِ ادب شتافته در شهریور ماهِ الٰهی موافقِ ربیع‌الاوّل (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه
و شش در دارالخلافهٔ آگره بسعادتِ زمین‌بوس کامیاب شدند - و بعد از اندک فرصتی سرکارِ

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] همچنین (۳) نسخهٔ [ی] بتهدید ه

بتاب گشتند - و در عینِ اشتدادِ باران عرمه‌پیمای همّت شدند - و حضرتِ شاهنشاهي چندے سرای گرامي مثلِ قلیچ‌خان و خواجه غیاث‌الدّین‌علي قزویني‌را (که ببخشي‌گریِ جنودِ اقبال اختصاص یافته بود) از بِساطِ حضور جدا ساخته ضمیمهٔ عساکرِ نصرت‌قرین فرمودند •

چون افواجِ قاهره بسرونج رسید شهاب‌الدّین احمد خان (که جایگیردارِ آنجا بود) بسامانِ ایسته بامرا پیوست - و در سارنگپور شاه بداغ خان (که حکومتِ آنجا داشت) ملحق شد میرزایان از استماعِ سطوتِ افواجِ قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بر[۱] روزگارِ سیاه مندو رویه فرار نمودند - مراد‌خان و میر عزیزالله دیوان و سایرِ آمرای‌عظام عنانِ همّت معاقب مصروف داشتند - میرزایان از مهابتِ قدومِ لشکرِ منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را بآبِ نربده زدند - و جمعے کثیر از همراهانِ آن گروهِ ادبارمند رختِ زندگاني بموج‌خیزِ فنا دادند - و دران نواحي خبرِ قتلِ چنگیز خان بغدرِ جهجهار خان حبشي و تفرقهٔ گجرات شنیده را مقرّبِ[۳] عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند - آمرای نصرت پیوند تعاقب نموده ساحلِ نربده رسیدند - و چون تسخیرِ گجرات در گروِ وقتِ دیگر بود بے حکمِ مقدّس زیاده پی اقدام ننموده طریقِ مراجعت پیمودند - جاگیرداران مالوه بجایگیرِ خود ماندند - و دیگر آمرا مثلِ اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث‌الدّین علي) همعنانِ نصرت و اقبال متوجّه آستان بوسِ مقدّس شدند - و در دارالخلافهٔ آگره بزمینِ بوسِ معلّی سربلندي یافتند و بواسطهٔ آنکه بمسامعِ علیّه رسانده بودند (که در رفتن و تعاقب نمودنِ مخالفان تکاسُل[۴] و تساهل نموده اند) روزے چند معاتب گشتند - و چون پرتوِ ظهوریافت (که سعي سازانِ فتنه اندوز بر غیرِ واقع اشتهار داده بودند) مشمولِ مراحمِ خسرواني شدند - و میرزایان رانده و مانده فانِ جوقِ اوباش بگجرات رسیدند - و ولایتي از حاکم خالي یافته قلعهٔ چانپانیر و سورت را جنگ و جدل گرفتند - و ابراهیم حسین میرزا بقلعهٔ بروچ رسید - رستم خان غلامِ ترک (که اهرِ چنگیزخان در خانهٔ او بود) قلعه را مضبوط ساخته متحصّن شد - و اهلِ فتنه محاصره کرده سال بر دورِ آن نشستند - و رستم خان همواره از قلعه برآمده مي‌تاخت - و کارنامه‌های نمي بجا مي‌آورد - چون بے‌سر بود و از امداد و اعانت ناامّید در صلح زده قلعه داد - و بغدر نر اربابِ شرارت جانش نیز از حصارِ بدن برآمد - و ماجرای میرزایان و عاقبتِ کارِ این هرزه درایان شگرفنامهٔ اقبال بجای خود رقمِ توشیح و نقشِ توضیح خواهد پذیرفت •

) نسخهٔ [۱] بروزگارِ سیاه (۳) نسخهٔ [ا ح] مقربے عظیم - ۴ در [بعضي نسخه] فهز عظیم
) در [بعضي نسخه] تکاهل و تساهل •

نبوده اند - یا دیر تر رسیده) بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور (که سنگِ راهِ موکبِ امن بوده) نامزد فرمـ
بمقتضای این اندیشهٔ صایب صادق‌خان و باباخان قاقشال و سمانجي‌خان و صفدرخان و بهادره
و دوست‌خان سهاري و دیگر اُمرای عظام را بسرکردگیِ اشرف خان باین خدمتِ دولت پیرا
رخصت فرمودند - عساکرِ اقبال قدرے راه طی کرده پیش و پس میرفت - مسرعانِ جهان نو
خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین‌میرزا جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم‌آو
از دیارِ گجرات بمملکتِ مالوه رسیده اند - و حصارِ اُجین را (که معظمِ امصارِ آن ولایت است
در محاصره دارند - و ازین‌ممر غبارِ تفرقه ازساحتِ جمعیّتِ آن بلاد سربرکرده ●

و سرگذشتِ این مشتی شرارت‌انگیز آنکه [چون در هنگامِ نهضتِ موکبِ مقدّس بتسـ
قلعهٔ چیتور از نواحیِ قلعهٔ کاگرون شهاب‌الدّین احمدخان‌را با بسیارے از اُمرای عظام (مثل مرادخا
و شاه بداغ خان) بر سرِ میرزایان فرستادند] میرزایان نهیبِ کوکبهٔ اقبالِ شاهنشاهي شنید
و مصاف بافواجِ قاهره از حوصلهٔ طاقتِ خود بیرون دیده بصوبِ گجرات شتافتند - و بچنگیز خا
غلامِ سلطان محمود گجراتي (که بعد از شهادتِ سلطان بر قلعهٔ جانپانیر و سورت و بروچ[۲] کوسِ تسلّ
و استقلال میزد) پیوستند - و او دران‌وقت قصدِ گرفتنِ احمدآباد کرده بر سرِ اعتمادخان میخواست
لشکر کشد - آمدنِ میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیّتِ تمام برسرِ او رفت - و در حوالیِ شهـ
معرکهٔ نبرد گرم کرد - و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرّف شد - چون ازمیرزایان
درین پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تفقّد نموده در حوالیِ بروچ ایشان را بجایگیرهای
مناسب ممتاز ساخت - و چون آب و گلِ اینها بغبارِ فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطا
دراز کردند - و از خود سري بعضے‌محال و مواضع تصرّف نموده آن عرصه را بقدمِ بےاعتدالی
پیمودن گرفتند - چنگیز خان بدفعِ اینها لشکرے گران فرستاد - در مصاف بر لشکر غلبه نمود
و چون تابِ مقابله بچنگیزخان نداشتند گردِ حوادث انگیخته بولایتِ خاندیس رسیدند - و آنجا
بساطِ امنیّت نوردیده بقصدِ مالوه برآمده درحواشیِ اُجین نطعِ فتنه گستردند - مرادخان جاگیردار
اُجین و میرزا عزیزالله دیوانِ سرکارِ مالوه پیش ازان بدو روز برمفاسدِ خیالِ اربابِ فتنه اطّلاع یا
در تعمیر و تاسیسِ قلعهٔ اُجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند ●

چون خبرِ این فتنه و فساد بموقفِ عرض رسید بمقتضای شکوهِ سلطنت و قانونِ عداله
منشورِ اقبال ازمکمنِ عظمت اصداریافت که افواجِ قاهره (که بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور پیش شتافته اند
دفعِ این فتنه را مقدّم داشته متوجّهِ مالوه شوند - اُمرا کاربندِ حکمِ پادشاهي شده بصوبِ مـ

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهروچ ●

مانِ رکابِ معلّی شده - از عقبِ حضرت از هم تیر و کمان در دست روان شد - شیر متوجّهِ عادل
ت - چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد - و بمقتضای سرنوشت خطاکرد - شیر آمده
پنجهٔ خود برو انداخت - آن زبردستِ توانا نیز حمله کرده بشیر درآویخت - و دستِ چپ
ود را در دهنِ او انداخته دستِ دیگر بخنجر برد - چون تقدیر در امرے دیگر رفته‌بود خنجر
بندِ نیام مستحکم شد - تا گسیختنِ بند شیر دستِ عادل فرو خائید - بعد ازان خنجر کشیده
زخم بر دهنِ شیر انداخت - بارِ دوم دستِ راستِ او را بدهن گرفت - درین اثنا دلاورانِ بساط
ضور از هر جانب شتافته بشمشیر کارِ شیر تمام ساختند - و درین میان بعادل هم زخمِ شمشیرے
ید - و آن بهادرِ شیردل مدّتِ چهار ماه بر بسترِ رنجوری افتاده در جانکندن بود - عاقبت بهمان
مهای منیف و سرایتِ سمّیّت باعضای رئیسه در دارالخلافهٔ آگره درگذشت - و همانا که این
کافات بے ادبی‌ست[2] که با پدرِ خود کرده بود - و مجملے ازین سرگذشت آنکه آن بےحفاظ با زنِ
وانِ پدر سروکار داشت - و آن عفّت‌منش دل بمرگ نهاده تن باو نمیداد - و پدر او را ازین کار
شایسته باز میداشت - روزے آن بے اعتدال از نصیحتِ پدر بشورش درآمده شمشیرے بلو
واله کرد - فی‌الواقع اگر در بازپرسِ الٰهی و در انصاف‌گاهِ ایزدی عادل بهمین سزا از وبالِ آن کردار
آید سود برد؛ شتدباشد - آنچنان جریمهٔ عظیمه را کجا امثالِ این‌امور پاداش تواند شد ●

القصّه بعدِ فراغ از انبساطِ شکار اردوی معلّی را (که در نواحیِ الور نزولِ سعادت فرموده بود)
روانه ساختند - و خود بدولت و اقبال از راهِ نارنول جولانِ اقبال فرموده بمعسکرِ اقبال پیوستند
زانجا شکار کنان روزِ اسفندارمذ پنجمِ اردی‌بهشت ماهِ الٰهی موافقِ چهار شنبه پانزدهم شوّال
للِ اجلال بر دارالخلافهٔ آگره انداختند - و جهانیان بنشاطِ ابد و عشرتِ پاینده کامیابِ صورت و معنی
نند - و درین سالِ فرخنده قدسی‌القاب حاجی بیگم بعد از زیارتِ حرمین شریفین و ایصالِ
رات و مبرّاتِ عظیمه بمستحقّانِ آن امکنهٔ گرامی رجوع بممالکِ محروسه نموده بدیدارِ مقدّس
ٔ جان و دل و پادشاهِ صورت و معنی مسرّت‌افزای شدند ●

و از سوانحِ انتهاضِ عساکرِ منصوره است بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور (که در رصانت و استحکام
یِ الثنین قلعهٔ چیتور تواند بود) و بموجبِ حکمِ مقدّس از میانهٔ راه عنان‌تاب شدن و بدفعِ فتنهٔ
رزایان رو بولایتِ مالوه آوردن - و تفصیلِ این سرگذشتِ اقبال طراز آنکه (چون مرکبِ جهانگشای
از فتحِ قلعهٔ چیتور بمرکزِ خلافت رجوع فرمود) بر ضمیرِ مقدّسِ شاهنشاهی بالهامِ دولت چنان
انداخت که بعضے از سران و سرداران را (که در یورشِ چیتور بسعادتِ خدمت دولت‌پذیر

2) نسخهٔ [ح] بے اعتدالی‌ست ●

(که سال اوّل است از دور[۲] دوم) شد - امّید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معن
خاصیت بهار داشته باشد - آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوف[۳] و انصرام جه
نوروزي روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الٰهي موافق روز دو شنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعه
از خطّهٔ اجمیر بمستقرّ اورنگ سلطنت ارتفاع دادند - و از راه میوات بانبساط شکار نهضت فرمودن
در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشهٔ شیر دادند - سلسلهٔ شوق حضرت شاهنشاهي بش
آن مقترس بجنبش درآمد - شیر شکارانه توجّه فرمودند - چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیر
مهیب بیرون دوید - مقرّبان بساط عزّت عنان اختیار از دست داده بخدنگ جان‌ستان بزمین دوختن
حضرت شاهنشاهي آن تیز دستي را نه پسندیدند - و حکم فرمودند که دیگر هر درنده (که از بیشه
برآید) بےحکم مقدّس کس گرد او نگردد - حضرت درین حرف بودند که شیرے دیگر بهزار سهمگینی
شیر[۴] نخستین برآمده رو بروی حضرت خرامنده گشت - ملتزمان رکاب دولت را از مشاهد
این حال موی بر تن علم شد - امّا بموجب حکم مقدّس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت
و آنحضرت سواره بچشم[۵] شیر نگریسته تیرے برو زدند - و شیر از فرط تهوّر زخمي شده همچنان
بصلابت خرامان خرامان بر بلندي برآمده خشمگین نشست - آنحضرت از اسپ فرود آمد
ایستادند - و دلاوران شیر افکن بر دور او دایره کشیدند - و حضرت بندوق سر راست کرده بجانب ا
انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او پوست‌مال رفت - درینوقت شیر خشمگین شده
پیش آمد - آنحضرت در صدد آن شدند که تیرے دیگر حواله کنند - و قابو مي‌طلبیدند
و بهرجانب (که آنحضرت توجّه میفرمودند) شیر همان جانب نگاه[۶] میکرد - و قابو چنانچه باید
دست نمي‌داد ٭

از زبان مقدّس شاهنشاهي[۷] شنیدم (که از حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني نقل میفرمودن
که عادت ایزدي چنان رفته جمعي (که بشکار شیر برآمده اند) هرکس (که تقدیر برای رفته است
که از دست او شیر شکار شود) پیوسته نگاه شیر بجانب او مي‌بود - میفرمودند چندین مرت
(که بنفس مقدّس متوجّه شکار شدیم) این معني مشاهده شد - و بتجربه پیوست - الغ
چون قابو بدست نمي‌افتاد بدستم‌خان فرمودند که پیشتر رو - تا به نگاه کردن بجانب تو قابو
بدست افتد - عادل پسر شاه محمّد قندهاري (که معاتَب[۸] شده بود) دانست که همانا حکم پیش رفت

(۲) در [چند نسخه] دورۂ (۳) در [چند نسخه] طواف (۴) در [بعضي نسخه] از شیر نخستین
(۵) در [چند نسخه] بچشم شیر شکار (۶) نسخهٔ [ا] میگردید (۷) نسخهٔ [ج] حضرت شاهنشاهي
(۸) نسخهٔ [د] معاتب بود ٭

سبب گرفت - و راجهٔ آنجارا ببد عهدي کشت - و ابراهیم مذکور (که نه عقلِ درست داشت بخت بلند - و سرگردانِ تیهِ حیرت گشته براجهٔ مذکور پناه برده اندیشهٔ سروري بخود مي‌برد) م و تزویر اورا بچنگ آورده بعدم‌خانه فرستاد - و منعم‌خان نیز بخاطرِ مطمئن بانتظامِ معاملات خود پرداخت ●

آغاز[۲] سال سیزدهم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعني سال فروردین از دور دوم

● شعر ●

ای دیده گشای دور بینان ● سرمایه ده تهي‌نشینان

دستي که فتاد نفسِ خود راي ● در مطرحِ سیل بے سر و پای

باورئ اقبالِ روز افزون سخن بدینجا رسید - و لختي بارِ دل بسبکي روی آورد - امّید که بفروغ افزائي نسیمِ سعادت دل را روشني تازه و زبان را نیروی نو پدید آید - و نفس نفس فیاوارِ[۳] دشوار معاني و شایستگي پذیرد ● ● شعر ●

مرا چون هاتفِ دل دید دمساز ● بر آورد از رواقِ همّت آواز

بهارِ نو برآر از چشمهٔ نوش ● سخن را دست‌بافِ تازه درپوش

درین هنگامِ عشرت ابتسام (که موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي بعد از فتحِ قلعهٔ چیتور در عرصهٔ اجمیر فیض‌بخشِ عالمیان بود) موکبِ نو روزِ سعادت‌افروز رسید - و رایتِ جهان‌آرای نیّرِ اعظم در شرف‌خانهٔ حمل ارتفاع گرفت - و حصونِ غنچه بتیز دستيِ نسیمِ بهار[۴] گشوده شد - و عساکرِ نباتات چمن‌آرای روضهٔ اعتدال گشتند ● ● شعر ●

بگسترده فرشي ز دیبای چین ● بر و پیکرِ هفت کشور زمین

دران بزمگهٔ شادي آراستند ● مُهان[۵] را بخواندند و مي خواستند

نمودند مهـــر و فزودند کام ● گزیدند یار[۶] و گرفتند جـــام

د از گذشتنِ سه ساعت و نه دقیقه از شبِ پنجشنبه یازدهمِ رمضان (۹۷۵) نهصد و هفتاد پنجِ هلالي تحویلِ سعادت اکلیل روی نمود - و آغازِ سالِ سیزدهمِ الٰهي یعني سالِ فروردین

(۲) در[نسخهٔ ز] این عنوان را بعد (سخن‌را دست‌باف تازه درپوش) آورده - و در[بعضي نسخه] عبارت عنوان چنین‌است آغاز دور دوم از جلوس اقبال ابد پیوند شاهنشاهي یعني سال فروردین سیزدهم سنین الٰهي (۳) فیاوار بروزن سزاوار بمعنئ کار و صنعت و پیشه (۴) در[بعضي‌نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ ح] جهان را - یعني همگي اهل دنیا را (۶) نسخهٔ [ی] دار ●

(که رایات جهانگشا بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجّه بود) بوسیلهٔ لودي معرّفِ سلسلهٔ یکجهتي
که خاطر ازو جمع سازد - و طرحِ مصالحات انداخت - و بعد از مراسلاتِ اتّحاد و مفاوضاتِ یکتادی
قرار داد که خانخانان بدیدنِ او آید - تا در مواجهه اساسِ رابطه را استحکام دهد - و خط
و سکّه را بالقابِ گرامیِ شاهنشاهي مزیّن گرداند - خانخانان را رای بران قرار گرفت که پیش
سلیمان رفته سررشتهٔ ظاهر را انتظام بخشد - هرچند خیرخواهانِ دوربین ازین اندیشهٔ نا صواب
ممانعت نمودند گوش نکرده با سه‌صد کسِ گزیدهٔ خود و محبّ علي خان و ابراهیم خان اوزبک
و لعل خان بدخشي و کوچک علي‌خان پسرِ میر سلطان ویس قبچاق و میرهاشم برادرِ ابوالمعالي
و هاشم خان و متعلّقانِ این مردم (که مجموع هزار کس باشند) به پتنه روان شد - لودي آمد
رسمِ تعظیم و احترام بجای آورد - و بعد ازان بایزید پسرِ کلانِ سلیمان آمد - و پنج شش کروه (ک
از پتنه ماند) سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت - اوّل خانخانان جشن داشته سلیمان
بمنزلِ خود طلبید - و محفلِ آراسته ترتیب داد - روزِ دیگر سلیمان لوازمِ مهماني بجای آو
و منبر را بنامِ مقدّس سربلند گردانید - و نقود را بسکّهٔ اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق دا
و جمعی از اعیانِ او شورانگیز بوده تحریکِ گرفتنِ منعم‌خان کردند - که رایاتِ عالي بتسخیرِ چیتو
مشغول است - و اکثرِ اُمرای بزرگ درخدمتِ حضور اند - خانخانان را (که کارش بانجام رسانیدیم
تا پای‌تخت کسی (که مدافعه نماید) نیست - لودی چون ازین غدر آگاهي یافت سخنانِ
هوش‌افزا درمیان آورده گفت که با چنین صاحب‌اقبالی (که سال بسالِ لمعاتِ دولت‌افزائیِ او
بر ممالک مي‌تابد) در مخالفت زدن از عقلِ دوراندیش دور است - و دیگر آنکه خانخانان یکی
از بندهای تربیت‌کردهٔ او ست - بزرگانِ تائیدیافتهٔ ایزدي امروز بر هر مسکین (که نظرِ عاطفت
اندازند) خانخانان میشود - از قصدِ این مردمِ معدود چه گشاید - دیگر مثلِ ابراهیم مقابل
در کمین داریم - چگونه این ارادهٔ تمشیت خواهد یافت - اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت گشته ب
امّا سایرِ افغانان (که مدهوشِ بادهٔ جهل بودند) این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند - منعم‌خا
این خبر شنیده بلطائف‌الحیل اردوی خود گذاشته بکنگشِ لودي با معدودی جریده براه
بعد ازانکه بسیاری از راه طی شد افغانانِ تیره رای اطّلاع یافتند - و چون کار از دست رفته بود بغ
از طرزِ ملائمت کاری دیگر پیش نگرفتند - بایزید و لودي جریده پیشِ خانخانان آمده اعزاز واک
بجای آورده برگشتند - و منعم‌خان از آبِ گنگ گذشته در سه منزل آمده بود که فتح‌نامهٔ چیت
رسید - و موجبِ هزار گونه تقویتِ اولیای دولت شد - و سلیمان با فراغ‌جمع روی بجهتگاه آو
در انصرامِ مهمّاتِ خود اشتغال نمود - و ملکِ آدیسه (که بتخانهٔ جگنّاتهه درآنجا ست

[illegible]

و گردن‌کشانِ هندوستان را یکبارگي سودای نخوت از سر بدر رفت - و بروشی خاص بند از سر گرفتند - و از عساکرِ اقبال درین روز بغیر از ضربِ[۲] علي تواچي هیچ یکی جامِ شهادت نه - و حضرتِ شاهنشاهي اداي سجداتِ شکر نموده همعنانِ نصرت و همرکابِ فتح بعد از نیمروز بارهٔ مقدّس متوجّه شدند - و تا سه روزِ دیگر بتقریبِ انتظامِ بعضی امور توقّف نموده تمامی آن سرکار به خواجه عبد المجید آصف‌خان مکرمت فرمودند - و چون در مبادیٔ این عزیمتِ والا نذر فرموده بودند [که بعد از حصولِ فتح پیاده متوجّهِ روضهٔ منوّرهٔ خواجه معین‌الدّین چشتي قدّس سرّه (که در اجمیر نورگستر است) توجّه فرمایند] زمانی (که از قلعهٔ چیتور مراجعت فرمودند پرتوِ ضمیرِ آن شهسوارِ دولت بایفای نذری (که از صدقِ عقیدت مرکوزِ خاطرِ اقدس بود) تافت و تا اردوی ظفرقرین پیاده آمدند - و روزِ فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ شنبهٔ[۳] بیست و شعبان کوسِ مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلّی همچنان پیاده قدمِ صدق در راه نهاده و منزل بمنزل در شدّتِ حرارتِ هوا و تفسیدگیِ ریگِ بیابان بقدمِ شوق راه قطع میشد - و با آنکه حکمِ عالي بود (که عساکرِ اقبال سواره مي‌آمده باشند) امّا مقرّبانِ بساطِ اخلاص را از سعادتِ موافقت گزیر نبود - چندی از خاصانِ حریمِ عزّت در سایهٔ حضرت پیاده میرفتند - چون قصبهٔ ماندل مضربِ خیامِ اقبال شد شکونه قراول (که پیشتر باجمیر رفته نویدِ آمدنِ راياتِ اقبال رسانیده بود) بسرعت آمد - و از منزویانِ تجرّد گزینِ آن روضهٔ مقدّسه عرائض بدرگاهِ جهان‌پناه آورد که حضرتِ خواجه درخواب درآمده فرمودند که پادشاهِ صورت و معني از حق‌اندیشي و خداپرستي حسنِ ظن بمنِ مسکین کرده پیاده عزیمتِ زیارت دارد - بهر روشی (که دانند) آن قافله سالارِ راهِ حقیقت را ازین اندیشه باز دارند - که اگر او قدرِ بزرگیِ خود دانستی کجا نظر بر منِ خاک‌نشینِ کویِ طلب انداختی - چون این عرائض بمسامعِ اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوارِ دولت شده و روزِ آسمان بیست و هفتمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه هفتمِ رمضان خطّهٔ اجمیر از ورودِ اقدس مطلعِ اقبال گشت - و از یک منزلي پیاده بدستورِ معهود متوجّهِ زیارت شدند - و پیش از آنکه بدولت‌سرای مخیّمِ اقبال نزول فرمایند از گردِ راه بطوافِ روضهٔ قدسیّه توجّه فرموده آدابِ زیارت بتقدیم رسانیدند - و جمیعِ مجاوران و معتکفانِ آن حوالیٔ قدس را بمراسمِ اشفاق و افضال کامیاب ساختند - و تا ده روز دران خطّهٔ فیض‌انتما متوجّهِ مبدأ فیّاض بوده باستفاضهٔ انوارِ صوري و معنوي استلذاذ داشتند ●

و از جملهٔ سوانحِ اقبال (که در ایّامِ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور روی نمود) آن بود که سلیم

---

(۲) نسخهٔ [ا] حرب علي (۳) در [همگي نسخها] سه شنبه - اما همه غلط مینماید ●

ید اصنام قدم افشرده منتظرِ جانفشاني بودند - و بعضی در مساکن و منازلِ خود بر سرِ جهل
اده ترصّد هلاک میبردند - و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته
بغازیانِ نصرت‌پیوند مي‌آوردند - و این بهادرانِ غزا پیشه بناوکِ دلدوز و تیغِ معرکه‌سوز
مغانِ صف‌شگاف کارِ آن سیه‌بختان‌را تمام مي‌ساختند - و جمعی (که به بتکدها و خانها قدمِ جهل را
ت داده بودند) غازیانِ اقبال‌مند را دیده بپایِ تهوّر بیرون میدویدند - و به بهادرانِ نارسیده
صدماتِ قهر بخاک و خون برابر میشدند • شعر •

چنین رزمها در جهان کس ندید • نه از کاردانانِ گیتي شنید
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار • که[۲] یک شمّه نتوانم از صد هزار

ز اوّلِ صبح تا نصف النّهار (که وقتِ زوالِ این بد اختران بود) بسطوتِ قهرمانِ کبریا ارواح
شباحِ این مُدبران میسوخت - و قریبِ سي‌هزار کس برخاکِ هلاک افتادند - و سبب
یار کشته شدنِ آن بود که در زمانِ پیش بتاریخِ سیوم محرم هفتصد و سیوم هلالي (که سلطان
ءالدّین در شش ماه و هفت روز گرفته بود) چون رعایا بجنگ نمي پرداختند از قتلِ ایمن
انده بودند - و درینولا نهایتِ ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند - بعد از ظهورِ تباشیرِ استیلا و غلبه
صدرتِ این گروه فایده‌مند نیامد - حکمِ قتلِ عام شد - و جمعی کثیر در بند هم افتادند •

و از غرائبِ آنکه قهرِ شاهنشاهي به بندوقچیانِ قدر اندازِ کم‌خطای قلعه فراوان بود - هرچند
تفحّص بسیار شد ازانها نشانی نیافتند - آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباسِ مکر و تزویر
از قلعه جان بسلامت برده اند - و طریقِ برآمدن چنان بود که (چون عساکرِ نصرت‌اعتصام دستِ غارت
گشاده در بستن و تاراج کردنِ اهلِ حصار سرگرم شدند) این بندوقچیان (که تا هزار کس بودند)
ل و عیالِ خود را چون اسیران مقیّد ساخته روانه شدند - و بر جویندگانِ آنها حقیقتِ حال پوشیده ماند
چنان دانستند که پیادهای عساکرِ اقبال بند کرده جمعی را میبرند - و در چنان هنگام چنین
بیرےِ شایسته کرده نجات یافتند - اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذرے نبود (که
کشتها پشتها نداشت) امّا در سه‌جا مخالفان بسیار کشته‌شدند - جمعی کثیر از راجپوتان درخانهٔ
ا (که دران قلعه بود) گرد آمده فرو شدند - و این بدنهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس برآمده
فشاني میکردند - و جمعی انبوه در بتخانهٔ مهادیو (که معبد و مقصدِ بزرگِ ایشان بود)
ماع نموده تن بشمشیر سپردند - و در دروازهٔ رام پوره نیز گروهی انبوه شده گردِ هستی خود
اد دادند - و فتحی عظیم (که طرازِ فتحهای دولت افزای توانند شد) بیامنِ مکمنِ اقبال بظهور آمد

۲) نسخهٔ [ح] نه از رستم آمد نه اسفندیار •

در گذشت - تا سی‌کس مردانهٔ نامي را پیشتر از شمشیر رهیدن انداخته بود - و پانزده کس بعد از زخم رسیدن - و از فیلِ مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد - و مردانگیهای غریب و از غرائبِ امور آنکه فیلِ کادره[۲] چون درونِ قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخته و از اتّفاقات حسنه آنکه رو بروی جمعی کثیر از خون‌گرفتها (که تن بهلاکت داده بجانب شکاف می‌آمدند) دوید - کوچه تنگ بود - همه را بحالِ تباه پایمال کرده متفرّق ساخت - و بقاءِ غیبي چنین مرهبتی عظیم روی داد - و عظمت خان (که برو سوار بود) زخمي شد - و بعد چند روز ازان زخم درگذشت - حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوارِ قلعه ایستاده نظارگی تائیداتِ ایزدي بودیم - فیلِ سبدلیه درونِ قلعه درآمده در کشتن و انداختنِ راجپوتان متوجّه - راجپوتی بجانبِ او دویده شمشیر انداخت - اندکی بر روی رسید - و او پروا نکرده اورا بخرطوم پیچیده انداخت - در همین اثنا دیگرت رو بروی او شد - و سبدلیه باز روی‌آورد - و شخصی از چنگالِ او خلاص شده باز از روی تهوّر شمشیری از عقبِ او انداخت - والحق بسیار خوب جنگ آنحضرت میفرمودند که در عینِ زد و گیر از بهادران (که من او را نمي‌شناختم) بنظر درآمد که راجپوتی از مفاصلهٔ دیوارِ خرد اورا بجنگِ خود طلبید - و او نیز گشاده‌پیشاني متوجّهِ او شد یکی از دلاورانِ لشکرِ منصور (که آنرا هم نمي‌شناختم) بمعاونت و امدادِ آن بهادرِ دیگر روان شد - و او باهتمام منع کرد که رسمِ دلاوري و آئینِ مروّت نیست که او مرا بهپیکار خواسته‌باشد - و تو بمددگاری من بیائي - بصد اهتمام او را از آمدن باز داشت - و خود کارزار نموده کارِ او را تمام کرد - میفرمودند که هرچند ازین مردانهٔ بامروّت نشان جستم پدید نیامد - همانا که از مردانِ غیب بود که بتائید این بزرگِ صورت و معني پیکرِ جسماني پوشیده بخدمت قیام داشت - اوائلِ نقب تا بنجاه فیل و اواخر تا سعصد فیل درونِ حصار درآمده اعدا را پایمال ساخت - میفرمودند که نزدیک به بتخانه گوبند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل‌سوار شخصی را پایمالِ فیل ساخته و در خرطوم پیچیده بحضورِ اقدس آورد - وبعرضِ اشرف رسانید که نامِ این را نمیدانم - امّا از سرانِ این حصار می‌نماید جمعی کثیر در گردِ او جانفشانیها کردند - آخر ظاهر شد که پتا بود - که پایمالِ مذلّت و هلاک گشت - درین هنگام (که بملازمت آورده بودند) رمقی باقي مانده بود - بعد از زمانی در گذشت راجپوتانِ جنگ جوی (که دران قلعه فراهم آمده بودند) قریبِ بهشت‌هزار کس بودند - امّا از رعایا (که آنها هم در مراسمِ نگاهباني و خدمت‌گذاري دقیقهٔ فروگذاشت نمیکردند) از چهل هزار زیاده بودند - زمانی (که راباتِ والا بقلعه درآمد) اهلِ قلعه بعضی در بتکدها بحیالِ شرافت

(۲) نسخهٔ [ه ز] کاژره - و نسخهٔ [د ح] کادره ٭

ر خانهٔ راتهوران (که سردار صاحب خان بود) و در منزلِ چوهانان بسرکردگی ایسّرداس هرِ عظیم شد - و تا سه صد زن در آتشِ ادبارِ آن سرکشان سوخت - و (هرچند آن شب در شکافگاه نماند - و از کشته‌شدنِ جیمل هریک دل از دست داده خود را بکنجِ ادبار کشید) امّا لوازمِ تیاط مرعي داشته بهادرانِ صف‌شکن و غازیانِ جان بناموس‌ده را از هرطرف آماده ساخته فرمودند هنگامِ ظهورِ بوارقِ صبح باعتضادِ جنودِ اقبال درونِ قلعه درآیند - و چون سفیدهٔ سحرِ دولت دمید اطرافِ مورچلهای خود جوانانِ کارطلب و دلیرانِ نبرد دوست درونِ قلعه درآمده در کشتن و بستن ش نمودند - و راجپوتان سررشتهٔ تدبیر از دست داده جنگ کرده(۲) کشته میشدند - و حکمِ معلّی نافذ پیوست که از مقابلِ ساباط فیلانِ چابک‌دستِ آزموده را درآورند - اوّل گردباز(۳) دهوکر تا سرِ دیوار ده ایستاد - و بعد ازان مدهکر درآمد - و پس ازان فیلِ جنگیا و سبدلیه و کادره درآمدند ر کدام کارے چند کرد که از خیال بیرون باشد ● ● شعر ●

دو لشکر سنانها برافراختند ● کمینها گرفتند و صف ساختند
همه آهنین چنگ و فولاد خای ● همه نامدارانِ آهن قبای
یلانرا ز خون لعل تیغِ ستیز ● یکی جان سپار(۴) و یکی درگریز
بپالید خرطومِ فیلان به‌تیغ ● تو گفتي همي مار بارد ز میغ
سپهدار بر زنده پیلِ دمان ● همي تاخت آورد برزه(۵) کمان
به تیغ و سنانها یکی کینه توخت ● گهی دل درید و گهی سینه سوخت
ز خنجرش لاله نگارنده بود ● ز درعِ یلان حلقه بارنده بود

و هنگامِ سفیدهٔ سحري (که صبحِ اقبالِ اولیای دولت و شامِ ادبارِ اعدا بود) حضرتِ شاهنشاهي پیلِ آسمان‌شکوه سوارِ دولت متوجّهِ قلعه شدند - و چندین هزار کس از جانفشانانِ دلاور رکابِ عزّت پیاده بودند - و از غرائب آنکه ایسّرداس چوهان (که از دلیرانِ قلعه بود) فیلِ مکر را دیده پرسید که این چه نام دارد - چون نامش گفتند در ساعت متهوّرانه تیزدستي نموده دست دندانِ او گرفته - و بدستِ دیگر جمدهر زد - و گفت مُجرای من پیشِ آن قدردانِ ان‌آرای خواهید کرد - و از فیلِ جنگیا کارنامها بظهور آمد - ازانجمله راجپوتے دوید بشمشیر خرطومِ او فته قلم کرد - و او باوجودِ خرطومِ بریده (که زندگي دشوار است) ضربهای آسماني برانگیخته

۲) در [چند نسخه] کرده کرده (۳) در [بعضی نسخه] گرد باز و هکر - و در [بعضی] گردباز و هرکر
۴) نسخهٔ [ج د] سپارد یکی - و نسخهٔ [ی] سپار و دگر - و نسخهٔ [ب ط] سپاره دگر (۵) در
ی نسخه] زه بر کمان - و در [بعضی] و بر زد کمان ●

جا کرده تماشای دلیرانِ پُردل و شیرانِ زنجیر گسل میفرمودند - و درین دوشب و یک این شجاعت‌مندان بمثابهٔ مشغولِ پیکار بودند که خواب و خور پیرامونِ شان نمی‌گشت - و طاقهٔ متردّدانِ طرفین طاق شده بود - تا آنکه سه‌پهری بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماهِ الهی موافقِ سه‌شنبه بیست و پنجمِ شعبان آن قلعهٔ فلک‌اساس مفتوح شد - و شرحِ این‌سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا (که فتح‌نامهٔ اقبال تواند بود) آنست که در شبِ گذشته (که صبحِ نصرت در پی داشت) از اطراف و جوانبِ قلعه هجوم آورده جنگ انداختند - و چندین‌جا رخنه در دیوارِ قلعه افتاد - و علامتِ شکستِ حصار ظاهر شدن گرفت - و نزدیکِ ساباط دلیرانِ صف‌شکن از لشکر منصور پیشدستي کرده بسیارے از دیوارِ استوارِ قلعه را ویران ساختند - و دادِ جانفشانی و جان‌ستانی[۲] دادند - و نصفی از شب گذشته بود که متحصّنانِ قلعه در شگافِ دیوار هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا می‌دادند - و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُر می‌ساختند که در حینِ رسیدنِ غازیان تند خوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد - درین‌اثنا بنفسِ اقدس آمد که شخصی جیبهٔ هزارمیخی دربر (که علاماتِ سرداری با وی بود) دران شگاف‌گاه آمده اهتمام می‌نمود امّا معلوم نمیشد که کیست - دران هنگام حضرتِ شاهنشاهی بندوقِ سنگرام (که از بندوقهای خاصه است) گرفته بجانبِ او انداختند - و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادي و سبکی دست (که درحینِ زدنِ نخچیر ظهور می‌یابد) درمی‌یابم که غالباً بندوقِ من باین مرد رسیده باشد - خانجهان بعرضِ اشرف رسانید که این مرد امشب مکرّر اینجا آمده اهتمام میکند - اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است - ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که جبّار قلي دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کسی نمانده است و مقارنِ این‌حال از درونِ قلعه از چند جا آتش برخاست - ایستادهای پایهٔ سریرِ اعلی دران باب خیالها میکردند - راجه بهگونت داس معروض داشت که این‌آتش جوهر است - چه رسمی ست در هندوستان که (چون کارے چنین پیش می‌آید) خرمنی از صندل و عود و غیرِ آن در خورِ مکنت سرانجام میدهند - و اقسامِ هیمهٔ خشک و روغن مهیّا می‌سازند - و معتمدانِ سخت‌دل و سنگدل دل برجا را بر عوراتِ خود میگذارند - همین (که شکست متیقّن میشود) مردان کشته میشوند و آن سنگین‌جانان آن بیگناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر می‌سازند - و آخرِ آن شب (که نسیمِ فتح و دولت وزید) مشخّص شد که بندوقِ شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده کار او و قلعه ساخته بود - و آن آتش جوهر بود - و در خانهٔ پتا از قومِ سیسودیه از خاصانِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] جان سپاري •

ر میانِ گوشتِ او گذشت - و چندان آسیبی نرسید - بر زبانِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي گذشت جلال‌خان آن قدرانداز خود بنظر درنمي‌آید - اگر خودرا بنماید انتقام ترا ازو بکشیم - و بجانبِ ‌وق او (که از روزنه ظاهر بود) بندوق سر راست کرده انداختند - و فرمودند که عجالة الوقت ‌تام ترا از بندوقِ او میگیریم - انداختن همان بود و ازان روزنه گذشته باو رسیدن همان - اگرچه ‌ان‌وقت بیقین نه پیوست (که آن‌بندوق بآن بندوقچي رسید) لیکن از طرزِ فروهشتنِ بندوق ‌یدن بصاحبِ او قیاس میکردند - و بعد از کاوشِ احوال بظهور پیوست که بندوقِ پادشاهي ‌آن مدبر را ساخته بود - و آن بندوقچي اسمٰعیل نام سردارِ بندوقچیان بود - و باقبالِ روزافزون ‌لِ آن مورچل ازین کارنامهٔ پادشاهي آسودند - و همچنین همواره آنحضرت بسیارے از ناصداران ‌صار را از پای انداخته بخراب‌آبادِ هلاکت مي‌فرستادند - و روزے در مورچلِ جانبِ چیتوري که کوهچه ایست نزدیک بقلعه) بنفسِ مقدّس آمده اهتمامِ اتمامِ کار داشتند - و در ‌حالے که بندوق و توپِ کلان مي‌آمد) آهسته آهسته میگذشتند - چون اعتمادِ کلّي بر محافظت ‌عاونتِ ایزدي بود غبارِ اندیشه بخاطرِ اقدس راه نمي‌یافت - ناگاه توپے بزرگ نزدیک آنحضرت ‌اد که بآن‌توپ بیست کس از مجاهدانِ صفوفِ اقبال بشهادت رسیدند - روزے بندوقِ بجان‌عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود) رسید - و از جیبهٔ[۳] او گذشته چون بجامهٔ پایان رسید بصیانتِ ‌لٰهي از رطوبتِ عرق سرد شد - و موجبِ تقویتِ بواطنِ اربابِ جهاد گشت - و روزے بندوق بمظفّرخان رسید - و بخیر انجامید - و درین شغلِ دولت‌پیرای بسیارے از امثالِ این حمایاتِ دادارِ جهان بظهور آمد که باعثِ هدایتِ ساده‌لوحانِ انجمن ظاهر شد - و سرمایهٔ مزیدِ عقیدتِ اصحابِ اخلاص گشت ●

چون همّتِ عالي مفتاحِ معاقدِ مقصود و مصباحِ مکامنِ تقدیر است علی‌الخصوص ‌رگاه چنین صاحبِ اقبال دل در کارے دشوار بندد هرچند از اندیشهٔ اهلِ روزگار بیرون باشد ‌یامن بدائعِ قضا و قدر آن‌کار بآساني برآید - ازانجمله بمقتضای همّتِ والای شاهنشاهي (که ‌جمانِ تائیدِ ازلي است) کارِ ساباط باهتمامِ راجه تودرمل و قاسم خان میربرّ و بحر بخوبتریـن وجه ‌مام یافت - و بر بالای ساباط منازل و مواقفِ دلگشا ساخته شد - آنحضرت پیش از اتمامِ آن شب و یک روز در همانجا بوده بتوجّهاتِ عالي اهتمام میفرمودند - و مجاهدانِ اقبال‌مند ‌ه بر قلعه‌گشائي بسته دیوارِ قلعه را ویران میکردند - و ازانجانب نیز دلیران دلاوریها مي‌نمودند ‌حضرت بنفسِ مقدّس[۴] دل در پیکار بسته دادِ بندوق‌اندازي مي‌دادند - و بنشیمنِ سطحِ ساباط

(۱) در[چند نسخه] جبیبه جامهٔ او (۳) نسخهٔ [ج] نفیس - و نسخهٔ [ط] نفوس مقدس ●

قریبِ چهل کس (که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند) خاک
و خشتِ بسیار از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت - و بعد از فتحِ قلعه ظاهر شد که این سهاد
چنین از هم گذشتند - و از جانبِ مخالف بآتشِ قهرِ ایزدی سوخته نزدیکِ چهل که
بخاکستانِ عدم برابر شدند - و چون بدیگر مبارزانِ نبرد آرای[۲] این سانحه معلوم شد خود را بسا
در زد و گیر گشادند - و مخالفانِ تیره رای از یکطرف جان می‌سپردند - و از راهِ دیگر در برآوردنِ دیـ
جهد مینمودند - تا آنکه در اندک فرصتی دیوارے عریض بهمان ارتفاع برآوردند - و در همین
در مورچلِ آصف خان نقب افروختند - آتش خوب درنگرفت - و از مخالفان تا سی کس بعدم فرو شد
و بهادرانِ لشکرِ اقبال را اگرچه آسیبی نرسید امّا کارے هم نتوانستند از پیش برد - هرچند جـ
آن بود (که قلعه‌نشینانِ ادبار چشمِ عبرت گشوده توسّل بعجز و زاری نمایند) لیکن [چون در لشـ
اقبال امرے (که بظاهر سرمایهٔ شماتتِ کوتاه بینان تواند شد) بوجود آمده بود] این معنی
دستاویزِ نخوت و استکبار ساختند - و همّتِ خسروانی این را باعثِ مزیدِ توجّه دانسته بیشـ
از پیشتر توجّه فرمود - این طبقه اگرچه در نفسِ امر باجلِ خود فروشدند و پیمانهٔ هستی این
پُر شده بود امّا پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادتِ ایشان افزود - اگرچه اهلِ قلعه شماتتها بظهور آورد
امّا توجّهِ حضرتِ شاهنشاهی (که در گرفتنِ آن قلعه نه بتدبیر و تدریج بود) اطمینان پذیرفتـ
و نیز تیز جلوانِ معسکرِ اقبال را هدایتی شد - که تیز دستی در امثالِ این امور بر نتابد - صبر
و سرانجامی باید - چه مضبوطیِ آن کوه والا یکطرف - و محکمیِ قلعه یک جانب - و آذوق بکسـ
و مردانِ جنگی جدا - رای شاهنشاهی بانتظامِ مهامِّ ساباط (که بهترین روشهای قلعه‌گیری ست)
قرار گرفت - و بیشتر از پیشتر در اتمامِ آن کارِ شگرف اهتمام رفت - و آنحضرت بارها بساباط و نزدیکـ
بقلعه شتافته بندوق‌اندازی فرمودے - و نمایان نمایان زدے - ازانجمله روزے آن شیرِ بیشهٔ عظمـ
گردِ حصار میگشت - چون نزدِ مورچلِ اکهوته عبورِ اقدس افتاد غازیانِ نصرت‌اعتصام پناهها ساخـ
لوازمِ محاصره بتقدیم میرسانیدند - آنحضرت در پناهِ دیوارے ایستاده از روزنهای دیوار بندوق‌انداز
میفرمودند - و ملازمانِ عتبهٔ دولت کمرِ خدمت بسته شرفِ حضور داشتند - و بدروانـ
جلال خان ایستاده بود - و سپرِ[۳] خود را بر دیوار پناه نهاده از زیرِ سپر نگاه قدر اندازانِ قلعه میـ
و فدائیانِ درگاه (که درین مورچل اهتمام داشتند) از قدراندازی و کم خطائیِ یکی از توپچیانِ ...
(که در مقابل دلیرانه سرگرمِ کارِ خود بود) شکوه میکردند - که بسی از غازیانِ این مورچل را آسیـ
رسانده است - ناگاه همان بندوقچیِ کم خطا سرِ[۴] جلال خان را پیشِ نظر داشته بندوق انداخـ

---

(۲) در [چند نسخه] آرزمای (۳) در [بعض نسخه] سرخون را (۴) نسخهٔ [ع] نیست ه

[illegible]

قلعه‌را از ته برج و دیوار مجوّف سازند - و پُرداروی تفنگ ساخته آتش درزنند - و برج و دیوا
بر بادِ هوا داده مردانِ کارطلب درآیند - و از یک‌طرف به ثباتِ تدبیر اساسِ ساباط ن
فرمانِ پذیرانِ بارگاهِ سلطنت بایین دو امرِ بدیع کمرِ همّت بستند - اگرچه مورچل بسیار
(چنانچه دورِ آن را غازیانِ عقیدتمند جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند) لی
سه مورچل عمده بود - اوّل مورچلِ خاصهٔ حضرتِ شاهنشاهي که محاذیِ دروازهٔ لاکهوته ب
و صاحب اهتمامانِ این‌مورچل حسن‌خان چغتا و رای پتّرداس و قاضي‌علي بغدادي و اختیارخ
فوجدار و کبیرخان بودند - و نقّابانِ خارا تراش ازین طرف بازوی همّت بنقب قوي ساخة
و مورچلِ دیگر بکاردانیِ شجاعت خان و راجه تودرمل و قاسم خان میربرّ و بحر مقرّر بود - و
مورچل از یک تیرانداز مسافت در عینِ بارندگي از کمرِ کوه (که قلعه بر قلّهٔ آن بود) اسا
ساباط نهادند - و مورچلِ سیوم بعهدهٔ اهتمامِ خواجه عبدالمجید آصف‌خان و وزیرخان و جمعی د
از بهادرانِ سعادت‌منش نامزد بود - و (چون درآوردنِ دیگهای بزرگ از محالِ خود کار بطول میکش
دیگِ بزرگ[۲] (که نیم من غلولهٔ او بود) بحضورِ اشرف ریختند - چون [اهلِ قلعه بران حال (که ه
در وهم و خیالِ ایشان نگذشته‌بود) مطّلع شدند] دردِ حیرت در دماغِ آشفتهٔ ایشان پیچید - و دانس
که اساسِ استیصالِ ایشان است - که روزبروز سامان مي‌پذیرد - بناچار دست در حیله و تزویر زد
دفعهٔ سانڈا سلاحدار و مرتبهٔ صاحب‌خان را فرستاده آئینِ تضرّع و زاري پیش گرفتند - که خود
در سلکِ فرمان‌بردارانِ درگاهِ معلّی دانسته پیشکشِ هرساله قرار میدهیم - بعضی اولیای دولت ر
این‌سخن مستحسن آمده بعرضِ اقدس رسانیدند - و باین قرارداد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند
لیکن غیرتِ سلطنت قبولِ این‌معني نفرموده خلاصي‌را منحصر در آمدنِ رانا ساخت - هرچند
(بزرگانِ اردوی معلّی از تردّدِ دایمي بتنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند
فایده‌مند نیفتاد - و آن بد نهادان قدرِ دولتِ ملازمت ندانسته با تمامیِ اسیرانِ سجنِ قلعه بر با
برج و باره جمع شده هنگامهٔ نبرد گرم ساختند - توپچیانِ چابکدست در میانِ ایشان فراوان بو
همواره بر سرِ گِلکاران و مزدوران تیر باران میکردند - و کارگذاران سپرها از چرمِ خام تعبیهٔ پناه ب
در ساختنِ ساباط تیزدستي و پخته‌کاري مي‌نمودند - و با این‌همه احتیاط هرروز قریب دوبیست
بخاکِ فنا مي‌افتاد - روزبروز ساباط پیش مي‌بردند - و نقب سرانجام میدادند - و فعله و ع
این اساسِ نصرت را نقودِ انعام در دامنِ امّید میریختند - و زر و سیم خاک بها شده بود - و از دو ط
بطوریکه توپ کار نکند دیوارِ گلینِ عریضِ مارپیچ برآورده برای هلاکِ آن افاعيِ منشانِ عقارب سر

(۲) نسخهٔ [ح] خرد •

صمع از آنرا بر شهر رام پور تعین فرمودند - و او رفته آنرا بعلیه ...
نشاهي گشت - و چون رانا را بجانب آدیپور و کوملیز(۲) نشان میدادند ... را
شکرے گران بدستگیر کردن او فرستادند - حسین قلي‌خان بشهر آدیپور (که دار ... رانا بود)
ده بقتل و نهب دمار از روزگار گردن‌کشان برآورد - و هرجا انبوهے از مقهوران ... حوالی
پور و کوهستان کوملیز شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش‌بار سوخت - و غنیمت فراوان ... آورد
ر جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود - چون اران کم گشتهٔ تیه ادبار نام و نشانی نیافت
جب حکم معلّی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد ●

و درینولا (که موکب والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت) بمسامع(۳) عزّ و جلال رسید که اعتماد خان
تي از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدونگر پور(۴) آمده - و مقارن آن حال عرضداشت
اد خان با پیشکشهای لایق بپایهٔ سریر اعلی رسید - ازانجمله فیل دریائي بود که گوشهای دراز مفرط
ت - و حرکات عجیب ازو سر میزد - حضرت شاهنشاهي آینهارا بنوازش تلقي فرموده
ن‌خان خرانچي را بامنشور استمالت همراه آن‌جماعت ساخته رخصت دادند - و درینوقت
سعادت راهبري نکرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد - و حسن خان در دارالخلافهٔ آگره
نجرات رسیده بزمین بوس سعادت‌پذیر شد ●

چون [عزیمت خسرواني در گرفتن آن قلعه (که در رفعت و استحکام انگشت‌نمای
ر بینان است) بیشتر شد] بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه بے‌جلوي بآن قلعهٔ آسماني‌شکوه
سیده مي‌تاختند - و داد دلیري و دلاوري میدادند - چون خان عالم و عادل خان - لیکن همان‌طور
که زمینیان را دست بآسمانیان نمیرسد) سود مند نمي‌آمد - و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام
بران تیز جلورا منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند - بلکه داخل تهوّر است
رباب دانش آنرا از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه مي‌شمارند - لیکن این مردم
ه مغلوب تهوّر بودند) گوش بر نصائح خرد افزای نکرده(۵) پیوسته بر گرد قلعه میدویدند
یارے از مردان نبرد گلگونهٔ زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند - و بسیارے درین انجمن
آزمائي جام خوشگوار شهادت میکشیدند - چه تیر و تفنگ (که اهل صفدران مي‌انداختند)
باره و کنگره خراشیده میگذشت - و آنچه ازان سیه بختان مي‌آمد باسپ و مردم میرسید
ے ساخته نمیشد - بنابران حکم معلّی شرف نفاذ یافت که جاهاي مناسب اندیشیده

) نسخهٔ [ج] کوملیر (۳) نسخهٔ [ا] بمسامع علیه رسید (۴) نسخهٔ [ج] بقونکر پور - و در
ے نسخه] بدونکر پور (۵) نسخهٔ [د] نداشته ●

منصوره کمتر همراه بود) سرّ تائید الٰهي دریافته و بجنود معنوي اکتفا نموده بخطر [illegible]
که شاید رانا کمیِ عساکرِ اقبال شنیده از شعابِ جبال بیرون آید - و کارِ او بآساني ساخته
و آن سیه بخت چون دانسته بود (که از اسباب قلعه گیري همراهِ موکبِ معلّی کمتراست
(بخیالِ آنکه پرتوِ توجّهِ مقدّس بتسخیرِ تلاع نخواهد تافت) برین خیالِ فاسد اساس نه
قلعهٔ چیتور را (که بگمانِ کوتاه بینان کمندِ استیلا بکنگرهٔ رفعتِ او نتواند رسید) مضبوط ساخته آذو
چند ساله ترتیب داد - و پنج هزار راجپوتِ شجاعت سرشت را از نامورانِ ناموس پرس
دران قلعه گذاشت - و اطراف و نواحي را ویران کرد - تا آنکه گیاه در صحرا نماند - و خود را به تنگنا
کوهستان کشید - چون موکبِ معلّی بنواحیِ قلعهٔ چیتور نزولِ اقبال فرمود رای جهان گش
دربین[۲] (که سر بدنبالِ آن خون‌گرفته نهند - و بکوهستانِ قلب درآیند) صلاحِ دولت ندیده با
اقبال تسخیرِ قلعهٔ چیتور را (که اساسِ قوّت و مدارِ دولتِ او بود) پیش‌نهادِ همّتِ والا ساخ
و روزِ آبان دهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ روزِ پنجشنبه نوزدهمِ ربیع الآخر بحدودِ قلعه رسیده سرادق
نصرت نصب فرمودند - و درین وقت شدّتِ عواصف و ریاح و صدماتِ بوارق و صواعق زم
و زمان را متزلزل ساخته بود - و غریوِ ابر و رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته - و ب
از ساعتی هوا صاف شد - و عالم انکشاف یافت - و قلعه از دور نمودار گشت • شعر ~

یکی قلعه بر روی آن کوهسار • برآورده سر تا بچرخِ چهـــار
برو مرغِ اندیشه را راه نی • کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گیتی کشای بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانیِ ارتفاع و حصولِ موادّ تضییقِ متحصّنان قرار گرفت
بنا برین اندیشهٔ بلند روزِ دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامنِ کوه (که
این قلعهٔ والا شکوه بر قلّهٔ آن اساس یافته) نزولِ اجلال فرمودند - و با چندے از مقرّبان بساط عزّ
سوارِ دولت شده دورهٔ کوه را بنظرِ بلند بین (که ادوارِ افلاک را احاطه نموده) نظّارگی گش
و اربابِ مساحت (که همیشه در رکابِ نصرت اعتصام مي‌باشند) آنرا زیاده از دو کروه پیمود
و از مابینِ کوه (که آمد و شدِ خلائق میشد) به پنج کروه میکشید - توجّهِ بتسخیرِ آن گماش
بخشیانِ عظام را حکم بر تقسیمِ مورچلها فرمودند - جمعی (که در رکابِ دولت رسیده بودند
بمورچلهای خود فرود آمدند - و از عساکرِ اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلی جدا مي‌یا[۳]
و بدین اسلوب در مدّتِ یک ماه تمامیِ دورِ قلعه را جنودِ نصرت فروگرفت - و در همین هنگام بر
از آمرا را بنهب و غارتِ ولایتِ او و تادیب و تنبیهِ سرکشانِ آنحدود [illegible] ساختند - آصف خا

(۲) در [اکثر نسخه] ازین که (۳) نسخهٔ [ط ی] مي‌ساخت •

ت دوازدهم [illegible]

مت عالي فرموده متوجه تنبیه و تادیب رانا [illegible]
ملک مالوه ساخته عرصهٔ آنرا از غبار بغي و عناد [illegible]
به این خدمت بنام شهاب الدین احمدخان افتاد - شاه [illegible]
ستاني و امثال ایشان‌را در صوبهٔ مالوه جاگیر کرده سامان [illegible]
جوع داشتند - و این‌مردم از حوالی قلعهٔ کاگرون رخصت [illegible]
جولان همت شتافته تا حوالی آجین عنان کش عزیمت [illegible]
ه عساکر فیروزي‌مند بآن‌حدود آید) فرار اختیار نموده راه [illegible]
در وقتي (که خبر نهضت موکب عالي باینطرف رسید که [illegible]
مي آید) الغ میرزا (که برادر مهتر بود - و سرگروه [illegible]
زا و محمد حسین میرزا (که در آجین بودند) رفت - که [illegible]
ش نمایند - و (چون بآن شوربختان خبر وصول موکب [illegible] رسید)
به سراسیمگي درآمده روی بمندو آوردند - و درآنجا الغ میرزا [illegible] قالب
ی کرد - و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصوره [illegible] برتر دیده
م ادبار بجانب گجرات فرار نمودند - و بچنگیزخان [که [illegible] گجراتي بود
بعد از واقعهٔ محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات ([illegible] و سورت) یافته
حکومت‌راني میکرد] متوسل شدند - و آنجا هم سلوک [illegible] تفرقه بودند
تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود [illegible] این کارنامهٔ اقبال
خود نگارش خواهد یافت - و بالجمله [illegible] سیه روزگاران
[illegible] بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند - [illegible] ملخص ادبار
[illegible] و آوارگي [illegible] از ممالک محروسه [illegible]

[illegible]

[illegible] توقف افتاد)
[illegible] قلعهٔ ماندل را
[illegible] اقبال
[illegible] از عساکر

بخاک ناصیه‌آرای سجده‌های نیاز • که می‌برند ریاضت کشان لبفانی (۲)

بگرد راه سلامت‌روان منزل قدس • ببدرقان سلوک طریق اتقانی (۳)

بنکته سنجی توحید پور اعرابی • بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی

که معتکف نشدم ازبرای مال و منال • بحضرت تو که با بخت و تخت شایانی

خدای عزّ و جل بر رخت تجلّی کرد • که قبلهٔ من درویش از پی آنی

عبادتی ست بروی تو سجده آوردن • که در سجود ادب قبله گاه گیهانی

خداشناس کمال تو می‌شناسد و بس • که قبله‌گاه امید خدا شناسانی

سجود بندگیت بر جهانیان فرض است • درین سخن نبود اختلاف ادیانی

چرا نه قبلهٔ اقبال من شود حرمت • که روی دل بتو دارند قاصی و دانی

بشکر نعمت تو موبموی من گویاست • حدیث کفر مرا بهٔ که حرف کفرانی

دقائق نعمت شرح کی توان دادن • بقید حرف نیاید امور وجدانی

بدور عدل تو از نار و بود معنی و لفظ • بدوش ماه نهادم لباس کتّانی

بکعبهٔ که من احرام طرف آن دارم • گل بهشت کند در رهش مغیلانی

ز شام تا بسحر میخلد به سینهٔ من • عروس حجلهٔ خاطر بنار پستانی

پی خلیدن دلهای حاسدان دارد • خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی

صفیر قدس برآید ز طایران خیال • چو نخلهٔ قلم بشگفد بربانی

بجنبش قلم کلک همگنان نرسد • لوای شاه کجا و عصای چوپانی

بنکتهٔ نمکین کز قلم برون ریزم • رسد دوات مرا دعوی نمکدانی

بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه • بروح آنچه رسد از شراب ریحانی

ز منتهای أمل صد قدم نهم برتر • عنایت و کرمت گر کنند اعوانی

زبان خواهش من از ادب نمی‌جنبد • برآر آرزوم آنچنان که خود دانی

• فیا نهایة سؤلی علیک تکلانی •

کجا بودم - شادابی سخن‌سیرابی (۴) بکجا آورد - القصه (چون گیهان‌خدیو را دربن یورش نیّه حق اساس مبتنی بر عموم عاطفت بود) بے آنکه اهتمام بجمع لشکرها شود آمرای رالا شه (که خدمت را راس‌المال عبادات خود میدانستند) در ملازمت جمع آمدند - و اردوی ه از هجوم عساکر فیروزی‌مند عالمے دیگر گشت - غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقد

---

(۲) نسخهٔ [ح] به پیشانی (۳) در [بعضی نسخه] ایقانی (۴) در [چند نسخه] پیرائی •

چه گویم آنکه ز گنجینهای انعامش • سفید و سرخ چه اندوختم بهمیانی
چه گویم آنکه ز لطفش چه طرف بربستم • ز هرچه لازمهٔ خانی‌ست و ترخانی
دو دولت از درِ اقبال تا بمن رو کرد • کشید طالعِ انکیسیم بلجیسانی
یکی معلّمیِ شاهزادهای عظام • که برنهالِ ادب میکنند اغصانی
نخست حضرتِ سلطان سلیم دریادل • که جلوهٔ خردش موجه ایست عمّانی
دگر طرازِ پرندِ امید شاه مراد • که دامنِ فلکش میکند گریبانی
دگر جهانِ ادب دانیال کز شفقت • کواکبِ شرفش میکنند اخوانی
ولی ز روی حقیقت به نزدِ شان بودم • چو پیشِ پیرِ ادب کودکِ دبستانی
زهی فلک‌منشان کز کمالِ عقل کنند • در انتظامِ جهان با سپهر اقرانی
بلوحِ عقل کسی‌را که چشمِ دل باز است • خطاست دیده بسوی حروف بستانی
چرا بجای سویدا نهد سوادِ مداد • دلی که از لمعاتِ هداست لمعانی
درم سجودِ ارادت که از میامنِ آن • بانحطاط کشیدم قوای حیوانی
بآسمانِ کرم هر یکی ازان در شرف • بفرقِ طالعِ من منّتی ست مقّانی
جهان‌پناه شها آفتاب قدر مها • که جانِ عالمی امروز و عالمِ جانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را • همین نه‌جانی و جانی که جانِ جانانی
بفرّ بخت و شکوهِ نهاد و رفعتِ قدر • ز هرچه عقل بسنجد هزار چندانی
بروزِ عیدِ ظهورِ ولادتت زیبد • که بُختیانِ فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا • ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
زمامنِ درت آنکس که بارِ محمل بست • بفرقِ منّت بار آردش پشیمانی
گران نیاید اگر بر مسامعِ اجلال • حدیثِ تازه کنم با وثوقِ ایمانی
بآن خدای که در ذاتِ شاه تعبیه کرد • لطافتِ مَلَکی با کمالِ انسانی
بآسمان که ز روی ارادتِ حرکت • حکیمِ تیز نظر گیردش بحیوانی
بارتسامِ کواکب ز ثابت و سیّار • همه به بحرِ فلک قطرهای امکانی
بانتظامِ عناصر که بر صحیفهٔ کون • همی‌کنند بنظمِ وجودِ ارکانی
باجتماعِ موالید کز تقلّبِ حال • همی‌کنند بهم انتزاعِ ولدانی
بهیکلِ تنِ آدم که عالمی ست صغیر • گزان حواس و قُوی را رسید بُلدانی
بکسوتِ نفسِ صادقان که ننمودند • بعهدِ روزِ ازل تا درستِ پیمانی

بجرم کلب فرومانده درنگ و درحرص • بخاک ریخته صد آبرو ز بی‌نانی
بچشم خیره سیه کار نقش مطرودی • بنفس تیره گل اندود چاه خذلانی
بچارسوی ملامت که خاک دهر برو • اسیر بیع و شرای متاع خسرانی
گهی درشت‌ادائی ز لب برون کرده • که لفظ برتن معنی نموده خفتانی
گهی خیال خنک برده در عبارت گرم • چو آب سرد بگرمابهٔ زمستانی
تراش کرده خزف ریزهای خام برو (۲) • نهاده قیمت فیروزهٔ بدخشانی
چنان درشت که هرگز بدل نه‌پیوندد • حدیث شان بسریشم اگر بچسپانی
چو ریگ خاک نشان همچنان برآید خشک • بهفت دریا گر نظم شان بجنبانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر • که در شمار نیاید متاع قاآنی
سواد نسخهٔ گفتار شان بچشم خیال • سیه گلیمی خر سیرتان ملتانی
بکلک آهن نی‌نی بخامهٔ الماس • کشیده بر ورق حق خطوط بطلانی
دلی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید • ز خیزران طلبد الهای نعمانی
بروی شان در گلزار بسته به کین قوم • بخاک ریخته گلها ز چاک‌دامانی
چو کس نماند بعالم من آنکسم امروز • که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
غریب ملک معانی درین رباط منم • ز کاروان سخن با تمام سامانی
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن • ز دل گشایش و از من کلید جنبانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را • معانیم همه حوری کنند و غلمانی
نگاهداشته صورت نگار لوح و قلم • زبان کلک مرا از صریر بهتانی
حدیث من بشهنشاه بنده‌پرور بود • چو با خدای کلام کلیم عمرانی
بگفت خیز (۳) و علم از قلم بکش کامروز • مسلّم است ترا کشور سخندانی
زبان بنکته بجنبان که در بدائع نظم • فرودتی بتو ارزانی است و حسّانی
چه جادوئیست برشح رشاشهٔ قلمت • که رنگ میبرد از کارنامهٔ مانی
رسید حکم که از نکته‌سنجی شعرا • بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی
زبان‌وری که دگر با تو در سخن پیچد • سزد بدست ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آنکه بزرین لباس دارائی • بزر گرفت سراپای من ز عریانی
چه گویم آنکه چو از خاک برکشید مرا • سرم بلند شد از بادپای چوگانی

---

(۲) نسخهٔ [د] دبرو •

[illegible]

[illegible]

چو نوح گشتم طوفان‌نورد دریائی • چو خضر بودم تنها رو بیابانی

ز فرط شوق چنان می‌شتافتم که مگر • شدم چو روح مجرّد ز ثقل جسمانی

رزان چو شخص تمنّا بشاه راه ادب • ز پای دل گسلانیده بند کسلانی

درینکه تا بچه صورت قرار گیرد کار • همه تصوّر و تصدیق من هیولانی

بنوک خامهٔ اندیشه ام دران ره یافت • نسیم مدح شهنشه طراز سحبانی [۲]

سواد موکبش از دور ناگهان بنمود • که گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی

خبر ببارگه شهریار شد کاینک • رسید بر در فردوس مرغ بستانی

خطاب شد که تلطّف‌کنان رسانندش [۳] • بآسمان سعادت ز تیه ظلمانی

کشید قاید دولت زمام طبع من • بسوی بارگه حضرت جهانبانی

نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی • بچشمه‌سار رساندم شفاه عطشانی

جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین ماندم • همین نه با وضوی تن بغسل روحانی

چه گویم از در دولت‌سرای اقبالش • نمونهٔ عجب از بارگاه یزدانی

نه بارگه جهانی که بود در شهرش • متاع لطف و عنایت بصد فراوانی

مجاوران حواشی آن رفیع مقام • بهالکان سماوات کرده جیرانی

ز اهل دانش و بینش ستاده گرد بگرد • نشسته خسرو والا به تخت یونانی

فروغ بخش شبستان هند اکبرشاه • چراغ بارگه دولت تمرخانی

تبارک الله ازان ملک کز لطافت طبع • درخت و خاک درو کرده عودی و ریحانی [۴]

اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس • شگفته‌دل بنشینی و شوق بنشانی

به پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم • زبان ناطقه لبریز از ثنا خوانی

فشاند گوهر احسنت بر سر سخنم • سخنوران چه عراقی و چه خراسانی

یکی ز روی تحیّر که کیست این ساحر [۵] • که میکند سخنش لولوی و مرجانی

یکی براه تعجّب که این شگرف گهر • پدید شد ز کدامین سحاب نیسانی

کدام مرغ نواگر بتازگی برخاست • که تازه کرد صفیر هزار دستانی

زبان پست‌خیالان دراز شد بر من • که داشت کلک ضمیرم بلند بنیانی

طراوت نفس از گرمی جواب نرفت [۶] • که بود بر لب فیضی زلال فیضانی

---

(۲) در [اکثر نسخه] سبحانی (۳) نسخهٔ [ا] بیارندش . و نسخهٔ [ب] بپاریدش . و نسخهٔ [ه و]
...دش (۴) نسخهٔ [ب] کانی (۵) نسخهٔ [د] شاعر (۶) در [چند نسخه] برفت .

کدام رو برباعی که از رباعیِ آن • شوم دقیقه شناسِ سپهرِ گردانی
چراست گنبدِ پنجم سریرِ بهرامی • چراست منظرِ هفتم رواقِ کیوانی
گهی گرفته بسنجیدنِ جواهرِ نظم • زلفظ و معنی پُر کفّتینِ میزانی
دماغِ طبع معطّر بعطرِ فردوسی • صماخِ فهم مشرّف بصیتِ خاقانی
گهی تأمّلِ انشای نثرِ رفته فرو • بمغزِ جان زده گلدستهٔ گلستانی
گهی بفکرِ معمّا باین گمان که مگر • کند بجوهرِ فولاد طبع سوهانی
زبان پُر از سخنِ معرفت ولی یکدم • سرم تهی نه زماخولیای پنهانی
نمود جلدِ مرا عقل زهدِ طیفوری • نهاد مغزِ مرا داغ عشقِ صنعانی
نظر طلایه فرستِ جناحِ چهنزنی • خرد مقدّمه سازِ قیاسِ برهانی
بوارقِ نظرِ عشق در ورق سوزی • نسائمِ گلِ دانش بصفحه گردانی
زجان چه‌گویم یک‌جان و صدگرفتاری • زدل چه لافم یک‌عشق و صد پریشانی
خلید درجگرم همچو موی شیر همان • که گردِ چشمِ غزالان کنند مژگانی
پدر که دیر بماناد ظلِّ عاطفتش • نمیگذاشت مرا از سرِ سبق‌خوانی
دران مقام که از اهتمامِ تربیتش • چو او شوم مگر از عالمانِ ربّانی
نصیحتش‌همه کای ناشنای صبح‌وجود • بگیر لقمهٔ حکمت ز خوانِ لقمانی
مکن هوای پری‌پیکرانِ حسن مباد • ز بازوی تو بروید جناحِ شیطانی
خوی‌ازجبین‌مفشان‌دمبدم‌کزین‌سیلاب • بنای پنبه در[۲] آتش کشد بویرانی
چه حالت‌است دلت از کجا و عشق کجا • جفا مکش که ایاید زشیشه سندانی
ز عشقِ هند نژادان دلِ ترا چه گشاد • کلیدِ کعبه مجوی[۳] از صلیبِ رهبانی
میانِ عقل و جنون بود سیوم القصّه • که بود دانشم آمیخته بنادانی
زخوابِ غفلتم آورد رو به بیداری • سماعِ صیتِ قدومِ بریدِ سلطانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن • دلم برست ز اندیشهای نادانی
تبارک‌الله ازان جذبهٔ که روح مرا • ز سنگلاخِ غم افکنده بر لبِ آسانی
بسوخت اینهمه خاروخسِ هوا و هوس • به نیم لامعهٔ بارقاتِ سبحانی
شدم سوارِ سبک گام توسنِ چالاک • که کرده از سرِ دانش سپهرِ جولانی

---

(۲) نسخهٔ [د] زآتش ـ و در [بعضی نسخه] پنبه و آتش ـ و گمان برم که پسان پنبه الخ باشد (۳) [اکثر نسخه] بجو نی صلیب •

[illegible]

بسیارے از هم پیشها بوسیلهٔ آن گروهِ انبوه از ثروتمندانِ صورت حسد برده افتراها کردے - و شور
اندوختنی - و از فنونِ دریافتِ شهریارِ حقیقت‌پژوه در کوِ ناکامي فرو شدے) املا خاه
باختلاطِ نیک‌اندیشانِ بارگاهِ تعلّق مایل نشدے - و در چارهٔ این‌کار راهِ اسباب نرفتي ●

درینولا (که خدیوِ جهان بتسخیرِ چیتور عزیمت داشت) ذکرِ نور افزائی[۲] چراغِ بینشِ
اشرفِ برادران بمسامعِ همایون رسید - اشارتِ عالي باحضارِ آن‌گلدستهٔ هنرمندي شد - طَ
از بد نهادانِ کوته‌اندیش برحقیقتِ حال آگاهي نیافته این طلبِ عاطفت‌را بعنوانِ مطالبهٔ مة
را نموده یرلیغِ مُطاع بحاکمِ دارالخلافه ارسال داشتند - شبِ آبان دهم مهرماهِ الٰهي موا
شبِ چهار شنبه بیستم[۳] ربیع‌الاوّل (برخے ازان نیلي‌قبا سپهري شده بود - و آن دیده ور بتماشا
نوخاستگانِ بزمِ چمن تشریف برده) جمعے از تُرکان آمده حوالیِ منزل‌گاهِ ما را قبل کر
و همانا طایفهٔ از بدگوهرانِ فرومایه (که تفسیده دلانِ ریگستانِ حسد اند) ضمیمهٔ خباثت ش
آن هوان[۴] نادان را بران داشته‌باشند - که شیخ فرزندِ خود را پنهان خواهد ساخت - و در فرصة
معذرت خواهد جست - و همگي اندیشهٔ این فرومایگان آنکه زمانے آزار برسد - چون معلوم
و از حقیقتِ کار آگهي آمد حیرت افزود - و از دیر حاضر شدنِ آن فیض‌پذیرِ مایدهٔ فیّاضِ علي‌الاط
نزدیک بود که حیله اندوزي و شرارت‌افزائي صورتِ راستي گیرد - و رو به بے‌آزرمي آ
درین اثنا آن برادرِ گرامي رسید - و شورش تسکین پذیرفت - و آن گروه غرقِ خجالت شدن
چون ابوابِ مکاسب مسدود بود سرانجامِ سفر دشوار شد - و سعيِ تلمذه و اهلِ ارادت این‌دشوار نیز
آسان گشت - و در همان دامنِ شب سگِ نفرقه افتاد - منسوبانِ این دودمان عموماً و خصوصاً
در گردابِ غم فرو شدند - و بدلدهيِ آن رموز دانِ آفرینش چارهٔ ناشکیبائي دست داد - فرمودند
که نخستین چهرهٔ خاطرِ من بمقتضای نشاهٔ بشریّت از سخن‌سازانِ بدگوهر غبارآلود گش
وگرنه خاطرِ حقیقت‌آمود شگفتگي دارد - و جز فرخندگي و نشاط چیزے ازین سانحهٔ خ
متفرّع و مترتّب نخواهد شد - عنقریب نوید سربلندي آید - و قفلِ شادماني گشوده
نخستین جرعهٔ دردے (که بکامِ این نادان[۵] محفلِ دانش رسید) این بود - و پس از سپهري
روزے چند مژدهٔ غریب‌نوازيِ خسروِ آفاق رسید - و سرمایهٔ نشاط جاوید بدستِ ا

---

(۲) یا (نور افزائي چراغ بینشِ اشرفِ برادران) (۳) نسخهٔ [ه ج] نوزدهم (۴) نسخهٔ [ب
هوانان نادان را - و نسخهٔ [ه] آن عوانان را - بهر حال بر تقدیرِ افراد مراد ازان حاکم دارالخلافه است
و بر تقدیر جمع ترکان (۵) در [بعض نسخه] این نادانانِ محفلِ دانش - پس مراد ازان حاسد
و سخن سازان باشند - و بر تقدیر افراد مولف مراد است ●

ل دوازدهم) پیش از نزولِ اجلال کسانِ سورجن حاکمِ قلعهٔ رنتنبهور
بور بیوست که قلعه خالي ست - حضرتِ شاهنشاهي خلوِّ قلعه را تفاؤل بر فتوحات
وحّش شده با رعایا خود را برکناره کشیده اند - و از نواحي و حوالي آذوقه بآن قلعه
بمه گرفته دو روز دران ساحتِ دلگشا نزولِ اجلال داشتند - و ازانجا بشش منزل قصبهٔ
مان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراستِ آن تعین فرمودند - و حکومتِ آن قلعه
ه را (که از مواقعِ محکمِ آنحدود است) مخیّمِ سرادقاتِ فتح ساختند - و ازانجا بفتح و نصرت
بت بشاه محمّد قندهاري مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند -
مت نموده بظاهرِ قلعهٔ کاگرون نزول فرمودند ●

و از سوانح آنکه نکته‌طرازِ حکمت‌اندوز سحر پردازِ بدائع‌نگار برادرِ سترگِ عنصري و معنوي
ع ابوالفیض فیضي از خلوتکدهٔ عزلت بدارگاهِ خدمتِ گیهان خدیو بلندي‌گرای آمد - و بفنون
طفِ شاهنشاهي اختصاص یافت - آن نوبادهٔ گلستانِ دانش پیوسته (در ملازمتِ قافله‌سالارِ
لِ ملکوت - نقابند نگارستانِ کثرت در وحدت - پدرِ بزرگوار) تحصیلِ مراتبِ دانائي کرده
اندک فرصتي در دبستانِ حقیقت‌آموزِ او (که مجمع بحرینِ نظر و اشراق - و مرجع حکمت‌شناسانِ
لهٔ علم و عمل است) بپایهٔ والای آگهي جلوهٔ ظهور فرمود - و از نتائجِ آن صحبت
بِ او بسحر کاريِ سخن‌طرازانِ[۳] نظم‌پردار گشایش یافت - و صیتِ کمالاتِ او جهانِ صورت را
چون عالمِ معني فرو گرفت - و ازانجا (که سجیّهٔ[۴] قدسیِ والدِ بزرگوار آن بود که پای در دامنِ عزلت
کشیده در پاسِ انفاس همّت گماشتي - و بجهتِ پردهٔ نشینيِ درسِ علومِ عقلي و نقلي گزیده
راهِ اختلاط بطبقاتِ مردم بسته داشتي) بیمامنِ نفسِ گیرای[۵] او در شهرستانِ باطنِ فرزندانِ
سعادت‌پیوند[۶] خواهشِ طبیعت و تماشای رنگیني این عالمِ ناپایدار آبروئي نداشت - و همگي
تِ گرامي به نفس‌پیرائي و دانش‌گزیني و آراستگيِ[۷] کردار گذشتي - و آن پیرِ نوراني (باآنکه
کامنِ مقدّسِ خدیوِ صورت و معني پی برده از اعتقادِ گزینانِ اخلاص‌گرای بود) گوهرِ یکتای
نت را ببازار نیاوردے - و با گران‌بهائيِ آن متاعِ گزین و گرم بازاریِ این جنسِ فاخر و ممیّزِ
وری بجلوه‌گاهِ فروخت نیاوردے - و ازانجا (که دیدنِ او دیدنِ کثرت از روی وحدت بود)
کثرت وحشت گزیدے - و منتسبانِ آن[۸] یگانه‌پرستارِ ایزدي را ازین چشمسارِ حقیقت رابطه
بدے - و ازین رو هرگز با اعیانِ دولت و ارکانِ درگاهِ مقدّس راه آمد و شد نبود - و (باآنکه

۳) نسخهٔ [د] کوته - و در [چند نسخه] کوته (۳) نسخهٔ [ی] سخن‌پردازانِ نظم‌طراز (۴) نسخهٔ
۴] سجیهٔ رضیهٔ قدسي (۵) نسخهٔ [ج] گرامي او (۶) نسخهٔ [ج] سعادت‌مند (۷) نسخهٔ [ج]
متکي کردار و وارستگي از دام روزگار گذشتي (۸) در [بعضي نسخه] آن یگانهٔ پرستارانِ ایزدي را ●

و اگر بهادرانِ پادشاه شناس جمع‌شوند احصای آنرا که تواند کرد - و هرگاه نوکرِ نوکر هم گرد آ
اندازهٔ آنرا که تواند گرفت ٭

چون دهول‌پور مخیّمِ سرادقاتِ عزّت گشت سکت (۲) سنگهه پسرِ رانا آدیسنگهه در ر
نصرت‌قباب ایستاده بود - آنحضرت (چه از روی انبساط - و چه ازان رهگذر که مغرورانِ نقنداء
مالوه بخوابِ غفلت روند) خطاب کرده فرمودند رانا تا حال (که اکثرِ زمینداران و بزرگان ه
بآستان‌بوس سرافراز شده‌اند) آمده احرازِ این دولت نغموده است - میخواهم که برسرِ او ایلغار فرموا
و سزای او را در کنارِ او نهیم - تو چه خدمت خواهی‌کرد - زمانے امثالِ این‌مقدّمات از رو
شگفتگي به پسرِ رانا میفرمودند - و او منافقانه تتبّلات مینمود - و آخر آن کج‌فهم بیدولت ،
معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود - و از بےدانشي از بدنامیِ ظاهري گریخ
و در رسوائیِ حقیقي افتاد - چه آن نادان را این تصوّر شد که بندگانِ حضرت در پردهٔ این ش
سزای رانا خواهند داد - و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سرِ پدرِ خود آورد - و ندانس
که جز صورتِ مطایبه نیست - و این دولتمندِ خدا پرورد کَیْ بدفعِ امثالِ این زمینداران بےسعا
خود متوجّه شود - و در نیافت که بر تقدیرِ تحقیقِ این‌معني گریختن از چنین اقبال خو
در هاویهٔ ادبار انداختن و از بدنامي ببدذاتي شتافتن است - و چون خبرِ گریختنِ این مخا
بمسامعِ اقبال رسید غضبِ شاهنشاهي در حرکت آمد - و هزل صورتِ جد گرفت - و الحم
چنین بایستے - که از آغازِ جلوس بر اورنگِ شاهنشاهي اکثرے از سرافرازانِ هندوستان (که کلاهِ نخو
کج‌نهاده سرِ اطاعت بهیچ یکے از سلاطین فرود نیاوردند) تارکِ عبودیت بزمین‌بوس (۳) انقیاد آوردند
مگر رانا آدیسنگهه که دربن‌ممالک رائے ازو تیره‌رای‌تر و خود آرای‌تر نبود - آن تهوّرسرشت
بےاعتدال (که شوریدگیِ آبای او ضمیمهٔ بدمستیِ او شده بود) بکوهستانِ محکم و قلاعِ م
مغرور گشته سرِ فرمان‌برداري از درگاهِ معلّي تافت - وبفزونیِ مال و ملک و بسیاریِ راجپوتانِ
و سایرِ اسبابِ دنیا دماغِ نخوت و استکبار گرم کرده راهِ سعادت گذاشت - همّتِ جهان‌گشا
بتادیبِ او مصمّم شد - و اوائلِ مهرِ ماهِ الٰهي موافقِ اواسطِ ربیع‌الاوّل نهضتِ عالي اتّفاق ا
و بتائیدِ اقبال روی توجّه بتسخیرِ ولایتِ هندواره (۴) آورده بجولانِ نصرت بولایتِ او درآمد،
[چون عرصهٔ ظاهرِ قلعهٔ سیوپی‌سوپر (۵) (که صیتِ شهرتِ او درانِ‌ولایت بلند است) مخیّمِ اقبال شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] سهل سنگهه (۳) نسخهٔ [۵] بزمین انقیاد نهادند (۴) در [بعضی نسخه] مندوره
و نسخهٔ [ب] بندرماره (۵) نسخهٔ [ا ۵] سوپي سوپر - و نسخهٔ [ج د ی] سوئي سوپر - و نسخهٔ [
سوئي سوهره ٭

[illegible]

[illegible]

بر ساحلِ دریا درمیان آورده پیغامِ نا درست داد - چون اولیای دولت دریافتند (که از حیله‌سازي و روباه بازي ازین بیدولت امرے دیگر بوقوع نمي‌آید) از دریا عبور نموده سر در آن بےسعادت نهادند - و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ گورکهپور رسانید - و سلیمان قلي نامے از اوزبکان (که از علي‌قلي خان گریخته پیشِ افغانان رفته بود - و از افغانان حکومتِ آن گذر داشت) کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردمِ او بسرعتِ هرچه ت گذرانید - و از موج‌خیزِ قهرمانِ اقبالِ شاهنشاهي او را نجات داد - آمرای عظام بسرحدِ و افغانان رسیده (چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاهِ مقدّس اصدار نیافته بود) توقّف نم و عرضداشتے متضمّنِ ظهورِ سواطعِ اقبال و التماسِ درآمدن بآن ولایت بدرگاهِ معلّی ارسال نم و روزے (که دارالخلافهٔ آگره مهبطِ انوارِ نزولِ اجلال شده بود) عرضداشتِ اولیای دولت رسیده ب اقبال پیوست - و منشورِ سعادت پرتوِ ارتفاع یافت که چون آن بقیّة السّیف را از ممالکِ م برآورده اند دربن هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظامِ پراگندگیهای آن ولایت کوشند - و سرکارِ ا بجاگیرِ محمّد قلي‌خان برلاس تفویض نموده دیگر آمرا متوجّهِ آستانه بوس گردند - چون مثالِ باولیای دولت رسید محمّد قلي‌خان را بداراٸیِ آن سرکار نصب کرده روی توجّه بمستقرِ خلافت آ و در دارالخلافه ادراکِ زمین‌بوس نموده کامیابِ سعادت گشتند •

نهضتِ موکبِ گیتي‌گشای شاهنشاهي بفتحِ قلعهٔ چیتور[۲]

سرکشانِ گردن فراز را از پای در انداختن وحدتِ انتظامي را (که گزیده ترینِ عبادات پیش کثرت تواند بود) رونق بخشیدن و نقدِ آسودگي و آسایش را رواج دادن است - و خدیوِ زمان توفیقِ این‌معني یافتن پایهٔ خلافتِ الٰهي بظهور آمدن[۳] - و سرمایهٔ سعادتِ طبقاتِ انام عطا و للّه الحمد که حضرتِ شاهنشاهي بتوفیقِ عنایتِ ازلي و مساعدتِ جنودِ غیبي راحتِ خ در آسایشِ عالمیان دانسته همواره درمعالجهٔ مالیخولیای سرورئ گردن‌کشان نامه دماغ روز افزون دارند - و تائیدِ الٰهي قرینِ ذاتِ مقدّس بوده باندازهٔ حق‌پرستي و خدا اندیشي ـ کامیابِ صورت و معني میگردند - درینولا (که ساحتِ دارالخلافه بنورِ عدالتِ شاهنشاهي آسماني یافت) هنوز عساکرِ اقبال از گردِ راه و تردّدِ گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبرِ طغیانِ پ محمّد سلطان میرزا و غبارِ فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامعِ اجلال رسید - که ازان باز (۲

(۲) نسخهٔ [ی] خبرِ طغیانِ پسرانِ محمد سلطان میرزا - و غبارِ فساد انگیختن در مالوه (نسخهٔ [ب] آوردن •

خلق (از بسکه این بیدولتان را سرِخر[۲] می پنداشتند) این‌خبر را ساختگی میدانستند - و چون
اریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راهِ مکر و تزویر درآمده رحمان‌قلی
بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهم که بگویم - اولیای دولت قبولِ این‌معنی
د - آخر حاجی اوغلان را (که از معتبرانِ او بود) پیشِ آمرا فرستاد - آمرا ردّ[۳] و بدل نموده
نند - و قرار یافت که رحمان‌قلی همراهِ حاجی‌اوغلان رفته و قرار داد او را خاطر نشان کرده
- و همان روز هر دو باتّفاق رفته باز گشته آمدند - و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد
و‌صداست نه بوسیلهٔ اولیای دولت احرازِ سعادتِ آستان بوس نماید - و میخواهد که اوّل تنها
باینکه قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشتهٔ پیمان‌را بسوگند محکم گرداند - و قرار یافت که صباح
، قُربان است - این امنیّت بحصول انجامد •

و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت - و خود
اه از دروازهٔ قلعه (که بجانبِ دریا بود) بدر رفته بکشتی چند (که برای روزِ ادبارِ خود آماده
ت) از دریا عبور کرد - و نیم‌جانے ازان گردابِ خطر بیرون برد - چون صبح اولیای دولت
رِ اسکندر خبردار شدند فی‌الفور بشهر درآمده کوسِ نصرت بلند آوازه کردند - و چون کشتیها را
در این طرف نگذاشته بود بتقریبِ جمع کردنِ کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب
تعویق افتاد - درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد
تاده ام - و عبورِ من از آب بتقریبِ ترسِ مردم بود - اکنون استدعا آنست که محمّد قلی‌خان
مظفّرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته درمیانِ آب آیند - و من هم با ده‌کس آمده درباهم
آنچه قرار یابد خود بشنوم - و خاطرِ خود را مطمئن ساخته روی بدرگاهِ عالم پناه آورم - این‌سه بزرگ
منِ او را بقبول مقرون ساختند - و ازانجانب اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدانِ خود
ی درآمده صورتِ ملاقات را نقشی برآب و گرهے برباد زد - و اولیای دولت سوگندان خوردند
لوازمِ استمالت باشد درمیان آوردند - امّا اسکندر بر قولِ خود نایستاد - و گفت دربنولا
مصدرِ تقصیرات شده‌ام دلیری در بساط بوسِ درگاه معلّی نمیتوانم کرد - مناسب آنست
وسیلهٔ استعفای جرائم جایگیرِ مرا احالِ خود گذارند - و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند
ست‌آویزِ نیکوخدمتی خود را مستعدِ سعادتِ حضور گردانم - چون زبانِ او با دل موافقت نداشت
ـ را بحرف و حکایت گذرانده با وجودِ بازلدگی براهِ ادبار دو منزل دورتر رفت - و عذرِ طُغیان‌آمیـ

) سرخر بمعنی بیجا - و نسخهٔ [ج] شرخیز (۳) در همگی نسخها سوای نسخهٔ [ب]
دل نموده •

منعم خان خانخانان بموجبِ حکمِ اقدس از دارالخلافهٔ آگره به مخیّمِ اقبال (که در حـ
قصبهٔ کُره بود) رسیده بزمین‌بوس سربلند شد - و از فرطِ عنایت تمامیِ محالِ جاگیرِ علی
و بهادر (از جونپور و بنارس و غازی‌پور تا کنارِ آبِ چوسا) باو تفویض یافت - و او کامیاب دوا
گشته متوجّهِ جونپور و آنحدود شد - و موکبِ معلّی بدولت و اقبال روزِ مهر شازدهمِ تیر ماهِ ا
موافقِ شنبه بیستمِ ذی‌الحجّه بمستقرِ خلافت توجّه فرموده کوچ بکوچ نهضتِ عالی م
و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطعِ منازل میفرمودند - و بهر شهر و ولایت (که ممرِّ مو
مقدّس میشد) بافاضتِ عدل و احسان موردِ سرور میگشت - و در قصبهٔ کُره[(۲)] (که در جا
فرحت خان بود) بالتماسِ او جشنِ عالی ترتیب یافت - و در قصبهٔ اتاوه شجاعت خان را باین
کامیاب ساختند - و همچنین جا بجا اربابِ اخلاص باین مقصدِ ارجمند فایز میگشتند - ت
روزِ خرداد ششمِ امرداد ماهِ الٰهی موافقِ شنبه یازدهمِ محرّم (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پ
ظلالِ اقبال بدارالخلافهٔ آگره انداخته کام بخشِ عالمیان شدند - جهان طراوتِ خاص گرفت - و جها
نشاطِ مخصوص از سر گرفتند - و عالم موردِ امن و معدلت گشت ●

و احوالِ افواجِ قاهره (که بر سرِ اسکندر بسرکردگیِ محمّد قلی خان برلاس رفته ب
برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روزِ اردی بهشت سیومِ تیر ماهِ الٰهی موافقِ یکشنبه ه
ذی‌الحجّه بساحتِ شهرِ اوده رسید - اسکندر از استماعِ رسیدنِ عساکرِ اقبال در قلعهٔ اوده متحصّن
آمرا محاصرهٔ آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند - در پهلوی شهر تلی بلند (
سرگ‌دواری نام دارد - و سرکوبِ شهر و قلعه است) اسکندر جمعی از هواخواهانِ خود را با انبوه
از بندوقچیان بران بلندی داشته بود - که بضربِ تیر و تفنگ هیچکس را بپیرامونِ شهر نگذارد
محمّد قلی خان برلاس نخستین همّت بر گرفتنِ آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعین
که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند - و بپایمردیِ جلادت آن گروه خود سر را بمسکم
و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد - چنانچه احدی سر از روزن نمیتوانست بر
و از بکلِ خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند - درین اثنا خبرِ فتحِ موکبِ عالی و
علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت - و این معنی موجبِ استظهارِ اولیای دولت .
و کمرِ اعدا شکست - اگرچه [پیشتر ازانکه (بحدودِ اوده لشکرِ فیروزی اثر رسد) نوشتهٔ رای پترودا[(۴)]
مشتمل بر اخبارِ فتح و فیروزی و کشته شدنِ علی قلی و بهادر بواجهٔ تودرمل رسیده بود]

---

(۲) در[بعضی نسخه] کور - و در[بعضی] کوره (۳) نسخهٔ [ی] بلیح (۴) در[بعضی نسخ]
بترداس - یا نبرداس باشد ●

ں فرمودند - و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومتِ جونپور فرستادند - و قلیچ خان
هٔ را بسرهرپور تعین کردند که بنه و بارِ بعضی از اوزبکان آنجا بود - و بعد ازانکه سه روز بنارس
م سرادقاتِ اقبال گشت عنانِ توجّه را بجونپور انعطاف دادند - روزِ دوم ساحتِ آن شهر مورد
ب معلّی شد - و مردمِ علي قلي (که دران بلده فراهم بودند) انوارِ سلامت بر ساحت
لِ آنها تافت - و در ظلالِ عاطفتِ شاهنشاهي در آمدند - و سه روز جونپور مهبطِ لمعاتِ اقبالی بود
یلی آنحدود (که لکدکوب آشوب بودند) مستمالِ عواطفِ شاهنشاهی شده سر بفارغبالي
شتند - و ازانجا آن شهسوارِ رخشِ اقبال بطریقِ ایلغار ببلدهٔ کُره نهضت فرمودند - اردوی بزرگ
پور - بسه روز این راه طی فرموده بر ساحلِ گنگ بگذرِ کُره رسیدند - دران هنگام بیش
ار پنج کس در رکابِ نصرت‌اعتصام نرسیده بودند - بدولت و اقبال بکشتي عبور فرموده دررو
کره را بفرِ نزولِ اجلال رفعتِ آسماني بخشیدند - نزدیکِ مانکپور خواجه عالم گریخت - و باز
ت افتاد - و دران شهر منشورِ طلبِ منعم خان خانخانان از پیشگاهِ عاطفت اصدار یافت
اگیرداران آنحدود بجاگیرهای خود رخصت یافتند - و برعیّت پروري نصیحت‌پذیر گشتند
ندے از بد نهادانِ فتنه‌سرشت [که از آستانِ مقدّس گریخته پیشِ این مُدبرانِ نخوت‌مند رفته
اره در شورش میزدند - و بکمندِ اقبال گرفتار شده بودند - مثلِ خان‌قلي اوزبک - و یار علي
خوشحال بیگ (که یکچند در سلکِ قورچیانِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني انتظام داشت)
عالم شاه بدخشي - و میر شاه بدخشي - و یحیی بخشي - و چلمه خان کوکهٔ میرزا عسکري]
همهٔ این فتنه‌جویان عُرضهٔ عرصهٔ قهر شده پایمالِ فیلانِ مست گشتند - و میرزا میرک مشهدي را
که در مخصوصانِ علي‌قلي انسلاک داشت - و از اردوی مقدّس گریخته درکره گرفتار شده بود)
مجرمانِ دیگر با کُنده[۲] و دو شاخه در میدانِ معدلت آورده تمامیِ آن فتنه اندوزان را بحضورِ او
ست فرمودند - بعد ازان فیلی را باو سر دادند - فیل او را بخرطوم پیچیده با کنده و دوشاخه
بر دست و پا مالش گونه میداد - و ازین سو بآن سو مي‌انداخت - و چون اشارهٔ صریح بسیاست او
بود فیل بمساهله و ملاعبه میگذرانید - و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب
داشتند - آخر بتقریبِ انتسابِ سیادت و شفاعتِ مقرّبانِ بساطِ عزّت رقمِ جان‌بخشي بر حالِ او
یدند - و در همان ایّام جي‌تواچي شاه ناصر خواجه را (که سرآمدِ سه‌دولتان بود) بدرگاهِ معلّی
- و بپاسا رسید ●

---

۲) در [چند نسخه] علم شاه (۳) در [اکثر نسخه] باکندهٔ دوشاخه اما بالعطف صحیح مي‌نماید
واکه کُنده چوبِ بزرگ باشد که برپای مجرمان گذارند - و دوشاخه را بر گردنِ گنهکاران مي‌نهند ●

جهانباني جنّت آشياني بود) بجانبِ دارالخلافهٔ آگره و دهلي و مُلتان و ديگر ممالکِ •
با فتح‌نامها فرستادند - هم سرمایهٔ مزیدِ شکرِ اولیای دولتِ قاهره شد - و هم پیرایهٔ عبرت و •
واقعه‌طلبانِ گمراه گشت - و این فتحِ شگرف (که کارنامهٔ اقبالِ روزافزون تواند بود) در عر
سُکراولِ[۲] از مضافاتِ الهاباس روی نمود - و آنرا مصرِ جامع ساخته فتح‌پور نام نهادند - و
۹۷۴
فتحِ اکبر مبارک تاریخِ این فتحِ دولت آئین است •

و از شرائفِ سوانح آنکه (چون رایاتِ اقبال بدفعِ این حرام نمکان نهضت فرمود - و منعم
بحکومتِ دارالخلافهٔ آگره گذاشتند) بازارِ هرزه گویانِ تهي‌مغز گرم شد - و متمرّدانِ مفسد از
سر کشیدند - منعم خان (که به پدر و استاد و مرشدِ راقمِ این شگرفنامه ابوالفضل عقیدت داشـ
آمده استمداد همّت نمود - آن معدنِ شهود سخنانِ بلند در بزرگیِ خدیوِ زمان فرموده در
استیصالِ مخالفانِ این دولت اشارهٔ بدیع فرمودند - و بموجبِ استدعای او مقرّر شد که امـ
بطریقِ خاصِ صوفیّهٔ علیّه توجّه نموده شود - و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آید - صبـ
بشاشتِ غریب در جبههٔ شریفِ ایشان ظاهر بود - و فرمودند که سرِ علي‌قلي و بهادر را بز
آورند که امشب چنان نموده اند - منعم خان از استماعِ این مژدهٔ دلگشا خوشوقت
آدابِ شکر بجای آورد - و اندک فرصتي نگذشته بود که سرِ این دو حرام نمکِ شورانگیز آو
آرے از متوجّهانِ درگاهِ ایزدي و مرتاضانِ این راه عجیب ظهورِ این معني چه دور •

و [چون بمیامنِ تائیداتِ سماري (که در سفر و حضر قرینِ جنودِ اقبالِ حضر
شاهنشاهي ست) چنین فتحِ دولت پیرای روی نمود] همان روز موکبِ معلّی بصوبِ الهاباس[۳]
(که بعضي بیدولتان دران حدود غبارانگیزِ فتنه بودند) نهضتِ والا فرمود - شامگاهان ساحتِ آن سرزمـ
بورودِ مقدّسِ گیتي خدیو صبحِ دولت دریافت - شب دران عرصهٔ دلگشا مغزل فرمودند - م
مطرودانِ دولت (که گریخته بعلي‌قلي پیوسته بودند) مثلِ شیخ یوسف چولي دستگیر
و دو روز به بعضي مهمّاتِ آنجا پرداخته روزِ سیوم روی توجّه بجانبِ بنارس آوردند - و آنجا بسیـ
از لشکریانِ علي‌قلي و بهادر مثلِ مرتضی‌قلي[۴] زمین‌بوسِ والا نمودند - و از فرطِ مکارم و
جرائمِ این جماعه طرازِ عفو یافت - و زنان و پاتّرانِ بهادرخان بدستِ اولیای دولت در آمد
و خواجه‌عالم خواجه‌سرا آنجا اسیرِ فتراکِ سعادت شده بمدارجِ قُربِ ترقّي نمود - و چون مـ
بنارس از ناداني و بیدولتي دروازه بسته بودند از سطواتِ غضبِ حکمِ تاراج شد - و بزود

---

(۲) در [چند نسخه] شکراول - و نسخهٔ [ح] شکرولي از مضافاتِ الهاباد (۳) نسخهٔ [ح] الهابا
(۴) نسخهٔ [د و] میر مرتضی قلي •

د چندین فتنه و آشوب او نمي خواستند که به نشیب[۲] نیستي فرستند - بعد از شدت
، و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهبازخان و بنسي[۳] داس کنبو مامور شدند تا بدم
گردنش از بارِ سر سبک ساختند - و مقارنِ این‌حال بهادرانِ نصرت قرین شهریار کل را
از معتبرانِ علي‌قلي بود) گرفته آوردند - و بسعيِ ملازمانِ رکاب معلّی سرِ آشفتهٔ او نیز
افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي از ماجرای علي‌قلي‌خان مي پرسیدند - جمعي میگفتند
عرصهٔ نبرد بدر رفته است - و طایفهٔ بران بودند که خرمنِ هستيِ او سوخته شد - دریں‌اثنا
فوجدارِ آن سیه بخت را آوردند - چون کارشِ احوالِ او شد بزبان آمد که من دیدم او را
یک دندانِ پادشاهي کشت - و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد - بموجبِ حکمِ معلّی
ی فیلانِ فوجِ هراول حاضر ساختند - و آن شخص فیلِ یک‌دندانِ نین‌سکهه نام را دیده گفت
فیل است که علي‌قلي را کشت - آنگاه حکمِ مقدّس شد که هرکه سرِ مغلي از حرام‌نمکان بیارد
مُهرِ طلا بیابد - و هرکه سرِ هندوستانیئی آورد یک روپیه بگیرد - عوام از پیِ سرها بسر دویدند - سرها
آوردند - و زرها میگرفتند[۴] - و چهره شناسان ملاحظه میکردند - تا آنکه یکی سرِ علي‌قلي را (که
ی درختی افتاده بود) آورد - و باایں طایفهٔ شبهه و شک میکردند - دریں میان ارزاني نام
یکی (که صاحبِ اختیارِ علي‌قلي بود - و در خیلِ اسیرانِ حبلِ قهرمانِ اقبال سراسیمگي
مست) چشمش که بر سرِ آن تیره بخت افتاد آهِ سرد از سرِ درد بر کشید - و پیش آمده آن سر را
رفت - و سخت بر سرِ خود زد - و چنان بوضوح پیوست که بآن مدبرِ برگشته تیرے
غیب رسید - و میرزا بیگ قاقشال مدّعي آن بود که تیرِ من بعلي‌قلي رسید - القصّه از رسیدن
آن مُدبر بحالِ تباه درجان‌کندن بود که سومنانهه فیلبانِ فیلِ نین سکهه را بقصدِ او راند
قلي فیلبان را گفت که من از اعیانِ سپاهم - مرا زنده بحضورِ بندگانِ حضرت ببر - که ترا رعایت
ند کرد - فیلبان حرف او را از ژاژ خائي دانسته فیل بر او راند - و او را در زیرِ دست و پای فیل
، در زیرِ بارِ عصیانِ او - و کفرانِ نعمتِ پادشاهي) پایمال ساخت - یکی از پاجیان بگرفتن
سرِ او را جدا کرده مي‌آورد - در راه آن سر را غلام غالب ازو کشیده خود بنظرِ اقدس درآورد
نام گرفت - آنگاه حضرتِ شاهنشاهي بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده روی نیاز
زمینِ شکر نهادند - و اُمرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را (که دران مصافِ مرد آزمائي
سپاري و حق‌گذاري کرده بودند) بازدیادِ مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند
علي‌قلي و بهادر را مصحوبِ عبدالله پسرِ خواجه مراد بیگ قزویني (که والیِ دیوانِ حضرت

(۲) نسخهٔ [م ن] به نشیب‌آباد نیستي (۳) در[بعضِ‌نسخه] بیني داس (۴) نسخهٔ [ج] مي‌یافتند ٭

از دنبال شتافته خود را تا [۲] مجنون خان رسانید - و درین میان اسپش تیرے خوردہ چراغ و بهادرخان را بر زمین انداخت - دلاورانِ عساکرِ اقبال بر سرِ او ریختند - وزیر جمیل او را و از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندے از مجنون خان خود را بر سرِ او انداخته دستگیر کرد - و افواجِ قاهره همراهانِ بهادرخان را د گرفته تیردوز کردند ●

و درین زمانِ ابتهاج (که گیتي خدیو بر رخشِ نصرت سوار شده گرمِ رفتن بودند - و مه دست بگریبان رسانیده جان‌ستاني میکردند - و علي‌قلي‌خان مغرورِ ادبار بر جای خود ا از حالِ بهادرخان مي‌پرسید) فیلِ مست چترانند نام از فیلانِ پادشاهي بر فیلِ کجبهنور، خاصه (که از مستي فرود آمده بود) دوید - کجبهنور طاقتِ صدمهٔ او نیاورده رو بگریز و چترانند از دنبال درآمد - فیلبانِ کجبهنور فیلِ خود را در میانِ صفوفِ مخالفان کشید - و صد فیلِ اودیه نام را. برابرِ چترانند دوانیدند - چترانند کجبهنور را گذاشته بر اودیه دوید - و بیک ه کوه شکن آنرا بر خاکِ هلاکت انداخت - و شکستي عظیم بران مدبرانِ نمک حرام روی اکثرِ اعیان و ارکانِ شرارت علفِ شمشیرِ خونخوار شده بر زمینِ ادبار افتادند - و خس و خاش هستي ایشان بآتشِ قهرِ الٰهي و برقِ سطوتِ شاهنشاهي سوخته خاکسترِ آن بباد فنا رف و گروهے (که گریخته ازان نبردگاهِ اقبال بدر رفتند) در راهها بدستِ رعایای زبون (که بآتش تعدّیِ این نمک حرامان جگر کباب بودند) بخاک و خون افتادند - و بادِ بهارِ فتح بر نهالِ اقبا وزیدن گرفت - و ابرِ نیسانِ ظفر بر حدیقهٔ دولت بگوهرافشاني درآمد - و عرصهٔ ناورد از غبارِ ارباب طغیان تصفیه یافت - و از تتقِ عواطفِ الٰهي پیکرِ فتح و نصرت بر ساحتِ اعتلا جلوه گر گش و حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال سواره از سرگذشتِ علي قلي و بهادر مي پرس درین هنگام نظر بهادر بهادرخان را دستگیر کرده ردیفِ خود سوار ساخته به بساطِ حضورِ اقدس حضرتِ شاهنشاهي زبانِ تفقّد بر گشادند - که بهادرِ ما بشما چه بد کرده بودیم - که این همه باد فتنه و فساد شدید - او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود - سر در پیش انداخته زبانِ نداشت - و بیانِ عذر نبود - بعد از پرسشِ بسیار بر زبان ناحق‌شناس او گذشت که الحمد علی کلّ حال - همانا آن بیدولت را در نفسِ اخیر حقیقتِ حرام نمکي و سیه‌بختي خود مه نشده بود - و الّا بایستي حرفِ ندامت بر زبانِ او گذشتي - و هرکه (از چنین بزرگ کردا روی گرداند) هرآئینه دین و دنیا ازو پشت دهد - و خرابِ ظاهر و باطن گردد و حضرتِ شاهنش

(۲) در [بعضي نسخه] بمجنون خان ●

[illegible]

و (چون موکبِ معلّی از آب گذشته بحرام خواران نزدیک رسید) فیلِ خدابخش از فرود آمده روی بهشیاری نهاد - فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند - و حضرتِ شاهد بالهامِ اقبال فرمودند که هوشیارشدنِ چنین فیلِ مست مبشّرِ فتح و نصرت است - که فتح و همعنانِ هوشیاران و کار آگهانِ وقت است - و دیگر آنکه از هُشیارشدنِ فیل مارا اعتماد و مستی او نماند - و منحصر شد توکّلِ ما بر عونِ الٰهی[۲] - و هرکرا توکّل بر کرم و الطافِ منحصر شود کارِ او بر فتح انحصار یابد - و الحق ازان مظهرِ کرامات دو نکتهٔ بلند بوجود آمد که نامهٔ الهام تواند بود - و چون شب درآمد برکنارِ دریا با بختِ بیدار آسایش گرفتند - و م تیره رای بمسافتِ یک کروه فتنه‌گستر بودند - آنحضرت تکیه بر تائیدِ آسمانی فرموده در توقّف صلاح دیدند - و همان زمان مجنون‌خان و آصف‌خان بزمین‌بوس سعادت‌پذیر مجنون‌خان و جمعی برین بودند که بے توقّف در همین‌شب بر سرِ اردوی آن بخت برگشتها باید ش آصف‌خان معروض داشت که زمینِ محکم گرفته دایره کرده اند - درین هنگام رفتن لایق نی و نیز در روز مردم بشرمِ چشم و آزرمِ رو بیشتر کار میکنند - رای او پسندیدهٔ خسروِ کامیا و نصائحِ بلند فرموده آمدها را رخصت دادند - و حکم شد که درپاسے دو بار خبر بما برسانند - و د قراولی اهتمام نمایند - که مبادا مخالفانِ تیره رای را خبرِ رایاتِ اقبال شود - و ازانجا بدر روند

علی‌قلی و بهادر (که مغرورِ خودکامی و مغلوبِ ادبار بودند) در عینِ غفلت بوده از خبر نداشتند - و آن شب (که موکبِ مقدّس نزدیک رسیده بود) بباده پیمائی و شاهد پر و بازیِ[۳] بشکن بشکن سرگرم بودند - و باین‌لفظ صریح بر شکستِ خود فال میزدند - و عج آنکه دران‌شب مردے نزدیکِ چادرهای این‌مستان رفته فریاد برداشت که ای جمع بدسر واقف شوید که حضرتِ پادشاه بعزیمتِ استیصالِ شما از آبِ گنگ گذشته بالشکرے نه رسیده اند - و چون پیمانهٔ هستیِ آنها پُر شده بود آوازهٔ رایاتِ اقبال را از تدبیراتِ آصف و مجنون‌خان دانسته در غرور افزودند - و همانا که این مخبر از مخلصانِ نادان بود - اندیشهٔ آن دا که (چون بغذ تانِ حضرت با مردمِ کم از آب گذشته اند - و غنیم با سه[۴] چهار هزار سوارِ مشخّص ا باین تدبیر سنگِ تفرقه دران گروه اندازد - تا کار به پیکار نکشد - و نمیدانست که جنود همرکابِ گیتی‌خدیو است *

و بالجمله صبحِ روزِ مار اسفند بیست و نهمِ خرداد ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه غرّهٔ ذی‌ا (که در حقیقت غرّهٔ نصرتِ پادشاهی - و سلخِ عمرِ سیه‌بختان بود) آنحضرت جیبه ط

---

(۲) نسخهٔ [د] عونِ الٰهی (۳) نسخهٔ [ا] بشکن بازی (۴) در [بعضی نسخه] تا سه چهار *

وازدهم)
نزدیک بود) با وجودِ آنکه بےآب نشان میدادند اختیار فرمودند - و از چشمه سارِ تائیداتِ
' که فیض‌بخشِ موکبِ شاهنشاهي ست) آبِ فراوان دراهها پیش آمد - چه پیشتر ازان
ممت باریده کولابها پُر ساخته بود - تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزولِ اقبال فرمودند
ـعلي خان جایگیردارِ آنجا بلوازمِ خدمت بپرداخت - و عساکرِ فیروزیمند بواسطهٔ آنکه (اوّلِ
کوچ شد - و کم کسے را ازین ایلغار آگاهي بود - و درخت‌زار در میان آمد) متفرّق شده از راهِ
بر کرانه افتادند - و قلیلے در رکابِ نصرت‌اعتصام توانستند رسید - آنکس را (که ایزد تعالي
مش باشد) اورا از کمیٔ ملازم چه اندیشه - و درآثنای راه نزدیکیٔ مانکپور آصف‌خان بسجدهٔ
ت نوراني‌ناصیه گشت - و همان‌زمان رخصتِ پیش یافت - تا باردوی خود (که در برابرِ
ان است) شتابد - و زمانے نگذشته بود که هنوا[2] میوره (که از قاصدانِ تیزرو و مسرعانِ اعتباري
خبر آورد که علي‌قلي و بهادر در حدودِ پرگنهٔ سنکرور[3] دریای گنگ را پُل بسته گذشتند
این خبر بمسامعِ اجلال رسید درساعت سوارِ دولت شده (با آنکه معدودے بملازمت رسیده بودند)
بر جنودِ الطافِ ایزدي نموده پیشتر متوجّه شدند - راجه بهگونت داس و خواجه جهان
. را بر سرِ اردوی معلّی گذاشتند - که بعرصهٔ قصبهٔ کره برده نگاه دارند - و از ده شیخان (که از
مات مانکپور است) آمده آخرهای روزِ یکشنبه از دریای گنگ فیل سواره گذشتند - و (چون
ب موسمِ باران و فصلِ طُغیانِ آب بود) دران هنگام (که بندگانِ حضرت فیل درآب راندند) جوش
روشِ غریب از عالمیان برخاست - چه گذر از چنین آبِ خونخوار از محالات بود - و بمحضِ[4]
تِ شاهنشاهي این بحرِ زخّار آن معدنِ ولایت را گذر داد - و بے دغدغه از پایاب گذشتند
تبصران این‌معني را از دلائلِ نصرت و مقدّماتِ اقبال دانستند - دران زمان (که موکبِ معلّي
با عبور فرمود) زیاده از یازده کس از مقرّبانِ بساطِ اقدس در رکابِ مقدّس نبودند - میرزا کوکه
ـخان کوکه - دستم خان - شجاعت خان - خانِ عالم - خواجه عبدالله - دریارخان - شهبازخان
جمال‌الدّین - عادل خان - دلاور خان - و چند حلقهٔ فیل همراه رسید - و درین روز (که موکبِ
ب از آبِ گنگ عبور فرمود - و قعرِ دریا باقدامِ فیلان پیموده شد) از فیلانِ خاصه خدا بخش
ب سندر[5] با طوفانِ مستي در رکابِ دولت جوشان و خروشان بودند - و این دو فیل در پُردلي
روي و جنگ آوري و صف شکني انگشت‌نمای دیده وران بودند •

---

۱) نسخهٔ [ا] دنهوا مبوره (۳) در [بعضے نسخه] مکرور (۴) نسخهٔ [ج ک] و بعضي کرامت
شاهي بود که این بحر - و نسخهٔ [ط] و از بعض (۵) نسخهٔ [ب] بالسیندر - و گمان برم که
سمندر باشد •

منعم‌خان خانخانان را بدارالخلافهٔ آگره و حراستِ آنحدود مقرّر فرمودند - و دو هزار فیلِ بهمراهیِ موکبِ معلّی انتخاب نمودند - و پیشتر ازانکه موکبِ مقدّس نهضت فرماید و مُظفّر[۲] مغل و میرزا قلي و قلیچ‌خان و سیّد محمّد موجي و حاجي یوسف را فرمان‌شد که به شتافته معاونتِ میرزا یوسف (که در قنّوج متحصّن است) نمایند - و خود بدولت و روزِ اشتاد بیست و ششمِ اردي‌بهشت ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه بیست و ششمِ شوّال پای ه در رکابِ دولت آوردند - و بدستِ اقبال عنانِ نصرت گرفته سمندِ همّتِ جهان‌گشا را جولان شکوهِ عساکرِ والا زمین و زمان را فروگرفت ●

و چون ساحتِ قصبهٔ سکیته مخیّمِ موکبِ نصرت شد علي‌قلي خان (که بر ساحلِ بگذرِ قنّوج غبارِ بغي و عصیان انگیخته و بشقاق و عُدوان آویخته بود) باستماعِ صیتِ نهضتِ روی گریز بجانبِ مانکپور (که برادرِ او بهادرخان در برابرِ آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز آورد - موکبِ نصرت ازسکیته بکنارِ گنگ پیوست - و روزِ دیگر ازان دریای زخّار عبور کرده کوچ ب نهضت میفرمود - و (چون عرصهٔ قصبهٔ موهان[۳] مضربِ خیامِ ظفر پیکر گردید) محمّدقلي‌خان برلا سردار ساخته و مظفّرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطّلب خان و حسن و قیاخان و حاجي محمّد خان سیستاني و عادل خان و خواجه غیاث الدّین علي بخشي و بهادرانِ نامور و دلاورانِ کار گذار را همراهِ او کرده روزِ دیبادین بیست و سیومِ خرداد ماهِ الٰهي موا روزِ سه شنبه بیست و چهارمِ ذی‌القعده از همین منزل بر سرِ اسکندر خان (که در اوده دستِ فت گشاده بود) فرستادند - و خود بدولت و اقبال روی توجّه بجانبِ کره و مانکپور آو و چون قصبهٔ رای بریلي مخیّمِ اقبال شد عرائضِ آصف خان و مجنون خان بعتبهٔ مقدّس بایں مضمون که علي‌قلي و برادرش عزیمتِ حدودِ گوالیار دارند - و میخواهند که از آبِ عبور کنند - بمجرّدِ استماعِ این‌خبر رای جهان‌آرای بر ایلغار قرار گرفت - و بیشتری از موکبِ معلّی (چه از روی پست‌فطرتي - و چه از جهتِ کسالت - و چه بواسطهٔ تن‌پرو و چه بجهتِ آنکه کارِ آن تبه رایان بانجام نرسد - تا بازارِ خود فروشیِ آن بے‌سعادتان بایں ایلغار راضي نبودند - و شاهنشاهِ دانادل پرده از کارِ هیچکس بر نداشته عنانِ توجّه ب توکّل سپرده شبِ زمیاد بیست و هشتمِ خرداد ماهِ الٰهي موافقِ شبِ یکشنبه بیست ذی‌القعده از قصبهٔ مذکور ایلغار فرمودند ●

و از غرائب آنکه از رای‌بریلي راهِ متعارف را بواسطهٔ بُعد گذاشته

(۲) در [چند نسخه] مظفر خان (۳) نسخهٔ [ه] نوهان - و نسـ

ِ فاسد برانگیختند. - علي‌قلي خان از جونپور روانهٔ قصبهٔ سرهرپور (که بجاگیرِ ابراهیم خان بود) شد • و اسکندر خان نیز بقصدِ همراهیِ این باغیِ طاغي از شهرِ اوده برآمد - و جمیعِ شنان دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علي‌قلي خان با جمعیّتِ خود از راهِ لکهنو لِ کنگ تمامیِ ولایت را تصرّف نماید - و بهادر خان بکره و مانکپور در برابرِ آصف خان ون خان رود - و اسکندرخان و ابراهیم‌خان سرکارِ اوده و آنحدود را متصرّف گردند - و بهمین وم از هم جدا شدند - علي‌قلي خان بداعیهٔ شورافزائي بسرکارِ قنّوج روان شد - چون دارانِ آنحدود را سردارے (که بار اتّفاق نموده مقاومت بآن فتنه‌انگیز توانند کرد) نبود بقنّوج کشیدند - و علي‌قلي‌خان گردِ حوادث انگیخته چون بقنّوج رسید میرزا یوسف‌خان (که ردارِ قنّوج بود) در ملهٔ شیرگدّهه متحصّن شد - و خلائق غبار آلودِ تفرقه گشتند - و عرائضِ واعانِ متواتر و متوالي بدرگاهِ گیتي‌پناه رسید - و اقبال بکارِ خود درآمد •

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از دارالخلافهٔ آگره بجونپور و قتل خان‌زمان و بهادرخان در معرکهٔ فتح

چون منصبِ والای جهانباني در معنيِ پاسباني و نگاهباني‌ست حضرتِ شاهنشاهي مقتضای نیّتِ حق‌اساس برخلافِ اکثرے از فرمان‌روایانِ گذشته آسودگیِ رعیّت را آسایشِ خود بال میفرمایند - و شادمانیِ خویش را در رفاهیتِ خلائق میدانند - آرے گوهرِ یکتای خلافت رافسرِ دولتِ چنین تاجدارےست که با وجودِ این عظمت و ابّهت خود را نیازمندِ درگاهِ صمدیّت ه درلوازمِ داد و دهش تکاپو نماید - و راحتِ جهانیان‌را آسایشِ خویش داند - و هرکه (از بردارئ اینچنین سریر آرای اقبال سر بار کشد) هرآئینه بدستِ سعیِ خود درهلاکِ خود اهتمام باشد - خصوصًا کسیکه (پرورِدهٔ نعمتِ این دودمانِ والا باشد - و اسبابِ دنیوي و بزرگیِ ظاهري لهٔ این خاندان فراهم آورده) چه نامردمي و نامردانگي و نا معامله‌فهمي باشد که آن اسباب خيِ وليِ‌نعمتِ خود صرف نماید - هرگاه (فرمان‌روای روزگار چنین - و مخالفِ دولت ر) لاجرم عنایتِ الهي مقارن و معاون گشته در هر نهضتي نصرتے کرامت فرماید - و نمودارِ واقعهٔ علي‌قلي خان و بهادرخان است و استیصالِ این دو مخذولِ مغرور - و تفصیل (چون موکبِ معلّی کامروای اقبال از یورشِ پنجاب مراجعت فرموده بمستقرِ ۱۰۵ - و شرحِ بغي و عصیانِ علي‌قلي خان و بهادر خان و سایرِ اربابِ فتنه • ممالکِ شرقي و اطفای نوائرِ فتن وجههٔ همّتِ عُلیا شد

و چون دارالملک دهلی مخیّمِ اقبال شد آنجا میرزا میرک رضوی (که در لاهور او را بجان باقی خان سپرده بودند - و در کمینِ غفلت و فرصت میبود) از حبس فرار نمود - و جان باقی از دنبالِ او بکامِ جست و جو شتافت - و چون بدست نیاورد از بیمِ تقصیر بدرگاهِ معلّی رو سفید نتوانست شد - و حضرتِ شاهنشاهی بآئینِ مقرّر بزیارتِ مراقدِ اولیای آن‌مقامِ فیض انتما توجّه فرموده همّت خواستند - و افاضهٔ خیرات بمنزویانِ حواشیِ آن بقاعِ شریفه فرمودند - و تاتار خان (که حکومتِ شهر داشت) معروضِ بساطِ اقدس گردانید که محمّد امین دیوانه (که از لاهور فرار نموده بود) بقصبهٔ بهوجپور رسیده - و شهاب الدّین خان ترکمان جاگیردارِ آن قصبه چند روز بمنزلِ خود پنهان کرده بمساعدتِ اسپ و خرج پیشِ اربابِ بغی و عصیان روانه ساخته است از استماعِ این خبرِ وحشت اثر قهرمانِ جلالِ شاهنشاهی (که نوائرِ سطوعش جز بر آفاقِ عدالت نتابد) بلندی گرفت - و شاه فخرالدّین مشهدی باحضارِ آن بیدولت در بارگاهِ عدالت مامورِ امرِ عالی شد - و روزِ دیگر ازانجا موکبِ معلّی کوچ فرمود - و چون عرصهٔ پلول مخیّمِ اجلال شد شاه فخرالدّین بزمین‌بوس سر بلندی یافت - و آن بے سعادت را بموقفِ جلال آورد - او را بحسن چغتائی سپردند - و در همان منزل بیاسا رسید •

و (چون طنطنهٔ نویدِ قدومِ موکبِ معلّی درگوشِ منتظرانِ دارالخلافهٔ آگره پیچید - و شعشعهٔ مهچهٔ رایاتِ والا بر آنحدود تافت) خانخانان با جمیعِ دولتخواهان استقبال نموده بدولتِ زمین‌بوس سر بلند شد - و بآدابِ شکر و دعا اقدام نموده سوانحِ احوال و وقائعِ حدودِ ممالکِ محروسه معروضِ بساطِ اقدس ساخت - و طومارِ عصیانِ علی‌قلی خان و بهادر خان و دیگر مخالفان (که بتازگی سر بر زده بودند) فرو خواند - کسیکه در مبدای فطرت بد نهاد و بدجوهر افتاد او را موعظت و نصیحت سودمند چون گویم که زیان‌کار آید - و مُدارا و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزاید - و لهذا بزرگانِ دانش منش(۲) علاجِ بدکارانِ بد درون را جز حبس و ضرب چاره ندیده اند - و چون این علاج هم دران خراب باطنانِ بیدولت کار نکند بعدم‌خانه فرستادن رحم بحالِ خلق بلکه مهربانی باحوالِ آنها میدانند - متکفّلانِ اشغالِ سلطنت و باریافتگانِ حریمِ قرب بسرّ این معنی نرسیده خدیوِ زمان را در مرتبهٔ اوّل نگذاشتند که چارهٔ آن بیدولتان بظهور آید و باطنِ مقدّس را بر سرِ مدارا آورده برداشتنِ پردهٔ کار را در توقّف(۳) ماندند - و درین هنگام (که موکبِ معلّی باطفای نایرهٔ فتنهٔ محمّدحکیم میرزا نهضتِ والا نمود) چون (این خبر بعلی‌قلی خان و دیگر اربابِ بغی و طغیان رسید) این - دولتان بخیالِ فاسدِ خود این چنین وقتی را فرصت انگاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط ی] دانش و بینش (۳) در [چند نسخه] در نقلب توقف •

پشت داده است - نه ایشان ازو دل‌سرد گشته اند　و لهٰذا پیوسته آرمند بوده مغلوب شهوت و غصّه و مقهورِ حرص و قهر میگردند - و باعثِ نزاع آنکه طبقهٔ پوري در کنارِ آن کول مکانِ متعیّن داشتند که درین مجمع نشسته دامِ گدائي مي‌گستردند - و زایرانِ اکنافِ ولایتِ هندوستان (که بقصدِ غسل دران کول مي‌آمدند) بآن گروه تصدّق گویان چیزے میدادند - درین روز گروهِ گر بتسلّط در آمده جای پوریان گرفته بودند - و این جماعت را تابِ مقاومتِ گُران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود - سرحلقهٔ ایشان کیسو پوري نام در قصبهٔ انباله بآستانِ معلّی آمده دادخواهي نمود - که طایفهٔ گُران بتغلّب آمده جای ما را گرفته اند - اگرچه تابِ مقابله نداریم امّا توکّل کرده کمرِ همّت بجنگِ ایشان مي‌بندیم - یا خونِ خود را بر خاک میریزیم - یا این قطعهٔ خاک ازینها میگیریم - و گروهِ گُران بعرضِ اقدس رساندند که این جای موروثیِ اینها نیست چندگاه ایشان مي‌نشستند - دیگر ما مي‌نشینیم[۲] - و تا جان بتن متعلّق است تعلّقِ ما باین زمین خواهد بود - چون موکبِ معلّیٰ بتهانیسر نزولِ اجلال فرمود در معرکهٔ آنها رفته هرچند (جواهرِ نصائح و مواعظ برین نفوسِ معطّله انشاندند) حکمِ آلي انداختن بر خاک داشت جوهرِ بطالت و ضلالتِ ایشان بیشتر ظاهر شد - و بیشتر در غوایت و هلاکتِ خود کوشیدند و بشدّتِ الحاح و تضرّع استدعای قتال و جدال نمودند - چون (هر دو گروه پایمالِ نفس و هوا بوده سالک بیراههٔ شقارت بودند) رخصتِ مجادله یافتند - تا باین روش سزای اعمالِ نکوهیدهٔ خود یافته متنبّه شوند - و اتّفاقًا دران روز ازان گروهِ گمراه جمعی کثیر فراهم آمده بودند - و از جانبین صفها راست کرده اوّل از هر طرف یک مردِ لاف‌زن پیش آمده درید - و جنگِ شمشیر کرد - و باز بتیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیرباران کردند - بعد ازان گروهِ پوریان بر گُران بسنگ زني[۳] پیش آمدند - چون پوریان کم بودند حضرت بچند نفر از مردمی (که جنگِ سنگ دانند) و یشچهای توران و چروهای هندوستان (که همواره ازان طبقه چون سایرِ طبقات در حواشیِ موکبِ معلّیٰ مي‌باشند) اشارت فرمودند که کومکِ پوریان باشند - ایشان در حملهٔ پوریان بر گُران موافقت نموده آنچنان زور آوردند که گُران تابِ مصادمه نیاورده روی گردان شدند - و پوریان از دنبال درآمد جمعی کثیر ازان خاکستریان را برباد عدم دادند - و به پیر و سرحلقهٔ ایشان (که الند گر نام داشت) رسیده آن سوختهٔ را بخاکِ تیره یکسان ساختند - و دیگران پراگنده شدند - و خاطرِ اقدس را (که رنگ‌آمیز کارگاهِ تقدیر است) از تفرّجِ آن بسطے　روی نمود - غروانی آن روز از عرصهٔ تهانیسر نهضتِ رایاتِ عالي اتّفاق افتاد ●

(۲) نسخهٔ [د ی] مي‌نشیناند (۳) در [اکثر نسخه] سنگ دوي ●

آن سلسلهٔ حقیقت کیش - و سایرِ سپاهیانِ جان‌سپار) تقسیم نمودند - و مهمّاتِ کلّي و جزويِ آن سرحد را برای رزینِ میر محمّد خان مفوّض داشته روزِ تیر سیزدهمِ فروردین ماهِ الٰهي[2] موافقِ روزِ دوشنبه دوازدهمِ رمضان رایتِ مراجعت بجانبِ دارالخلافه ارتفاع فرمودند - عرصهٔ سرای دولت‌خان مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شده بود که فیلِ گجگهن[3] و فیلِ پنجپایه (که فیلانِ نامي بودند) در یک روز سقط شدند - جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد - آنحضرت بر زبانِ مقدّس گذرانیدند که ما ازین سانحه فالِ نیک گرفتیم - که آن دو برادرِ بخت برگشته درین‌یورش بگوِ نیستي خواهند شتافت - سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دید است •

و (چون رایتِ اقبال بحدودِ سهرند نزولِ اجلال فرمود) از مظفّر خان بیحوصلگي چه گویم بیخردي بظهور آمد که موجبِ حیرتِ همگنان گشت - و شرحِ این‌سرگذشت آنست که حضرتِ شاهنشاهي پیوسته از احوالِ سپاهي و رعیّت آگاه بوده در اصلاحِ اطوار و اوضاعِ مردم بر مسندِ جهان‌آرائي عطوفتِ پدري و رافتِ اتالیقي بظهور مي‌آرند - و مردم را از امورِ ناشایسته نگاهداشته در ارتفاعِ مدارجِ احوالِ جهانیان کوشش میفرمایند - درینولا بمسامعِ علیّه رسید که مظفّر خان بساده روئ قطب‌خان نام علاقهٔ خاطر پیدا کرده عنانِ دانش از دست داده است - آنحضرت بموجبِ عاطفتِ فطري او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند - که مبادا مظفّر خان ازین دام فریب در بلیّهٔ عظیم افتد - آن فریفته خرد از کوته‌حوصلگي و معامله نافهمي لباسِ فقر پوشیده راهِ صحرا پیش‌گرفت - و قدرِ مرحمت و تربیتِ پادشاهي ندانست - و حضرتِ شاهنشاهي (که میزانِ تمیز و قدرداني بدستِ قدرتِ کاملهٔ خود دارند) این‌همه ناداني و بےتمیزئ اورا منظور نداشته بتفقّداتِ خسرواني امتیاز بخشیدند - و آن خدمتگار را پیشِ او فرستادند - و بنصائحِ گرامي هدایت فرمودند - و تمامِ این راه بنشاطِ شکار پرداخته مسرّت پیرای عالمیان بودند •

و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیّمِ موکبِ اقبال شد درآن منزل منازعه و مجادلهٔ طایفهٔ سنّاسیان بخونریز انجامید - و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولے‌ست که درباچه توان گفت سابقًا آنجا فضائی بود وسیع کورکهیت نام - که مرتاضانِ هندوستان از زمانِ قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوائفِ این‌طبقه از اقصای هند در اوقاتِ معیّن مي‌آیند - و تصدّقات[4] بظهور مي‌آرند - و مجمعِ عظیم انتظام مي‌یابد - و درین سال پیش از ورودِ رایاتِ اقبال آن جمعیّت فراهم آمده بود و درمیانِ سنّاسیان دو طایفه اند - یکے را کُر نامند - و دیگرے را پوري - بر سرِ جای نشستن درمیانِ این دو طایفه گفت و گو شده‌بود - تجرّد گزینئ اکثرِ این مردم بواسطهٔ آنست که دنیا از ایشان

---

(۲) در[بعضی نسخه] عرصهٔ دولتخان (۳) در[بعضی نسخه] گهکهن (۴) نسخهٔ[د] وتصدقات ونذور می‌آرند •

و از مطاوی(۲) فحاوی آن بوضوح پیوست که علي‌قلي‌خان و بهادرخان و اسکندر خان باز سر از خطِّ بدکیشي پیچیده باعلای(۳) اعلامِ بغي و طُغیان گردن برافراشته اند - و غبار انگیزیِ میرزا حکیم مادهٔ ازدیادِ مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بیخردي و بیدولتي خطبه (که هرنامے طرازِ آنرا نزیبد) بنامِ میرزا خوانده‌اند - این بیخبرانِ بخت برگشته از شواهدِ ضیا افزای اقبالِ شاهنشاهي چشم پوشیده برای اغراضِ فاسدهٔ خود میرزای ساده لوح را در گردابِ ضلالت مي‌اندازند ◦

پادشاهي عطیّه‌ایست الٰهي که چندین‌هزار شرطِ گرامي تا درفردے فراهم نیاید آن موهبتِ عُظمی از درگاهِ ایزدي عطا نمیشود - محضِ نسب(۴) و جمع شدنِ مال و فراهم‌آمدنِ اوباش درین کارِ شگرف کفایت نکند - و برهوشمندان پیدا ست که نبذے ازان صفاتِ قدسي فطرتے والا و عطوفتے عالي و حوصلهٔ فراخ و برداشتے فراوان و دریافتے بلند و کرمے ذاتي و شجاعتے اصلي و عدلے وافر و نیّتے درست و جدّے تظیم و عملے شایسته و فکرے عمیق و تغافلِ مستحسن و عذر پذیریئے لایق است و تا(۵) این مآثرِ کمال (که از بسیار اندکے درباستانیِ نامهای حکمت پرورانِ بالغ‌نظر ببسط مذکور است) مادام (که موصوفِ این‌نعوت جلال را دانش بر خواهشِ نابایسته و غضبِ ناشایسته غالب نباشد) سزاوارِ این منصبِ ارجمند نتواند شد - و با رسیدنِ این پایهٔ بلند (مادام که بصلحِ‌کل نگراید و طوائفِ انام و طبقاتِ ملل را مادر و مایندر نبوده بیک نظرِ تربیت و عاطفت نگاه نکند) درخورِ این ریاستِ عُظمی نگردد - للّه الحمد که ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي منبعِ صفاتِ کمال و معدنِ ملکاتِ قدسیّه است - شرحِ جلائلِ خدیوِ عالم را دفترها کفایت نکند - ذکرِ تشریحي چگونه ایفای(۶) آن تواند کرد - هرچه داري بده - و دیده بخر - و شمائلِ جهان آرای پادشاهِ صورت و معنی مارا نظّاره کن - تا بداني که پادشاهي چیست - و سلطنت چه معني دارد ◦

القصّه چون شرحِ بیدولتیِ این گروه بعرضِ اقدس رسید بر ضمیرِ اعتدال(۷) گزین گران آمد میرزا میرک رضوي‌را (که در هنگامِ رجوعِ موکبِ مقدّس بجهتِ مهم سازيِ جاگیرهای علي‌قلي و بهادر بدرگاهِ معلّی آمده بود) بجان(۸) باقي خان سپردند - و خاطرِ فیض‌مظاهر ارادهٔ توجّه بدارالخلافه نمود - که سزای اربابِ بغي و فساد فرمایند - بسرعتِ تمام در نظم و نسقِ ولایتِ پنجاب (که درمیان بود) اهتمام فرمودند - و پرگنهای آن ممالک را بآئینِ شایسته بامرای عظام (مثلِ میرمحمّد خان‌کلان - و قطب‌الدّین خان - و دیگر برادران و فرزندانِ سعادتمند و مخلصان

(۲) در [بعضي نسخه] از مطاوي و فحاوی آن (۳) در [اکثرنسخه] باعلا و اعلای بغي و طغیان
(۴) در [اکثرنسخه] نسبت (۵) در [بعضي نسخه] با این صفاتِ جلیله (۶) نسخهٔ [ی] ادای آن
(۷) نسخهٔ [ب] اعتدال پسند (۸) در [اکثرنسخه] بخان باقي خان ◦

موکبِ اقبال بمستقرِ اورنگِ سلطنت مراجعت فرماید) دولتِ زمین‌بوس دریافته معمورِ عوارفِ بےمنتهای شاهنشاهي گردد ۰

و بالجمله موکبِ معلّی بعد از انصرامِ مهمِّ عشرت‌انجامِ شکارِ قمرغه معاودت فرموده بدریای راوي (که لاهور بر ساحلِ آن واقع است - و بمهابتِ عماني میگذرد) رسید - حضرتِ شاهنشاهي رخشِ هامون‌گردِ جیحون‌نورد را عنانِ توکّل بدست داشته بدریا سردادند - و آن بادپای آتش‌خوی چون نسیم (که برآب بگذرد) سبک بگذشت - و ملازمانِ موکبِ والا و ملتزمانِ رکابِ مقدّس (که ناگزیرِ حواشيِ رایاتِ اقبال بودند) اسپ سوارهٔ خود را بآب زدند - و همه عبور نموده بساحلِ سلامت رسیدند - مگر خوشخبر خان یساول و نور محمّد ولدِ شیر محمّد که غریقِ گردابِ فنا شدند و چون رایتِ کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرائفِ اوقات بانتظامِ مهام و ترویجِ قواعدِ معدلت (که وجودِ اقدس بآن مفطور است) مصروف بود ۰

و از سوانحِ گریختنِ محمّد امین دیوانه است - و تفصیلِ این اجمال آنکه او از یکّه‌جوانانِ موکبِ معلّی[۲] ببسالت و تهوّر علمِ امتیاز مي‌افراخت - و پیمانهٔ بدمستي برداشته بے اعتدالانه معاشرت میکرد - درین ایّام (که عرصهٔ لاهور معسکرِ اقبال بود) در عالمِ بیخودي[۳] بیکے از فوجداران (که بر فیلِ خاصه سوار بود) دوچار شد - و تیرے از کمان‌خانهٔ بے اعتدالي پرکش کرده بجانبِ او انداخت - چون این جرأت معروضِ بساطِ اقدس گشت از بارگاهِ عدالت حکمِ قتلِ او صادر شد مقرّبانِ حریمِ قدس در موقفِ شفاعت آمده زبانِ تضرّع برگشادند - و حضرتِ شاهنشاهي بموجبِ استدعای اربابِ اخلاص جان‌بخشي فرموده بچوبِ ادب تنبیهِ آن بیخرد فرمودند - و او از ادبارِ بختِ خویش بیراههٔ سعادت همان‌شب فرار نموده پیشِ علي‌قلي خان (که پیشوای فتنه اندوزان بود) رفت ۰

و از سوانح آنست که جنید کرراني (که سعادتِ ملازمت یافته مشمولِ مراحمِ خسرواني بود) از هندون[۴] (که بجایگیرِ او مقرّر بود) بتوهّمِ باطل فرار نموده بگجرات رفت - آنانکه (در نهاد بیدولت آمده اند) هرائینهٔ از بارگاهِ دولت و اقبال دوري گزینند - بزعمِ خود در افزایشِ خویش میکوشند - و بمعني بر کاهشِ خود افزوده خود را بچاهِ بیدولتي مي‌اندازند - درین هنگام (که همّتِ جهانگشای از تنظیمِ مهمّاتِ پنجاب پرداخته پرتوِ توجّهِ اقدس بر مراجعت مي‌تافت) عرائضِ دولتخواهان خصوصًا عرضداشتِ منعم خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره ببارگاهِ معلّی رسید

---

(۲) در [اکثر نسخه] اردوی معلی (۳) در [چند نسخه] مستي [؟] (۴) نسخهٔ [ز] هندول و نسخهٔ [ح] هندرن ۰

و از سوانح ایّام شکار رسیدن مظفّرخان است - و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را در بساط مقدّس و درخواست گناهان او و برادرش نمودن - و بذروهٔ قبول پیوستن - وتفصیل این اجمال آنست که (چون آصف خان باضلال بخت درکمند خدیعت و دام صحبت علي‌قلي‌خان و بهادرخان افتاد) آصف خان را صحبت او خوش نیامد - و از تکبّر بیجا و ترفّع بی‌معني خاطر او رمیده شد و بالانفعال علي‌قلي در اموال او چشم طمع داشت - آصف خان منتهض وقت بوده فرصت میجست که از وی جدا شود - دربن اثنا علي‌قلي آصف خان را همراه بهادر خان فرستاد - و وزیر خان را پیش خود نگاهداشت - وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد فرار قرار داد - آصف خان بموجب قرارداد شبی از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت - و وزیرخان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود - بهادر خان از حال آصف‌خان آگاه شده تعاقب کرد - و نزدیک بقلعهٔ چناده بآصف خان رسید - و میان ایشان جنگ در پیوست - آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را بر فیل عماري‌دار انداخته روان شد - و مردم بهادرخان از پی آلچه و غنیمت متفرّق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان بسرِ او میرسند - و خبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را [۲] آراسته کردند - ودرین هنگام (که مردم بهادرخان پراگنده شده بودند) رسیده داد جلادت دادند بهادر خان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود - و اشارت کرد که آصف خان را (که بر فیل مي‌آوردند) از هم بگذرانند - نگاهبان یک‌دو شمشیر حوالهٔ او کرد - سرانگشت دستِ او جدا شد - و سر [۳] بینیِ او را رخنه رسید - که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده آصف خان را خلاص کردند - و بحدود کره آمده آرام گرفتند - ودرین کارزار بهادرخان پسر وزیرخان داد مردانگي داد - و باین لقب گرامي بهمین تقریب افتخار [۴] یافت - آصف خان از زمان گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و نکایت [۵] را از مآثر حرمان آستان معلّی دانسته با گرد خجالت عزیمت دولتخواهي درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد - و وزیرخان برادر خود را پیش مظفّرخان (وقتیکه بموجب اشارت عالي از دارالخلافهٔ آگره متوجّه پنجاب میشد) فرستاد - وزیرخان بدهلي آمد - و مظفّرخان او را بعواطف خسرواني مستمال گردانیده همراه خود آورد - و در محلّی (که حضرت شاهنشاهي بشغل صید انکني منشرح و منبسط بودند) مجال عرض یافته در خواست تقصیرات آصف خان نمود - آنحضرت ذیل عفو بر زلّات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند - که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتّفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهي ثابت قدم باشد - و (چون

(۲) نسخهٔ [د] آراسته کردند (۳) در [اکثر نسخه] سرو بینیِ او را (۴) نسخهٔ [د] اختصاص و افتخار (۵) با نکایت •

بودند) آنحضرت در ظهور اکثر اوقات گرامي بمعموري ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس مي‌ساختند - تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید - و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد - اول حضرت شاهنشاهي بآئین شایسته بشکارگاه رسیده بر دور جرگه گردیدند - و بنظر شمول آن دایرهٔ انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان بساط عزت (که درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام شتافته بود) نوازش آفرین یافته کله‌گوشهٔ مباهات بر اوج اعزاز رسانید - آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن شیر صید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند - و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند - در آغاز عزیمت شکار دور جرگه پنج کروه بود - روز بروز قمرغه پیش مي‌آمد - و دایره تنگ‌تر میشد - درین میان گاه بجولان رخش گرم رو شکار را از زمین مي‌ربودند - و گاه بکمند اندازي آهوان برق پای را بند میکردند - و از انبساط طبیعت نشاط پیرای انواع شکار افکني بظهور آوردند - از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش در میان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بود - و آمرا در پیش مورچلهای خود سراپردها کشیده (روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب) پاس شکار میداشتند - و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامهٔ طرب گرم بود - بعد ازان (که حضرت شاهنشاهي پنج روز متوالي خود بدولت و اقبال باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند) بامرای عظام و مقربان حریم قدس پرتو اشارت تافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد کنند - و مرتبه بمرتبه ملازمان عتبهٔ والا بموجب حکم اقدس درمیان آمدند تا آنکه کار بحدی رسید که آحاد و افراد از پیاده و سوار درآمده کامیاب عرصهٔ شکار گشتند ●

و از عجایب سوانح (که در ایام شکار بوقوع پیوست) آن بود که حمید بکري[۲] از یساولان بارگاه مقدس بدمستي کرده بیکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود - و آن کس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت - سطوت جلال پادشاهي[۳] اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیج خان دادند - که این خود سر بے اعتدال را از بار گردن نجات دهد - مشار الیه دو مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت - و سر موئے آزرده نشد - و بر زبان تقدیر بیان گذشت ●

● بیت ●

اگر تیغ عالم بجنبد زجای ● نبرد رگے تا نخواهد خدای

و ازین معني سر قضا دریافته جان‌بخشي فرمودند - اما بجهت تنبیه و عبرت بے اعتدالان سرش تراشیده خر سوار برگرد صیدگاه گردانیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ی] بهکري (۳) نسخهٔ [ی] سطوت پادشاهي ●

میرزا - چهارم عاقل حسین میرزا - و ازانجا (که شمولِ الطافِ حضرتِ شاهنشاهي از بدوِ نظرت از دور و نزدیک کافلِ مهامِ طبقاتِ عالمیان است) هرکدام ازین میرزایان را بقدرِ قابلیّت جایگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند - و در جمیعِ یورشها قرینِ موکبِ معلّی کامیابِ سعادت میگشتند - خصوصًا در یورشِ جونپور ملتزمِ رکابِ مقدّس بودند - بعد ازانکه رجوعِ رایاتِ والا ازان یورشِ اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجایگیرهای خود (که در سرکارِ سنبل بود) رفتند - و درین هنگام (که موکبِ معلّی بجهتِ اطفای نایرهٔ شورافزائیِ میرزا حکیم از دارالخلافهٔ آگره بممالکِ پنجاب نهضت فرمود) الغ میرزا و شاه میرزا باتّفاقِ ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا لوای بغي و طُغیان[۲] افراشتند و گروهی از اوباشِ تیره بخت را با خود متّفق کرده در ولایتِ سنبل و آن نواحي دست بتاراج دراز کردند - جایگیر دارانِ آنحدود جمعیّت نموده بر سرِ ایشان رفتند - و چون ایشان را طاقتِ مقابله نبود روی گریز بجانبِ خان زمان و سکندر خان نهادند - و صحبتِ این خود سرانِ کج رو بآن بد نهادانِ شورش طلب راست نیامد - چه از فسادِ جوهرِ عقل هرکدام را سري و سروري در سر میداد - ازانجا باز گشته قصدِ میانِ دوآب نمودند - گذرِ شان بپرگنهٔ نیمکار[۳] افتاد - پادشاهي خواهرزادهٔ حاجي خان سیستاني (که جایگیر دارِ آنجا بود) بمدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدي چون درمقامِ سخت گیریِ ایشان بود هلاکتِ این گروه درگروِ وقتِ دیگر شد و پادشاهي جنگِ مردانه کرده شکست یافت - واسبابِ فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدستِ این بیدولتانِ بے راهه رو افتاد - و همچنان تاراج کنان بحدودِ دهلي آمدند - تاتارخان دهلي را مضبوط کرد - و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد - آن بخت برگشتگان مالوه را خالي دانسته بآن صوب شتافتند - در حدودِ قصبهٔ سنپت بمیر معزّالملک (که به پنجاب احرامِ ملازمت بسته میرفت) دوچار شدند - و اسبابِ او را غارت نمودند - و منعم خان تعاقب را صلاحِ وقت ندید - برگشته بدارالخلافهٔ آگره آمد - و این جماعت رفته مالوه را متصرّف شدند - و درین وقت مالوه بمحمّد قلي خان برلاس مقرّر شده بود - و او بجهتِ بعضی مهمّات در سلکِ معتصمانِ رکابِ دولت انتظام داشت - دامادِ او خواجه هادي (که بخواجه کلاں اشتهار داشت) اُجین را استحکام داد - امّا بے حقیقتی چند (که همراهِ او بودند) برآمده بمیرزایان ملحق شدند - و آنچه در بساطِ خواجه بود بغارت رفت - و خواجه بملاحظهٔ بزرگ زادگي بسلامت ماند - و در هندیه قدم خان برادرِ مقرّب خانِ دکني بود - محمّد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود - و مقرّب خانِ دکني در قلعهٔ سنقواس بود و حسین خان خواهرزادهٔ مهدي قاسم خان از مشایعتِ مهدي قاسم خان (که بسفرِ حجاز میرفت)

(۲) نسخهٔ [ی] عصیان (۳) نسخهٔ [د] نیمکهار ه

[illegible]

بود) درآورده خود را مضبوط ساخت - و اهل کابل محمّد قلي را گرد کرده خبر بمعصوم‌خان فرستادند - که اگر گرم مي‌شتابي و مدد میرسانيي اینها را (که در شکنجه کرده ایم) دستگیر کردن آسان است - او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک باایشان از آئین ادب بعید است - و کسان خود را طلبداشت - میرزا سلیمان از سنجد دره از غدرے (که بمیرزا حکیم اندیشیده بود) محروم و مایوس[۲] باز بحواشی قلعهٔ کابل آمده در مقام محاصره شد - و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد - و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد - در میان نبرد سپاه برد برخاست - و وبا گونه در مردم و اسپ نیز افتاد - ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیلهٔ قاضي خان بدخشي محقّر چیزے (که دست‌آویز مراجعت و رونق معاودت باشد) گرفته اوّل حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت - و از عقب او خود هم بشتافت - و مقارن این حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد - و کوته‌اندیشان آنجا سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسد نشستند - و موکب معلّی کوکبهٔ ابّهت و اجلال در لاهور برافراشته سایهٔ عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت - و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد - و جشن والای وزن مقدّس نیز در همان ایّام بمسعودي ترتیب یافت - و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن عالي شد - و خیرات و مبرّات بخرد و بزرگ رسید - و فرمان‌روایان اطراف و اکناف خصوصاً حکم‌رانان و زمینداران سمت شمالي فرق ضراعت و جبههٔ اطاعت برخاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامي مي‌افشاندند - و گروهے (که دولت فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد) فرزندان و خویشان‌را[۳] با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت مي‌نمودند •

و در همین ایّام محمّد باقي ولد میرزا عیسي ترخان والی تتّه عرضداشتے متضمّن بر وفور بندگي و فرمان‌برداري با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشت - و خلاصهٔ مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلّی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرده - اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت‌قدمان ذروهٔ انقیادم - درینولا سلطان محمود بکري بخلاف نوازه و حکم معلّی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشیده - و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستے بر من حدود نتوانست یافت - و پراگنده برگردید - امید وارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هوا خواه ممتاز باشم - چنانچه غبار تفرقهٔ بیگانه بر ساحت جمعیّت من نه نشیند - عرضداشت او بوساطت مقرّبان بساط اقدس بمسامع اجلال رسید - و موافق اراده و التماس او فرمان جهان‌مُطاع بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] مایوس شده (۳) نسخهٔ [ی] فرزندان و فرزنده زادها و خویشان را •

زیارتِ مراقدِ سنیّهٔ فرو شدگانِ ملکِ معنی فرمود، مجاوران و معتکفانِ آن‌حواشی را بادراراتِ گرامی و مکارمِ ارجمند خوشوقت ساخته روی توجّه بروضهٔ فایض‌الانوار حضرتِ جنّت آشیانی آوردند و دران حریمِ مکرّم[2] مراعاتِ آداب نموده عزیمتِ پیش وجهِ همّتِ علیا ساختند - میرزا حکیم (که باغوای کوته اندیشان خیالِ خام در سر می‌پخت - و فکرِ بیهوده داشت) بمجرّدِ صیتِ طنطنهٔ نهضتِ موکبِ معلّی سراسیمه روی بفرار آورده تا ساحلِ نیلاب باز پس ندید - و آنروز (که موکبِ[3] معلّی بکنارِ آبِ ستلج ورودِ اقبال فرمود) مُنهیانِ دولت خبرِ گریزِ میرزا آوردند - و موکبِ عالی از دریا گذشته روی‌سعادت بلاهور آورد - و اُمرای پنجاب بتارکِ ادب شتافته دولتِ زمین‌بوس دریافتند - و بساعتِ سعادت اشاعت[4] منتصف[5] بهمن ماهِ الٰهی موافقِ اواسطِ رجب نزولِ اجلال دران شهرِ فیض ورود اتّفاق افتاد - و منازلِ مهدی قاسم‌خان بظلالِ راياتِ شاهنشاهی مطارحِ انوارِ عزّت و مطالعِ کواکبِ اتصال شد - و فروغِ امن و امان از کران تابکران رسید - و دولتخواهانی (که در ایّامِ محاصره و مقاومت با جنودِ اصحابِ طُغیان آدابِ جان‌سپاری بتقدیم رسانیده بودند) به‌پیشگاهِ تحسین درآمده بپایهٔ ترقّی تصاعد نمودند - اگرچه اولیای دولت برین بودند (که تعاقبِ کابلیان نموده سزای‌لایق در کنارِ شان نهاده آید) امّا ازانجا (که ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی معدنِ عاطفت و رافت است) بر کوتهی خردِ حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقّف افتاد و قطب‌الدین خان و کمال‌خان و جمعی دیگر از اُمرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالکِ محروسه رفته در آسایش و آسودگی عمومِ رعایا (که از آشوبِ کابلیان آسیب یافته بودند) بیفزایند - که درین صورت اخراجِ میرزا بروجهِ احسن میشود - این دولت اساسان حکمِ عالی را کاربند شده متوجّهِ خدمت شدند - و آنحضرت در لاهور بانتظامِ مهمّاتِ عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند - و عساکرِ اقبال بکنارِ سند رسیده مراعاتِ احوالِ رعایا نمودند - و آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجّه شده است •

و سرگذشتِ میرزا سلیمان آنکه دران هنگام (که بقصدِ میرزا حکیم ایلغار کرد) محمّد قلی شغالی را با جمعِ کثیر بمحاصرهٔ قلعهٔ کابل گذاشت - معصوم‌خان چندی از فارسانِ مضمارِ شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامهٔ تهوّر بنمایند - این دلیرانِ عرصهٔ نبرد با محمّدقلی دستبردی نمایان نموده او را هزیمت دادند - و اشیای بدخشیان بغنیمت بردند - و تفرقهٔ عظیم در اهلِ محاصره افتاد محمّد قلی دختران میرزا سلیمان را (که درین یورش همراه بودند) بچهار دیوار باغی (که دران نواحی

---

(۲) در [چند نسخه] مقدس (۳) در [اکثر نسخه] معسکر اقبال [؟] (۴) در [بعضی نسخه] انتشار
(۵) در [بعضی نسخه] منتصف •

اقبالِ جاودانی بود) دولت پذیر شده آدابِ تسلیم و ارکانِ تعظیم بجای‌آورد - و بعد از چند روز فریدون (که پیش از خوشخبرخان بموجبِ رخصتِ عالی آمده بود) رسید - آن کوتاه فکر بمقدّماتِ دور از کار (که در واهمهٔ هیچ‌خرد مندے راه نیابد) میرزا را (که رانده و مانده بآنجا آمده بود) ممالکِ پنجاب در چشمِ اعتبار بلباسِ غیرِواقع جلوه داد - و سبیلِ گرفتنِ لاهور بآسانی خاطرنشان کرد - و باین‌قدر اکتفا ننموده میرزای خرد سال را بگرفتنِ خوشخبرخان اغوا نمود میرزا اگرچه از حرمانِ دولتِ دانش خیالِ فاسدِ فریدون را دانست (که [۲] راه بجائی دارد) امّا رضا بگرفتنِ خوشخبرخان نداد - و شبی طلبداشته وداع کرد - و دران‌هنگام یکی از نویسندهای بیدولت سلطان‌علی‌نام (که از مستقرِّ خلافت مردود شده بکابل رفته بود - و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند) و حسن‌خان از برادرانِ شهاب الدّین احمد خان (که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می‌برد) آن دوبےسعادت سخنانِ شور انزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می‌جستند تا آنکه میرزا حکیم (که نه عقلِ دوربین داشت - و نه دلِ حقیقت‌گزین) از سخنانِ این گزاف‌گویان از نیلاب گذشته پای جرأت و روی‌عصیان بسمتِ لاهور آورد - و مردمِ میرزا در بهیره و آن نواحی دست اندازی کردند - و چون این‌خبر بامرای پنجاب رسید مُهر محمّدخان و قطب‌الدّین خان و شریف خان در لاهور اتّفاق نموده در مرمّتِ حصار کمرِ همّت بسته شهررا استحکام دادند و صورتِ حال را بعتبهٔ مقدّس عرض داشتند - و نایرهٔ غضبِ حضرتِ شاهنشاهی از استماع این‌سانحه زبانه زدن گرفت - و باجتماعِ بعضے از عساکرِ اقبال پرتوِ اشارت تافت - و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب (که شاید بفریب و فسونِ آمرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید) از بهیره روی بلاهور آورد - و بیرونِ شهر در باغِ مهدی قاسم خان فرود آمد - و روزِ دیگر بکفارِ قلعه رسیده صفوف ترتیب داد - آمرای‌پنجاب اقبالِ ابد پیوندِ شاهنشاهی را حصارِ خود ساخته داد [۳] جلادت داده از فرطِ بُردلی بضربِ توپ و تفنگ هیچ متنفّسے را پیرامونِ قلعه گشتن ندادند - و هر روز بهمین نمط آئینِ قلعه داری استحکام داده کمالِ شجاعت و حقیقت بجا می‌آوردند - و حضرتِ شاهنشاهی منعم خانِ خانخانان را بحکومتِ دارالخلافهٔ آگره (که مرکزِ دایرهٔ سلطنت بود) تعین فرموده مظفّر خان را بانتظامِ مصالحِ دیوانی گذاشتند - و در روزِ شهریور چهارم آذرماهِ الٰهی موافقِ شنبه سیومِ جمادی‌الاولی (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکابِ نصرت‌اعتصام آورده سمندِ اقبال را جولان دادند - و تمامیِ آن راه بنشاطِ شکار پرداخته انبساطِ بهار می‌نمودند بعد از ده روز دارالملکِ دهلی بظلالِ راباتِ اقبال نورپذیر شد - و بطریقِ معتاد و آئینِ معهود

(۲) در[بعضے نسخه] راهے بجائے (۳) در[چند نسخه] داد جلالت و جلادت داده •

برادرانِ او بپایمردیِ مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین‌طریق میرزا را از خطرگاهِ غدر بدر بردند - و میرزا سلیمان تا سرحدِ[۲] سنجد دره تعاقب کرد - چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقّف نمود - و اسبابِ میرزا و مردمِ او بدستِ بدخشیان افتاد - میرزا حکیم چون شب در آمد در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان را بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب (که در غوربند گذاشته بود) پیشِ او آوردند - و ازانجا کوچ کرده نزدیک بکتلِ هندو کوه قرار گرفت - روزِ دیگر از کتل گذشته بمزرعِ[۳] اشرف (که بتصرّفِ لوزبکان بود) رسید - و ازانجا یک دو منزل پیشتر رفت - خواجه حسن و مردمی (که باو متّفق بودند) اراده کردند که میرزا را پیشِ پیر محمّد خان حاکمِ بلخ ببرند - و ازو کمک طلبند - لیکن باقی قاقشال (که وایش دوست بود) راضی نشد - و گفت من میرزا را بدرگاهِ معلّی می‌برم - خواجه حسن با جماعهٔ ببلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی (که با ایشان اتّفاق داشتند) ازانجا بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد - و ازانجا براهِ ایسا[۴] و بعرا بجلال آباد عبور افتاد - و ازانجا به پیشاور و ازانجا بکنارِ آبِ نیلاب آمده از آب گذشتند - و عرضداشتِ[۵] تضرّع طراز متضمّنِ شرحِ تفرقهٔ (که روی نموده بود) مصحوبِ معتمدانِ روانهٔ آستانِ اقبال ساخت - و در معمورهٔ نگرچین (که بنزولِ اجلال غیرت افزای عالمِ قدس بود) ایلچیانِ میرزا حکیم سعادتِ بساط‌بوس در یافتند - و عرضداشتِ میرزا بذروهٔ عرضِ اقدس رسید - و ازانجا (که دولتِ بیدار پاسبانِ اقبالِ این دودمانِ والا ست) خبرِ فتورِ کابل عرصهٔ عرصهٔ اجلال شده بود - و دران هنگام فریدون خالِ میرزا در ملازمتِ اقدس کامیابِ سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطفِ ذاتی رخصتِ کابل داده بودند - که چون میرزا خرد سال و بے‌پروا ست او رفته منتظمِ مهمّات باشد - و میرزا را بر شاهراهِ خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردمِ فتنه اندوز بمجلسِ میرزا راهِ سخن پیدا نکنند - و پیش از وصولِ بمیرزا آمدنِ میرزا سلیمان بکابل اتّفاق افتاد - و آن وقائع پیش آمد - و دریتوقت (که ایلچیانِ میرزا حکیم آمدند) آنحضرت بمقتضای عطوفتِ فطری و شفقتِ رحمی خوشخبر خان را (که از یساولانِ بارگاهِ قرب بود) با نقودِ وافر و اجناسِ وافی و خلعت و اسپِ خاص فرستادند - و فرمانِ عاطفت طراز شرفِ صدور یافت که آمرای پنجاب سامانِ یورشِ کابل نموده دفعِ میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریبِ باردوی میرزا رسید میرزا بسعادتِ استقبالِ منشورِ عالی (که دیباجهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] تا سر سنجد دره - و نسخهٔ [ج] تا سنجد دره (۳) در [اکثر نسخه] بمرغ و اسرف - و نسخهٔ [د] بمرغ و اشرف - و نسخهٔ [ز] بمسرغ و اسوف - و در [حاشیه] مسرغ و مسوف (۴) نسخهٔ [ه] ایسا و بغراد (۵) در [بعضی نسخه] و ازانجا عرضداشت ه

و چون عزیمتِ ملاقات مصمّم گردانید معتمدانِ خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بے شائبهٔ مکر و فریب در میان آرند - چون فرستادها تبلیغِ رسالت نمودند بیگم سوگندانِ غلاظ و شداد یاد کرد که در مقامِ فریب نباشد - و زبان با دل یکے دارد - و عمل بقول موافق گرداند - مردمِ میرزا (که از بیگم سوگندان شنیدند) از کوته اندیشي مقرّر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند - و عقدِ فرزندي و عهدِ یگانگي را بکمالِ وثوق بر بندند ٭

بیگم ثباتِ خداع را دانسته قاصدان را پیشِ میرزا سلیمان فرستاد - که من با کسانِ میرزا حکیم قرارِ آوردنِ او بقراباغ داده ام - صلاح آنست که شما اردو و بعضے سپاه را در کنارِ قلعه گذاشته با معدودے از سپاه یایلغار خود را در حوالیِ قراباغ رسانیده در کمین گاه[2] باشید - که چون میرزا برسد شما ازآن[3] جا برآمده دستگیر کنید - میرزا سلیمان از استماعِ این خبر محمّد قلي شغالي را (که از آمرای معتبر او بود) با جمعے بر سرِ اردو بمحاصرهٔ کابل گذاشته شباشب خود را رسانید - و قریبِ قراباغ در پسِ پشتهٔ کمین کرده ایستاد - و فرستادهای میرزا حکیم (که از پیشِ بیگم سوگندانِ غلاظ شنیده بازگشتند) نظر بر ظاهر انداخته و از غدرِ باطن غافل شده احوالِ حسنِ عهد و ماجرای مجلسِ او را بشرح خاطر نشانِ میرزا نمودند - و تمام کسانِ میرزا برفتن پیشِ بیگم ابجد شدند مگر باقي قاقشال که از رفتن مانع بود - و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد - و صریح میگفت کم بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگِ میرزا سلیمان درآرد - و بسوگندانِ دروغ (که دامِ فریب است) در کمندِ دشمن اندازد - و آنچه آن غدر اندیش اندیشیده بود باقي قاقشال پوست کنده میگفت - و با وجودِ این حال میرزا حکیم غافل شده با چندے از ملازمانِ معتمدِ خود روانهٔ قراباغ شد - در ابتدای راه یکے از کابلیان (که باتّفاقِ بدخشیان در ایلغارِ میرزا سلیمان آمده بود) از ایشان جدا شده خود را بکسانِ میرزا حکیم رسانید - و کیفیتِ واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکرِ گزین در پناهِ فلان پشته در کمینِ فرصت مترصّد ایستاده است - و من امشب بهمراهیِ ایشان آمده ام - میرزا بشنیدنِ این سخن روی توجّه گردانیده راهِ کابل پیش نهادِ عزیمت ساخت - و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم برین خیال مطّلع شده خود را بر کنارہ کشید) تعاقب نموده ببعضے از مردمِ میرزا رسیده چندے را دستگیر کرد - و آنچه در دنبالِ ایشان بود گرفت - باقي قاقشال با برادران عقبِ[4] سرِ میرزا داشته بتعجیل میراند - و کار بجائی رسید که بعضے بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند - و ملاحظهٔ آن بود که دست یابند - باقي قاقشال

---

(۲) در [اکثر نسخه] در کمین گاه وقت باشید (۳) نسخهٔ [ج] ازاین کمین گاه بر آمده (۴) نسخهٔ [ا ج] عقب میرزا داشته ٭

چنین صاحبِ اقبال ضمیمهٔ حالِ او باشد - و چون این‌معنی بموقفِ عرضِ مقدّس رسید بر بیغردیِ او خنده زده فکرِ آن ملک فرمودند - و شاه‌قلی‌خان نارنجی و کاکرعلی‌خان را با جمعی از بهادرانِ اخلاص‌گزین بآنحدود تعین نمودند - و فرستادها رفته پراگندگیهای آن ملک را نظام دادند - و موردِ مراحمِ خسروانی گشتند •

نهضتِ[۲] موکبِ والای شاهنشاهی بدفعِ فتنهٔ میرزا محمد حکیم و دیگر وقائعِ[۳] اقبال

دریندولا (که نگرچینِ نشاط‌گاهِ موکبِ شاهنشاهی بود) بمسامعِ اقبال رسید که محمّد حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوقِ نعمت را بعقوق مبدّل ساخته متوجّهِ لاهور است - و شرحِ آمدنِ او برین نمط است که میرزا سلیمان ازان باز (که از نهیبِ صدمهٔ افواجِ شاهنشاهی فرار اختیار کرده ببدخشان مراجعت نموده) همیشه اندیشهٔ آمدنِ کابل داشت - دریندولا چون یقینِ میرزا سلیمان شد (که از اُمرای حضرتِ شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دانسته با حرم بیگم بارِ چهارم لشکرها را فراهم آورده روی امّید بهمان آرزو بجانبِ کابل نهاد - و چون خبرِ آمدنِ او بمیرزا محمّد حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم (که از معتمدانِ میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بود) سپرده خود باتّفاقِ خواجه حسن نقشبندی (که وکیلِ کُل بود) از کابل برآمده بننکرده و غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - و بعد از چند روز کمندِ قدرتِ خود را از کنگرهٔ تسخیرِ قلعه کوتاه دید - و بر حالِ میرزا اطّلاع یافت که در غوربند و آن نواحی ست - خواست که بوسیلهٔ تلبیسِ حرم بیگم کاری تواند ساخت - باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالیِ کابل گذاشته خود بجانبِ غوربند متوجّه شد - و مردمِ سخن سنج را پیشِ میرزا حکیم برسالت تعین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزندِ صلبی عزیز تر بودید - خصوصًا که نسبتِ وصلت ضمیمهٔ آن شده باشد - همگی خاطر متوجّه آنست که کمالِ یگانگی و یکجهتی ظهور یابد - و اساسِ روابطِ اختصاص تشیید پذیرد - درین مرتبه غرض از آمدنِ ما آنست که ملاقاتِ شما روی نماید - و بنیانِ ارتباط استحکام یابد - و عهد و میثاق (که از اختلال و انحلال مصون باشد) در میان آید - میرزا حکیم از نیرنگِ بیگم فریبِ خورده مقرّر ساخت که در قریهٔ قراباغ (که در دوازده کروهیِ کابل است) او را در یافته قواعدِ ارتباط محکم سازد

(۲) نسخهٔ [ی] آمدنِ میرزا سلیمان و محاصره نمودنِ قلعهٔ کابل و کناره کشیدنِ میرزا حکیم
(۳) نسخهٔ [د] سوانح •

بے خرد از راه رفته باتفاقِ برادرِ خُود(۲) وزیرخان بجونپور شتافته علي‌قلي خان را دریافت
و مهدي قاسم خان ناظمِ اشتات(۳) ولایت کرده شد ●

و از سوانح آنکه (اگرچه حضرتِ شاهنشاهي درپردۀ بےتوجهي سیر میفرمایند - و هرزمان برای خود پردۀ لطیف سرانجام میدهند) دریذولا (که معمورۀ نگرچین تخت‌نشینِ دولت و اقبال شد) هم بجهتِ مصالحِ ملکي (که دانا داند) و هم برای نشاطِ صوري (که عامّه فهمد(۴)) رای جهان آرای بچوگان‌بازي (که دو معني مشقِ جهانگیري و اقلیم ستاني‌ست) اشتغال فرمود - و در هنگامِ انبساطِ خاطر گوی عشرت از عرصۀ روزگار مي‌ربودند - بظاهر بزمِ نشاط و هنگامۀ بازي آراستن بود و بباطن مشغولِ حق بودن - و کارِ جهان ساختن - و دریں کارِ شگرف اختراعاتِ بدیعه فرموده نشاط آرای بودند - ازانجمله گوی‌آتشین بود - بوسیلۀ لمعانِ انوارِ آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان‌بازي دست میداد - و بچوگانِ هلالي گوی از کواکب مي‌بردند - بظاهر اسباب بازي بکمال میرسید - و بمعني اسپان‌را دست و پا راست میشد - و مردم را توانائی قطره و تردّد (که ناگزیرِ نشاۀ سپاهي‌گري ست) بهم میرسید ●

و از سوانح درگذشتنِ یوسف محمّد خان کوکلتاش است برادرِ کلانِ میرزا عزیز ازیں جهانِ گذران - از فرطِ باده پیمائي روزِ خور پانزدهمِ خورداد ماهِ الٰهي موافقِ پنجمِ ذیقعده پنج روز مزاجِ او از پایۀ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدۀ فنا شتافت - و از غرائب آنکه روزِ دیگر (که نعشِ او را از نگرچین بدارالخلافۀ آگره آوردند) بدنِ او گرم بود - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای مراحمِ ذاتي و موجبِ مروّت و مردمي متاسّف شده بفنونِ نصائح و اقسامِ مهربانیها چاره‌گرِ ناشکیبائی ماتمیان دل های داده شدند - و لوازمِ رافت و عاطفت بظهور آوردند ●

و از سوانح رفتنِ مهدي قاسم خان است بسفرِ حجاز - و شرحِ این واقعه آنکه پیشتر سمتِ تحریر یافت که او بحراست و حکومتِ گڈهه تعین شده بود - که آصف خان را ازان حدود برآورده بران دیار متصرّف شود - چون آن ملک بے منّتِ سعي بدستِ او افتاد از درازئ ملک و خرابئ ان نتوانست سامان کرد - وحشت بر مزاجِ او غالب آمد - تا آنکه در اواسطِ این سال بے رضای پادشاهي برخاسته از سرحدِ دکن عازمِ سفرِ حجاز شد - هرگاه [بے مناسبتِ معنوي قربِ بزرگانِ دین (که صاحبانِ نفوسِ قدسیّه اند) سودمند نیامد] نزدیکي اماکنِ شریفه (که بوسیلۀ آن بزرگان معني(۵) صورتِ عزّت و اعتبار یافته اند) چه گشاید - سیّما که بااین بے مناسبتي نارضامندئ

---

(۲) در [بعضی نسخه] خرد (۳) نسخۀ [ب] مهمات (۴) نسخۀ [ڈ ح ط] فهمند (۵) نسخۀ [ا ج ه] معني و صورت ●

بمقتضای قرار داد (که مصحوب حکیم عین‌الملک معروض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش خود راند - و او از بیدولتی متنبّه نشده سرگردانِ بادیهٔ ضلالت شد - و باز بجدودِ مالوه آمده سربشورش برداشت - شهاب‌الدین احمد خان (که پیشتر ازین بسرانجامِ مهامِ ولایتِ مالوه نامزد شده بود) لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سرِ او رفت - و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بعلی‌قلی خان و سکندر خان رسانید - و ازانجا بدستیاریِ ادبار بگوِ نیستی فرو رفت ●

و از سوانحِ فرار نمودنِ جلال خان قورچی ست - و شرحِ این سرگذشت آنکه چون ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی عفیف و پاک‌نهاد آمده است جمیعِ طوائفِ عالم خصوصاً مقرّبانِ بساطِ عزّت را میخواهد که ازین دولت نصیبه[۲] داشته باشند - چون بمسامعِ اقبال رسید (که جلال خان جوانے صاحب‌حسن نگاه داشته در مقامِ بےاعتدالی ست) این‌معنی برمزاجِ اقدس گران آمد او را ازو جدا ساختند - و آن سبک‌سر از جادهٔ خرد رفته شبے آن جوان را همراه گرفته راهِ فرار پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقبِ او نامزد شدند - و آن گرفتارِ هوا و هوس را باجولن مقیّد کرده بدرگاهِ معلّی آوردند - و تادیبِ لایق بحالِ او فرمودند - مدّتے در جلوخانه افتاده لگدکوبِ خرد و بزرگ بود - و باز بمقتضای عواطفِ خسروانی ندیمیِ او را (که دران وادی بےبدل بود) یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند ●

و از سوانحِ تعین نمودنِ مهدی قاسم خان است بحراستِ ملکِ گدهه - پیش ازین در مطاویِ احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگامِ خدمت و وقتِ کار کفرانِ نعمت ورزیده سالکِ مسالکِ بےحقیقتی شد - و درین ایّام (که موکبِ عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاهِ خلافت رسید) ضمیرِ ممالک‌آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را (که از کُبرای اُمرا و ندیمانِ صاحب اعتبارِ این دودمانِ عالی بود) بحکومتِ ولایتِ گدهه فرستادند - که انتظامِ آن ولایت نموده آصف خان‌را (که مرتکبِ چنان قباحتے گشته بود) بدست آورد - مهدی قاسم‌خان بآئینِ شایسته کمرِ عزیمت بسته قدمِ همّت در راه نهاد - و پیشتر ازانکه عساکرِ اقبال رسد آصف‌خان خبردار شده بچندین تحسّر و تاسّف دل ازان ولایت برکند - و آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه بهبیشه برد - و مهدی قاسم خان بآن ولایتِ معمورة درآمد - و باستقلال متصرّف[۳] شده بدنبالِ آصف خان شتافت - و علی‌قلی خان (که همیشه در تدبیرِ موافق ساختنِ آصف خان بخود بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع درنقضِ عهد نمود - و آن سادهٔ لوحِ

(۲) در [اکثر نسخه] نصیبی (۳) در [اکثر نسخه] تصرف نموده ●

و بالجمله چون حضرتِ شاهنشاهي خاطرِ برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافه توجّه فرمودند منعم‌خان و مظفّرخان در کره تا آمدنِ فرستادها توقّف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلي‌قلي رسیدند او مراسمِ استقبال و لوازمِ تعظیم بجای‌آورده بزبانِ تزویر پیش آمد - و روشی (که مخلصانِ درست را سزد) پیش‌گرفته تسلّیِ اینها نمود - و بعهد و قسم (که دست‌آویزِ اربابِ نفاق و نمودارِ درویانِ سیاه‌درون است) برجادهٔ دوامِ عبودیت آورده مراجعت نمودند - و منعم‌خان و مظفّرخان از مهمّاتِ آنحدود پرداخته کوچ‌بکوچ متوجّهِ استلامِ عتبهٔ علیّه شدند - و چون بقصبهٔ اتاوه آمدند مظفّرخان بتوهّمی (که از جانبِ منعم‌خان درو راه یافته بود) ایلغار نموده پیشتر بآستانبوسی استسعاد یافت - و منظورِ نظرِ عاطفت گشت - و شرحِ درونِی این بزرگانِ زمان‌را به بیانی واضح خاطرنشان ساخت - بعد ازان منعم‌خان و سایرِ امرا بدرگاهِ معلّی پیوستند - لشکرخان را از بخشي‌گري معزول گردانیدند - و خواجه جهان معاتب شد - و مُهرِ مقدّس‌کلان (که حوالهٔ او بود) ازو گرفته رخصتِ سفرِ حجاز فرمودند - و تنبیهِ ایشان (که مکافاتِ اعمالِ شان بود) سرمایهٔ مزیدِ هُشیاریِ منعم‌خان شد - و پایهٔ اعتبارِ مظفّرخان بلند گشت - و بوسیلهٔ مقرّبانِ درگاه گناهِ خواجه جهان بخشیده آمد - و حضرتِ شاهنشاهي خود بذاتِ اقدس متوجّهِ انتظامِ مهمّات و انتساقِ معاملات شدند - و بمیامنِ توجّهِ عالي و افاضتِ انوارِ عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرد ○

(۲) و از سوانح آنکه حضرتِ شاهنشاهي عاطفتِ جهان‌آرا را بنسبتِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال ظاهر ساخته توجّه درجمعِ پرگنات انداختند - و بحکمِ والا مظفّرخان جمعِ رقمي‌قلمي را (که در زمانِ بیرام‌خان بواسطهٔ کثرتِ مردم و قلّتِ ولایت بنام افزوده برای مزیدِ اعتبار میدادند - و آن‌همه در دفاترِ عُلیا مثبت مانده‌بود - و دست‌افزارِ تغلّبِ متغلّبانِ زربنده شده) برطرف ساخت - و قانون‌گویان و دانایانِ جمیعِ ممالکِ محروسه بزعمِ خود حال‌حاصلِ ولایات را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه در نفسِ امر حال‌حاصل نبود امّا نسبت بجمعِ پیش اگر آنرا حال‌حاصل نام نهند دور نیست - و [(۳) چون سررشتهٔ داغ (که در آخرین دفترِ این دیباچهٔ اقبال بشرحِ سمتِ تحریر یافته) بظهور نیامده‌بود] دریندولا بجمیعِ اُمرا و ملازمانِ عتبهٔ اقبال تعینِ نوکر مقرّر گردانیدند که هرکدام چند کس را نگاه داشته منتظرِ خدمت باشد - و عوامِ سپاهي که بأمرا مقرّر شد سه قسم بود قسمِ اوّل را چهل و هشت هزار دام سالي تعین شد - و قسمِ دوم را سي و دو هزار دام قرار یافت و قسمِ سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرّر گشت ○

و از سوانح آنست که عبداللّٰه خان اوزبک (که ادبار یافته بگجرات رفته بود) چنگیزخان

(۲) نسخهٔ [ح] و از وقائعِ این سالِ فرخنده‌فال آنکه (۳) در [چند نسخه] و چون رشتهٔ داغ ○

بآئینِ لایق عبور فرمود - و درین ایّام (که رایاتِ اقبال مراجعت فرموده متوجّهِ دارالخلافه بود) جنید کررانی برادر زادهٔ سلیمان[۲] پسرِ عماد بشرفِ عتبه بوسی استسعاد یافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانی گشت *

آغاز سال یازدهم الٰهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهارِ دولت تازه[۳] شد - و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت - مزاجِ عالم بتازگی روی باعتدال آورد - و طبیعتِ عنصری قوّتِ نو گرفت * * شعر *

خاکِ چمن شد ز ابرِ مشکِ تتاری * آتشِ گلِ تیـــز کرد بادِ بهاری
قرصهٔ کافور بست شاخِ شگوفـــه * سنبلِ مشکین بسوخت عودِ قماری
از پیِ دوشیزگانِ حجلـــهٔ گلشن * آب صفت خاک کرد آئینه‌داری
دَورِ نظر بازی‌ست و حسن‌پرستی * وقتِ گُل‌افشانی‌ست و باده گساری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم * گوش که دل را بدستِ دیدهٔ سپاری

نسیمِ بهار چون سروشِ غیب نویدِ جدید از نصرت و اقبال داد - درهای فیضِ یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد - و بمژده‌های فتحِ آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند - و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روزِ دوشنبه هیژدهمِ شعبان (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم قمری تحویلِ نیّرِ اعظم و منوّرِ عالم ببرجِ حمل سعادتِ ظهور یافت - و آغازِ سالِ بهمن یعنی سالِ یازدهم از مبدای جلوسِ شاهنشاهی از دورِ اوّل بوقوع پیوست - و تا دو سه روز عرصهٔ شهرِ کره جولانگاهِ موکبِ اقبال بود - و دران فضای جان‌فزا مراسمِ جشنِ نوروزی و آدابِ عشرتِ بهار زنگ زدای طبائع شد - آنجا خانخانان منعم‌خان و مظفّرخان و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ اقبال را بجهتِ اهتمامِ مهمِّ خان‌زمان و آمدنِ جمعی (که پیشِ خان زمان رفته بودند) گذاشته بکالپی نهضتِ موکبِ اقبال اتّفاق افتاد - و ازانجا برهنمونیِ عنایتِ الٰهی روی عظمت و اقبال بمستقرِّ جاه و جلال آوردند - و بخرّمی و خوشحالی روزِ فروردین نوزدهمِ فروردین ماهِ الٰهی موافقِ جمعه هفتمِ رمضان ظلالِ چترِ والا بر دارالخلافه آگره نزولِ اجلال گسترده پایهٔ آن زمینِ سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند - و چندگاه دران مرکزِ عدل کامیابِ عشرت گشته بمعمورهٔ نگرچین (که دران ایّام بتوجّهِ نشاط اساس تعمیر یافته بود) روی توجّه آوردند و آن منازلِ عشرت‌بنیان را بپرتوِ نظرِ سعادت پیرای جلایِ سپهرِ بخشیده زنگ‌زدای روزگار گشتند

(۲) نسخهٔ [ی] عثمان (۳) نسخهٔ [ج] تازه و کوکبهٔ *

تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه برآید - و آسودگي در عالمیان شیوع یابد - و بموجب حکم مقدّس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع‌اساس و عمارات عالي‌بنیان انداختند - و بر زبان اقدس گذشت که (تا غبار هستي این ظلمتیان از دامن اینحدود بر نخیزد) پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود - و بجمعي از آمرا (که مرخّص شده در محالّ جایگیر خود بفراغت گذرانده اند) چهار[۲] رسانیدند که ببلچار[۳] معهود داخل موکب معلّی گردند - و بتازگي افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعین فرمودند - و حکم معلّی شد که تا علي‌قلي را دستگیر نکنند از پای ننشینند •

چون حقیقت احوال بعلي‌قلي خان رسید میرزا میرک رضوي را (که از همنشینان خاص او بود) بآستان معلّی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود - و برای هرکدام از تقصیرات خود معذرتے گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسي منعم‌خان خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شود - خانخانان (که مزاجدان بساط اقدس بود) جرأت برین امر عظیم نتوانست کرد بنا برین جمعي از ارباب عزّت را (که حضرت شاهنشاهي از وفور خداپرستي احترام آن طبقه میفرمودند - مثل میر مرتضی شریفي - و ملّا عبدالله سلطانپوري - و شیخ عبد النّبي صدر) بخود متّفق ساخته پیش آورد - و این جماعت بنا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهي در پایهٔ سریر معلّی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدّس رسانیدند - و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند - و آن معدن مروّت هرچند میدانست (که باطن ایشان صاف نشده است - و ازین مقدّمات مقصود اصلی این ارباب بغي وقت گذراندن است) خاطر این معامله‌نافهمان را رعایت فرموده مجدّداً تقصیرات ایشان بخشش یافت - بشرطیکه از قبائح اعمال و ذمائم افعال خود توبهٔ نصوح نموده می‌بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند - و همواره بر شاهراه دولتخواهي و جانسپاري ثابت‌قدم باشند - و چون آثار آن ظاهر گردد محالّ جایگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند - و حکم معلّی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین‌خان فرنخودي نزد علي‌قلي‌خان رفته ندامت اورا بتوبه استحکام دهند - و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند - و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمّم گردانیدند - و روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدارالخلافه آگره اتّفاق افتاد - و اردوی معلّی بیک هفته از جونپور ببلدهٔ مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیّم سرادقات اقبال ساخت - کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدّس در یک روز بر آنچنان دریای عظیم پُل بستند - تا اردوی معلّی

---

(۲) چار بمعنی منادي (۳) بلچار بضمّهٔ با بمعنی وعده •

مادرِ خود را خلاص کرده است - و اشرف‌خان را مقیّد ساخته قصد آن دارد که باردوی معلّی رفته دست‌بردی نماید - بنا بران موکبِ مقدّس از ساحلِ آبِ سروار بجانبِ معسکرِ اقبال (۲) عطفِ عنان فرمود ٭

و تفصیلِ این‌مجمل آنکه چون (طنطنهٔ ایلغارِ موکبِ عالي بتعاقبِ علي‌قلي خان بسکندر خان و بهادر خان رسید - و قضیّهٔ گرفتاریِ والدهٔ علي‌قلي در جونپور بدستِ اشرف خان معلوم کردند - و دانستند که اشرف خان لشکری چندان ندارد - و گرفتنِ قلعهٔ جونپور بغایت آسان‌است) از جای خود گرم‌روي کرده بجونپور رسیدند - و (چون اشرف خان در استحکامِ مبانیِ قلعه‌داري اهتمام ننموده بود) دروازه را سوخته درون شدند - و طایفهٔ نردبانها بر دیوارِ قلعه نهاده بر آمدند - اشرف‌خان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند - بهادر خان اشرف‌خان‌را گرفته مقیّد ساخت - و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد - و (باوجودِ آنکه جونپور عمری در جایگیرِ او و برادرش بود - و چندین روابط باهلِ شهر و حقوقِ خدماتِ ایشان) همه را پایمالِ افساد کرده دست اندازِ غریب نمود - و بسیاری از تاجران‌را تاراج کرده به بنارس شتافت - و آنجا هم قدرت دست بغارت برد - و ازانجا بمدنِ بنارس (که بزمانیه مشهور بود) رفت - و دران حالت (۳) خبر رسید که رایات عالي از تعاقبِ علي‌قلي معاودت نمود - سکندر و بهادر راهِ گذرِ نرهن (که مفرِّ معهودِ ایشان بود) پیش‌گرفته از آبِ گنگ عبور کردند - چون (علي‌قلي از صدماتِ عساکرِ اقبال بدر رفت و شورشِ سکندر و برادرِ او چنانچه گذارش یافت بمسامعِ اقبال رسید) موکبِ مقدّس از کنارِ آبِ سروار عنانِ معاودت منعطف گردانیده متوجّهِ اردوی معلّی شد - که مبادا غبارِ آشوبِ این مفسدان بر حاشیهٔ بساطِ جمعیّتِ آن رسد - و شوربختان باستماعِ توجّهِ رایاتِ اقبال فرار نموده بودند - اهلِ اردوی‌مقدّس را اطمینانِ دیگر بهم رسید - و ازانجا پرتوِ توجّه بجانبِ جونپور تافت - و روزی (که قصبهٔ نظام‌آباد مستقرِّ موکبِ جلال بود) محفلِ وزنِ اشرفِ اقدس ترتیب یافت - و جشنِ دلکش (۴) فراهم آمد - و نقودِ گرامي بر دامنِ اُمّید ریخته شد - و جهانیان از فیضِ عامِ شاهنشاهي احتظاظ یافته بدعای‌مزیدِ عمر و خلودِ دولت سیراب زبان شدند - و بعد از تقدیمِ مراسمِ جشنِ معلّی ازان منزل نهضت فرمودند - و عرصهٔ جونپور از فرِ نزولِ موکبِ والا پایهٔ بلند یافت - چون (این شهرِ فیض‌بهر از مقدمِ شاهنشاهي زیب و زینت گرفت - و تساهلِ عظیم از ملازمانِ عتبهٔ اقبال در استیصالِ اربابِ بغي بظهور آمد) رای عالم‌آرای درین شهر طرحِ اقامت انداخت

(۲) نسخهٔ [ا] عسکرِ اقبال - و نسخهٔ [ج] اردوي معلّي (۳) در [چند نسخه] وقت (۴) در [بعضی نسخه] دلگشا ٭

شدند - قدرے از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند - آن بد نهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود - تا پهرِ سیوم راه میرفتند - فیلِ بخت‌بلند (۲) او مست بود - بدست درآمد و ازانجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعے را پیشتر رخصت فرمودند - روز بیگاه شده بود که ازین پیش‌فرستادها خبر رسید که علي‌قلي در مقامِ گذشتن از آبِ سروار است - چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده‌بود سواري موقوف شد - سحر بدولت شبدیزِ اقبال را تیز راندند دَرین روز آراز (۳) خان پسرِ اسلام خان و برادرِ فرخ‌حسین‌خان از غنیم جدا شده بموکبِ اقبال پیوستند و فوجِ پیش از دنبالِ آن مُدبر بساحلِ آب رسید - کشتیها پر از اشیا و اموال (که علي‌قلي‌خان و کسانِ او روانه ساخته بودند) ارمغانیِ فتح دانسته گرفتند - و از اهلِ کشتي سرگذشتِ علي‌قلي‌خان تحقیق کرده موکبِ معلّی ساحلِ آبِ سروار گرفته نهضت فرمود - و عساکرِ نصرت همگي بوادي و براري را درنوردید - و ازان گم‌گشتهٔ صحاریِ ادبار نشانے پیدا نشد - و چندان از ثقات استماع افتاد که علي‌قلي‌خان بے خبر در محمّد آباد بود - اگر [همان شب (که رایتِ اقبال بآن‌حدود رسیده بود) راست رانده به محمّدآباد میرفت] آن مُدبر بدست مي‌افتاد - و همانا که منعم‌خان این‌نردِ دغل باخت - و برای رواجِ بازارِ خود نخواست که او بدست افتد - اوّل نگذاشت که همان‌شب بر سرِ او بروند - ثانیًا او را خبردار ساخته گریزاند - و معلوم شد که علي‌قلي از راههای پُر درخت بقلعهٔ جلوپاره (۴) رفته فرودآمده است - شهریارِ دانش‌پژوه اغماضِ نظر فرموده بروی نیاوردند - و روزِ دیگر موکبِ مقدّس بواسطهٔ آنکه (کشتي پیدا نشد - و گذرگاه معلوم نبود - که آن دریای زخّار را عبور توان کرد) ازین رویِ آب در برابرِ جلوپاره نزولِ اجلال فرمود - و بندوقها از طرفین سردادند چون علي‌قلي دانست (که گیتي‌خدیو خود بدولت پرتوِ اقبال انداخته اند) بودن را بخود قرار نداده پیشتر روان‌شد - و روزِ دیگر موکبِ اقبال ازان منزل کوچ نمود - و کنارِ دریا گرفته بقصبهٔ مؤ نزولِ اجلال فرمود - درین‌راه غریب درخت‌زارے پی‌سپرِ مواکبِ جهان‌نورد شد - انواعِ سباع و وحوش از برّ و بحر نمایان میشدند - و جوانانِ صاحب قبضه صید میکردند - و اقسامِ جانور بنظرِ اشرف مي‌درآمد - و بسپاهیانِ سخت‌انداز اشارتِ عالي میشد که بخدنگِ سندان‌دوز و سنانِ شعله‌کردار از پا مي‌انداختند - و در وقتِ مرورِ اردوی عالي‌شکوه جانورانِ دریائي مثلِ نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحلِ دریا نمایان‌میشدند - و چون از دور گردِ عساکر بر میخاست بآب میخزیدند - و بعضے جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ برآنها کارگر نمي‌آمد - بالجمله موکبِ معلّی در حدودِ آن‌قصبه بود که خبر آوردند که بهادر خان درین‌فرصت بجهونپور رسیده

(۲) در [بعضے نسخه] رنجیت (۳) نسخهٔ [ح] سردار خان (۴) نسخهٔ [آ ج] جلوپاره ٭

جرائم علي‌قلي خان میکرد) بر زبانِ تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرمائیم - امّا عجب که او بر آدابِ عبودیت ثابت‌قدم ماند - و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد - چه دران هنگام (که بموجبِ استدعای خانخانان بعلي‌قلي خان و بهادرخان جایگیر مکرمت میشد) قبولِ التماسِ او مشروط باین بود که تا موکبِ اقدس درین‌حدود باشد خانزمان از آب عبور نکند و چون رایاتِ اقبال بمرکزِ اورنگِ خلافت رسد وُکلا بدرگاهِ معلّی آمده مناشیرِ دولت از دفاترِ عالیه بگذرانند - و بر جایگیرهای خود متصرّف گردند - درین وقت (که رایاتِ عالي بجانبِ بنارس و چنادهٔ ظلالِ ارتفاع بر سمتِ معاودت انداخت) علي‌قلي‌خان همان روز از آب گذشته به محمّدآباد رسید - و کسان را به غازي‌پور و جونپور روانه کرد - موکبِ معلّی از شکار مراجعت نموده بساحتِ بنارس نزولِ اجلال فرموده بود که بعرضِ مقدّس رسید که آن بےسعادت برخلافِ شرط رفته عدول از جادهٔ حکمِ اشرف نموده از آبِ گنگ گذشته است - قهرمانِ قهرِ جهانگدازِ شاهنشاهي بجوش درآمد - و رقمِ بیدولتیِ این سیه بختان (که اغماضِ نظر ازان شده‌بود) بر پیشگاهِ باطنِ اقدس (که آئینهٔ گیتي‌نمای دولت است) جلوه‌گر شد - و در مقامِ سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه‌بختیِ آن تیره روزگاران‌را بر زبانِ اقدس آوردند - خانخانان از کمالِ انفعال سر درپیش نهاد - و زبانِ‌گفتار بسته و رشتهٔ جواب گسسته یافت - و خواجه‌جهان و مظفّرخان و راجه بهگونتداس و جمعی دیگر از آمرای حقیقت اساس را براردوی نصرت طراز گذاشتند - که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند - و خود بنفسِ نفیس بعزیمتِ تادیب و تنبیهِ علي‌قلي‌خان شبِ دیبادین بیست و سیوم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ شبِ شنبه یازدهمِ رجب پایِ توجّه در رکابِ دولت آورده بطریقِ ایلغار راه نوردِ نصرت شدند - و قربِ گزینانِ بساطِ اقدس و سایرِ فدائیانِ موکبِ معلّی (گرد و پیشِ چترِ والا بوده - و بر یکدیگر مسابقت نموده) گوی سرعت از شمال و صبا ربودند - جعفرخان تکلو و قاسم‌علي خان‌را بر سرِ غازي‌پور تعین فرمودند - این بهادران چون بدروازهٔ قلعهٔ غازي‌پور رسیدند بیدولتانِ انجا آگاه گشته از برجے (که متّصل بدریای گنگ بود) خود را در آب انداختند - و به محمّدآباد رسیده علي‌قلي‌خان را ازین واقعه آگاه ساختند علي‌قلي‌خان دست و پا گم کرده از کمالِ سراسیمگي گریخته چون برلبِ آبِ سروار(۲) رسید بکشتی چند (که برکنارِ آب برای چنین روز آماده(۳) میداشت) با جمعے (که با او بودند) در آمده جانِ سراسیمه را بساحلِ سلامت برد - و موکبِ مقدّس آن شب که روان شد از دریای جونپور بر فیل سواره عبور فرمودند - و آخرهای شب زمانے بر فیل توقّف نمودند - و سحر بار گرمِ رفتن

(۲) نسخهٔ [د و] سرو - و در [بعضے نسخه] سروا (۳) نسخهٔ [ب] نگاه ٭

بحضرت مشغول بود - رسیدن ملا نورالدین شنوده و [illegible] صفویه او شد و بفوج ملا تاخت - در اثنای تاختن اسپش بغتة درچفت [illegible] و جمعی پیاده رفته اورا دستگیر کردند - و ملا آن دیوانهٔ بیدولترا بقتل رسانید - و [illegible] شد ●

و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چنار[۲] [illegible] - ازانجا (که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بر عفو جرائم و صفح زلات [illegible] است) بوسیلهٔ الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرائم و آثام علی قلی خان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چنار (که از [illegible] هندوستان است) از خاطر جهانگشای سرزد - و بموجب این عزیمت دولت افزا روز [illegible] ماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرف خانرا بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود - و [چون بمنزلی شهر بنارس (که بر ساحل دریای گنگ [illegible]) [illegible] پرتو انداخت] افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیهٔ سعادت [illegible] واقع شد - و [illegible] مظفررا[۴] [illegible] توقف درانجا نبوده با خاطر [illegible] مقدس بتفرج چنار توجه فرمودند - و [illegible] قلعهرا نظر [illegible] انداختند مسرت پیمای ظفر و یلی گشتند - [illegible] نوید عشرت آورده [illegible] شکار را پیش [illegible] [illegible] [illegible] دران بیشهای [illegible] [illegible] پرتو اشارت عالی [illegible] که [illegible] بساط حضور از هر جانب درآمده [illegible] - و بدستوریکه ([illegible] صیدگاه اقبال بود) ده فیل را شکوهرا درمیان گرفتند - و [illegible] بطناب مدارا بستند - و با فیلان اهلی هم تگ ساخته بحصار چنار [illegible] - وازانجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی معلی (که [illegible]) ورود سعادت فرمودند ●

و از سوانح[۵] ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بر سر خان زمان - ازانجا (که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهی ست - و از مبدای فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت آمده) هرچه (از حقائق کونی و الهی ست) پیش ازانکه (جلوهٔ ظهور یابد) انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد - چنانچه دران وقت (که منعم خان [illegible] شفاعت

(۲) نسخهٔ [ح ط ی] سوانح عبرت بخش (۳) نسخهٔ [ح] چنار گدهه (۴) در [بعض نسخه] [illegible] مظفررا
(۵) نسخهٔ [ح] سوانح دولت افزا ●

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چندے از دلیران نظام پذیرفت - و هراول بمحمّد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قتلق[۲] قدم خان و شاه فنائی و صدرحمت اوزبک و قلماق بهادر و طایفهٔ از مردانِ کار رونق گرفت و التمش بخانِ عالم و هندو بیگ مغل و رای سال درباری و رای پتّرداس[۳] و داوُدخان[۴] فوجدار و طبقهٔ دیگر از مبارزان استحکام یافت - و ازانجانب باغیان سه فوج شده بودند - فوجی باهتمامِ بهادرخان و فوجی بسرداریِ اسکندر خان - و فوجی بسربراهیِ محمّد یار برادر زادهٔ سکندر در هراول مقرّر ساخته آمادهٔ جنگ شدند - در میانِ هردو هراول هنگامهٔ جنگ گرم شد - قدرے هراولِ مخالف غلبه[۵] کرده جَسته بود که مردمِ التمش دادِ دلاوری داده هراول را برداشتند.- محمّد یار (که پیشانیِ لشکرِ ظلمانیِ او بود) بشمشیرِ برق‌لمعان برخاکِ هلاک افتاد - و بسیارے از مخالفانِ پایمالِ فنا شدند - وسکندر (که با فوجی گزیده از دنبالِ این فوج آمادهٔ عربده بود) گردِ ادبار بر روی دولتِ خود بیخته و پشت بر عساکرِ منصوره داده رو بهزیمت آورد - و افواجِ قاهرهٔ کامیابِ نصرت و اقبال از دنبالِ هزیمتیان درآمده بهرکس ازان تیره‌روزگارانِ بخت برگشته میرسیدند خونش بخاک میریختند - تا برلبِ سیه آبے رسیدند - سکندر از بیمِ جان خود را در سیه آب زده از خاکِ سیاه سر بیرون کرد - و بسیارے از سپاهِ کار آمدنیِ او دران ظلمت‌آباد فرو شدند - و افواجِ قاهره (که سکندر را هزیمت دادند) بقصدِ غارت و تاراجِ لشکرِ ادبار پراگنده شدند - بهادرخان (که باجمعی در کمین بود) دربن زد و گیر بفوجِ جرانغارِ لشکرِ اقبال رسید - و جنگ در پیوست - شاه بداغ‌خان از اسپ جدا شد - و بقیدِ مخالف درآمد - و عبدالمطّلب پسرش توفیقِ نیکوخدمتی نیافت و ناصرقلی وجمعی از کافرنعمتانِ تباه‌خرد خاکِ بے‌حقیقتی برفرقِ روزگارِ خود ریخته بغنیم پیوستند بهادر این افواج را برداشته متوجّهِ قول شد - و قول بے جنگ سررشتهٔ نبرد را از دستِ داده عارِ فرار اختیار نمود - محمّد باقی‌خان ببهانهٔ حفظِ اسباب و ابقای اموال خود را بکناره کشید و بعضے از روی نفاق و حرام‌نمکی جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند - و از شومیِ اینها لشکرِ فتح‌کرده را شکست افتاد - راجه تودرمل و قیاخان و اعتمادخان و مردمِ التمش جمع[۶] شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کارے بسرانجام نشد - غرور را این نتیجه است - این معامله‌نافهمان نمی‌بینند که خدیوِ زمان با علمِ یقینی چگونه مُدارا میفرمایند - هرکرا کردار چنین باشد آنچه بیند از خود بیند - و روزِ دیگر سپاهِ پراگنده فراهم آمده بجانبِ تنّوج متوجّه شد - و سرانِ لشکر عرضداشتی

---

(۲) در [چند نسخه] قل قدم خان - و نسخهٔ [ی] کل قدم خان (۳) در [بعضے نسخه] تهرداس
(۴) در [بعضے نسخه] داد خان - و در [بعضے] دادن خان (۵) در [اکثر نسخه] غلبه گونه جُسته بود
(۶) در [بعضے نسخه] جدا شده ه

بیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابلهٔ عساکرِ منصوره آمده خیالِ محالِ جنگ داشته باشیم استدعا آنست که واسطهٔ شفاعتِ زلّات و جرائمِ ما گردید - و فیلانِ نامي (که باقبالِ بادشاهي بدست آمده - و طبعِ اقدس بدان رغبت دارد) روانهٔ درگاهِ معلّی میسازیم - و چون بظهور رسد (که از دریای مکرمت زلّاتِ ما بزلالِ عفو پاک شده‌است) ما هم بدرگاهِ جهان‌پناه رفته سجدات عذرخواهي بتقدیم خواهیم رسانید - میر معزّالملک و سایرِ امرا (چون رنگ آمیزي و تزویرِ این گروهِ عاقبت نامحمود میدانستند) داغِ رد بر پیشانيِ خواهشِ آن مُدبران نهاده جواب نوشتند که رقائم آثام و جرائمِ شما ازان قبیل نیست که جز بطوفانِ خونيِ شمشیرِ آبدار از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت بهادرخان بار بمیر معزّالملک پیغام داده درخواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخني چند مناسبِ وقت بمشافهه گفته شود - میرمعزّالملک قبولِ این‌اراده نموده با معدودے از اردو برآمده رفت - و بهادرخان ازانجانب با چندے پیش آمده میر را دریافت - و مقدّمات از جانبین در میان آمد - چون آثارِ حیله در پیشانيِ معاندان ظاهر بود صورتِ صلح قرار نگرفت - لیکن بحرف و حکایت روزگار میگذرانیدند ٭

چون سرگذشتِ حال بمسامعِ اجلال رسید حکمِ والا بشرفِ نفاذ پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل با مردمِ خود در لشکرِ منصور رفته اگر صلاحِ حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمهٔ عساکرِ عالیه باشند - و اگر صلاح در قبولِ التماسِ آن جماعت باشد از فضل و رحمتِ بیقیاسِ ما ناامّید نسازند - این دو دولتخواه بسپاهِ نصرت‌قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که آنچه از حرفِ عقیدت و اخلاص برزبانِ شما میرود اگر از لوامعِ صدق ضیائی دارد بعزمِ درست و خاطرِ مطمئن متوجّهِ آستانه‌بوس گردید - و اگرنه وقت‌گذراندن و دست در حیله زدن کارِ مردان نیست و چون دلِ شان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمونِ شان نشد - و دولت پهلوري نکرد از مُدبري خود در نواحيِ خیرآباد پای ضلالت‌پیمای جرأت را در دلیري افشردند - و عساکرِ دولت را چون (حقیقتِ الحاحِ علي‌قلي و ملاطفت فرمودنِ شاهنشاهي معلوم نبود - و لشکرِ پیش در مبارزت مساهلت نموده بود) راجه و لشکرخان قرارِ جنگ داده بترتیبِ صفوف و تسویهٔ افواج همّت گماشتند - قول بمیر معزّالملک و اعتماد خان خواجه‌سرا و میر علي‌اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان و دولت خان فوجدار و جمعے از بهادرانِ نامور انتظام گرفت - و برانغار بجلادتِ قیاخان و حسن آخته[۲] و شیرسلطان و راجه متّرسین و کرمسي و مهر علي ولدِ استاد یوسف و برخے از جان‌سپاران دیگر ترتیب یافت - و جرانغار ببداغي‌خان و شاه بداغ خان و مطّلب خان و نقو و ناصروالي اوزبک

(۲) در [بعضے نسخه] حسن خان آخته (۳) نسخهٔ [ج] آخته بیگي ٭

بآستان‌بوسي قرار نتوانست‌داد - و گفت چون از من ناسپاسي چنین بظهور آمده یکبارگي باین دلیري اقدام نمیتوانم کرد - درین‌مرتبه والدهٔ خود و ابراهیم خان را (که ریش‌سفید ما ست) میفرستم و بعد از تقدیمِ خدماتِ لایقه باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف خواهم شد - بعد از گفت و گوی بسیار همین معني قرار یافت ●

روز دیگر علي‌قلي والدهٔ خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامیِ خود مثلِ بال‌سندر و اچپله[۲] (که از فیلانِ مستِ زبردستِ مشهور بودند) با دیگر فیلان برسمِ پیشکش همراهِ میرهادي و نظام آقا فرستاد - و حاجي خانِ سیستاني را (که مقیّد طور بود) نیز فرستاد - خانخانان و خواجه‌جهان افواجِ قاهره را برکنارِ آب در مقابله گذاشته والدهٔ علي‌قلي و ابراهیم‌خان را باپیشکش همراه گرفته رو بدرگاهِ معلّی نهادند - و ببارگاهِ مقدّس رسیده خانخانان ابراهیم‌خان را (تیغ و کفن در گردن انداخته - و سر و پا برهنه ساخته) در بساطِ حضور آورد - و بوسیلهٔ شفاعتِ او بر جرائمِ گوناگونِ این شور بختان قلمِ عفو کشیده آمد و بر زبانِ اقدس گذشت که اگرچه ظاهر آنست (که این واژگون طالعان بعهدِ خود وفا ننمایند) امّا چون خاطرِ تو عزیز است تقصیراتِ ایشان بخشیده آمد - و جایگیرهای ایشان بدستورِ پیش مرحمت شد - باید که تا زمانی (که راياتِ اجلالِ شاهنشاهي درین‌حدود بسیر و شکار مسرّت پیرای خاطر باشد) علي‌قلي از آبِ گنگ باین‌طرف عبور نکند - و چون دارالخلافهٔ آگره مستقرِّ رایات اقبال شود وُکلای اینها آمده آسنادِ جایگیرِ خود را درست نمایند - و بموجبِ آن مناشیرِ اقبال معالّ جایگیرِ خود را متصرّف شوند - خانخانان از ظهورِ عنایاتِ پادشاهانه تارکِ مفاخرت باوجِ عزّت رسانید و حکمِ معلّی شد که تیغ و کفن را از گردنِ ابراهیم خان فرود آورند - و مژدهٔ عفوِ گناهان را بوالدهٔ علي‌قلي‌خان (که در حریمِ حرم سرای شاهنشاهي روی برخاکِ تضرّع و زاري نهاده منتظرِ نویدِ بخشایش بود) رسانند - و[۳] (چون معاملهٔ این نا برخوردارانِ بیدولت برتلبیس بود چنانچه بر آگاه‌دلانِ معامله‌رس پوشیده نیست) ایزدِ جهان‌آرا خواست که حقیقتِ بد درونیِ این طایفهٔ کافرنعمت بر ساده‌لوحانِ زمان خاطرنشان‌شود - بعد از چندروز (که اینها بسعادتِ زمین‌بوس عزّ اختیار یافته‌بودند) خبرِ جنگِ میرمعزّالملک و اُمرای کبار ببار یافتگانِ درگاهِ معلّی رسید - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه (چون بهادرخان و سکندرخان باغوا و صلاح‌دیدِ علي‌قلي‌خان گردِ خلاف و عناد بسرکارِ سروار انگیختند - و در مقامِ بغي و عصیان ایستاده دست بفتنه و فساد گشادند) ناگاه درین اثنا بآئینِ شایسته فوجی بزرگ از مواکبِ عالي رسید - از استماعِ شکوهِ این فوج دست و پا گم کرده خود را مردِ این میدان نیافتند - و بے اختیار شده درِ مکر و تزویر زدند - ازروی ظاهر بمیر معزّالملک و آمرا

---

(۲) در [چند نسخه] اجپله (۳) در [بعضی نسخه] رسانیدند ●

و یک قورچی او (که آهوی حرم نام کرده‌بود) سوار شده متوجّهِ اردوی خانخانان شد - و ازین طرف خانخانان نیز برکشتي سوار شده با سه کس میرزا غیاث‌الدّین علي و بایزید بیگ و میرخان غلامِ سلطان‌محمّد رفیق[۲] (که پیشِ منعم‌خان اعتبار داشت) متوجّهِ ملاقاتِ علي‌قلي‌خان شد و از دو طرفِ دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه‌آرای بودند - چون کشتیها در میانِ جزیرهٔ آب نزدیک بهم رسید علي‌قلي‌خان برخاست - و گفت کیفیّت لیغ[۳] سلام علیکم - و جَسته تنها خود را بکشتیِ منعم‌خان انداخت - و با یکدیگر مراسمِ معانقه بجای آورده نشستند - زمانی صحبت بگریهٔ سالوس گذشت - و پارهٔ در ذکرِ خدمت‌فروشي گذراند - و لختي در عهود و ایمانِ زباني صرف شد - بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث‌الدّین علي بملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي رفته حقیقتِ حال‌را عرضداشت نماید - که آنحضرت خواجه‌جهان را (که مدارِ مهمّاتِ سلطنت برای رزین او بود) نیز فرستند - تا خاطرِ علي‌قلي‌خان بالکلّیه جمع شده پیمانِ دولتخواهي را از صمیمِ جان[۴] استحکام دهد - و باین قرارداد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد - و این واقعه در اوائلِ دي ماهِ الٰهي بظهور پیوست - میرزا غیاث‌الدّین علي بشرفِ ملازمت رسیده سرگذشت‌را بموقفِ عرضِ ایستادهای بارگاهِ مقدّس رساند - حضرتِ شاهنشاهي بموجبِ التماسِ منعم‌خان خواجه‌جهان‌را فرستادند - بعد از ملاقاتِ علي‌قلي‌خان روزِ دیگر منعم‌خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علي‌قلي‌خان رفت - شاهم‌خان جلایر و میرمنشي و حیدر محمّد‌خان آخته‌بیگي و کوچک علي خان و تیمور یکّه و جمعی همراه بودند - علي‌قلي‌خان جشنِ بزرگانه داشت - و مراسمِ مهماني بجای آورد - بعد از تقدیمِ لوازمِ ضیافت منعم‌خان بمنزلِ خود آمد - و بعد ازان خواجه‌جهان آمده منعم‌خان خواست که باتّفاقِ خواجه‌جهان باز بمنزلِ علي‌قلي‌خان رود - خواجه‌جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علي‌قلي جوانِ بے‌اعتدال است - و بمن ناخوش - رفتنِ خود را بمنزلِ او مصلحت نمیدانم - اگر بسیار بجدّ ید گروی برای ما بگیرید - تا بهم برویم - منعم‌خان ابراهیم خان اوزبک را بگروي از علي‌قلي‌خان طلبیده آورد - روزِ دیگر منعم‌خان و خواجه‌جهان رفته در منزلِ علي‌قلي‌خان صحبت داشتند - و روزِ دیگر در منزلِ ابراهیم‌خان صحبت داشتند - و مجنون‌خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند - و میانِ ایشان و علي‌قلي‌خان آشتي دادند هرچند سخن در رفتنِ علي‌قلي‌خان دراز کشید فایده نکرد - و از حیله و تلبیس (که در سر داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] قبق (۳) در [اکثر نسخه] همچنین است - یعني کیفیت چیست ای صاحب چه لیغ بمعنی صاحب آمده - و نسخهٔ [ح] کیف اخي - و شاید کیف لیغ باشد - یعني کیف یا صاحب (۴) نسخهٔ [اح] دل •

عُدوان گرفته نگذارد که گردِ فتنهٔ این تبه‌کاران بر دامنِ آنحدود بنشیند - افواجِ قاهره همّت بدفعِ اعادی گماشته تا پرگنهٔ خیرآباد عنانِ مسارعت باز نکشیدند - و حضرتِ شاهنشاهي سودای فاسدِ علي‌قلي خان را چنین[۲] علاج فرموده بخاطرِ مطمئن متوجّهِ الهآباد[۳] شدند - علي‌قلي خان (که در فرستادن و جدا کردنِ آن مردم بخاطر آورده‌بود که فتورے در عساکرِ نصرت‌مآثر راه خواهد یافت) ازان داعیهٔ واهیه ناامّید گشت - و بخیالِ ناصواب دست در مکر و تزویر زده اوّلاً بیبی سرو قد نام عورتے را (که در ملازمتِ حضرتِ فردوس‌مکاني بشرفِ خدمت امتیاز داشت) پیشِ منعم‌خان فرستاده تذکارِ آشنائیِ قدیم نمود - و بعد ازان دیگر مردمِ کاردان روان ساخته دمِ مصالحت زد منعم‌خان خانخانان از ساده‌لوحي بکنکشِ کهنه‌عملها از استیصالِ معاندان دست کشیده و سخنانِ مزوّرِ او را باور داشته بدرگاهِ جهان‌پناه عرضداشت فرستاد - و بفرطِ الحاح التماسِ قبولِ این داعیه نمود و حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای کمالِ مروّت و فتوّت (هرچند بعین‌الیقین بد درونی و فتنه‌اندوزیِ علي‌قلي‌خان را میدیدند) ملتمسِ خانخانان را بموقفِ قبول داشته خواجه غیاث‌الدّین علي قزوینی را فرستادند که مراحمِ خسروانی را خاطرنشان نماید - و بر حقیقتِ اسرارِ صحبت آگاهي یافته دقائقِ آنرا معروضِ پایهٔ سریرِ اعلی دارد •

چون منعم‌خان باین عاطفتِ کُبری اختصاص یافت بعلي‌قلي‌خان نوشت که مناسب آنست که بایکدیگر بے قاصد و پیغام صحبت داشته در تاسیسِ مبانیِ عقیدت و استحکامِ مدارجِ خدمت اهتمام نموده آید - چون دران ایّام شهرت یافته‌بود [که بعضی از بهادرانِ اخلاص‌مندِ شاهنشاهي (چون عادل‌خان و جمال خان بلوچ) قرار داده‌اند که در کمین بوده کارِ آن مُدبر را بانجام رسانند] علي‌قلي‌خان در آمدن و دیدنِ منعم‌خان ملاحظهٔ عظیم داشت - و میخواست که معاملهٔ مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد - منعم‌خان قبولِ این‌معني نمیکرد - تا آنکه مقرّر شد که در میانِ دریا با دو سه کس فراهم آمده قرارِ صلح نمایند - بنابران علي‌قلي‌خان این مژده را فوزِ عظیم دانسته اهل و عیالِ خود را در همان‌محکمه گذاشته با لشکر و کشتي متوجّهِ گذرِ چوسا[۴] شد و بمقامِ بکسر (که آنطرفِ آبِ گنگ بود) رو بروی اردوی خانخانان خیمه زد - حسن خان بتني و سلیمان‌منکلي و کالاپهاڑ از آمرای افغانان همراهِ او بودند - و بارسالِ رُسُل و رسائل تجدیدِ لوازمِ یکجهتي از طرفین بظهور آمد - بمقتضای قرارداد روزِ دیگر ازان طرف علي‌قلي‌خان با سه‌کس خود یکے شهریار گل (که از طبقهٔ گُردان بمزیدِ شجاعت اختصاص داشت) دیگر سلطان محمّد میرآب

---

(۲) نسخهٔ [د] چنان (۳) نسخهٔ [ا] پیش - و نسخهٔ [ب ج و] الهاباس - و در [بعضی نسخه] الهاباس
(۴) در [چند نسخه] جوسا •

راسخ گرداند - و مقرّر سازد که (چون رایاتِ عالي بحدودِ جونپور نزولِ اقبال فرماید) متوجّه ملازمت گردد - و فیلِ بختِ بلند را همراه آورد - دریذولا (که جونپور مقرِّ رایاتِ اجلال شد) بجهتِ مهمِّ مذکور باز قلیچ‌خان را فرستادند که او را بشاهراهِ سعادت رهنموني نماید - و باعثِ مجدّد آنکه قبل‌ازانکه (رایاتِ والا از دارالخلافه بنهضت درآید) سلیمان قرچی بقلعهٔ رهتاس فرستاده بود - تا بمعاضدت و مُساعدتِ علي‌قلي‌خان تواند بدست آورد - لشکرِ سلیمان باستظهارِ علي‌قلي‌خان کار بر فتح‌خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبرِ توجّهِ موکبِ والا[۲] بلشکرِ سلیمان (که بمحاصره مشغول بود) ۱۱
رسید - دست از محاصره باز داشته پا از دایرهٔ قلعه‌گیري بازکشید - فتح‌خان (که جز دوروئي و تزویر کارے نداشت) چون حوالیِ قلعه را از مزاحمتِ لشکرِ سلیمان خالي یافت در گرد آوریِ ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام‌روا شد - و مخفي کس پیشِ برادرِ خود حسن خان (که همراهِ قلیچ‌خان بملازمت آمده بود) فرستاده بیغام داد که من از ممرِّ آذوق و ذخیره دل بیغم ساخته‌ام - اکنون تو بهر روشے (که میسّر شود) خود را بقلعه برسان که وقت است - حسن‌خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله‌اندوزي انداخت - و بعرضِ واقفانِ بساطِ اقدس رسانید که یکے از خاصانِ درگاهِ معلّی بمن همراه سازند - که آنجا رفته باستمالتِ پادشاهي برادر را با کلیدهای قلعه بآستانِ عالي آررم بنابران قلیچ‌خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند - قلیچ‌خان حکمِ والا را کاربند شده برهتاس پیوست - فتح‌خان اگرچه از روی ظاهر ملائمتهای منافقانه بتقدیم آورد امّا بمقتضای شقاوتے (که در سر داشت) بمواعیدِ کاذبه وقت میگذرانید - قلیچ خان حرفِ ناصواب از پیشانیِ احوالِ او خوانده مراجعت نمود - چون (فتحِ آن قلعه و جمیعِ ولایاتِ شرقي تعلّق بوقتِ دیگر داشت) دران هنگام توجّه بر تسخیرِ آن پرتو نینداخت ●

و از سوانحِ این یورش آنکه (چون مدّتے مدید علي‌قلي‌خانِ حق‌ناشناس در برابرِ لشکرِ فیروزي‌اثر نشست - و جز خاکِ خذلان بر سرِ خود نه‌بیخت) درینوقت (که زمانِ پشیماني و شرمندگي‌ست) آن‌مدبرِ مخذول در بغي و عناد (که سرمایهٔ بیدولتي‌ست) بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعے را از خود جدا ساخته بولایتِ سروار فرستاد - که ازان طرف این شوربختانِ فتنه‌اندوز در میانِ ولایت درآمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند - چون این‌خبر بسمعِ اقدس رسید شاه‌بداغ خان و سعید خان و قیاخان و حسین خان و باقي خان و مطّلب‌خان و معصوم‌خان فرنخودي و چلمه‌خان و محمّد امین دیوانه و بیگ[۳] نورالدّین و سلیم خان و فتّو افغان را بسرکردگیِ میر معزّالملک تعین فرمودند - و پرتوِ حکمِ معلّي بران تافت که لشکرِ منصور سرراه برارباب

(۲) نسخهٔ [ه ی] عالي (۳) نسخهٔ [ح] نوربیگ ●

رشوتها فرستاد) امّا ازانجا (که معدهٔ طمعِ(۲) این حریصان را جز خاکِ پُر نسازد) سودمند نیامد - همواره سخنانِ تباه‌معانی برمز و ایما میگفتند - دریندولا (که لشکرِ شایسته بنظرِ اقدس آورده منظورِ انظارِ عاطفتِ شاهنشاهی گشت) حسدِ بزرگ بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند - و دوستانِ ناقص‌درک معامله‌نافهم و فتنه اندوزانِ سخن‌ساز دوروبه یکی را هزار ساخته بآصف خانِ بیدل میرسانیدند - تا در شبِ سیومِ مهرماهِ الٰهی موافقِ یکشنبه بیستمِ صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بخیالِ فاسد و رهنمونیِ مالیخولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردم موافق بقصدِ ولایتِ گدهه (که پناه‌ِسست قوی) خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود - و یکسر تا بمقصد عنان باز نتافت - صباحِ دولتخواهانی (که همراهِ او نامزد بودند) از صورتِ حال مطّلع شده معروضِ درگاهِ والا ساختند - و عرضداشتِ این مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتیکه (حضرتِ شاهنشاهی بانشراحِ شکار کام‌ستان بودند) بوسیلهٔ ملازمانِ رکابِ دولت بذروهٔ عرض رسید - حضرت باقتضای رای مُمالک(۳) آرای منعم‌خان خان‌خانان را بباشلیقی آن لشکر نامزد ساختند - و شجاعت خان را با چندے از بهادرانِ کارطلب بتعاقبِ آصف خان تعین فرمودند - شجاعت‌خان بمانکپور رسیده متفحّصِ احوالِ آصف خان شد - آنجا خبر یافت که بقصبهٔ کره رسیده در صددِ آنست که خود را بگذهه رساند - شجاعت‌خان کشتیهارا گرد آورده خواست که از آب بگذرد - سپاهِ منصور بر کشتیها برآمد و ازانجانب آصف خان از آمدنِ شجاعت خان خبردار شده بالشکرے (که همراه داشت) برگشت که برلبِ آب سرِراه بر شجاعت‌خان بگیرد - کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند - آصف خان راهِ ممانعت پیش‌گرفت - در میانِ او و جمعی (که در کشتی بودند) هنگامهٔ نبرد گرم شد - و آنروز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود - و چون حجابِ ظلمانیِ شب پرده‌کشِ عالمیان شد آصف خان فرصتِ هزیمت را غنیمت شمرده شهاشب راهِ گریزاگریز پیش گرفت - و بامداد پگاه (که شجاعت خان خبرِ گریختنِ آصف خان شنید) بسرعتِ تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز دری ِ او تاخت - و بگروهے از عقب‌ماندهای آصف خان رسیده دانست که رسیدن بار در کمالِ تعسّر است - عنانِ مراجعت تافته متوجّهِ زمین‌بوسِ والا شد - و در جونپور باستلامِ عتبهٔ قدسیّه سربلندی یافت ●

و از سوانحِ(۴) فرستادنِ قلیج خان است بارِ دیگر برهتاس - سابقاً(۵) سمتِ تحریر یافت که بدهگانِ حضرتِ شاهنشاهی بجهتِ استمالتِ فتح خان قلیج خان را فرستادند که اورا بر لوازمِ بندگی

---

(۲) در [بعضی نسخه] طمعِ حریصان　(۳) نسخهٔ [د] عالم آرای　(۴) نسخهٔ [ج] سوانحِ این ایام
(۵) نسخهٔ [ه] سابقًا گذارش یافته بود که ●

کشتند - راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهي بتارک ادب سعادت استقبال فرستادها در یافت و بمراسم تعظیم و تکریم واردان دولت را بشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد - و بخدمات لایقه اقدام نمود و کمر بندگي بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان (اگر حلقهٔ غلامي آن درگاه والا در گوش هوش نکشد - و پایهٔ آداب عبودیت نگاه ندارد - و اساس ارتباط و اسعاد بعلي قلي خان درمیان نهد) من باجمعیت خود ابراهیم را (که خصم دعوي دار اوست) پیش کرده روی به بنگاله مي آرم و کار پردازیها بروزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شور بختان فتنه انگیز شود - راجه بعد از سه ماه (که با حسن خان و مها پاتر آداب خدمتکاري و مهمانداري بتقدیم رسانیده بود) فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گران مایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلّی ساخت - و دران هنگام (که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ نگرچین معدلت آرای بود) حسن خان و مها پاتر همراه ایلچي راجه مکند دیو (که رای پرمانند نام داشت) بسعادت زمین بوس سربلند شدند ●

و از سوانح[۳] (در هنگامیکه رایات اقبال در جونپور استقرار داشت) گریختن خواجه عبدالمجید آصف خان است - سبحان الله مستان دنیا (که خرد صلاح بین ندارند) بسعي خود در هلاک خود میکوشند - و آنرا تدبیر مي نامند - و یکی از اعاظم بلیّات آنست که (با وجود مستي و مدهوشي و قدر نعمت ناشناسي) بر دولت خود چون بید مي لرزند - و باندک توهّمي از جای رفته کاری (که هزار دشمن برای شان نتواند اندیشید) بیک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را از شتاب زدگي و سبکسري واقعهٔ پیش آمد که رفع خجالت آنرا تدبیر مدبّران روزگار مفید نیاید - و اگر مکارم شاهنشاهي بعفو آن زلّت رخسارهٔ خجالت او را از غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقي[۴] ماند - غرض از تمهید این مقدمهٔ صواب مشحون آنکه آصف خان (که[۵] از درگاه والای شاهنشاهي بمنصب ارجمند و پایهٔ عالي اختصاص یافته مجدّداً بباشلیقي لشکر ظفر پیکر معزّز و مقرّر شده بود) ازانجا (که خیانت گزینان را خوف دامن گیر میباشد) بحرف و حکایت فتنه اندوزان تهي مغز ازجای رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده بتوهّمي واهي گریخته بجانب کَدهه رفت - و مجمل این قضیّه آنکه ازان هنگام [که آصف خان ولایت گدهه مسخّر ساخته بر خزائن چوراگدهه متصرّف شده و از کوتهي خرد و خسّت نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربّي و ولي نعمت (که بدولت او از قلم بعلم رسیده بود) پوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبار خود ساخته بود] همیشه بخود توهّمي راه میداد - و هرچند (آن معامله ناتهم بمقتضای اشفاق سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [د] و مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده (۳) نسخهٔ [ا ح] سوانح این سال فرخنده
(۴) نسخهٔ [ی] باقي عمرها ماند (۵) در [اکثر نسخه] نیست ●

او را از رفتنِ بنگاله مانع آمده پیشِ علي‌قلي‌خان روانه ساختند - و چون حاجي‌محمّد خان را با علي‌قلي‌خان سوابقِ روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم و بطمعِ آنکه از موافقان باشد یا شود بعزّت و حرمت پیش‌آمد - چون آثارِ نا امّیدي از نقوشِ پیشانیِ او خواند ازانجا (که بیدولتي دامن‌گیرِ او بود) اورا مقیّد طور گردانید - و حاجي‌محمّد خان سررشتهٔ حقیقت و بندگي از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوشِ هوشِ او زده - و انصاف آنکه (۲) توقّفِ حاجي‌محمّد خان در میانِ باغیان بجهتِ تخویف و تحذیر از ارتکابِ امورِ محظور و دلالت برجادهٔ مستقیمِ اطاعت دخلِ عظیم داشت - چنانچه عاقبتِ کار اورا بوالدهٔ خود همراه ساخته بعتبهٔ والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشتهٔ خامهٔ عرض گردد ٭

و از سوانحِ فرستادنِ حسن‌خان خزانچي‌ست بولایتِ اَدیسه که در اقصیِ سمتِ شرقي (۳) و جنوبیِ سوادِ اعظمِ هندوستان واقع شده - ازان هنگام (که هندوستان فتح شده) پرتوِ لوای هیچ یکی از سلاطین بران‌سواد نتافته - و همواره فرمان‌روایانِ ولایتِ اَدیسه باعتبارِ اقتدار ممتاز بوده اند خصوصًا راجهٔ که درین‌هنگام فرمان‌روای اَدیسه بود - و ازان مدّت (که فرقهٔ افغانان دستِ استیلا بر بنگاله دراز داشتند) پیوسته نخاهایِ تمنّای فتحِ اَدیسه در ریاضِ همّتِ خود مي‌نشاندند - و لیکن درختِ امّیدِ شان بارور نمیگشت - چه در حواشیِ آن عقباتِ خطرناک و کوههای بلند و پست و شکفتهای (۴) بے حد و مر و بیشهای سخت‌دشوار چندانست که دستِ تصرّفِ پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذّر - و خاکِ آن‌زمین پی‌سپرِ عساکر شدن متعسّر است - بلکه هرگاه کسی از معارضانِ ولایت بنگاله پناه براجهٔ جگنّات میبرد والیِ بنگاله را برو دستی نمي‌بود - چنانچه ابراهیم سور (که در وقائعِ سابق نامِ او مذکور است) براجهٔ جگنّات پناه آورد - و آن راجه ناحیتی از اَدیسه را بطریقِ مساعدت داد - هرچند سلیمان کرراني با آن تسلّط جهد نمود دفعِ او نتوانست‌کرد - بلکه پیوسته ازو هراس‌مند مي‌بود - و درین هنگام (که بلدهٔ جونپور موردِ موکبِ والا گردید) ضمیرِ صواب نمای حضرتِ شاهنشاهي (که فهرستِ حسابِ فردا را از روزنامچهٔ امروز استخراج مینماید) چنان اقتضا فرمود که یکی از طرز دانانِ پایهٔ قرب را پیشِ راجهٔ اَدیسه فرستاده (۵) آید - تا بحبائلِ الطاف مستظهر گردانیده در سلکِ حلقه‌بگوشانِ درگاهِ والا انتظام دهد - حسن خانِ خزانچي (که جوهرِ اخلاص از ناصیهٔ احوالِ او پیدا بود) باین‌خدمت اختصاص یافت - و مهاپاتّر را (که در فنونِ شعرِ هندي و موسیقي عدیلِ خود نداشت) باو رفیق ساختند - و این هردو باتّفاق عازمِ اَدیسه

---

(۲) نسخهٔ [د] و انصاف حق آنکه (۳) در [چند نسخه] شرقي جنوبي (۴) در [اکثر نسخه] شکستهای
(۵) در [بعضے نسخه] باید فرستاد ٭

ازانجمله پیشکشِ آصف خان (که مشتمل بر نفائسِ آن ولایت بود) با فیلانِ مست و اسپانِ عراقي و ترکي منظورِ نظرِ قبول و استحسان شد - و شعشعهٔ توجّهِ شاهنشاهي بر ساحتِ امّیدِ او تافت و ازان وقت (که آصف خان به نیروی اقبالِ شاهنشاهي تسخیرِ ولایتِ گدهه کرده - و بر خزائن و دفائنِ چورا گدهه متصرّف شده) سپاهیِ گزین ترتیب داده بود که توجّهِ اشرف را شاید - بجهتِ عرضِ خدمت التماس نمود که آن سپاهِ رزمخواه بنظرِ اقدس درآرد - و ازانجا (که اجابتِ ملتمساتِ اربابِ ارادت شیوهٔ مرضیّهٔ حضرت است) استدعای او پایهٔ قبول گرفت - و انوارِ افضال بر ساحتِ حال و عرصهٔ آمالِ او بخوبترین صورتے تافت *

روزِ دیگر (که خسروِ خاور بر سریرِ چهارم نور افزای عرصهٔ غبرا شد - و سپاهِ ظلمت شباشب راهِ گریز گرفت) آصف خان لشکرِ خود را قریبِ پنجهزار سوار (در عرصهٔ چون کفِ همّتِ صاحبدلان فراخ - و چون پیشانیِ دولتِ اربابِ کرم گشاده) بنظرِ جهان‌افروز جلوه داد - و موردِ الطافِ شاهنشاهي شد - و فردای آن روز (که سي و دوم تیرماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه چهاردهمِ ذي‌الحجّه بود) لوای موکبِ والا ظلالِ سعادت بر ساحتِ جونپور انداخت - و منازلِ رفعت اساسِ درونِ ارکِ بورودِ اقدس درلتخانهای سعادت و اقبال شد - و توجّهِ عالي بر اصلاحِ آن ممالک (که از دستبردِ ظلمِ آن مفسدانِ بے اعتدال خراب‌آبادِ فتن شده بود) پرتو انداخت - و (چون علي‌قلي‌خان و دیگر اهلِ بغي و عصیان از صدماتِ سطواتِ موکبِ والا روی بفرار آورده از آبِ گنگ گذشتند) آصف خان را با بعضے از آمرای نامدار و سپاهِ کارطلب (چون مجنون‌خان - و شاه‌محمّدخان قندهاري) بتعاقبِ آن بخت برگشتگان فرستادند - و بجهتِ مزیدِ احتیاط و حفظِ سطوتِ سلطنت فورِ پادشاهي باهتمامِ وزیرِ جمیل مقرّر گشت - که تائیدبخشِ عساکرِ منصوره باشد - تا آمرا لوازمِ کورنش و آدابِ تسلیم بتقدیم رسانده سرگرمِ خدمت باشند - علي‌قلي‌خان و آمرای ادبار یافته نزدیکِ حاجي‌پور روبروی آب جای‌قلب رفته مستحکم شدند - و بافغانانِ سیه‌بخت [چون سلیمان کرراني (که حکومتِ بنگاله بار رسیده بود) و فتح‌خانِ پتّني[۲] و حسن‌خان برادرِ او که ایالتِ رهتاس داشتند] استظهار نمودند - و این طبقهٔ سیه‌روز[۳] در مقامِ استمداد شده بر گریوهٔ عناد و طُغیان ایستادند - رای دولت‌افزا مقتضیِ آن شد که یکي از معتمدانِ بساطِ عزّت را نزدِ سلیمان کرراني به بنگاله فرستاده اورا از معاضدت و مظاهرتِ علي‌قلي‌خان تخویف نمایند - لاجرم حاجي محمّد خان سیستاني را بایں خدمت روان کردند که بکاردانيِ و صحّتِ بیاني القصاف دلالت چون او بنواحیِ قلعهٔ رهتاس رسید جمعے از خود سرانِ افغان (که با این طائفه خویشاوندي میزدند)

(۲) در [بعضی نسخه] پنی (۳) نسخهٔ [ح ي] سیه روزگاره

ازان بیدولتان روی گردانید) بوسیلهٔ شفاعتِ خانخانان بیساط‌بوسِ پایهٔ سریرِ والا استسعاد یافت ازانجا (که شیوهٔ جان‌بخشي فطریِ آنحضرت است) جرائدِ جرائمِ او بگردابِ عفو انداخته بپرسشهای تفقّد آمیز نوازش فرمودند - و از بارگاهِ تفضّل دل داده بپایهٔ اعتبارِ سابق رسانیدند - و ازانجا بعرصهٔ ساحلِ گنگ فرود آمده ده روز بتقریبِ گذشتنِ اردوی معلّی از آب مقام شد - درینوقت منهیانِ دولت خبر آوردند که اسکندرِ سیه بخت (با آنکه طنطنهٔ نهضتِ موکبِ والا در گوشِ او پیچیده) همچنان قدمِ شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است - از استماعِ این جرأت و جسارت قهرمانِ قهرِ شاهنشاهي وسطوعِ سطوتِ ظلّ‌اللّهي برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته‌را خود بنفسِ نفیس درکنارِ او نهند - بنا برین‌اندیشهٔ صواب خواجه جهان و مظفّر خان و معین خان و جمعی دیگر از آمرا را بر سرِ اردوی معلّی گذاشته نیم شب بجولانِ اشهبِ جهان‌نوردِ گیتي خرام ایلغار فرمودند - و یک شبانه روز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت - و روزِ آینده (که سپیدهٔ صبح از آفقِ شرقي بر آمد) غبارِ موکبِ والا از عرصهٔ لکهنو بر خاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد - و حکمِ والا شرفِ ارتفاع یافت که یوسف محمّد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادرانِ اخلاص‌گزین بمنزلهٔ هراول بوده پیشتر میرفته باشند - و اسکندر خان (که از تهی‌مغزي و پُردلي در لکهنو پای ثبات افشرده بود) از خبرِ ایلغارِ پادشاهي دست و پا گم کرده از طلوعِ کوکبهٔ موکبِ والا خاکِ ادبار بر فرقِ سعادتِ خود بیخته راهِ گریز پیش گرفت - بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي بر سوادِ لکهنو ظلالِ اقبال انداخته سریرِ آسایش گزیدند - و چند سر از بهادرانِ کارطلب را بتکامشي نامزد فرمودند - و این شجاعت‌پیشگان از دنبال شتافته بهر که ازان مدبرانِ برگشته‌بخت مي‌پیوستند بشمشیرِ آبدار خاکِ در کاسهٔ سرِ او میکردند - سکندر خان نیم جانے بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلي‌قلي خان و بهادر خان رسانید - و بهادران را ماندگیِ اسپان باعثِ بر ایستادن شد علي‌قلي‌خان و بهادر خان (که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند) ازین واقعه آگاه شده پای ثباتِ خود را متزلزل یافتند - از محاصرهٔ مانکپور بر خاسته از کمالِ اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند - و بنه و بارِ خود پیش انداخته از گذرِ فرهي از دریای گنگ عبور کردند - و آفرویِ آب بزمینهای قلب پناه بردند - و موکبِ موید آن قدر در عرصهٔ لکهنو قرار گرفت که اردوی معلّی رسید - و جنبشِ موکبِ منصور مقارنِ آن اتّفاق افتاد - رایاتِ نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طیِّ مراحل مینمود - آصف خان و مجنون خان و دیگر آمرا (که با علي‌قلي‌خان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند) چون سنگِ راه از میان بر خاست در شاهراهِ ارادت بتارکِ اخلاص شتافته در دو منزلیِ جونپور بسجدهٔ درگاه سربلندي یافتند - و پیشکشهای شایسته بنظرِ اقدس در آوردند

با افواجِ علي‌قلي خان نبردِ مردانه میکردند - و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقتِ احوال بوسیلهٔ قاصدانِ چابک رفتار معروضِ بساطِ اقدس گردانیدند - و در هنگامی (که موکبِ منصور از شکارِ فیل مراجعت فرموده در مستقرِّ سریرِ خلافت انتظام بخش بود) عرائضِ دولتخواهان متواتر و متوالي رسید - چون (دفعِ فتنه و فسادِ شورِ بختان موجبِ آسایشِ عمومِ برایا و باعثِ آرامشِ کافّهٔ خلائق است) هراینه عزیمتِ این کارِ شگرف[۲] و آنرا بعمل مقرون داشتن بر ذمّهٔ والای فرمان روایانِ عالي‌شکوه بموجبِ فرمودهٔ سلطانِ خرد (که نایبِ دارالقدرتِ الٰهي‌ست) اموریست از جمیعِ فرائض مفروضتر - و مثوباتِ این عبادتِ کُبریٰ از جمیعِ ثوابها گزیده تر •

چون مضمونِ عرائضِ اُمرا متضمّن برطغیانِ عصیانِ این سیه بختانِ پریشان روزگار بذروهٔ عرضِ مقدّس رسید رای عالم آرای حضرتِ شاهنشاهي (که کلیدِ جهان‌گشائي‌ست) چنان اقتضا فرمود که درختِ خاردارِ اهلِ بغي و عصیان را پیش ازانکه (سر بهوا کشد - و پای استحکام فرو برد) بصدمهٔ تند بادِ بطش و صرصرِ طیش از بیخ و بُن باید برکند - بنابرین حکمِ[۳] عالم مُطاع باحضار و اجتماعِ عساکرِ اقبال عزّ اصدار یافت - و بمقتضای آنکه (تاخیر در امثالِ این اُمور نگنجد) پیش ازانکه (سامانِ یورشِ مقدّسِ شاهنشاهي انتظام یابد) منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران برسمِ منقلا تعین فرمودند - و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اوّلِ صبح تا آخر بنفسِ مقدّس سامانِ مهمّاتِ سپاهِ ظفر تائید داده تهیّهٔ حشمِ نصرت‌پیوند مي‌نمودند در اندک فرصت لشکری آراسته شد که شبدیز نیز کامِ اندیشه در میدانِ تعدادِ آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجقِ گردون‌سای فراهم آمد توجّهِ اقدس چنان پرتو انداخت که فیلانِ سرمستِ جنگي و دیگر فیلانِ نامدار در عرصهٔ عرض در آمدند - و بنظرِ دوربین ازانجمله دو هزار[۴] زنجیر فیل بجهتِ همراهیِ موکبِ عالي گزیدند •

و چون خاطرِ اقدس از مهمّاتِ ضروري فراغ یافت حکومتِ دارالخلافهٔ آگره بقربیون خان تفویض فرموده روزِ تیر سیزدهمِ خورداد ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه بیست و سیومِ شوّال پای دولت در رکابِ سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند - و چون موسمِ گرمای مفرط بود عساکرِ کیهان پوی شبها کوچ میکرد - تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سوادِ قنّوج مخیّمِ اقبال شد - و منعم خان خانخانان (که بطریقِ منقلا پیشاپیش میرفت) دران منزل رسیده بسعادتِ زمین‌بوس سربلندی یافت - و قیا خان (که از طالعِ ناخجسته در زمرهٔ عاصیان در آمده بود) دلیلِ هنگام (چون دولت

(۲) نسخهٔ [ح] شگرف را بعمل (- نسخهٔ [د] حکمِ عالي باحضار - و در [اکثر نسخه] حکمِ عالم مطیع
(۴) نسخهٔ [ز] ده هزار •

ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را ببرین سودای فاسد آورد اشرف خان را در میانِ خود بآئینِ مجرمانِ پاس میداشتند - و بابن راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان سمتِ لکهنو و علي‌قلي‌خان و بهادر خان بجانبِ کره و(۲) مانکپور شتافتند ●

و [چون صیتِ عصیانِ حرام نمکان و اتّفاقِ این شوریده‌بختان با یکدیگر آمرای آن سرحد (مثلِ شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمّد امین دیوانه - و سلطان قلي خالدار - و چلمه تواچي - و شاه طاهر بدخشي - و برادرش شاه خلیل الله - و گدا علي تولکچي و خان‌قلي ساربان - و یوسف تغائي - و دیگران) شنیدند] سامانِ جمعیّت نموده سرِ راه(۳) برباغیان گرفتند - و میانِ ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحیِ قصبهٔ نیمکار(۴) آتشِ کارزار بالا گرفت و محمّد امین دیوانه برقولِ سپاه بیراهه تاخته چندے را بر زمینِ ادبار انداخت - و در عینِ تاخت و باخت اسپش سکندري(۵) خورد(۶) - و او از پشتِ زین بر رویِ زمین افتاد - و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند - و شاهم خان و شاه‌بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حالِ محمّد امین قدرے دل بباد داده بودند امّا چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدمِ جلادت پیش نهند - و کوشش(۷) و کشش نمایند - بےاختیار پیش‌آمده نبردے(۸) آزمای نمودند - چنانچه(۹) دلاورانِ کار طلب از جانبین در جنگاه افتادند - و چون نمک‌حرامان در عدد زیاده بودند آمرای عظام بموجبِ صلاحِ وقت متوجّهِ قلعهٔ نیمکار گشته بدان تحصّن جستند - و صورتِ ماجرا را معروضِ عتبهٔ والا داشتند - و علي‌قلي‌خان و بهادر خان عنانِ عناد بصوبِ مانکپور تافته دستِ فتنه درانحدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال (که مردِ معرکه دیدهٔ تجربه‌کار بود) جنگِ صف با مخذولان لایقِ حال ندیده بقلعهٔ مانکپور متحصّن شد - و قاصدان نزدِ آصف خان فرستاده اورا طلب داشتند - آصف خان بعد از اطّلاع برین قضیّه گروهے از سپاهیانِ خود را بحراستِ ولایتِ گدهه مانده و بسیارے را از مردمِ کار کرده همراه گرفته در کره رسید - و درانجا از اموال و اشیا (که در چوراگڈهه بغنیمت یافته بود) بر سپاهیان بخش کرد - و مجنون خان را نیز چندے گرانمایه(۱۰) مساعدت نمود - چون مجنون خان باعانتِ آصف خان قوي‌دل گشت بیشتر اوقات مردمِ جنگي را از قلعه بیرون میفرستاد

---

(۲) در [چند نسخه] کره مانکپور (۳) نسخهٔ [ح] سر راه باغیان (۴) نسخهٔ [د] نیمکهار (۵) در [همگي نسخها] چنین است اما در برهان آورده که سکندر بمعنی سرنگون و اسپیکه بسر درآید گویند سکندر خورده - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ه] خورده اورا از پشت زین بر روی زمین انداخت (۷) در [اکثر نسخه] کوشش در کشش (۸) در [بعضی نسخه] نبرد آزمائي نمودند (۹) در [بعضی نسخه] چنانکه (۱۰) در [بعضی نسخه] گرانمند ●

ولي‌نعمت داند - در خورِ حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذرانند - و گاه پردهٔ از روی‌کار برداشته بظاهر و باطن دمِ بغي و طُغیان زند - و مصداقِ این حال احوالِ خسران مآلِ علي‌قلي خان‌زمان است از آغازِ درآمدِ هندوستان و زنگ‌زدائی این سوادِ اعظم (که بنورِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي وقوع یافت) بمجرّدِ اعتبار یافتنِ صوري پیوسته مصدرِ حرکاتِ شنیع گشتی - و از تنگ ظرفي آثارِ بدمستي بظهور آوردے - چنانچه نبذے ازان رقم‌زدهٔ کلکِ وقائع نگار شد - و همواره حضرتِ شاهنشاهي بفراخيِ حوصله گذرانده از صفوتِ ذات رقمِ زلّاتِ ضلالتِ اورا بآبِ عفو و صفح شستے - و آن تیره بختِ حق‌ناشناس قدرِ این‌مرحمت را ندانسته اسبابِ شورش و آشوبِ سرانجام دادے ●

چون بمسامعِ اقبال رسید (که اسکندر خان اوزبک سرِ بیمغز بغي و طُغیان را میخارد) ازان اغماض فرموده درهنگامے (که رایاتِ منصور بتقریبِ شکارِ فیل بسمتِ نرور نهضتِ راه میفرمود) اشرف خان را مصحوبِ فرمانِ قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقّد نزدِ اسکندر خان فرستادند - تا او را بشرائفِ الطافِ شاهنشاهي امّیدوار ساخته بآستان‌بوسِ والا سر بلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته سالکِ شاه‌راهِ سعادت گرداند - اشرف خان چون بغواحیِ اوده (که جایگیر سکندر خان بود) رسید اسکندر خان باستقبالِ منشورِ مُطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسمِ احترام دریافت - و بآدابِ تعظیم پیش آمده بمنزلِ خود برد - و چون بر فحوای مثالِ عالي وقوف یافت در مقامِ فرمان‌برداري آمده از روی ظاهر در استعدادِ دریافتِ ملازمت شد و مدّتے ممتد بدین‌حیله گذرانید - و در باطن با نفاق‌پیشها خیالِ دیگر مي‌پخت - عاقبتِ کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق‌سقال[3] یعني ریش‌سفیدِ ما ست - و قُرب[4] و جوار دارد - رفته او را مي‌بینم - و باتّفاقِ او بدرخانه متوجّه میشوم - و بدین‌عزیمت از اوده بسرهرپور (که جایگیر ابراهیم‌خان بود) رسیدند[5] - و ازانجا پیشِ علي‌قلي خان شتافتند - و مجموعِ این جماعهٔ تیرهٔ باطن خیالاتِ دور از کار پیش گرفته و عزیمتِ مخالفت مصمّم ساخته و باعلانِ عصیانِ خفي و اظهارِ طغیانِ ضمیر مبادرت نموده از حجابِ حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند - و با خود درمیان آوردند که درین ایّام موکبِ معلّی مسافتِ بعید طي‌کرده بشکارِ فیل توجّه دارند - ما دوجوق میشویم - اسکندر خان و ابراهیم‌خان از راهِ لکهنؤ بقنّوج شتافته دراننحدود خلل مي‌انگیزند و علي‌قلي‌خان و بهادر خان برادرش از جانبِ مانکپور بر سرِ مجنون خان قاقشال (که جایگیر دار انجا ست) رفته نایرهٔ شرارت اشتعال میدهند - و باین‌تدبیر شاید کارے از پیش رود - چون فکر

---

(۲) نسخهٔ [ج ي] که از (۳) در [اکثرنسخه] آق سقالو (۴) در [بعضی نسخه] قرب جوار
(۵) در [بعضی نسخه] رسید ●

واقع نشود - و هر کدام درخورِ استعداد اعتبار یافته درمقامِ افزایشِ کارِ خود گردد - سیوم میرزا طبیعت نباشد - تا اوقاتِ شریف را ببطالت و کسالت گذرانَد - و مهمّاتِ فُقرا در پردهٔ توقّف افتد - بلکه جدّآوری باشد که روز از شب نشناخته انجاحِ مهامِّ مسکینان و محتاجان را گزیده‌ترینِ عبادت شناسد چون [این اندیشهٔ حق‌اساس پیرامونِ خاطرِ مقدّس گذشت و جویای اینچنین شخصی (که بصفاتِ مذکوره آراسته باشد - یا آهنگِ آراستگی داشته در تکاپوی اهلیّت بیقرار باشد) شدند] مظفّرخان (که حلّ و عقدِ مهمّاتِ سلطنت باستصوابِ او میشد) از سخنانِ مدّاحانِ نادرست و حرفِ سرایانِ ظاهر بین از جای رفته باین‌کارِ بزرگ شیخ عبد النّبي را مقرّر ساخته بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و آن خدمتِ شریف را برای او التماس نمود - خدیوِ زمان از حسنِ نیّت و نیک ذاتي (که در حقِّ مردم بغیر از گمانِ نیک نمیفرمایند) بر دانشِ مظفّرخان اعتماد فرموده این خدمت را بار نامزد کردند - و او دکّانِ خود را بتلبیس و تزویر آراست - و خدیوِ زمان (که بدارالامنِ حسنِ ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند) توجّه فرمودند[2] - و در اندک فرصتی بهجومِ خوشامد گویانِ غرض آلود و استیلای نادانانِ کوتاه بین طالب‌العلمی او بملّائي فروخته آمد - و علمِ ظاهرِ او بعلمِ باطن تبدیل یافت - او بیبِ واسطه پسرِ شیخ عبدالقدّوس است که اهلِ هند را باو گمانِ ولایت بود و (چون ایزد جهان‌آرا ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي را محکِّ جوهرِ عالمیان ساخته است) عیارِ این مرد نیز گرفته آمد - و پرده از کارش برداشته شد - چنانچه در جای خود گذارش یابد ●

نهضت موکب موید شاهنشاهي بدفع فتنهٔ بغي خان‌زمان علي‌قلي - و دیگر سوانح اقبال که دران یورش‌عالي روی نمود

بر دُرد کشانِ خُمخانهٔ هوش پوشیدهٔ نیست که دنیا حکم باده دارد ●

● مصرعه ● ● کانچنان را آنچنان‌تر میکند[3] ●

اگر آدمي سعادت‌مند است فراهم آمدنِ امورِ دنیوي در وی موجبِ افزایشِ سعادت و مهرت آرایشِ ذاتِ او شده همواره اسبابِ دنیوي را سرمایهٔ هزار نیکي میسازد - و برای زینتِ حال و ذخیرهٔ سفرِ آخرین اسباب ترتیب میدهد - و اگر (پیشانی بخت یکی سیاه باشد - و در فطرت بدگوهر و تیره درون) هرائینه دنیاداری او سبب هزاران خسران [illegible] گردد - و آن بدنهادِ مُدبر پیوسته ذخائرِ دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند - و ترتیبِ دنیای او باعثِ تخریبِ آثارِ جهانیان سازد روز بروز دلِ تیره اش تیره‌تر شود - و پای ضلالتش افشرده‌تر گردد - نه قدرِ نعمت شناسد - و نه حقّ

(۲) نسخهٔ [ب] بفرمودند (۳) نسخهٔ [د] پر میکند ●

که قلعهٔ پیشین (که بر ساحلِ دریای جون در سمتِ شرقیِ شهر واقع بود - و بواسطهٔ توالیِ نوائبِ زمان و تصادمِ حوادثِ روزگار ارکانِ آن باختلال انجامیده) بر دارند - و دران محلِّ منیع حصنِ حصین و حصارِ رصین از سنگ تراشیده اساس نهند - [illegible] دولتِ این‌دودمانِ عالي استوار - و چون اساسِ رفعتِ این‌اقبالِ مؤیّد پایدار باشد - بنا برین در ساعتی (که ثباتِ کار و اساسِ حصار را مختار بود) مهندسانِ علويِ قیاس و معمارانِ دانش‌اساس طرحِ این بنای اعظم کشیده و کارِ حفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند - عرضِ دیوار سه‌گزِ پادشاهي مقرّر شد - و ارتفاعِ آن بشصت گز رسید - مشتمل بر چهار دروازه که بمیامنِ آن درهای دولت بر چهار رکنِ عالم گشاده شد و هر روز سه‌هزار و چهار هزار کس از بنّایانِ چابک دست و مزدورانِ قويِ‌بازو و دیگر عمله و فعلهٔ عمارت بر دوام کار میکردند - و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیدهٔ سرخِ آتشین (که هر یکی در صفا آئینهٔ گیتي‌نما و در رنگ گلگونهٔ رخسارِ اقبال تواند بود)[۲] چنان باهم وصل یافت - که سرِ موئی را در درزِ آن راه نبود - و این حصارِ عالي (که مثالِ آن مهندسِ خیال ندیده) در عرضِ هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ‌انداز باهتمامِ مخلصِ حقیقت پیوند قاسم خان میرِ برّ و بحر[۳] بفرّخي و فیروزي صورتِ ارتفاع و نقشِ اختتام گرفت ●

و درین سال رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که بمنصبِ جلیل‌القدرِ صدارت شخصی (که بدانش و بینش و راستي و درستي و معامله‌داني ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد) نامزد گردد - تا همواره بوسیلهٔ او اصحابِ فقر و فاقه و اربابِ استحقاق و احتیاج باستلامِ عتبهٔ علیه استسعاد یافته در خورِ حالت و استعداد بوظائف و ادراراتِ شاهنشاهي کامیابِ دولت شوند و باین طریق خواطرِ این طبقهٔ قناعت گزین (که لشکرِ دعا اند) بجمعیّت گراید - و بدلجمعي در اطوار[۴] و عادات و عباداتِ خود ثابت قدم بوده جویای حقیقتِ کار باشند - و در تحصیلِ مطالبِ حقیقي فتورے در راهِ ایشان نیفتد - اگرچه (این گروه در هر ملکي باشند - و هیچ اقلیمي ازین طایفه خالي نباشد) امّا در بلادِ هندوستان از همه‌جا بیشتر اند - ناگزیر کسیکه (متصدّیِ مهمّاتِ این طبقه باشد) اوّل باید که سیر چشم[۵] بود - تا این منصبِ عالي را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد - و در مالِ دیگران دل نه بندد چه برحقِ هرکس نظر آز داشتن خود را سخرهٔ عام و خاص گردانیدن است - و چه سعادتے که ازین راه معدهٔ حرصِ خود را خواهد که سیر کند - دوم باید که کاردانِ مردم شناس و شناسای مراتبِ دانش باشد - تا بسفارشِ ستمگران و مشاطگیِ مردم و نافهمیدگیِ خود ترجیحِ مرجوح

(۲) نسخهٔ [ی] کردند (۳) در [بعضی نسخه] میر بحر و بر (۴) در [بعضی نسخه] اطوار و عادات
(۵) نسخهٔ [و] برچشم ●

[illegible]

آغاز سال دهم از جلوس اقبال‌قرین شاهنشاهی - یعنی سال دی از دور اول

درین شگفته زمان و خجسته زمین (که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود) نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد - و مقدم نوروز جهان‌افروز به خجستگی فیض‌بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن در آمد - و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت * شعر *

گل بران شد که پر از برگ برون آرد[۲] بار * تا کند بال فشان همرهٔ بلبل پرواز
غنچهای سحری نیم شگفت از سر شاخ * بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز
از تماشاگری سبزه و گل می‌یابند * که رهٔ عشق بهر گام نشیب است و فراز
بندهٔ حوصلهٔ غنچهٔ این باغ شوم * صد زبان در لب و آنگه بخموشی دمساز
گوئیا ... شاه[۳] است که انداخته‌اند * از پرند گل و دیبای سمن پای‌انداز

بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دوم هلالی تحویل نیر اعظم و منور عالم ببیت الشرف روی نمود - و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند (یعنی سال دی از دور اول) بخرمی و شگفتگی شد - و بر بهار طبع اعتدال‌سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود - و آنحضرت در همان مرغزار دلگشا (که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند) کامیاب سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه‌نورد هامون‌پیما رسیده مژدهٔ عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه‌ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان آئین و دستور شتافته صید آرزو فرمودند - و فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند - و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشه کامستان شوق بودند - و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند - در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در هشت کروهی موکب عالی بیشه‌ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخودکامی دران میگردد - بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان‌تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه‌پیکران رسیدند - بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بپانوه[۴] راندند - و نیمی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند - و بحکم اقدس (که بطریق عموم جریان یافت) عامهٔ موکب عالی حوضی بزرگ (که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد) کنده از آب زلال مالامال ساختند - و آن گرم‌خویان دریا آشام را از چشمه‌سار فیض (که از پشه تا فیل را اناضهٔ او کفیل است) شاداب گردانیدند - و این وحشی‌نهادان را بطناب رفق و کمند مدارا

(۲) نسخهٔ [ز] آید (۳) نسخهٔ [ب ه ح] شاهی‌ست (۴) نسخهٔ [ج] پپاوه - و نسخهٔ [د] پیاوه - و نسخهٔ [ح] ساتوه - و نسخهٔ [ی] سالوه - و در [چند نسخه] بپانوه *

ایشان بر کنف ظهور آمده بود) بموجب رخصت شریفه متوجّه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بروجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند - هرچند خاطر اقدس مفارقت ازان قدسي‌سرشت نمیخواست امّا ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدّم داشته تجویز این‌معني فرمودند - و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این آمنیّت شدند ●

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم (که همواره باقسام شکار و انواع مستلذّات و اقسام مشاغل ظاهري مي‌پردازند) بینندهٔ چنان خیال میکند که مگر جزاین کار اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد - و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطن اند - همیشه ظاهر را (چون ظاهر پرستان صورت بین) و باطن را (چون خرد منشان معني‌قبله) آراسته میدارند - درینولا نقاب آرائی خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الٰهي موافق رجب رایات عالي را بجانب نرور و کرهره نهضت دادند - و بجاذبهٔ سلطان شوق بجانب دهول‌پور شتابان گشتند - چون در آب و هوا اعتدال بود فیل‌سوار از دریای چنبل با مواکب عالي بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت - چون عرصهٔ حواشي نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشهٔ نرور چند گلّهٔ فیل میگردد - امر عالي شرف صدور یافت که اردوی معلّی درهمان ساحت دلگشا مقام نماید - و حضرت شاهنشاهي با بعضی از ملتزمان رکاب عزّت بآن بیشه در آمده و دو روز دران بیشهٔ بے سر و بن تکاپو نموده بگلّهٔ فیل رسیدند - و آنرا بآئین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشي را درمیان گرفته باردوی عالي در آوردند - و از پیرایهٔ شکار نشاط قرین آنست که روزے در مفاوز حدود نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدّس بر اژدهائی (که قریب بهفت گز اکبر شاهي بود) افتاد که بعضے از چیتل را (که نزدیک بمادهٔ آهو باشد) فرو برده بود - و مابقي را در فرو بردن بود - ازین صورت بدیع نظّارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذي را از هم گذرانیدند - و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت - و دو روز دران عرصهٔ دلگشا منتظم امور جهانباني بوده لشکرخان میربخشي را بولایت گدّهه[۲] پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگي و دیگر نفائس امتعه (که به نیروی اقبال پادشاهي در جنگ راني بدست او افتاده بود) آنچه لایق درگاه معلّی باشد بیارد - و فرمان عالي شد که خواجه غیاث‌الدّین علي قزویني تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم رساند - و خود بسعادت سرگرم شکار شدند - و بساط شکارگاه را بورود نشاط پیرای آئین بستند ●

---

(۲) نسخهٔ [د] کره ●

که از روی مزاج‌دانی روزگار و نبض‌شناسی عالم خواجه حسن[۲] و یار محمد آخوند و فیروز[۳] و چندے دیگر را مصحوب آمرا بهندوستان میفرستاد - تا هم کار میرزا بفساد نمیرسید - و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد - لیکن چون مشیت الهي بر امرے میرود پیشتر ازان عُقلای دوراندیش را بنادانی منسوب میگردانند - و آن مکنون عالم مشیت در جلوه‌گاه ظهور مي‌شتابد - و الحق پیش‌بینان ملک دانائی را در امثال این امور جز تماشائي بودن و برفنون تقادیر الهي آگاه شدن چه کار باید کرد ●

و از سوانح فرستادن قلیج‌خان است برهتاس باستمالت فتح خان - مجملش آنکه در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه‌ایست از بدائع صنائع آفریدگار رهتاس نام - مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی[۴] بغایت بلند واقع - عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است - و از زمین هموار تا سطح آن‌قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و از غرائب آنکه بالای‌قلعه بآن بلندي هرجا که دوگز بکاوند آب شیرین مي برآید - و از مبادئ بنای این‌قلعه هیچ فردے از فرمان‌روایان بران استیلا نیافته - مگر شیرخان - که بتزویر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد - چنانچه مجملے پیش‌ازین گذارش یافت - و ازان باز بدست فتح خان پتّني (که از سرداران بزرگ شیرخان و سلیم‌خان بود) افتاد - و به پشت‌گرمی آنچنان قلعه با سلیمان (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و از دور بیني پیوسته بارسال عرائض خود را از درلتخواهان این دولت[۵] مي‌شمرد درینولا (که آثار بے‌سعادتي از احوال علي‌قلي خان‌زمان بدور و نزدیک معلوم میشد) آنحضرت قلیج خان را پیش فتح خان (که پیوسته بارسال عرائض فواز اظهار بندگي میکرد) فرستادند - که برچگونگی احوال او آگاهي یافته اورا برجادهٔ اطاعت و خدمت راسخ‌گرداند - و مقرر سازد که چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بمعیار حضور اشرف رساند سرگی جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک نماید - قلیج‌خان بسرعت هرچه تمامتر برهتاس رفت - و او را بر جادهٔ مستقیم بندگي راسخ گردانید - و حسن خان پتّني برادر خود او را بملازمت آورد که برای‌العین جلائل مراحم خسرواني را دریابد - دران ایّام [که موکب مقدس از شکار فیل از کرهره و نرور (که شرح آن عنقریب گذارش یابد) مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بود] بزمین‌بوس معلّی سرافراز شدند - و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهي گردید - و در اوائل این سال عفّت‌قباب حاجي بیگم (که از ازواج مطهرهٔ حضرت جهانباني جنّت آشیاني - و دختر تغائی والدهٔ حضرت ایشان بودند - و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس

---

(۲) نسخهٔ [ی] حسین (۳) نسخهٔ [و] فیروز خلیفه : و در [اکثرنسخه] فیروزه (۴) نسخهٔ [د ح] برکوهے (۵) نسخهٔ [ی] دولتخانه ●

برگشت - و بعد از انتظام مهمّات کابل خان کلان از لیعزائي وکالتِ میرزا را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقّف نمود - و باقي[۲] اُمرا را وداع کرد - و بهندوستان معاودت نمودند - و سکینه بانو بیگم همشیرهٔ خردِ میرزا محمّد حکیم بجهتِ اداى شکرِ الطافِ شاهنشاهي و استسعادِ ملازمتِ اقدس متوجّهِ هندوستان شد - و ببدرقهٔ قطب الدّین محمّد خان باستلامِ عتبهٔ علیّه سعادت‌پذیر شد ●

و (چون سعادتِ ذاتي در طینتِ[۳] میرزا محمّد حکیم ننهاده بودند) نه اورا عقلِ مصلحت‌بین مي‌افزود - و نه ملازمانِ اخلاص‌مندِ سعادت منش بهم میرسیدند - دربنولا (که بمهامي توجّهاتِ نظام بخشِ شاهنشاهي مهمّ کابل انتظام یافت - و خان کلان بسربراهيِ مهامِ آنجا اشتغال داشت) متفتّنانِ[۴] کابل بمقتضای خوی بدِ خود در مقامِ فتنه انگیزي[۵] شدند - و محمّد حکیم میرزا (که باوجودِ حداثتِ سن از عقلِ معامله‌رس بهرهٔ وافر نداشت) همواره گوش بر سخنانِ واهي میکرد - و میر محمّد خان (که بحدّتِ[۶] مزاج و درستيِ اخلاص موصوف بود) براهِ مدارا نمیرفت و باندک چیزے طبیعتش متغیّر میشد - و کار بشدّت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقشِ سازگاري ننشست - و میرزا محمّد حکیم نیز اگرچه اظهارِ تبعیّت گونه میکرد امّا بسیارے از مهمّاتِ بزرگ بے استصوابِ خان کلان سرانجام میداد - ازین‌قسم یکي آن بود که خواجه حسن نقشبندي در کابل بسر مي‌برد - میرزا همشیرهٔ خود را (که سابقًا والده‌اش در عقدِ ازدواجِ شاه ابوالمعالي آورده بود) بے استصوابِ حضرتِ شاهنشاهي و بے گفت[۷] و مصلحتِ خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه چون بچنین نسبتے عالي افتخار یافت مهمّاتِ درخانهٔ میرزا را از پیشِ خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے که بلو مناسب نبود میساخت - و اکثر مردمِ درخانهٔ میرزا سخنانی (که ملایمِ طبعِ خان‌کلان نبود) میگفتند - و میر محمّد خان (که باوجودِ شورشِ طبع مردے مزاجدانِ دقیقه‌سنجِ باریک‌غور بود - و در روز نامچهٔ امروز نهرستِ روزِ آینده مطالعه میکرد) از نامساعديِ بخت برای آسایشِ خود چون خلافِ حکمِ شاهنشاهي را مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیشِ او آمد - و چون دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید نظرِ پیش بیني انداخته در شبي از شبها بے آنکه کسے وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاه راهِ هندوستان پیش گرفت - و عرضداشتي متضمّنِ حالاتِ دار و گیرِ درخانهٔ میرزا و وقائعِ همت و نیستیِ کابل بشرح و بسط در سلکِ تحریر کشیده بدرگاهِ معلّی ارسال داشت - خان کلان اگر برای آسودگیِ خویش چنان بیراهه رفت بایستي

---

(۲) در [اکثر نسخه] و باقي امرا وداع کرده بهندوستان (۳) در [بعضے نسخه] نهاد (۴) نسخهٔ [ج ه ح] مفتنان - و نسخهٔ [د] متفنیان (۵) در [اکثر نسخه] انغوزي (۶) نسخهٔ [ط] بصلاحیت (۷) نسخهٔ [ه] بے گفتگو و مصلحت ●

[illegible]

[illegible]

[illegible]

● [illegible]

[illegible]

یافت - که گرم شتافته بر گذارِ آبِ نیلاب بمیرزا ملحق شوند - و بهمراهيِ او بر سرِ میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند - و عاطفتِ شاهنشاهي سرانجامِ لشکرِ بزرگ فرموده نقدے وافي[۲] از خزانهٔ عامره با دیگر اسبابِ شوکت و اجناسِ فراغت ترتیب نموده همراهِ ایلچیان روان ساخت ●

چون مناشیرِ اقبال بامرا رسید کمرِ اطاعت بر میانِ اخلاص بسته با عساکرِ نصرت قرین متوجّهِ ملازمتِ میرزا شدند - قطب الدّین خان و کمال خان و فاضل محمّد خان و محمّد قلي خان و جمعي پیشتر آمده بمیرزا پیوستند - و بوصولِ[۳] تفقّداتِ پادشاهي و مراحمِ خسرواني احوالِ میرزا زیب و فرِ دیگر یافت - و از گذرِ اٹک بنارس گذشته متوجّهِ کابل شدند - و میر محمّد خان و سایرِ امرا با سامانِ شایسته نزدیکِ دولت‌آبادِ پیشاور بمیرزا رسیدند - و هریک از امرا فراخورِ حالتِ خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانید - و از انوارِ تفقّداتِ پادشاهانه (که برو جناتِ احوالِ میرزا تافته بود) مهمّاتِ میرزا رونق و طراوت (که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود) پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزمِ درست روی‌امّید بجانبِ کابل آورد - و تا جلال‌آباد عنانِ مبادرت باز نکشید - و (چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال‌آباد را بقنبر نامي از کسانِ خود سپرده بود) میر محمّد خان اوّلاً ساقي ترنابي و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد - او از بیدولتي گردن از طوقِ اطاعت بپیچید - و چون آن خون‌گرفتهٔ جاهل بر جانِ خود نبخشود بهادرانِ لشکرِ منصور بتسخیرِ حصار متوجّه شدند - یلانِ قلعه‌گیر بفتحِ آن قلعه کمر بستند - و بقوّتِ سرپنجهٔ مردي و زورِ بازوی مردانگي این عُقدهٔ مشکل آسان بگشودند - و از هر طرف دادِ مردانگي دادند - و بقدمِ همّت و علمِ نهمت بر معارجِ قلعه‌گشائي طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانهای وسیعِ رفیع مرتّب ساختند - و بر دیوارِ آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند - اگرچه (بدخشیان بقدرِ قوّت و توانائي در مقامِ ممانعه شده دقیقهٔ از دقائقِ قلعه‌داري نامرعي نگذاشتند - و بضربتِ تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگانِ قلعه‌گشا حمله مي‌آوردند - و خاک و خاکسترِ عناد بر سرِ ساعیانِ ذروهٔ فتح مي‌ریختند) امّا آن پردلان را غبارے بر آئینهٔ دل نمي‌نشست - و احیاناً اگر عارجِ این مناهج را زخمي ساخته پایان مي انداختند آن چنان شوقِ قلعه‌گشائي نداشتند که از ملاحظهٔ حالِ آن متوهّم گشته ممتنع شوند - بلکه جرأت بر عزیمتِ خود بیشتر از اوّل نموده و پای‌همّت بر سرِ او نهاده بالا میدویدند - و باقبالِ شاهنشاهي آن قلعه در فرصتِ یکساعتِ نجومي مفتوح شد - و قنبرِ مذکور با سعهد جوان

---

(۲) نسخهٔ [ج] نقد وافر - و نسخهٔ [ی] نقد وافر و وافي (۳) نسخهٔ [ی] بوصولِ رایاتِ تفقّداتِ پادشاهي و لوای مراحم ●

باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان ارجی[۲] بدرگاه گیتی‌پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد - و سرگذشت کابل و ممتمندی خود را معروض‌داشته استمداد توجّه و هرگونه استعانت نمود - و خود بر کنار سند ساکر توقّف کرد - و (چون دران ایّام حکومت صوبهٔ پنجاب برای رزین و عهدهٔ اخلاص میر محمّد خان برادر کلان اتکه خان مفوّض بود) میرزا خواجه بیگ محمود[۳] دیوان خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید - میر محمّد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نموده - و همچنین آمرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند - میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمّد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پیشاور[۴] برگشت - و از راه کریه[۵] متوجّه جلال‌آباد شد - و در اثنای راه بافغانان شغواری جنگ روی‌نمود - جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند - و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت - و هارون شغواری (که کلانتر این قوم بود) بعدم‌خانه شتافت - و در جلال‌آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجّه کابل شد - و از روی استیلا رفته محاصرهٔ کابل کرد - متحصّنان قلعهٔ کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجای‌آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند - و در هنگامی (که نگر چین از فرورود حضرت شاهنشاهی قبله‌گاه هفت اقلیم بود) ایلچیان میرزا محمّد حکیم رسیده بوسیلهٔ واقفان پایهٔ سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیّه رسید - و بعد از اطّلاع بر حقیقت حال گوشهٔ نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد - و (چون خلاصهٔ اسباب تفرقهٔ میرزا نابودن اتالیق خرد منش خیراندیش بود) حضرت شاهنشاهی از فرط دانش (که انتظام بخش شهرستان مروّت و مردمی ست) فکر اتالیق فرموده قطب الدّین خان را (که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت) باین منصب والا اختصاص بخشیدند - و حکم مقدّس شرف نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمّد خان بمیرزا محمّد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک[۶] متمکّن سازند - و بعد از تمکّن و استقرار میرزا قطب الدّین خان[۷] در کابل توقّف نماید - و آمرا بجایگیرهای خود باز گردند - و مناشیر مطاعه (بنام میر محمّد خان و آمرای کرام مثل محمّد قلی خان برلاس حاکم ملتان - و قطب الدّین خان - و مهدی قاسم خان - و حسین صوفی سلطان - و جان محمّد بهسودی - و کمال‌خان گکهر - و فاضل[۸] محمّد خان - و محمّد قلی خان - و کلانتران آن‌دیار) عزّ اصدار

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] اوجی - و نسخهٔ [د ه] اردجی (۳) نسخهٔ [ی] نهمت (۴) نسخهٔ [و] پرشاور (۵) نسخهٔ [ح] کریه - و نسخهٔ [ط] کهرته - و نسخهٔ [ی] کهریه (۶) نسخهٔ [ی] ولایت (۷) در [چند نسخه] قطب لدین محمد خان (۸) در [چند نسخه] فاضل خان •

در معالجهٔ کار اهتمام نمودند - و عمدهٔ ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندي و باقي قاقشال و سیونک و علي محمّد اسپ و بنده علي میداني با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمّد آخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند - حقیقت معامله را بمیرزا حکیم (که بسنّ تمیز رسیده بود) رسانیدند میرزا (که از تنگی معاش و بد سلوکی بدخشیان بتنگ بود) این اندیشه را مستحسن دانسته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود - ولایت غزنین (که میرزا سلیمان بقرا بهم و ابن حسین کابلي داده بود) آنرا تغیر داده بقاسم بیگ پروانچي داد - و بنگش و آنجدود را از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود - و جلال‌آباد و آنحدود را تا نیلاب (که میرزا سلیمان بقاضي‌خان و سعید خان و مبارز خان و بهاءالدّین خان داده بود) گرفته بخالصهٔ خود مقرّر ساخت - و بتدریج کمند تسلّط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را ازان ولایت بیرون آورد - و اهل بدخشان منکوب و مخذول[۲] گشته بخدمت میرزا سلیمان رفتند - و غازي‌خان در کتل هندو کوه بمیرزا سلیمان (که متوجّه تدارک کار کابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت - میرزا سلیمان سرعت نموده متوجّه کابل شد - و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمّد حکیم رسید قلعهٔ کابل را بباقي قاقشال سپرد و طایفهٔ از مردم کار کردهٔ تجربت یافته (که محلّ اعتماد بودند) همراه او ساخت - و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال‌آباد و پیشاور روی عزیمت نهاد - میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز دران منزل مقام کرد - که لشکر از تردّد سفر برآساید - و چون معلوم او شد (که میرزا بجلال‌آباد رفته) فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال‌آباد حرکت نمود - و چون میرزا محمّد حکیم بدکه[۳] رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمي‌آید - میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت - و دختر میرزا سلیمان (که در جلال‌آباد بمقتضاي نقصان عقل مانده بود) پشیمان شده متوجّه همراهی میرزا محمّد حکیم شد - و در حدود یساول آمده ملاقات کرد - و عذر تقصیر[۴] خواست - و در همین منزل بعرض پیوست که میرزا سلیمان متوجّه اینحدود است - و آن خبر غلط بود - میرزا بسرعت تمام بغوربند خانه رسید - و ازانجا به علي مسجد و ازانجا به پیشاور در نواحی قبیلهٔ حبیب فرود آمد - و در همین روز ایلچي میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید - که شاید بدام فریبی تواند سرانجام نمود - میرزا سرسواری او را دیده وداع کرد و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجّه حدود اینلاب شد - ؤزین الغا خاکي کلّه بان (که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود) آمد - و خبر رسانید که میرزا سلیمان بجلال‌آباد رسیده حرم بیگم را با جمعی در جلال‌آباد گذاشته خود متوجّه اینحدود است - میرزا محمّد حکیم

(۲) در [اکثر نسخه] مخذول روساخته (۳) نسخهٔ [ي] بدکي (۴) در [چند نسخه] تقصیرات ٭

بنّایانِ چابک‌دست و معمارانِ کارگذار بطوریکه (مرکوز نگارخانهٔ ضمیرِ انور بود) تمام کردند - و همچنین جمیع اعیانِ مملکت و ارکانِ خلافت و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ علیّه بمقدارِ حال و فراخورِ رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند - و در ایّامِ معدوده معمورهٔ جلوه نمود که خالِ رخسارِ شهرهای آفاق تواند شد - و حضرتِ شاهنشاهی آن معمورهٔ قدسی و باکورهٔ غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهرِ آرامش و آسودگی - و بیشترے دران ایّام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال[۲] میربودند و بسیر و شکار دادِ خوشدلی و کام ستانی میدادند ●

و دریں سال ایلچیِ فرمان‌روای ایران شاه‌طهماسپ با گلدستهٔ یکجهتی در رسید - و تنسوقاتِ آن دیار بر سمِ ارمغانی آورد - سلطان محمود بکری (که همواره اظهار بندگی کردے) در آرزوی آن افتاد که منصبِ[۳] خان‌ارخانی (که خانخانانی باشد) از درگاهِ معلّی یابد - و چون آمرای کلانتر ازو بودند (که از مرتبه شناسی و دیدِ حالِ پیش‌قدمانِ خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیدندے) کامروایی این آمنیّت نگشت - مبلغهای زر برسمِ پیشکش بشاهِ غفران‌پناه فرستاد - که شاید بوسیلهٔ سفارشِ شریفِ ایشان این دولت روزی گردد - شاه ملتمسِ او را قبول فرموده اشارتِ گونه بدان رقم‌پذیرِ کلکِ محبّت ساخته بودند - لیکن (چون خدیوِ عالم بر مسندِ مرتبه‌دانی و معدلت‌آرائی بودند) رواجِ استحقاق بود - نه رواجِ سفارش - خصوصًا که مثلِ منعم خان باین منصبِ والا اختصاص داشت - بنابران استدعای شاهی را معذرتے خجسته فرموده آمده را بآئینِ بزرگان رخصت فرمودند ●

التجای[۴] میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی‌پناه شاهنشاهی - و استخلاص کابل از میرزا سلیمان - و دیگر سوانحِ اقبال

در مطاویِ احوالِ فرخنده‌مآل پیشتر صورتِ گذارش یافت که میرزا سلیمان کارِ ابوالمعالیِ تیره‌بخت خسرانِ[۵] عاقبت[۶] را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت - و قدرِ حقوقِ نعمت این دودمانِ مقدّس ندانسته در لباسِ دوستی کارِ دشمنی را ترتیب میداد - و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرّفِ خود در آورد - و میرزا محمد حکیم را در یکی از محالِّ بدخشان داشته باشد کابلیانِ حقیقت شناس اگرچه (بقدرے پی بر ارادهٔ میرزا سلیمان می‌بردند) امّا چون امرے دور از کار بود یقینِ‌شان نمیشد - تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردمِ پیش اکتفا نکرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت - دفعهٔ عبدالرّحمن بیگ پسرِ مهر قولک قدیمی را با جمعے فرستاد و دفعهٔ تنگری‌بردی قوش بیگی را با جماعتے روان ساخت - کابلیان گمانِ خود را یقین دانسته

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میدانِ اقبال (۳) نسخهٔ [ی] که منصب ترخانی (۴) نسخهٔ [ای] التجا آوردن
(۵) نسخهٔ [ط] خسران زدهٔ عاقبت را (۶) نسخهٔ [ح] مآل را ●

و آنحضرت شگفتنِ این دو گلبنِ باغِ عشرت را تفاؤل بر سعاداتِ دو جهانی گرفته آدابِ شکرگذاری بتقدیم رسانیدند - یکی را میرزا حسن و دیگری را میرزا حسین تسمیه فرمودند - قاسم ارسلان در تاریخِ ولادتِ این دو گوهرِ شاهوار گفت • شعر •

شد شاه یگانه را دو فرزندِ خلف • آمد دو گهر ز درجِ مقصود بکف
۹۷۲
دوران پیِ تاریخِ ولادت بنوشت • بنمود دو ماه روی از اوجِ شرف

و این دو گوهرِ یکتای دریای قُدس بعدِ یک ماه از ولادت بار بخلوت‌سرای عالمِ قدس و نزهت‌آبادِ مقامِ غیب خرامیدند - و نقدِ حیاتِ خود را نثارِ پدرِ والا قدر کردند - و آنحضرت از رحلتِ این دو[۲] باکورهٔ قدسی‌سرشت قدری قرینِ هموم و احزان گشته گلگشتِ[۳] بهارستانِ رضا و تسلیم فرمودند چه دورِ بینانِ بارگاه[۴] کبریا را در قضای مبرمِ ربّانی و احکامِ محکمِ یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چارهٔ دیگر متصوّر نیست •

و از سوانحِ[۵] طرحِ معمورهٔ نگرچین انداختن و چوگانِ نشاط بدستیاریِ اقبال باختن است معمارِ کارخانهٔ بدائعِ عُظمی و مهندسِ نگارین‌سرای صنائعِ کُبری وجودِ اقدسِ اعلی حضرتِ شاهنشاهی را بمشیّتِ کامل و قدرتِ جامع چنان خواسته است که در هرآنی مظهرِ کمالِ آسمانی گرداند و در هر مکانی خیالِ جمیلی را مطرحِ ایجادِ آثارِ ممالک‌آرائی سازد - بنابرین مقدّمهٔ حقیقت اساسِ خاطرِ جهان‌آرای آنحضرت بآراستن و پیراستنِ موضعِ عالی‌ککرالی[۶] توجّه فرمود - آن کلّ زمین در لطافتِ آب و هوا و طراوتِ زمین و صحرا نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد - و از آن مقام تا دارالخلافهٔ آگره یک فرسنگ راه است - و درینولا بیشتر چنان بود که (هرگاه موکبِ عالی بمرسمِ سیر و شکار از شهر بصحرا می‌برآمد) دلِ صفا منزلِ آنحضرت اکثری بآن ناحیهٔ دلگشا میکشید - و دران سرزمینِ بیقدی بساطِ شکار گسترده میشد - و بصیدِ[۷] وحش و طیر دران مرغزارِ نزهت‌بخش خاطرِ اشرف می‌پرداخت - درین هنگام (که رایاتِ اقبال از سیرِ ممالکِ منیعه مراجعت فرموده بمستقرِّ خلافت متمکّن شد) معمارِ همّتِ عالی‌اساس اقتضای آن فرمود که دران فضای دولت‌افزا عماراتِ دلکش و بساتینِ جان‌پرور طرح اندازند - بنابران در ساعتِ مسعود و طالعِ ثابت (که اساسِ عشرت و بنیانِ نشاط را زیبد) مهندسانِ سحرپرکار و طرّاحانِ جادو خیال منازلِ دلپسند و عماراتِ خاطرنشین (که قوالبِ ارواحِ شوق توانند شد) طرح انداختند - و در اندک فرصتی

---

(۲) نسخهٔ [ح] دو تازه گوهر (۳) نسخهٔ [ج] سیرِ گلگشت (۴) نسخهٔ [ا] کارگاه (۵) نسخهٔ [ح] سوانحِ این ایام دلگشا (۶) نسخهٔ [ج و ط] ککرانی - و نسخهٔ [ه] ککرالی - و نسخهٔ [ز] کلکرالی - و نسخهٔ [ی] علی ککرانی (۷) در [اکثر نسخه] بقید •

که آن فیل را (که مانده شده است) مقیّد گردانند - و خود بنفسِ نفیس توجّهٔ عالي بر بستنِ کَلّهٔ نیل گماشتند - و فیلبانانِ قوي‌دست از هر جانبِ نیلِ صحرائي در آمدند - و اشارتِ عالي بران نافت که فیلِ رن بهیرون(۲) را (که از فیلانِ مستِ زبردست بود - و در حلقهٔ فیلانِ خاصه اختصاص داشت) برده سرِ راه بران فیل بگیرند - باز این دو کوه‌پیکر یکجا شده درهم آویختند - و چون فیلِ صحرائي جنگِ عظیم کرده‌بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود - فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختي بزرگ رسانیدند - و از هرطرف طنابهای زنجیرِ قوی‌تر(۳) را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند - و بآهستگي رام کردند - و رفته رفته در حلقهٔ فیلانِ خاصه انتظام یافت - و گج‌پتي نامِ او شد و بعد از فراغِ خاطر از شغلِ شکار و استیفای انبساط از لوازمِ آن کار نهضتِ راياتِ نصرت‌ارتسام بمستقرِّ خلافت گرمتر فرمودند - و ممرِّ موکبِ والا بر سمتِ نرور و گوالیار اتّفاق افتاد - و تمامیِ عُظما و کُبرای دارالخلافه طنطنهٔ قربِ موکبِ عالي را (که نوای ارغنونِ عشرتِ ابدي ست) شنیده مسرّت کنان بلوازمِ استقبال شتافتند - و بقواعدِ اکرام و اجلالِ ادراکِ ملازمت نمودند - و بانظارِ عواطفِ شاهنشاهي کامیابِ سعادتِ صوري و معنوي گشتند - و بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي بسعادت و اقبال روزِ زمیاد بیست و هشتمِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه سیوم ربیع‌الاوّل ظلالِ ورود بر دارالخلافه آگره گستردند - و از مقدمِ اقدس اشاعتِ انوارِ فضل و افضال بر عالمیان فرمودند - و خلائق را بشکرِ این نعمتِ عُظمیٰ ابتهاج و استبشار روی نمود ●

● و از سوانح آنست که درین هنگامِ عشرت‌ارتسام (که مقدمِ سعادت توأمِ حضرتِ شاهنشاهي بدارالخلافه اشاعتِ انوارِ عدالت فرمود - و آنحضرت بر وسادهٔ عیش و متّکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخشِ عالمِ صورت و معني و پایه افزای دین و دولت بودند) از مآثرِ الطافِ دادارِ جان‌بخشِ جهان‌آفرین دو گوهرِ نایاب از یک منبع ظهور کرد - و در اخترِ جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود - دو چشمِ سرور جلا یافت - و در گوشوارهٔ اقبال احتلا گرفت - دو عقدِ ثریّا درخشید و دو بازوی قوّت پدید گشت - و دو پارهٔ مقصود ظهور نمود - دو ابروی حسن باشارت درآمد و دو گوشِ بشارت باز شد - یعني دو شاهزادهٔ قدسي پیکرِ روحاني منظر بطریقِ توأمان سعادتِ ولادت یافتند - جهان جهان شگوفهٔ دولت شگفت - و چمن چمن گلِ عشرت خندان شد - بساطِ انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند - آوازِ کوسِ شادي در نه گنبدِ گردان پیچید و نوای ارغنونِ کامراني در شش جهتِ عالم افتاد ● ● شعر ●

چنان گلبانگِ نوشانوش برخاست ● که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست

---

(۲) در [چند نسخه] فیل بهیرون را (۳) در [اکثر نسخه] قوي . و نسخهٔ [ط] نیست ●

حاصل گردد - چون نزدیک آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند - از آنجمله یک فیل کلان خوش شبم[۲] پدید آمد - شیران عرصهٔ شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرّر و آئین معهود در راندن آن گلّه بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت - پارهٔ راه رانده آمدند - مادهٔ فیلی از آن میان از گلّه برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخرالدّین رسیده او را از اسپ انداخت - و متوجّه اسپ شد - و میر[۳] را افتاده گذاشت - دربن اثنا بهادران تیز دست در رسیدند - میر از غایت اضطراب سررشتهٔ عقل از دست داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدّتے این ادای میر موجب انبساط طبائع بود - آن روز گلّهٔ فیل از میان بدر رفت - و همگی توجّه مقدّس بگرفتن فیل مذکور شد - تا آنکه اورا بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار ننموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند - مصوّر این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحرائی نهود از حکّام آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرت شاهنشاهی نام آنرا کهیری سنگ[۴] نهادند - روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گلّهٔ فیل تکاپو فرمودند - ناگاه پنج مادهٔ فیل نمودار شد - و متوجّه صید و قید آن شدند - و بتوجّه عالی سه مادهٔ فیل را از آن میان بروش معهود بسته مسرّت پیرای خاطر مقدّس شدند - چون ساحت قصبهٔ سپهری مستقرّ اردوی معلّی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجای آورده در پیدا کردن آن گلّهٔ فیل (که باین حدود پی آن گرفته اند) کمال اهتمام نمایند - آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا (که بزبان آنجا بهیل گویند) نزدیک دولتخانهٔ مقدّس آمده از آن گلّهٔ فیل نشان داد - و این کس راجه جگمن راجهٔ دهندهیره[۵] بود - بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او نیفتد آن گلّه را از آنجا رانده بود و نیز مقرّر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند که جگمن از روی دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است - چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت آنحدود آوردند - تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس درآمدند - قریب بهفتاد فیل در رفتار بود - دران میان فیل مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت - بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد - و مادهٔ فیلی از گلّه جدا شده قصد

---

(۲) در [بعضی نسخه] سپنجی - و در [بعض] سنجی - و سنی رنگی باشد - یاسمی - و سنیع بمعنی بلندی راستی - یا شنجی - و شنی بمعنی سرین (۳) نسخهٔ [ی] میرزا را (۴) نسخهٔ [۱ ب] کهری سنگ - و نسخهٔ [ب] اکهیری سنگ (۵) در [اکثر نسخه] دندیره - و در [چند نسخه] دهندهیره ●

موافق باشد - یعني اواسطِ شهریور ماهِ الٰهي موافقِ اواخرِ محرّم بدولت و اقبال بجانبِ دار الخلافهٔ آگره عنانِ توجّه تافتند - چون ساحتِ قصبهٔ نعلچه مخیّمِ موکبِ عالي شد قرابهادرخان را با دیگر اُمرای عظام و ملازمانِ اخلاص پرورد بحکومتِ مندو مقرّر ساختند - و فرمانِ اقبال مطاع شرفِ صدور یافت که از ملازمانِ بارگاهِ والا هرکس (که درین ایلغار از همراهیِ موکبِ اقدس محروم و متقاعد بوده غبارِ تقصیر بر چهرهٔ خدمت پسندیده است) مجازات و مکافاتِ او همان است که در مندو همراه قرا بهادر خان بوده بخدمتِ آنحدود قیام نماید - و چندگاه از بساطِ حضور محروم ماند - و روزِ دیگر بتقریبِ انتظامِ این مهم دران منزل توقّف اتّفاق افتاد - و روزِ سیوم در عینِ بارندگي بدولت و اقبال کوسِ مراجعت بسمتِ دارالخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سیلابها ممرِّ موکبِ عالي شد و در اثنای راه بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي اکثرے بر فیلانِ مست سوار میشدند - و این کوه پیکرانِ چیره‌دست را مغلوبِ نیروی عظمتِ صوري و معنوي میداشتند - روزے بر فیلِ کهاندی رای (که در بدمستي و زبردستي و خود سري و بد خوئي سهیم و عدیل نداشت) سوار شده عزیمتِ منزلِ پیش فرمودند - و آن فیلِ آسمان شکوه را (که فیلبانانِ قوي‌دست را در هنگامِ سرکشي و گردن‌فرازي پای ثبات بر جای نمي‌ماند) از روی اختراعِ عالي کجک[۲] بر سر زده نوکِ آنرا در سر فرو بردند و دستهاش بر پشتِ فیل استحکام دادند - و کجکِ دیگر بر دستِ تائید یافتهٔ خود داشته در وقتِ سرکشي بر سرِ او میزدند - و باین در تعبیهٔ قدرت اورا از حملهای بدمستي باز داشته روی براه مي‌آوردند - و باین فر و شکوه قطعِ مسافت نموده بمنزلِ نزولِ اقبال فرمودند - و حاضرانِ صفوفِ عزّت (که ناظرانِ بدائعِ قدرت بودند) در مقامِ حیرت آمده و این معني را محضِ تائیدِ الٰهي (که آن فیلِ نامور فرمان‌پذیرِ تقدیرِ اوست) دانسته زبانِ اخلاص بدعای دوامِ دولتِ ابدقرین گشودند بعد از قطعِ چندین مراحلِ طوفان‌خیز و طيِّ جبالِ سیلاب‌ریز عرصهٔ اُجین مخیّمِ عساکرِ فتح شد و ازانجا چهار منزل کرده بسارنگپور نزولِ اجلال فرمودند - و یکهفته دران بساطِ نشاط بخشِ کامیابِ عیش و عشرت بوده ازانجا ساحتِ قصبهٔ کهیرار را موردِ موکبِ گیتي‌نورد ساختند - و در دو منزلیِ آن کوهستانے غریب و بیشهٔ انبوه پیش آمد - و دو روز آن خدیوِ جهان‌شکار را دران بیشه مادهٔ فیلے چند در کمندِ مقصود درآمد - و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدودِ قصبهٔ سیپري نهضتِ موکبِ عالي فرمودند - و دران منزلِ شوق‌فزا قراولانِ عرصهٔ شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکي بیشه ایست عظیم - و دران گلهٔ فیل میگردد - حضرتِ شاهنشاهي بشوقِ شکار در هنگامي (که خسروِ خاورانِ بخیطِ ابیضِ صبح در پیچید) متوجّهِ این صید شدند - تا هم اسبابِ سلطنت افزون شود - و هم انبساطِ طبیعت

(۲) در [اکثر نسخه] گجباک •

حوادثِ ابدي سازد - ازانجا (كه كام بخشي شيوهٔ حضرتِ شاهنشاهي ست) ملتمسِ ميران را درجهٔ قبول داده فرمانِ عنايت‌نشان اصدار فرمودند - و اعتمادخان خواجه سرا را (كه از معتمدانِ بارگاه قرب بود) همراهِ ايلچيانِ ميران باين‌خدمتِ خاص نامزد فرموده با جلائلِ تشريف و شرائفِ انعام روانهٔ آنحدود كردند - اعتماد خان چون قريب بقلعهٔ آسير (كه نشيمنِ ميران بود) فرود آمد ميران بتارکِ ادب شتافته بسعادتِ استقبالِ منشورِ عالي بيرون آمد - و اعتمادخان را باعزاز و اكرام[۲] بدرونِ قلعه برد - و اين عاطفتِ والا را از سرنوشتِ سعادتِ ازليِ خود دانسته صبيّهٔ عفيفهٔ خود را بآئينِ گزين و آرايشِ شايسته روانهٔ سرادقِ عظمت ساخت - و جمعي از اكابر و اعيانِ ولايت را همراه كرد - و آدابِ فرمان‌پذيري و لوازمِ خدمتگاري بتقديم رسانيد - اعتماد خان در هنگامي (كه موكبِ والا از مقدمِ نهضت فرموده بيک منزل نزولِ اقدس نموده بود) بزمين‌بوسِ عتبهٔ عليّه سربلندي يافت و آن صبيّهٔ قدسيّه را بسرادقاتِ عصمت رسانيد - و شرحِ اطاعت و عبوديتِ ميران معروض داشت و حسنِ نيّت[۳] و صفاي عقيدتِ او مستحسنِ بارگاهِ قبول افتاد ●

و از جملهٔ سوانح آنكه ازانجا (كه عنصرِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي مفطور[۴] بر جرم‌بخشي و غريب‌نوازي‌ست) حسن‌خانِ خزانچي و پاينده محمّد پنج بهيّه و خدا بردي يتيم[۵] را با منشورِ عاطفت بحدودِ دونگرپور فرستادند - كه باز بهادر حاكمِ مالوه را (كه دران‌نواحي سرگردانِ باديهٔ حيرت و غربت است) مستمال ساخته بدرگاهِ معلّي آورند - چون فرستادها نويدبخشِ نوازشِ پادشاهي شدند باز بهادر اين‌معني را از بيداريِ بخت دانسته عزيمتِ ملازمت نمود - و كمرِ سعادت چست كرد كه متوجّهِ آستان‌بوس گردد - دربن‌اثنا خواجه‌سراي بي‌عقلِ او از دارالخلافهٔ آگره آمد و بعضي سخنانِ دور از كار (كه شعارِ هرزه[۶] گويانِ بي‌دولت است) گفته اورا از شاهراهِ دولت بازداشت و (چون سوادِ سيه‌گليمي هنوز از طالعِ او بر نداشته بودند) بي‌اختيار شده بمعذرتِ چندِ نامسموع از احرازِ سعادتِ زمين‌بوس محرومي اختيار كرد - و ميعادِ حصولِ اين مقصدِ عالي را بوقتِ ديگر باز بست - و واردانِ اقبال را با عرضداشتي مشتمل برشرحِ خجلت و تقصير روانهٔ درگاهِ معلّي ساخت و اين فرستادها در دارالخلافهٔ آگره بشرفِ آستان‌بوس استسعاد يافتند ●

القصّه قريبِ يكماه قلعهٔ مذكور در ظلالِ راياتِ عالي مهبطِ انوارِ جاوداني گشت - و (چون ضميرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهي از عمدهٔ ضوابط و روابطِ اين ممالک مطمئن شد - و بميامنِ اقبالِ ابدپيوند مهمّاتِ اين‌صوبه انتظامِ جديد پذيرفت) در ساحتِ معمورهٔ (كه سعادتِ معاودت را

---

(۲) نسخهٔ [ح] احترام (۳) در [بعضي نسخه] و بحسن نيت (۴) نسخهٔ [و ح] مفطور (۵) نسخهٔ [و] بيگ را (۶) نسخهٔ [ي] هرزه سرايان ●

اطاعت آوردند - و جمیع رایان و زمینداران بزمین‌بوس والا تارکِ سعادتِ خود را افسرِ دولت دادند و دران مقرِّ جلال معروضِ بارگاهِ معلّی شد که عبدالله خان منهزم شده پیشِ چنگیز خان (که درانولا در گجرات سربزرگی برداشته بود) رفته است - رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانانِ بارگاهِ مقدّس را پیشِ چنگیز خان فرستاده شود - تا آن مُدبرِ منکوب را بسته بدرگاهِ معلّی فرستد - یا ازان ملک نیز آواره سازد - لاجرم حکیم عین‌الملک را با منشورِ جهان‌مطاع فرستادند - چنگیز خان منشورِ عالی را [۲] تا قریبِ جانپانیر استقبال نموده اقسامِ چاپلوسی بجای آورد و پیشکشِ لایق با عرضداشتِ تذلّل مصحوبِ بعضی از معتمدانِ خود بدرگاهِ والا ارسال داشت - مضمون آنکه من بندهٔ پادشاهم - و از فرمان‌پذیری گزیر ندارم - ازانجا (که حضرت خطا پوشِ عطا پاش‌اند) اگر (درین مرتبه گناهِ او را بخشیده نوازش فرمایند - تا اورا بدرگاهِ عالی فرستم) از بنده‌نوازی دور نیست - و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آن‌زمان ناگزیر آن بی‌سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد - بعد از یک روز (که رایاتِ اقبال ازین سفرِ سعادت‌اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده - بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمود) حکیم عین‌الملک با پیشکشِ چنگیز خان ادراکِ زمین‌بوسِ والا نمود ●

و از جملهٔ سوانح [۳] آنکه خان قلی نام یکی از معتمدانِ شجاع عبدالله خان (که اورا در سرکارِ هندیه گذاشته بود) معروض شد که هنوز همانجا در ورطهٔ امّید و بیم مانده است - اگر بنوید جان‌بخشی سربلندی یافته در سلکِ غلامانِ درگاه درآید موجبِ سعادتِ او ست - لاجرم فرمانِ استمالت از مکمنِ افضال صادر شد - و او آن منشورِ دولت را حرزِ حیات و تعویذِ نجات ساخته با جمعیّتِ خود متوجّهِ آستان‌بوس شد - و سعادت‌پذیرِ بندگی گشت ●

و از جملهٔ وقائع آنکه مقرّب خان (که یکی از اُمرای دکن بود) از راهِ ولایتِ برار کمرِ بندگی بر میانِ جان بسته و بفرقِ اخلاص شتافته سعادتِ زمین‌بوس دریافت - و بانظارِ عواطفِ شاهنشاهی اختصاص گرفت - و سرکارِ هندیه بجاگیرِ او مقرّر شد ●

و از جملهٔ سوانح آنکه میران مبارک شاه والیِ ولایتِ خاندیس (که از قدیم الایّام بامتدادِ سنین و ادوار آبا و اجدادِ او ایالت و ریاستِ آن ولایت داشتند) از کمالِ اطاعت و اخلاص عرضداشتی مصحوبِ ایلچیانِ کاردان فرستاده شرائفِ پیشکش را نثارِ موکبِ عالی ساخت - و بوسیلهٔ مقرّبانِ بساطِ قدس معروضِ پایهٔ سریرِ والا شد که غایتِ مطلب و مقصدِ میران آنست که صبیّهٔ رضیهٔ خود را در سلکِ پرستارانِ حرم‌سرای اقدس درآورده بسعادتِ این‌نسبت ظلِّ عنایتِ آنحضرت را مامن

(۲) نسخهٔ [ب ج ط] تا جانپانیر (۳) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام ●

[illegible]

[illegible]

و خان عالم - و آصف خان - و لشکر خان - و شاه قلي خان محرم - و دستم خان - و معصوم خان فرنخودي - و قليچ خان - و رحمن قلي‌خان قوش بيگي - و خرّم خان - و قتلق قدم خان - و خواجه عبد الله - و حاجي محمّد خان سيستاني - و عادل پسر شاه محمّد قندهاري - و مطّلب خان و چغتي خان - و راجه تودرمل - و راى پتر[۲] داس - و خاکسار - و وزير جميل - و مراد بيگ - و بارجود آنکه (لشکرِ منصور در غايتِ کمي چندان راه در چنين‌رفت قطع کرده بر سرِ مبارزت آمده - و لشکرِ غنيم آنچه رو برو باستعدادِ تمام آمده‌بود از هزار سوار زياده بود) به نيروى تائيدِ ايزدي فيروزمندي روى داد - جائيکه‌اقبال بکارِ خود درآيد کثرتِ عدد[۳] را درجهٔ اعتبار نماند - و زمانيکه کار فرمايانِ ابداع در امداد باشند خاکيانِ خاکسار را چه يارا که در برابر توانند درآمد ●

- القصّه بعد از انهزامِ آن منکوبِ الٰهي و استعلاى لواى فتحِ حضرتِ شاهنشاهي خود بدولت شب دران منزلِ اقبال قرار گرفته چندے از سردارانِ جان‌سپار را بسرکردگی قاسم خان نيشاپوري بتعاقبِ آن مدبرِ گمراه فرستادند - چون دران شب بارانِ عظيم باريد جمعي (که نامزدِ اين خدمت شده بودند) نتوانستند که بيش از چهار پنج کروه راه قطع نمايند - - در هنگامِ ظهورِ نورِ صبحگاهي خود بدولت کوچ فرموده کسان بمردمِ پيش فرستادند - که هر نوع که باشد دستِ جلادت از آستينِ جرأت کشيده بمحاربه پيش آيند - جانسپاران گامِ سرعت زده روى همّت بشاهراهِ اطاعت آوردند و صباحِ روزِ اشتاد بيست و ششمِ ماه امرداد موافقِ دوشنبه بيست و هشتمِ ذي الحجّه راياتِ همايون در مبادیِ پهرِ سيوم بآلي رسيد - حکيم عين‌الملک (که براجهٔ آلي معرفتي داشت) رفته او را بشرفِ ملازمت آورد - و او مستمال شده به[۴] مبارزانِ حقيقت‌منديِ پيش ملحق شد - و درين روز (که زمانِ ظهورِ عيارِ کارداني و مردانگي و حقيقت‌منديِ مردم بود) تيمور يکّه شتردلي نمود خديوِ جهان اورا اسپِ خاصه مرحمت فرموده بخبر آوردن پيش تعين کردند - آن بےجوهر را همّت ياوري نکرد - و بيماريِ دروغ را عذرِ نامسموعِ خويش گردانيد - پاسي از شب مانده خديوِ جهان سوارِ دولت شدند - و چون هوا گرمي پذيرفت زمانے در زيرِ درختي نزولِ رحمت فرمودند و خوش‌خبر خان را تعين نمودند که بزودي رفته از مردمِ پيش خبر آورد - همانجا بدولت تشريف داشتند که خوش‌خبر خان مژدهٔ نصرت منديِ اولياى دولت رسانيد ●

و خلاصهٔ سخن آنکه زمينداران آن ناحيه از روى دولتخواهي ضميمهٔ لشکرِ فيروزي‌منقه شده دل در خدمت بستند - و دلاورانِ افواجِ قاهره سورن[۵] مي‌انداختند - و نزديک گروهي (که جهانهانير ازان

(۲) در[بعضي نسخه] بتر داس . يا تهر داس (۳) در[چند نسخه] عدو را (۴) نسخهٔ [ح] بمبارزان حقيقت منش ملحق شد . و نسخهٔ [ب] بمبارزان عقيدت‌مند ملحق شد (۵) نسخهٔ [ب] تير و بندوق ●

حضور را در خور بود لایق بساط عزت نباشد - و هرکه سزاوار بساط اقبال باشد درخور نشست نتواند بود - و هرکه بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد - و آنگاه بخدیو عالم - و هرکه رخصت حرف‌سرائی[۲] یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی مخالفت نماید - مجملا جرأت[۳] در نقیض مقاصد ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستودهٔ خرد و ناپسندیدهٔ خردمندان است - مگر وقتی (که این بزرگان عالی‌نهاد یکی از دوربینان بساط عزت را بدریافت خویش این پایهٔ عالی دادهٔ اورا در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند) آن‌زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند هرآئینه حق خدمت بجای آورده باشد ●

و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را (که طراز فتح و نصرت بران معقود[۴] و مربوط بود) حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص‌پیشه گستردند - و خود بدولت و سعادت بجولان‌گاه نصرت درآمده بجائی رسیدند نه تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت - و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد - بدست راست حضرت خانخانان منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند - و درین هنگام (که نایرهٔ پیکار اشتعال داشت) بالهام غیبی حکم عالی شد که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم باید تاخت - و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند - خانخانان بزبان عجز عرضداشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است - اما جای یکه تازی نیست - اینک مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می‌تازیم - درین اثنا حضرت خشم آلوده در مقام تاختن شدند - اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت - و حضرت برو اعتراضی شده پیشتر توجه فرمودند - درینوقت غنیم شکوه پادشاهی و حملهٔ معرکه‌ربای شاهنشاهی (که کوه تاب آن نیارد) برای العین دیده پای از جای و دل از دست داد - فر الٰهی و شکوه ایزدی (که همعنان این شهسواران میدان همت بود) آن بیدولتان سیه‌گلیم را برداشته زیر و زبر کرد - و چندے از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند - و بسیارے ازان تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان معرکهٔ اقبال شدند - و فتحی (که کارنامهٔ ازمان و ادوار است) بمحض جنبش اقبال بظهور پیوست - درین روز فتح مآی آنچه (از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند) از سه صد کس زیاده نبود - مثل منعم خان خانخانان - و میرزا عزیز کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش - و مقیم خان - و محمد قاسم خان نیشاپوری - و میر معز الملک - و میر علی اکبر - و شاه فخر الدین - و اشرف خان - و اعتماد خان

(۲) نسخهٔ [ی] سخن سرائی (۳) نسخهٔ [ی] بجرأت (۴) نسخهٔ [ی] مقصوره

فرنخودي و قتلق قدم خان و خرّم خان و قليچ خان و اعتماد خان و چغتي خان و چندے ديگر را برسمِ هراول پيشتر روان فرمودند - تا گرم شتافته سرِ راهِ آن گمراه بگيرند - و خود نيز بذاتِ اقدس با چندے از مقرّبانِ سريرِ اعلى در ايلغار شتابنده‌تر گشتند - و آخرِ روزِ دين بيست و چهارمِ امرداد ماهِ الٰهي موافقِ شنبه بيست و ششمِ ذي‌الحجّه وقتِ شام بموضعِ لواني نزولِ اجلال فرمودند آن بخت برگشته پيشتر ازين گريخته رفته بود - شب بدولت و اقبال درانجا توقّف فرمودند - و در اثناي راه اعتماد خان و دربار خان (كه براى رهنمونيِ آن گمراه نامزد شده‌بودند) رخصت يافتند كه آن گم‌شدهٔ بيابانِ ناداني را بنصائحِ هوش‌افزا سالكِ مسلكِ شاهراهِ سعادت گردانند - و صبحِ آن از لواني پيشتر نهضت واقع شد - در اثناى‌راه فرستادها برگشته آمدند - و بموقفِ عرض رسانيدند كه ازانجا كه روزِ ادبارِ اوست حرفِ موعظت را خديعت خيال كرده از اقبال روى گردانيده است - اتّفاقاً قايدِ فتح و نصرت نام‌بردها را (كه برسمِ منقلا نامزد شده بودند) بموضعِ باغ هدايت نمود - و ازانجا معلوم شد كه آن شوريده بخت بنه و بارِ خود را پيشتر فرستاده - و خود توقّف نموده است - قضا را مردمِ هراول بواسطهٔ نشيب و فرازِ زمين از پيش يكسو افتادند - و معدودے (مثلِ محمّد قاسم خان نيشاپوري - و خانِ‌عالم - و شاه قلي خان محرم - و سمانجي خان - و خواجه عبدالله - و ميرزادهٔ علي خان - و سيّد عبد الله) پيش رفته كارطلبِ نبرد شدند - و غنيم را بشبهٔ تهر گرفتند و عبدالله خانِ تيره راى غافل از جنودِ غيبي از بخت برگشتگي برگشته بجنگ آمد - و با همراهانِ خود گفت كه موكبِ عالي در چنين وقتے از راهِ دور ايلغاركرده - و بكس‌كم رسيده است - و ما مردمِ بسياريم و پُرزور - همّت بسته متوجّهِ پيكار شويد - و باين انديشهٔ ناصواب روى بجنگ آورد و باين جماعت راهِ ستيزه و كارزار پيش گرفت - و اين مريّدانِ اقبال دادِ دلاوري و جانسپاري دادهٔ معركهٔ نبرد آراسته بودند كه منهيانِ چابك‌دست حقيقتِ حال بعرضِ اقدس رسانيدند - و راياتِ اقبال نيز در نهضت تعجيل نمود - درين روز خاكسارِ سلطان از ناصامله فهمي و غرورِ دانشِ ناقصِ خود حرفِ بازِ ايستادن از ايلغار بموقفِ عرض رسانيد - قهرِ پادشاهي در جوش آمده دست بشمشير كردند - و از كمالِ غضب بجانبِ او متوجّه شدند - و آن بے‌عقل از اسپ پياده شده دردست و پاى اسپانِ لشكرِ اقبال پنهان شد - و حضرت نيز بدولت از اسپ فرود آمده باو رسيدند و شمشير برو انداختند - چون آن تيغ كهانڈهٔ هندي بود تا بدم نرسيد - و مهرِ پادشاهي چون او را بر خاكِ مذلّت افتاده ديد ديگر محافظت فرمود - و دست ازو باز داشت - والحق اين غضب لطف سرشتِ پادشاهي بر جاى خود بود - تا هر كس رتبهٔ خود دانسته در خورِ آن عرض نمايد چه مقرّرِ خرد دوراندیش است - هركه نوكري را شايسته باشد خدمتِ حضور را نسزد - و هركه ملازمت

موکبِ والا (که درین یورشِ نصرت فرجام بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سعادت پذیرشد - و هنگامِ ظهورِ سفیدهٔ صبح (که محلِّ اشراقِ نور - و رفعِ حجابِ ظلمت است) بدولت سوار شده متوجّهٔ آجین (که در سوالفِ ایّام تختگاهِ ملوکِ مالوه بود) گشتند - و عرصهٔ آن شهر بمیامنِ قدومِ موکبِ عالی غیرت افزای آسمان شد - و چون هوای دهار[٢] بورودِ موکبِ والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزدِ عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند - و بظهور پیوست که هرچند این مخلصان دانشور گرم‌نفسی کردند بباطنِ نفاق‌گرای[٣] او در نگرفت - و بهیچ گونه تسلّی نیافت و بنه و بارِ خود از قلعه بیرون فرستاده - و تا شام توقّف نموده از دنبالِ مردمِ خود شتافت - و از روی ظاهر بعضی ملتمساتِ واهی گفته ایشان را از سرِ خود وا کرد - مثلِ آنکه ضررِ مالی و جانی باو نرسد و ولایتِ مندو بدستورِ سابق باو مفوّض باشد - و تنگری‌بردی و خان‌قلی و انسان‌بخشی[٤] را باو همراه گذارند - منعم خان خانخانان ورق بر عفوِ شامل و حلمِ کامل نموده التماسِ عفوِ تقصیراتِ او کرد حضرتِ شاهنشاهی از فرطِ عاطفت رقمِ عفو بر جرائدِ جرائمِ او کشیده ملتمساتِ اورا بموقفِ قبول داشتند - و منشورِ عالی متضمّنِ میثاق و عهد[٥] انجاحِ مقاصد و مطالبِ او باز مصحوبِ اعتماد خان و دربار خان مقرّر ساختند ●

و درین هنگام (که ظلالِ جلال بر متوطّنانِ قصبهٔ دهار گستردند - و ظاهرِ این قصبه معسکرِ والا گشت) یکی از عوراتِ ستم‌رسیده بفریاد آمد که محمّد حسین قوربیگیِ عبدالله خان انواعِ ستم بر دخترِ نابالغِ من کرده و خانهٔ مرا بتاراج برده است - حضرت بزبانِ قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظرِ ظهورِ انوارِ معدلت باش - که عنقریب اورا بسیاستِ عظیم خواهیم رسانید - از غرائبِ دور بینیِ حضرتِ شاهنشاهی آنکه اوّل کسی (که گرفتار شد - و بسیاستگاهِ عدالت سزای خود یافت) او بود - و درین شهر بموقفِ عرضِ معلّی رسید که چون خبرِ ایلغارِ موکبِ عالی بعبدالله خان رسید ازآنجا (که خاین خایف است) هلاکِ خود را یقین پنداشت - و خویشتن را مغلول و مقیّدِ شحنهٔ قهرمانِ غضبِ شاهنشاهی دیده روی براهِ گریز آورد - و از مندو بجانبِ لوانی[٦] شتافت - و حضرتِ خدایگانی بدولت و اقبال توجّهِ اقدس از صوبِ مندو مصروف فرموده همّت بر تعاقبِ آن مدبر گماشتند - جمعی از امرای اخلاص‌نهاد مثلِ میر معزّالملک و مقیم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخرالدّین و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان

(٢) نسخهٔ [ط ی] آن دیار (٣) نسخهٔ [ه] نفاق اندوز (٤) در [بعضی نسخه] ایشان‌بخشی - و در [اکثر نسخه] ایسان‌ایمتی - یا ایسا باشد - که نام پدر مجهول بود (٥) در [اکثر نسخه] عهد و انجاح

(٦) نسخهٔ [ی] نواقی - و در آئین اکبری لوانی ●

[illegible] کو ^(۲)^ و مغاک (که در زمین مالوه می‌باشد) [illegible]
[illegible] اسپان آبی شنا کرده می‌آمدند - و شتران [illegible]
تا آنکه [illegible] دشواری ساحت ظاهر قصبهٔ رتوده ^(۳)^ [illegible]
دو روز متوالی دران سرزمین (که مهبط فیوض آسمانی بود) [illegible]
نهضت عالی اتّفاق افتاد - و در طیِ این راه از کثرتِ وحل و [illegible] را
پلی تا سینه در وحل فرو میشد - و شترانِ سبک‌پای را هم موی شکن گرانی [illegible]
جنبش میکردند - دریں روز خیام مواکبِ منصوره (که بهابانها را از [illegible] داشت)
در عقب ماند - بغیر از خیمه و سراپردهٔ پادشاهی و یک خیمهٔ خلیل‌خانی و خیمهٔ میرزا عزیز
کوکلتاش و چندے دیگر از اعاظم آمرا خیمهٔ هیچ یکے از بندگانِ درگاه نتوانست رسید - لاجرم یک روز
درانجا نیز مقام فرمودند - و روزِ دیگر علمِ عزیمت بجانب مندو افراختند - و فضای ظاهر قصبهٔ کهیرار
به پنج منزل مخیّمِ سرادقاتِ جلال شد - اگرچه دریں مراحل چاروا دانه [illegible] امّا سبزهای
تازه و تر (که دران مرغزارهای روح پرور از فیضِ هوا کمالِ نشو و نما داشت) از فرطِ طراوت و حلاوت
نعم‌البدل شده شوقِ دانه را از طبائع حیوانات برده بود - همه سر در سبزه‌زار فرو برده ازان علفهای
خوشگوار سیر میشدند - و دران سبزه‌زارِ شوق‌گستر مستانه کام میزدند ●

حضرتِ شاهنشاهی خاطرِ اقدس از شوقِ شکار پرداخته اردوی معلّی را دران منزل نشاط آرای
گذاشتند - و چندے ^(۵)^ از آمرا را بران گماشته خود همعنانِ دولت و همرکابِ اقبال بر توسنِ سبک‌خرام
بصوبِ مندو (که مقرِّ آن‌خود سر بود) ایلغار فرمودند - و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را
پیشتر فرستادند - تا عبداللّه خان را (که از اعمالِ ناشایستهٔ خود متوهّم و خایف است) نوید عنایاتِ
پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتی شود - و بجناحِ ^(۶)^ تعجیل از قصبهٔ
کهیرار بهلدهٔ سارنگپور (که نخستین شهرِ مالوه است - و بیست و پنج کروه آز مالوه - که از چهل کروه محصولِ
دهلی زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل نهضتِ والا فرمودند - و محمود سارنگپور
محمّد قاسم‌خان نیشاپوری (که حکومتِ آن نواحی باو تعلّق داشت) بتارکِ ادب شتافته دولتِ
استقبال دریافت - و ازانحضرت التماسِ سعادتِ نزول بمنزلِ خود نموده بلوازمِ نثار و ایثار پرداخته
و قریب بهفتصد اسپ و استر ^(۷)^ از خود و ملازمانِ خود از نظرِ اشرف گذرانید - و آنرا بر آمرا و ملازمانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] کوه و مغاک (۳) نسخهٔ [ا] رلوده - و نسخهٔ [ج] کوار (۴) نسخهٔ [ا] و بهزو
شدت (۵) در [همگی نسخها] سوای نسخهٔ [ی] چندے دیگر (۶) نسخهٔ [ی] و بکمال تعجیل
(۷) نسخهٔ [ا ج] شتر ●

گشت - حضرت از نظارهٔ آن عشرتِ عید را تازه کرده بآئینِ معهود مجموعِ آنرا (که نه فیل بود) صیدِ اقبال فرمودند - و روزِ دیگر در سرادقِ اجلال بوده بانتظامِ بخششِ ملک (که صیدِ معنوی‌ست) پرداختند - و صبحِ سیوم باشراقِ صبحِ دوم سوارِ دولت شده دران بیشه (که از تراکمِ اشجار و تشابکِ اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود) تا آخرِ روز سیر فرمودند - ناگهان بگلّهٔ فیل (که از هفتاد زنجیر زیاده بود) عبورِ اقدس افتاد - انبساطِ عظیم فرموده تفاؤل بر صیدِ مقاصدِ عظیمه گرفتند - بموجبِ حکمِ اشرف(۲) مجموعِ فیلان را به بیشهٔ پُردرخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند - و بر هر فیل چند کس دیده‌بان نگاهداشتند - و طنابها از اردوی معلّی طلبیدند و آن بیشه (که هرگز پی‌سپرِ آدمی نشده بود - و چابک‌روانِ وهم و خیال ازان عبور ننموده بودند) دران شب بورودِ موکبِ عالی غیرت افزای مصرِ جامع و بغدادِ خلافت شده بود - فرّاشانِ کاردان باعانتِ نجّارانِ رکابِ سعادت بجهتِ استراحتِ عنصرِ اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ در گرفتند - و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسندِ نشاط و سریرِ عشرت آرام گرفتند - و خاصانِ بساطِ قرب [مثلِ یوسف محمّد خان کوکلتاش - و عزیز محمّد کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش و میر معزّالملک - و میر علی اکبر - و چلمه خان (که بخان عالم مخاطب شده) و میر غیاث الدّین علی (که اکنون بخطابِ نقیب‌خانی شرفِ افتخار دارد) و دیگر مقرّبان و مخصوصان] در حواشیِ آن نشیمنِ قدس دوره زدند ۰

روزِ دیگر (که خورشیدِ جهانتاب بطلعتِ عالم افروز بر سریرِ افق جلوه نمود) حضرتِ شاهنشاهی (صیدِ مقصود بدام - و ساغرِ مراد بکام) بران تختِ سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فرطِ التفات حکمِ نشستن فرموده بجهتِ تنشیطِ ضمیر و تفریحِ باطن ساعتی چند قصّهٔ امیر حمزه از دربارخان استماع نموده نشاط‌بخشِ انجمنِ اقبال شدند - دربین‌الثنا چند حلقهٔ فیل با طنابِ بسیار از اردوی معلّی رسید - اشارتِ عالی شرفِ نفاذ یافت - که ازین فیلانِ بدخو (که شدّتِ سرکشی و صولتِ زورآوری داشتند) هر فیل را درمیانِ دو فیلِ پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و بآئینِ شایسته رانده تا شامگاه بحوالیِ اردوی معلّی آوردند - و طنابها چون کمندِ عیّاری(۳) بران کوه‌هیکلان انداخته بآئینِ شایسته مقیّد ساختند - و بجهتِ سامانِ این کار دو روزِ دیگر آن سرمنزل مخیّمِ موکبِ عالی بود - و (چون صیدِ بعضی وحشی‌نژادانِ دیگر در فضای ضمیرِ انور مرکوز بود) عنانِ توجّه بجانبِ(۴) ولایتِ مالوه تافتند - و از امتدادِ برق و باران و اشتدادِ خلابها و سیلابها و وفورِ گل و لای لزج(۵)

(۲) نسخهٔ [د] اقدس (۳) نسخهٔ [ه] عیاران (۴) در [چند نسخهٔ] بجانبِ مالوه تافتند (۵) در [بعضی نسخه] نیست ۰

ضرور شد - تا تمامیٔ خلائق بکشتي گذشتند - و دران هنگام (که حلقهای فیلانِ خاصه ازان دریای طوفان‌خیز مستانه(۲) میگذشتند) فیلِ لکنه نام از فیلانِ نامي در عینِ مستي بآب فرو رفت - و ازانجا عرصهٔ گوالیار مخیّمِ موکبِ اقبال شد - و ازانجا فضای جان پرورِ حوالیِ(۳) قلعهٔ نرور مضربِ خیامِ فلک ارتسام گشت - و چون بیشهٔ فیل ازان مقام قریب بود ترتیبِ شکارِ فیل نموده ملازمانِ عتبهٔ اقبال‌را چند فوج اعتبار فرمودند - و برهر فوجی یکی از اُمرا را سردار ساخته چند زنجیر فیلِ مطیع و منقاد را همراه کردند - و طنابهای سطبرِ استوار (که زورِ کشیدنِ این کوه پیکران داشته باشد - بلکه کمندِ نهالِ افلاک تواند شد) تعبیه فرمودند - و حکمِ اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیلِ وحشي پیدا شود این فیلِ منقادِ اهلي را از دنبالِ او چندان برانند که فیلِ صحرائي از ماندگي دست و پا گم کنه آنگاه از دو جانبِ فیلِ وحشي فیلبانانِ سوارِ فیلِ اهلي یک سرِ طناب در گردنِ فیلِ وحشي اندازند و سرِ دوم طناب بگردنِ فیلِ اهلي مضبوط سازند - و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیلِ خود را برانند - و آن فیل را کشان کشان ببرند - و هر روز بتدریجِ انیق بفیلِ صحرائي از راهِ ملائمت قریب‌تر شوند - و علف پیشِ او اندازند - تا رفته رفته بران سوار شوند - و در کم فرصتي باین اسلوب رام سازند ومنشای اصلیِ رام شدنِ هر وحشي ملائمت و احضارِ آنچه ملایمِ طبعِ او ست (از کاه و دانه و آب) تواند بود - و از روی قیاس این قسمِ شکار اسهلِ اوضاعِ شکارِ فیل است - که فیلِ وحشیِ عظیم جثّهٔ قوي هیکل را بفیلِ قوي‌ترازو یا مثلِ او مامور و منقادِ خود سازند - و شرِّ او را از خود دور دارند - و باین تدبیر بر مرادِ خاطر و کامِ دل ظفر یابند ●

و بالجمله آنحضرت بتوجّهِ فیل‌بندِ شیر شکار در بیشهٔ نرور ترتیبِ آئینِ شکار فرموده مردم‌را گروه گروه بهر جانب روانه ساختند - و خود بنفسِ نفیسِ(۴) باخاصانِ بساطِ قرب سیرکنان دران بیشهٔ نشاط‌افزای در آمدند - آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جست‌وجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهي کرد از دنبالِ او شتافته و مانده ساخته بفیلِ دیگر بستند - و هنگامِ بستن فیلچه‌ای چند بر در آمده در زیرِ دست و پای فیل آمده بقدر مالشي یافت امّا افتان و خیزان بسلامت برآمد - فردای آن روز عیدِ قربان بود - منعم خان خان‌خانان (که درین شکارِ دلگشا اشتراک وار قربِ رکاب سعادت بود) با اعیانِ دولت و ارکانِ خلافت (که دران نهضتِ نصرت ملازمِ موکبِ عالي بودند) روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین‌بوسِ مبارکباد بجای آورد - و حضرتِ شاهنشاهي جهان را بسعادتِ التفات عید بر عید افزوده بعزمِ شکار پای توجّه در رکابِ شوق درآوردند - و هر فوجي بهر ناحیه (که مقرّر شده بود) روان شد - آنروز بعد از سعيِ تمام گلّهٔ فیلِ ماده (که در سه فیلِ نر هم داشت) نمودار

(۲) نسخهٔ [ا] نشنا مي گذشتند (۳) نسخهٔ [ا ب] حوالیِ نرور (۴) در [چند نسخه] انفس ●

ـے کلفتِ صعود و نزول فرموده) مخاطبِ خویش را کامروای صورت و معني میگردانند - ازانجمله سیّدِ اجل امیر مرتضي (که از اسباطِ علامهٔ جُرجاني بود - و در فنونِ معقول و منقول یدِطُولي داشت) طوافِ حرمین شریفین نموده محملِ اقامت بعتبهٔ علیّه (که کعبهٔ وفودِ[۲] برکات - و مشعرِ قوافلِ سعادات است) گشود - و بآئینِ لایق ادراکِ محفلِ عالي نموده سعادت‌پذیر شد - و خدیوِ زمان (که قدر شناسِ جوهرِ انساني اند) آمدنِ میر را مغتنم دانسته بجلائلِ مراحم و جزائلِ عطایا اختصاص بخشیدند ●

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بجانب مالوه - و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن - و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن - و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون [بر ذمّهٔ والای سُلطنت[۳] فرضِ وقت است (که همواره از احوالِ ملک و اوضاعِ اعیانِ دولت مستخبر باشند - بتخصیصِ خود سرانِ تنگ‌حوصله - که کامیابِ دولت شده از حواشیِ سریر دور رفته باشند) تا پیشتر ازانکه کارِ شان و حالِ آن‌ملک بفساد انجامد بفروغِ تدبیر و لمعانِ رای چارهٔ آن نموده آید] المنّة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي بر وجهِ اتم و اکمل شرفِ ظهور دارد - چنانچه دانایان در دریافتِ آن عاجز اند - پیوسته استطلاعِ خفایای ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثالِ آن بظاهر اشتغال دارند امّا آنرا پردهٔ احوالِ خود ساخته لحظهٔ وقتِ‌گرامي را از مهامِّ دین و دولت فارغ نمیگذارند - و همواره در لوازمِ خداپرستي و مراسمِ رعیّت پروري اهتمام میفرمایند - و لهٰذا چون درینولا بمسامعِ اقبال رسید [که عبدالله خانِ اوزبک (که نمک پروردِ این مایدهٔ اقبال است) در مالوه سرِ شورش دارد - و از تنگیِ ظرف بارِ ملاطفتِ کُبريِ را میخواهد براندازد کفرانِ نعمت ورزد] بخاطران شکارِ فیل را پیش‌نهادِ همّت ساخته یورشِ مالوه بخاطرِ اقدس مصمّم ساختند - و بتائیدِ الٰهي روزِ بهرام بیستم تیر ماهِ الٰهي موافقِ روز شنبه بیستم و یکم ذیقعده در موسمی (که نهالانِ کهِ‌خرامِ ابر از مستي و مدهوشي جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند - و زمان زمان از مستي چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند - و از سرکشي و گردن‌فرازي فرمان‌پذیرِ کیچکِ برق نمیشدند) رایاتِ عالي بجانبِ نرور و سیهری[۴] (که بیشهای فیل دارد) نهضت فرمود - چون ساحلِ دریای چنبل مخیّمِ اردوی نصرت قرین گشت از کثرتِ بارندگي آبِ دریا در طُغیان بود - بجهتِ عبورِ اردوی معلّی قریبِ هوهفته سرادقاتِ عظمت را اقامت

(۲) نسخهٔ [ا] جنود (۳) نسخهٔ [د] سلاطین (۴) نسخهٔ [ب ج] سهوري ●

و بمجرّدِ آمدنِ افواجِ خان‌زمان را برداشته درهم نوردیدند - و لشکرِ تمام گریخت - و افغانان بتاراجِ منازل و محالِّ ایشان مشغول شدند - دریں هنگام (که کار بریں نخوت‌منشان دشوار گشته بود) اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي حفظِ انتسابِ صورتِ این گروه بدرگاهِ معلّی فرموده در بدائع‌نگاري درآمد •

و مجملي ازیں نادره‌کاري آنست که خان‌زمان بامعدودے در پناهِ دیوارِ قلعهٔ خود در کمینِ فرصت بود که کارے بسازد - و یا گوشهٔ گیرد - حسن پتّني بر فیلِ بخت‌بلند نام سوار شده باجمعی روبروی شد - مردم فرار نمودند - او با چندے (که مانده بودند) قرارِ مردن بخود داده بیکی از بروجِ آن قلعه رفت - و دیگر (که دران تعبیه کرده بود) چاق کرده پیشِ آن فوجِ مغرور (که چون فیلِ مست عربده کنان مي‌آمد) توپ را سر داد - سر دادنِ توپ همان بود - و رسیدن بر سرِ فیل همان - فیل را گردانده بر زمینِ هلاکت انداخت - و این فوج رو بگریز نهاد - و از تائیدِ ایزدي مقارنِ این عطیّهٔ الٰهي کوه‌پاره نام فیلي [که بیرام خان در حینی (که بهادر خان را بمالوه تعین‌میکرد) داده بود] درانحدود مستِ طافحِ مقیّد بسلاسل عربده‌جوی بود - در اثنای انهزامِ فوجِ خان‌زمان فیلبانانِ افغان آنرا گشاده سوار میشدند که او در مقامِ بدمستي درآمد - و یکی از فیلانِ افغان را (که دران نزدیکي بود) بر خاکِ هلاک انداخت - و شورشي غریب پدید آمد - افواجِ افغانان این را شورِ عساکرِ اقبال دانسته فرار نمودند - و افغانان (که دست بتاراج برداشته بودند) یکبارگي سر رشتهٔ تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند - و باستماعِ این تائیدِ غیبي فرار نمودها از پی‌هم رسیده تعاقبِ افغانانِ تیره بخت نمودند - و غنائمِ وافر و فیلانِ نامي بدست افتاد - و بمحضِ اقبالِ شاهنشاهي اینچنین فتحی عظیم روی داد - و بعد از ظهورِ چنین نصرتے خان‌زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از زمانیه فرستادهای شاهنشاهي را باحترامِ تمام روانهٔ ملازمت ساخت •

و از سوانح [۲] قدومِ گرامیِ امورمرتضی ست - چون (درگاهِ جهان پناهِ شاهنشاهي مجمعِ نادره‌کارانِ روی‌زمین است - چه ایزد تعالی ذاتِ مقدّسِ پادشاهي را مستجمعِ جمیعِ کمالات - و جامعِ فنونِ فضائل - و حاویِ اقسامِ فواضل ساخته است) متفرّدانِ هفت اقلیم ترکِ اوطان و بلدان کرده روی توجّه باین درگاهِ مقدّس آورده کامیابِ سرور میگردند - و از عجائبِ آنکه دانش‌اساسِ هرحکمتی و صنعتی از حکمتِ الٰهي تا درود گری (که در کارِ خود یگانهٔ عصر باشد) چون بمجمعِ فیض‌منقبتِ حضرتِ شاهنشاهي میرسد چندان سخنِ دقیق دران هنر و پیشه مي‌شنود که از استادانِ این فن بگوشِ او نرسیده باشد - و بیقینِ خرد میکند که پیوسته اوقاتِ گرامي مصروفِ همین است - و پس از فراخیِ حوصله و بزرگیِ حال دران پایه (که از مرتبهٔ اعلی تا بدرجهٔ اسفل درخورِ مخاطب

(۲) نسخهٔ [ح ي] سوانحِ این سال مقدس •

و آن بدکردارِ بیدولت را هرچند در آب غوطه داده می‌آمدند سخت‌جانی نموده از هرزه گوئی بازنمی‌آمد - و سبّ بزرگانِ دین را سرمایهٔ آزارِ خاطرِ پادشاهی دانسته دران اهتمام مینمود - هرچند یقینِ همه بود (که درین ورطاتِ قهر بلطمهٔ موجِ فنا هلاک خواهدشد) امّا او ازسنگدلی و سخت جانی زنده ماند - بمقبل خان یساول سپردند - و او آن آشفته‌مغز[۲] را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و دران محبس مالیخولیا بروِ زور آورد - و بفسادِ دماغ از عالم رفت - و در ظاهرِ قلعه پشته‌ایست - آنجا مدفون شد - و ازانجا بدهلی آوردند - سبحان الله زهے اقبالِ فتنه‌سوز و عدالتِ آشوب گداز - ازانجا (که منتهای نیّتِ حق‌اساس جز ظهورِ انوارِ عدل و نصفت و محوِ آثارِ ظلم و عُدوان امرے دیگر نیست) بمیامنِ این معنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزائی‌ست *

و از سوانحِ دولت‌افزای این سالِ مسعود ظفریافتنِ علی‌قلی خان‌زمان‌است بر فتح خان پتنی[۳] - و شرحِ این داستان آنست که فتح‌خان و حسن‌خان برادرِ او و ملّوخان و جمعے کثیر با لشکرے آراسته از قلعهٔ رهتاس فرودآمده ولایتِ بهار و بعضے از محالِّ متعلّقهٔ خان‌زمان را در تصرّف درآوردند و پسرِ سلیم خان را (که آوازخان نام داشت) بسروری گزیده سرِشورش برداشتند - خان‌زمان و دیگر آمرای آنحدود (مثلِ بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان) متوجّهِ اطفای نایرهٔ فتنه شدند چون افغانان پُر زور بودند خان‌زمان جنگ را صلاح ندیده کنارِ دریای سون محلِّ اندهیاری[۴] باری قلعهٔ اساس‌نهاده استحکام داده بود - درینولا مولانا علاءالدّین لاری و ملّا عبدالله سلطان‌پوری و شهاب‌الدّین‌خان[۵] و وزیر خان از درگاهِ معلّی آمدند - چه رای جهان‌آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصائحِ ارجمند رهنمونیء خان‌زمان بشاه‌راهِ سعادت نموده و بعواطفِ خسروانی اختصاص بخشیده در مسلکِ عقیدت راسخ گردانند - و سلیمان کررانی حاکمِ بنگاله (که خود را از منصوبانِ این درگاه ساخته بخان‌زمان پیوسته بود - و خطبهٔ شاهنشاهی خوانده) اورا نیز مستمالِ الطافِ بیدریغ گردانند - و اگر مصلحتِ وقت باشد بآستان‌بوسِ این درگاه (که اکسیرِ اهلیّتِ صوری و معنوی هست) رسانند این فرستادها درین‌قلعه بخان‌زمان رفته نویدِ عنایت رسانیدند - و بصورت و معنی تقویت او نموده اورا درچنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند - روزے این فرستادها پیشِ خان‌زمان نشسته بودند که افغانانِ تیره رای لشکرے آراسته و فیلانِ مستِ معرکه برهم زن را اعتضادِ خود ساخته متوجّهِ قلعهٔ خان‌زمان شدند - و او فوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که تهوّر نهالیِ پد سرشتِ مذکور درسیدند

---

(۲) نسخهٔ [ب] آشفته مغز مغرور را (۳) نسخهٔ [د] پنی (۴) نسخهٔ [ج] اندیاری - و نسخهٔ [ب] اندرماری (۵) در [بعضے نسخه] شهاب‌الدین احمد خان *

بود آنحضرت مراعات مهد مقدّس فرموده ازو میگذرانیدند - چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدي دیوان آنحضرت کرد - و به تیغ بے‌اعتدالي[۲] خون آن طور عزیزے ریخت - و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد - و باز بشفاعت مقرّبان بساط اقدس بار یافت و مجدّدًا مصدر اعمال ناپسندیده شد - تا آنکه او را اخراج کردند - و بسفر حجاز شتافت - و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دولت‌سرای شاهنشاهي (که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک آمرای عظام منسلک بود) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے بر سر او دوید - و اورا در مشت و لگد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام‌خان بدرشتي پیش‌آمده دست بکارد برد - و باز اورا اخراج کردند - و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روز و روزگار بد میگذرانید - و از بدخوئي و پریشان‌حالي آنجا نتوانست بود - روی توجّه بدرگاه گیتي پناه آورد - و در اوّل مرتبه (که دارالخلافهٔ آگره مستقرّ اورنگ خلافت شد) بدولت ملازمت سربلندي یافت - و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد - و ازآنجا (که نهاد او به بے‌اعتدالي سرشته بودند) بصد بے‌باکي و بے‌ملاحظگي سابق پرده‌کشای جوهر فطرت خود گشت - بیرام‌خان دربن مقام بود (که اورا بولي بیگ بسپارد که از راه بکر[۳] بگجرات روانه سازد) دربن‌اثنا تفرقهٔ او روی نمود - و خواجه بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسي رعایتهای عظیم یافت - امّا بدست خوی بد خود گرفتار بود - و بصد بے اعتدالی بیش[۴] زیست میکرد - تا آنکه روزے بي‌بي‌فاطمه (که اردو بیگی حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني بود و درسرادق آسمان‌مکان حضرت شاهنشاهي نیز پایهٔ اعتبار داشت - و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود - و پیوسته از ناجنسي و بدخوئي در زندان بلا بوده آزار میکشید) بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که بهرگنه رود - و دختر مرا همراه برد - و از بدخوئي و بدگماني (که در طینت اوست) قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرّر این حرف بر زبان آورده - در دارالخلافه از معدلت شاهنشاهي اندیشه‌مند بوده مرتکب این امر نمیشد - اکنون (که اورا بجاگیر برد) حال چه خواهد بود - آنحضرت بر زاری آن عورت قدیم‌الخدمت ترحّم فرموده تسلّي‌بخش خاطر بیقرار او شدند - و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت - و چون او بر سرراه آمده ملازمت کند نصیحت[۵] کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد - بعد از زمانے آنحضرت از ارک شهر بنهضت[۶] اجلال بر کشتي سوار شده از آب جون

(۲) در [اکثر نسخه] بے اعتدال (۳) نسخهٔ [ي ط] بهکر (۴) در [اکثر نسخه] بیش زیست
(۵) در [چند نسخه] نصیحت او کرده (۶) نسخهٔ [ي] نهضت اجلال فرموده برکشتي ۰

(۲) خود را درمیان دیدهٔ غبار ادبار بر فرقِ عزّتِ خود بیخت - و آن تیره بخت نادان (که لوحِ خاطرش از نقوشِ اخلاص ساده بود - بلکه از رقومِ انصاف حرفی بلکه نقطهٔ بران ننهاده) از جملهٔ یکهزار زنجیر فیل (که بدستش افتاده بود) همین دویست فیل برسمِ پیشکش بدرگاهِ معلّی فرستاد - دیگر همه نفائس و لطائف را خاک پوش کرده و بر وسادهٔ حکومتْ (۳) کره و گدّهه تکیه زده عمرے بغفلت میگذرانید - و حضرتِ شاهنشاهي بموجب همّتِ جهان‌بخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانتِ او اغماضِ عین فرمودند - و (چون نهضتِ رایاتِ جلال مرتبهٔ سیوم بقصدِ تادیبِ علي‌قلي خان زمان بصوبِ جونپور اتّفاق افتاد) آصف خان را بحضورِ اقدس طلب فرمودند - و او سفشورِ عالي را امتثال نموده متوجّهِ آستان‌بوس شد - و در حینی (که عرصهٔ جونپور مخیّمِ موکبِ منصور بود) سعادتِ استلامِ عتبهٔ قدسیّه دریافت - و تفصیلِ آن سانحه بجّای خود رقم پذیر خواهد شد ●

اظهار (۴) انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهي نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصبِ والای سلطنت در باز پرسِ معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته دادِ مظلوم دهند - و پاداشِ مظالم در گریبانِ ظالم نهند - تا مخصوصانِ دولتِ عُظمی و منسوبانِ بارگاهِ عظمت خصوصیّتِ نسبتِ خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و اگر عیاذاً بالله از بدمستي چنین امرے بظهور آید راست کرداران در رسانیدنِ آن مظلمه اندیشمند نبوده در عرضِ احوالِ ستم رسیدها دلیري نمایند - لله الحمد که این سجیّهٔ عُلیا در فطرتِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي بدان گونه است که قوّتِ بشري در تفصیلِ آن بعجز اعتراف نماید - و این خصلتِ جهان پرور (۵) بے شایبهٔ تصنّع و مداخلهٔ ریا در نهادِ اقدس ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است و طبقاتِ عالم به پشت‌گرمیِ این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت‌آبادِ مسرّت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملاتِ خود کامیابِ امن و امان اند - در اوائلِ این سالِ الٰهي و لواسطِ (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم (که عنفوانِ زمانِ عدالت روائي - و عنوانِ دیباجهٔ داد دهي بود) خواجه معظّم (که برادرِ اخیانیِ مهدِ مقدّس حضرت مریم مکاني بود) چون از نسبتِ معنوي رابطهٔ نداشت این نسبتِ صوري داروی بیهوشیِ آن بد مستِ بے‌اعتدال شده بارها خود را مصدرِ حرکاتِ ناشایسته میساخت - در زمانِ سعادت آئینِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني چون وقتِ مقتضیِ مدارا

(۲) نسخهٔ [ی] از کمال حرص و آز خود را (۳) در[بعض نسخه] حکومت گدّهه تکیه زده (۴) نسخهٔ [ح] ذکر بے اعتدالیِ خواجه معظم برادر مهد مقدس حضرت مریم‌مکاني و ظفریافتن علي قلي خان زمان است برفتح خان پتني درولایت بهار (۵) نسخهٔ [و] پروري ●

عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند - و آنرا سرمایهٔ سلامت[۲] خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد - سپاه نصرت آیات[۳] بعزم تسخیر آن حصار رزین کمر همّت بست - و در هوای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت آصف خان شتافت پسر رانی (که از جنگاه برآمده بود - و دران قلعه تمکّن داشت) بآمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت - و راجه مردانه فرو رفت - و بجهت انتظام مهم[۴] جوهر بهوج کایته و میان[۵] بهیکاری[۶] رومي را مقرّر ساخته بود - چه رسم راجهای هندوستان است که درچنین وقائع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جائی تعبیه میکنند - و عورات را خواهی نخواهي آورده میسوزند - و آنرا جوهر نامند - این دو نوکر مخلص (که پاسبانی ناموس بودند) این خدمت بتقدیم رسانیدند - و هرکه از کوته عقلي تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بهوج منکور از هم میگذرانید - و از عجائب قدرت آنکه بعد از چهار روز (که دران محوطه آتش زده بودند - و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود) چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمدند - که چوبهٔ بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود - کملاوتي نام خواهر رانی - و دختر راجهٔ پراگدّهه[۷] که برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود - این دو زن (که ازان طوفان آتش زنده برآمده بودند) بزمین بوس عتبهٔ شاهنشاهي آبروی دولت یافتند ●

القصّه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصّع آلات و جواهر و لآلي و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصّع و مکلّل و صور جانوران (که بتمام از زر ساخته بودند) و دیگر نفائس و اجناس خارج از اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد - و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ اموال و خزائن چوراگدّهه (که آصف خان تنها برآن دست تصرّف یافته بود) صد دیگ پر اشرفی علائي[۸] بود - و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصا و احصار بیرون بود - و چون [آصف خان را بمساعدت بخت بلند (که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهي بود) چنین دولتی روی نمود - و آنچنان مکنتي میسّر آمد - که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد] رتبهٔ اعتبارش زیاده ازانچه در تصوّر گنجد بهم رسید - چون عقل درست نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را ظاهر ساخت - بخیرگي راه صواب گذاشته هیچ ازان نفائس اجناس و شرائف جواهر (که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهي تواند بود) بمعرض ارسال نرسانید - و ندانست که این جواهر و لآلي را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته

---

(۲) در [اکثر نسخه] استدامت (۳) در [اکثر نسخه] رایات (۴) نسخهٔ [ه ط] مهام (۵) نسخهٔ [ه] مبین
(۶) نسخهٔ [د] بهکهاري - و نسخهٔ [ط] بهکناري (۷) نسخهٔ [ا د] بیراگدّهه (۸) در [بعضی نسخه] اعلائي ●

برداشته (۲) در مرتبهٔ سیوم زخمی شد - رانی چون بر حالِ پسر آگاهی یافت بمردمِ اعتمادی خود فرمود که اورا از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند - فرمان پذیرانِ او امتثالِ امر نموده اورا بگوشهٔ بردند - و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند - و فتورے عظیم بلشکرِ رانی راه یافت - و زیاده از سه‌صدکس پیشِ او نماند - امّا در عزیمتِ رانی وهنی پدید نیامد - و همچنان بهادرانِ خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیرے از کمان‌خانهٔ قضا برشقیقهٔ راستِ او آمد - و او از روی جرأت آنرا بزور کشیده بیرون انداخت - و پیکانِ آن در درون ماند - و بر نیامد - و مقارنِ آن تیرے دیگر بر گردنِ او رسید - آنرا نیز بدستِ همّتِ خود کشید - و از افراطِ درد غشی برو استیلا یافت - چون رفته رفته بهوش آمد ادهار (که از قومِ بکهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت) در پیشِ فیلِ او سوار بود اورا مخاطب ساخته گفت همگی نیّت در تربیت و رعایتِ تو آن داشتم که یکروز بکار آئی امروز آن روز است که مغلوبِ جنگ شده‌ام - مبادا مغلوبِ ناموس و ننگ گردم - و بدستِ مخالف درآیم - حقِّ نمک بجای آر - و باین خنجرِ آبدار کارِ من بساز - دلِ یکجهتِ او بوین سنگدلی قرار نداد - و گفت دستِ مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد - دستی (که عطایای ترا برداشته) چنین کارے دور از کار چون تواند کرد - از من این قدر میشود که ترا از معرکهٔ جانکاه بیرون برم - چه برین فیلِ باد رفتار اعتمادِ فراوان دارم - رانی از استماعِ این سخن (که از نرم دلی خیزد) برهم شده دشنام داد که برمن چنین عار می پسندی - و خنجر کشیده کارِ خود ساخت و مردانه رختِ هستی بر بست - و جمعی کثیر از یکجهتانِ او درین وفاداری فرو شدند - خصوصاً (۳) کمور کلیان بکهیلا و چکرمان (۴) کهرچلی و خان‌جهان (۵) ذکیت و مبارک (۶) برهمن بوفاداری نقدِ حیات را در کارِ صاحبِ خود صرف نموده بجهانِ عدم شتافتند - و فتحی بزرگ (که طراز فتحهای شگرف تواند شد) بظهور پیوست - و تا هزار فیل با غنائمِ نامحصور بدستِ اولیای دولت افتاد - هم مالِ موفور بدست آمد - و هم ملکِ وسیع داخلِ ممالکِ محروسه شد - مدّتِ حکومتِ رانی مذکور شانزده سال بود ●

چون (برقِ حکومتِ رانی فرو نشست - و در عینِ حکومتِ رانی دستِ ادبار خاکِ فنا بر (۷) سرِ آن عورتِ والا نژاد بیخت) آصف خان بعد از دو ماه (که خاطر از مهانهٔ ولایت جمع نمود) روی بتسخیرِ قلعهٔ چوراگذهه آورد - و آن حصار مملو بشرائفِ دفائن و نفائسِ جواهر بود - که

---

(۲) نسخهٔ [ح] در مرتبهٔ آخر (۳) نسخهٔ [ح] کیسوکلیان و چکرمان کوچلی (۴) نسخهٔ [ج د ه] چکرمان (۵) نسخهٔ [ج د] دکیت - و نسخهٔ [ز] وکیت (۶) در [اکثر نسخه] مبارک (۷) بر [بعضی نسخه] بر سر آن والا نژاد ●

[illegible]

که عساکرِ قاهرهٔ پادشاهي بدموه رسیده - و آن از شهرهای معتبرِ ولایتِ اوست - سنگِ تفرقه
در هنگامهٔ غرورِ او افتاد - و لشکرِ او بجهتِ گردآوري و بمامنِ رساندنِ عیالِ خود متفرّق شد - و زیاده
از پانصد کس پیشِ او نماند - بمجرّدِ استماعِ این واقعه راني از جرأتی که داشت متوجّهِ عساکرِ منصوره
شد - و از راهِ تهوّر که بیشتری از غرورِ خیزد کارزار را استقبال کرد - ادهار (که متکفّلِ اشغالِ حکومتِ
او بود) از متفرّق شدنِ لشکرِ خود و فزونیِ لشکرِ پادشاهي (چنانچه خیر اندیشِ دولت گوید) پرده
از چهرهٔ سخن بر داشته گفت - راني جواب داد که این برهم‌زدگیِ لشکر از بیوقوفیِ تست - و من
(که سالها ریاستِ این دیار کرده باشم) در حوصلهٔ فطرتِ من گریختن کي گنجد - مردنِ بناموس
خوشتر از زیستنِ بعار است - پادشاهِ دادگر اگر خود میبود دیدنِ من صورتی داشت - اکنون آنمردم قدرِ
مرا چه دانند - همان بهتر که بمردانگي فرو شوم - و تا چهار منزل روبروی لشکرِ منصور آمد - آصف خان
(که بآن تندي و تیزي میرسید) در دموه توقّف کرد - با راني هم تا دو هزار کس فراهم آمد - اعیانِ
دولتِ او متّفق شده گفتند که قرار دادِ جنگ مستحسن است - امّا سر رشتهٔ تدبیر از دست دادن
نه از آئینِ شجاعت و فرزانگي ست - روزی چند در جاهای محکم (۲) بسر برده چندان انتظار
باید کشید که تفرقهٔ لشکرِ ما بجمعیّت گراید - راني این سخن را استماع نموده متوجّهِ درخت‌زار شده
مغربِ رویهٔ گذهه بر آمد - و بحسنِ تدبیرِ شمال رویهٔ گذهه بدرخت زارِ دیگر در آمده آهسته آهسته
دران مفاوز (۳) میرفت - تا آنکه بموضعِ نرهي (۴) که مشرق رویهٔ گذهه است رسید - و آن جائی ست که راهِ
برآمد و درآمدِ او بس دشوار - از چهار طرفِ او کوهها سر بفلک کشیده - و آبی در پیشِ خود
دارد گور نام - و یک جانبِ او دریای خونخوارِ نربده میرود - و گریوه (که از گذشتِ آن آب
واقع است - که بعد از عبور ازان گریوه بآن موضع رسیده میشود) بس تنگ و هولناک است
آصف خان (که خبرِ آی آی راني شنیده در دموه (۵) توقّف کرده بود) یکبارگي از راني بیخبر شد
و هرچند بجست و جو کسان را فرستاد چون ملکِ غریب بود اطّلاع بر احوالِ او نیافت - آخر خود را
بگذهه رسانیده مواضع و قریات را بعمل در آوردن گرفت - و چون از راني اطّلاع یافت (۶) جمعی را در گذهه
گذاشته خود بدنبالِ او شتافت - چون خبر به راني رسید (که لشکر آمد) سرانِ لشکرِ خود را
طلبداشته مشورت نمود - که اگر جائی دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدنِ لشکر آنجا بسر
برده شود - و خاطرِ من خود خواهانِ جنگ است - تا چند پناه بدرخت خواهم برد - هر که

---

(۲) در [بعضی نسخه] مستحکم - و نسخهٔ [ح] محکم که داریم بسر باید برد و چندان (۳) در [بعضی نسخه]
مفاور (۴) نسخهٔ [د] نري - و نسخهٔ [ی] بدهي (۵) نسخهٔ [ر] دهوه (۶) نسخهٔ [ه] حاصل شد -

ذاتِ پرهار - و بفروغِ عقلِ شان ریاستِ عظیمِ آن ملک یافت - و بعد ازو حکومتِ آنجا به پسرِ او ارجن داس در چهل سالگي رسید - و بعد ازو بامن داسِ مذکور کلانیِ آنها قرار گرفت - این امن داس بد ذات بد کردارِ حیله اندوز بود - همواره خلافِ رضای پدر رفتی - و برای عقودِ خسرانِ ابدي سرانجام دادے - پدر بمقتضای حسنِ عطوفت اورا چند گاه محبوس داشت - و باز بعهد و پیمان برآورد - و آن بےسعادت باز برعادتِ خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت - و گریخته پیشِ برسنگهه دیو جدِّ راجه رامچند راجهٔ پنّه رفت - و راجه اورا پسر خواند - و برسنگهه دیو بملازمتِ سلطان سکندر لودي مي‌آمد - اورا پیشِ بیربهان[2] پدرِ راجه رامچند (که خرد سال بود) گذاشته متوجّه شد - او درانجا رشدِ ظاهري بهم رساند - پدرِ او ارجن‌داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولي‌عهديِ خود را به پسرِ میانیِ خود جرگي داس مقرّر ساخت - و او نسبتِ برادرِ کلان را منظور داشته قبولِ این معني نمیکرد - که باوجودِ برادرِ کلان این مهم بنامِ من شایستهٔ سعادت نیست ٭

امن‌داسِ بیدولتِ تیره رای از شنیدنِ آنکه (پدر پسرِ میاني را اعتبار میدهد) ایلغار کرده بدزدي در خانهٔ مادرِ خود آمده پنهان شد - و باتّفاقِ یکی از خواصِ راجه (که از قدیم بار نسبت داشت) شبی فرصت جسته قصدِ او کرد - و مردم هجوم کرده اورا مقیّد ساختند - و کس پیشِ آن پسرِ میاني فرستادند - او قبولِ این‌معني نکرد - که قصدِ برادرِ کلانِ خود (که بجای پدر است) از من نمي‌آید - و چون[3] او خسرانِ ابدي برای خود سرانجام داد روی اورا چه بینم - هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد - بر تجرّد گزیده راهِ صحرا گرفت - و آن دو مصاحبِ حقیقت اندیش بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیارِ ملازمتِ او نکردند - بلکه حقیقتِ حال را براجه برسنگهه[4] دیو نوشته تحریضِ گرفتنِ این ملک کردند - راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیّتِ تمام بآن ملک رفت - و امن داس در شعابِ جبال متحصّن شد - اگرچه تابِ مقاومتِ راجه نداشت امّا چنان ظاهر ساخت که از نادانستگي و خبطِ دماغ قصدِ یک پدر کردم - اکنون به پدرِ دیگر چون محاربه نمایم - چون (راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسانِ خود گذاشته مراجعت نمود) امن داسِ مذکور در اثنای راه با معدودے آمده ملازمتِ راجه کرد - و بعد از زاری بسیار راجه گناهِ اورا بخشش نموده همان ملک را بار سپرد - او همیشه گریستے - و از کارِ بدِ خود بر خود نفرین کردے - و معلوم نیست که این معني از ابله طرازیِ او بود - یا فی‌الواقع بر بدیِ خود آگاه شده[5] پیشِ خدا و خلق

---

(۲) در [چند نسخه] پربهان (۳) نسخهٔ [ی] و او چون (۴) در [بعضی نسخه] نرسنگ دیو - و نسخهٔ [ط] هرسنگهدیو (۵) در [بعضی نسخه] پیش خلق ٭

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بآن سلسله پیوند کرده اند - لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند - و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظرها عزیز و گران‌قدر شود - و صبیهٔ شریفهٔ خود را (که همشیرهٔ میرزا محمد حکیم است) باو نسبت کنند - تا او این خانه را از خود دانسته رونقی و رواجی بخشد - و کارها را بر وتیرهٔ خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد - بلی سادهٔ بیگم از سخنان فریبندهٔ این مردم برین اندیشهٔ نادرست مایل گشت - و کلمات ملائمت ترجمان در جواب شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند - و بی آنکه حقیقت حال بدرگاه حضرت شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود با فخرنسا بیگم عقد نکاح صورت دادند - و آن سلالهٔ دودمان دین و دولت را بآن نادرست‌خوی بداندیش پیوند کردند - و به نتائج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند - و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناملایمت‌تخمیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند ●

و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالی (که همواره آثار کوته‌خردی و تنگ‌حوصلگی و سایر خصائل ناستوده از قبح شمائل او ظاهر بود) چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیراهن حوصلهٔ خود نگنجید - و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث برخبث افزود - از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلا حسابی نمیگرفت - و از نصائح گران‌مایهٔ بیگم پند پذیر نمیشد - و رائحهٔ حق‌شناسی و حقیقت ورزی ازو بظهور نمی‌آمد - و بعضی مفتنان[2] تیره رای مثل شگون پسر قراچه خان و شادمان (که سابقاً از بیگم رنجشی داشتند) درینولا با ابوالمعالی پیوستند - و چنان را نمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملکی و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست - و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع خواهند کرد - صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش‌دستی کنی - و میرزا محمد حکیم را (که هنوز خرد سال است) موافق ارادهٔ خود نشو و نما دهی - تا همه کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند - آن نکوهیده سرشت نا عاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باین چنین کاری نا پسندیده اقدام نمود - و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد - و خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق داد - و احسانهای تازهٔ بیگم را پشت پا زده بقصد خون (که بدترین انواع عقوق است) در کمین نشست ●

الحاصل آن بیدولت شگون و قاضی زاده لقب خبوشه ماوراءالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل

---

(۲) نسخهٔ [ی] مفسدان ●

از نامعامله‌فهم این فرمانِ معلّی تمشیت یافت - و ازین عطیهٔ کُبری هزاران مهار و کمند برگردن‌کشانِ روزگار سرانجام پذیرفت - در زمانِ پیش (که منتظمانِ سلسلهٔ صورت تجویزِ این نموده‌اند [۲]) بواسطهٔ آن بود که از معاداتِ صمیمیِ دل در اهانت و قتلِ گروهِ مخالف بسته بودند - و برای انتظامِ ظاهری و برآمدِ حاجاتِ خویش معارضهٔ آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند [۳] - تا کامروای مقصودِ خویش گردند - و هم مدفعتی [۴] حاصل شود - امروز (که از میامنِ فرطِ خیراندیشی و وفورِ عاطفتِ والای فرمان‌روای زمان آنانکه در کیشِ دیگر اند چون یکجهتانِ یک‌دین [۵] از تهِ دل کمرِ خدمت و عقیدت بر میانِ جان بسته در ارتقای مدارجِ عُلیای درلت اهتمام دارند) چگونه این اصحابِ تباین را (که اساسِ آن بمحضِ تقلید است - و ارادت و عقیدت درآنها [۶] نقد) بران [۷] گروهِ سابق (که عداوتِ جانی درمیان بود) قیاس نموده در قتل و اهانتِ این طایفه کوشیده آید - و نیز باعثِ عمدهٔ بر اخذِ این‌وجه در زمانِ پیش فرطِ احتیاجِ منتظمان و معاون بمصالح و اسبابِ دنیوی بوده - تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آید - امروز (که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام‌بخشِ جهان [۸] پدید است - و هریک از ملازمانِ عتبهٔ اقبال را غنائی و یسری عظیم حاصل) چگونه منصفِ داناى مميّز دل بر گرفتنِ این مال نهد - و بصلاحِ موهوم بر فسادِ مجزوم اقدام نماید ●

و از جلائلِ وقائع سزا یافتنِ ابوالمعالی ست - و شرحِ این واقعهٔ عبرت‌بخشِ دولت آرای آنست که [چون [۹] ابوالمعالی به نیّتِ تباه کابل‌رویه رفت - و عسکرِ منصور (که بتعاقب و اخراجِ او از ممالکِ محروسه متعیّن بود) از پنجاب گذرانده مراجعت [۱۰] نمود] این بی‌سعادت از حوالیِ سند عرضداشتی (متضمّنِ نسبتِ توجّهاتِ قدسیّهٔ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی) بماه چوچک بیگم والدهٔ میرزا محمّد حکیم (که رتق و فتقِ کابل برای رزین او تمشیت می‌یافت) فرستاد - و شرحِ خسرانِ احوالِ خود را ضمیمهٔ آن [۱۱] ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید ● ● شعر ●

ما برین در نه پیِ عزّت و جاه آمده‌ایم ● از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

ماه چوچک بیگم بعد از اطّلاع بر فحوای عریضه در وادیِ او با مردمِ اعتمادیِ خود کنکاش نمودند جمعی کوته‌اندیشانِ ناقص تدبیر و صاحب‌غرضانِ بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشانِ بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از ساداتِ کرامِ ترمذ است - و فرمان‌روایانِ مغولستان و سلاطینِ کاشغر

---

(۲) نسخهٔ [ی] نموده‌اند - و در [چند نسخه] نموده بودند (۳) نسخهٔ [ح] نهاده‌بودند (۴) در [بعضی نسخه] و منفعتی نیز حاصل شود (۵) نسخهٔ [ح] هم کیش (۶) نسخهٔ [ی] درینها (۷) در [بعضی نسخه] بدان (۸) نسخهٔ [ب د ح] جهانیان (۹) نسخهٔ [ح] چون او به نیت (۱۰) نسخهٔ [د] معاودت (۱۱) نسخهٔ [ه] حشمت ●

حرکتِ سواریِ اسپ نداشت) بیشترے در سُکاسن که کشتیِ برّاست آرام گرفته طیِّ مراحل میفرمودند و چون ظلِّ چترِ نور پرورد برساحتِ حدودِ دارالخلافهٔ آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفرِ قدومِ سعادت پیوندِ شاهنشاهي بتازگي جانِ تازه یافته بفرقِ اخلاص شتافتند - و بدولتِ استقبال فایز شده نثارها بر حواشیِ موکبِ عالي ریختند - و بر سلامتِ ذاتِ معدلت سمات شکرِ مواهبِ الٰهي بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت در بیستمِ بهمن ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه پانزدهمِ جمادی‌الاخری بدولتخانهٔ مقدّس نزولِ سعادت فرمودند - و بداد ودهش اشتغال نموده و در مبانیِ سلطنت و رعیّت‌پروري قوانینِ مُتقنه نهادهٔ جهان آرای بودند - و مستعدّانِ هفت اقلیم در نظرِ سعادت بخشِ شاهنشاهي از مکامنِ قوّت بمواردِ فعل ظهور فرمودهٔ از اسبابِ دولت افزائي میگشتند - و سیه روزگارانِ مُدبر سزای خود یافته بکتمِ فنا مي‌شتافتند - و جهان از خس و خاشاکِ بےاعتدالي پاک شدهٔ اعتدالِ طبیعتِ بهار یافته بود ●

آغاز سال نهم الٰهي از[۲] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي
یعني سال آذر از دور اول

در قربِ این هنگام (که از ورودِ موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بمستقرِّ خلافت گلستانِ روزگار بتازگي برگ و نوا یافته بود - و مزاجِ اقدس بر مرکزِ اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستانِ عدالت توجّه داشت) بهارِ نشاط افزای درآمدهٔ تهنیتِ صحّتِ عنصرِ مقدّس رسانید - و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شبِ شنبه بیست و هفتمِ رجب (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم نیّرِ عالمتاب به بیت الشّرفِ حمل با هزاران سعادت تحویل نمود - و طبیعتِ عالم بطراوتِ تازه گرائید ●

● شعر ●

دوران ببهار رنگ و بو داد ● گلدسته بدستِ آرزو داد

گل کرد بهارِ عشوه سازان ● جوشید دماغِ عشق‌بازان

سیراب هوا چو مغزِ دانا ● دوران چو مزاجِ دلِ توانا

زان‌گونه در ابر دُرچکاني ● کز مغزِ خرد چکد معاني

و از جلائلِ بخششهای والای حضرتِ شاهنشاهي (که در عنفوانِ این سالِ دولت افزا بظهور آمد) بخشیدنِ جزیه است در وسعت‌آبادِ هندوستان - اندازهٔ مقدارِ آن‌مبلغ را که تواند گرفت - چون نظرِ دوربینِ شاهنشاهي بر نظامِ عالم بود در امضای این حکم (که سرمایهٔ انتظامِ عالمیان تواند بود) توجّهِ موفور فرمودند - و با عدمِ خواهشِ اعیانِ روزگار و ظهورِ چندین موانع و گفتگوی بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ی] از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي ●

سنگی انداخته باشد - و باوجودِ چنین زخم کمالِ ثبات ورزیده بدستورِ سابق بر سمندِ گرانرکاب سوار بدولتخانه توجّه‌فرمودند ۰ و (چون حراستِ ایزدی و دعای مقبولانِ الٰهی حافظ و حارس بود) زخم کارگر نیامد - وجراحتِ قوی نیفتاد - حاذقانِ عیسی‌دم بچاره‌سازی و مرهم‌پردازی متوجّه شدند علی‌الخصوص خضرخواجه خان و حکیم عین‌الملک باهم اتّفاق نموده آن جراحتِ تازه را بخشک‌بند قرار دادند - هر روز فتیلهٔ تازه می‌نهادند - تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام نهاد و صحّتِ کامل بعنصرِ قدسی روی نمود ۰

و از غرائبِ امور قصّهٔ سگِ پادشاهی ست - و آن ماده سگ بود مهوه نام - درین برآمدن از دارالخلافهٔ آگره در محلِّ مقدّس میبود - از تاریخِ سنوحِ این قضیّهٔ هایله آثارِ ملال و وحشت ازو بظهورمی‌آمد - و هنوز ازین قضیّه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود - و مظهرِ چنین حقیقت و وفا گشته - آرے هرکرا نظر بر جمالِ جهان‌آرای این برگزیدهٔ جهان افتاده باشد امثالِ این‌امور ازو بدیع نیست - علی‌الخصوص از سگ (که بحقیقت و وفا مشهورِ آفاق است) چه دور باشد ۰

اگرچه (حضرتِ شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده‌پوشی فرصتِ آن ندادند که تشخیصِ حالِ این تبه‌کار نموده آید) امّا این قدر مشخّص شد که این بے‌باکِ آهنین‌دل از غلامانِ پدرِ شرف‌الدّین حسین‌میرزا بود - و فتلق فولاد نام داشت - و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشهٔ تباه همراه شاه ابوالمعالی ساخته بود - و چون او ازهندوستان فرار نموده روانهٔ کابل‌رویه میشد این بے‌سعادت را باین کار فرستاد - و برای هلاکِ خود ناوکِ فتنه بر کمانِ قضا نهاده اسبابِ شقاوتِ ابدی سرانجام داده غافل ازین معنی که هرکرا ایزدِ بنده‌نواز نوازد اندیشهٔ تباه بدسگالان را در سرادقِ صیانتِ او چه مجالِ گذار باشد - بلکه هرچه از بداندیشی بخاطرِ شان راه یابد وبال و نکالِ آن هم درین نشاه بآنها رسد و چگونه رسد که نه اثرے از ناموس و عرض گذارد - و نه قدرے از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد - چنانچه دیدهٔ ورانِ انصاف‌مند (که روزنامچهٔ سلطنتِ بے‌گزندِ این خدیوِ مقدّس مستبصرانه مطالعه کرده‌اند) حالِ مخالفانِ این دولتِ خدا داد را نیکو دانند - که چگونه موردِ هزار گونهٔ بلا گشته بمغاکِ هلاک فرو رفته اند - اگر یک یک بشمارم هوای بایدِ کتابے علحده باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه درهرجا ایمائے بحالِ این کور باطنان و مکافاتِ اعمالِ شان رفته ۰

چون صحّتِ کامل واردِ مزاجِ اقدس شد یازدهم بهمن ماهِ الٰهی موافقِ جمعه ششمِ جمادی‌الاخریٰ موکبِ عالی بدارالخلافهٔ آگره نهضت فرمود - و بآهستگی منازل قطع میشد - با آنکه جراحت اندمال یافته التیامِ تمام حاصل شده بود بملاحظهٔ آنکه (هنوز قدرے روی زخم تازه بود - و تابِ

بیست و نهم دی ماهِ مزبور (۲) موافقِ بیست و پنجم شهرِ مذکور (۳) آن بلدهٔ فاخره بنورِ مقدمِ شاهنشاهی فروغِ آسمانی یافت - و ابوالمعالی از فرِ سطوتِ شاهنشاهی و علوِّ اقبالِ روز افزونِ این دودمانِ عالی در هندوستان زیاده برین قرار بفتنه‌انگیزی نتوانست داد - بازِ ادبار بکابل کشید - و فتنه (که برمدِ چشم بیدار شده بود) بخوابِ گران رفت - و جهانیان بدعای دوامِ دولتِ روز افزون دست بدامانِ فلک زدند - چون (روزگارِ کج‌چشم در رواجِ باطل و رونقِ ناحق شناسان کهین‌جوی و فرصت طلب است) پیوسته بزرگانِ پاک (۴) سرشت و پاکانِ خدا شناس را ازان بداندیشِ چشم‌زخمی رسد - و بحفظِ الٰهی از مکارهِ آن محفوظ بوده سعادتِ ازلی در ترویجِ حق برغمِ بداندیشان اهتمام فرماید - و سنتِ (۵) الٰهی بران رفته که هرکه خواهند (یکی را بشادیهای بی‌منتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبتهای ارجمند ارتفاع بخشند) نخستین او را موردِ الدرجه و مظهرِ درجه گردانند - تا شکرِ نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید - و آن غم سپندِ جمالِ جهان آرای او باشد ۳

و از ظلالِ این معانی آنکه موکبِ حضرتِ شاهنشاهی در دارالملکِ دهلی نزولِ اجلال فرموده مسرت پیرای خاطرِ اقدس بود که روزِ بهمن دومِ بهمن ماهِ الٰهی موافقِ چهار شنبه بیست و هفتمِ جمادی‌الاولی بزیارتِ مرقدِ منورِ شیخ (۶) نظام‌الدین اولیا (قدس سره) توجه فرموده بودند - ازانجا مراجعت نموده رویِ بمخیمِ اقبال داشتند - چون بچهار (۷) سوی شهر آن شهسوارِ دولت رسید یکی از خونی‌گرفتهای کافر نعمت نزدیکِ مدرسهٔ ماهم انگه ایستاده بود - چون (۸) ازان بدخواهِ بداندیش پیشتر توجه فرمودند تیرِ غدر از کمانِ فتنه پرکش (۹) کرده بجانبِ آن قبلهٔ عالم (که پشت و پناهِ دولت و اقبال است) انداخت - چنانچه بر کتفِ راستِ آنحضرت رسیده - و قریب بیک وجب نشست - و غریو از نهادِ زمین و آسمان برخاست - جانسپاران بر سرِ آن خطاپیشهٔ کج‌نظر ریختند - و میخواستند که تشخیصِ حالِ او نموده آن بیدولت را بخاکِ فنا نشانند - اشارهٔ عالی بنفاذ پیوست که اورا زود از هم گذرانند که مبادا جمعی از خانوادهٔ اخلاص را باین امر متهم گردانند - در ساعت آن خونی‌گرفته را پاره پاره ساختند - هرچند (خاطرِ اصحابِ اخلاص بلکه دلهای معاملهٔ دانانِ ظاهربین شرحه شرحه شده در چاره‌سازی اضطراب داشتند) اما آن پادشاهِ صورت و معنی بر مسندِ وقار و تمکین بوده تسلیِ بواطنِ اخلاص‌نهادان میفرمودند - و مقربانِ رکابِ جاه و جلال بشارتِ معلیِ تیر را برآوردند - و از زبانِ اشرف شنیده‌ام که میفرمودند که نخست چنان متخیل شد که مگر از بامی تا قاصدی سنگی ریزا

(۲) در [بعضی نسخه] مذکور - و در [بعضی] الٰهی (۳) در [بعضی نسخه] مزبور (۴) نسخهٔ [ه] پاک سیرت (۵) نسخهٔ [ج] مشیت (۶) در [چند نسخه] شیخ نظام اولیا (۷) نسخهٔ [ج] بچهار سوی شهر رسیدند یکی (۸) نسخهٔ [ج] همین که ازان (۹) نسخهٔ [ج د] پرکشش ۔

عار بےحقیقتی و ننگ بیوفائی را از تبه‌رائی گزیده اندیشهٔ غدرے بخود راه دادند - و دانا قلی نام حرام‌نمک جدا شده بتعجیل پیش رفت - و خود را بابوالمعالی رسانیده کیفیت حال را خاطر نشان کرد - ابوالمعالی درمیان درخت‌زارے توقف نموده انتهاز فرصت میجست - بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمین‌گاه برآمده تاخت - و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجب قرار داد خود بهم‌متفق شده بروی صاحبان خود شمشیر کشیدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفان بداندیش بر خاک هلاک انداختند - و خود نیز شربت واپسین شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد شدند - و شاه ابوالمعالی از آب آب عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنهٔ جهنجهون[۲] رسید شقدار آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد - و فدای راه نمک‌شناسی شد - ابوالمعالی ازانجا بحصار فیروزه آمد - بایزید بیگ ملازم منعم خان در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجای آورد - و آن سگ دیوانه ازانجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل‌رویه روان شد - درین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای متهرا (که در پانزده شازده کروهی دارالخلافهٔ آگره است) نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کج‌روی و بد کرداری او بعرض مقدس رسید - درساعت جمعی از آمرای عقیدت‌مند مثل شاه بداغ خان و تاتار خان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را بدست نیاورند پای ازتکاپوی باز ندارند - تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند - و عالمیان بآسایش گرایند ●

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی - و بهتر سعادت[۳] سایه انداختن بر ساحت آن شهر - و رسیدن خار چشم‌زخم بگلبرگ منصر شاهنشاهی و بسهم سعادت‌قران گذراندن - و نوعی صیانت ایزدی بودن

چون [در جمیع اطوار آرامش عالم و آسایش عالمیان پیش‌دید ضمیر الهام‌پذیر[۴] حضرت شاهنشاهی سمع - و خلاصهٔ نیت در معاملات عرفیه (مثل شکار و غیره) آنکه بر حقائق احوال خلائق بےمداخل اصحاب غرض و شوائب ارباب کذب و ریا آگهی یابند - و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی[۵] جهانیان بر وجه دلخواه صورت بندند] درینولا (که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید) روز آسمان بیست و هفتم دی ماه الٰهی موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی کشای بجانب دارالملک دهلی نهضت فرمود - روزمار اسفند

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ط ی] جبجون - و نسخهٔ [ه] جهیجون - و نسخهٔ [ح] جهنجهون (۳) نسخهٔ [د] بخیر و سعادت - و نسخهٔ [ط] و سایهٔ سعادت انداختن (۴) در [اکثر نسخه] پیوند (۵) نسخهٔ [ح] پاسبانی و جهانبانی بر وجه ●

خود را میرسانم - و اگر اینجا کارے از پیش نرود خود را بکابل رساند - و آن حدود را مامنِ خویش دانسته فرصت‌جوی شود ●

شاه ابوالمعالي ببطلانِ ذاتي و اغوای شرف‌الدّین‌حسین میرزا متوجّه حاجي‌پور شد - که میانِ حسین‌قلي‌خان و سایرِ امرا آنجا بود - چون بحوالیِ حاجي‌پور رسید قابوی دستبرد نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشانِ حسین قلي‌خان بموجبِ رخصتِ درگاهِ معلّی از پهٔنب آنجا رسیده بودند - و این جوانِ پریشان‌دماغ بخت برگشته چون از حاجي پور مایوس شد عنانِ فتنه بجانبِ نارنول تافت - و دران هنگام نارنول از تغیرِ خالصهٔ شریفه بشجاعت خان مقرّر شده بود و قویم خان پسرِ او حکومتِ آنجا داشت - و میرگیسو عاملِ خالصه در مددِ آن بود که جزوی خزانهٔ پادشاهي را (که آنجا بود) برداشته بدرگاهِ معلّی آید - و بواسطهٔ اختلافِ گماشتگانِ معمول و معزول لوازمِ احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند - تا آنکه صبحی (که ناظمانِ مهمّاتِ آنجا در خوابِ غفلت بودند) آن کافرِ نعمت با چندے از اوباش رسیده آمد - قویم را همّت یاوری نکرد - و عارِ گریختن بر خود پسندید - و میرگیسو توفیقِ جان‌نثاري نیافته گرفتار شد - جزوے از نقود بدستِ آن فتدبرانِ قلّاب افتاد - و شهر را نیز غارت کردند - و حسین قلي خان چون از آمدنِ این بدمست آگاه شد صادق خان و اسمٰعیل‌قلي‌خان و جمعے را باستعجال روانه ساخت - که مبادا آسیبِ باغروقِ او (۲) (که در حاجي‌پور است) رسد - فرستادها باهتمام خود را چون بحدودِ حاجي‌پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت‌برگشته بجانبِ نارنول شتافته است - بآن صوب متوجّه شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ خبرِ فوجِ منصور شنیده خود را بمعسکرِ اقبال رسانیدند - و چون بدوازده کروهیِ نارنول رسیدند خانزاده محمّد برادرِ ابوالمعالي (که اورا بزبانِ عامّه شاهِ لوندلی میگفتند - و از جایگیرِ خود برآمده بدیدنِ برادر میرفت) دوچار شد - و این طور صیدے در قیدِ اولیای دولت درآمد ●

شاه ابوالمعالي رسیدنِ بهادرانِ نصرت‌قرین شنیده از نارنول فرار نمود - دلاورانِ باد صولتِ کوه صلابت تیزتر راندند - چون بمقامِ دهرسو رسیدند دو شتر بار زرِ سفید (که از عقبِ آن سیه‌بخت میبردند) بدستِ مردمِ اسمٰعیل‌قلي‌خان و احمد بیگ افتاده و میانِ قلقچیانِ زر دوست بر سرِ آن نزاع شد - و بآن کشید که میانِ صاحبانِ ایشان گفت و گوئی پدید آمد - و چون درین روز راهِ بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهرسو فرود آمدند - و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطهٔ غبارِ خاطرے (که طاري شده بود) پیشتر رفته منزل گرفتند - وقتِ سحر قدرے بیشتر از کوچ‌کردنِ صادق خان و اسمٰعیل‌قلي‌خان بهمراهیِ ایشان مقیّد نشده ایلغار کردند - بعضے از بدبختیان و جمعے از مناوراالنّهریان

(۲) نسخهٔ [د] باغرق او ●

[illegible]

[illegible]

بیش ازین داشتیم - امّا حوصلهٔ تنگِ او تابِ برداشتِ آن نیاوردہ زود از هم رفت - و عیارِ جوهرِ حقیقتِ او گرفته آمد - آنگاه صلاح‌دیدِ ضمیرِ گیتي پیرای حضرتِ شاهنشاهي چنان قرار یافت که یکی از خاصانِ بساطِ اعتماد را بر سرکارِ ناگور تعین فرمایند - که مبادا خواجه‌زادهٔ بدمستِ بے‌جوهر بهجومِ خوشامد گویانِ خانه برانداز فتنهٔ دران ملک برپا کند - و غبارِ انگیزِ تفرقهٔ خواطرِ سکنهٔ آن ولایت گردد - و [چون پایهٔ قدرِ مخلصان افزودن اعلامِ دولت بلند ساختن است - و برانداختنِ سلسلهٔ کافرنعمتانِ فتنه اندوز پاسِ جمهورِ رعایا (که بدائعِ ودائعِ ایزدي اند) داشتن - بلکه آن سیه درونانِ تیره رای را شمعِ هدایت در شاهراه گذاشتن] حضرتِ شاهنشاهي حسین قلي بیگ پسرِ ولي‌بیگ ذوالقدر را (که در پیشگاهِ بساطِ قرب معزّز بود - و بدقائقِ مزاج داني و آدابِ خدمتگاري امتیاز داشت) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصبِ خاني مفتخر ساختند - و جایگیرِ میرزا شرف‌الدّین حسین را باو مکرمت فرموده گوشِ نصیحت نیوشِ او را بنصائحِ دولت آورِ خرد افزا پُر ساخته بجانبِ ناگور (که مقرّ و مفرِّ میرزا بود) وداع فرمودند - و جمعے از مخلصانِ صفاکیش[۲] مثلِ اسمٰعیل قلي‌خان برادرش و محمّد صادق خان و محمّد قلي توقبای و میرک بهادر و چندے دیگر از بهادرانِ جان سپار را بکمکِ او نامزد ساختند - و حکمِ معلّیِ شرفِ نفاذ یافت که سهو و خطا لازمِ نشاهٔ بشریست - اگر میرزا از خوابِ غفلت بیدار شده از کردارِ ناهنجارِ خود خجلت زده باشد او را مستمالِ الطافِ شاهنشاهي ساخته بدرگاهِ مقدّس آورند - و اگر داعیهای مدبرانهٔ کافرنعمتانه داشته در خیالِ افساد باشد سزای او را در کنارِ او نهند - تا این معني عبرت افزای سایرِ کوته اندیشان گردد - حسین قلي‌خان اهل و عیالِ خود را بقلعهٔ حاجي‌پور فرستاده آمادهٔ این خدمتِ عالي شد - و بآئینِ شایسته متوجّهِ ناگور گشت چون لشکرے مویّد باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصتِ سرانجامِ فتنه (که اندیشیده بود) بدست نیفتاد - ناگزیر قلعهٔ اجمیر را به ترخانِ[۳] دیوانه (که از معتمدانِ او بود) سپرده بجانبِ جالور (که در تصرّفِ خود آورده بود) رفته انتهازِ فرصت مي‌جست - چون دولت بنواحیِ اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجّه شوند - ترخانِ دیوانه عاقلانه پیش آمد - و بعهد و قول داخلِ عساکرِ منصوره شد - حسین قلي‌خان قلعه را بمردمِ معتمدِ خود سپرده پیشتر روان شد شرف‌الدّین حسین میرزا (که دین و دنیا را پشت داده بود) رو برو ایستادن را بخود قرار نداده از ممالکِ محروسه بدر رفت - و ساحتِ آن ولایت از غبارِ او صاف شد - و قلعهٔ میرتهه (که محکم ترینِ قلاعِ آنجاست - و جیمل[۴] باستصوابِ میرزا آنجا مي‌بود) نیز بتصرّفِ حسین قلي‌خان افتاده و بموجبِ فرمانِ پادشاهي آن قلعه بجگمال سپرد ●

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] وفاکیش (۳) نسخهٔ [ج] بشیرخان (۴) نسخهٔ [ا ح ه] جمیل - و نسخهٔ [ب] جمیل‌بیگ ●

درین سال عزیمتِ حج را وسیلهٔ زیارتِ کعبهٔ آستانِ مقدّس ساخته متوجّهِ ممالکِ هندوستان شد
و میرزا شرف‌الدّین حسین از ناگور (که از جملهٔ جایگیرِ او بود) باستقبال شتافت - و همراهِ پدر
بدرگاهِ معلّی متوجّه گشت - و چون بحوالیِ دارالخلافهٔ آگره رسید بموجبِ اشارهٔ والا اکثر اُمرا
باستقبالِ خواجه رفتند - و چون بشهر نزدیک آمد حضرتِ شاهنشاهی نیز بنفسِ نفیس بقصدِ
پیشواز برآمدند - و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیابِ سرورِ ابدی ساختند - و بعزّت تمام بدارالخلافه
آورده بورودِ منازلِ احترام فرمودند - و بمکارمِ شاهنشاهی مراسمِ درویش‌نوازی بتقدیم رسید - و خواجه
نفائسِ امتعهٔ ختا و کاشغر بنظرِ اقدس درآورد - مدّتی پدر و پسر بشمولِ (۲) عواطفِ قربِ کامران بودند ●

و از سوانحِ عبرت افزا فرار نمودنِ میرزا شرف‌الدّین حسین است از درگاهِ گیتی پناه - قاعده
ایست قدیم که بزرگانِ الٰهی و فرمان‌فرمایانِ دیده‌ور دلِ درویشان و درویش‌نژادان را بانواعِ تفقّدات
بدست آورده‌اند - و این قسمِ سلوک را (که هم بیهوشی داروی مردِ افکن است - و هم نوشِ داروی
اهلیّت) گاه بملاحظهٔ انتسابِ آبای کرامِ این مردم و گاه بواسطهٔ عیار گرفتنِ جوهرِ حقیقتِ خود شان
نسبت باین طایفه ظاهر ساخته‌اند - و اگر بدیدهٔ انصاف نظّارگی شوند بر هوشمندانِ آگاه دل هویدا گردد
که عنایات و مراحمِ شاهنشاهی (که به نسبتِ این پدر و پسر بظهور آمده) هردو امرِ مذکور منظورِ
نظرِ دوربین بوده است - و لهٰذا در اندک فرصتی انجمن‌آرایانِ اقبال پرده از روی کارِ میرزا شرف‌الدّین
حسین برداشتند - و حقیقتِ بی‌حقیقتی و بی‌جوهریِ او بر عالمیان بظهور پیوست - و چون ایزدِ
جهان‌پرور میخواهد (که ساحتِ این دولتِ ابدقرین را از تیره درونانِ بد نیّت پاک ساخته بوجودِ
مخلصانِ پاک‌عقیدت آرایش دهد) نقشی (که بهزار تدبیر نگاشتهٔ لوحِ وجود نشود) خود بآسانی
صورت می بندد - و اصحابِ نفاق بپای کوششِ خود از عتبهٔ اقبال رفته درِ ادبار میزنند - ازانجمله
حالِ خسران‌مآلِ میرزا شرف‌الدّین حسین است که از بادهٔ مرد افکنِ دنیا ثبات پائی نورزیده
ازجای رفت - و خیالاتِ جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد - و بتاریخِ بیستم و سیوم
مهر ماهِ الٰهی (۴) بتوهّمِ محض و اقتضای خبثِ باطنی (که طینتش بدان مجبول بود) از عتبهٔ قدسیّه
(که ملاذِ بزرگانِ هفت اقلیم است) گریخته بجانبِ اجمیر و ناگور (که بجایگیرِ او مقرّر بود) شتافت
بعضی تاریخِ این سانحه را ششِ صفر یافته بودند ●

و چون این حرکتِ شنیع معروضِ بارگاهِ معلّی شد کمالِ تعجّب و استبعاد فرمودند - و هرچند
(منشای این توحّش و ترغّب از همدمان و همنشینانِ او استکشاف فرمودند) غیر از خبثِ درون
و خبطِ دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد - مکرّر بر زبانِ حقیقت‌گذار گذشت ما ارادهٔ تربیتِ او

(۲) در [بعضی نسخه] مشمول (۳) نسخهٔ [ج] جهان آرا (۴) نسخهٔ [ج] الٰهی موافقِ سه شنبه ششم صفر ●

باستقلال متمکّن ساختند - و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند - کمال‌خان ازآنجا (که در ثبات عقیدت و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود) بدولتی (که در خیال او نمیگذشت) کامیاب شد لشکری را بجائی (که قدم بازپس آمدن نبود) فرستاد - و سلطان آدم را مقیّد نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد - اگر حکم پادشاهی را (که هرائینه از واردات سماویست) گردن می‌نهادند باین روز به گرفتار نمی‌گشتند - و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمی‌شدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی (که مرآت حکم الٰهی ست) اساس زندگانی خود و خان و مان برباد دادند •

و[۲] از سوانح آنکه خواجه معین[۳] بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت - المنّة لله که بمیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز (چنانچه آثار افزونی دولت و گشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها وارزانی نرخها بظهور می‌آید[۴]) طبقات طوائف (از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملّا و درویش و سایر اقسام انام) از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند[۵] - ازانجمله دریفولا از حدود کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین آمده بوصول بساط اقدس مشرّف شد - خواجه پسر خواجه خاوند محمود است - و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند - و پسر بیواسطهٔ هدایت مآب ناصرالدّین خواجه عبیدالله اند - و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیّت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود - و در ایّام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده بپای همّت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت - و بعد از استفادهٔ[۶] علوم حکمیّه در حوزهٔ درس علّامة الزّمانی مولانا جلال الدّین محمّد دوّانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات ماوراء النّهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت - و در زمان طلوع نیّر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طرفان بکاشغر آمد - و ازآنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدارالخلافهٔ آگره رسید - و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت - و در ایّام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده اقامت فرمود - خواجه را دو پسر بوده است - یکی خواجه قاسم - و دیگری خواجه معین - و خواجه معین در ایّام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزّز و موقّر بود - و عبدالرّشید خان بن سلطان سعید خان روز خانهٔ سنگ یشب (که بسنگ یشم مشهور است) بخواجه تکلّف[۷] نموده بودند - و خواجه (چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف‌الدّین حسینی از اندازه بیرون شنید)

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانح این ایام آنکه (۳) در [بعضی نسخه] معین الدین (۴) نسخهٔ [و ح ی] می آمد (۵) نسخهٔ [ی] میگردیدند (۶) در [بعضی نسخه] استفاضهٔ (۷) در [اکثر نسخه] تکلیف •

و اکنون سلطان آدم دارد) در بخش ساخته یک(۲) بخش باو مسلّم دارند - و بر دیگرے کمال‌خان منصرف گردد - و باین مضمون مناشیر سعادت بخان(۳) کلان و میر محمّد خان و مهدي قاسم خان و قطب‌الدین محمّد خان و شریف خان و جان(۴) محمّد خان بهسودي و راجه کهوردیو(۵) و راجه رام‌چند (که جاگیر در پنجاب داشتند) شرف ارتفاع یافت - که اگر سلطان آدم درین حکم نایستد(۶) افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرماني در کنار آن بیدولت نهند - تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشي‌سرشت گردد - کمال‌خان به نیل منتهای آمال از عتبهٔ علیّه به پنجاب آمد آمرای عظام بر طبق فرمان اقدس بسلطان آدم گذارش حکم عالي نمودند - آدم و پسرش لشکري نام (که حلّ و عقد کار و بار پدر بدست او بود) سر از اطاعت حکم جهان‌آرا پیچیده عذرهای به تر از گناه در میان آوردند - و راضي نشدند که ازین تسلّط مستعار اندکے فرودآیند - و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد - امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گیتي‌پناه معروض داشتند مجدّدًا منشور عدالت مُعنون بطُغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اوّل رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد ننموده بود باوجود آن ازانجا که مشمول(۷) عنایت پادشاهي ست اگر نیمے از ولایت را به برادر زادهٔ خود گذارد نیمهٔ دیگر را باو گذارند(۸) - و اگر همچنین بر نافرماني ثابت‌قدم باشد تادیب او نموده کمال‌خان‌را بر تمامیِ آن ولایت متمکّن سازند - چون سرکشیِ او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت گکهران درآمد - آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعهٔ عساکر اقبال شد - و در حوالیِ قصبهٔ هیلان جنگ عظیم در پیوست - و همچنانکه (جرأت و جلادت در سرشت طبقهٔ گکهران مرکوز(۹) (است)) قتال و جدال دست داد - امّا ازانجا (که همواره تائیدات ازلي(۱۰) قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است) شعشعهٔ تیغ نصرت‌نهام زنگ‌زدای معرکهٔ ظلام گشت و آن وحشي‌نژادان سباع‌منش صحرای هزیمت طي‌کردند - و باقبال شاهنشاهي فتحي (که طراز فتوحات عظیمه تواند بود) روی‌داد - سلطان آدم بدست هژبران عساکر والا دستگیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - و چند گاه از خیل گم‌گشتگان بود - در اندک فرصتے او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامیِ ولایت گکهران (که هیچ یکے از فرمان‌روایان هندوستان تسخیر ننموده بود) بهمّت والای قلیلے از اولیای دولت قاهره مسخّر شد - و بموجب منشور اقبال (که بتازگي رسیده بود) آمرای عظام تمامیِ ولایت گکهران را بکمال خان داده او را در تمامیِ آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکے باو (۳) در [بعضی نسخه] بخان کلان میر محمد خان (۴) نسخهٔ [ب ي] خان محمد خان (۵) نسخهٔ [ی ط] کنور (۶) در [اکثر نسخه] بایستد (۷) در [اکثر نسخه] شمول عنایت (۸) نسخهٔ [ج] واگذارند (۹) در [چند نسخه] مذکور است ه

برو تافته جایگیرهای لایق یافت - هنگام محاربهٔ خان‌زمان (که با بهمن عدلی روی داد) در سرکار لکهنؤ پرگنهٔ هنسوه و فتحپور و دیگر محال جایگیر او بود - و نیز بموجب حکم معلّی جمعیّت شایسته همراه برده شریک خدمت شد - و مردان جنگ مرد آزمای ازو کارنامها بظهور آمد - و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست‌کردار بعرض اقدس رسید موجب مزید توجّه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت - چنانچه از فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مقصدے که داشته باشد کامیاب خواهد شد - درین وقت سعادت پرتو بوسائل واقفان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در بارهٔ من زیادت از حالت من بظهور آمده است - اکنون از عواطف[۲] پادشاهی بمقتضای حبّ وطن امّید ولایت پدر خود دارم - که (تا قضیّهٔ ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیم‌خان افتادم) ملک موروثی مرا عمّ من آدم متصرّف است - و ازین غم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم ●

و شرح این قضیّهٔ مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد - آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال‌خان بدست افتادند - سارنگ‌را بقتل رسانید - و کمال‌خان‌را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و با وجود چنین نفرت[۳] ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکهران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود - و سودمند نیامد و از غرائب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان‌خانه را کاواک کرده و پُر از داروی تفنگ ساخته آتش دادند - قوّت آتش باروت[۴] زور آورد که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود قادر پُرکمال او را ازین آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ که او بود دودے ازان آتش نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد کرده اورا خلاص ساخت - و ازان وقت سلطان آدم عمّ او استیلای مطلق در ولایت خود یافت - و او روزگار بناکامی میگذراند - تا در اوائل اورنگ‌آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بعتبهٔ فتراک دولت ابدپیوند ساخت - و همرسے کمر اخلاص بسته عرصهٔ جان سپاری پیمود ●

چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس سوطن قدیم خود نمود حکم گیتی‌مُطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرّف خود داشته

---

(۲) در [چند نسخه] عوارف (۳) نسخهٔ [ا] فترات - و نسخهٔ [ب] قرب - و در [بعضی نسخه] نوبت و نسخهٔ [ط] قدرت (۴) در [بعضی نسخه] بارود - و هر دو آمده است ●

فروبرند - و هرکرا [شهرستان باطن (که نمونهٔ ملک سماوی‌ست) باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد] هرائینه بخلاف آن نتیجه بخشد - چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا - و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت زود زوال باشد - اگرچه (هوشمند دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج[۲] بتمثیل نیست) لیکن (چون مقصود ازین محمدت‌نامهٔ الهی رهنمونی عامّه است) بجهت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلودهٔ چشمان کوتاه بین (که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم ازایشان پرباشد) بجای[۳] دور و زمان گذشته نمورد - واقعات قدسیهٔ خدیو زمان خود را رقمزدهٔ کلک تمثیل میگرداند ●

و مجدّداً آنچه (درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیدهٔ وری کوته‌نظران گشت) تسخیر ملک گکهران است - که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اتلال و اغوار واقع است - چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکرگران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیّت نموده‌اند - چون (جز ظاهرآرائی پیشهٔ نداشته‌اند - و نیّات ایشان بصحّت نه پیوسته بود) مراد شان برنیامد - و این عقده باهتمام شان گشوده نشد - چنانچه ایمائی بدین در پیش رفته است - و اکنون (که عالم بحسن نیّت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است - و از وجود جهان آرا افلاکیان مقدّس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی اند[۴]) این کار بزرگ (که از فرمان‌فرمایان هند پیش نرفته بود) بوسیلهٔ اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت - و آن ملک بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و شرح این عطیّهٔ کبری آنست که چون الوس گکهر پیوسته لاف هواخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن مروّت و فتوّت جز چشم التفات بران ملک نمی‌انداخت - هرچند[۵] (در آداب خدمت انسب آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گاه گاه بسعادت زمین بوس استسعاد یابند) سلطان آدم و کلانتران آن ملک (که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند) اصلا لوازم خدمت بجای نمی‌آوردند - لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی (که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود) داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگذرانیدند - و ازین باز (که اورنگ جهانبانی بفر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت) کمال خان بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت این دودمان عالی (که نقش ضمیر این مردم بوده) روی ضراعت بدرگاه معلّی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین‌بوس والا مجدّداً تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود - و بپرتو عنایت

---

(۲) در [بعضی نسخه] احتیاج تمثیل (۳) نسخهٔ [ط] بجای دور فرمان روایان گذشته (۴) در [اکثر نسخه] آمدند (۵) نسخهٔ [ط] هرچند آداب خدمت شایسته آنست ●

افتخارِ دلاوران و دلیران بدستِ خویش زنده گرفت - و باعثِ هزاران تعجّب گشت - و دیگرے را جمعے از بهادرانِ پُردل اتّفاق نموده بدست آوردند - و درهمین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقفِ عرضِ مقدّس رسید که از دیرباز است که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات (که در معابد بجهتِ اقسامِ عبادات و تقرّبات می‌آیند) حکّامِ آن سرزمین باندازهٔ حالت و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند - و کرمی نامند بفتحِ[۲] کاف و سکونِ را - شاهنشاهِ خرد پژوه از فراخ حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامیِ آن نقود را (که کرورها میشد) بخشیدند و چنین اخذِ اموال‌را ناستوده انگاشته بمنعِ آن یرلیغِ مقدّس بممالکِ محروسه اصدار فرمودند - در زمانِ باستانی از نارسائی بعضے و حرص‌اندوزیِ طایفهٔ بمحضِ تقلید از دادار پرستان چنین خواهشِ بیجا می‌نمودند - و بارها بر زبانِ اقدس گذشت که هرچند بطلانِ گروهے مشخّص گردد چون سے راهه رفتی برانِ[۳] جماعت مشخّص نیست در هرچه (آنرا وجهِ توجّه بعتبهٔ کبریای احدیت ساخته پرستشِ ایزدِ جهان آفرین می‌نمایند) چیزے خواستن و سنگِ تفرقه انداختن ناستودهٔ خردِ خرده دان است - که هرآئینه آن نشانِ نارضامندیِ ایزدی خواهد بود - و چون خاطرِ اقدس از شکار واپرداخت عزیمتِ آن شد که این هیزده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدار الخلافهٔ آگره رسانند - این عشرت‌پرورِ اقبال با مخصوصان قدمِ همّت در راه نهاده یوسف محمّد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میرعلی‌اکبر و حکیم‌الملک و رستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقهٔ دیگر از اربابِ اختصاص را همراه گرفتند - ازین ره نوردانِ اخلاص گزین غیر از میرعلی اکبر و حکیم‌الملک و شمال‌خان کسے دیگر همپائی نتوانست کرد ◦

فتحِ ولایت گکهران به نیروی همت مسّاکر اقبال

چون [عالمِ عنصریِ سفلی منتظم بصلاحِ عالمِ قدسیِ علوی‌ست - و نمونهٔ ازین بوالعجب کار آنست که انتظامِ مهمّاتِ ملکی و مالیِ پادشاهانِ والا شکوه به نیّتِ درست و اندیشهٔ راست (که تلوِ[۴] عالمِ علوی‌ست) منوط و مربوط می‌باشد] هر اقبال پناهے (که از شوکتِ ظاهری و عظمتِ صوری از جای نرفته در آبادانیِ دلها اهتمام نماید - و همّت را برفاهیتِ خرد و بزرگ گمارد - و همواره از دولتمندیِ ذاتی بقدرِ گنجایش مطابقِ نیّت بعمل آورده خود را پاسبانِ جهانیان داند) ایزدِ دانا کارهای او را برآورده خیر گردانیده روز بروز آثارِ افزونیِ دولت و عظمتِ او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفانِ او هم از دوستانِ خود آزارها کشیده و باقسامِ نکبت و انواعِ بلیّت گرفتار گشته سر در کتمِ عدم

(۲) در [بعضے نسخه] بفتحِ کاف عربی و سکونِ رای غیرمنقوطه (۳) نسخهٔ [ج ه ی] بدان
(۴) نسخهٔ [ج] که پرتو عالم ◦

بمرتبهٔ علیّه ندارم - امّید که رخصتِ مکّهٔ معظّمه یابم - که گردِ تقصیراتِ خود را درآن ارضِ مقدّس پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم - چون از بےطالعي قدرِ عنایتِ پادشاهي ندانستم دیدم آنچه دیدم - و اگر از بنده‌پروري رخصت نشود امّیدوارم که چون فرمن بےسامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدرے جایگیر مرحمت شود - تا سامان کرده توانم شرفِ زمین‌بوس دریافت - و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود - ازآنجا بکنارِ سند رسید - و از اندیشناکیِ غنیم از سند عبور کرده در حدودِ ولایتِ گکهران آمده نفس راست کرد - و روزے چند دران حدود توقّف نمود - سلطانِ آدم لوازمِ آدمي‌گري[۲] بجای آورد - خانِ‌خانان در مقامِ حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت - سراسیمه روزگار میگذراند - حضرتِ شاهنشاهي را چون پرتوِ اطّلاع برحقیقتِ احوالِ او تافت برخلافِ عقلهای کوتاهِ اهلِ روزگار منشورِ عاطفت فرستاده بخصائصِ گرامي و مراحمِ گران‌مایه او را از کلفت برآوردند - و در جوابِ عرضداشتِ او در بابِ جایگیرِ پنجاب حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که از روی مواطفِ پادشاهي جایگیرهای سابق (که کمتر از جایگیرِ پنجاب نیست - از سرکارِ حصارِ فیروزه - و سرکارِ اتاوه - و خیرآباد - و شاه پور - و کلانور و جالندهر - واندري - وغیرآن) تغیر نداده ایم - و اگر معاملهٔ یورشِ گکهران در میان نمي‌بود درلاهور هم هیچ مضایقه نمي رفت - اکنون بمجرّدِ رسیدنِ فرمان متوجّه ملازمت گردد - منعم خان بعنایاتِ پادشاهي مستظهرشده متوجّهِ استلامِ درگاهِ معلّی شد - چنانچه در اواسطِ سالِ هشتمِ الٰهي و اواخرِ (۹۷۰) نهصد و هفتادِ قمري بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت - و عاطفتِ شاهنشاهي او را مغمورِ بحرِ مرحمت و معمورِ برِّ امتنان ساخت - و از چهرهٔ حالش گردِ خجالت و غبارِ ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید - منعم‌خان شناسای مدارجِ کمالِ شاهنشاهي شده اندیشهٔ خردانهٔ رفتنِ کابل از سویدای دل برآورد - و بیکدل و یکروی گشته کمرِ همّت بخدمتِ والای شاهنشاهي بست - خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهي بودنِ منعم‌خان را میخواست - و او از ناشناسي و ناسپاسي دل‌نهادِ این‌جا نمي‌شد - آخر[۳] بپیرایهٔ صلاحِ خود دریافته بصد نیازمندي معتکفِ عتبهٔ اقبال شد - و سعادتِ کوکبِ بختش روزافزون گشت - و بدرجاتِ دولتِ عظمی ارتقا[۴] نمود ●

و از سوانح آنست که خاطرِ عشرت‌پیرای حضرتِ شاهنشاهي متوجّهِ شکارِ جانبِ متهرا[۵] شد با جمعي از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند - و فنونِ شکار دلخواه شد - ازانجمله روزے هفت شیر شکارِ آن شیرشکار شد - پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند - و یکی را آن سرمایهٔ

(۲) در [چند نسخه] آدم گري (۳) نسخهٔ [د] آخر آنرا بپیرایهٔ (۴) در [اکثر نسخه] ارتفاع

(۵) در [چند نسخه] متهره ●

متوجّهِ پیش شویم - که در لمغانات جنگ صورت بندد - اگر در مصاف غالب شدیم ازان چه بهتر و اگرنه گریخته خود را بقبائلِ مهمند و خلیل میرسانیم - و ازانجا روی توجّه بملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي مي‌آوریم - و خود را بحمایتِ درگاهِ والا مي‌سپاریم - و اگرنه خان‌خانان بسیاستهای گوناگون انتقامِ برادر و پسر و برادرزادهٔ خود خواهد کشید ●

چون منعم‌خان(۲) بدهِ غلامان رسید خبر آمد که عیدیِ سرمست بجلال آباد آمده در استحکامِ آنجاست - تیموربکّه و خواجه کلان و جمعے را بر سرِ عیدي فرستاد - تا عیدي قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد - روزِ دیگر خان‌خانان متوجّهِ محاصرهٔ جلال‌آباد شد - درین اثنا خبرِ رسیدنِ میرزا محمّد حکیم و لشکرِ کابل رسید - جبّار بردي بیگ را (که در زمرهٔ نامدارانِ حضرتِ فردوس مکاني انسلاک داشت - و درویش شده عمرے میگذراند - و درین سفر همراه شده بود) پیشِ میرزا فرستاد - که شاید بےجنگ مهم صورت یابد - و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روزِ دیگر باشد که ستاره رو برو است - تیموربکّه(۳) از فوجِ هراول جدا شده آمد که غنیم اندکے ست - بفردا نیندازند که شاید غنیم شب بجانبے بدر رود - و کار دراز شود - خان‌خانان بکوششِ خود و اهتمامِ حیدر محمّدخان (که هردو عاشقِ کابل و مغرورِ شجاعتِ خود بودند) راهِ جنگ پیش گرفت - درین اثنا خواجه کلان (که سردارِ هراول بود) کشته شد - میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجنبید و قاقشالان و جمعے (که در برانغار بودند) نیز توفیقِ خدمت نیافتند - و ابوالمعالي توپچي (که کابلیان باو خطابِ رومي‌خاني داده بودند) در گردِ اسپِ خود تعبیهٔ آتشبازي کرده بود - تیرے ازان بچلمهٔ حصاري رسید - و از هم گذشت - چون از کشته شدنِ خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند(۴) - و نزدیکِ چهار باغ در مقامِ خواجه رستم این مصاف روی داد - و بجهتِ مجازات و مکافاتِ ناشناسيِ قدرِ چنان نعمتے و بادفراهِ غرور (که نکوهیده ترینِ خصلتِ انساني ست) شکست بر منعم خان افتاد - و جمعے بےحقیقتي نموده بکابلیان ملحق شدند - و تمامیِ اموال و اسبابِ منعم‌خان بتاراج رفت - بایزید بیگ (که یکے از معتمدانِ منعم خان است) تقریر میکرد که مقدارِ(۵) سي لک تنگه از نقد و جنس همراهِ من بود که بغارت رفت - و اگر مردم بتاراج مشغول نمي‌شدند منعم خان هم گرفتار میشد ●

منعم‌خان بال و پر ریخته به بگرام آمد - و چند روز درانجا بوده علاجِ کارِ خود مي‌جست آخر یاري(۶) تواچي‌باشي را با عرضداشت بدرگاهِ گیتي‌پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن

---

(۲) در [بعضے نسخه] منعم خان خانخانان (۳) در [اکثر نسخه] تمربکه (۴) در [اکثر نسخه] نماندند
(۵) نسخهٔ [ی] مي هزار روپیه از نقد و جنس (۶) در [بعضے نسخه] باري ●

[illegible]

[illegible]

نمي تواند برد - و اگر نزدیکتر آید بحتمل که همراهانِ او (که عیالِ ایشان در شهر است) او را تنها نداشته برونه - بلکه دستگیر کرده ببرند - حیران و مضطرب بر پشتهٔ سیاهسنگ شامیانه زده ایستاد اهلِ قلعه توپے بجانبِ او انداختند - بحسبِ تقدیر تیرآن بشامیانه رسید - غنيخان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغِ حسرت و حرمان و هزاران دردِ آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومتِ کابل برکنده روی بجانبِ هندوستان آورد - بعد از رفتنِ غنيخان عفت قباب مهدِ عُلیا ماه چوچک بیگم مهماتِ کابل را متمشّي ساخته وکالتِ میرزا محمّد حکیم را نامزدِ فضیل بیگ نمودند - و چون نظرش از سرمهٔ بینائي پرتوے نداشت ابوالفتح پسرش به نیابتِ پدر مهمّات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون (شایستگی بزرگي نبود - و عقلِ دوراندیشِ معامله دان نداشت) در تقسیمِ جایگیر و قطعِ معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسرمیبرد - و از همه بدتر آنکه جایگیرهای چیده را برای خود و موافقانِ خود مقرّر ساخت - و جاهای زبون را برای سرکارِ میرزا نامزد کرده مظالمِ غریب برای خود سامان نمود - ازانجمله غزنین را بمیرزا خضرخان (که از سردارانِ هزاره است) داد - و باپوس بیگ را مقیّد ساخته بار سپرد - و او تمام اموال و اسبابِ باقيماندهٔ او را گرفته بناکامي کشت - و هرکه نه عقلِ صلاحبین داشته باشد (که بفروغِ آن درمسالکِ اعمال رود) و نه دیدهٔ بینا (که از دیدِ احوالِ دیگران عبرت گزین شود) و نه مصاحبِ خیراندیشِ دوربین (که بسخنِ او اقتدا نماید) هرآئینه دربن سرای مکافات سزای لایق در کنارِ او نهاده آید - و لهذا چون دوماه ازین معامله گذشت - والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمانِ قدیمي تابِ این ستمِ شریکي و ستیزه کاري نیاورده کمرِ عربده بستند - و جماعهٔ ازان مردم (مثلِ شاه ولي اتکه و علي محمّد اسپ و میرم خویشِ شاه ولي و معصوم کابلي و سیوندوک و عیدوک سرمست و جمعي دیگر) در قصدِ پسرِ فضیل بیگ همداستان شده مترصّدِ فرصت نشستند - تا شبي بهمین داعیه او را بدر خانه طلبیده درخرگاهے (که در صحنِ دیوانخانهٔ چهل ستون نصب کرده بودند) مجلسِ شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش درآوردند - از شام تا نیم شب بانگِ نوشانوش بود - دربن اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگِ بیرون رفتن کرد - اهلِ مجلس بتملّقِ مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند - و این بدمستِ خونگرفته بیخبر از سنگ اندازیِ دوران - چون (وقتِ بدرودیِ شب کشیده) و کیفیتِ شراب زور آورد - و فرو رفتگیِ خواب باو هم آغوش شد) جمعي (که خونریزیِ او بعهود معمّر ساخته بودند) شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند - و بضرباتِ تیغِ جانستان کارِ او را تمام ساختند - و میرم بهادر خویشِ شاه ولي سرِ او را بریده برسرِ نیزه علم کرد - و جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغلهٔ عظیم در کابل افتاد •

(که در دو کروهئ کابل است) فرود آمد - فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غني خان در استعداد جنگ شدند - تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد - و دست او بشهر نمیرسد - بحصهٔ قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد - فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر زادهٔ خود ابن‌معني را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد - و از معمورهٔ پای منار تا حد ضحاک و بامیان (که قریب بخمس کابل است) باو مسلم داشت - و اطفای نایرهٔ آشوب کرده غني خان را از چنگ او خلاص کرد ۰ ۰ شعر ۰

درانديش ای حکیم از کار ایام ۰ که پاداش عمل یابي سرانجام

سلامت بایدت کس را میازار ۰ ادب را در عوض تیز است بازار

غني خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت - و بجمعیت تمام بقصد انتقام برسر او روانه شد - تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاده شاهراه هندوستان پیش گرفت - غني خان با لشکرے گران تعاقب نمود - چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت - و قریب بموضع زاله (که از گذرهای آب غوربند است) لشکر کابل باو رسید - و جنگ در پیوست - آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودے از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد - و بابای قوچین و مسکین قوچین و چندے دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند - و ازانجا غني خان کامیاب برگشته بکابل آمد - و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت - و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد - و بخودرائي و خود آرائي پرداخت - و با آنکه (حقیقت بیسامانئ سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود) پروای آن نکرد - مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین ممر تدلکل شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کمرهمت بدفع او بستند - اتفاقاً در همان ایام در قریهٔ معمورهٔ فالیزها بکمال رسیده بود - هوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد - غافل ازینکه گفته اند ۰ ۰ مصرع ۰

۰ تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار ۰

چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد - و شب آنجا توقف کرد - ابوالفتح بیگ و دیگر نامورانِ شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند - و غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف برخاست - غني خان از استماع این خبر سراسیمه(۲) با معدودے (که همراه او بودند) بجانب شهر شتافت - چون بآن حوالي رسید دید که منصوبه طورے دیگر نشسته - ابواب موافقت مسدود است - و مداخل مخالفت مفتوح - و کاری ازپیش

---

(۲) در [چند نسخه] سراسیمه شده ۰

کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کارے بسازد - نام بردها جواب دادند که تو از جانب حضرتِ شاهنشاهي بحکومتِ اینجا متعیّن نبودي - مردم از ستمکاري و بےاعتدالی تو بتنگ آمده بودند - اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روي - و اگر میخواهي (که باز بریاستِ این ولایت برسي) بدرگاهِ جهان پناه رفته عیارِ خود را درست کن - و منشورِ والا از دیوانِ خلافت گرفته بیا - تا بموجبِ آن عمل نموده آید - درین گفت و گو بود که مردم ازو جدا شدن گرفتند - و چون ایستادنِ او بامتداد کشید و دانست (که رفتن درونِ شهر صورت نمي‌بندد - و نزدیک است که گرفتار شود) آخرهای روز برهنموني حمزهٔ عرب[۲] و میر مغیث الدّین نیشاپوري بجانبِ جلال‌آباد رفت - و تمامِ اسباب و اموالِ اورا در شهر غارت کردند - و باعثِ دلیریِ کابلیان برین امر سرگذشت تولک خان قوچین است •

و شرحِ این قضیّه برسمِ اجمال آنکه غني خان (که مستیِ جواني و اعتبار او را ضمیمهٔ شقاوتِ ذاتي شده بود) سودِ خود را در زیانِ دیگران دانستي - و بستیزه کاري و هرزه درائي بسر بردے و پایهٔ قدرِ مردم ندانستي - و بد مستانه سلوک کردے - ازانجمله تولک خان قوچین را (که از دلاورانِ نامور و از مقرّبانِ بساطِ اقدسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بود) بے سببی گرفته با جمعی از خویشانِ او در بند کرد •　　• بیت •

بد با تو نکرد هرکه بد کرد • آن بد بیقین بجای خود کرد

تا آنکه بعضی از اربابِ صلاح درمیان آمده خلاص کردند - و تولک خان ازین بےآبروئي (که روی داد) بموضعِ ماما خاتون (که بجایگیرِ او مقرّر بود) رفته و پای جرأت در دامنِ صبر پیچیده فرصتِ انتقام مي‌جست - در خلالِ این‌حال قافله از جانبِ بلخ مي‌آمد - غني خان خبرِ قافله به چاریکاران شنیده با معدودے باستقبالِ قافله و انتخابِ اسباب [سیرِ خواجه‌سیّاران را (که سرمنزلےست خاطر فریب) بهانه ساخته] از شهر بیرون رفت - و آنجا بزمِ بدمستي ترتیب داد و ترانهٔ خود پرستي ساز کرد - چون [تولک خان (که گاه و بیگاه در کمینِ انتقام بود) از برآمدنِ او آگاه شد] فرصترا غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پي شتافت - نیم شبی برسرِ غني خان (که خرد بشراب و تن بخواب داده بود) رسیده نخست بکام و صید بدام یافت - او را و شکون پسرِ قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید - و بسرزنشِ زباني دلِ شوریدهٔ خود را (که از آشوبِ غم و غصّه پُر بود) خالي ساخت - و بگمانِ آنکه (چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت) ازانجا عنان‌تاب شده و احشامِ کابل‌را بخود متّفق ساخته در موضعِ خولیجه[۳] رواش

---

(۲) نسخهٔ [ب] میرعرب (۳) نسخهٔ [ی] رواسی - و در[بعضی نسخه] روشی •

دلیران به تیر و کمان تاختند ٭ همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پُر ز ابر الماس‌ریز ٭ شد از خاک و خون باد شنگرف بیز

و بعد از زد و گیر بی‌اندازه آصف خان غالب آمد - و غازی‌خان تنوری را با بسیاری از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیر خون‌آشام ساخت - و راجه رام‌چند شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود) متحصّن گشت - و غنائم بی‌پایان(۲) بدست اولیای دولت قاهره در آمد - درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور (که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند) فرمان جهان‌مطاع از درگاه معلّی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار بدریافت دولت زمین‌(۳) بوس داده‌است - اورا از زمرهٔ بندگان عتبهٔ مقدّسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند - بموجب منشور اقبال آصف خان ازانجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمد ٭

ذکر تعین نمودن منعم‌خان خانخانان بکابل - و سوانحی که روی نمود

چون (باطن جهان‌آرای شاهنشاهی همواره توجّه اقدس بانتظام کابل و آنحدود و استخبار سوانح آن داشت) درینولا بمسامع علیّه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتّفاق امیر بابوس و شاه ولی اتکه و علی‌محمّد اسپ و سیونج سیدی ماهی(۴) و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عفّت قباب ماه چوچک(۵) بیگم والدهٔ میرزا محمّد حکیم را بر سر اعتمالی غنی خان اطّلاع بخشیده در برآوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند - منعم خان را اتالیق میرزا محمّد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند - و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهرهٔ نداشت امّا در گربزت و شرارت همه‌تن چشم بود - و از حکومت برادرزادهٔ خود پیوسته پیچ و تاب داشت - و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود - و با این‌همه سرمستی ریاست او را از پایهٔ اعتدال انداخته بود - و بهمصاحبی (که بدترین آفات آدمی زاد است) بکمند ادبار او را از فراز سعادت به‌نشیب شقاوت میکشید ازانجمله میرامانی و کل بابا بهرزه گوئی و ژاژ خائی سنگ راه سعادت او بودند - تا آنکه آنجماعه مهد علیا بیگم را باخود متّفق ساختند - و در اوائل شهریور ماه الٰهی سال هفتم غنی‌خان بسیر فالیز جانب زمه(۶) رفته بود - شهر را استحکام نموده در حصار را برروی او بستند ٭ و او یَسَل(۷) آراسته در برابر دروازهٔ دهلی آمده برپشتهٔ سیاه سنگ ایستاد - و کاری نتوانست کرد - پهلوان عیدی

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسیار - و نسخهٔ [ط] بی‌اندازه (۳) نسخهٔ [ج] آستانبوس (۴) نسخهٔ [ه و] ناتی - و نسخهٔ [ی] نامی (۵) نسخهٔ [ج ه و] جوجیک (۶) نسخهٔ [ه] رمه (۷) نسخهٔ [ی] لشکر ٭

گلهای بهار پیچید - ساقیانِ وقت جرعهٔ شوق بتازگي در کامِ روزگار ریختند - عندلیبانِ نیم مست بمضرابِ منقار بربط نوازي آغاز نهادند • شعر •

بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته • بهر نغمه گلبن سرافراخته (۲)

ازان نغمه کو غارتِ هوش کرد • مغنّي ترنّم فراموش کرد

نیّر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سي و هشت دقیقه از روزِ پنجشنبه پانزدهمِ رجب (۹۷۰) نهصد و هفتاد ببرجِ شرف تحویل نمود - و آغازِ سالِ آبانِ الٰهي (که سالِ هشتم از مبدأ تاریخِ جلوسِ شاهنشاهي ست) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد - و عالم و عالمیان را طراوتے تازه و نضارتے بےاندازه پدید آمد •

و در مفتتحِ این سالِ فرخنده بتائیدِ ایزدِ جهان آفرین (که چراغ افروزِ دولتِ ابد قرین است) خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگِ راجه رامچند و غازي خان تنوري (۳) نصرت روی داد و ملکِ پنه بدستِ تائید یافتهٔ او مفتوح گشت - و شرحِ این قضیّهٔ دلگشا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را (که از وفورِ کارداني بخطابِ آصف خاني خلعتِ امتیاز یافته بود - و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلکِ جامعانِ سیف و قلم و صاحبانِ طبل و علم انتظام داشت) سرکارِ کره (که ولایتے ست وسیع) جایگیر فرموده بودند - او بمقتضای کارداني و کارطلبي خود در مقامِ آن شد که ملکِ پنه را (که ملکي (۴) ست وسیع بسرِ خود) بتصرّف در آورد - نخستین برامچند (که از راجهای نامورِ ممالکِ هندوستان است - و پدر بر پدر فرمان روائيِ آن ملک کرده (۵) اند) بنصائحِ ارجمند پیغام داد - که کلاهِ خود سري را از تارکِ نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت در گوشِ اطاعت افکند - و در سلکِ خراج گذارانِ ممالکِ محروسه درآمده کامیابِ امن و امان گردد و غازي خان تنوري را (که برهنموني ادبار مسلکِ بغي پیموده بپناه او درآمده) بدرگاهِ گیتي پناه (که مامنِ عالمیان است) فرستد - رامچند چون (هنوز پرتوِ سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود) نصائحِ آصف خان را (که گوشوارگيِ گوشِ دولتِ او را شایستگي داشت) پنبهٔ غفلت ساخت - و حرفِ اطاعت و عبودیت موجبِ مزیدِ نخوت و غرورِ او گشت - و از بخت برگشتگي آمادهٔ جنگ شد آصف خان (که تائید یافتهٔ سطوتِ دودمانِ این دولت بود) با سامانِ شایسته بر سرِ او رفت و او باتّفاقِ غازي خان تنوري با لشکرے انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد - و دلیران و بهادرانِ جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند • شعر •

---

(۲) نسخهٔ [ا] سرافداخته (۳) در [اکثر نسخه] تنور (۴) نسخهٔ [ب] ملکي ست معظم بسرِ خود - و در [اکثر نسخه] ملکي ست بسرِ خود (۵) با کرده آید •

و از سوانح آمدنِ تان‌سین است بدرگاهِ مقدّسِ شاهنشاهي - و تفصیلِ این اجمال آنکه چون (ذاتِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي جامعِ مراتبِ صوري و معنوي و حاویِ مدارجِ کوني و الٰهي ست - چنانچه در هنگامِ سخن و ظهورِ معامله صاحبانِ هرفن را گمانِ آن میشود که ذاتِ مقدّس غیرِ این فن بامرے دیگر توجّه نفرموده - و همگي نظرتِ عالي صرفِ این کارِ شگرف شده) آنحضرت در دقائقِ موسیقي چون سایرِ فنونِ دانش (چه از اقسامِ نغمات و شعبِ فارس - و چه از اصنافِ سرودِ هندوستان) از روی علم و عمل یگانهٔ ادوارانـد - چون [صیتِ نغمه پردازیِ تان سین (که از کلانوتانِ[2] گوالیار در صوت و عمل منفردِ زمان بود) بمسامعِ علیّه میرسید - و مذکورِ مجلسِ اقدس میشد که او زاویهٔ آسایش خیال کرده در پیشِ رامچند راجهٔ پنه بسر میبرد] خاطرِ اقدس توجّه فرمود که او در سلکِ مغنّیانِ عشرت سرای اقبال باشد - جلال خان قورچي را (که از مقبولانِ بساطِ قرب بود) بجهتِ آوردنِ تان سین با منشورِ استمالت پیشِ راجه فرستادند راجه از التفاتِ شاهنشاهي سرِ افتخار باوجِ عزّت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایهٔ سعادتِ خود دانست و مصحوبِ او پیشکشهای شایسته از فیلانِ نامي و جواهرِ گرامي بدرگاهِ گیتي پناه روانه ساخت و بآئینِ پسندیده تان سین را سامانِ لایق نموده خالِ رخسارِ پیشکشِ خود خیال کرد - و درین سال بسعادتِ زمین‌بوس افتخار یافته کامروا شد - و حضرتِ شاهنشاهي خوشوقت شده نقودِ انعام در دامنِ امّیدِ او ریختند - و کلاهِ عزّتِ او از همگنان برافراختند - چون فطرتِ مستقیم و جوهرِ قابل داشت بدوامِ ملازمت و حضورِ بساطِ نشاطِ شاهنشاهي تربیت یافت - و در نغمه سرائي و مضامین بستن ترقّیاتِ عظیم اورا روی داد ●

آغازِ سالِ هشتمِ الٰهي از جلوسِ مقدسِ شاهنشاهي[3] - یعني سالِ آبان از دورِ اول

درینولا (که خاطرِ همیشه بهارِ حضرتِ شاهنشاهي بنشاطِ نغمه پرداخته دوستدارانِ[4] این مشرب را انبساط بخش بود) نغمهٔ مقدمِ نو روزي بدلگشائي و جهان[5] افروزي بلند آوازه شد - و عشرت بزبانِ حال ترانه زنِ این مقال گشت ● شعر ●

وقت است که بوستان دم از نوش زند ● صد نغمهٔ تر بهـسار بر گوش زند

از آتشِ گل که بادِ صبح افروزد ● خون در رگِ مرغانِ چمن جوش زند

طبائعِ مرکّبات بفیضِ جان پرورِ بسائط در اهتزازِ نشو و نما آمد - سرودِ مرغانِ چمن در گوش

(۲) در [چند نسخه] کلاونتان (۳) نسخهٔ [ي] حضرت شاهنشاهي (۴) در [بعضي نسخه] صحبت

(۵) در [چند نسخه] جهان افروزي ●

شاهنشاهي دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معروض داشت - و آنحضرت پایهٔ شناخت او را دریافته کلمات هوش افزای فرمودند - و او را بخطاب اعتماد خاني اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهي (که بدستِ اربابِ تغلّب بود) بروی مسلّم داشتند - و چنانکه (رای جهان آرای شاهنشاهي در بهم رساندن خزانهٔ معموره اندیشیده بود) اعتماد خان بحسنِ تردّد و لطفِ کفایت بجای آورد - و آغاز این کار در اواسطِ این سال بظهور آمد - نقد ربایانِ نادرست دست کوتاه کردند - و تیره رایانِ خود خواه کناره گرفته پای در دامنِ عزلت کشیدند - و صافي ضمیرانِ کفایت اندیش درمیان آمدند - و خزانه (که اساسِ سلطنت و بنیادِ دولت و قوّت بازوی سپاه است) بروجهی (که لایقِ دولتِ ابد پیوند باشد) انتظام یافت - چه بدائعِ قوانین و غرائبِ احکام (که هرکدام دستور العملِ رفاهیتِ عالمیان باشد) روز بروز از خدیوِ زمان بظهور مي‌آمد - و اندکی از بسیار (که در رواج و رونقِ خزینهٔ عالیه اخطارِ اقدس گذشته بود) اعتماد خان بعمل آورد - چه کارهای شگرف که بظهور نیامد - و چگونه این مهمّ اهم از پیش رفت - اگر همچنین فرمان پذیرانِ عتبهٔ خلافت مقاصدِ عُلیای شاهنشاهي را دریافته در عملِ آن بکوشند در اندک فرصتی ساحتِ این ربع مسکون (که عبارت از معمورهٔ عالم است) بتصرّفِ اولیای دولت در آید - لیکن عالم در پیشِ همّتِ عُلیای شاهنشاهي جائیست بس محقّر - شایستهٔ کمالِ توجّه ندانسته همواره دل در مرضیّاتِ الٰهي بسته میدارند - و مخاطبانِ فرمان پذیر را اگر هزارم حصّهٔ دریافتِ شاهنشاهي بودے هم این کارِ مختصر (که در پیشِ ظاهر بینان از اعاظمِ امور است) باندک توجّه صورتِ دلخواه بستي - و همانا حکمتِ الٰهي را دریں کار نظرها ست •

و از سوانحِ گریختنِ منعم خان است و دستگیر کرده آوردنِ او بدرگاهِ شاهنشاهي - آدمي زاد را دو امرِ غریب در نهاد است - اول طبیعت که نه تمیز دارد - و نه چشم - دوم عقلِ دوربینِ کار شناس و بیشتر آدمي از بے‌پروائي گرفتارِ اندیشهٔ تباه شده خرد را (که کارفرمای صلاحِ المعیشت است) معزول ساخته فرمان برداریِ طبیعت میکند - و کارے (که دشمن بصد تکاپوی تزویر نتواند سامان داد) او بیک بے‌فکري برای خود بهم میرساند - و تمثالِ این حال تباه‌رائیِ خانخانان منعم‌خان است - که باوجودِ جلائلِ عنایاتِ پادشاهي (که پایه افزای منزلتِ او بود - ازانجمله طلبِ او از کابل بعنوانِ چندین اعزاز و احترام - و تشریفِ خطابِ خانخاناني - و دیگر التفاتِ[۲] عالي - و منصبِ وکالت - و حکومتِ کل) قدرِ این همه نعمتهای گرامي نشناخته و از همه قطعِ نظر نموده بخارخارِ این بیم (که در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزیِ این آتش متّهم میداشتند)

(۲) در [اکثر نسخه] القاب •

[illegible]

لایق باشد نینداختند - نیم جانی باقي بود - باز حکم عالي شد که آن سرگشتهٔ بخت برگشته را بار بالا آورند - دریں مرتبه چون موی‌کشان آوردند بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردنِ آن خود سر شکست - و مغزِ آن فاسد دماغ پریشان شد - و بایں طرز آن سفّاک هتّاک ازروی عدالت بقصاص مکافات یافت - مشتِ آن جهان پهلوانِ الٰهي چنان رسیده بود که جمعی (که ازین آگاه نبودند) بزخمِ گرز اشتباه داشتند - منعم‌خان خانخانان و شهاب‌الدین احمدخان (که درانجا بودند) از صولتِ غضبِ شاهنشاهي یکسو شده راهِ فرار اختیار کردند - و یوسف‌محمّد خان پسرِ بزرگِ اتکه خان از واقعهٔ پدرِ گرامي آگاه گشته بانگه خیل مسلّح شده سرراهِ ادهم خان و ماهم انگه گرفت - ازین غافل که خدیوِ صورت و معني (دادِ معدلت داده - و نسبتِ ماهم انگه را منظور نداشته) آن خون گرفته را در سیاستگاهِ قهرمانِ سلطنت بجزا رسانیده است •

و[چون حقیقتِ عدالتِ[2] عُلیای حضرتِ شاهنشاهي (که برتر از نشأهٔ بشري بود) خاطر نشانِ عالمیان شد] جهانیان را اعتقادے عظیم بهم رسید - ستم پیشها در شبستانِ خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روز بازارِ خوش پدید آمد - نادانانِ بادیهٔ ضلالت را چراغِ دانائي پیشِ راه نهاده آمد تا به بزرگیِ صوري و معنویِ صاحبِ[3] عالم و عالمیان اعتراف کرده بشاه‌راهِ اخلاص مهتدي شدند و اتکه خیل هنوز نسبتِ ادهم خان و قرب و قرابتِ ماهم انگه در برابر داشته و ایں سخن را از اراجیف پنداشته در کمینِ انتقام بودند - امّاچون بر زبانها افتاده بود بوسیلهٔ مقرّبانِ بساطِ حضور التماس نمودند که(چون این عدالت بظهور آمده) آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرده بما نمایند تا خاطرِ بشري از دغدغه بر آمده مرهم پذیرِ جراحت گردد - آن دانای رموزِ آفرینش ملتمسِ ایشان را بموقفِ قبول داشتند - و شیخ محمّد غزنوي از طرفِ ایشان رفته بچشمِ عبرت بین دید و شورشِ خواطرِ این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرونشست - و هزاران هزار سپاسداري و شکرگذاري بجای آوردند - و عالمیان یکبارگي از شورِ شرارت انگیزانِ کور باطن نجات یافته در مامنِ آسودگي و راحت رحلِ بیغمي گشادند - الحق برای این معدلتِ عُظمی اگر آفرینِ آسمانیان بتحسینِ زمینیان پیوندد اندکے از حقوقِ آن ادا یابد - و الّا ذرّاتِ خانوادهٔ انساني را کجا توانائي که شکرِ این عدالتِ عُظمی توانند کرد - هم سیاستِ کُبری ست که بوسیلهٔ آن عالمِ صورت طراوتِ خاص پیدا میکند - و هم هدایتِ عامّه که از برکاتِ آن ظلمت‌آبادِ دلها بنورِ ارادت - و همشعلهٔ اخلاص نوراني میگردد - هم کور باطنانِ سبل رسیده را داروی بینش است - و هم تیرهٔ[4] بینشانِ رمه پذیرفته را

(۲) در [اکثر نسخه] عدالت علیای شاهنشاهي (۳) در [اکثر نسخه] صاحب عالمیان (۴) در [بعضی نسخه] تیرهٔ بینان •

ارادت رسیده صدرنشینِ بارگاهِ قبول گردند - و تمثالِ این معنی اظهارِ جلالت و افاضهٔ عدالت حضرتِ شاهنشاهی ست - که بآئینِ عقلِ کامل و صلاحِ ملک و دولت در دارالخلافهٔ آگره بوقوع پیوست •

و شرحِ این واقعه آنکه ادهم خان پسرِ خردِ عفّت قباب ماهم انگه (که نه عقلِ درست داشت - و نه بختِ سعادتمند) مستِ جوانی و مدهوشِ دولت شده همواره بر شمس الدّین محمّد اتگه خان حسد بردے - و منعم خان خانخانان (که نیز ازین بیماری دردمندیٔ عظیم داشت) پیوسته مقدّماتِ دور بطورے (که کس کمتر پی برد) در میان آوردے - و ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک نمودے - تا آنکه روزِ اسفندارمذ پنجمِ خرداد ماهِ الٰهی موافقِ شنبه دوازدهم رمضان (که هنوز اعتدالِ اردی بهشت در بسیطِ زمین سریان داشت) غریب امرے از اعتدال دور سر بر زد - روزِ دیوان در دولتخانهٔ پادشاهی منعم خان و اتگه خان و شهاب الدّین احمد خان و بزرگانِ دیگر نشسته مشغولِ مهمّاتِ کارگاهِ سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از و بے اعتدال تر ناگهان دران بارگاهِ دولت در رسید - و حاضرانِ مجلس بتعظیمِ او بر خاستند - و اتگه خان نیز نیم قیامے نمود - بمجرّدِ رسیدن بے محابا دست بخنجر کرده متوجّهِ اتگه خان شد - و بخوشم اوزبک (که از ملازمانِ او بود) و دیگر بے باکان (که باین خیال کمرِ فتنه چست بسته بودند) خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اید - خوشمِ بیدولت خنجر کشیده زخمِ کاری بسینهٔ آن صدر نشینِ وسادهٔ سعادت رسانید - اتگه خان از کمالِ اضطراب سراسیمه بجانبِ دروازهٔ دولتسرای پادشاهی شتافت - و متّصلِ آن خدا بردی (۲) رسیده در مرتبه شمشیر انداخت - و آن بزرگِ دولت در صحنِ دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید - ازین غایلهٔ هایله غوغای عظیم در بارگاهِ والا برخاست و وحشتے غریب دران فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت - و آن غدّارِ خون گرفته باوجودِ چنین بے باکی گستاخانه باندیشهٔ تباه (که بد معنیان را بآن راهگذر نهادند) متوجّهِ حرم سرای مقدّس شد و حضرتِ شاهنشاهی در قصرِ سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده بودند - آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه ببالای صفّه (که از بیرونِ قصر از هر چهار طرف بارتفاعِ یک و نیم قدِ آدمی اساس یافته بود) شمشیر در دست برآمد - و قصدِ درون نمود - نعمتِ خواجه سرا (که نزدیک دربار ایستاده بود) در ساعت در را بسته مقفّل ساخت - و آن مغرورِ مردانگی و مستعجلِ مُردگی هر چند بآن خواجه سرا درشتی نمود (که در بگشاید) صورت نبست - و ایستادگانِ حواشیٔ عتبهٔ سلطنت را توفیقِ خدمت نشد که آن گستاخِ بدمست را در مرتبهٔ اوّل (که باتگه خان آن معامله

(۲) نسخهٔ [ی] خدا بردی بیگ •

تا سیادت‌مآب مشارالیه درانجا باشد بنظرِ عطوفت و اشفاق متوجّهِ حالِ او بوده در مراعاتِ جانبِ او شایبهٔ توجّه مبذول دارند - و زیاده توقّفِ او تجویز نفرموده بزودي مرخّص ساخته روانهٔ این‌صوب گردانند - و همواره ریاضِ محبّت و مودّتِ قدیمي را از رشحاتِ سحابِ اقلامِ عنبرشام سیراب ساخته من‌بعد در ارسالِ رسل و رسائل و اظهارِ خصوصیّات و حالات و حکایات (چنانچه مقتضای علاقهٔ محبّت است) مساهله نورزند • نظم •

الٰهي این نهالِ باغِ دولت • فروزان نیّرِ برجِ سعادت
ممتّع باد از عمر و جواني • ممکّن بر سریرِ کامراني
مراد دل زدوران حاصلش باد • براوجِ کامکاري منزلش باد
مرادِ بخت و تختش یاربادا • زبخت وتخت برخوردار بادا

سیاست ادهم‌خان بمعدلت شاهنشاهي

ایزدِ جهان‌آرا چون خواهد (که یکی از یگانهای بساطِ عزّت را بمراتبِ ارجمند بزرگي بخشیده بمنصبِ والای سلطنتِ عُلیا رساند) نخستین او را عقلِ دوربینِ کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصحِ بےغرضِ او باشد - آنگاه حوصلهٔ فراخ (که تابِ برداشتِ چندین ناملائمِ روزگار داشته باشد) کرامت میکند - تا بمعاونتِ فراخ حوصلگي از دیدِ ناملائم سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهرِ بےبهای معدلت مي‌بخشد - تا آشنا و بیگانه را دریک میزان داشته بے گرانباریِ اغراضِ نفساني معاملاتِ کارخانهٔ ایجاد دریافته باطنِ مقدّس را دارالعلم سازد - بسا دانایان (که درعیارِ دانش قصورے نداشته اند) درهنگامِ حوادث ازکوته‌حوصلگي تنگدل شده عنانِ فکر ازدست داده اند - و درجولانگاهِ تمیز ازپای افتاده - و (چون شناخت و برداشت بروجه لایق صورت بست) آثارِ عدالت ازقوّتِ اعتدال (که ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است) بے تفکّر و تامّل بظهور آمدن میگیرد - و لله الحمد که این جلائلِ نعوت و شرائفِ صفات فطري و جبلّي حضرتِ شاهنشاهي ست - که بے آلایشِ تعلّمِ ظاهري و آرایشِ استفادهٔ بشري از دانش‌خانهٔ افاضهٔ الٰهي فایض شده - لیکن آن دانای رموزِ آفرینش بمصالح و حِکَم خود را در نقابِ اختفا داشته بلباسِ بےتعیني زیست مي‌نماید - و بچندین نقابِ اکتفا نفرموده همواره درسرانجامِ پردهٔ چندِ دیگر است - که دیده‌ورانِ دوربین بآن پی نتوانند برد - امّا مشیّتِ الٰهي غالب است چون خدا خواهد (که عالمیان را از حسنِ معنوي او آگاهي بخشد) نقابه آرائي چه سود کند هرائینه او را چهره گشای جمالِ عالم آرای گرداند - تا دورماندگانِ قربگاهِ سعادت بدولت‌سرای

---

(۲) در [اکثر نسخه] اعمال عالم آرای •

هریک در وقت فرصت از قوّت بفعل می‌آید - امّا [چون بحسبِ تقدیرِ ملکِ قدیر (جلّت قدرته) (که مقادیرِ اُمم بیواسطهٔ ارادتِ او منتظم و میسّر نیست - و نظامِ کارخانهٔ عالم بےشرائطِ حکم و مشیّتِ او ممکن و متصوّر نه) پادشاهِ غفران دستگاه(۲) مشارالیه رختِ بقا از تنگنای عالمِ فانی به فسحت‌سرای جاودانی کشیدند - و مدّعیات و آرزو در پردهٔ غیب محجوب ماند] بعد ازانکه (بعنایتِ الله‌سبحانه تعالی چراغِ دیدهٔ امّیدوارانِ سلسلهٔ علیّه بالعموم بهمّتِ احباب و دوستانِ آن خانوادهٔ کریمه بنورِ طلعتِ آن نقاوهٔ خاندانِ سلطنت و شهریاری روشنی یافته - و تختِ سلطنت و کامکاری بفرِ وجودِ آن فرزندِ ارجمند مشرّف شده) بعزّة الله و کفی بالله شهیدا که ازان تاریخ برحسبِ مودّای (الحبّ یتوارث) نسبت بآن نوردیدهٔ خلافت نیز همواره جاذبهٔ عهدِ محبّتِ مابین و عقدِ اخوّتِ جانبین موید و محرّکِ آن نسبتِ قدیم و آن قاعدهٔ مستقیم می‌بود - و پیوسته مرکوزِ خاطر بود که یکے از اعیانِ کارخانهٔ سلطنت را روانهٔ آنصوب صواب انجام فرمائیم - تا بمراسمِ تعزیتِ پادشاهِ مغفرت دثار و لوازمِ تهنیت و مبارکبادِ سلطنت و پادشاهیِ آن سعادتمندِ کامگار قیام نماید اتّفاقا درخلالِ این مدّت بعضے موانعِ متعاقب یکدیگر روی‌نمود - که باعثِ توقّف و تاخیر دران باب شد - بعد از فراغِ موانعِ مذکوره امضای آن نیّت نموده همدران چند روز کَس(۳) روانه میفرمودیم که سعادت مآب حکومت نصاب شاه غازی سلطان فرستادهٔ ایالت و نصفت پناه حکومت دستگاه افتخار الاُمراء العظام و الحکّام الکرام جلال النّصفة و الحکومة و الاقبال بیرام‌خان وفادار بدرگاهِ عالم پناه رسید - و عرضِ وظائفِ اخلاص و اختصاصِ خانِ مشارالیه نموده و از جانبِ آن نوردیدهٔ خلافت جلیسِ اورنگِ پادشاهی تجدیدِ قواعدِ محبّتِ موروثی کرده مراسمِ مخالصت و موافقت بتقدیم رسانید - چند گاه (که دربساطِ سرور توقّف داشت) در اعلیِ مجالس و اسنیِ محافل بمجالست و مخالطتِ ما استسعاد یافته بانواعِ تفقّدات و تعظیمات ممتاز بود - تا دریں اوقات تعظیمًا لشانکم اورا برتبهٔ اعلی امارت و سلطانی سرافراز فرموده بوفورِ تفقّدات و انعاماتِ پادشاهانه روانه ساختیم و خلفُ السّادات و الحکّام الکرام سیّد بیگ ولدِ سیادت مآب اقبال پناه حکومت دستگاه اعتماد الدّولة العلیّة العالیه موتمن الحضرة البهیّة السّلطانیّة جلال السّیادة و الامامة والدّین معصوم بیگ صفوی میردیوان را (که بحسبِ نسب از آمرای عظام و مقرّبانِ خاصِ ممتازاست) برسمِ ایلچی‌گری فرستادیم که بمراسمِ تعزیتِ پادشاهِ مرحوم و قواعدِ تهنیتِ جلوسِ آن سلطنت پناه قیام نموده بنیانِ محبّت و دوستیِ موروثی بنوعے مستحکم سازد - که بعد الیوم دستِ تصاریفِ زمانی پیرامونِ ساحتِ آن نتواند گشت - و اندیشهٔ نقص و نفور در سرپردهٔ خاطرِ هیچ آفریده نتواند رسید - ترقّب که

(۲) نسخهٔ [ب] پناه (۳) نسخهٔ [ب] کسی میفرستادیم •

[illegible]

بوسیلهٔ راجه تودرمل بدار الخلافه شتافت - و مشمول عاطفت گشت - و در نیکو خدمتی کارش سپهری شد ●

و از سوانح (۲) آمدن ایلچی فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوی‌ست - چون رسم‌ست قدیم (که بزرگان دولت‌منش از برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال‌مند بختاور انتساب جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد انتسابے متحقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند - و سرمایهٔ نظام دولت خود باین طرز بدیع سرانجام میدهند) لهذا شاه رفیع‌مکان شاه طهماسپ (که ایران بمیامن معدلت او دل‌افروز است) بموجب ارتباط صمیمی (که از زمان سابق درمیان این دودمان علوی‌ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت وثوق داشت) پسر عم خود سید بیگ بن معصوم بیگ را (که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود) بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا (از آتش‌نهادان عربی - و بادپایان عراقی و رومی - و نفائس اقمشه - و بدائع اشیا) مصحوب او ساخته بودند - چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندے از امرای عالیشان باستقبال رفته اورا باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند - و مبلغ چهارده‌لک دام نقد (که موازی هفتصد تومان عراق باشد) با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند - و بعد از چند روز (که از ماندگی راه برآسود) رخصت بار و شرف کورنش یافته بعز بساط بوس معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبے (که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود) بدو دست ادب پیش آورده برگوشهٔ تخت نهاد - و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید - حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و تودد احوال گرامی شاه پرسیدند - و ایلچی را بنوازشهای بے‌اندازه مخصوص ساختند ●

● نقل (۳) مکتوب شاه والا جاه ●

(۴) سلامٌ کالطاف الله المجید ● سلامٌ کاخلاق النبی محمد
سلامی منور بنور صفا ● سلامی معطر بعطر وفا
سلامی چو باران که برگل چکد ● زگل بر ورقهای سنبل چکد

---

(۲) نسخهٔ [ی] و از سوانح این سال فرخنده آمدن (۳) سوای نسخهٔ [ب ط ی] در هیچیک نسخه این مکتوب را نیاورده (۴) در [همگی سه نسخه] بجای محمد المجید نوشته ●

[illegible]

نزدیک رسیده باسپِ او پهلو زد - اسپ نیز چون عقلِ او از جای رفت - پیر محمّد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد - جمعی (که باو نزدیک رسیده بودند) از بد درونی در برآوردنِ او ازان ورطهٔ هلاک دست و پای نزدند - بمجازاتِ ستمهائی (که درین یورش کرده بود) یا بمکافاتِ اعمال (که در محاربهٔ تردي بیگ خان بظهور آورده بود) یا بواسطهٔ امری دیگر (که هم غیب دان داند) غریقِ بحرِ فنا شد - و بسرنوشتِ آسمانی چنین مخلصِ کاردانی جوان‌مردی عالی‌همّتی را این واقعه پیش آمد • شعر •

بجائیکه تقدیر زور آور است • توانا تری نا توانا تر است

چو رو آورد روز در تیرگی • در چشمِ جهان بین کند خیرگی

و لهذا باوجودِ مکنت و اسبابِ شوکت بیراههٔ تدبیر رفته بپای خویش در گردابِ هلاکت افتاد - قیا خان کنگ و شاه محمّد قلاتي و حبیب علي‌خان و جمعی از اُمرا (که دران صوبه جایگیر داشتند) دل از دست داده متوجّهِ درگاهِ گیتي‌پناه شدند - و هرکدام جدا جدا فراخورِ تقصیرِ خود سزا یافت - و بازبهادر بر مالوه دستِ تصرّف یافت - اقبالِ جهانگشای شاهنشاهي چنان صلاحِ وقت دید که یکی از اُمرای عالي‌قدر را (که با وفورِ شجاعت حسنِ‌تدبیر و با کمالِ شهامت شمولِ عدالت داشته‌باشد) بضبط و ربطِ آن‌ولایت نامزد فرمایند - بنا بران عبد الله خان اوزبک (که در سلکِ جان‌سپارانِ بزرگ منش انسلاک داشت - و پیشتر هم آنجا رفته بود - و بطرزِ آنجا آشنا شده) بتسخیرِ مالوه مامور شد - و بحکمِ عدالت پیرای قرار یافت که امورِ سیاست و دار و گیر برای او مفوّض باشد - و خواجه معین‌الدّین احمد فرنخودي را (که برشد و کاردانی از وزرای دیوانِ بیوتات ممتاز بود) بخطابِ خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند - که نسق و نظامِ آن ولایت و تشخیصِ جایگیرداران و تعیینِ عمّالِ خالصهٔ شریفه نماید - و جمعی کثیر همراهِ او ساخته باین خدمتِ والا رخصت فرمودند - و حکمِ عالي شد که بعد ازانکه (عساکرِ اقبال عرصهٔ دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاکِ اغیار پاک سازند) عبدالله خان همان جا بوده در ملک‌گشائی کمربندد - و معین خان [رعایا و دهاقین و سایرِ ساکنانِ آن ملک را (از وضیع و شریف) باستمالتِ عاطفتِ شاهنشاهي قوي‌دل ساخته - و بتلافیِ تفرقهٔ (که از ممرِّ مرورِ مواکبِ جهان نورد راه یافته باشد) پرداخته] باُمرا و سایرِ ملازمانِ پادشاهي (که باین خدمت تعین یافته اند) بآئینی (که صلاحِ دولتِ ابد قرین باشد) تقسیمِ جایگیر نماید - و بعد از فراغِ این کار باستلاه عتبهٔ علیه متوجّه شود - بموجبِ حکمِ معلّی عبدالله خان با اُمرای عظام بسامانِ شایسته در اوائلِ این سال روی عزیمت بتسخیرِ مالوه نهاد - بازبهادر از نهضتِ عساکرِ اقبال آگاه شده بپای ثبات از دست داد

زوائدِ اسبابِ لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوانِ کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود - که ناگهانی بآسیر و برهان‌پور رفته کارِ آنجماعه بانجام رساند - از آبِ نربده گذشته چهل کروه یکشبه راند در دو کروهی آسیر قلعچهٔ بود - و درانجا فیلِ مستی بسته بودند - آن قلعچه را در ساعتی بدست آورد - و فیل را از ضمائمِ غنائم گردانید - میران از قلعهٔ آسیر جمعی را بجهتِ محافظتِ قلعچه فرستاده بود - در وقتیکه (پیرمحمّد خان قلعچه را فتح کرده متوجّهِ برهان پور بود) در خاندیس (که جای‌نشینِ حاکم است) ناگاه لشکرِ غنیم از دور سیاهی کرد - پیر محمّد خان خسرو شاه و یارعلی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفعِ آن‌مردم فرستاد - نام بردها بالدک فرصتی آن جمعیّت را پراگنده ساخته و بسیارے را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند - صبحِ آن روز به برهان‌پور درآمده دران شهرِ عظیم نهب و تاراج کردند - و نقد و جنسِ فراوان بدستِ هرکس افتاد میران در قلعهٔ آسیر محکم بود - پیرمحمّد خان بموجبِ صلاحِ وقت معاودت اختیار کرد ۰

درین هنگام خبر رسید که بازبهادر با لشکرِ خاندیس نزدیک رسید - چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصدِ پیکار بجاگده رفته بود - چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمّد خان با معدودے تیز دستی نموده بسخیرِ آسیر و برهان‌پور رفته است - در اندیشهٔ دراز مانده متوجّهِ آنصوب شد - و در چنین وقتی (که مردم غنائمِ موفور بدست آورده معاودت نموده بودند - و جمعی متفرّق شده) خبرِ قربِ بازبهادر شایع گشت - پیر محمّد خان اربابِ خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد - اکثرِ مردم متّفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست - چه تطرّهٔ عظیم کرده‌ایم - و فتوحات روی‌داده - و همه کس گرانبارِ غنیمت شده‌است - مناسبِ دولتِ قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آبِ نربده بگذریم - و بهندیه رفته نفسے راست کنیم - و مردم تازه زور فراهم آورده متوجّهِ کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیرمحمّد خان سخنانِ صدق آئینِ اربابِ خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازمِ همراهی بجای نیاوردند - و باندک جنگے که واقع شد پای ثبات بجای نماند - یار علی بلوچ جلوِ پیرمحمّد خان را گرفته از جنگگاه بعنف برآورد که دیگر چه جای توقّف است - چون بکنارِ نربده رسید نزدیک شام شده بود - هرچند (همراهان گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا باید بود) امّا چون وقتِ ناگزیر رسیده بود مسرعانِ اجل بیقرار ساخته اورا بران داشتند که از آبِ نربده باسپ شنا کرده بگذرد - هم اورا عنانِ تدبیر از دست رفت - و هم سخنِ حسابیِ خیر اندیشان بگوشِ هوشِ او جایگیر نشد - همچنان سواره بسراسیمگی خود را بعربده در آبِ نربده انداخت - اتّفاقاً درمیانِ آب قطارِ اشترے (۲) تیز میگذشت

---

(۲) در[چند نسخه] اشترے ۰

اعتراف نمایند؟ - و مصداقِ این معنی مجدّداً فرق شدن پیر محمّد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم ساختنِ صوبهٔ مالوه است بارِ دیگر - و شرحِ این سانحهٔ اقبال آنست که (چون ادهم خان بموجبِ اشارهٔ شاهنشاهی روی توجّه بدارالخلافهٔ آگره آورد) مسرعانِ اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدودِ آواس[۲] آمده جمعیّت سرانجام میدهد - پیر محمّد خان (که نشأ تهوّر داشت - و شجاعت بر عقل و تدبیرِ او غالب بود) فوجی آراسته روی بعزیمتِ آنجا آورد - باز بهادر پیر محمّد خان را کم خیال کرده در برابر آمد - و پیکار درگرفت - باندک زد و گیر شکست یافت - و غنائمِ فراوان بدستِ لشکرِ منصور افتاد - و پیر محمّد خان ازآنجا متوجّهِ تسخیرِ قلعهٔ بیجاگده شد - درآنجا اعتماد خان نامی از ملازمانِ باز بهادر بود - همّت در استحکامِ قلعه گماشت - چون (آن قلعه در حدِّ ذاتِ خود برفعت و متانت علم است) محاصرهٔ آن بامتداد کشید - جوانانِ کار طلب (مثلِ جبی[۳] دیوانه و یارعلی بلوچ و دایم[۴] کوکلتاش و مولانا محتشم و ملک محمّد و میرزا آفاق تهوّرها می‌ورزیدند - و خود را بدروازه رسانده دادِ جلادت میدادند - روزے محمّد[۵] میر کاتب هم چست و چابک تاخت - و موجبِ تحسینِ همگنان گشت - تا آنکه سحرے خسرو شاه (که سرآمدِ ملازمانِ پیر محمّد خان بود) کمندے چند تعبیه کرده بر قلعه[۶] فراز شد - و دویست جوانِ دیگر بتدریج تا طلوعِ صبحِ صادق برآمدند - متحصّنانِ قلعه را چون (شامِ ادبار رسیده بود) مستِ خوابِ غفلت بودند - آغازِ دمیدنِ صبحِ اقبال بود که مخالفان حاضر شده رو بجنگ آوردند - و صحبتِ نبرد درمیان آمد - و جوانانِ نبرد آزمای آویزشهای[۷] پسندیده بتقدیم رسانیدند - چون کار بر اهلِ قلعه دشوار شد فریادِ الامان برداشته متفرّق شدند - دریں اثنا اعتماد خانِ مذکور با یک کسِ دیگر امان گویان می‌آمد که خود را به پیر محمّد خان رساند - تیرے باو رسید - و بعدم شتافت همراهِ او چون حالِ اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان‌بازی کرد - و مردانه فرو رفت - و جمعے کثیر علفِ تیغ شدند - و بقیّة السّیف امان یافته ازان ورطهٔ جان‌گداز برآمدند و غنائمِ فراوان بدستِ اولیای دولت درآمد - و پیر محمّد خان روزے چند بجهتِ سرانجامِ قلعه اقامت نموده بجانبِ سلطان‌پور روی عزیمت آورد - و باندک جنگے آنرا داخلِ ممالکِ محروسه ساخت - و ازآنجا معاودت نموده باز بقلعهٔ بیجاگده آمد - و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالیِ خاندیس میران مبارک شاه پناه برده‌است - و میران لشکرِ خود را باو همراه میسازد - پیر محمّد خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] اواس - بلامد (۳) نسخهٔ [ی] حسین دیوانه (۴) در [اکثر نسخه] الم کوکلتاش
(۵) نسخهٔ [ا و] میر محمد کاتب (۶) نسخهٔ [ح] بر قلعه برآمد - و نسخهٔ [ط] بر فرازِ قلعه شد
(۷) نسخهٔ [ح] کارهای - و نسخهٔ [ط] کوششهای •

و راجه بدیچند - تا در هنگام استیلای تشفکي راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه (که حضرت شاهنشاهي متوجّه فتح بودند) هندوئي شمشیر کشوده انداخت صدمهٔ آن بر حلقهٔ آهن (که دندانِ فیل را بجهت نمود و استحکام مي پوشانند) رسید - و از اصطکاک شمشیر برآهن شرارهٔ جست - و فیل از روی خشمگیني شمشیرانداز را درهم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامی پسرِ پانزده‌ساله از اضطراب خود را بر فیلِ پادشاهي انداخت - جهجهار خان مذکور میخواست که ازهم گذراند - حضرت بعطوفتِ ذاتي او را نگاهداشتند - چون نزدیک حویلي رسیدند دیدند که فوجدارانِ خاصه دران حدود رسیده از بسیاریِ کار متحیّر ایستاده اند - ازانجا نهضت فرموده بقصدِ دیوارِ فیل‌راندند - راجپوتي تیراندازي میکرد - هفت تیر بر سپرِ خاصهٔ شاهنشاهي رسید - میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت - پنج انگشت و سه انگشت - و دو تیر در سپر بندشد - و نگذشت - حراستِ ایزدي سپرِ دیگر بود که نگاهباني میکرد - علاول‌خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف‌کنان فریاد میزد که تو کیستي که مجرای تو پیشِ حضرت بکنم حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند - و آن سعادت‌مند را شکرگذارِ آدابِ بندگي ساختند و مقارنِ این حال تاتارخان فریاد برکشید که پادشاهم درین تیرباران کجا میروند - جهجهار خان باو اعتراض کرد که چه وقتِ فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرتِ شاهنشاهي همچنان فیل‌سوار دیوار را انداخته درونِ حویلي درآمدند - و سه چهار فیلِ دیگر نیز بایِن خدمت پیوستند و جمعي کثیر ازان سرکشانِ بی‌باک بقتل رسیدند - و بسیاری در خانه مضبوط شدند - بموجبِ حکمِ قضانفاذ سقفِ خانه را شکافته آتش‌زدند - و دود از دمارِ آن تیره‌بختان برآوردند - و نزدیکِ هزارکس بفروغِ شعشعهٔ آتشِ قهرِ الٰهي بعدم‌خانه شتافتند - و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادتِ کُبری فراغ دست داد - و جمعي کثیر از اربابِ بغي و فساد را دیدهٔ عبرت بازگشت ٭

تعیین فرمودن عبدالله‌خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادارِ جهان‌آفرین چون خواهد [که جمالِ عالم آرای یکي از برگزیدهای خود را خاطرنشانِ جمهورِ عالمیان ساخته هم اسبابِ دولتِ روزافزونِ او را ترتیب دهد - و هم مفیضِ رحمتِ عامّه شده کافّهٔ خلائق را (که نه عقلِ دوراندیش دارند - و نه دیدهٔ دوربین) براهِ راست آورد] در بعضی از ناحیتهای ممالکِ محروسه تفرقه گونه پدید آرد - و آنرا بحسنِ تدبیر و لطفِ سرانجامِ او انتظام بخشد - لاجرم جهانیان آنرا بر رسم و عادت و اتّفاق محمول نساخته بر بدائعِ عقلِ دوراندیش

---

(۲) نسخهٔ [ج د ی] بدهچند (۳) نسخهٔ [د] یازده ساله (۴) نسخهٔ [ب د] جهان آرای ٭

همراهِ موکبِ عالي در شکارها بیشتر از هزار کس نمي‌باشد - و امشب (که حکم بر تعاقبِ گریختها شرفِ صدور یافته بود) بهادرانِ جان‌سپار هر طرفے رفته متفرّق شده بودند - و قریبِ دویست کس در رکابِ دولت سعادتِ حضور داشتند - و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمده - و جمعیّتِ متمرّدان از چهارهزار کس بیشتر بود - حضرتِ شاهنشاهي اشارت فرمودند که مبارزانِ دولت داد جان‌ستاني و جان‌فشاني داده کامیابِ صورت و معني گردند - معرکهٔ زد و خورد گرم شد - لیکن (چون مخالفان بسیار بودند - و مخلصانِ حقیقي در رکابِ نصرت کمتر سعادتِ حضور داشتند) کار پیش نمیرفت ناگاه بخاطرِ اقدس درآمد که از شدّتِ هوا و آتشے (۲) (که در اطرافِ موضع افتاده بود) جمعے از سپاهیانِ رکابِ اقبال پناه بدرختان برده طلبکارِ گوشهٔ عافیت اند - قهرِ پادشاهي بجوش آمد - چنانچه (آن گروه را شدّت بایستے نمود) بمقتضای عطوفتِ ذاتي اغماضِ نظر فرموده خود دران وقت (که بدولت و اقبال بر فیلِ دلشکار نام سوارِ دولت بودند -) متوجّه شدند - چون (پیشِ موضع آتش بسیار بود و درآمدنِ فیل دشوار) از عقبِ آن موضع فیلِ کوه شکوه راندند ●

از زبانِ مقدّسِ شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که نقلِ این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تنگنای ده رانده شد بنظر درآمد که جیبهٔ زردے بالای بام برآمد - چون رستم‌خان (۳) هم همان‌طور جیبه داشت بخاطرِ اقدس چنان گذشت که مگر او باشد - فیل را تیز تر راندم - و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم - دَرین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ مي‌بارید - و حمایتِ ایزدي (که جوشنِ معارکِ شاهنشاهي ست - و همواره نگاهباني میفرماید) بیشتر (۴) از بیشتر محافظت میفرمود - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جیبه پوش مقبل خان بود - که بالا رفته بیکے از گردن‌کشان کشتي میگرفت - و مي‌خواست که او را از بام بر زمین اندازد - و جمعے از بے اعتدالان بمددِ او دویده بودند که کارِ مقبل خان را تمام سازند - درین اثنا حضرتِ شاهنشاهي سرعت در راندنِ فیل فرمودند - و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید - بنده علي قوربیگی منعم خان برادرِ کلانِ سلطان‌علي خالدار بالا دویده بربام برآمد - و آن بے دولتان فرار نمودند - و بچستي کارِ غنیم را تمام کرد - و درین وقت دستِ فیلِ پادشاهي در چاهِ غلّه فرو رفت - چنانچه ججهار خان فوجدار (که عقبِ حضرت بر فیل سوار بود) آمده بربالای حضرت افتاد - و آنحضرت بزورِ بازوی یداللّهي فیل را ازان مغاک برآورده سعي داشتند که خود را بآن حویلي (که متمرّدان مضبوط شده بودند) رسانند - درین زمان هیچ‌کس از ملازمان در رکابِ نصرت نبود - غیر از راجه بهگونت داس

---

(۲) نسخهٔ [ی] از شدتِ گرمیِ هوا و آتشے که در اطراف افتاده بود (۳) در [اکثر نسخه] دستم خان
(۴) در [اکثر نسخه] بیشتر از همه - و نسخهٔ [ب] بیشتر از پیشتر ●

پست نظرتان کوتاه‌همّت بوم‌صفت بوده در پردهٔ کم‌بینی میگردانند - و گوتهی سخن سکنهٔ قریات قصبهٔ سکیثه[۲] (که از دارالخلافهٔ آگره قریب سی کروه باشد) هر تمرّد و ناسپاسی عدیل ندارند علی‌الخصوص هشت موضع آن پرگنه (که مشهور بالهکنیه[۳] اند) در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی‌باکی و بی‌اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده - که هم خوق قلب اند - و هم محال و مسالک قلب دارند - و بتهور گونه (که نادان آنرا مردانگی شمارد) زیست میکنند - همواره حکّام و عمّال آنحدود را از بیدادی در فریاد داشتند - تا آنکه دریتولا رایات جهانگشای شاهنشاهی بوسم شکار متوجّه سمت آن قصبه شد - و دران هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرّر بود هابه[۴] نام برهمنی بوسیلهٔ قراولان بار یافته شرح بیدادی آن متمرّدان بعرض مقدّس رسانید که بیگناه پسر مرا کشته - و اسباب و اموال بغارت برده‌اند - پادشاه صورت و معنی (که شکار را برای درهٔ‌الت امثال این امور لازم وقت گردانیده) باستماع نالهٔ مظلوم بقهرمان جلال درجوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح بتادیب آن فرقهٔ متمرّده متوجّه میشویم - سحرگاه بهمین مردم معدود شکار توجّه فرمودند - و جمعی را پیشتر روانه ساختند - وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید - جمعی که پیشتر متوجّه شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمرّدان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده‌اند - آتش سطوت معدلت بر افروخته‌تر شد - و حکم مقدّس بنفاذ پیوست که جان‌سپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی (که متمرّدان پناه برند) دست باز نداشته از پی شتابان باشند - که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم - و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجّه بجولان در آوردند - در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید - که من از پی ایشان رسیدم - یکی (که به پیکار من ایستاد) به تیغ آبدار بر خاک فنا نشست - و دیگری را بفتراک دولت پادشاهی مقیّد ساخته آورده ام - چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم - حضرت ازانجا گرم‌تر رخش سعادت راندند - یک و نیم پاس روز گذشته بود که بحوالی موضعی دیگر (که پرونکه نام داشت) رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند - آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی[۵] ازان موضع آمده ملازمت نمود - و آمدن آن متمرّدان را انکار کرد - حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تیره‌رای را براه راست رهنمونی نماید چون (پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسری پر شده بود - و دور مکافات اعمال چندین ساله در رسیده) موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند - مقرّر است که از پیاده و سوار

---

(۲) در[بعضی نسخه] سکیت - و در[بعضی] سکیتهه (۳) نسخهٔ [ی] بانهیکره - و در [بعضی نسخه] بالهکینه (۴) نسخهٔ [ا ط ی] هابه - و در [بعضی نسخه] هاما (۵) در[اکثر نسخه] یکی ازن مردم آمده ٭

(که در سپاهِ منصور بودند - و با اهلِ قلعه نزاعِ قدیم داشتند) بمیرزا شرف‌الدّین حسین گفتند که این مردم نقضِ عهد نموده اسباب خود را سوخته اند - قرارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمانِ آنان ثابت نمانده این طور بد درونانِ تیره جان را بسلامت گذاشتن هر چندین وقتیکه مغلوب شده باشند از دورِ اندیشي دوراست - میرزا شرف‌الدّین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد - در قول خود ایستاد - و جرانغار بشاه بداغ خان و عبدالمطّلب بمرش و محمّد حسین شیخ مقرّر شد - و برانغار بجیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معیّن ساخته ازعقبِ دیوداس درآمدند - دیوداس چون بر نهضتِ عساکرِ اقبال مطّلع شد از کمالِ تهوّر عنان‌گردانیده خود را برقول زد - و جنگے بهم پیوست که از داستانِ رستم نشانے برروی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاقِ نسیان نهاد - و بپایانِ کار از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و گروهے انبوه برسرِ او ریخته اورا پاره پاره ساختند - و عساکرِ منصوره بفتح و فیروزي مراجعت نمودند - و بعضے گفتند که دیوداس ازین جنگاه زخمي بدر رفت - و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصے بلباسِ جوگیان ظاهر شده این نام برخود بست - بعضے او را قبول کردند - و برخے قلمِ رد کشیدند - و مدّتے در حیات بوده در بعضے از حوادث کشته شد - القصه باقي راجپوتان نیم‌جانے ازان معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند - و قلعهٔ میرتّهه با تمامیِ آن ولایت بتصرّفِ اولیای دولتِ ابد پیوند درآمده داخلِ ممالکِ محروسه شد ٭ قطعه ٭

چشمِ فلک ندید و نه بیند بعمرِ خویش ٭ این فتحها که شاهِ جهان را میسّر است
هر فتح کاسمان نهدش منتهـــای کار ٭ چون بنگري مقدّمهٔ فتحِ دیگر است

جنگ پرونکه[2] که حضرتِ شاهنشاهي بنفس نفیس خود فرمودند

دادارِ دادگر سزای هر بدکردارے[3] را بمقتضای حکمتِ بالغهٔ خود بوقتے خاص و تقریبے مخصوص موقوف ساخته جهان آراست - داناد‌لِ دوربین بسرّ این معني قدرے وا رسیده در افزایشِ دانائي مي‌باشد - و نادانِ تیره‌خاطر در شورستانِ صحرای ضلالت افتاده بخیالاتِ باطل سرگردان گشته نادان‌تر میگردد - چنانچه حالِ روزِ جهان افروز است - که چشمِ صحیح‌المزاج را مورثِ مزیدِ بینائي گشته اوّلاً بانواعِ نعمِ ایزدي شناسائي مي‌بخشد - و ثانیاً بمراسمِ شکرگذاري شیفته گردانیده پوینده‌تر و جوینده‌تر میگرداند - و بومِ نهادانِ شوم را (که بیمار[4] دیده اند) باعثِ مزیدِ نابینائي گشته گمنامِ خمولِ ناداني و نابینائي میسازد - و شب (که نقیضِ روز است) معینِ دیده‌وری

(۲) در [چند نسخه] برونکه (۳) در [چند نسخه] هر کردارے را (۴) در [اکثر نسخه] بیمار دیده اند ٭

افواجِ قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان (گرد راه برجبین - و پایهایان در آب و آتش غرق[۲])
سلاحِ تردّد پوشیده و علمِ تهوّر برافراخته بے محابا بپای قلعه رسیدند - اهلِ قلعه در حصار بیم خزیده
مجالِ سر برآوردن نداشتند - دریں میان از دلیرانِ کارطلب چهار سوارِ یکّه تاز بجنبشِ همّت
پای جرأت پیش نهاده تیرے چند بر دروازهٔ قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمهٔ قهر بیدار شده بر دیوارِ
حصار برآمدند - و کنگرها را سپرِ خود ساخته سراسیمه‌وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند
و روغنِ جوشان از بالا ریختند - ازان میان دو سوار سعادتِ شهادت در یافتند - و دو سوارِ دیگر زخمی
بازگشتند - میرزا شرف‌الدّین حسین و دیگر آمرا صلاح در آهستگی دیده بشهرِ میرتهه مقام کردند
و جا بجا منازل گرفتند - و بتدبیر و تامّل در مقامِ استعدادِ موادِّ قلعه‌گیری شدند - و از روی حزم
و احتیاط حصار را محاصره کردند - و مورچلها را بآئینِ شایسته تقسیم نمودند - و از اطرافِ قلعه
نقبها زدند - قلعه نشینان در مقامِ مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم داشتند - و گاه‌گاه
در کمینِ فرصت پای جلادت از دروازه بیرون می‌نهادند - و بقدرِ همّت دستبرد نموده بارِ خود را
بدرون می‌انداختند - تا آنکه نقبی (که تا تهِ برج رفته بود) از داروی تفنگ پُر ساخته آتش در دادند
برج چون پنبهٔ حلّاج از هم ریخته شد - و رخنهٔ عظیم در حصار افتاد - بهادرانِ عساکرِ اقبال راه کارزار
گشاده یافته پیش دویدند - و راجپوتانِ ستیزه‌خوی[۳] دست از جان شسته گرمِ قتال گشتند - مصادمهٔ
عظیم و مقاتلهٔ قوي اتّفاق افتاد - و تمامِ آن روز بازارِ جنگ گرم بود - و از دو جانب دلاوران دادِ شجاعت
میدادند - مجاهدانِ غازي جرعهٔ شهادت کشیده حیاتِ ابد یافتند - و جمعے کثیر از اربابِ خلاف
خونابهٔ ممات چشیده مستِ جامِ فنا گشتند - و چون پردهٔ شب درمیان آمد هرکس بمورچلِ خود
بازگشت - و مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند - امّا حصارے را (که به نیروی دولت
گشاده باشند) بحیلهٔ مدبران نتوان بست - در اندک فرصتی کار بر اهلِ قلعه تنگ شد - و قلعه بر ایشان
زندان گشت - هرچند (جمعے پایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند - و راهِ بیرون شدن می‌جستند)
میرزا شرف‌الدّین حسین راضي نمیشد - و بعد از آمد و رفتِ بسیار و صلاح دیدِ آمرا قرار دادند
که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند - چون قبولِ عجزِ زنهاریان از آدابِ ملک‌گیري ست
بموجبِ قرارداد بهادرانِ افواجِ قاهره از پیشِ راه برخاستند - روزِ دیگر جگمال نیم‌جانے گرفته
بدر رفت - و دیوداس از سیه بختي و تیره‌رائي دل بمردنِ خود نهاده از روی عنادِ صمیمي اسباب
خود را سوخت - و چون مار در خود پیچیده و از آتشِ درون بر افروخته از قلعه برآمد - و متهوّرانه
با چهارصد پانصد سوار از پیشِ عساکرِ قاهره گذشت - جمعے از راجپوتان مثلِ جیمل و لونکرن

---

(۲) در [بعضے نسخه] عرق (۳) در [بعضے نسخه] ستیزه جوی •

حقیقت اساس آنکه بسا حرص‌مندان کوردل بمحض تعلّل واهی (۲) یا بمجرّد افترای بداندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم (۳) اہل نموده دستبرد تاراج میگشایند - و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند - پس هرگاه (حکم علی‌الاطلاق بزرگ این عمل نفاذ یابد) دیگر ابلهٔ (۴) بگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نشود - چون (آهنگ والای شاهنشاهی محض حقّانیّت و معدلت بود) بمیامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمرّدان اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت درگوش انقیاد کشیده از جملهٔ اسباب نظام عالم گشتند - هم کار دین منتظم شد که خلاصهٔ آن معدلت‌آرائی ست - و هم مهمّ دنیا نظام یافت - که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است *

و از شرائف سوانح فتح قلعهٔ میرتهه است به نیروی عساکر اقبال - للّه الحمد که اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان‌آرا نیّتی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد - و در مقیاس قیاس نیاید - دولتمندے [که نسبت معنوی را (که عبارت از اخلاص درست است) تقربت بخشد] هر کارے (که پیش‌نهاد همّت عقیدت گزین خود سازد) بخوبترین وجهی انجام یابد - و کارے (که فرماندهان روزگار را بدشواری دست ندهد) او را بآسانی میسّر گردد - نمی بینی که منسوبان ظاهری (که از دولت‌سرای اخلاص بهره ندارند) چون بکارے قدم بر میدارند ایزد توانا (بمحافظت نسبت صوری این برگزیدهٔ خود فرموده) ایشان را کامروا میگرداند - و مصداق این حال قصّهٔ (۵) فتح نمودن شرف‌الدّین‌حسین میرزا ست قلعهٔ میرتهه را که در آغاز این سال فرّخ فال صورت بست و صورت این واقعهٔ دلکشا آنکه سابقاً رقمزدهٔ خامهٔ وقائع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیّهٔ اجمیر میرزا شرف الدّین حسین را بفتح قلعهٔ میرتهه و تسخیر آن ولایت فرستادند - و جمعی از امرای عظام را بکمک او همراه ساختند - و دران هنگام قلعهٔ میرتهه در تصرّف رای مالدیو بود - که از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان بمزیّت اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت - و او این قلعه را بجگمال نامی (که از سرداران بزرگ او بود) سپرده دیو داس نام راجپوتے را (که در جرأت و همّت پیشدست این طبقه بود) با پانصد راجپوت چیده بکمک جگمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت - چون (رایات عالی از دارالبرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دارالخلافهٔ آگره سایهٔ (۶) نزول اجلال انداخت) میرزا شرف الدّین حسین (که معتمداً درانحدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود - و پشت همّت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده) بامرای دیگر بآن سمت لشکر کشید - و تسخیر آن ولایت پیش‌نهاد همّت خود ساخت

(۲) نسخهٔ [ح] وهمی (۳) نسخهٔ [ی] اهل هند (۴) نسخهٔ [ی] احدے (۵) نسخهٔ [ح] قضیهٔ
(۶) نسخهٔ [ب] پرتو نزول اجلال *

و ازین تحویلِ بهجت افزا و نزولِ سعادت بخش عالمِ عنصر را چون ملکِ صفتی نیضی خاص رسید و ظاهر همرنگِ باطن گشت - عنفوانِ دانش و آگاهي انتظام یافت - و سالِ مهر (که سالِ هفتم الٰهي ست) آغاز شد - و دستِ قدرت از چهرهٔ اقبال پردهٔ برانداز گشت - امید راسخ بیخانِ درست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزدِ متعال ذاتِ قدسي سماتِ شاهنشاهي را زمانِ دراز کامروای صورت و معني گردانیده سال بسال سرمایهٔ افزونیِ عمر و دولت سرانجام دهد - تا عالم از تخالف و تنازعِ رئیسانِ متفرّقهٔ روزگار مصون مانده بعدل و دادِ این یگانهٔ آفاق و شاهنشهٔ خلاصهٔ کن انارت و اضاءت یابد - و حقیقتِ انتظامِ اسبابِ سلسلهٔ کوني و الٰهي بظهور آید - و وحدتِ ظهوري (۲) (که کثراتِ ربعِ مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است) بتقدیم رسد - هم ملک بباند - و هم معرفت افزاید - یکجهتي روی دهد - اخلاص رواج یابد - گرد آلودگانِ صحرای بےتمیزي (که در اکنافِ عالم در نقابِ اختفا اند) بظهورِ عرصهٔ تمیز بیرون خرامند - استعداد را روزبازار گرم شود - و معتقدان بمتاعِ بیغشِ اخلاص نقدِ مقصود بدست آرند ۰

و از جلائلِ عواطفِ حضرتِ شاهنشاهي (که درین سالِ سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد) منعِ بند بود - عساکرِ اقبال (که در وسعتِ آبادِ هندوستان درآمده بودند) از روی تسلّط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقاربِ اهلِ هند را اسیر میکردند - و بفروخت و تصرّفِ آن اشتغال مینمودند حضرتِ شاهنشاهي از کمالِ ایزد شناسي و یزدان پرستي و از فرطِ دور بیني و نیک‌اندیشي حکم فرمودند که در تمامِ ممالکِ محروسه هیچ یکی از مبارزانِ عساکرِ فیروزي‌مند پیرامونِ این معني نگردد و هرچند (جمعی از وحشي مزاجانِ معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ پیش‌آیند - و بمقتضای اقبالِ روزافزون شکست یابند) اهل و عیالِ این‌گروه از صدماتِ امواجِ گیتي‌گشا محفوظ باشد - و هیچ کدام از سپاهي از خرد و بزرگ بند نکنند - و بگذارند که آنها بفراغِ خاطر بخانهٔ خویشان و اقربای خود روند - و از اجلّهٔ بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهیِ سریر آرای فرماندهي درین معامله امعانِ نظر فرمود - و نگاهِ ژرف انداخت - که هرچند (کشتن و بستن و زدنِ مستکبرانِ نخوت مند و تادیب و تنبیهِ گردن‌کشانِ نا فرمان شنو از لوازمِ دارو گیرِ ملک تعلّق است - و حکمای انصاف گزین و صاحبانِ نوآئین دران اتّفاق دارند) لیکن تعذیبِ زنان و اطفالِ بیگناه را تادیبِ آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانونِ معدلت است - اگر شوهران راهِ شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر - و اگر پدران طریقِ مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلانِ معصوم و عوراتِ این‌گروه از اسبابِ پیکار نیستند - و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق‌نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ح] طراوت و نضارت یابد ۰

راجه بهگونت داس خلفِ راجه بهاریمل درین مرتبه بپرتوِ نظرِ سعادت‌اثرِ سرافرازي یافته بشرفِ خدمتِ دایمي ممتاز شد - راجه بهاریمل آرزوی آن داشته که حضرتِ شاهنشاهي منزلِ اورا بمقدمِ اقدس سربلندي بخشند - تا سرمایهٔ مزیدِ افتخارِ خاندانِ او سرانجام یابد - چون (آنحضرت عزیمتِ وصول بدارالخلافه مصمّم داشتند - و کمالِ سرعت پیش‌دیدِ خاطرِ اقدس بود) انداختِ این سعادت را بوقتِ دیگر حواله فرمودند و راجه را مشمولِ اصنافِ عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان‌سنگهه و جمعِ کثیر از اعزّه و اقربای اورا قرینِ رکابِ دولت اعتصام ساخته روی توجّه بمستقرِّ خلافت آوردند - و بقایدِ اقبال آن راهِ دور و دراز را در کمتر از سه‌روز قطع فرموده مفخرِ در روزِ اسفندارمذ پنجمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه هشتمِ جمادی‌الاخری بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - ساحتِ شهر بفرِ مقدمِ عالي ارتفاعِ آسماني گرفت - و دیدهای نظّارگیان از پرتوِ ناصیهٔ اقبال فروغِ انجم یافت - و اردوی معلّی باکینِ شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پي رسید - و جمهورِ خواص و عوام تهنیتِ قدومِ موکبِ عالي نموده سپاس‌گذاریِ الٰهي بجای‌آوردند و خدیوِ زمان بر مسندِ فرمانروائي نشسته دقائقِ ملک آرائي بظهور آوردن گرفت - عالم را فراخیِ دیگر پدید آمد - ازانجا (که اقبالِ روزافزون رونق افزای سلطنتِ عظمی ست) هر روز (که نو میشود) دولتِ خاص روی میدهد - و نظامِ بدیع پدید مي‌آید - چون نیّتِ فرمان‌فرمای زمان نیک‌اندیشي‌ست نتائجِ آن عایدِ روزگارِ سعادت پذیرش میشود - هر طبقه در خورِ قابلیّت رواج مي یابد و مستعدّانِ جهان کامیابِ استعداد میگردند ●

آغاز سال هفتم الٰهي از مبدأ جلوس شاهنشاهي - یعني سال مهر از دور اول

درین اثنا (که آغازِ بهارِ ملکِ معني ست) ابتدای[۲] ربیع شد - و صورت چون معني بزمِ افروزِ شادماني گشت - و تحویلِ نیّرِ اعظم و منوّرِ عالم به بیت‌الشّرف بهزاران میمنت و سعادت (بعد از گذشتنِ سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روزِ چهارشنبه پنجمِ رجبِ سالِ (۹۶۹) نهصد و شصت و نه) اتّفاق افتاد - قوّتِ نامیه در اهتزاز آمد - درِ فیض بر روی عالم بتازگي باز شد - موکبِ خسروِ گل از گردِ راه رسیده بر تختگاهِ چمن جلوه نمود - مرغانِ باغ و راغ نوای باربدي و سرودِ نکیسائي بلند ساختند - ابرِ بهاري نورسیدگانِ عساکرِ ریاحین را شست و شوی تازه داد ● شعر ●

شکرِ عدلِ بهار پیشِ اله ● دلِ گل داد بر زبانِ گیاه
وز پیِ[۳] نقشهای جان آویز ● اختران نقشبند و رنگ‌آمیز
شاخ مانندِ عقدِ پُر لولو ● غنچه مانندِ نافهٔ آهو

---

(۲) نسخهٔ [ی] ابتدای ابداع ربیع شد (۳) در [اکثر نسخه] دربی ●

دزدیده آوردند - و حکمِ بریدنِ پای او نفاذ یافت - و این معنی باعثِ عبرتِ جهانیان گشت و وحشت‌نهادانِ صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد - و این معنی دران دیار شهرهٔ گردیدت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید - و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد - و چون قصبهٔ سانبهر مقرِّ راياتِ اقبال شد شرف‌الدّین حسین میرزا دولتِ ملازمت دریافت - و پیشکشهای لایق گذرانید - حضرتِ شاهنشاهی جگنّاته و راجسنگهه و کنگار[2] را (که میرزا بگرو نگاهداشته بود) طلبیدند که بیکبارگی خاطرِ راجه بهاریمل از دغدغه برآید - میرزا قبولِ این معنی نموده - امّا وقت را بهبهانه میگذرانید - و حضرت آنرا راست پنداشته مترصّدِ آمدنِ آنها بودند - و هم دربن منزل ادهم‌خان از عقب آمده باردوی معلّی ملحق شد - و ازانجا موکبِ عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجّهِ اجمیر گشت - و بساعتِ مسعود دران شهرِ فیض‌بخش نزولِ رحمت فرمود - و زیارتِ روضهٔ منوّرهٔ حضرتِ خواجه بتقدیم آمد - و منسوبانِ آن شهرِ مقدّس کامیابِ دولت گشتند - و صاحم انکه محلّ اقدس را بآئینِ لایق از راهِ میوات در اجمیر آورده بحسنِ خدمت کرامتِ توفیق یافت - و رای جهان‌آرا تقاضای[3] آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود - شرف‌الدّین حسین میرزا (که خدمتِ تسخیرِ میرتهه باو مفوّض شده بود) برای انصرامِ مهمِّ مذکور نادانانه استدعای آن نمود که حضرت بشکارِ آنحدود نهضت فرمایند - و چون نامسرگی این اندیشه خاطرنشانِ او شد دربن خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ اجلال باشد - و چون خاطرِ قدسی میلِ رجوع بمستقرِّ خلافت داشت جمعی از امرا (که درانحدود جایگیر داشتند) مثلِ ترسون محمّد خان و شاه بداغ خان و عبدالمطّلب[4] پسرِ او و خرّم خان و محمّد حسین شیخ و جمعی کثیر را بکمکِ او مقرّر ساخته متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره شدند - و حکمِ عالی باهتمامِ تمام صادر شد که میرزا شرف‌الدّین حسین گروگرفتهای مذکور را حاضر سازد - چون راياتِ اقبال بعرصهٔ سانبهر نزولِ اجلال فرمود میرزا جگنّاته و راج سنگهه و کنگار را بملازمتِ اقدس آورد - و راجه بهاریمل بصدقِ نیّتی که داشت سرانجامِ اسبابِ ازدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده آن صبیّهٔ سعادت‌سرشت را مصفوفِ سرادقاتِ محفّهٔ عفاف دربن منزلِ گرامی بدولت‌سرای عالی بقصدِ افتخارِ روزگارِ خود بآئینِ بزرگانه رسانید و بجهتِ اتمامِ مراسمِ این جشنِ دلکش یک‌روز در سانبهر توقّفِ موکبِ عالی اتّفاق افتاد - و همانجا میرزا شرف‌الدّین حسین را شرفِ رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک‌خرامِ گران‌قدر سوار شده ایلغار فرمودند - و چون عبورِ موکبِ عالی نزدیک بسوادِ رنتنبهور افتاد راجه بهاریمل با جمیعِ فرزندان و خویشان بسعادتِ زمین‌بوس سربلند شد - و مان سنگهه پسرِ

---

(۲) نسخهٔ [د] کهنگار (۳) نسخهٔ [د] اقتضای آن (۴) نسخهٔ [د] عبدالمطلب خان پسر او •

عليای شاهنشاهي رخصتِ آوردنِ راجه داد - و چون موکبِ اقبال بدین قصبه نزولِ اجلال فرمود از صیتِ موکبِ جهانگشای شاهنشاهي اکثرِ مردمِ این قصبه فرار اختیار نموده بودند - آنحضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهورِ عالمیان امرے دیگر متصوّر نیست ؟ باعث ویرانیِ این گروه چه تواند بود - همانا که این صحرا نشینانِ وادیِ توحّش از آزارے (که از میرزا شرف الدّین حسین کشیده بودند) بران قیاس نموده هراسان شده اند - آنشبهنگام روز دیگر پسرِ روپسي برادرِ راجه بهارمل (که کلانترِ این سرزمین است) آمده بوسیلهٔ مقرّبانِ بارگاه اعلی دولتِ زمین بوس دریافت - و بعرضِ اشرف رسید که پسرِ کلانترِ این قصبه بسعادتِ ملازمت درمي یابد حضرت فرمودند که آمدنِ او محسوب نیست - باید که روپسي مقدمِ گرامیِ ما را عطیّهٔ عظمای الٰهي دانسته خود احرازِ استلامِ عتبهٔ علیّه نماید - ناچار روپسي خود آمده خاکِ آستانهٔ اقبال را توتیای چشمِ سعادتِ خود گردانید - و بنوازشِ پادشاهي سربلندي یافت - و روزِ دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضربِ خیامِ اجلال شد چغتي خان راجه بهارمل را با اکثرے از خویشان و اعیانِ قوم بمبر راجه بهگونت داس پسرِ بزرگِ راجه (که بر سرِ عیال گذاشته بود) آورده به بساطبوسِ عالي سرافراز گردانید - و آنحضرت مراتبِ جوهرِ عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوالِ راجه و اقربای او بمنظرِ باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بلطائفِ الطاف صیدِ خاطرِ او کرده پایهٔ قدرش افزودند - و راجه از درست اندیشیِ خرد و سربلندیِ بخت چنان اندیشید که خود را از زمرهٔ زمیندارانِ برآورده از مخصوصانِ این درگاه سازد - برای تمهیدِ این معني نسبتِ خاص بخاطر آرد که صبیّهٔ بزرگِ خود را (که فروغِ عفّت و دانش از ناصیهٔ او مي درخشید) بوسیلهٔ محرمانِ عتبهٔ خلافت داخلِ پرستارانِ سرادقِ اجلال سازد و ازانجا (که غریب نوازي شیمهٔ کریمهٔ حضرتِ شاهنشاهي ست) ملتمسِ او بموقفِ قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتي خان رخصت فرمودند - که رفته سرانجامِ این نسبت (که سرمایهٔ مباهاتِ جاودانیِ خاندانِ اوست) نموده زود بملازمت آورد •

و یکے از سوانحِ دولت افزا و آثارِ معدلتِ روز افزونِ شاهنشاهي (که باعثِ آسودگي و آرمیدگیِ جمهورِ متوحّشانِ آن دیار شد) سزا دادنِ چیته بان است - و شرحِ آن برسمِ اجمال آنکه (چون حضرتِ شاهنشاهي شکارِ چیته را یکے از نقابهای جمالِ جهان آرای خود ساخته فرطِ میل ظاهر ساختي - و اکثر بنشاطِ شکار انبساط فرمودے) یکے از چیته بانان از نادانیِ مغرور شده پای افزار بزور کشیده گرفته بود - و صاحبِ آن فریاد میکرد - اتّفاقاً آوازِ او بگوشِ بندگانِ حضرت رسید و حقیقتِ حال ظهور یافت - آن دادگرِ بیدادگاه از استماعِ این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را

---

(۲) نسخهٔ [د] کلانتران این قصبه •

(که پیرِ امیرخسرو اند) دستِ ارادت بشیخ فرید داده اند - سخن کوتاه که بچهارسه از صاحب کمالان از زیرِ دامنِ تربیتِ خواجه برخاسته اند - قدّس اللّه اسرارهم ٭

٭ بالجمله (چون باطنِ قدسي مواطنِ شاهنشاهي جویای مراتبِ حقیقتِ شناسان و طلبگارِ مدارجِ حقیقت اساسان است) در عینِ شکارگاه عزیمتِ صیدِ معنوي مصمّم شد - و هرچند (معتصمانِ رکابِ اقبال در نارفتنِ بُعدِ راه و نا ایمنيِ آن حدود بعهده و فراوانيِ اربابِ تمرّد مذکور ساختند) چون شوق قایدِ راه بود گوشِ قبول بران نینداخته بیشتر توجّهِ عالي مرعي داشتند - روز شهریور چهارم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه هشتمِ جمادی‌الاولی با معدودے از مقرّبانِ بساطِ حضور (که در شکار همعنان بودند) متوجّهِ اجمیر شدند - و حکمِ مقدّس نفاذ یافت که سرادقاتِ عقب را از راهِ میوات ماهم انکه سرکرده باجمیر آورد - بموجبِ فرمانِ معلّی ماهم‌انکه بطرزِ مامور بجانبِ[۲] اجمیر شتافت - چون موضعِ دَاوَلي مخیّمِ موکبِ اقبال شد چغتي خان (که در بساطِ قربِ راهِ سخن داشت) حقیقتِ دولتخواهیِ راجه بهاریمل [که در الوسِ کچواهه (که گروهے عظیم از راجپوتان‌اند) ریاست داشت] بعرضِ اقدس رسانید - که راجه بوفورِ عقل و شجاعت ممتاز وقت است - و پیوسته در آدابِ دولتخواهیِ این دودمانِ عالي بوده خدماتِ شایسته بتقدیم رسانیده است - و در دهلي ادراکِ آستان بوس نموده خود را از پا بستگانِ فتراکِ علوي اعتصام میداند - و مدّتے ست که از بدسلوکیِ شرف‌الدّین حسین میرزا متوهّم شده بشعابِ جبال متحصّن است - اگر (پرتوِ نیّرِ التفاتِ شاهنشاهي برساحتِ احوالِ او افتد - و او را از خاک برداشته از شدائدِ روزگار نجات بخشند) شاید خدماتِ او بنظرِ اقدس (که اکسیرِ سعادت است) پسندیده‌آید ٭

و مجملے از قصّهٔ ستمزدگیِ او آنکه (چون میوات و آنحدود بجایگیرِ میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد) میرزا قصبهٔ انبیررا (که در ولایتِ ماړوار جای بودنِ بزرگانِ راجه بهاریمل بود) خواست که بتصرّفِ خود در آورد - درین‌اثنا سوجا پسرِ پورنمل برادرِ کلانِ راجه بهاریمل - از شرارتِ ذاتي و طلبِ ریاستِ خود میرزا را دیده مقدّماتِ شور انگیز درمیان آورد - میرزا بر سرِ ایشان لشکر کشید و (چون وقت مقتضي نبود - و جمعیّت چندانے نداشت) صلح‌گونه کرد - و مبلغے بر سرِ ایشان مقرّر ساخته پسرِ راجه بهاریمل جگنّاتهه و راج‌سنگهه پسرِ اسکرن و کنگار پسرِ جگمال برادرزادهای راجه را کرو گرفته (که بزبانِ هند اول گویند) ازانجا متوجّهِ اجمیر و ناگور شد - و درین سال عزمِ مصمّم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصالِ این‌جماعت نماید ٭

چون (حکایتِ دولتخواهیِ این گروهِ قدیم الاخلاص بموقفِ عرضِ مقدّس رسید) عاطفت

(۲) نسخهٔ [د] بآنجانب شتافت ٭

نگارش یابد - پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشروعِ احوالِ آن بزرگِ وقت بپردازم - شبی موکبِ مقدّس بقصدِ شکار از دارالخلافهٔ آگره عزیمتِ فتحپور رو به داشت - نزدیک مندهاکر (که دهی ست درمیانِ راهِ آگره و فتحپور) عبورِ اشرف اتّفاق افتاد - و جمعی از نغمه پردازانِ هندی اشعارِ دلفریب را در مفاخر و مناقبِ خواجهٔ بزرگ خواجه معین‌الدّین قدّس سرّه العزیز (که در حضرتِ اجمیر آسوده‌اند - و بارها ذکرِ جلائلِ کمالات و خوارقِ عاداتِ ایشان مذکورِ مجلسِ مقدّس شده بود) خواندن گرفتند - آنحضرت را (که[۲] جویای حقّ و حقیقت اند - و از فرطِ طلب بمسافرانِ ملکِ تقدّس نیز توسّل جستی - و استمدادِ همّت نمودی) شوقِ زیارتِ مرقدِ خواجه در باطنِ مقدّس جوش زد - و جاذبهٔ توجّه گریبان‌گیر شد ٭

ذکرِ مجملی از احوالِ خواجه معین‌الدّین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است - و او را سنجری نویسند - که معرّبِ سنگزی‌ست - در پانزده سالگی پدرِ بزرگوارش (که خواجه حسن نام داشت - و بزراعت و قناعت مشغول بود) درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر برو افتاد - و ازمیامنِ نظرِ او دردِ طلب دامن‌گیرِ همّتِ خواجه شد قطعِ تعلّقاتِ صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت ٭ و قدری بعلومِ کسبی اشتغال فرمود - و ازانجا بخراسان رفت - و نشو و نما درانجا یافت - و در هارون (که از توابعِ نیشاپور است) ادراکِ صحبتِ شیخ عثمان هارونی نمود - و دستِ ارادت باو زد - و بیست سال در صحبتِ شیخ ریاضاتِ شاقّه کشید و سفرها و غربتها پیش‌گرفت - و بسیاری از بزرگانِ وقت را (مثلِ شیخ نجم‌الدّین کبری) دریافت و بالجمله از اکابرِ سلسلهٔ چشتیّه است - بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد - و به هشت واسطه بابراهیم ادهم می‌پیوندد - و پیشتر از آمدنِ سلطان معزّالدّین سام از غزنین بهندوستان برخصتِ پیرِ خود بهند آمد - و در اجمیر (که رای پتهورا فرمان‌روای هندوستان آنجا اقامت داشت) منزل گرفت الحق خواجه از اربابِ ریاضت و مجاهده بودند - و با نفسِ ایشان را مجاهداتِ عظیم روی داده بود اگرچه خوارقِ عادات ازایشان بسیار منقول است - امّا کدام خارقِ عادت روشن‌تر از مخالفتِ خواهشِ این نفسِ بوالفضول خواهد بود - و خواجه قطب‌الدّین اوشی اندجانی [در بغداد در ماهِ رجب سالِ (۵۲۲) پانصد و بیست و در درمسجدِ امام ابواللّیث سمرقندی بحضورِ شیخ شهاب‌الدّین سهروردی و شیخ اوحدالدّین کرمانی و جمعی از بزرگان] بارادتِ خواجه معین‌الدّین استسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج (که در پتّن آسوده اند) مریدِ خواجه قطب‌الدّین مذکور اند - و شیخ نظام اولیا

(۲) در[بعضی نسخه] (که جویای حق و حقیقت اند) از فرطِ طلب ٭

و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرموده - و اساسهای عالی در هرکار نهاده - و آئینهای نکو در ملک و دولت ترتیب داده - و با وجود عنفوان شباب (که بیشتری از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبهٔ احوال نفس نیافته اند) آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خداشناسی گردانیده لحظهٔ ازان ذاهل نبوده - و کامروائی و سرور آرائی و دوست نوازی و دشمن گدازی (که هر یکی در بزرگان گذشته ساغر هوش ربای بل جرعهٔ بدمستی بوده) در ذات مقدّس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فراوانی حاضردلی میشود - و بجهت مصالح الٰهی و حکم نامتناهی ایزد بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دور بین خودش پوشیده میداره - چنانچه بارها این معنی در زمان خردی (که بدرس علوم اشتغال داشتم) از پدر بزرگوار خود (که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاویهٔ انزوا اختیار فرموده بسر برده) - شنیده ام - و بدولتمندیئی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت (که اکسیر اهلیّت ارباب فطرت است) خود نیز دریافتم - و بجهت این معنی (که حسن جهان‌افروز معنوی این خدیو زمان برو پوشیده بود) آنچه (از خودش بایستی جست - و بکار اهل عالم برده هدایت سراسیمه گردان بادیهٔ ضلالت نمود) از دیگران طلب فرموده و پیوسته درد طلب الٰهی (که صحّت کامل همان تواند بود) پیرامون خاطر مقدّس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی - و شکار را (که پیرایه‌بند ساعد نشاط است) از اسباب درد طلب ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی - و از افزونی احتیاط [چنانچه حق را در گردآلودگان صحرای بےتمیزی (که بیشتری از بزرگان معنوی درین لباس تماشائی اند) جستی - و با هر ژنده‌پوشی (از جوگی و سنّیاسی و قلندر - و سایر مفردان خاک نشین - و تجرّد گزینان بےتعیین) [۲] صحبت داشتی - و از پیشانی اطوار و ناصیهٔ کلمات او مغز معاملهٔ حال او دریافتی] همان‌طور از اصحاب عمائم و ارباب تقدّم (که پای بندان سلسلهٔ علم و جاه - و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند) طلبگار حق بوده و با آنکه (ناسرگی و قلبی مزوّران این طبقات دانستی) آنرا بحوصلهٔ فراخ خود سپرده - و تلبیس این ابلیسان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبان حق را نبردی - و با وجود این امور هرگز وهنی و فتوری درطلب آن شهریار جهان نرفتی - بلکه در تکاپوی افزوده درجست و جوی طبیبان نفوس (که راه نمایان طریق یافت مقصد اند) بیقرار تر شده ٭ بیت ٭

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ٭ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا میکرد

اگر شرح همین باب کرده آید کتابے علیحده باید نوشت - تا آنچه (من از ابتدای ملازمت دریافته‌ام)

(۲) نسخهٔ [ی] تجرد گزینان راه یقین ٭

و خاطرهای پریشان بتازگي جمع شد - و دلهای برهمزدهٔ اطمینان یافتند - بعضی کوتاه اندیشان کم‌بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را مگر نشائی در سر است - و این کار از فنائی آن تواند بود - در ساعت ازین خیال دور از کار بازآمده دریافتند که از عطای عقلِ بدائع نگار آنحضرت است - که نمونهٔ از اعجوبه‌نمائیهای نگارخانهٔ باطن بظهور آورده بیراهروانِ تیهٔ نادانی را بشاهراه دانائی میخواند - نابینایان را چشم می‌بخشد - و دیده‌وران را سرمهٔ جواهر در چشم میکشد - بارها در خلوتِ اُنس (که این راقم سعادت بار یافته بدولتِ خطاب استسعاد داشت) از زبانِ مقدّسِ شاهنشاهي شنیده است که ایذکه (دیده و دانسته بر فیلانِ صعبِ خون‌خوار سوار مي‌شویم - با آنکه پیش ازان بساعتی فیلبانِ خود را بپایان آورده کشته - و باعثِ خرابی بسا بنای انساني شده اند) وجه نیّت و قبلهٔ همّت آنست که (اگر در نارضامندی ایزدي دانسته قدمی نهاده باشیم - یا بدانستگی نفسی درانچه مرضی او نباشد برآورده) آن فیل کارِ ما تمام سازد که در بےرضای الٰهي بارِ هستي نمي‌توانیم برداشت - سبحان‌الله این چه دید است - و چه محاسبه با خود میرود - بارے در جمیعِ اوقات (چه هنگامِ خلواتِ مقدّسه - و چه در زمانِ مشاغلِ کثرت چه در وقتِ رزم - و چه در زمانِ بزم) پیوسته نگاهبانِ سررشتهٔ معنوي بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق در یک‌زمان ناظمِ اشتاتِ صورت و معني گشته پیشوائی این دو گروه والا میفرمایند و عشرت‌گزینِ این دو نشأ گوارا شده اورنگ‌آرای عالمِ ظاهر و باطن میگردند ٭

و از سوانح[(۲)] رسیدنِ ادهم خان است بزمین‌بوسِ درگاهِ مقدّس - درین هنگام (که دارالخلافهٔ آگره بفروغِ معدلتِ شاهنشاهي رونق و بها یافته بود) در آئینهٔ رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاستِ ممالکِ مالوه به پیرمحمّد خان شرواني باستقلال باشد - و ادهم خان بخدمتِ حضور استسعاد یابد - منشورِ عاطفت باین‌مضمون شرفِ نفاذ یافت - ادهم خان امتثالِ فرمانِ پادشاهي (که ترجمانِ حکمِ الٰهي ست) نموده و ممالکِ مالوه را به پیرمحمّد خان سپرده روی عزیمت بآستان بوس آورد - و در اندک زمانے برسمِ استعجال رسیده استلامِ عتبهٔ علیّه نمود - و محفوفِ عواطفِ شاهنشاهي گشت - هم خاطرِ ماهم‌انگه (که از مفارقتِ فرزندِ گرامیِ خود تفرقه‌مند بود) فراهم‌آمده انبساط یافت - و هم پیرمحمّد خان از ستمِ شریکي خلاص شده کامیابِ امّید گشت و هم جمهورِ رعایای صوبهٔ مالوه از بیدادي نجات یافته کامروای‌امن و امان گشتند - و هم ادهم‌خان را از اسبابِ بیخردي بازداشته اوّلاً از چندین وبالِ نگاهباني فرمودند - و ثانیاً عزمِ اصلاحِ حالِ او مرکوزِ خاطرِ مقدّس گشت - و درینولا خدیوِ عالم بمقتضای شیمهٔ کریمهٔ خود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی

---

(۲) نسخهٔ [ح] از سوانح این ایام رسیدن ٭

تا بجنگ انداختن چه رسد - آن شهسوار عرصهٔ دلیري و شیرشکارِ بیشهٔ دلاوري روزے در میدانِ چوگان (که بیرونِ قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره برای نشاطِ خاطرِ مقدّس ساخته بودند) بران فیلِ مهیب پیکر در عینِ طغیانِ مستي و غلیانِ آشوب بےمحابا به نیروی قدرتِ معنوي سوار شده کار پردازیهای حیرت‌بخش[2] بظهور آوردند - و بعد ازان بفیلِ رن‌باگهه (که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود) جنگ انداختند - و برمخلصان و معامله دانانِ حاضر حالتے گذشت که بر هیچ‌کس نگذرد[3] .

چون ناظرانِ بارگاه حضور از امتدادِ این‌حالت جانکاه مضطرب شده مجالِ عرض نداشتند بیتابانه از روی حیرت‌زدگیِ خاطر چارهٔ این کار دران دانستند که اتگه‌خان را (که صدر نشینِ بارگاه اقبال است) آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغلِ هولناک (که از تصوّرِ آن زهرهٔ شیردلان آب میشد) بگذرانند - اتگه خان سراسیمه رسیده چون صورتِ حال را مشاهده کرد سررشتهٔ صبر از دست داده سرِ خود را برهنه ساخت - و چون دادخواهانِ ستم‌رسیده زاري و الحاح میکرد وخرد و بزرگ از اطراف و جوانب دستِ دعا برداشته سلامتیِ ذاتِ مقدّس را (که سرمایهٔ امن و امانِ عالمیان است) از جهان آفرین میخواستند - چون نظرِ مقدّسِ شاهنشاهي براضطرابِ اتگه خان افتاد فرمودند که این‌همه تنک‌دلي نباید کرد - اگر ازین‌طرز بار نمي‌آئي همین زمان خود را از بالای فیل مي‌اندازیم - اتگه خان کمالِ توجّهِ شاهنشاهي درین امر دیده در ساعت فرمان پذیرگشت - و از روی ملاحظه باطنِ شورش‌زده را با ظاهرِ آرمیده فراهم‌آورد - و شاهنشاهِ شیردل بتمکینِ دولت بآن‌کارِ عبرت‌افزا اشتغال داشتند - تا آنکه بزورِ بازوی معنوي و نیروی اقبالِ الٰهي فیلِ هوائي بر خصمِ خود غالب آمد - و رن باگهه حبل‌المتینِ تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد - هوائي پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پيِ گریخته را گرفته باد آسا میرفت - و آن کوهِ وقار بر همان ثبات نشیني تماشاگرِ فنونِ مشیّتِ ایزدي بود - آخر فیلِ مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنارِ دریای جون افتاد - و برسرِ آن دریای عظیم جسرے بکشتي سرانجام یافته بود رن باگهه از سراسیمگي برسرِ آن جسر گذشت - و فیلِ هوائي (که آن شیرِ بیشهٔ اقبال برو سوار بود) از پيِ او بران‌جسر برآمده دوید - وکشتیهای جسر ازان گران سنگيِ آن دو کوه پیکر گاه درآب فرو میرفت و گاه بالا میشد - و از دو جانبِ جسر ملازمانِ عتبهٔ اقبال خود را درآب انداخته شناوري میکردند تا آنکه فیلان تمامِ آن جسر را گذشته آنروی آب رسیدند - درین زمان (که امرِ غریب را ظاهربینان تماشا کردند) در ساعت خدیوِ زمان فیلِ هوائي را (که باآتش همخو - و باباد همتک بود) نگاه داشتند - و فیلِ رن باگهه جانِ خود را بتک و دو بدر برد - و عالمے را جانِ نو بتن درآمد

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بخش (۳) در [اکثر نسخه] نگذرد .

نشود - و مجملی ازین سانحهٔ دولت افزا آنست که چون بسرِ عدلی آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چنار (که مسکن و ماوای او بود) بدست فتّو نامی از خاصه‌خیلان او درآمد - و او آن حصارِ منیع را مامنِ خود دانسته در استحکامِ آن میکوشید - درینولا (که رایاتِ اقبال از قصبهٔ کرّه مراجعت فرموده بدارالخلافه نزولِ اجلال نمود) خواجه عبدالمجید آصف خان بتسخیرِ آن نامزد شد - فتّو (چون از سعادت بهرهٔ داشت - و قدرے بحساب و معامله میرسید) دانست که روزِ ادبارِ افغانان رسیده است ناگزیر جمعی را فرستاده اظهارِ عجز و انکسار نمود - و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاهِ جهان پناه معروض داشت که (اگر شیخ محمّد دستِ مرا گرفته بزمین‌بوسِ عتبهٔ اقبال رساند) هرآئینه بدلجمعی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسدهٔ فتراکِ قدسی اعتصامِ دولتِ شاهنشاهی میگردانم ملتمسِ او بموقفِ قبول پیوست - و بموجبِ حکمِ مُعلّی شیخ رفته او را بدستیاریِ مراحمِ خسروانی بملازمت آورد - و پیشانیِ سعادتِ او را بسجدهٔ درگاهِ گیتی‌ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایهٔ او را بتفقّداتِ گرامی افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند - و بحراستِ آن قلعه حسن‌علی خان ترکمان مقرّر شد ٭

و از سوانح (۲) (که درینولا بظهور آمد) سواریِ حضرتِ شاهنشاهی ست بر فیلِ هوائی و جنگ انداختن او - دادارِ جان‌بخشِ جهان‌آرا روز بروز بروشی نو و طرزے تازه ارتفاعِ مدارجِ عُلیای این دولتِ ابدقرین میفرماید - و مراتبِ کمالِ صوری و معنویِ این یگانهٔ بارگاهِ احدیت را خاطرنشانِ ظاهربینانِ کوتاه‌نظر میسازد - و خدیوِ زمان بشکرانهٔ معنوی اکتفا فرموده پرده‌آرائی صورت بکار می‌برد - چون بمشیّتِ ایزدی پرده از جمالِ جهان‌آرائی برداشته میشود بفروغِ تدبیرِ دوراندیشِ خود پردهٔ چندِ لطیف‌تر و بدیع‌تر ترتیب میدهد - هم تماشای فنونِ تقادیرِ ایزدی میفرماید - و هم انتظامِ جهان بخوبتر آئینی میدهد - بباطن عیارِ اخلاص و فراخیِ حوصله و معامله‌دانیِ جهانیان میگیرد - و در ظاهر بشکار و جنگِ فیل (که نادان آنرا از قسمِ بے‌توجّهی بامورِ سلطنت انگارد - و دانا آنرا زبدهٔ حکمتِ عمایی شناسد) متوجّه میباشد - و در همان نشاطِ (۳) غلط انداز ظاهربینان مصدرِ امرے چند میشود که عادتیانِ صورت‌پرست را بے‌اختیار بشاهراهِ عقیدت آورده سالکِ مسالکِ دریافتِ حقائقِ معنوی میگرداند - ازانجمله قضیّهٔ بدیعهٔ مذکور است - و شرحِ این واقعهٔ عبرت‌بخشِ گوش‌هوش‌گشا آنست که هوائی نام فیلی والا شکوه (که در فیلانِ خاصه انتظام داشت) در تیزگردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروزگار هم‌پای بود - فیلبانانِ زبردستِ تجربه‌کار (که در سواریِ امثالِ این فیلان عمرِ دراز گذرانیده اند) بدشواری سوار شدندے

---

(۲) نسخهٔ [ج] سوانحِ عبرت‌بخش حیرت افزای که (۳) در [اکثر نسخه] نشاطی ٭

لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند - و هرکدام درخور استعداد خود کامیاب سعادت گشت - عدالت را روز بازارے دیگر پیدا شد - جهان را بهارے تازه روی داد - زمان و زمانیان را نشاطی خاص در سرافتاد اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت سر خدمتگذاری پدید آمد - از هرطرف احرام حریم عزّت بسته متوجّه استلام آستانهٔ اقبال شدند ه

و در اواخر آبان ماه الٰهی این سال موافق اوائل ربیع الاوّل سال (۹۹۹) نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدّین محمّد خان اتکه (که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود) از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید - و عبادات قضاشده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد - و شرائف پیشکش باندازهٔ اخلاص خود گذرانید - و بجلائل تفقّدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت - و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیّت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد - و ماهم انکه (که بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السّلطنت باستقلال می پنداشت) ازین معنی آزرده خاطر گشت - و در منعم خان خانان (که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود) نیز برهمزدگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناچسپانی مشاغل دنیوی کجاست - که وجود این چنین شخصی (که بار مشاغل گیتی[۲] را برداشته برسر خود نهد - و متکفّل اشغال مهمّات گردد) از اعظم عطیّات الٰهی دانسته شکر بجای آورد - تا درین هنگام (که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت) منعم خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای می آوردند - نه چنین انکار درون و آزرده دل میگشتند - چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقیّد کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیدهٔ دانشوران حق پرور است که دیگرے (که ناظم این کار تواند شد) بظهور نیامده باشد - و رضای ولی نعمت در سر براهیء مهمّات بزبان حال نه بزبان قال مفوّض باو باشد - و چون بلسان معنوی دریابد (که آن خدمت بدیگرے مفوّض شد و خدمت گذارے سرکن کارها بهم رسید) دیگر آزرده بودن بیراهه رفتن - و خود را مغلوب خواهش داشتن است - بلکه خویشتن را از پای انداختن - و بدست خود خراب ساختن ه

و از سوانح ارتفاع[۳] اعلام دولت شاهنشاهی (که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعدّ سعادت کشید) آنست که چناده (که حصنی ست حصین) بتصرّف اولیای دولت درآمد و الحق فرمان دهان گیتی آرای را بزور لشکر و فزونیء تدبیر کمتر بدست افتد - چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد - و درونیان را از بسیاریء مآکل و مشارب احتیاج به بیرون

(۲) در [اکثر نسخه] کیتی را (۳) در [چند نسخه] ارتقای ه

بدروهٔ قبول رسانیده منزلِ اورا بانوارِ قدسیه روشنائی سپهر برین بخشیدند - و او آدابِ عبودیت بتقدیم آورد تمامِ آن روز آنحضرت در منازلِ او (که بر کنارِ دریای جون واقع شده بود) جشن آرای بوده بخرّمی و خوشدلي گذرانیدند - و ازانجا عنانِ توجّه بصوبِ شهرِ کره (که بر کنارِ آبِ گنگ واقع است) منعطف ساختند - و چون ساحتِ بیرونِ آن شهر مخیّمِ سرادقاتِ عزّت گشت بشکارِ آن نواحي توجّه فرمودند - و روزے چند دران گل زمین طرحِ اقامت اتّفاق افتاد - خان زمان و برادرش بهادرخان (چون هنوز زمانِ پرده‌درئ ایشان نرسیده بود) از خوابِ غفلت بیدار شده متوجّهِ استلامِ عتبهٔ عرش ارتفاع شدند - و دران منزل بدولتِ آستان بوس سربلند گشته نفائسِ آنحدود را بطریقِ پیشکش بنظرِ اقدس درآوردند - و فیلانِ مستِ نامور مثلِ دلسنگار[۲] و پلته و دلپل[۳] و سبدلیا و جگ موهن (که هریک ازانها آسماني بود درعالمِ خود) از ضمائمِ پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجالت زده خاکِ آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادتِ خود ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای نیّتِ حق اساسِ اعمالِ نا شایستهٔ گذشتهٔ اورا ناکرده انگاشته بعنایاتِ خاص تدارک فرمودند - و بر زبانِ حقائق ترجمان گذشت که شجرهٔ بدیعهٔ انساني نهالِ برومندِ ایزدیست - در بر انداختنِ اشجارِ نباتي چه ناخوشیها که روی نمیدهد - پیدا ست که از پا انداختنِ چنین درختے چه ثمره خواهد داد همانِ ضراعت و خجالتِ نقد اورا شفیعِ اعمالِ او دانسته عمّانِ بخششِ خود را بجوش آوردند ●

و هم درینولا عبدالمجید آصف خان را با بسیارے از مبارزان بصوبِ پنّه[۴] برسرِ راجه رامچند فرستادند که [اگر او را سعادت یاوري نماید - و غازي خان تنوري و جمعے از ادبار یافتها را (که بآنحدود رفته اند) گرفته بدرگاهِ والا فرستد - و خود قطاقِ اطاعت و نیکوبندگي بندد] او را مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسمِ برسات درمیان درآمد راجه درمقامِ نخوت ایستاد - و مجاهدان اقبال برگشته بجاگیرهای خود آمدند - و بعد ازانکه (بیست روز در کره معدلت آرای بودند - و خاطر انتظام بخش از مهمّاتِ آنحدود جمع شد) طنطنهٔ رجوع بسریرگاهِ خلافت بلند ساختند - و این دو برادر تا سه منزل در رکابِ معلّی سعادت افزای خود بوده مشمولِ مراحمِ بے اندازه مرخّص شدند - و حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبالِ خود بسرعتِ ده روز قطعِ مسافتِ دور و دراز فرموده روزِ مهر شانزدهمِ شهریور ماه الهي موافقِ جمعه هفدهمِ ذی الحجّه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ قمري بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - دریک ماه و چهارده روز این سفرِ خجسته اثر بانجام رسید - دررفتن چهارده روز و بودن بیست روز - و آمدن ده روز - و (چون سایهٔ چترِ والای حضرتِ شاهنشاهي برعرصهٔ دارالخلافه مبسوط گشت) عالي همّتانِ عنایت طلب بعزمِ اظهارِ عقیدت و استفاضهٔ انوارِ اختصاص

---

(۲) نسخهٔ [ز] دلسنکار (۳) نسخهٔ [ه ط] دلبل (۴) نسخهٔ [د] پته - و نسخهٔ [ز] پلته ●

با ولي‌نعمت و صاحب خود (كه خداى مجازي ست) طرز تكبّر و ترفّع پيش گرفته انديشهاى تباه بخاطر ميگذراند - و سيوم با همراهان و همنشينان خود راه تعظيم پيش‌گرفته منشيانه ميخرامد - و چهارم با جمهور انام از روى ستم و عنف سلوک ميكند - آن بيدولت بزعم باطلِ خود اسباب بزرگي خود را ترتيب ميدهد - و دانا داند كه براى ادبار و هلاكِ (۲) خود معركه مي‌آرايد - و مصداق اين معني مجدّدا حالِ علي‌قلي‌خان است - كه بخطاب خان‌زماني اشتهار دارد - چه شجاعت صوري (كه هزاران دد بيخرد دران شريک غالب اند) آنرا سرماية ترفّع و استكبارِ خود گردانيده نخوت‌افزاى شد و استيلاى خود را (كه پرتوے از اقبالِ خديوِ زمان بود) بخود منسوب داشته از اسبابِ مزيدِ غفلت ساخت - چنانچه سابقًا ايمائے از بد مستيهاى او رفته است ◉

درينولا [كه پسرِ عدلي را (كه جمعي كثير از اوباشِ افغان برو گرد آمده بودند) جنگ كرده شكست داد] غرورِ آن بد گوهر افزود - و نزديک شد كه پرده از روى كارِ او يكبارگي برداشته‌آيد عقلِ كامل و عطوفتِ والاى شاهنشاهي مقتضي آن شد كه برسمِ شكار بآنحدود توجّه فرمايند - و برزبانِ اقدس گذشت كه (اگر بهرهٔ از سعادت دران بد سرشت مانده باشد - و از خوابِ غفلت بيدار شده بزمين‌بوسِ موكبِ عالي مبادرت نمايد) رقمِ عفو بر جرائمِ او كشيده مراجعت فرمائيم - كه نهالےست كه ما كاشته ايم - و گزيده‌ترينِ صفاتِ بزرگان عذر پذيرفتن و گناه بخشيدن است - كه آدمي‌زاد معجونےست از مستي و هشياري سرشته - و اگر سعادت رهنمونيِ او نكند و احرازِ دولتِ ملازمت ننمايد پيش ازانكه (مرض مزمن شود - و معالجهٔ او بدشواري كشد) كارِ او ساخته آيد - و ساكنانِ آن مرز و بوم را از دستِ ستمكارے چند خلاص كرده شود - بنابرين انديشهٔ انتظام‌بخش روزِ شهريور چهارم امرداد ماهِ الٰهي مرافقِ پنجشنبه چهارم ذي‌القعده (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ قمري ببدرقهٔ جنودِ تائيدِ الٰهي موكبِ عالي متوجّهِ بلادِ شرقيّه شد - حراستِ دارالخلافهٔ آگره بمعين‌الدّين‌احمد خان فرنخودي قرار يافت - و منعم‌خان خان‌خانان و خواجه جهان و اكثرے از ملازمانِ عتبهٔ اقبال در ركابِ نصرت قباب نطاقِ خدمت برميانِ همّت بسته بودند - و آنحضرت بظاهر بشكار و بباطن با كردگار افاضهٔ انوار معدلت فرموده بآئينِ شايسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند ◉

چون حدودِ كالپي مضربِ خيامِ معلّي گشت عبدالله خان اوزبک بوسيلهٔ مقرّبانِ بساطِ اقبال التماس نمود - كه سرافرازانِ ملکِ صورت و معني پرتوِ التفات بحالِ فرومايگان انداخته كلبهٔ اين طايفه را بفرِ مقدمِ عالي عزّتِ دايمي و فخرِ ابدي كرامت فرموده‌اند - اگر آنحضرت مرا اين سرافرازي بخشند از ذرّه پروريِ آن نيّرِ اقبال چه دور باشد - آن جهانِ مردمي ملتمسِ او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] املاک ◉

برآمده بمحلِ مقدّس آمدم - و آن طرز را در حینِ نقلِ این حکایت نقل بالعمل فرموده تعجّب افزای شدند - و الحق چنین کارے شگرف بنهایت بدیع بود ●

و از برکاتِ خدیوِ معلّی آنکه دربن ایّام در نواحیِ آگره بعشرتِ شکار مشغول بودند - ناگاه شغالی غزالی را قصد کرد - و نزدیک بود که قوي ضعیف را آسیب رساند - خاطرِ آگاه بر حقیقتِ کار آگاهي یافته درشبکهٔ اضطراب درآمد - و همّت گماشته بجانبِ او دوید - و بقوّت حملهای شیرانه برو آورد - شغال را روز تیره شد - و خود را در کولاے انداخته آب را حصارِ نجات خود ساخت - چون پرتوِ توجّهِ مقدّس بران تافته بود فریو از حاضرانِ بارگاهِ حضور برآمد - و فریقیِ (که رایاتِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمود) اگرچه [بظاهر باقسامِ شکار (خصوصًا شکارِ چیته که از بدائعِ الٰهي ست) میل فرمودے - و آنرا پردهٔ جمالِ خود ساختی] امّا پیوسته در سرانجامِ ملک و تسخیرِ ولایت و برآوردن و بلند ساختنِ مستعدّانِ اخلاص‌منش و برانداختنِ (۲) بدگوهرانِ نفاق پیشه و عیارِ هریکے گرفتن و افزودن و کاستنِ قدرِ مردم فراخورِ حال همّت گماشتے (۳) و دقیقهٔ از دقائقِ کلّیاتِ معامله فروگذاشت نشدے - تا آنکه خبرِ بدمستیِ خان‌زمان رسیده گرفت عنانِ عزیمت بشکارِ آن دیار منعطف داشته توجّه بآنحدود صلاحِ دولت نمود ●

یورشِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي بجانبِ ممالکِ شرقیه - و زمین‌بوس نمودنِ خان‌زمان - و مراجعت بدارالخلافهٔ آگره

بر دیده‌ورانِ دوربین (که نبضِ زمانه دریافته و شناسای مزاجِ روزگارِ متلوّن شده تماشای این بزمِ دلکش مي‌نمایند) پوشیده نیست که کامروائي و نصرت بر مخالفان و فراهم‌آمدنِ معاونانِ کاردان و جمع شدنِ اسبابِ دنیا در ذاتے (که باصالتِ معنوي اتّصاف دارد - و به نیک‌ذاتي و خیراندیشي موصوف بوده پیوسته روزنامچهٔ احوالِ خود مطالعه مي‌نماید) باعثِ افزونیِ نیازمندي میشود - و سرمایهٔ مزیدِ آگاهي گشته در لوازمِ شکرِ ولي‌نعمت بوده حسنِ عقیدت و لطفِ خدمت را از متمّماتِ شکر دانسته در مراسمِ یکجهتي مي‌افزاید - هم با خالق متضرّع‌تر میگردد و هم با خلق متواضع‌تر میشود - هم با صاحب در بندگي و اخلاص مي‌افزاید - و هم با نوکر ازروی قدردانی حسنِ سلوک بیشتر مي‌نماید - امّا شخصے (که از آدمیّت جز صورت بهرهٔ ندارد - و از اصالت جز اسم نصیبهٔ او نیست) خلافِ این‌همه نتیجه میدهد - و باندکِ اعتبار و برآمدِ کار پایهٔ خود را بر طاقِ نسیان نهاده اوّل روشِ سلوکِ خود را با هستي‌بخشِ خود فراموش میکند - و دوم

---

(۲) نسخهٔ [ی] در انتظامِ ملک (۳) نسخهٔ [ی] بدکرداران ●

از بزرگانِ معاملهفهم نظر بمحضِ تجویزِ نیابت نفرموده خود عوض دوست گشته کار و بارِ جهانیانرا بدیگران گذاشتهاند] حضرتِ شاهنشاهي از وفورِ دانائي و عمومِ عاطفت و شمولِ مهرباني زیاده ازانچه (در حوصلهٔ بشري گنجایش داشته باشد) خرسندیِ خویش را در آسایشِ عالمیان دانسته در اکثرِ معاملات خود بذاتِ مقدّس میرسند - و [چون یکي از عمدهٔ مهمّاتِ سلطنت خبرداري و آگاهي از احوالِ خلائق است - و حال آنکه از جمیعِ کارهای جهان درین کار فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثرے باراذل و اسافل و اداني (که بیشترے بخیانت و طمع و گندہ سرشته اند) قرار یافته - و راستي و درستي و بےطمعي (که امروز در بزرگانِ زمانه کمتر بهم میرسد) ازین خبرآورانِ دونهمّت کجا چشم داشته آید] آنحضرت درین کار بیشتر همّتِ عالي مصروف داشته خود توجّه میفرمایند - و باوجودِ آنکه سلطنت مقتضيِ آنست (که ذاتِ اقدسِ فرمانروایانِ جهانآرای درهزار حصارِ آهنین بوده ناظمِ معاملات باشند) خدیوِ زمانِ ما (تکیه بر حفظِ الٰهي کرده و همّت از تجرّد گزینیِ خدا پرست خواسته) بسا اوقات بطرزے (که احدے نشناسد) و بلباسے (که کس نداند) برآمده سیر میفرمایند - و بر خبایای[3] احوال آگاهي یافته در انتظامِ مهمّاتِ عالمیان اهتمام دارند - و بتوجّهِ خداشناسانِ صحرا نورد (که نشانِ حمایتِ الٰهي ست) از خطرهای این راه چون سایرِ مواقعِ خوف محفوظ و مصون مي باشند ۞ شعر ۞

حمایت را کهن دامانِ درویش ۞ ز صد سدّ[4] سکندر قوّتش بیش

چون این مقدّمه تمهید یافت اکنون بخاطرِ ناغبار آلودِ اعتراض گوش بمن دار که در قصبهٔ بهرایچ مرقدِ سالار مسعود غازي (که از شُهدای عساکرِ غزنویّه است) واقع شده - رسمے ست در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نذورِ فراوان بآنموطن میبرند - و همچنان خلقِ کثیر از دارالخلافهٔ آگره دران موعد برآمده نزدِ آنشهر احیای چند شب میکنند - و ازدحامِ عظیم میشود - و مردم از صالح و طالح فراهم مي آیند - محرّرِ این دفترِ سعادت ابوالفضل روزے از زبانِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي شنید که شبي (که در نواحيِ دارالخلافهٔ آگره این هنگامه گرم بوده) بموجبِ شیمهٔ کریمه بطرزِ خاص عبور بآنجا اتّفاق افتاد - و بر شیونِ احوالِ مردم خاطر تماشائي بود که ناگاه یکي از اوباش مرا شناخته بدیگرے گفت - چون من برین معني مطّلع شدم بے شائبهٔ مکث و تانّي چشمِ خود را گردانیده کاج نما ساختم - و تغیرِ روی بوضعے غریب کردم - و بطورے (که آنها نفهمند) تماشائي بوده نظّارگیِ فنونِ تقادیر بودم - چون آنمردم نیک بمن نگاه کردند بجهتِ آن تغیر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و رو پادشاه را نیست - و من بآهستگي ازان معرکه

---

(۲) در[اکثر نسخه] درین صورت (۳) در[چند نسخه] خفایای (۴) نسخهٔ [د] ز سدّ صد سکندر ۔

بدولت و اقبال بسمتِ مرکزِ سلطنت و مستقرِ خلافت مراجعت نمود * و گیتی‌خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار افکنان برسمِ ایلغار نهضتِ عالي فرمودند - چون (ماهچهٔ رایات عالیات پرتوِ جلال برساحتِ حوالیِ قلعهٔ نرور انداخت) در اثنای راه شیرے (۲) (که پلنگِ گردون از مهابتِ آن درهراس تواند بود) با پنج بچه از بیشهٔ خود برآمده سرِراه بر رهنوردانِ موکبِ والا گرفت حضرتِ شاهنشاهي (که قوّتِ اسد اللّهي در بازو - و درعِ حراستِ ربّاني در برِ داشتند) بے‌محابا تنها پیش شتافته بآن سبعِ آهنین‌موی آتشین خوی مقابل شدند - و از مشاهدهٔ این حال لرزه از تنِ نظّارگیان برخاسته بود - و عرق از مسامِ بینندگان روان شد - و آنحضرت بچابک‌پائي و سبک‌دستي برسرِ او رفته بیک حملهٔ شیرشکارانه بشمشیرِ آبدار کارِ او تمام ساختند * شعر *

کسے را که ایزد کند یاوري * که یارد که با او کند داوري
اگر حمله بر شیر و دد آورد * بآسانیش پوست برتن درد

و سبعی بآن شدّت و صولت و درندهٔ بآن عظمت و هیبت بقوّتِ دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست - و آن اوّلِ سباع بود (که آنحضرت بنفسِ نفیس بجنگِ آن توجّه فرمودند) و بچّهای آن شیررا جمعی از جوانان و دلاوران (که قرینِ رکابِ عالي بودند) به تیغ و تیر از هم گذرانیدند *

و از جملهٔ سوانحِ افضالِ پادشاهي (که دران راه بظهور رسید) آن بود که محمّد اصغر میرمنشي‌را بخطابِ اشرف خاني پایهٔ قدر افزودند - القصّه جهان‌آرای دادگر بعد ازطیِّ منازل و قطعِ مسالک روزِ دیبادین بیست و سیومِ خرداد ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه نوزدهمِ ماهِ رمضان (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت کامیابِ دولت و اقبال دارالخلافهٔ آگره را بورودِ موکبِ سعادت عشرت‌سرای مراد ساخته ابوابِ کام بخشي بر روی روزگار گشادند - و این یورشِ عالي در یک ماه و هفت روز بانجام رسید - شانزده روز در رفتن - و چهار روز در سارنگپور توقّف فرمودن - و هفده روز در بازگشتن بتختگاه - درین یورشِ مقدّس هم مراتبِ شجاعت بجای‌آمد - و هم مدارجِ عقل بظهور رسید هم لوازمِ مهرباني و مردمي فرمودند - و هم فراخ حوصلگي و بزرگ منشي ظاهر ساختند *

شرحِ قصّهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهي روی (۳) نمود

چون خلافتِ کبری اقتضای آن میکند [که فرمان روایانِ دادگر هرقدر (که قدرتِ بشري وفا کند) بےمداخلهٔ ریا و اغراضِ نفسِ خود متکفّلِ مهمّات شده بدیگرے نگذارند - چه خرد خردهٔ بین تجویزِ نایب و وکیل در مهمّاتِ خلائق جائے میفرماید که بآن کار خود نتوانند رسید - و بهشتیِ

(۲) در [بعض نسخه] ببرے (۳) نسخهٔ [ی] روی داد *

و چهار روز در سارنگپور توقّف نموده روزِ خرداد ششمِ خرداد ماهِ الٰهي مُوافقِ شنبه دوم رمضان روی توجّه بمراجعت آورده علمِ نهضت بجانبِ دارالخلافه آگره برافراختند - و در منزلِ اوّل (که ظاهرِ سارنگپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شده بود - و به پیتانچپور(۲) موسوم بود) ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه داده خجلت زدهٔ ازل و ابد گشت - و (چون خاطرِ ماهم انگه پیشِ آن قدردانِ خدمت و جوهرشناسِ عقیدت عزیز بود) اغماضِ عین فرموده چیزے بر زبانِ مقدّس نگذرانیدند و تفصیلِ این اجمال آنست که ازانجا (که نادانی و کوتاهطبعیِ ادهم خان مقرّر بود) با جمعی از خدمتگارانِ والدهٔ خود (که خدمتِ حرم سرای پادشاهي میکردند) در ساختهٔ وقتیکه دو جمیلهٔ نادره از حرمهای باز بهادر (که تازه بنظرِ اقدس گذرانیده بود) از سراپردهٔ شاهنشاهي گریزانده چنین نقش برآب زد که درچنین وقتی (که هرکس بروازِ کوچ سرگرم است) هیچ یکی پی بسر رشتهٔ این کار نخواهد برد - باین خیالِ بیخردانه چنین خالِ(۳) بیحیائي بر ناصیهٔ دولتِ خود پسندید - و داغدارِ لعنتِ ابدي بوده شرمندهٔ جاوداني گشت - چون این حرکتِ شنیع بسمعِ اقدس رسید حکمِ عالي شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک‌روان بجستجوی گم‌شدگان بشتابند - طرز دانانِ بساطِ اخلاص متوجّه این خدمت شدند - و تیز روانِ خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هردو را گرفته آوردند - ماهم انگه بملاحظهٔ آنکه (هرگاه آن دو عورت را بخدمتِ بندگانِ حضرت رسانند پرده از روی کارِ او برداشته خواهد شد - و نفاقِ پسرش از پرده بیرون خواهدافتاد) بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند - که سر بریده آواز نکند - و خدیوِ زمان (که نقاب از روی جهان‌افروزِ خود هنوز برنداشته بود) ازان طورِ جریمهٔ عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت - بنازم حوصلهٔ دریا آشام را که بموجبِ فراوانیِ عطوفت و بسیاریِ دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد ٭

ازان وقت (که نویدِ نزولِ موکبِ عالي بامرای(۴) ممالکِ مالوه رسیده بود) هر یکی از محلِّ خود روی اخلاص بآستانِ سلاطین‌مطاف آورد - و درین روز (که عرصهٔ بیرونِ سارنگپور مضربِ خیامِ اقبال بود) پیرمحمّد خان و قیاخان و حبیب علي خان و دیگر اُمرا و سرداران رسیده بسعادتِ زمین‌بوس سربلندي یافتند - و حضرتِ شاهنشاهي همه را بشرائفِ مراحم و جلائلِ الطافِ اختصاص بخشیده پایهٔ سعادتِ آنها را بلندي دادند - و ادهم‌خان و پیرمحمّدخان با سایر اُمرای مالوه بزمین‌بوسِ رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجّه شدند - و موکبِ شاهنشاهي

---

(۲) در [بعضی نسخه] بیتانچور - و نسخهٔ [ی] نیسانچور (۳) در [بعضی نسخه] خالِ خیانتي (۴) نسخهٔ [ح] بامرا که در ممالکِ مالوه جابجا متفرق بودند رسیده بود ٭

و احترامِ صاحبِ خود اهتمام لازم شمارد - و خواهشِ خود را در رضای ولي‌نعمت محو سازد
من چه میگویم - اخلاص گوهرےست بے بها - بهر سر نباشد - و بهر دل نسپارند - حساب داني
کجا رفت - و طرزِ سوداگري چه شد - در برابرِ چندین تربیت و ملاطفت دلانچه تزویر و تلبیس
آراستن کدام معاملهٔ گذرانست - هرکه (از تبه رائي نردِ دغا در بساطِ پاکبازان باخت) هرائینه
خاکِ ادبار در کاسهٔ سرِ عرض و ناموسِ خود کرد - چون ادهم‌خان تملّقاتِ مرائیانه میکرد خاطرِ نکته‌دانِ
شاهنشاهي انبساط نمي‌یافت - و هرکارے که میکرد پسندیدهٔ باطنِ اقدس نمي‌آمد - از انجمله
لباسها حاضر ساخته بود - که آنحضرت چون از گردِ راه رسیده‌اند لباسِ تازه بپوشند - و (چون اندک
غبارے بر دامنِ ضمیرِ مقدّسِ مصفّي از رهگذرِ او نشسته بود) بر لباسِ تلبیسِ او پرتوِ توجّه
نمي‌افتاد - ادهم خان ازین ممر در دامِ اضطراب و اضطرار مي‌طپید - و از فرطِ بیقراري بهریک
از منظورانِ بساطِ قرب توسّل جسته تضرّع و تبتّل مینمود - آخر کار آنحضرت (که معدنِ مردمي
و آزرم اند) بر پریشانيِ حالِ او بخشوده و بزرگيِ خود را کار فرموده از روی بنده‌نوازي لباسهای تازه
(که آورده بود) پوشیدند - و اظهارِ شگفتگي فرمودند - و (چون دران روز پردگیانِ سرادقِ عفّت
عقب مانده قرینِ موکبِ اقدس نرسیده‌بودند) آنحضرت دران شب بر پشتِ بامِ خانهٔ ادهم‌خان
تکیه فرمودند - و آن بےسعادتِ بدنیت درکمین بوده منتظرِ فرصت مي‌بود - که شاید آن قدسي نظر را
نظرے بر حرم‌خانهٔ او افتد - و آن مُدبر این معني را بهانه ساخته قصد نماید - و خاطرِ
مقدّسِ حضرت (که گلشن‌سرای معني ست) ازین‌خیال خالي چون راهِ دور قطع فرموده بودند
بر بسترِ راحت استراحتِ ممتد فرمودند - و آن خرد پرورِ عفّت سرشت را چیزے (که بخاطر
راه نمي یافت) حرم‌خانهٔ شومِ او بود - و (چون حراست و حمایتِ ایزدي همواره نگاهبانِ آن قبله‌گاه
صورت و معني‌ست) آن برگشته بختِ تیره‌رای قدرت و فرصت نیافت - و دورباشِ سلطنتِ صوري
و معنوي دران تنهائي محافظت فرمود ●

روزِ دیگر ماهم‌انگه محلِّ قدسي را (که عقب مانده بود) آورده بشرفِ حضور استسعاد یافت
و جشني بزرگانه ترتیب داد - و ادهم خان برهنمونيِ آن کدبانوی کاردان از خوابِ غفلت بیدار شد
و قدومِ خدیوِ جهان را شرفِ روزگار دانسته در آدابِ پیشکش و لوازمِ ضیافت اهتمام نمود
و مجموعِ آنچه (از سرکارِ باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق) با تمامِ حرمها و پاتران
و لولیان بنظرِ اشرف گذرانید - و آنحضرت بموجبِ مرحمتِ عامّه قبول نموده بعضےرا بار عنایت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه ح] معامله گذاري ست (۳) در [بعضے نسخه] در کاسهٔ عرض و ناموس (۴) نسخهٔ [ی] ریخت ●

نزولِ اجلال فرمودند - و چنین راهِ دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکرِ اقبال در شازده روز قطع فرموده روزِ بهمن دوم خرداد ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه بیست و هفتمِ شعبانِ همین سال رایاتِ اقبال ظلمت زدای سوادِ سارنگپور شد ٭

و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمتِ تسخیرِ قلعهٔ کاگرون از سارنگپور برآمده دو سه کروه راه قطع کرده بود - و از نهضتِ موکبِ شاهنشاهي اطلاع نداشت - هرچند ماهم انگه قاصدانِ تیزرو فرستاده بود (که از نهضتِ اعلامِ ظفرارتسامِ شاهنشاهي خبردار ساخته آماده خدماتِ شایسته گرداند)[۲] امّا ایلغارِ آنحضرت آنچنان نبود که مسرعانِ خیال هم‌تگِ آن توانند گشت تا بقاصدانِ چابک‌رفتار چه رسد - ادهم خان فوج آراسته بخاطرِ جمع کاگرون‌رویه مي‌آمد که از دور کوکبهٔ جهان‌تابِ موکبِ عالي نمایان شد - با آنکه (معدودے از عساکرِ اقبال آنشب در رکابِ ظفراعتصام رسیده بودند) امّا در تمامِ آن دشت و صحرا بمقتضای جنودِ الطافِ ایزدي از لشکرِ عالمِ غیب و سوارانِ ملکِ تقدّس چندان جمعیّت و انبوهي رو داده بود که در نظرِ هرکسان از اندازه[۳] و شمار بیرون مینمود - و چندے از لشکرِ گزینِ ادهم‌خان (که پیش پیشِ او مي آمدند) ناگاه بموکبِ والا نزدیک رسیدند - چون نظرِ ایشان بجانبِ حضرت افتاد بےاختیار خود را از اسپ انداخته روی ادب برزمینِ خاک بوس نهادند - ادهم خان (که مردمِ خود را چنان دست و پا گم کرده دید - که سراسیمه خود را از اسپ انداختند) حیران شد - که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمانِ او بکیست - و درین تعجّب اسپ تیزتر راند - تا قدرے قریب شد - و نظرش در شعشعهٔ جمالِ عالم افروزِ حضرتِ شاهنشاهي خیره گشته و خود را ذرّه مثال مضطرب یافته از مرکب بزمینِ ادب فرود آمد - و روی بندگي بر خاکِ نیاز نهاده برکاب بوسِ عالي سربلند شد - و ازانجا (که آئینِ بنده‌نوازي و پرده‌پوشي مجبولِ عنصرِ اقدس است) او را بنوازشهای گرامي اختصاص بخشیده ساعتے همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند - تا هم او استمالتِ تمام یابد - و هم دیگر مقرّبانِ بساطِ اقدس (که با او شریکِ خدمت بودند) سعادتِ زمین بوس دریابند - و ازانجا بر خنگِ اقبال سوارِ دولت شده روی توجّه بسارنگپور آوردند - و دران مصرِ سرور منزلِ ادهم خان را بسعادتِ ورودِ اقدس غیرتِ پیشطاقِ سپهر ساختند - ادهم خان بر بساطِ بندگي ایستاده اجناسِ نفائس و لطائف بنظرِ اقدس مي درآورد - لیکن (چون قدرِ تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازهٔ حالِ بیرون نهاده‌بود) باطنِ انور (که جامِ حقائق نمای الٰهي ست) با او نمي‌شگفت ٭

آئینِ اخلاص آنست که در زمانِ غیبتِ صوري حاضرِ معنوی روحاني بوده در التزامِ

---

(۲) در [چند نسخه] گرداننـد (۳) در [چند نسخه] از اندازهٔ شمار ٭

(که هدیهٔ الٰهی بود) بدرگاهِ معلّی نفرستاد - خاطرِ جهانگشای شاهنشاهی خواست (که مرکبِ عالی بدیارِ شرقیّه نهضت فرماید) تا مستیِ او بدیوانگی نکشد - لیکن اصلاحِ احوالِ ادهم خان (که از فتحِ مالوه روی در فساد داشت) اهم دانسته یورشِ آن ممالک و انتظامِ آن دیار (که از مواهبِ جلیلهٔ ایزدی بود) بخاطرِ مقدّس مصمّم شد - و حسنِ تدبیرِ پادشاهانه (که در مبادیِ حال نظر بر خواتیمِ هرکار میدارد) و نظرِ دوربین (که در بدایتِ فکرت حسنِ خاتمه و نقشِ نهایت را می‌اندیشد) اقتضای آن فرمود که نخستین یکرانِ عزیمت را بسمتِ مالوه جولان باید داد - تا کار آن تباه‌رای از چاره نگذرد - لختی درین اندیشهٔ صواب‌نمای بودند که صادق‌خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقتِ کار آگاهی بخشید - و آن عزمِ مسعود مصمّم‌تر گشت - و متکفّلیِ اشغالِ سلطنت بسرانجامِ این یورشِ اقبال مامور شدند - و خاطرِ جهان‌آرای بمقتضای عطوفتِ ذاتی باصلاحِ احوالِ ادهم خان توجّه فرمود - و تماشای آن ملکِ دلگشا و انتظامِ مهمّاتِ آنحدود دلنشینِ آن بخت‌بلندِ دوربین گشت - منعم خان خان خانان و خواجه جهان و جمعی را در دارالخلافهٔ آگره گذاشته بی آنکه (بامرای کبار و اعیانِ خلافت خبر فرمایند) با جمعی از خواصّ بساطِ اقبال در ساعتِ سعادت اساس روزِ سروش هفدهمِ اردی‌بهشت ماهِ الٰهی موافقِ روزِ یکشنبه یازدهمِ شعبان (٩٦٨) نهصد و شصت و هشتِ قمری از نشیمنِ اجلال و تختگاهِ خلافت پای اقبال در رکابِ کشورگشائی نهاده این یورشِ دلکش را پیش‌نهادِ همّتِ عُلیا ساختند *

چون نزدیک بقلعهٔ رنتنبهور (که رای سرجن حاکمِ آنجا بود) عبورِ مواکبِ گیتی‌نورد اتّفاق افتاد نظرِ جهان‌گشای بتسخیرِ آن نینداخته پیشتر نهضت فرمودند - رای سرجن قربِ موکبِ نصرت‌قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوبِ مردمِ کاردان فرستاده آدابِ بندگی بجای آورد - و چون ساحتِ حواشیِ قلعهٔ گاگرون (که از قلاعِ حصینهٔ ملکِ مالوه است) محلِّ ورودِ موکبِ عالی شد بظهور پیوست که بازبهادر آنرا بیکی از معتمدانِ خود سپرده - و عساکرِ اقبال هنوز دست بتسخیرِ آن نکرده اند - و چنان بعرضِ اقدس رسید که ادهم خان خود قصدِ فتحِ آن دارد - روزی (که موکبِ سعادت محیطِ آن‌قلعه شد - و بهادرانِ ملک‌گشا فرمان‌پذیر گشته آن نگینِ متانت را حلقه شدند) چون حاکمِ قلعه دانست (که راياتِ شاهنشاهی باقبالِ روزافزون ظلالِ جلال بر تسخیرِ آن انداخته) ازانجا (که کاردان و دوربین بود) بدستیاریِ سعادت کلیدِ قلعه را دست‌آویزِ سلامتِ حالِ خود ساخته بزمین‌بوسِ عالی سربلندِ دولت شد - و بنوازشِ شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراستِ آن حصنِ حصین گذاشته در آخرِ همان روز متوجّه پیش شدند و همه شب قطره فرموده صبحگاه (که هنگامِ گشایشِ دلها و افزایشِ جانهاست) بنواحیِ سارنگپور

مدهوشِ بادهٔ غرور شده با فرجهای آراسته از آب گذشتند - شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین‌شرقی روان شدند - و بدستِ راستِ خود بهلول‌خان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان کهروار (۲) و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازهٔ لعل فرستادند و حسن‌خان بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیارے از اوباشان زیادهٔ‌سر بدستِ چپ جانبِ بند شیخ‌بهلول نامزد کرده روانه ساختند - خان‌زمان بتزک و پاسامش (۳) لشکرِ منصور پرداخته آمادهٔ پیکار شد و بآئینِ شایسته هنگامهٔ رزم آراسته کرد - جوانانِ دل برکف جان‌بناموس‌ده از هرطرف برآمده چپقلشهای مردانه بجای‌آوردن گرفتند - بهادرانِ والا شکوه پیشدستی نموده بر سرِ حسن‌خان بچگوتی رسیدند - و او از صدماتِ تیراندازانِ موشکاف عارِ گریختن را بر خود پسندید - دریں‌اثنا شیرخان با جمعی از دلیرانِ جنگجوی در رسیده نبردے مردانه نمود - وایں‌گروهِ نصرت یافته را برداشته تا بکوچهای شهر درآورد - و افغانانِ تیره‌رای آنرا فتح شمرده روی گردان متوجهِ طرفِ دیگر شدند - که دریں‌میان خان‌زمان جمعی از یکجهتانِ کارزار را پیش‌گرفته کارِ ازدست‌شده را پیش برد - و از عقبِ غنیم تیر زده (۴) درآمد - و هنگامهٔ بطالت (۵) افغانان را پریشان ساخت - و بتائیدِ الٰهی (که موید این دولت ابدقرین است) در اندک فرصتی فتحے بزرگ روی داد - و غنائمِ فراوان و فیلانِ نامی بدستِ اولیای دولت درآمد - هرگاه [منسوبانِ دولتِ ارجمند (که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف نیستند) بمحضِ انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند] اندازهٔ فتوحاتِ اخلاص‌نهادانِ عقیدت‌گزین که شناسد - که تا بچه درجه خواهد بود ٭

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه - وظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط - و رجوع بمستقر خلافت

ایزدِ جهان‌آرا (هرگاه قوائمِ دولتی‌را بتائیدِ آسمانی استحکام دهد) بداندیشانِ او را بهر طریقے از پای درآورد - نخستین گندم‌نمایانِ جوفروش (۶) را باعدای ظاهر و باطن دراندازد - تا قاعدهٔ (الاهم فالاهم) مرعی گردد - اول بے‌سعادتانِ صورت و معنی‌را پایمالِ خاکِ مذلت ساخته آوارهٔ خراب‌آبادِ عدم گرداند و ثانیاً بیدولتانِ معنوی را (که از روباه‌بازی در لباسِ دولتیانِ اخلاصمند درآمده کارِ دشمنی سرانجام دهند) در غبارستانِ مغاکِ خسران فرستاده عالم را صفا بخشد - و بالجمله چون ایزدِ جهان‌آرا چنین فتحے روزی‌کرد علی‌قلی خان را سرمایهٔ بدمستی افزود - و غنائمِ این فتحِ آسمانی را

---

(۲) نسخهٔ [ح] کروار (۳) نسخهٔ [۱] آرایش (۴) نسخهٔ [ز] تیرزده تیرزده (۵) نسخهٔ [ح] باطل
(۶) نسخهٔ [ح] جو فروش را که اعدای باطن اند باعدای ظاهر و باطن ٭

بے‌غرضي او بود) هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد - و خود در پاداش اینچنین نسیم بزرگ در مقام سپاسداري درآمد - و لوازم شکرگذاري باندازهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت - و بجهت نشاط خواطر اولیای دولت جشن دلکش ترتیب داد - و بمقتضای همّت خود بجمیع ملازمان عتبهٔ اقبال (که همراه بودند) بخششها کرد - آنگاه جمیع آن ولایت مفتوح‌شده قسمت یافت سارنگپور با چند پرگنهٔ گزین بادهم خان (که سرداري صوري داشت) اختصاص یافت - و مندو و اجین به پیرمحمدخان (که سردار معنوي او بود) مقرر شد - و سرکار هندیه بقیاخان مفوض گشت و مندسور و آنحدود بصادق‌خان نامزد کردند - و عبدالله‌خان بکالهي (که جایگیر او بود) مراجعت نمود ادهم خان جمیع شرائف و نفائس اشیا و ذخائر و دفائن آن ولایت را (که گرد کردهٔ روزگاران بود) و چندین پاتّران و لولیان مشهور (که در نه گنبذ گردان آوازهٔ خوبي و صیت رقّاصی آن لعبتان پری‌طلعت پیچیده بود) و چندین سازنده و نوازندهٔ نادره‌کار را پیش خود نگاهداشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنائم اقبال جدا کرده با عرائض فتح بدرگاه گیتي پناه فرستاد *

و از جلائل فتوحات (که درین‌سال شرف ظهور یافت) نصرت یافتن خان‌زمان و منهزم شدن افغانان است - اگرچه (علي‌قلي خان خان‌زمان از مشرب عذب اخلاص بے‌نصیب بود - بلکه از معامله دانیٔ رسمي و نهمیدن سود و زیان ظاهري آگاهي نداشت - و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهي غافل بوده از گرم‌روان گریوهٔ بے‌راهي بود) لیکن (چون پرده از کار او بر نداشته بودند و خود را از منسوبان این دولت ابدقرین ظاهر میساخت) بمیامن اقبال روز افزون بهر ناحیتي (که عزیمت مصمّم میداشت) کامروا میشد - و درینولا (که بیرام خان از میان رفت) افغانان تیره رای کوته‌اندیش فرصت خیال‌کرده پسر مبارز خان را (که بعدلي اشتهار داشت) بسری و سروري برداشته شیرخان نام نهادند - و باهم اتّفاق نموده قرار دادند که بر سر خان‌زمان رفته اورا از میان بردارند - خان زمان ارادهٔ مخالفان وخیم‌العاقبت را دانسته در سرانجام استحکام قلعهٔ جونپور شد و اُمرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهي بخشیده غیر از سکندر خان اوزبک جمیع اُمرای آن‌ناحیت را (مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم‌خان جلایر و میر علي اکبر و کمال خان ککهر و دیگر جایگیر داران آنحدود) فراهم آورد - چون (غنیم بسیار زور بود - و قریبهٔ بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت) پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت نمیدیدند - افغانان تیره‌بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکرے گران و استعدادے تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گومتي[2] (که شهر بر ساحل آن واقع شده) منزل گرفتند - و روز سیوم

(۲) در[چند نسخه] گودي *

پای ثبات افشردند - و افواجِ نصرت پی‌هم رسیده هنگامهٔ مخالفان را برهم زدند - و صبارِ قیاخان و سلیم خان چوقلش شد - قیاخان مظفّر و منصور برگشت - و صادق‌خان و قیاخان باهم ملحق‌گشته بازبهادر را (که فوجِ رو برویِ خود را برداشته صف‌آرائي میکرد) برداشتند ◉

یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که نسیمِ فتح از مهبِّ اقبال وزیدن گرفت - و غنچهٔ نصرت از گلبنِ امّید شگفتن آغاز نهاد - و باقبالِ شاهنشاهي و حسنِ نیّتِ خدیوِ زمان چنین فتحِ شگرف (که طرازِ فتوحاتِ گرامي تواندشد) بظهور آمد - و بازبهادر خمارآلود مذلّت روی بجانب خاندیس آورده بطرفِ برهان‌پور شتافت - و جمیعِ اسباب و اموال و حرم‌خانهٔ او با اکثر لولي زنان و پاتّران (که سرمایهٔ نشاط و پیرایهٔ حیاتِ او بودند) بدستِ مردانِ کارزار افتاد - آن بیدولت در حینِ عزمِ مقابلهٔ عساکرِ نصرت (چنانچه رسمِ هندوستان است) چند کسِ اعتمادیِ خود را بر سرِ زنان و پاتّران داشته بود - و قرار داده که اگر خبرِ شکستِ من شمارا تحقیق شود تمامِ زنان و پاتّرانِ مرا بتیغِ بیدریغ گذرانید - تا بدستِ بیگانها اسیر نشوند - و (چون صورتِ هزیمتِ بازبهادر در آئینهٔ مراد نمودار گشت) آن دیونژادان بموجبِ قرارداد نقشِ چندے ازان لعبتانِ پري‌پیکر بآبِ تیغ از صفحهٔ هستيِ پاک شستند - و رقمِ وجودِ آن بیگناهان از ورقِ جهان بکزلکِ بیداد محو ساختند - و چندے زخمي شده رمقے از حیات بردند - و جمعے را نوبت نرسیده بود که افواجِ قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت - و سردفترِ آن زنان روپ‌متي نام نازنینے بود که بحسن و دلال انگشت‌نمای عالم نظر بود - و بازبهادر باو علاقهٔ غریب داشت اشعارِ هندي پیوسته در عشقِ او گفته دل خالي کردے - و بیداد گرے (که بر روپ متي گذاشته بود) تیغِ بیداد علم کرده بر سرِ آن جمیله آمد - و زخمے چند کاري برو زد - درانوقت عساکرِ اقبال درآمد و آن طاؤسِ نیم‌بسمل نیم جانے بدر برد ◉

بعد از فرار نمودنِ بازبهادر ادهم خان بقصدِ دفائن و خزائن و حرم‌خانه و پاتّران و لولي زنان (که نغمهٔ حسن و حسنِ نغمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کرشمهٔ این دلربایان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند) خود را سراسیمه و شتابان بشهرِ سارنگپور رسانید - و بر تمامیِ اموال و اسبابِ بازبهادر و لولي زنان و پاتّران و کنیزان متصرّف شد - و کسان بجست و جوی روپ متي فرستاد - چون این نغمه بگوشِ او رسید خونِ وفا بجوش آمد - و پیالهٔ زهرِ هلاهل بدوستکامیِ بازبهادر مردانه درکشید - و ناموسِ او را بنهان‌خانهٔ عدم همراه برد - و ادهم‌خان چون باقبالِ شاهنشاهي کامیابِ فتح شد نشأ مستيِ ذاتيِ او افزود - و از بادِ غرور (که منشای آن ناداني و بیخردي ست) کلاهِ نخوتِ او کج شد - و دماغِ او روی بپریشاني آورد - پیرمحمّد خان (که واعظ

برانغار بمردانگی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد - و جرانغار بشهامت قیاخان کنگ و دیگر بهادران کارکرده رونق گرفت - و هراول بشاه محمّد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت ●

و این بار بهادر از بیخردی ذاتی و بےجوهری فطری بهمّت ملکی نهرداخته - و باده را (که حکمت‌اساسان قدرے معیّن و زمانے مشخّص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب و ترکیب عنصرّی نسبت ببعضی طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند) آن مستغرق لذّات بهیمی (از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته) پیوسته بآن اشتغال نموده - و بنغمه و اسباب طرب [که دانش‌پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط مشغولی بکار و بار خلائق بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجّه فرموده‌اند] این مفسد مدبر آنرا از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی (که بدل ندارد) بآن گذرانده - و بنخوت مستی و تکبّر مستلذه اسباب بےسعادتی را سرانجام داده - غافل ازینکه گفته‌اند ● ● بیت ●

درین مجلس جهان کن پرده‌سازی ● که ناید شحنه در شمشیربازی

و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور (که غفلت‌سرای این بدمست بود) رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدرے بیدار گشته با خمارآلودگی و سیه‌روئی از سارنگپور برآمده سه‌کروه پیشتر منزل کرد - و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت - قلب را بمسی ناسرا وجود خود زراندود ساخته سلیم خان خاصه خیل (که حاکم رای‌سین و چندیری بود) کارفرمائی دست راست باو مقرّر کرده و آدم را سردار دست چپ گردانید - و تاج خان خاصه‌خیل و صوفی‌را (که‌دود تهوّر در دماغ داشتند) هراول کرد - و لشکرها از طرفین بمفاصلهٔ دو سه‌کروه آمده برابرهم نشستند - و پیوسته دلاوران رزم‌آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای می‌آوردند - و مراسم احتیاط بر ذمّهٔ خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند - هرروز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرز دانان اخلاص‌مند (که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت) باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد متردّدان علی‌الخصوص نقلهٔ غلّه (که بزبان هندوستان این‌طبقه را بنجاره گویند) بستی - و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی - روزے نوبت شاه‌محمّدخان قندهاری و صادق‌خان و پاینده‌محمّدخان‌مغل و شاه فنائی و مهرعلی سلدوز و سمانجی‌خان و محمّدخواجه کشتی‌گیر بود - پاسی از شب گذشته متوجّه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد - و بالضّرورت جنگ دربیوست - و چپقلش عظیم دست داد - و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله‌خان و قیاخان کنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند - اگرچه (اوّل بار آدم برآمده جنگ رستمانه کرده و لشکر منصور را برداشت) امّا صادق‌خان و جمعی بمقتضای کاردانی و فراخ‌حوصلگی جرے را گرفته

و میرک بهادر و سمانجي خان و پاینده محمدخان مغل و محمد خواجه عشقي[۲] کیر و مهرعلي سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائي و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکجهتان[۳] عقیدت گزین را بسرکردگي ادهم خان تعین فرمودند - که بجانب جنوب یورش نموده افاضهٔ داد و دهش نمایند - و سرحد جراحات شتم رسیدگان مالوه شوند - اگر (والي آنجا از خواب گران بیخبري بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشي شود) او را امیدوار مراحم خسرواني ساخته بآستانبوس عالي سرباند سازند تا بدانچه (لایق حال او باشد) مخصوص گردد - و اگر پا لغز بادهٔ بیخبري او را نگذارد (که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد) سزای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایهٔ عبرت سایر گردن‌کشان خودسر گردانند - عساکر منصوره نطاق همت بآداب خدمت تنگ بستهٔ متوجهٔ فتح و نصرت شدند و بآئین شایسته قدم درین شاهراه نهادند - نه چنان تیز میرفتند که اردو بازار نتواند رسید - و چندان مکث هم نمیکردند که کسی را در حق این طایفه گمان خویشتن‌داري بخاطر رسد ٭ شعر ٭

رهرو آن نیست که گهٔ تند و گه آهسته رود ٭ رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهي - یعني سال شهریور الٰهي از دور اول

درین ایام دولت‌ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزي روشني‌افزای صورت و معني شد - و علم صبح نوبهاري آئینه‌نمای چهرهٔ دولت و اقبال گشت - و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سه‌شنبهٔ عرفي و دوشنبهٔ حقیقي بیست و چهارم جمادی‌الاخری سال (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت قمري نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت‌سرای حمل انداخته در مملکت افزائي شاهنشاهي درآمد - و سال ششم از جلوس اقدس (یعني سال شهریور الٰهي) آغاز شد عساکر ریاحین جلوهٔ انبساط نمود - و شمائم بساتین در دماغ عشرت بپیچید ٭ شعر ٭

باد شبگیري نسیم آورد باز از جویبار ٭ ابر فوروزي علم بفراخت باز از کوهسار
این چو پیکان بشارت برشتابان درهوا ٭ وان چو پیلان جواهرکش خرامان درقطار
مرحبا بوئی که عطارش نباشد درمیان ٭ حبذا نقشي که نقاشش نباشد آشکار

اجرام علوي کون و مکان را بامتداد ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن وامان دادند - و ادوار سماوي زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرائي رسانیدند - عساکر منصوره (که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند) چون [نزدیک بآن‌ولایت رسیدند - و مدهوشي و بدمستي بازبهادر (که بتغلب و تسلط هنگامهٔ حکومت گرم کرده بود) بتحقیق پیوست] ترتیب صفوف نبرد و تزئین افواج وغا برنمط لایق قرار یافت - ادهم خان و پیرمحمد خان هنگامه‌آرای قول شدند

(۲) در[اکثر نسخه] کفگیر (۳) در[بعضی نسخه] یکجهتان (۴) نسخهٔ [ج] خود بین ٭

در اندیشهٔ آسودگی رعایا بوده همگی همّتِ خسروانی را صرفِ ترفیهِ حالِ زیردستان و شکسته پایان سازند - و بارِ گرانِ سایهٔ[۲] ستمکاران و فتنه سازان از سرِ این سوختگان بردارند - اوّلاً بندبهرات اینقه تعیینِ منهیانِ درست‌گفتارِ نیک اندیش نمودن - و اگر چنین گروه دیر بهم رسند افرادِ مختلف را به‌تعارف یکدیگر بدستیاریِ خردِ دوربین مقرّر داشتن - و باین طریق الیق احوالِ خرد و بزرگِ جهانیان دانستن - و ثانیاً نظرِ تفرّس را (که فروغِ الهي دارد) بکار بردن - و در لطف و قهر ملاحظهٔ درست فرمودن - و ثالثاً بهر روشی (که خردِ والای شان فرماید) به نیروی نظرِ دوربینی و حوصلهٔ فراخ بعمل آوردن و اربابِ استعداد را (که از مشربِ عذبِ اخلاص بهره‌مند باشند) قرّت و قدرت دادن - و پایهٔ اعتبارِ شان افزودن - و پاسبانیِ اعتبارِ خود کردن - و در هنگامِ بزرگی بچشمِ خردی ندیدن - و با گروه به‌اخلاص در خورِ حالتِ هرکدام پیش آمدن - و اربابِ فتنه و فساد را (که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوسِ خود افسادِ[۳] را اصلاح دانند) بعد از نصیحت تادیبِ مناسبِ وقت فرمودن و فرمان‌دهانِ والا (چنانچه این سجیّهٔ عالي‌اساس در معمورهٔ آگاهی خود مصروف دارند) همان طور در ولایاتِ دیگر همّتِ معدلت‌پژوه گمارند - و بنای تسخیرِ ملک و جهان‌گشائي را برین بساطِ آگاهي اساس نهند - تا روز بروز از نتائجِ این ملکاتِ والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخیِ مملکت افزوني پدید آید - و (چون این صفاتِ جهان‌آرائي در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي نظری ست نه کسبي) درین ایّامِ سعادت انوار (که صحّتِ مزاج روی داد - و در ابتهاج بر عالمیان گشود) قدرے روی توجّه بانتظامِ کارگاهِ سلطنت آوردند - و بداد و دید عالمِ نیره‌را روشني بخشیدن گرفتند •

و چون حقیقتِ ستم‌رسیدگانِ ممالکِ مالوه و بیدادگریهای باز بهادر (که حقیقتِ احوالِ او مجملے پیشتر گذارش یافت) بعرضِ مقدّس رسید معدلتِ شاهنشاهي مقتضیِ آن شد که لشکرے آراسته[۴] بر سرِ آن بدمستِ حق‌ناشناس فرستاده شود - و طبقاتِ خلائقِ آن دیار را (که ودائعِ بدائعِ الٰهي اند) از آسیبِ حوادثِ روزگار استخلاص نموده آید - بمتکفّلانِ اشغالِ سلطنت یرلیغِ مُطاع نفاذ یافت که لشکرے گران از امرای ارادت‌کیشِ شجاعت پیوند باین خدمتِ عُلیا کمرِ همّت بر بندند - و در اندک فرصتے بمقتضای اندیشهٔ صواب‌اساس کارپردازانِ سلطنت سرانجام این لشکرِ اقبال نمودند - و در اواخرِ سالِ پنجمِ الٰهي مبادیِ (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت پیرمحمّد خان و عبدالله خان و قیاخان کنگ و شاه محمّد خان قندهاري و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علي خان و حیدرقلي خان و محمّدقلي توقبای و قیاخان صاحبِ حسن

(۲) نسخهٔ [ط] سایر (۳) در [چند نسخه] فساد را صلاح دانند (۴) نسخهٔ [ب] شایسته . و نسخهٔ [ی] شایسته و آراسته •

مسوب گرداند - و بزمے دلکش بجهتِ قدومِ اشرفِ اقدس ترتیب دهند - بدین داعیه از درگاهِ معلّی رخصت حاصل کرده بانتظامِ این جشنِ مسرّت آرای پرداخت - و چنانچه آئینِ بزرگ همّتی والا فطرت باشد سامانِ این طوی داد - و هنرمندانِ چابک‌دست آستینِ خدمت بالا گرفته در ترتیبِ محافل و تزئینِ مجالس چابکدستي و هنرنمائي بجای آوردند - و بموجبِ التماسِ این دولتمندِ پسندیده خدمت حضرتِ شاهنشاهي از فرطِ سرور و انبساط بنورِ حضورِ خود آن نگارستانِ مشرف را ضیا و بها بخشیدند لوازم و مراسمِ این جشنِ دل افروز هر روز بطرزے خاص مرتّب میشد - و موادِ بهجت و خرّمي بخاص و عام مهیّا میگشت ●

و از سوانحِ غم افزا آنست که درین ایّام ثبرهٔ چند از جُدري طاری بدنِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي شد - و مخلصانِ حقیقي و معامله دانانِ مجازي آبله خاطر گشتند - بر بالغ نظرانِ دوربین پوشیده نماند که حکیمِ قدیر (که تندرستي و بیماري مآثرِ مشیّتِ اوست - و اندوه و شادي مظاهرِ عدل و سویّتِ او) بمقتضای مصالح و حکم بندهٔ را (که خواهد بپایهٔ والای بزرگي رسانده بگلشن‌سرای سرورِ جاوداني کامروای صورت و معني گرداند) پیشتر ازان بجهتِ مزیدِ آگاهي یا بجهتِ دفعِ چشمِ بد او را موردِ امرے منافي(۲) طبیعت سازد - تا بپاداشِ آن قصاعد برمدارجِ آمال نموده بمسرّتِ ابدي فایز گردد - بنا برین مقدّمهٔ خرد پسند درین ایّام بدنِ اعتدال سرشتِ حضرتِ شاهنشاهي قدرے گرم شد - و مزاجِ مقدّس از مرکزِ اعتدال میل نمود - و اهلِ اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها گداخت - سوداگرِ طبیعتانِ معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت - و بعد از چند روز آبلهٔ چند (که سپندِ گزند را ماند) بر سطحِ جلد برآمد و ایزد تعالی حراستِ آن بزرگ‌ساختهٔ خود (چنانچه باید) فرمود - و در اندک فرصتي آن جوشش فرو نشست - و آن نقاطِ گزند محو شد - و صحّتِ کامل روی داد - عالمِ بیمار تندرستي یافت - خواطرِ افسردهٔ نیک‌ذاتانِ جهان را طراوت پدید آمد - بجهتِ سپاسداریِ عطایای الٰهي لوازمِ بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملکِ درویشان برخاست - آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست - اولیای دولتِ ابد پیوند بقدرِ حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخشِ عالمیان شدند ●

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افرادِ بني‌نوعِ آدم را عبادتے لازم و طاعتے واجب است - و عبادتے (که بر ذمّهٔ گرامي خانوادهٔ سلطنت لازم است) و شکرے (که فرمانروایانِ دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

---

(۲) در[بعضے نسخه] منافر طبیعت ●

[۲] بیرام بطوفِ کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعــهٔ هاتفــے پیِ تاریخش * گفتا که شهید شد محمّد بیرام (۹۶۸)

و بعد ازان بسعیِ حسین قلي خان خلِ جهان بمشهدِ مقدّس مدفون گشت - و دران حادثهٔ غریب اوباشانِ پتن و بے اعتدالانِ لتن دستِ تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده در تطاول چیزے فرونگذاشتند و از هولِ این حادثه آشوبے عظیم در مردمِ آن مرحومِ مظلوم روی داد - محمّد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرّحیم را (که خلفِ صدقِ بیرام خان است - و دران هنگام چهارساله بود) با والده و بعضے خدمتکاران ازان حادثه گاه بر کنار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعتِ افغانانِ بیدولت از دنبال شتافتند - و مصیبت زدگان تمامِ آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند - مدّت چهار ماه در احمدآباد توقّف نمودند - محمّد امین دیوانه و بعضے خدمتکاران بموجبِ صلاحِ وقت عبدالرّحیم را گرفته بدرگاهِ خلائق پناه روان شدند - و پیش ازانکه بآستان بوس رسند خبرِ حادثهٔ بیرام خان بعرضِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي رسیده فرمانِ التفات بطلبِ عبدالرّحیم از مکمنِ اعزازِ عزّ ورود یافته بود - در هنگامِ بینوائي و ماتم زدگي و بیکسي در حدودِ جالور فرمانِ مرحمت غمگساري نموده گسسته امیّدان را چاره گر آمد - و حاصلِ منشورِ عاطفت آنکه ازروی امیّدواري بدرگاهِ معلّی بیاید که بتربیتِ شاهنشاهي شرفِ اختصاص خواهد یافت - و چندے از حقیقت کیشان (چون بابای زنبور - و یادگار حسین) آن نوبادهٔ اخلاص را در اواسطِ سالِ ششمِ الهي موافقِ اوائلِ (۹۶۹) نهصد و شصت و نه در دارالخلافهٔ آگره بنظرِ کیمیا اثرِ آنحضرت آورده بزمین بوسِ والا سربلند ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي آن طفلِ روشن پیشاني را (که آثارِ نجابت و حقیقت از سطورِ ناصیهٔ او پیدا بود) با هجومِ بدگویان و بداندیشان بمحضِ عاطفتِ ذاتي در سایهٔ تربیتِ خود پروردن گرفتند - و باندک فرصتے بخطابِ میرزاخاني اختصاص بخشیدند - و روز بروز آدابِ ادب ورزي و بزرگ منشي از نشست و برخاستِ او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و ترتیب بمدارجِ عالي رسید - و بپایهٔ اسنای خانخاناني اعتلا یافت - چنانچه در محلِّ خود گذارش یابد *

و در اواخرِ این سالِ دولت آغازِ عشرت انجام عصمت قباب ماهم انگه (که کمالِ رابطهٔ صوري و معنوي بحضرتِ شاهنشاهي داشت - و درین ایّام ببرکاتِ توجّهِ عالي زمامِ حلّ و عقدِ جمیعِ مهمّاتِ ملکي و مالي بدانش و بینشِ او مفوّض بود) عزیمتِ کدخدائیِ پسرِ کلانِ خود باقي محمّد خان نمود چون (یک دخترِ باقي خان بقلاني[۳] را بادهم خان نسبت کرده بود) خواست که دخترِ دیگر را بپسرِ کلان

---

(۲) در [چند نسخه] (بیرم بطواف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و موزون
(۳) در [بعضے نسخه] بقلاتي - و نسخهٔ [ح] بکلاني *

استسعاد یافت - و پادشاهِ جهان ازو راضي و خشنود گشت - و با حرمه و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجّهِ زیارتِ اماکنِ شریفه شد - و چون بشهرِ پتّن (که نخستین شهرِ گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود) رسید چند روز دران ساحتِ دلکشا بجهتِ آسایش محمل اقامت کشاد و دران ایّام حکومتِ شهر بموسی‌خان فولادي بطریقِ استقلال تعلّق داشت - ازطوائفِ افغان بر سرِ او فراهم آمده شورافزای آن‌دیار بودند - ازانجمله مبارک خان لوحاني (که پدرِ او در جنگِ ماچهیواره بسرکردگیِ بیرام‌خان بقتل رسیده بود) آن دیوانه افغان را درانوقت انتقامی بخاطر رسید و قصدِ بیرام‌خان کرد - و نیززنِ کشمیریِ سلیم‌خان پسرِ شیرخان با دخترے (که ازو بود) دریں قافله همراهِ بیرام‌خان عزیمتِ سفرِ حجاز داشت - و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختررا بپسرِ خود بگیرد - و ازین رهگذر نیز افغانان سرِ شورش داشتند ‌•

بیرام‌خان درین ایّام (که در پتّن بارِ اقامت گشوده‌بود) همواره بسیرِ بساتین و منازلِ آن شهر میرفت - روزے بسرِ کولابے بزرگ (که سیرگاهِ دلکشِ آن شهراست - و نشیمنے درمیان دارد - که بکشتي آنجا میروند) رفته بود - در هنگامے (که از کشتي برآمده سوار میشد) آن جاهلِ حق‌ناشناس [۲] با سي‌چهل افغانِ بیدولت بقصدِ بیرام‌خان بر کنارِ کولاب آمد - و چنان نمود که مگر بدیدن آمده - بیرام خان آن‌جماعت را طلبید - چون آن بےسعادت پیش رفت بےمحابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشتِ بیرام‌خان زد که از سینه‌اش برآمد - و بیدولتے دیگرشمشیرے برسرانداخته کارِ او تمام ساخت - درین حال کلمهٔ الله اکبر برزبانِ آن عاقبت بخیر رسیده ازین‌عالم درگذشت و بسعادتِ شهادت (که همیشه در آرزوی آن میبود- وبدعای سحري میخواست- و ازاهل‌الله استدعا مینمود فایز شد - روزے در عینِ ایّامِ حکومتِ او یکے از ساداتِ ساده‌لوح در مجلسِ او برخاسته گفته بود که به نیتِ شهادتِ نوّاب فاتحه بخوانیم - بیرام‌خان تبسّم کرده گفت میر این چه اضطراب است و چه غمخواري‌ست - ما شهادت میخواهیم - امّا نه باین‌زودي ‌•

القصّه همراهان از وقوعِ این واقعهٔ ناپسند متحیّر و متوحّش شده هرکدام بجانبے شتافت و بیرام‌خان در خاک و خون افتاده بود - تا آنکه جمعے از فُقرا و مساکین قالبِ خونینِ او را برداشته حوالیِ [۳] مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخِ وقتِ خود بود) بخاک سپردند - و در روز باد بیست و دوم بهمن ماهِ الهي موافقِ روزِ جمعه چهاردهمِ جمادی الاولی (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت این قضیّه روی‌داد - قاسم ارسلان درتاریخِ این واقعه گفت ‌• شعر ‌•

---

(۲) در [بعضے نسخه] ناحق شناس - و در [بعضے] ناحق اساس (۳) نسخهٔ [ط] در حوالیِ مقبرهٔ شیخ حسام الدین ‌•

درین هنگام اسباب فتح و فیروزي چنانچه باید فراهم نیامد - قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده ازروی اضطرار بقلعهٔ دایره[2] نزدیک راجوري درآمد - و کوچک بهادر را تیرے رسید - او را زخمي گرفته پیش غازي‌خان بردند - چون رستمي او مُشاهدِ کشمیریان شده‌بود غازي‌خان او را مستمال گردانیده بارباب علاج سپرد - و علاج سودمند نیامده بےعلاج راه نیستي پیش گرفت - و روز دیگر قرا بهادر ازانجا برآمده بنوشهره رسید - و درین ایّام دولت افزا حضرتِ شاهنشاهي بمقتضاي علاج رفت بدار الخلافهٔ آگره در لباسِ بےتوجّهي از شغلِ سلطنت مشغولِ سپاسِ جلائلِ نعمِ الٰهي بودند که روز بروز مآثر اقبال و میامنِ دولت بظهور مي‌آمد - چه[3] بهر طرف گشایشِ ملک میشد - و نوید فتوحات میرسید - و از اطراف و جوانب اربابِ اخلاص فوج فوج بهم میرسیدند - دولت در افزایش و بخت در آرایش - و عقل در دوربیني - و مردم در عقیدت‌گزیني - استماعِ امثالِ این امر (که قرا بهادر را چنین روی‌نماید) دران بزمِ مقدّس چه پایه داشته باشد - و دران حریمِ معلّی چه غبارِ گزند انگیزد ٭

و از سوانح[4] آنست که خبرِ درگذشتنِ بیرام‌خان بمسامعِ اقبال رسید - چون ذاتِ مقدّس منبعِ فتوّت و مردمي ست با وجودِ آن سرگذشتها (که[5] اندکے از بسیار گذارش یافت) از ظهورِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش تاسّف فرمودند - نمیدانم که این واقعه پاداشِ اعمالِ گذشتهٔ اوست - یا هنورِ باطنِ اوغبارآلودِ اندیشهای تباه بود - یا دعای او باجابت پیوست - یا آنکه آن نیک‌مرد را عنایتِ ایزدي از بارِ گرانِ خجالت خلاص ساخت - و الحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود بواسطهٔ بد مصاحبي (که بدترینِ آفتِ آدمي‌زاد است) اوّل حسناتِ او بغظرش افتاد و از فزونیِ خوشامد مستي افزود - چه هرکه (نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد) در پیشگاهِ خاطرِ او بازارِ خوشامدگویان گرم گردد - و هر خوشامدیکه بار رسد آنرا بیانِ واقع اندیشیده خود پرست و خود آرای شود - و لهذا بیرام‌خان را چون این روز پیش‌آمد حسنِ معنویِ خدیوِ زمان (که در پردهٔ صغرِ سن و عدمِ اشتغال بمهمّاتِ ملکي بود) پوشیده ماند - و از جست و جوی عیبِ دیگران بمطالعهٔ عیوبِ نفسانیِ خود نپرداخت - و از خوشامدگویان خانهٔ او آن قدر خراب نشد که از راست کردارانِ معامله‌نافهم که دوستانِ کوته‌عقلِ او بودند - بارے بعد از درازیِ سخن چون در اصل از گروهِ سعادتمندانِ بخت بیدار بود بفلاوزیِ دولتمندي کارش در بغي و طغیان سپري نشد و در همین زندگاني او را پشیماني حاصل گشت و بسعادتِ ملازمت بدولتِ بخشش و بخشایش

---

(۲) نسخهٔ [ب] دائره (۳) نسخهٔ [د] و از هرطرف (۴) نسخهٔ [ج] و از سوانح این ایام دولت افزا آنست (۵) نسخهٔ [ج] که اندکے ازان گذارش یافت ٭

و بیدادیٔ غازي‌خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید) حکم معلّی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرا بهادر خویش میرزا حیدر (که عارفِ آنحدود است) لشکرے آراسته متوجّه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکمکِ او نامزد شدند - درین ایّام غازي‌خان پسر کاجي[۲] چک فرمانروای کشمیر بود که بعد از پدر ریاستِ کشمیر باو رسید - و تحقیق آنست که پسر حسن[۳] چک برادرِ کاجي چک است چون پیمانهٔ عمرِ حسن‌چک پُرشد کاجي‌چک (از طُغیانِ آز و فرط هوا و هوس پا[۴] از جهتِ انتظام دنیا) زنِ حاملهٔ او را بعقدِ خود درآورد - و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازي‌خان متولّد شد ●

القصّه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب نبود پس از مکثِ طویل متوجّه این خدمت شد و در شدّتِ گرما براجوري رسید - و نصرت خان و فتح چک برادر زادهٔ دولت چک و لوهروانکري و نجي[۵] رینا برادرِ عیدي رینا و یوسف چک پسرِ رَمکي[۶] چک و خواجه حاجي آمده ملحق شدند و چون حالِ این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و لوهروانکري بصوبِ کشمیر گریختند و سه ماه بجهتِ آمدنِ کمک در موضع لالي[۷] کهوکهر نزدیکِ بهنبهر توقّف افتاد - و چون سرانِ این لشکر کهنه‌عمله بودند دیرتر رسیدند - درآمدن بکشمیر ازین‌قسم نیست که باین‌آهستگي و گرانپائي میسّر شود - چه مسالکِ آن ملک ازان قبیل است که (اگر چند روز پیشتر از آمدنِ بیگانه والیِ آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد) اگرچه لشکرے از هزاران رستم آراسته باشد گرفتنِ آن مشکل بلکه محال خواهد بود - غازي‌خان (که آمدنِ لشکر شنید - و چند ماه برین گذشت) آنچنان طرق و مضائق را استحکام داد که مزیدے بران متصوّر نباشد - و پیادهای خود را از کوهها مستحکم پیشتر فرستاد - و میرزا قرابهادر در نزدیکِ راجوري بعد از مقابله و محاربهٔ چند روزه شکست یافته برگشت - تنها استیلا واستحکامِ کشمیریان این کار نکرد - موسمِ تبِ لرزه و آغازِ باران و نارسیدنِ کمک عمدهٔ اسبابِ این‌شکست شد - و درین روز جنگِ غریب در پیوست - از یک‌طرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیر اندازان دستبرد مي‌نمودند - و مردمِ پادشاهي اگرچه کم بودند امّا بنیروِ تائیدِ آسماني بیشي کرده دادِ مردانگي دادند - کوچک بهادر نام رستم‌دلے ازین جانب تردّدهای نمایان (که کارنامهٔ دلاوري تواند بود) بتقدیم رسانید - آخر (چون امرے مقدور نبود و کارفرمایانِ کارگاهِ اقبال فتحِ این ملکِ دلگشا موقوف بزمانِ دیگر داشته بودند - که شهنشاهِ جهان پرور پرده از جمالِ جهان آرای خود برداشته انتظامِ مهمّات را بےشرکتِ اربابِ تعنّت و عناد نماید)

---

(۲) در [چند نسخه] کاجي (۳) نسخهٔ [د] حسین (۴) نسخهٔ [د] پا از مرکز اعتدال بیرون نهاده جهت انتظام دنیا زن حاملهٔ او را (۵) در [بعضے نسخه] نجي زیبا برادر عیدي زیبا (۶) در [بعضے نسخه] رېکي (۷) در [چند نسخه] لالي کوکهره

در صفِ خاصان درآید - و به تبه رائی او در ارکانِ سلطنت قصور و فتور روده - همان‌طور (که رسم کاردانان باستانی‌ست - که از هرکس خواهند پردهٔ شکافِ رازِ دل کردند بادهٔ عقل‌ربا در کامِ هوش او ریخته مست گردانند - تا آن تنگ حوصله از مستي هر چه از مکنونات خاطرِ خود دارد بیرون اندازد ● ● مصرع ● ● مردان بهانه تجربه کردند مرد را ●

و چون اندیشهٔ حقّاني باشد چنین بادهٔ دادن بفتوای دانش‌اندوزانِ دوربین مصلحت گواهـ - و چنین عقلِ مزوّر را از پای انداخته عیارِ او گرفتن لازمِ دینِ جهان‌آرائي‌ست) همان‌طور دیدن و آئینِ این شاهنشاهِ جُهان‌آرا[۲] آنست که (چون میخواهد مدارجِ احوال و اخلاقِ یکی بداند) بادهٔ هوای مردِ افکنِ سرشار دادهٔ او را دیوانهٔ دنیای مسنکارهٔ میسازد - و بدیدهٔ بصیرت مطالعهٔ صحائفِ احوالِ او مي‌نماید - کوته نظران (که نظرِ شان بر مقصود نیفتادهٔ در کول‌آبادِ غفلت سرگردانی شده‌اند) زبانِ طعن دراز میسازند - که بے‌تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست - و آنها (که شناسای مراتبِ تکمیل اند) این‌معني را مرآتِ احوال دانسته ثناگرِ این عیار گرفتن اند - ازانجمله میرزا شرف‌الدّین حسین‌را (که بنسبِ صوري از اشرافِ کبار بود) آنحضرت بنظرِ ترقّي‌بخش دیدهٔ بلندمرتبه ساخته بودند - تا اعتضادِ سلطنت گردد - ازانجا (که فرطِ تقرّب و اعتبارِ میرزا مُشاهَدِ عالمیان بود) بعضے از اولیای دولتِ قاهرهٔ (که نظرِ شان جز برعلوّ مراتبِ ظاهر نیفتد) از درون و بیرون صلاح دانسته عفّت‌قبابِ دولت پرده‌نشینِ عصمت ثمرهٔ قدسیّهٔ سلطنت بخشي‌بانو بیگم را (که همشیرهٔ قدسیّهٔ حضرتِ شاهنشاهي بود) بآئینِ بزرگان در حبالهٔ ازدواجِ میرزا درآوردند - و باین نسبتِ عُلیا پایهٔ اعتبارِ میرزا را زیادهٔ از اندازهٔ افزودند - و دران نزدیکي او را رخصتِ سرکارِ ناگور و آنحدود (که بجاگیرِ او نامزد شدهٔ بود) فرمودند ●

و از وقائعے (که درین‌سال سمتِ ظهور یافت) فرستادنِ میرزا قرا بهادر خان‌است (که برادرِ میرزا حیدر کورگان بود) بتسخیرِ کشمیر - چون [درآئینِ معدلت‌گستري و قانونِ کشورگشائي امرے‌ست لازم که هرگاهٔ (والیِ مملکتے و حاکمِ ناحیتے بعیش و عشرتِ خود مشغول گردد - و بکامروائیِ نفس و هوا وقتِ گرامي مصروف سازد - و برعیّت پروري و غمخواریِ ستم‌رسیدگان و براندا‌ختنِ جورِ پیشگان نپردازد) خدیوِ زمان را (که ایزدِ توانا قدرتِ تصرّف دادهٔ کارفرمای جهان و جهانیان گردانیدهٔ است) لازم‌است که بجهتِ سپاسداریِ ایزدي در استیصالِ آن مُتَسلّط[۳] متغلّب کوشیدهٔ ساکنانِ آن مرز و بوم را بدادمنشانِ خردپرور سپارد - و آنرا دیباچهٔ عباداتِ گزیدهٔ تصوّر نماید] بنا برین مقدّمهٔ حق‌اساس درین سالِ فرخندهٔ (چون شور و شغبِ کشمیریانِ شورانگیزِ آشوب‌پیشه

---

(۲) نسخهٔ [د] جهان آرای است که (۳) در [چند نسخه] متسلط و متغلب ●

معذرت‌پذیر گشته آمدها را بمطوعت پرسیده در برآمد کار میرزا مرحمتها فرمودند - و سخنان بلند بظهور آمد - و تمام آفروز بهجت‌افروز بنشاط صوري و معنوي گذشت ◦

و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجّه باستلام عتبهٔ اقبال نهادند - و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهي را حرز دین و دنیای خود ساختند - ازانجمله قدوم برکت لزوم عمدهٔ اصحاب حقائق نصاب خواجه عبدالشّهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد - و ایشان پسر خواجه ناصرالدّین عبیدالله اند که بخواجهٔ احرار مشهور اند - خواجه عبدالشّهید را با آراستگي ظاهر آرایش باطني دامنگیر همّت حق‌شناس بود - شرف وصول بمجلس اشرف اعلی (که اکسیر سعادات صوري و معنوي‌ست) دریافتند - و حضرت شاهنشاهي (که باطن اقدس آنحضرت درس‌آموز مکتب‌خانهٔ الٰهي‌ست) باحترام پیش‌آمده تعظیمات فرمودند - و افادت مآب مولانا سعید ترکستاني سردفتر موالي ماوراءالنّهر (که عمری در صحبت مولانا احمد جُنَید (۲) استفاده نموده از اکابر عُلمای آن دیار بود) نیز بادراک صحبت عُلیای حضرت شاهنشاهي مشرّف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود - اگرچه در دقائق حکمت الٰهي و اسرار طبیعي و ریاضي چندان خوض ننموده بود امّا علومي (که در ماوراءالنّهر متعارف است) بپایهٔ عالی آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شغب نگردانیده بود - و درین ایّام خجسته (که زمام حلّ و عقد امور ملکي و عنان قبض و بسط مهام سلطنت بپرتو التفات حضرت شاهنشاهي اضافت یافته در قبضهٔ اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود) اقسام طبقات انام و هنرپیشهای هردیار آمده کامروای صورت و معني گشتند - و بمیامن توجّهات ظلّ‌اللّهي کاروبار سلطنت عُلیا بالا گرفت - و کاربردازان را بازار رایج گشته - دین را اساس بلند نهاده آمد - و بهار دنیا آراسته‌تر شد - ارباب ملل را اقتضا بهم رسید - و اصحاب نحل را کساد برخاست - خلق‌پرستان را چشم بینا بدست افتاد - و خداپرستان را صبح سعادت دمید - عالم معني ظهور یافت - و ملک صورت رونق گرفت ◦

و از سوانح این ایّام قضیّهٔ ازدواج میرزا شرف‌الدّین حسین است - شاهنشاه خجسته نیّت (که از نقوش ظاهر سرائر باطن مي‌دریابند) پیوسته گروهي را (که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس مي‌درآیند - و بزرگی نسب ظاهري ضمیمهٔ علوّ حسب معنوي میشود) بفنون مراحم خسرواني امتیاز بخشیده پایهٔ اعتبار بلند میسازند - و بدوام حضور مشرّف گردانیده مطالعهٔ مستبصرانهٔ احوال میفرمایند - چه نیّت حق‌اساس شاهنشاهي آنست که مبادا مزوّری لباس راستان پوشیده

---

(۲) در [بعضي نسخه] جند - و جند شهری‌ست نزد سیحون ◦

۹۶۷

کوراک کشت یافته‌اند - و کوراک نام جلّادے بود - و میرزا سلیمان کوتلغی امید پدر تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیّه بدو روز میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته بود که مطلعش اینست * بیت *

رفتم بخاکِ حسرت چون لاله داغ بر دل * آرم بحشر بیرون با داغِ دل سر از گل

و از غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطهٔ خوابے (که دیده بود) پیوسته مترصّد گزندے بوده در امّید و بیم می‌بود - و صورتِ این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که بعبر ملازمتِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی رسیدم - و آن حسنِ منظر را مطالعه کردم - هر صورت شده مستغرق آن فرِ ایزدی شدم - گاه گاه آرزوی آنصورت بخاطر میرسید - شبی در عالمِ مثال (که تابعِ عالم خیال است) دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم - چون دست برروی محاسنِ خود میبردم همه را بوسیده می‌یافتم که از هم میریخت - تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت - درین غم بیدار شدم - و اندوهِ آن از خاطر نمیبرود - همانا که گزندے بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازان جرها میگذرد براهِ وخش و بیابانِ محمود (۴) متوجّهِ بدخشان میشود و بمیانهٔ احشامِ هزارجات با معدودے افتاده تردّدهای نمایان میکند - و دادِ شجاعت داده کشته کشته می‌آارد - چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند - و خود تاخته نجاتِ (۵) خود را جسته است - و چون به بدخشان رسید خبرِ مصیبتِ میرزا شنید - و ابوابِ اندوه بر روی روزگارِ او کشوده گشت - علی الخصوص حرم بیگم (که دخترِ سلطان ویس قبچاق - و مادرِ میرزا بود) در ماتمِ دراز افتاده جامهای کبود پوشید - و تا بود بآن لباس گذرانید - و یکی از فضلا این رباعی گفته بود (۶) *

* رباعی *

ای لعلِ بدخشان ز بدخشان رفتی * از سایهٔ خورشید درخشان رفتی

در دهر چو خاتمِ سلیمان بودی * افسوس که از دستِ سلیمان رفتی

آرے هرکه (قدرِ صاحبِ زمان نشناسد - و از بادهٔ ناگوارِ دنیا چنین بدمست شود) او را چنین روز (۷) پیش آید - این اوّلین نزل است که پیش آورده اند - گوش بمن دار که در مواقع وقائعِ ادبارِ میرزا سلیمان را خواهم نگاشت - تا سرمایهٔ عبرتِ اربابِ هوش شود - خلاصهٔ سخن آنکه درین روز (که منعم‌خان خان‌خانان بزمِ نشاط آراسته بود) ایلچیان را از نظر گذرانید - و چون التماس و زاری و عذرِ تقصیراتِ گذشتهٔ میرزا معلوم شد خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهی (که دریای کرم است):

(۲.) نسخهٔ [د] عالم ناسوتی است. (۳) نسخهٔ [د ه ی] روی و محاسن (۴) در [بعضی نسخها] محمود - و در [بعضی] مجهور (۵) نسخهٔ [د] نجاتی خود ساخته است. (۶) نسخهٔ [ی] گفته بود. (۷) نسخهٔ [ی] روز بد *

و اکنون (که کمک رسید) چنین بوراهه رفته سر راه میرزایان گرفتند[۲] - چون میرزایان این خبر می‌شنوند کنکاش درمیان می‌آید - مردم کاردیده میگویند که مناسب آنست که آریب شده بایلغار برباط میر روزه دار فرود آئیم - اوزبک عقب میماند - اگر جنگ شود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نمی‌نماید - میرزایان قبول این رای نکرده[۳] رو برو آمدند - اوزبک باستعداد تمام کنار چشمهٔ گزران (که مارپیچ افتاده است) فرود آمده پیش خود را خندقها بریده و دیوار کرده[۴] به بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آمادهٔ جنگ میشوند - میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام (میرزا سلیمان از پایان رویهٔ این آب - و میرزا ابراهیم از بالا رویه) نزدیک بسر چشمه میرسند - میرزا سلیمان بغنیم رسیده کارے نمیسازد - و چون جای کار نمیداند برمیگردد[۵] و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آنحدود رفتن باین نمط جز گرفتاري چه نتیجه دهد باز برگشته باهتمام تمام از جرها پیش برآمده از ارقهٔ غنیم گذشته بجانب دشت چول (که بدخشان رو یه است) روانه میشود - و مردم بسیار ضایع میشوند - و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده می‌تازد - امّا کار نمیتواند ساخت - عنان گرفته می‌ایستد - و به تیر و تفنگ بسیارے از مردم او هم ضایع میشوند - محمّد قلي شغالي تاخته میرسد - که چه وقت ایستادن است - پدر شما برآمده[۶] رفت - میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست - جمعے از بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است - مناسب آنست که همین‌جا جنگ بکنیم - تا هرچه پیش آید محمّدقلي درشتي میکند - و میگوید که مقرّر سپاهیان است که هرگاه سپاهي از غنیم[۷] بقدّ کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار است - برای چه بے تقریب میرزا را در هلاکت مي‌اندازید بعد از گفتگوی بسیار میرزا ازانجا برآمده مراجعت مي‌نماید - و در ولایت غنیم مي‌افتد مردم را از خود جدا میسازد - و سر و ریش تراشیده با معدودے راه پیش میگیرد - که شاید باین طریق تواند بدر رفت - چون قدرے راه میروند اسپان از راه[۸] میمانند - پیاده شده در روز دیگر قطع مسافت مي‌نمایند - و بار یابو بهم رسانده بموضعے میرسند که فکر خوردني کنند - درین اثنا برادر کل کافر میرزا را مي‌شناسد - و باتّفاق مردم ده مقیّد ساخته پیش پیرمحمّد خان میبرد و چند روز مقیّد میدارد - و سخن آنکه خلاص میسازم - خباثت ماوراء النّهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار مي‌آیند - پیرمحمّدخان متوهّم شده درکشتن استعجال مي‌نماید - تاریخ این قضیّه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرفت (۳) نسخهٔ [ز] این معني (۴) نسخهٔ [ه] و دیوارها کرده (۵) نسخهٔ [د] چون پرگار برمیگردد (۶) در [بعضے نسخه] بدرآمده (۷) نسخهٔ [ط] از غنیم بقدر کمان (۸) نسخهٔ [د] در راه •

و میرزایان آمدنِ کمک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند } در سالِ پنجمِ الهي موافقِ (۹۶۷) نهصد و شصت و هفتِ قمري میرزایان لشکري از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجّه بلخ شدند - کار آگهانِ دور بین باین لشکر راضي نبودند - که رفتن بر سرِ بلخ از حساب بیرون است - چه لشکرِ بلخ از لشکرِ بدخشان زیاده - و سردارانِ ایشان بیش از سردارانِ ما مبارزانِ کار شناس - لشکرِ اندک را با لشکرِ بسیار در صورتي تجویز کرده اند که سردار در لشکرِ کم بسیار باشد و هرگاه (در بدخشان از دو کس بیش نیست - یکي میرزا سلیمان - و دیگري میرزا ابراهیم - و در لشکرِ خصم پیرمحمّد خان و چندین سلاطین‌نژادانِ دیگر) مناسب نیست که متوجّهِ این لشکر شود هرچند حساب‌دانان سخنانِ موجّه گفتند - چون مدهوشِ بادهٔ پندار بودند بگوشِ هوش در نرفت بلکه مزیدِ رعونت گشته در رفتن اهتمامِ بیشتر کردند - و حقیقتِ معامله آنست که کارپردازانِ ابداع مي‌خواستند که سزای اعمالِ ناشایستهٔ اینها (که به نسبتِ حضرتِ شاهنشاهي بظهور آورده بودند) بدهند - تا آنکه بدمستِ غفلت گشته بدستِ خود خود را در گروِ هلاکت انداختند ٭

و چون خبرِ عزیمتِ میرزایان به پیرمحمّدخان رسید در ساعت هم کس بطلبِ کمکِ خود روان کرد - و هم ایلچيِ معامله‌دان پیشِ میرزایان فرستاده دمِ مصالحت زده - و مقرّر ساخت که خُلم و ایبک را پیرمحمّد خان به میرزایان گذارد - میرزایان میرزا بیگ برلاس را (که از معتبرانِ قدیم بود) برسالت فرستادند - که (اگر خُلم و ایبک پیرمحمّدخان بدهد - و اساسِ صلح براصل نهد) قطعِ خصومت نموده‌آید - و خود (چون از ولایتِ بدخشان برآمدند) قرار دادند که بر سرِ بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست - یکي آنکه ایلچي فرستاده‌ایم - دیگر آنکه ایماقِ بلخ را (که بالا رویهٔ او بجانبِ خراسان است) رفته بخود همراه سازیم - و بدستِ خود در آوریم - آن‌زمان کارِ بلخ بآساني صورت خواهد گرفت - و اگر چنین نشود پیرمحمّد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد - آخر باین نیت (دامن‌کوه گرفته بلخ را پس گذاشته و بسمتي چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته) ایماقِ صحرا نشینِ آنحدود را بدست آوردند ٭

درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد - و پیرمحمّد خان لشکر فراهم آورده آمادهٔ نبرد است - و شرحِ این قضیّه آنست که میرزایان خراسان رویه قریبِ بچولِ زردک (که بسانِ‌چارهک موسوم است) از چشمهٔ کازران گذشته پیش رفته بودند - و هنوز عزیمتِ پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزلِ پیرمحمّد خان مهم‌سازي گونهٔ کرده برآمده بود که باشارتِ پیرمحمّد خان خسرو شمشیر کشیده گردنِ او میزند - که ما چه زبوني داریم که ولایتِ خود میداده باشیم و همگيِ مقصودِ پیرمحمّدخان از حرفِ مصالحت روز گذرانیدن و جمعیّتِ خود فراهم آوردن بود

از مقرّبانِ بارگاهِ سلطنت و منظورانِ عتبهٔ خلافت و سایرِ ملازمانِ درگاه برکنارِ آب چون دو طرفه عماراتِ خاطرگشا اساس نهاده زینت‌آرای شهر شدند - و در خلالِ این حال منعم خان خان‌خانان جشنِ پادشاهانه ترتیب داده التماسِ قدومِ برکات ورودِ آنحضرت نمود - و ملتمسِ منعم خان درجهٔ قبول یافته وثاقِ او از پرتوِ مقدمِ حضرتِ شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت - خان‌خانان در مقامِ خدمت نقدِ جان برکف ایستاده شرائف و نفائسِ پیشکش از روی اخلاص بنظرِ اقدس درآورده مجلس‌آرای شد *

و از سوانحِ عبرت افزا (که درین ایّام سمتِ ظهور یافته سعادتمندانِ بصیرت را سرمهٔ دیده‌وری کشید) کشته شدنِ میرزا ابراهیم پسرِ میرزا سلیمان و التجا آوردنِ او بدرگاهِ جهان پناه است ازانجا (که نیتِ حق‌اساسِ شاهنشاهی پیشطاقِ ذروهٔ اقبال است) پیوسته هرکه دمِ مخالفت و منازعت زند (با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکرِ آن نشوند) کارفرمایانِ ابداع سزای او را درکنارش نهاده او را محتاجِ این درگاه سازند - که تنبیهِ سرِ بشورش برداشتن و علمِ تکبّر افراختن آنست که او را سزای لایق داده درمذلّت‌آبادِ احتیاج آورند - تا از خوابِ غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید - و مصداقِ این‌مقال حالِ میرزا سلیمان است - چون در مبادیِ سلطنت آن طور حرکتی ناملایم بظهور آورد (که پیشتر گذارش یافت) ایزدِ جهان آرا جزای آنرا در کنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیشِ او آورد - و آرزومندِ این درگاه ساخت - و عرضداشتی مصحوبِ یکی از معتمدانِ خود (که بمزیدِ کاردانی امتیاز داشت) فرستاد - درین ایّام ایلچیِ مذکور بدارالخلافهٔ آگره رسیده منتظرِ کورنش بود - بعد از نزولِ اجلال در منزلِ منعم خان بالتماسِ او رخصتِ بار یافته بشرفِ زمین‌بوس سربلند شد - و عرضداشتِ میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظرِ اقدس در آورد - خلاصهٔ مضمونِ عرضداشت (شرحِ خجالت و ندامت از تقصیراتِ سابق - و سرگذشتِ کشته شدنِ میرزا ابراهیم - و التماسِ امداد واعانت در انتقامِ اعادی) بود - و کیفیتِ این ماجرا برسمِ اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوانِ این دولتِ ابدقرین بیراهه رفته تخمِ ادبارِ خود کاشتند { اگرچه ایشانرا در محارباتِ اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی‌داد که باعثِ مزیدِ غرورِ ایشان شد - ازانجمله بدست افتادنِ پسرِ عبّاس سلطان [که پیوسته از حصار از جانبِ تمرخان حاکمِ آنجا (که ابنِ عمِّ او بود) آمده تاخت نمودے] تا آنکه پیش ازین سانحه (که شرح داده آمد) لشکر بر سرِ حصار برده قلعهٔ بیرونی را متصرّف شدند - و تمرخان در ارک متحصّن شده روزگارے بحیل[۲] میگذرانید - و انتظارِ کمکِ اوزبکیه (که از اطراف و جوانب طلب داشته بود) میبرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بجنگ *

جمع آمده بود - امّا آنکه (چیته را بحضورِ اقدس صید فرموده) درین مرتبه بود - و روزِ یازدهم آذر ماهِ الٰهي موافقِ شنبه چهارمِ ربیع‌الاوّل (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ هلالي دارالملکِ دهلي مستقرِ راياتِ دولت گشت - و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحتِ دلگشا نزولِ سعادت فرموده سرمایهٔ آسایشِ جهانیان شده بود ॰

و از سوانحي که درینولا بظهور پیوست فرستادنِ جمعیست بسرکردگيِ ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بصوبِ کابل - و شرحِ آن برسمِ اجمال آنست که دران هنگام (که بمقتضای فرمانِ شاهنشاهي منعم‌خان متوجّهِ پایهٔ سریرِ اعلیٰ شد) کابل را بغني‌خان پسرِ خود سپرده او را بجای خود نصب کرد - و در تقویت و تمشیتِ مهمّاتِ او حیدر محمّد آخته‌بیگي را آنجا گذاشت - که مصاحب و معاونِ او بوده مهمّاتِ آنحدود انتظام دهد - و از کوته‌حوصلگی طرفین و طفل‌مشربی[۲] جانبین ناسازگاری پدید آمد - درینولا (که موکبِ عالي بدهلي نزولِ اجلال فرمود) عرضداشتِ غني‌خان بدرگاهِ گیتي پناه آمده نارضامندیِ حیدرمحمّد آخته‌بیگي بظهور پیوست - بنابران باستصوابِ منعم‌خان حیدرمحمّد را منشورِ طلب صادر شد - و بجهتِ کمکِ غني‌خان و اعانتِ او شکوی پسر فراچه و درویش محمّد و خواجه دوست و خواجگي محمّد حسین برادرِ محمّد قاسم خان و جمعي کثیر را بسرکردگيِ ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بکابل روان ساختند - فرستادها رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیابِ امن و امان شدند ॰

القصّه حضرتِ شاهنشاهي چند روز در خطّهٔ دلگشای دهلي افاضهٔ عدل فرموده روزِ آذر نهمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه دومِ ربیع‌الثّاني تصمیمِ عزیمت بدارالخلافهٔ آگره نمودند و از راهِ دریای جون برکشتي سوارِ دولت شده توجّه فرمودند - اعیانِ سلطنت و ارکانِ دولت بمقدارِ گنجایشِ کشتیها و زورقها سامان و آرایش داده متوجّه گشتند - و اردوی بزرگ از راهِ خشکي متوجّهِ آن‌سمت گشت - و روزِ فروردین نوزدهمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دوازدهمِ ربیع‌الثّاني دارالخلافهٔ آگره مستقرِ راياتِ جلال شد - و ریاضِ آمالِ اربابِ اخلاص نضارت یافت - و جراحتِ یافتگانِ روزگار را مرهمِ شایسته پدید آمد - روزبازارِ عدالت گرم شد - راستان را بخت در کنار گرفت مستعدّان را وقت خوش شد - نهالِ دولت در بالیدن آمد - غنچهٔ اقبال شگفتن آغاز کرد - و رای عالم‌آرای شاهنشاهي در تربیتِ ملکِ صوري و معنوي در نقابِ بی‌توجّهي توجّه فرمود - درونِ قلعه (که بهترینِ منازلِ آن شهراست) اقامت واقع شد - و بتازگي طرحِ منازلِ دلکش صورت بسته عماراتِ عالي اساس یافت - و خانهای بیرام‌خان بمنعم‌خان خانخانان مقرّر شد - و هریک

---

(۲) نسخهٔ [ب] منشري ॰

و سلطانِ او درآمده شمشیر رساند - و آنحضرت خطابِ خاني عنايت فرمودند - معاديم طرفهٔ اورا یک کرور پروانه برآوردند - و آنرا هم تن نفمودند - و بنده را (که بخطاب خان اعظمي سرافراز ساختند) یک کرور جلدو عنايت کردند - معاديم ازانجمله چهل لک فيروزپور (۲) دادند - عالم پناها همه مردم اين دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان بامّیدواري خدمت میکنند - و الحال بدولت آنحضرت هریک بخطاب خاني و سلطاني سرافراز شده‌اند - چون (علم و نقاره و تمن‌توغ بیرام خان را باین کمینه عنایت فرمودند - و بعد از فتح بیرام‌خان جامهٔ داقو و خلعتِ تکّاهي و اسبابِ حشمت را عنایت‌کرده مرتبه دادند) امّیدوار است که منصبِ او نیز تعلّق باین‌کمینه داشته باشد *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از حدود پنجاب بدارالخلافهٔ آگره و ظلّ اقبال بدهلي انداختن - و ازانجا براه دریا بمستقرّ خلافت نزول اجلال فرمودن

چون (حضرتِ شاهنشاهي به نیروی بختِ بلند از فروغِ رای ممالک‌آرای یک پرده از روی کارِ خود برداشته انتظام مهمّاتِ ملکي و مالي پیش‌نهادِ همّتِ والای خود ساختند و کوته اندیشانِ تیرهٔ (۳) روزگار را دکان برهم‌زده آمد - و هریک شرمنده و سرافکنده بگوشهٔ رفتند و بتائیداتِ آسماني خاطرِ مقدّس ازین‌مهم فارغ شد) بدولت و اقبال عنانِ موکبِ عالي بدارالخلافهٔ آگره منعطف فرمودند - که در مراسمِ معدلت توجّه افزوده عالمِ افسرده را طراوتے تازه بخشیده‌آید و قوانینِ چند قرار داده‌شود که دستورالعملِ ناظمانِ حال و آینده تواند شد - و (چون راياتِ اقبال بسهرند نزولِ اجلال فرمود) حکمِ اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلّی را ازراهِ راست بسمتِ دهلي روان سازند - و موکبِ عالي بعزیمتِ شکار متوجّهِ حصارِ فیروزه شد - و چون حصارِ فیروزه مستقرّ راياتِ فیروزي‌مآثر گشت چابک‌روانِ عرصهٔ شکار بعرضِ اقدس رسانیدند که درین نواحي بیشهای یوز است - که آنرا بزبانِ هندي چیته (۴) میگویند - و طریقِ صید کردنِ آن جانورِ درنده بدیع‌ترینِ فنونِ شکار است - بنابران ضمیرِ اقدس (که نگارین‌سرای لعبتانِ صوري و معنوي ست) متوجّهِ تماشاگریِ این بساطِ نشاط شد - و حکمِ گیتي‌مطاع از نشاط گاهِ باطن به ترتیبِ این (۵) کار شرفِ اصدار یافت - فرمان‌برانِ خدمت در اندک فرصتے آلات و ادواتِ آن سرانجام داده گوے چند (که آنرا بزبانِ هندي آودي گویند) بطرزِ خاص کندند - و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکبِ اقبال بجانبِ دهلي منصرف ساختند - اگرچه در سرکارِ اعلی پیش ازین چیتهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهل لک از فیروز پور (۳) در [اکثر نسخه] تیرهٔ خاطر (۴) نسخهٔ [ا] مي نامند
(۵) در [بعضي نسخه] این کارِ شگرف اصدار یافت *

ظاهر نشد - چون کیفیت را بخادیم عرضداشت نمود از جملهٔ هزار کس کمک یانزده کس فرستادند چون اکثرے از کهنه سواران درمیان بودند ازانجا که خیالات سپاهیگری پست هریک را اندیشه نیز بخاطر میرسید - چون آب و لای موسم باران نیز درمیان بود چند روز در رفتن توقف شد - ومردم والده را واسطه ساخته صدهزار حکایت بعرض رسانیدند - که اتکه هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کار نمی‌آید - جایگیر و علوفهٔ او را تغیر باید داد - والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظهٔ خاطر و حقّ خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفتند بعرض رسانیدند - چنانچه بحضرت واضح است - فرزند عزیز محمّد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشتند - که این دادا سخنان مردم ما را هلاک کرد - هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهدشد - بهرحال بتعجیل متوجّه مهمّ دفع بیرام‌خان شوید - این دولتخواه دانست که غرض چیست - توکّل بعون عنایت الٰهی و تکیه بر دولت پادشاهی کرده متوجّه دفع بیرام‌خان شد - اکنون مهمّ بیرام‌خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانان را (که همراه او بودند) بقتل رسانیده و اقربای او را بتمام دستگیر کرده بدرگاه آورد - و عیاذًا باللّه اگر مهمّات برعکس میشد معلوم بود که کارها می‌انجامید - و حقیقت آن مهم بیرام‌خان خود نیز بعرض رسانیده باشد - و بعد از فتح بیرام‌خان هریک از دولتخواهان (که دران معارک نبودند - و خدمت هریک معلوم آنحضرت شده باشد) ده چند آن بعنایت و التفات پادشاهی سرافرازی یافتند - هنوز دولتخواهان (که در جنگ بودند) یک کس را پرسیده نشد که جان[۲] محمّد سلطان بهسودی را (که دو روز در قلعهٔ جالندهر بود) سفارش نموده خطاب خانی گرفتند - و بغیر او همه ده‌چند از تردّد خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند - چون [بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمّد (که در چنین معرکهٔ کلانے شمشیر زده) رسید] مهربانی (که کرده اند) آن بود که روز[۳] اوّل حکم کردند که نام اتکه را در فرمان بنویسند - عالم پناها این دولتخواه ازینکه چشم داشت مادری دارد و غیبت نمیکند - خدا روا دارد - که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان برکف دست نهاده فرزند دوازده سالهٔ خود را همراه داشته در برابر بیرام‌خان و ده بیست از اقربای او و ملازمان وسلطانان او درآمده شمشیر زند - و هیچ یک از امرای عظام از پرگنهٔ خود بکمک نیایند - و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرام‌خان عرض کرده باشد - اینچنین سلوک باین پیرغلام کنند و جماعهٔ قورچیان بیرام‌خان (که بجاسوسی بملازمت حضرت گذاشته بود)· بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه بیابند - و یوسف محمّد خان در برابر بیرام‌خان و هیبت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان محمد (۳) در [اکثر نسخه] روز اول جنگ کردند که نام اتکه را ·

لله الحمد که جوهر بزرگ نهادی و ملتفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطرنشان جمهور عالمیان گشت - و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرداب(۲) بعی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت - و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفته * هم زمان را رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد - و عریضهٔ(۳) از خان اعظم اتگه خان بنظر در آمد - چون خبر از بعضی سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبالنامه درآورد - تا سرمایهٔ عبرت اهل هوش شود *

عرضداشت کمترین بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه * بعد از دعا و بندگی بذروهٔ عرض میرساند که چون (این دولتخواه در دهلی بشرف آستانبوس رسید - و بندگان حضرت عنایت و التفات بیدریغ پادشاهی را دربارهٔ این دولتخواه مبذول داشته بعلم و نقاره و شمشیر بیرام خان سرافرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند) واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت و سرافرازی خدمت بتقدیم رساند - که هیچ یکی از دولتخواهان را در رعایت بنده سخنی نباشد - چون خبر رسید (که حرامخوران و فتنه جویان بخط و خبر بیرام خان را در نواحی فیروز پور آورده اند) حکم شد که ارکان دولت جمع شده درانچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند - دران مجلس کتابت بیرام خان (که بدرویش محمد خان فرستاده بود) رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ آنحضرتم - امّا میخواهم که انتقام خود را از وکلای آنحضرت بگیرم - هریک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهت دفع بیرام خان میگفتند چون (دران دو روز اسباب حشمت خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده بود) بخود قرارداد که مصدر خدمتی لایق گردد - در مجلس بحضور ارکان دولت (که خورد و کلان حاضر بودند) دراز نفسی و فضولی کرده داد(۴) طلبید - که مهم بیرام خان بعون عنایت الهی و بتوجه نامتناهی پادشاهی بفقیر رسید - که هرجا ورخورد یا روبرو شود اگر پای کم آرد از کنیزان و فواحش کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرام خان مهم کلانی ست - مادام (که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند) صورت گرفتن آن محال است - چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران دراز نفسی نکرد - و بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند - میتواند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر رود و هرچیزی که ظهور یابد روز بروز عرضداشت نماید - واجب العرض بندهٔ دولتخواه درجهٔ قبول یافت حکم شد که باتفاق آمرای عظام متوجه دفع بیرام خان شود - و نیز حکم شد که هزار کس کمک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی رهتک و پرگنهٔ مهم توقف نمود - از کمک انری

(۲) نسخهٔ [ی] ارتکاب (۳) در نسخهٔ [ی] این عریضه را نیاورده (۴) در [چند نسخه] داد طلبید *

ملازمت خواهید شد) این هراسندها (بیرام‌خان را گذاشته - و از همراهي تخلّف نموده) ماندند و بیرام‌خان متوجّهِ عتبهٔ اقبال شد - لشکرِ پادشاهي در حدودِ آن کوه مستعد بوده انتظار میبرد و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزّه پیدا شدند - وفریبو از لشکرِ پادشاهي برخاسته - و خوشحالي روی نمود - و فتنه‌اندوزان را روزِ ادبار آمده روی سیاه گشت - و ازانجا روی بدرگاهِ معلّی آورد و در آبان ماهِ الٰهي موافقِ محرم (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت روپاک درگردن انداخته سجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورد - و سرِ خاکساري در پای فلک پیمای حضرتِ شاهنشاهي نهاده (چه از درد[۲] و چه از شرمِ گناه - و چه از شوقِ عفو) به‌هاي‌هاي بگریست - حضرتِ شاهنشاهي عذرِ او پذیرفته بدستِ اقدس سرِ بیرام‌خان را از زمینِ عجز برداشته در آغوشِ مکرمت گرفتند - و فوطه از گردنِ او برداشته اشکِ ندامت و گردِ خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند - و بزبانِ عذر پذیر پرسشِ احوال فرموده بقانونی (که در ایّامِ وکالت جای بیرام‌خان بردستِ راست معیّن بود) بهمان قانون در نشستن بجانبِ راست اشارت فرمودند - و منعم خان را در پهلوی بیرام‌خان حکم فرمودند و دیگر اُمرا و ارکانِ سلطنت و اعیانِ مملکت باندازهٔ قدر و منزلت مقام کردانند - و بزبانِ مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گردِ حجاب و غبارِ خجالت از صفحهٔ پیشانیِ او بکلّي زایل گشت - اما همان سخن است که ٭ مصراع ٭ اگر گناه ببخشند شرمساري هست ٭ آنگاه از بارگاهِ مقدّس برخاسته خلعتِ فاخره (که در هرکرامت پرور داشتند) به بیرام‌خان التفات فرمودند - و از روی خشنودیِ باطنِ اقدس اورا رخصتِ سفرِ حجاز دادند - و بمقتضای پاسِ قواعدِ حزم و دوراندیشي (که اساسِ هرکار - خامه مدارِ دارالملکِ سلطنت برانست) تورسون محمّد خان و حاجي محمّد خان سیستاني را همراه دادند که تا اقصای ممالکِ محروسه بدرقه شده از ممالکِ محروسه بسلامت گذرانند - تورسون محمّد خان و حاجي محمّد خان سیستاني از حدودِ ناگور مراجعت نمودند - در یکی از روزها بیرام‌خان زبانِ طعن گشوده بحاجي محمّد خان سیستاني گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائیِ هیچکس آنقدر کوفت نکرد که از تو - اینهمه حقوقِ قدیم را فراموش کردي - حاجي محمّد خان در جواب گفت شما باوجودِ آن‌همه دعویِ اخلاص و فزونیِ تربیتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني و آن‌همه مراحم و اشفاقِ حضرتِ شاهنشاهي بغي نموده شمشیر کشیدید - و روی‌داد آنچه روی‌داد - من اگر ترکِ صحبتِ شما کرده‌باشم چه دور باشد - و چه کرده‌باشم - بیرام‌خان شرمنده شد - و هیچ سخن نگفت - و از ثقات شنیدم که بیرام‌خان پیوسته درین راه ازین سخنِ نفس‌الامري اظهارِ دردمندي کردے ٭

---

(۲) در [بعضے نسخه] چه از سر درد - و در [بعضے] چه از سرور ٭

اگر بدامانِ اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این انقادهٔ راه عجز را از خاک بردارند تارک نیازمندست و خاک آن آستان - جمال‌خان ببارگاه شاهنشاهي رسیده عریضهٔ او را گذرانید - و بزباني نیز خلاصهٔ مقصد را معروض داشت - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانهٔ چنین موهبتِ عُظمی عذرِ نامسموعِ او را اِصغا فرمودند - و ازانجا (که فطرتِ عالي از عفو التذاذ مي‌یابد) گشاده پیشاني و شگفته خاطر بر تمامیِ جرائمِ او رقمِ عفو کشیدند - و برای تسلّیِ خاطرِ او مولانا عبدالله سلطان‌پوري را باچندے از مقرّبانِ بساطِ اقبال مصحوبِ جمال‌خان فرستادند - که خاطرِ بیرام‌خان را بنویدِ عفو و مژدهٔ التفات مطمئن ساخته بعتبه‌بوسي آورند - فرستادها شرائطِ مرحمت بجای آوردند - لیکن تسلّیِ بیرام‌خان نشد - و گفت که من[۲] از کردهٔ خود خجلت‌زده و سرافکنده ام و مستوجبِ هرگونه سیاست گشته‌ام - مرا ازمکارمِ اخلاق و جلائلِ الطافِ خدیوِ زمان خاطر جمع است اما از بزرگانِ چغتائي و سایرِ اولیای دولتِ قاهره هراسانم - اگر (منعم خان آمده تسلّیِ من نماید - و پیمانِ درست و عهدِ موکّد درمیان آرد) بوسیلهٔ او میتوانم که از عصیانِ بغي برآمده سجدهٔ آستانِ اقبال نمایم - و رخصت حاصل کرده بقیّهٔ عمر را در امکنهٔ شریفه گذرانم و بدست‌آویزِ تضرّع و تخشّع در تدارک و تلافیِ جرائم و آثامِ خود بکوشم - چون بحرِ احسان درجوش بود این ملتمسِ او نیز بقبول موصول شد - رایاتِ اقبال درحدودِ قصبهٔ حاجي‌پور (که نزدیک دامنِ کوهِ مذکور درمیانِ آبِ ستلج و بیاه است) نزولِ اجلال داشت که منعم‌خان و خواجه‌جهان و اشرف‌خان و حاجي محمّد خان سیستاني را فرستادند که خاطرِ بیرام‌خان را بمواعیدِ عنایت و مواثیقِ التفات مطمئن ساخته بملازمتِ عالي آورند - فرستادها با چندے دران تنگنای وحشت (که پناه برده بود) رفتند - هجومِ زمینداران شده بود - و بحمیّتي (که درمیانِ زمینداران ممالکِ هندوستان مقرّر است) کشته شدن را قرارداده ایستاده بودند - فرستادها مضائق را طي‌کرده در قلعهٔ (که بیرام‌خان بود) رفتند - چون نظرِ بیرام‌خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد - و دانست که آنچه (از زبانِ حضرتِ شاهنشاهي میرسانیدند) بیانِ واقع بوده است - از روی امّیدواري پیشتر آمده دریافت و از فرطِ خجالت رقّت نمود - منعم‌خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام‌خان را متوجّهِ عتبهٔ عالي ساخت - بابای زنبور و شاه قلي محرم دست در دامنِ بیرام‌خان آویخته بنیادِ گریه و زاري کردند - که غدر است - زنهار شما نروید - منعم‌خان و سایرِ فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمندِ شان نیامد - و همانا که ایشان را اندیشه از خود بود - و لهذا چون منعم خان گفت (که شما امشب در همین‌جا بوده منتظرِ خبر باشید - و بعد ازانکه خاطرِ شما جمع گردد متوجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب] که من اگرچه از کردهٔ خود ٭

بمقتضای عواطفِ خسروانی پایهٔ قدر و اعتبارِ اورا افزوده بمزیدِ تقرّب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصهٔ پنجاب باو و برادرانِ او مرحمت شد - ودرین ایّام (که عرصهٔ لاهور مخیّمِ اقبال بود) خانِ اعظم را عارضهٔ روی‌داد - عاطفتِ شاهنشاهي اورا در لاهور گذاشت - وگیتي‌خدیو بقایدِ اقبال متوجّهِ لشکرے (که بسرکردگیِ منعم خان گذاشته بودند) شدند ٭

نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بصوب کوه سوالک - و اتمام کار بیرام‌خان

چون بیقین پیوست [که بیرام‌خان پیشِ راجه کنیس (۲) در تلوارہ (۳) (که در میانِ کوهِ سوالک جائے مستحکم است) پناه جسته دران جبال متحصّن است] بنابران خدیوِ صورت و معني هیزدهمِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبهٔ دهمِ محرّم سالِ (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هلالي بقایدِ توفیقِ ایزدي متوجّهِ آنصوب شدند - که بےمداخلهٔ مکر و تزویرِ اربابِ غرض آن مهم بانجام رسد و جهان بمیامنِ دولتِ ابد پیوند آسودگي بیند - آردوی معلّی در ماچهیوارہ انتظارِ موکبِ عالي میبرد که گیتي‌خدیو با عزمے حق‌اساس کوچ بکوچ سایهٔ عاطفت بران حدود انداخت - منعم‌خان و سایرِ بزرگانِ لشکرِ اقبال مراسمِ استقبال بجای آورده بدولتِ کورنش سربلند گشتند - و ازانجا بقایدِ توفیقِ ایزدي متوجّهِ انجامِ مقصود شدند - و در اثنای راه میرمنشي (۴) و خواجه سلطان علي (که در قضیّهٔ تردي بیگ خان فرار نموده سفرِ حجاز اختیار کرده‌بودند) بشرفِ آستان بوس استسعاد یافتند - و چون حوالیِ سوالک مقرِّ راياتِ فیروزي گردید فوجے از دلاورانِ عساکرِ نصرت‌قرین چون اقبال پیشدستي نموده بےتحاشا به تنگنای کوهستان در آمده دادِ دستبرد دادند و بسیارے از جنودِ هنود و رُؤسای ایشان (از رایان و راجهای کوهي) علمِ مدافعه برافراختند میانِ این‌مردم و عساکرِ ظفراعتصام هنگامهٔ نبرد گرم شد - و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکرِ منصور سعادتِ شهادت دریافت - و بتائیدِ الٰهي شکست براجها افتاده بقدمِ ادبار راهِ فرار پیش گرفتند - و بسیارے ازین سیه‌بختانِ کوه نشین علفِ تیغِ عساکرِ اقبال گشتند ٭

و (چون طنطنهٔ ورودِ راياتِ ظفر آیات بنواحیِ کوهستان به بیرام‌خان رسید) عاقبت اندیشي نموده سرِ انصاف در گریبانِ خجالت و ندامت برد - و جمال‌خان نام غلامِ معتمدِ خود را بالتماسِ عفوِ تقصیرات و صفحِ جرائمِ خود فرستاده بزبانِ عذر خواهي در آمد - که از وقوعِ بعضی امور (که بطریقِ اضطرار نه بر سبیلِ اختیار بوقوع آمد) عرقِ انفعال بر جبین و روی ندامت برزمین دارم

---

(۲) نسخهٔ [ا] کشن - و نسخهٔ [ه] کیس - و نسخهٔ [ح] کنیش (۳) نسخهٔ [ط] بلوارہ (۴) نسخهٔ [ط] میر اشرف خان منشي ٭

دیگررا (که پیشتر از خبرِ طغیانِ بیرام خان رخصتِ ملتان کرده بودند - و ملتان از محمدقلي خان برلاس تغیّر یافته بجایگیرِ این مردم مقرّر شده بود) دریں هنگام (که شمس‌الدّین محمّد خان اتکه متوجّهِ استلامِ عتبهٔ عالي شد) بموجبِ قرار داد آن جماعت را بملتان روانه ساختند - و از گرفتاریِ روزِ هیجا ولي بیگ (که زخمهای کاري داشت) در زندان فوت کرد - سرِ او را بجهتِ عبرتِ خلائق بجانبِ ممالکِ شرقیّه فرستادند - و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامیکه بوسائلِ مقربانِ بساطِ عزّت نجات یافته دیگربار بتقدیمِ مآثرِ عبودیت و اخلاص بدرجاتِ ترقّي تصاعد نمودند چنانچه خصوصیّاتِ احوالِ هریکي بجایِ خود گذارش خواهد یافت ●

سبحان‌الله هرکه (بدخواه‌تر بود - و فتنه انگیزتر) همان را دستِ قدرت چیده چیده بسیاستی رسانید علی‌الخصوص ولي بیگ (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) چنین سزا یافت که باعثِ افزونيِ عقیدهٔ راست‌بینانِ درست‌کردار شد - بهادر خان را از بخت برگشتگي آنچه سرمایهٔ هدایت و سعادت باشد موجبِ مزیدِ غوایت و گمراهيِ او شد - چون سرِ بیمغز ولي بیگ را تواچي به پرگنهٔ اتاوه (که جایگیرِ او بود) رساند فسادِ دروني و بیدولتيِ باطنيِ آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواچي را بشهادت رسانید - و ازان بیدولت چنین حرکتي ناشایسته بظهور آمد - روزی چند همراهانِ مهرکزین او را بدیوانگي رهنمون شدند - حاشا حاشا دیوانگيِ اصلي آن بود که مصدرِ آن عملِ شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگي بهشیاري آورده چارهٔ کارِ او ساختند - و اولیای دولت (که بے شایبهٔ مداهنه و مساهله نبودند) اینچنین معاملهٔ ناحق شناسانه را پوشانیدند - اگرچه بعضی از تیره خاطران امثالِ این امور را از قسمِ دولتخواهي مي‌اندیشند امّا در دیدهٔ تحقیق این قسمِ اعمال از نا دولتخواهيِ عظیم است - چنانچه باندک تاملِ معاملهٔ فهمانهٔ مخلصانه سرِّ این کار بظهور مي پیوندد ●

ورود موکب مقدس شاهنشاهي(۲) بلاهور - و دیگر سوانح اقبال

چون (موهبتي عظیم روی داد - و استیصالِ بیرام‌خان متیقّن شد - و اتکه‌خان بشرفِ بساط بوسِ عزّت استسعاد یافت) رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسمِ نشاط شکار متوجّهِ لاهور شوند - که هم شکارِ دلخواه صورت مي‌یابد - و هم شهرِ لاهور مجدّداً بمقدمِ گرامیِ آنحضرت رونق و بها مي‌پذیرد - بنابریں اندیشهٔ صواب‌انتما عساکرِ فیروزي‌مآثر را بسرکردگيِ منعم خان دران‌حدود گذاشته نهضتِ عالي فرمودند - و بتاریخِ چهارم مهرماهِ الهي موافقِ سه شنبه بیست و ششم ذی‌الحجّه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت در دارالملکِ لاهور نزولِ اجلال اتّفاق افتاد و اتکه خان بشرائفِ ضیافت و جلائلِ جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت - و حضرتِ شاهنشاهي

(۲) نسخهٔ [ه ط] حضرت شاهنشاهي ●

دور انداخت) دیدي ای دل که چسان شد حالِ بزرگانِ جهان - و پایهٔ بزرگي در چهٔ مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که (اگر پردهٔ چند لطیف‌ترازین از چهرهٔ مقصود بردارد - و جلوهٔ چند خاص نماید) چه کارها که نشود - و چه اسرار که بظهور نیاید - امّا همانا که رخصتِ اظهار ندارد - یا نظّارگی در نظرِ دور بینِ او درنمي‌آید - عمرها بدولت و اقبال بماناد - که جهان را چنین خدیو بس کمتر بدست افتاده‌است - محرّرِ این دیباچهٔ اقبال ابوالفضل نفثهٔ مصدور برآوردهٔ معروض میدارد که اگر تعلّقي نبودے و لباسِ نوکري نداشتے حرفے چند از دریافتِ خود گفتے - لیکن چون در رسمیانِ مخلوطم (ازین که کور باطنانِ ناتوان بین این حرف را از قسمِ خوشامد دانند) بیشتر ازین حرف‌سرائي نمیکنم - و این اندیشه درفطرت خانهٔ من نیست - چه آنجا رسمیانِ آلوده راه نمي‌یابد از طبیعت میگویم نه از فطرت * * بیت *

کي‌گذارد آنکه رشکِ روشني ست * تا بگویم آنچه فرضِ گفتني ست

چون عرصهٔ سهرند مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد منعم خان (که بموجبِ منشورِ دولت از کابل متوجّهِ آستان‌بوس بود) با دیگر اُمرا (مثلِ مقیم خان خویشِ تردي‌بیگ خان - و قاسم خانِ میربر و خواجگي محمّد حسین برادرِ او - و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاهِ مریض - و مولانا عبدالباقي صدر - و ملّا خرد زرگر - و پاینده محمّد - و شگون محمّد - و فریدون تغائي میرزا محمّد حکیم و ابوالفتح پسرِ فضیل بیگ - و میرمحمّد نیشاپوري) باجمعیّتِ فراوان و سپاهی بسیار بتاریخِ بیست و هفتمِ شهریور ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه هیزدهمِ ذي‌الحجّه بشرفِ بساط بوس سرافراز شد - و مشمولِ تربیتِ شاهنشاهي گردید - و بمنصبِ عالیِ وکالت و شرفِ خطابِ خانخاناني خلعتِ افتخار دربر کرد و باقي اُمرا و سرداران هریک فراخورِ مرتبه و مقدارِ خود بمراحمِ بیدریغ سربلند گشتند - و درهمین منزلِ دلگشا شمس‌الدّین محمّد خان اتکه و سایرِ مخلصانِ نیکو خدمت (که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند) بزمین‌بوسِ اخلاص سرافراز گشته بتفقّداتِ شاهنشاهي شرفِ امتیاز یافتند - و جامهٔ داقو و جامهٔ فتّاحیِ بیرام‌خان را به اتکه‌خان مرحمت فرموده بخطابِ اعظم‌خاني شرفِ امتیاز بخشیدند - و بیدولتے چند (که در عرصهٔ نبرد دستگیرِ قهرمانِ اقبال شده بودند) چون ولي بیگ و پسرش اسمٰعیل قلي و حسین خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را زنجیر در پای و غُل در گردن با غنائمِ فراوان بنظرِ اشرف در آوردند - و علمے (که برای روضهٔ رضویّهٔ مشهدِ اقدس مکلّل بجواهر ترتیب داده توفیق برفرستادن نیافته بود) ازینجمله بود - ورودِ آن علم سعادت از فواتحِ تفاؤلاتِ شاهنشاهي شمردند - و محمّد قاسم خان نیشاپوري و ابوالقاسم برادرِ مولانا عبدالقادر آخوند و جمعے

[۱] رسمیات (۳) نسخهٔ [اح ط] میرنحر (۴) نسخهٔ [۵] حسن خان *

امّا اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي بجانبِ ماست - و نيز ما را راى گريز نيست - امروز روزِ جان‌فشاني ست يا جان‌ستاني - و يوسف محمّد خان را با جمعے از بهادرانِ يكتادل پيش ساخته خود با ديگر دلاورانِ يكجهت آمادهٔ نبرد شد - در زمانيكه بيرام خان منحرف شده‌بود (كه آن خواهشِ مذكور را بعمل درآرد) اين ناموس طلبانِ نبرد دوست تيغِ انتقام از نيامِ همّت آخته بر فوجِ بيرام‌خان تاختند - مردمے (كه همراهِ بيرام خان بودند) اين انحراف را فرار انديشيده برهم خوردند بيرام‌خان ناچار برگشت - و خجلت زدهٔ ادبار شد - و بتائيدِ ايزدي باوجودِ عدمِ اتّفاق و كارشكني مردم و دل باى دادنِ چنان چنين نصرتے(۲) (كه طرازِ فتوحات تواند شد) روى داد - و هركدام از مخالفانِ تيره بخت (چه آنانكه بتعاقبِ گريختها شتافته بودند - و چه جمعے كه همراهِ بيرام‌خان دل به‌پيكار بسته) بجانبي پراگنده شد - و عساكرِ نصرت‌اعتصام تعاقبِ لشكرِ ادبار نموده بسيارے را طعمهٔ تيغِ خون‌آشام ساخت - و گروهے را زخمي و نيم‌كشته بخاک و خون يكسان‌كرد - تا دوگروه مجاهدانِ اقبال تعاقبِ اين گروهِ مخذول نمودند - و اسمعيل قلي‌خان را زنده گرفته آوردند - و مقارنِ آن خبر رسيد كه ولي‌بيگ زخمي در نيشكرزارے مختفي‌ست - اورا نيز تيزدستانِ هوشمند گرفتار ساختند و حسين‌خان بزخمِ تير كور شد - و يعقوب همداني و احمد بيگ و بسے از اعيانِ مخالف گرفتارِ كمندِ مكافات شدند - و غنيمتِ فراوان بدستِ اولياى دولتِ قاهره افتاد - و آتكه‌خان فرطِ دوراانديشي بكار برده از پسِ گريختها بسيار نشتافت - و بمحضِ تائيداتِ غيبي اين‌چنين فتحے (كه عنوانِ فتوحات تواند بود) از مكمنِ اقبال بظهور رسيد *

حضرتِ شاهنشاهي (بعزمِ درست - و راى راسخ - و خاطرِ خرسند- متوسّل بدرگاهِ ايزدي بوده بباطن با خدا - و بظاهر صيدكنان و شكارافكنان) نهضت ميفرمودند - در نواحيِ سهرند مژده‌رسانانِ اقبال بشارتِ ظفر و فيروزي و نويدِ دولت و بهروزي بمسامعِ عليّه رسانيدند - و جهانِ برهم‌خورده بتازگي آرام يافت - لوازمِ شكر و سپاس بوقوع رسيد - و مراسمِ نشاط و شادماني بتقديم پيوست مهامِ سلطنت انتظامِ تازه يافت - كوته حوصلها را فراخيِ مشرب پديد آمد - ساده‌دلانِ هيچمدان را سررشتهٔ دانش بدست افتاد - دولت از دستِ مغروران خلاص شد - پادشاهِ وقت از ستمِ شريكيِ ناحق‌شناسان نجات يافت - خردمندان را افزايشِ دريافت نصيب گشت - دولت روى نمود اقبال چهره گشاد - عالم طراوتِ تازه يافت - زمين و زمان نضارتِ نو گرفت - كورباطنانِ حسدپيشه در مغاکِ خاكساري فرو رفته خاکِ ادبار برفرقِ ايشان ريخته آمد - جهانِ پير جوان شد انصاف(۳) پيدا و معدلت آشكارا گشت - يک پرده (كه از جمالِ جهان‌آراى خود خديوِ زمان

---

(۲) در [بعضي نسخه] فتحے (۳) در [چند نسخه] انصاف بزاد - معدلت اشكارا گشت *

اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي صفوفِ نبرد را بمردانِ کار و بهادرانِ کارزار بیاراسته - و دلاورانِ جنگجو و پُردلانِ پرخاش خو را دلداري داده روان شد - قولِ باخلاص و اهتمامِ او رونق یافته - و برانغار بشجاعتِ محمّد قاسم خان نیشاپوري استحکام گرفت - و جرانغار بشهامتِ مهدي قاسم خان انتظام پذیرفت - و علي‌قلي‌خان اندرابي و قیاخان صاحبِ[(۲)] حسن و بعضي از کارطلبانِ عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکهٔ شگرف گشتند - و فرّخ خان با برخی از دلاورانِ در التمش آمادهٔ نبرد گشت - و یوسف محمّد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میانِ قول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردمِ همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان درمیان آورده پیشتر از شروعِ پیکار نحوے دل جمعي بهم رسانده - با بیرام خان اگرچه مردمِ بسیار همراه نبود امّا از روی کیفیت افزوني داشت - و نیز اعتمادِ بیشتر بر این لشکرِ پادشاهي بود - که اکثرے از بدنهادي و بددلي و دو زباني نوشتها میفرستادند •

و چون (این دولشکر در موضعِ گوناچورِ مذکور در اواسطِ شهریور ماهِ الٰهي موافقِ اوائلِ ذی‌الحجّه بهم نزدیک رسیدند) کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست - اگرچه (در اوّلِ کارزار فوجِ پیش از غنیم چنان روی تهوّر بجنگ آورد که اکثرِ فوجهای لشکرِ اقبال راهِ فرار پیش گرفت) اتکه‌خان با بسیارے از فوجِ خود و یوسف‌محمّدخان با معدودے درمیدانِ نبرد ایستاده از نفاق و بیدلیِ مردم حیرت افزا بوده استمدادِ همّت از باطنِ اقدسِ شاهنشاهي مینمودند - درین هنگام (که مردمِ بیرام‌خان اکثرِ مردم را برداشته تعاقب نموده‌اند - و بیرام‌خان با فوجِ‌خود بخیالِ نصرت تبختر کنان مي‌آید) فوجِ اتکه خان (که در پناهِ پشتهٔ ایستاده بود) پیدا میشود - بیرام خان بمدافعت پیش مي‌آید اوّل فیلان را که (سرکردهٔ آن فیلِ‌تخت‌روان بود) میراند - و خود از عقبِ آن روان میشود - ناگاه اقبالِ پادشاهي و تائیدِ آسماني نقابِ حجاب از چهرهٔ مراد گشود - میانِ این در فوجِ شالي‌پایهٔ بود فیلانِ مذکور دران‌جمجمه مي‌درآیند - و بخود درمي‌مانند - و مبارزانِ لشکرِ نصرت‌قرین به تیر زدنِ فیلبانان متوجّه میشوند - و بمحضِ امداداتِ غیبي تیرے بر فیلبانِ آن سرکردهٔ فیلان میرسد و او از گردنِ فیل آویزان میشود - بیرام خان چون مي‌بیند [که حالِ فیلان (که اعتضادِ او بودند) چنین شد] اراده میکند که از عقبِ فیلان برآمده شالي‌پایه را دستِ راست داده از جانبِ خشکي بیاید - و بتازد - اتکه خان از دوربیني و پُردلي داعیهٔ بیرام خان دانسته در مقامِ آن شد که پیشتر از ظهورِ عزیمتِ او خود بتازد - یوسف‌محمّدخان گفت که اکثرِ مردم خاکِ بے‌ناموسي بر فرقِ روزگارِ خود بیخته رفته‌اند - چه وقتِ تاختن است - اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم‌اند

---

(۲) در [چند نسخه] صاحب جیش •

چون از کمالِ دوربینی داعیهٔ یورشِ نصرت پیوند (که منبعث ضمیر الهام اندیش بود) وجهِ همّتِ عُلیا شد بجهتِ انتظامِ مهمّاتِ ممالک خواجه عبدالمجید را (که بشرفِ دیوانیِ سرکارِ اعلی سربلند بود) پایهٔ اعتبار افزوده بخطابِ آصف خانی سرافراز ساختند - و حکومتِ دارالملکِ دهلی را ضمیمهٔ منصبِ گرامیِ وزارت فرموده گوشِ هوشِ خواجه را بنصائحِ پادشاهانه (که مشتمل برصوالحِ حال و مصالحِ ملک تواند بود) بازکردند - و فرمودند که مغرورِ خرد و جاهِ خود نشوی - و پاسِ نعمتِ رسیدگی را پیوسته داشته سربلندیِ خود را در فروتنیِ خود منحصر دانی و مزدِ خدمت را عنایت و تربیتِ ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مالِ مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصائحِ ارجمند شده پیشانیِ سعادتِ خود را بسجدهٔ آستانِ عالیِ نورانی ساخت و دل در خدمت بست - و بآئینِ اخلاص و عقیدت سرگرمِ کار شد ⁕

و[۲] چون شورشِ بغیِ بیرام خان درمیان آمد بنابرمصلحت و احتیاط حکمِ قضا امضا بگرفتنِ حسین‌قلی‌بیگ صادر شده چند روزے او را بادهم‌خان سپردند - و از کمالِ مرحمتِ باطنی (که بحالِ او مخصوص بود) بادهم‌خان فرمودند - که اگر گزندے بحسین‌قلی‌بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود - و بتاریخِ سی و یکمِ امرداد ماهِ الٰهی موافقِ سه‌شنبه بیستمِ ذی‌القعده خاطرِ مقدّس را از مهمّاتِ ضروری جمع فرموده از دارالملکِ دهلی متوجّهِ دفعِ این فتنه شدند و [چون بمقتضای نیّتِ[۳] حق طویّت بسجّدِ توجّهِ کارهای شگرف (که در اندیشهٔ روزگار نگنجد) تمشیت می‌یابد] هرگاه خود بنفسِ نفیس متوجّه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداقِ این مقال بتازگی آنکه فرستادهای اخلاصمند (که رخصت یافته متوجّهِ خدمت شده بودند) بهیچ امرِ دیگر (که لوازمِ واقعه‌طلبانِ کهنه عمله باشد) نپرداختند - و تا پرگنهٔ دکدار از نواحیِ پرگنهٔ جالندهر (که میانِ دریای ستلج و بیاه است) پای همّت در رکاب داشته عنانِ سرعت باز نکشیدند و در ظاهرِ کوناچور[۴] (که از متعلّقاتِ دکدار است) سرِ راهِ بیرام‌خان بستند - بیرم‌خان در گرفتنِ جالندهر اهتمام داشت که خبرِ آمدنِ اتکه خان با عساکرِ اقبال شنید - از غرورے که داشت اتکه‌خان‌را در نظر نیاورده گرمِ پیکار شد - و ازروی پندار و نخوت مردمِ خود را دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه‌قلی‌خان محرم و برادرانِ ولی‌بیگ و اسمعیل‌قلی خان و حسین‌خان و یعقوب سلطان و سبزتلخ و گروهے از مقهوران را مقدّمه ساخت - و فوجے دیگر را بسرکردگیِ خویش ترتیب داده قریبِ پنجاه فیلِ نامی در پیشِ خود داشت - و ازین‌جانب شمس‌الدّین محمّد خان به پشت‌گرمیِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] القصه چون (۳) نسخهٔ [ه] نیت حق شناس - ودر [اکثرنسخه] نیت حق

(۴) در [بعضے نسخه] کوناجور ⁕

فرستاد - و خود نیز کمرِ همّت بدولتخواهیِ نفس‌الامري بست - و بمهابتِ توفیق صاحبِ حقیقي خود را فهمیده از ولي‌نعمتِ مجازي سر باز زد - و چون نزدیکِ تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را مضبوط کرده آمادهٔ جنگ شد - ولي بیگ به تهاره آمده شکستِ یافت - آري شمع افروختهٔ الهي را هرکس خواهد که فرو نشاند خرمنِ دولت و کامراني خود را آتش در زند - و چون هنگامِ ادبار بیرام‌خان بود در هرچه سودِ خود مي‌اندیشید زیان میدید - و چون غرض پردهٔ دیدهٔ مصلحت بین است صلاحِ کارِ خود ندانسته اسبابِ آگاهي را ابوابِ غفلت شمرده بجانبِ پرگنهٔ جالندهر روان شد ٭ ٭ شعر ٭

چون غرض آمد هنر پوشیده شد ٭ صد حجاب از دل بسوي دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس‌الدین محمد خان اتگه با عساکرِ دولت بدفع فتنهٔ بیرام‌خان - و نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بهمان سمت - و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال و بیرام‌خان - و فتح اولیای دولت

دران هنگامِ سعادت انتظام (که دارالملکِ دهلي نشیمنِ موکبِ دولت و معسکرِ جنودِ اقبال بود) خبرِ عزیمتِ بیرام‌خان از بیکانیر بجانبِ پنجاب معروضِ ایستادگانِ بساطِ جلال[۲] گشت عزائمِ پادشاهانه (که توأمِ آثارِ قضا و احکامِ قدر است) بران قرار گرفت که لشکرے شایسته فرستاده سرِراهِ بیرام‌خان را بگیرند - تا در نواحیِ لاهور غبارِ فتنه نتواند انگیخت - جمعے از کوته اندیشان برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجّه شده آمادهٔ جنگِ او شوند - و جمعے میگفتند که لشکرِ اقبال تعین باید کرد - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای وقت قبولِ هردو رای فرموده قرار بران دادند که افواجِ قاهره پیشتر روند - و بعد ازان آنحضرت نیز متوجّه شوند - بعد از درازیِ سخن ماهم انگه شفقتِ مادري منظور داشته ادهم‌خان را نگاهداشت - و شمس‌الدّین محمّد خان اتگه و پسرش یوسف محمّد خان کوکلتاش و مهدي قاسم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوري و علي‌قلي‌خان و میرلطیف[۳] و حسن خان خویشِ شهاب‌الدّین‌احمد خان[۴] و جمعے کثیر را بجانبِ پنجاب نامزد فرمودند - تا خان‌خانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید - و شمس‌الدّین محمّد خان با این اُمرای عظام تکیه براقبالِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهي نموده بصوبِ پنجاب روان شد و بعد از روان ساختنِ اُمرای مملکت‌گشا خود بنفسِ نفیس بجهتِ مزیدِ احتیاط سامانِ یورشِ پنجاب فرمودند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ط] جاه و جلال (۳) در [بعضے نسخه] میرلطف (۴) در [چند نسخه] شهاب خان ٭

جرائم و تقصیراتِ او را بالکلّیّه عفو فرمائیم - و هر وقتے (که شوقِ ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید) بملازمتِ اشرف طلبیم - که رفعِ حوائجِ او شود - وچون هنوز خدماتِ او ملحوظ و منظور است (با آنکه هزار برابرِ آن خدمات رعایت یافته) میخواهیم که نامِ او (که سالها باخلاص و ارادت وانقیاد و اعتقاد در جمیعِ امصار و بلاد منتشر شده) ببغي و عناد و افساد مشهور نشود و در آخرِ عمر در زمرهٔ قراچه قرابخت مذکور نگردد - بنا بر حقوقِ عبودیت او را آگاه ساختیم- زنهار که خیالِ دیگرے نکند - و یقینِ خود داند که (اگراز روی جهل وکوتهاندیشي از راه رود - و نخوت و پندار دماغِ او را پریشان ساخته در سلکِ اهلِ ادبار درآرد) بدولت و اقبال با عساکرِ نصرت اعتصام بعزیمتِ رفع و دفعِ او متوجّه شده بعنایتِ بیغایتِ الٰهي دمار از روزگارِ او بیرون خواهیم آورد امّید است که دریںحالت (که عنفوانِ اقبالِ خلافتِ ما - و آغازِ ادبارِ اوست) فتح عظیم روی دهد و او مغلوبِ عساکرِ اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد - بیدولتيرا ازیںمعني استدلال نمي‌نماید که او دریں پنج سال مردمِ خود را چگونه رعایتها کرد که بروزِ واقعه بکار آیند - و از کوتهاندیشي و ناداني نمیدانست که دولت وابسته بعنایتِ الٰهي‌ست - هرگاه آن عنایت نباشد نوکرِ بیدولت بکار نمي‌آید چنانچه برأیالعین دیده‌میشود که آنها را (که فرزند و برادر میگفت - و هرگز با ایشان گمانِ جدائي نداشت) برهنمونيِ سعادت اکثرے ازو جدا شدند - و آنانکه مانده‌اند یکیک جدا شده بدرگاهِ معلّی مي‌آیند - و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت - دریںمقام غیر از تسلیم و رضاجوئي چیزے فایده ندارد ٭

٭ بیت ٭

سرِ نیاز بباید نهاد و گردنِ طوع ٭ که هرچه حاکمِ عادل کند همه داد است

خانخانان (که روزِ ادبارِ او نزدیک رسیده بود - بلکه در شبِ تاریکِ ادبار بسر میبرد) ازیں کلماتِ موعظت (که دستورالعمل سعادت تواند بود) پندپذیر[۳] نشد - چون گویم که باعثِ مزید شورشِ او گشت - لیکن دانا داند که بسعيِ خود در مهلکهٔ بےناموسي شتافت - و با جمله از پرگنهٔ بیکانیر متوجّهِ پنجاب گردید - چون در حدودِ قلعهٔ تبرهنده[۴] (که بجاگیرِ شیر محمّد دیوانه بود) رسید عبدالرّحیم پسرِ خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزدِ شیر محمّد (که از مخصوصانِ او بود) گذاشته ازانجا بگذشت - و شیرمحمّد حقِّ وليِنعمتِ اصلي را بهنردانسته ازو فرار نمود - و تمامِ اسباب و اشیا را (که در تبرهنده گذاشته بود) متصرّف شد - و اهل و عیال را بملازمت آورد - و درویش محمّد ازبک مظفرعلي را (که بطلبِ او آمده بود) مقیّد ساخته بدرگاهِ معلّی

---

(۲) نسخهٔ [د] ارادت ملازمت (۳) نسخهٔ [ب] متا ر و پذ پذیر (۴) نسخهٔ [د] تبرنده - و در [بعضے نسخه] تپرنده ٭

اگرچه ازو آزارِ بسیار یافته‌ایم امّا او را هنوز بهمان دستور خانی‌خانان مهربانیها نموده‌ایم - و بجهت تسلّیِ خاطرِ او سوگندهای مغلّظ یاد کردیم - که قصدِ جان و مال و ناموسِ او نداریم - و چون (به تمشیتِ مهمّاتِ جهانبانی بنفسِ نفیسِ خود متوجّه شده ایم) او بحالِ خود بوده مدّعیاتے که داشته باشد عرضداشت نماید - بنوعیکه لایق‌دانیم حکم فرمائیم - چون در بعضی اوقات عرض‌مینمود که وقت شده‌است (که بدولت و سعادت بمهمّاتِ سلطنت پردازند) تصوّر چنان بود که بشنودنِ این خبرِ خیر اثر مسرور گشته در مقامِ تسلیم و رضا راسخ‌دم و ثابت‌قدم باشد - و چنان بموقفِ عرض رسید که از کمالِ میل و توجّه (که بدین امور داشته و دارد) حقوقِ نعمت و تربیتِ خاندانِ والای ما (که چهل سال‌است که در ذمّهٔ اوست - و من‌المهد الی‌العهد پرورش یافته) بالکلّیه فراموش کرده گوش بسخنِ این جماعتِ مفسدِ مفتّن[۲] دارد - که بواسطهٔ اغراضِ نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهلِ بغی درآرند - و درین آخرِ عمر از سعادتِ اخروی محروم گردانند و بشقاوتِ ابدی مبتلا سازند - چنانچه از کمالِ شیطنت و خساست[۳] و خود پسندی که دارند معقولِ او ساخته او را از راه برده‌اند - و بولدِ اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و بتتارخان پنج بهیّه نیز کس فرستاده که او در دامنِ کوه آمده آهنگِ خرابی و دست اندازی کرده ازانحدود درآید - و خود خیالِ لاهور کرده - که دران حدود رفته بنیادِ فتنه و فساد نموده طریقِ مخالفت سپرد - و در اطرافِ ممالکِ محروسه خلل انداخته چراغِ دولتِ این خاندان را (که برافروختهٔ فروغِ ازلی و برافراختهٔ دستِ قدرت است) بدمِ سرد منطفی سازد - و همانا که پردهٔ غرور و پندار دیدهٔ اعتبارِ او را کور ساخته نمیداند ●

● بیت ●

چراغی را که ایزد برفروزد ● هرآنکس پُف کند ریشش بسوزد

چون [نظر بآن همه اخلاص و اعتقادے (که از چهرهٔ احوال و جبههٔ اعمالِ او واضح ولایح بود) این امورِ مبنی بر شرور ازو دور مینمود و مینماید - و باور نمی‌آید - چراکه پروردهٔ نعمت و تربیت کردهٔ این دودمانِ عظیم‌الشّان است - واطاعتِ حکمِ ما برو واجب و لازم] بر سبیلِ حجّت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمالِ قبیحه گذرانیده این جماعتِ مخذول العاقبت را (که باعثِ نقصِ دولت و عزّتِ او شده بجهتِ اغراضِ خود در پیِ بغی و عدوانِ اویند) مقیّد ساخته بدرگاهِ معلّی فرستد - و چون [ما درین پنج سال ملاحظهٔ خاطرِ او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده‌ایم - و بهر چه عرض کرده (خواه معقول - خواه نامعقول) از صوابدیدِ او بدر نرفته ایم] او هم این حکمِ مارا سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلّف‌نورزد - که هرگاه باین‌حکم عمل نماید خاطرِ اشرف برو صاف ساخته

---

(۲) نسخهٔ [د] متفتن (۳) نسخهٔ [د] خباثت ●

جهانباني جنّت آشیاني را (که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است) از کمال بے اعتباري بنان(۲) تهي محتاج ساخته‌بود - چه قصدِ خون و ناموسِ همهٔ آنها داشت و از ملازمان و خدمتکارانِ بابري (که سالها بامّیدواري خدمت کرده مستعدّ رعایت و عنایت شده بودند) تجویز نمیکرد که اقلّ مرتبه وجهِ معیشتي داشته باشند - و جمعي (که در شکارها و سواریها در ملازمت میگشتند - و خود را بهزار محنت و مشقّت قرار بخدمت داده‌بودند) در هر چند روز سفیهها ساخته بخونِ آنها تشنه بود - و انواعِ بے‌اعتدالي و بے اندامي مینمود - و اگر از نوکران او صدگونه گناه (مثلِ خون و دزدي و راه‌زني و تاراج و انواعِ فسق و فجور) بظهور مي‌آمد بواسطهٔ میل و مداهنه همه را در میگذرانید - و اگر از ملازمانِ درگاهِ والا اندک چیزے واقع میشد یا کسي بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراجِ ایشان تاخیر نمي‌نمود - و تا خبر شدن انواعِ جفا و بے‌آبروئي میرسانید - و بعضے از کمالِ دناءت ولیامت خود را بخدمتِ او قرار داده بودند - و خوشامد میگفتند مثلِ شاه قلي نارنجي و محمّد طاهر و لنگ ساربان - و او از سادگي آن طایفه را راست‌گو دانسته تربیت مینمود - و تقویتِ ایشان میکرد - چنانچه شاه قلي بے‌اندامیها کرده فرمان دسفیده و محمّد طاهر آن نوع جوابِ درشت داد که مستوجبِ زبان‌بریدن بلکه کشتني شده بود - و او شنیده تغافل نمود - و لنگ ساربان در پیشِ جمعے بحضورِ او آنچنان لفظ درشتي(۳) گفته که او نیز مستحقّ سیاست بود و ولي بیگ را خود میداند که در میانِ قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته - بے‌شایبهٔ خدمتي و اصالتي و حالتي بهمین نسبت (که داماد اوست) آورده(۴) بر امرای عظام گذرانید - حتّی بر سیّدقلي میرزا (که بعلوّ سیادت و انتسابِ سلطنت ممتاز بود) تقدیم داد - و حسین قلي را (که تا غایت بمرغي پنجه نزده) در برابرِ اسکندرخان و عبداللّه‌خان و بهادرخان رعایت نمود - و جایگیرهای آبادان داد - و خوانینِ عظام را بجایگیرهای ویران خرسند ساخت - و درین‌اوقات در اکثرِ مجالس ازو چندین امور سر برمیزد که باعثِ رنجش و آزارِ خاطرِ فیض‌مآثرِ ما میشد - چون (خاطرِ او پیشِ ما عزیز بود - و اورا دولتخواهِ بیغشِ این دودمان میدانستیم - و بر قول و فعلِ او اعتماد تمام داشتیم) این‌همه اعمال و کردارِ ناهموارِ اورا عینِ خیرخواهي و محضِ نیک‌اندیشي تصوّر نموده دیده و دانسته بکرمِ عمیم در میگذرانیدیم - تا درین‌اوقات بعرض رسید که او بسخنِ همین جماعتِ باغیه قصد دارد که معدودے چند (که بما همراه بودند) جدا ساخته مارا تنها گذارد - بملاحظهٔ دفعِ این‌شرارت از دارالخلافهٔ آگره متوجّهِ دارالملکِ دهلي شدیم - و باو نوشتیم که بعضے امور بظهور آمده و سخنان بعرضِ اقدس رسیده که بخاطرِ اشرف قرار نمي‌یابد که او درین‌اوقات ملازمت تواند نمود

---

(۲) در [اکثر نسخه] بقه‌نان (۳) نسخهٔ [د] زشتي (۴) نسخهٔ [دي] اورا برامرای •

که او را باُمّیدواری تمام آورد - چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت‌نامهٔ نوشته پیش بیرام‌خان فرستادند - که اگر بختور و دولتمند خواهد بود پذیرای این نصائح ارجمند گشته در حصولِ سعادتِ خود خواهدکوشید - بجهتِ مزیدِ آگاهي و پند پذیری هوشمندانِ حال و آینده نقلِ آن منشورِ دولت را بجنس مینویسد ●

فرمان جلال‌الدین والدنیا اکبر پادشاه غازي (۲)

خان‌خانان بداند که [چون او پروردهٔ نعمت و تربیت کردهٔ عنایت و عاطفتِ این دودمانِ عالیشان است - و حقوق خدماتِ شایستهٔ او درین درگاه ثابت - و حضرتِ پادشاه جنّت‌آشیانی (طیّب‌اللهُ‌ثراه) بواسطهٔ صدقِ نیّت و اخلاص (که ازو مشاهده نموده بودند) او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امرِ عظیم‌القدرِ اتالیقیِ ما را باو تفویض فرموده بودند] بعد ازآنکه (آنحضرت از تنگنای جهانِ فاني بفضای عالمِ جاوداني رحلت فرمودند - و او از روی اخلاص و دولتخواهي کمرِ صدق و جان‌سپاري برمیان بسته متعهّدِ مهمّاتِ وکالت شد) ما نیز بملاحظهٔ سبقتِ آن خدماتِ و نیک اندیشیهائی (که بظهور میرسانید) زمامِ حلّ و عقد و رتق و فتقِ امور را چنان بقبضهٔ اختیارِ او گذاشته بودیم که مزیدے بران متصوّر نتواند بود - چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و ارادہ کرد بعمل آورد - تا آنکه درین‌پنج سال چندین‌امورِ ناشایسته ازو بظهور آمد که سببِ نفورِ خاطرِ جمهور بود مثلِ تربیتِ شیخ گدائي که باوجودِ دعوئ آن همه زیرکي و دانائي از میانِ این‌همه مردمِ فاضل و قابل باحسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائیِ خود انتخاب نمود - و با آنکه (متعهّدِ منصبِ صدارت شده بود - و در ظهرِ مناشیر مهر میکرد) او را از تسلیم معاف داشته بود - و بکمالِ جهل و ناداني در محافلِ جنّت مماثل او را بر جمیعِ ساداتِ صحیح‌النّسب و عُلمای جلیل‌الحسب (که بنابر ملاحظهٔ عظمتِ شان و حالت مراسمِ احترام و تعظیم بجای مي‌آوردیم) تقدیم داده باوجودِ لافِ محبّت و دوستداري (که بخاندانِ طیّبین و طاهرین میزنند (۳)) مذلّت و خواریِ این فرقهٔ شریفه را عمداً تجویز مینمود - و تربیت‌کردهٔ خود را (که مردودِ دلها - و مطرودِ نظرهاست) برین طایفه (که تربیتِ الٰهي دارند) ترجیح داده از ارواحِ مقدّسهٔ این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت - و او را بمرتبهٔ رسانیده‌بود که سواره پیش‌آمده بما مصافحه مینمود - و نوکرانِ فرودِ خود را (که حالت و لیاقتِ ایشان معلوم بود) بخطابِ سلطاني و خاني و علم و نقاره و جایگیرهای معمور و ولایتهای پُرحاصل (۴) امتیاز داده خوانین و سلاطین و اُمرا و معتمدانِ حضرتِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] فرمان حضرت شاهنشاهي بنام بیرام‌خان خانخانان (۳) در [چند نسخه] میزد
(۴) نسخهٔ [د] سیرحاصل ●

تصدیع بخود میدهید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل‌سرد شده‌ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده‌ام - امرا فریب خورده بازگشتند - و حسین‌قلی در دهلی بسعادت زمین‌بوس مشرف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام‌خان بسفر حجاز روانه گشت - و درهمین‌زمان شیخ گدائی فتنه اندوز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالم‌پناه آمد - هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش‌آمدند - و دوربینان بساط عزت گوش برآواز داشتند که مبادا فریبی باشد - و از یک ناحیتی سر باز کشد - که تدارک آن مشکل باشد - دربن‌میان ناگاه آوازهٔ انصراف او بصوب پنجاب درافواه افتاد و گرد شورشی برخاست - و واقعه طلبان بدنیت قدری خوشوقت شدند - یارب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند ٭

بغي صریح ورزیدن بیرام‌خان - و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن

خان‌خانان بواسطهٔ رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد - و به بیکانیر رفت رای کلیان‌مل (که کلانتر آن سرزمین بود) و پسر[۲] او رای رایسنگ (که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد - و در جرگهٔ امرای کلان‌است) آمده بیرام‌خان را دیدند - بیرام‌خان (که جای توقف نداشت) مقامی دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید - و در کمین فرصت بود که شاید از جائی فتنه سر کند - و چون باقبال پادشاهي هرتدبیری (که اندوخته[۳] بود) برخلاف آن ظاهر شد بایستی که آبله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه زاماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر مي‌نهاد - لیکن چون در نفس امر ساده[۴] مرد بود فریب خوردهٔ بعضی بیدولتان شد - و مغلوب غم و غصه گشت - و باد غرور و پندار در سر افزوده باتفاق شوربختان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد - و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغي نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم - لیکن چون معلوم شد (که در تغیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده‌اند - علی‌الخصوص ماهم انگه که دم استقلال میزند - و برآوردن مرا بخود منسوب میگرداند) اکنون همگي همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگي رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم - امثال این مقدمات وهمي نوشته مردم را طلبداشتي و خواجه مظفرعلي را (که بعاطفت والای شاهنشاهي بخطاب مظفرخاني اختصاص یافت) پیش درویش بیگ ازبک (که از امرای عظام پنجاب بود - و تربیت کردهٔ او) فرستاد

---

(۲) در [بعضی نسخه] پسر او رایسنگ - و در [بعضی] راو رایسنگ (۳) نسخهٔ [ط] اندوخته بود - و نسخهٔ [ی] اندیشیده بود (۴) نسخهٔ [ی] مرد ساده بود ٭

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي از قصبهٔ جهجهر
و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام‌خان

چون (از رهگذر بیرام‌خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت - و بجهت این کار نهضت موکب عالي مناسب علوّشان شاهنشاهي نبود) رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهم‌خان و شرف‌الدّین حسین میرزا و پیرمحمّد خان و شاه بداغ خان و مجنون‌خان و جمعی کثیررا بسمت ناگور فرستادند - که اگر واقع چنین باشد [که او قصد سفر حجاز ندارد - و میخواهد که بآوازهٔ این سفر غفلت داده خودرا به پنجاب (که معدن موادّ اسباب است) رسانده سرمایهٔ شورش گردد] هرائینه این مبارزان اخلاص پیشه نطاق همّت بسته سزای اورا در کنار او نهند - و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند - و ناگور و آنحدود بجایگیر میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد امرای عظام بآئین شایسته متوجّه این خدمت سعادت انجام شدند - و محمّد صادق خان[۲] را بجهت دفع فتنهٔ پسر سکندر و غازي‌خان تنوري (که بیرام‌خان در برآمدن از خود جداکرده فرستاده بود و این بیدولتان باتّفاق متّرسین درصوبهٔ سنبل فتنه انگیز شدند) فرستادند - و او بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت - و عساکر فیروزي‌مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند - و موکب عالي بدولت و اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردي بهشت ماه الٰهي موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلي را بفروغ سهچهٔ رایات آسماني ارتفاع نوراني ساختند - و ابواب معدلت و مکرمت بر روی روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند - بیرام‌خان در سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت - یکبارگي رونق هنگامهٔ او فرونشسته مردم ازو جدا شدند - بغیر از ولي بیگ با دو پسر او حسین‌قلي بیگ[۳] و اسمٰعیل قلي بیگ (که خویشي به بیرام‌خان داشتند) و شاه قلي خان محرم و حسن خان و چندی دیگر کسی نه ایستاد - و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتي پناه آوردند *

چون لشکر اقبال‌پیوند کوچ بکوچ متوجّه آنصوب شد بیرام‌خان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقّف صورت ندارد - دل را از ریاست واپرداخته عرضداشتی مشتمل بر فنون نیازمندي و اقسام عذرخواهي فرستاد - و دردمندی جدائي‌را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و چند فیل و تمن‌توغ و علم و نقّاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین‌قلي بیگ (که بعد ازین بالتفات شاهنشاهي بخطاب‌خان‌جهاني ممتاز شد) فرستاد - تا شاید از راه نیازمندي کاری تواند ساخت - و بامرا (که بکارسازي او نامزد شده بودند) نوشته فرستاد که برای چه

---

(۲) نسخهٔ [ب] وصادق محمد خان (۳) نسخهٔ [ب ج] حسن قلي *

که شهرمن شاه ابوالمعالي را در خانهٔ خود پنهان دارد - و داعیهٔ کشتنِ تو دارند - بهادرخان درساعت سوار شده بمنزلِ او آمد - و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالي را بدست آورد - و تولک را همانجا بقتل رسانید - و شاه ابوالمعالي را مقیّد ساخته پیشِ بیرام‌خان فرستاد - بیرام‌خان اورا به ولي‌بیگ سپرد - که از راهِ بکر بگجرات فرستد - ولي‌بیگ او را ازان راه بگجرات فرستاد که ازانجا بسفرِ حجاز رود شاه ابوالمعالي چون بگجرات رسید - از ناهمواري (که داشت) و دیوانگي (که در سرش بود) حرکتِ ناشایسته را مصدر شد - و خوني کرد - تا آنکه ازانجا گریخته بدیارِ شرقیّه گذر کرد - و به‌علي‌قلي‌خان پیوست که شاید بوسیلهٔ آن بد درونِ فتنه اندوز کاري تواند ساخت - چون (آن کافرِ نعمت در خود گمانِ سري و سروري میبرد) شاه ابوالمعالي را جای نداد - و اورا پیشِ بیرام‌خان فرستاد - و در زمانِ تذبذبِ حالِ بیرام‌خان رسید - بیرام‌خان برای اظهارِ دولتخواهيِ خود او را مقیّد ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه دریغولا (که بطالعِ واژگونه بجانبِ الور میرفت) اورا از قلعهٔ بیانه بند گسل کرده سربصحرا داد چنانچه گذارش یافت - و رایتِ فتح آیتِ شاهنشاهي بجهجهر رسیده بود که آن بدمستِ بے ادب از بیدولتي سواره آمده کورنش کرد - آنحضرت آن دیوانه خیز را زنجیر فرموده بشهاب‌الدّین احمد خان سپردند - تا او را بسفرِ حجاز روانه سازد - و آنچنان فتنه اندوزے را دریں مرتبه نیز آن خدیوِ صورت و معني به کنکاشهای کهنه عملهٔ روزگار برای مراعاتِ وقت خلاص فرمودند - بایستي که جانِ معطّلِ او را از زندانِ عنصري خلاصي میدادند - حاشاحاشا آن بدگوهرِ نکوهیده ذات را از بارِ گردن نجات مي‌بخشیدند - برای آنکه هرچند نفسِ خبیث را علاقهٔ جسماني بامتداد کشد ازو اعمالِ ناشایستهٔ بسیار بظهور آید - و موجبِ عقوبتِ ابدي بیشتر گردد - دیگر ازین گفتگو بار آمده بسرِ مقصود میرود ●

بر هوشمندانِ عبرت گزین مخفي[۲] نماند که (چون بیرام‌خان را روزِ بد پیش آمده دولت ازو روی گردانیده بود) موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد امّا بباطنِ نعل واژگونه میزد و دریں روز (که عرصهٔ جهجهر مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد) ناصرالملک پیر محمّد خان شرواني آمده خاکِ آستانِ اقبال را توتیای چشمِ عبرت بینِ خود ساخت - مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگيِ دولتِ بیرام‌خان شنود - چون هواخواهِ این درگاه بود برسمِ استعجال روان شده احرازِ زمین‌بوس نمود - آنحضرت بنوازشِ خسرواني امتیاز فرموده بخطابِ خاني و تشریفِ علم و نقاره پایهٔ عزّت او را ارتفاع بخشیدند - و بمقتضای حسنِ نیّت (که مجبولِ او بود) کامیابِ صورت و معني گردید[۳] ●

---

(۲) نسخهٔ [د] پوشیده نماند (۳) در [اکثر نسخه] ساختند ●

برنگ و ریو و مکر و تزویرِ خود و بے پروائي یا بدنیتي و گرسنه‌چشمي نگاهبانان در سالِ اوّلِ الٰهي از لاهور گریخته) بوسیلهٔ تدبیرِ یوسفِ کشمیري (که خدمتِ او میکرد) خود را بولایتِ کهوران رسانید کمال‌خان زمیندارِ آنجا او را مقیّد ساخت - از حیله سازیٔ (۲) که داشت گریخته بنوشهره (که قصبه‌ایست درمیانِ بهنبهر و راجوري) رفت - و کشمیریان (که از غازي‌خان حاکمِ کشمیر شوریده (۳) بودند) آنجا آمدن گرفتند - و بعضے از مغلانِ اوباش پیشهٔ بےحقیقت (که دایم کارِ شان واقعه‌طلبي و کافرنعمتي‌ست) تا سه صد کس جمع شده و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گردِ او فراهم آمده سرمایهٔ نخوت و پندارِ او شدند - شمسي ملکِ چاردره (۴) و خواجه حاجي (که پیشتر در ملازمتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني نیز بود) رسیده هنگامهٔ این بد اندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر (که غازي‌خانِ مذکور او را کور ساخته بود) با جمعي از سردارانِ کشمیر مثلِ فتح چک و هسوبت (۵) و موسوبت برادر زادهای دولت چکِ مذکور و لوهر (۶) وانکر خواهر زادهٔ دولت چک و یوسف چک (که غازي‌خانِ مسطور او را نیز کور ساخته بود - لیکن بتزویرِ کشمیریان سلامت مانده) و محمّد خان ماکري پدرِ علي شیر (که الحال در ملازمت است) گردِ او مجتمع شدند - و از راهِ پُنچ براهِ کهاوره بدرهای مخفي (که آنرا بزبانِ کشمیري اگودیو (۷) گویند) به بارهموله رفت - و ازانجا بسوی نوربور (۸) شتافت - و از پیش گذشته در بلندي موضعِ بتن بغازي‌خانِ مذکور جنگ شد - و چون از قبلهٔ اقبال پشت داده آمده بود ادبار باو روی آورده و کارنا ساخته بحالِ تباه از راهے (که آمده بود) برگشته بهندوستان آمد - و نزدیک بود که بدستِ کشمیریان درآید - که یکے از بهادرانِ چغتائي (که همراهِ او بود) از اسپ فرود آمده سرِ تنگئي را گرفت - و تیراندازي میکرد - تا زمانیکه (تیرِ ترکشِ او خالي شد) کشمیریان رسیده ازهم گذرانیدند و ابوالمعالي فرصت یافته خلاص شده - و دامنِ کوه گرفته بسیالکوت رسید - و آشفته و پریشان تغیرِ وضع کرده قریه بقریه میگشت - و شورش را طلبکار میبود - تا آنکه بدیپالپور (که درانوقت بجاگیرِ بهادر خان برادرِ علي‌قلي‌خان مقرّر بود) رفت - و بتولک نام از نوکرانِ بهادر خان (که سابقهٔ آشنائي باو داشت) پناه برد - و مدّتے بخانهٔ او پنهان بود - و اسبابِ فتنه‌گري را سرانجام میداد تا آنکه زنِ تولک از دلُ بُري (۹) (که از شوهرِ خود داشت) پیشِ بهادرخان رفت - و کیفیت

---

(۲) نسخهٔ [ه] پردازي (۳) در [بعضے نسخه] شوریده بودند (۴) در [چند نسخه] جاروره - و در [بعضے جا] چادوره - و در [تزک جهانگیري] چهاردره (۵) نسخهٔ [ا] هویت و مونویت - و نسخهٔ [ی] هنوبتو و موسوپتو (۶) نسخهٔ [د] لوهیر دانکر - و نسخهٔ [ه] لوهر زانکران (۷) نسخهٔ [ب] اکژ دیو (۸) در [بعضے نسخه] دیو پور (۹) نسخهٔ [و] دل بري ٭

(که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعهٔ بیانه مقید بودند) بنه ازانها برداشته رهائی داد - اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهائی دادن امثال ایشان شور انگیزان ازمودۀ جز سردادن فتنه امری نبود - و چون (خبر بیرون رفتن بیرام‌خان از دارالخلافهٔ آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او ارادهٔ آن دارد که ازان راه غلط انداز متوجه پنجاب شود) رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان‌نورد از دارالملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصهٔ حدود ناگور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گرداند - تا بیرام‌خان پای ثبات دران حدود نتواند فشرد - و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل او صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دارالملک دهلی نهضت اقبال فرمود - و ازانجا (که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است) با چنان نصائح بخت آور (که سابقا ایراد یافت) اکتفا نفرموده در منزل اول میر[٢] عبداللطیف قزوینی را (که بدانش و عقیدت ممتاز بود) فرستادند - تا بیرام‌خان را بحقائق مواعظ هدایت نماید - خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو درین دودمان عالی‌قدر معلوم عالمیان‌است - چون (بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود) پرتو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی‌انداختیم - و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده‌بودیم دربنولا (که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری متوجه شده ایم) لایق آنکه آن خردمند هواخواه (که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد) این‌معنی را از عطیات الهی دانسته شکر بے‌اندازه بجای آورد - و چند وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج (که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود - و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت میذمود) متوجه گردد - و از ولایت هندوستان هرجا و هرقدر که خواهد باو مقرر میفرمائیم که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند - و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الهی سنه مذکور موافق سه‌شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبهٔ جهجهر نزول اقبال فرمود ٭

درین اثنا شاه ابوالمعالی (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید - که (چون بیرون کارے نتوانست ساخت) در لباس خدمت و ملازمت کارے بسازد - لیکن هر که (با برگزیدهٔ خدا اندیشهٔ تباه کند) خود را بد خواه باشد - و کارش روز بروز خرابتر شود - و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی از بند پهلوان گلگز کوتوال لاهور (چنانچه پیشتر مذکور شد) تا حال برسم اجمال نوشته میشود - که (چون شاه ابوالمعالی

---

(٢) در[اکثر نسخه] امیر ٭

و حوصلهٔ فراخ و کدّ فراوان درکار است - و با این صفات کمالِ آزادگی باید - که از سود و زیانِ خود گذشته همگی همّت در برآمدِ کارِ صاحبِ خود مصروف دارد - و کشندهٔ پدرِ خود را (که بکا ولیِ نعمت می‌آمده باشد) بد اندیش نبوده در رواجِ کارِ او کوشد - و با این همه حالت (که عطیّه ایست عُظمیٰ) با جهانیان صلحِ کل داشته باشد - چه پادشاه زمان (که ایزد جهان‌آرا او را از میانِ هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را باو میسپارد - و ترتیب[۲] چندین طوائف متلوّنه و طبقاتِ ملل و نِحل برای رزینِ او مفوّض میگرداند) اگر وکیلِ آن خدیوِ عالم را نشانِ چنین نه باشد نظامِ عالم چگونه صورت یابد - و مذاهبِ مختلفه و ادیانِ متنوّعه را (که حکمت بالغهٔ الٰهی در اختلاف و افتراقِ آنها رفته) کجا رفاهیتِ حال دست دهد] لیکن در نفسِ امر سخنِ این مردم از نافهمیدگی بود - چه این امرے بود مستعار برای مصلحتِ ظاهر بینان و قطعِ نظر ازان دفعِ شورشی مقصود بود که جمعے از ترکانِ ساده لوح (مثلِ قیاخان کنگ و سلطان حسین جلایر و محمّد امین دیوانه) با او اتّفاق نموده در قصدِ شهاب‌الدّین احمد خان و خواجه جهان و امثالِ این مردم شده بودند - رای جهان‌آرای برای اطفای نایرهٔ آشوب این فتنه اندوزان او را بمنصبِ وکالت سرافرازی بخشید - و قیاخان را بواسطهٔ خدماتِ مستحسنِ قدیم او بجاگیر و آنحدود داده رخصت فرمودند - و سلطان حسین خان و جمعے دیگر را روزے چند مقیّد ساخته و سزای اعمالِ شان داده گذاشتند - و محمّدامین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد - و چون سنگِ تفرقه در هنگامهٔ این بداندیشان افتاد بهادرخان‌را اتاوه جایگیر کرده رخصت فرمودند - و درین ایّام هم (که اسمِ وکالت بر بهادر خان اطلاق‌یافته بود) در معنیِ خدمتِ وکالت ماهم‌انگه میکرد ای صورت‌پرست بر ظاهر چه می‌بینی - درین کارِ شگرف خرد باید و حوصله - و الحق این دو صفت ماهم‌انگه را بر وجه کمال بود * مصراع * ای بسا زن که نهد گامِ[۳] خرد مردانه *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنهٔ بیرام‌خان و دیگر سوانحِ دولت افزای

دادارِ جهان آرای چون میخواهد (که خدیوِ زمان را از نقابِ اختفا و احتجاب برآورده جمالِ[۴] جهان آرای او را ظاهر فرماید) هرآئینه عقلای زمانه را در مسالکِ مخالفتِ اینچنین والا شکوهے رای‌تیره و بخت خیره گردد - و لهذا بیرام‌خان با هجومِ خرد پیشها هرکاریکه اندیشید صورت نبست بناچار بتاریخِ روزِ انیران سی‌ام فروردین ماهِ الٰهی موافقِ سه شنبه دوازدهمِ رجب از دارالخلافهٔ آگره برآمده متوجّهِ الور شد - و چون بشهرِ بیانه منزل کرد شاه ابوالمعالی و محمّد امین دیوانه

(۲) در [بعضے نسخه] تربیت (۳) نسخهٔ [ب] پای‌خرد (۴) در [اکثرنسخه] جمال آرائی فرماید *

و عنایت - و رسیدن بمنتهای عزّت و دولت) نامی را (که بواسطهٔ اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثرِ معمورهٔ عالم بکمالِ صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته) درین آخرِ عمر به بدی بر آرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید - چون (ما با وجودِ این رنجش و آزار و امورِ نامناسب و ناهموار هنوز خاطرِ شما را عزیز میدانیم - و خیریتِ شما را میخواهیم) مناسب چنان می‌بینیم که (چون حالا ملاقاتِ ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقّف است) اگر بشما درین حدود سرحدے و ولایتی ارزانی داریم (که آنجا روید) اربابِ اغراض باز بما سخنان خواهند رسانید که سببِ زیادتیِ آزارِ خاطرِ اقدس خواهد شد - بدرمے (که عرضه داشت فرستاده التماسِ رخصتِ طوافِ حرمینِ شریفین نموده اید) بدین نیّت عازمِ جازم گشته متوجّه شوید - و کسان فرستید که وجوهِ نذرے (که در سهرند ولاهور گذاشته اید) بار کرده بایشان رسانند - بعد ازانکه (بهدایت و توفیقِ ربّانی این سعادت دریافته باشید و باحرامِ ملازمت متوجّه شوید) دران صورت بر وجهِ احسن ملاقات نموده بدانچه (خاطرِ شما خواهد - و اراده نماید) مضایقه نخواهیم فرمود - و سوابقِ خدماتِ شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطر جوئی خواهیم نمود - و چون [بشامتِ آن جماعت کار[2] باینجا رسیده (که نامِ نیک شما در میانِ خلق ببدی کشید) و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوند] بنهار قدم در راه نهاده از طریقِ صواب بسخنِ اربابِ غرض منحرف نشوید - و چون بدولتِ ما به نهایتِ مقاصدِ دنیوی رسیده اید بدلالتِ ما از سعادتِ اخروی نیز بهره‌ور گردید - بیرام خان (که باساده لوحی و نادانی عقلِ معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت - و از بادهٔ کامروائی هوش را فریب خوردهٔ خوشامد گویان بود) باین منشورِ بزرگانه (که تعویذِ بازوی هوشمندان - و ضمیمهٔ گردنِ دولت منشان تواند شد) راه نیافت - چون کویم که در بیراهه روی تیزتر گشت - و ماهم انگه بافزونیِ اخلاص و فراوانیِ عقل انتظامِ مهمّات را از پیش گرفته شهاب‌الدّین احمدخان و خواجه جهان را دست افزارِ خود گردانیده در دلاسای آیندها و دل‌دهیِ جمهورِ خلائق اهتمام مینمود - و روز بروز از اطرافِ مملکت آمرا و یکه جوانان ضمیمهٔ موکبِ معلّی میشدند *

و از جملهٔ سوانح آنست که ماهم انگه بجهتِ مصلحتِ ملکی و انتظامِ ظاهر پرستانِ معامله نافهم بهادرخان برادرِ علی‌قلی‌خان را منصبِ بزرگِ وکالت اندیشیده از درگاهِ پادشاهی التماس نمود - آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خلعتِ فاخره را (که بر هر قد راست نیاید) بعاریتی پوشاندند - اگرچه فهم‌پیشهای معامله دان بر کُنهِ کار نارسیده سخن دراز کرده و بظاهر حق بجانبِ آنها بود [که برای این مهمِّ خطیر و امرِ عظیم وقوفِ کامل و تجربهٔ تام و دیانتِ وافر

---

(۲) در [اکثر نسخه] مهم *

بخود انتساب کرده میگفت که همان وقت داعیهٔ ترک و تجرید گریبانگیر من بود - که بقیهٔ عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم - دربنولا (که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ممالک شده باشند) کدام توفیق ازین بالاترکه نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم - و همگی مقصود آنکه شاید درینصورت بر حال من بخشیده برگردانند - آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قرار داده بهادرخان را (که متوجه شده بود) برگردانید - و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داده - و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود پس امثال این مردم در اشکر پادشاهی بودن مناسب است - و اگر سر جداشدن دارند (قطع نظر ازانکه همراه داشتن این قسم مردم بکارے نمي آید) در رخصت اینها شرط نیکنامي سرانجام کردن - و آهنگ تجرد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است - بارے بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت حج را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اول پسر اسکندر افغان را با غازي خان تنور رخصت داد - که رفته در ممالک محروسه شورش کنند - و باطراف مکاتبات پنهاني فرستاده بحدود الور شتافت که ازانجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود - و اگر کار از تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت ریاست سامانے شایستهٔ وقت منازعت ترتیب نماید *

چون این اندیشهٔ نادرست بعرض اقدس رسید ازانجا (که شیمهٔ کریمهٔ این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری ست) رسوائی بیرام خان را نه پسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمي و اقسام مهرباني روانه ساختند - و دران پندنامهٔ هوش افزا (که بجنس در نظر آمده) از جملهٔ عبارات این بود - شما بجمعي (که سبب این رنجش و آزار شده اند) مشورت نموده بمآل و حال ملاحظه نا کرده باغوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده اید - و ولد اسکندر و غازي خان را رخصت کرده اید که رفته در ناحیتی شورش نمایند - و بمهدي قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور میشویم - قلعه را نگاهداشته بکسے دیگر ندهي و بتاتار خان پنج[۲] بهیه پیغام نموده اید - و باطراف و جوانب خبرها فرستاده اید که از هرطرف خلل اندازند - و خود متوجه الور شده اید که ازانجا بلاهور روید - اگرچه یقین ما ست [که ازانجا (که کمال اخلاص شما ست) بخودي[۳] خود مطلقاً بهیچ یکے ازین امور راضي نبوده بادي نشده اید و جمعي باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده اند] اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد - که بعد از چهل سال خدمت (با آن همه اخلاص و ارادت - و دریافت انواع رعایت

---

(۲) در [بعضے نسخه] پیچ بهیه (۳) نسخهٔ [د] بخوشي خود *

خود را برسانم - و علاج واقعه نمایم - باز چون تامّل میکرد ملاحظهٔ حرف اخلاص و عقیدت (که بارها برزبان رانده بود) پیشِ راهِ او میگرفت - و نقشِ رفتنِ بلباسِ دولتخواهي نیکو نمي نشست که دیگر امثالِ این امور را گنجایش نمانده بود - عاقبت همین معني قرار داد که طیلسانِ هواخواهي بردوش افکنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را بصفِ نعالِ بارگاهِ عزّت جای دهد •

چون (حقیقتِ حال را مسرعانِ هوشمند بمسامعِ اقبال رساندند) جمعی رای چ دادند که بیرام‌خان بهر وضعی که بیاید خدشه و فریبی دران ضمن منطوي ست - پیشتر ازانکه بسی بجانبِ لاهور نهضت باید فرمود - و قرارِ ملاقات نباید داد - چه جنگِ ظاهري را اسباب فراهم نهاده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد - و اگر بیرام‌خان بلاهور آید بکابل باید رفت - و جمعی آمادهٔ جنگ بوده رفتنِ حضرتِ شاهنشاهي را بجائی صلاح نمیدیدند - و بعد از سرگذشتِ بسیار آن شیر بیشهٔ دولت و اقبال و آن خدیوِ عالمِ صورت و معني پای وقار را استحکام داده قرار برنبود و کارزار دادند و ترسون محمّد خان و میر حبیب‌الله را فرستادند که بیرام‌خان را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که بلباسِ درستي پیشِ ما آید - که درین مرتبه او را نخواهیم دید - بیرام‌خان چون این راه (که پیش گرفته بود) مسدود یافت در اندیشهٔ دراز فرو رفت - که بطرزِ پیکار رفتن منافي و مخالف واگونهٔ (۲) دایمي منست - اگرچه [ولي‌بیگ و شیخ گدائي (که سر بیدولتان بودند) کوشش درین کار تباه مینمودند - و برین میداشتند که زودتر باید رفت - و پیش ازانکه هجوم عام شود کار را دلخواه خود باید ساخت] لیکن بهمان ملاحظه بموجبِ سعادتے که داشت بجنگ قرار نمیداد - و در معني همه از دور باشِ اقبالِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهي بود - و نیز بخاطرِ مغرورِ او راه نمي‌یافت که در انتظامِ ممالکِ هندوستان بے او کار از پیش رود - پس همان بهتر که در لباسِ دوستي کارِ دشمني کرده آید - تا یکبارگي رقمِ بدنامیِ جاوداني برصحیفهٔ احوالِ خود نکشد - جمالِ جهان آرای معنویِ حضرت را نمیدید - و حاشیه گردانِ بساطِ عزّت را رونق افزای سوادِ هندوستان نمیدانست بنابران پردهٔ از کارِ خود برنمیداشت - بلکه از چهرهٔ مردم رفتن دریافته در مقامِ رخصت میشد و دامی رنگین خیال کرده بود - و گاه بخاطرِ خود این رسانده که (چون بهادرخان را بتسخیر ولایتِ مالوه فرستاده ام - و هنوز بآن ولایت در نیامده) من باجمعی از ملازمان خود را به بهادر خان رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصت (۳) کار طلبم - و بعضی اوقات اندیشه را چنان جولان میداد که دارالخلافهٔ آگره را گذاشته از راهِ سنبل علي‌قلي‌خان را بخود متّفق سازد و بولایتِ افغانان درآمده روزے چند دران حدود اسبابِ جمعیّت سرانجام دهد - و گاه اسمِ تجرد

(۲) در [بعضی نسخه] واگونه (۳) نسخهٔ [ی] فرصت را طلبکار باشم •

تصحیح غلطی چند اهم که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۴	ببنیم	بینیم
۱۰۰	۲۴	لہدا	لہذا
۱۰۲	۱۶	گار	کار
۱۰۶	۵	اکر	اکبر
۱۰۸	۱۲	بیش	پیش
۱۰۹	۲۰	با جمله	بالجمله
ایضاً	۲۶	متار	متاثر
۱۳۱	۱۷	مینمود	[illegible]
۱۳۶	۲۳	شتذه	گذشته
۱۴۴	۲۴	چون خلافت	چون [خلاف
ایضاً	ایضاً	میکند [که	[illegible]
۱۴۸	۱۵	پذه	
ایضاً	۱۸		
۱۵۴			

VOL. II, FASCICULUS V.

CALCUTTA:
PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
1876.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

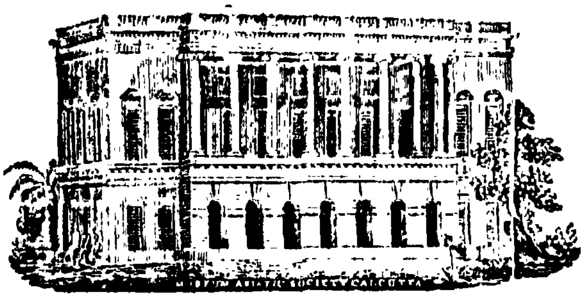
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, Nos. 352, 353.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MI',

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS I.

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1876.

شهاب‌الدین احمدخان مهمّات را بعرضِ اقدس رسانده متکفّلِ وکالت بود - و هرکس (که روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می‌آورد) باستصوابِ اینها بمناصب و القاب و جاگیرهای این رو ملقهای مناسب سربلند میشد ◦

بیدار شدن بیرام‌خان از خواب غفلت - و چارهٔ کار خود اندیشیدن - و راه صلاح[2] گم کردن

ازان هنگامِ سعادت پیوند (که رایاتِ عالي از دارالخلافهٔ آگره بشکرِ اقبال ارتفاع نمود) تا نزولِ اجلال بدارالملکِ دهلي بیرام‌خان بآن همه دانش و فطانت (غافل ازین که قرعهٔ اش برعکسِ مراد گشته - و منصوبهٔ روزگار بطورِ دیگر برآمده) همچنان با دلی فارغ و خاطرے آزاد کوسِ استقلال میزد - و از کمالِ نشای غرور اگر سخنی ازین قسم بگوشِ او میرسید آنرا باور نمیکرد - و اگر صدقِ این معنی در خاطرش پرتو می‌انداخت چون بادِ پندار درسر داشت آنرا وقعے نمی‌نهاد - تا آنزمان (که مناشیرِ استمالت از درگاهِ معلّی بأُمرا رسیدن گرفت - و غلغلهٔ تغیّرِ مزاجِ اقدس بکاخِ صماخِ نزدیک و دور بلندي یافت - و یقینِ او شد که شکارِ حضرتِ شاهنشاهي این بار بطرزِ دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجّهِ انتظامِ کارخانهٔ سلطنت شده اند) سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد - و خبر از میرزا ابوالقاسم گرفت - و امرے بغیر از حسرت[3] و ندامت بدست نیامد - نا گزیر دست درحیله زده ترسون‌محمّد خان و حاجي محمّد خان سیستاني و خواجه امین‌الدّین محمود را (که بحسنِ خدمت از درگاهِ شاهنشاهي بخطابِ خواجه جهاني سربلندي یافته بود) بعتبهٔ اقبال فرستاده لوازمِ فروتني و نیازمندي بانواعِ تقصیر و معذرت پیغام داد - که بافسونِ چرب زباني کارے تواند ساخت - و نمیدانست که کارفرمای ابداع در اظهارِ این خدیوِ زمان است - تا از پردهٔ برآمده جمال آرائی خود را در لباسِ نظامِ عالم و عالمیان بظهور آورد - و منتظرانِ ملأِ اعلی تماشائی قدرت برده در افزایشِ پرستش اهتمام نمایند - و زمینیان امّیدوارِ کامروائی صورت و معني گردند - و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه نتیجه دهد و جز خسرانِ دین و دنیا چه بار آرد ◦

سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاهِ معلّی رسیدند از شنیدنِ سخنانِ هوش افزا شرمنده و سرافکنده گشتند - چنانچه مصلحتِ خود را از جواب بیرون میدانستند - و رخصت هم از درگاهِ عالي نیافتند - حقیقتِ احوال از نوشتهٔ اینها و از متفرّق شدنِ متعلّقانِ خود دریافته سراسیمه شد و سررشتهٔ تدبیر از دستِ او گسیخته[4] گشت - گاه بران میشد که هنوز هجومِ عام نشده - بسرعت

---

(۲) نسخه [ي] حیله (۳) در [اکثر نسخه] حیرت (۴) نسخهٔ [ي] گسسته ◦

بیست و هشتم جمادی الاخری عرصهٔ دارالملک دهلي بقدوم شاهنشاهي فر آسماني یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادي بعالم بالا رسانیدند - آنحضرت بفروغ خرد خدا داد رهنمونی مخلصان درگاه نموده برکارهای شایسته (۲) داشتند - و بخصوص عتبهٔ اقبال و قدیمان این دودمان عالي مناشیر مطاع شرف صدور یافت که (چون بیرام‌خان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف مینمود) او را از نظر انداخته بدهلي نزول اقبال فرمودیم - هرکه (بحضرت ما روی اخلاص دارد - یا معاملهٔ فهم است و نجات خود میخواهد - و وصول بمقصد ارادة دارد) بموجب یرلیغ گیتي‌مطاع متوجّه درگاه خلائق پناه گردد - که هرکدام را بمراتب والا و مناصب گرامي سرافراز فرمائیم - که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ما ست - خوشا بخت بلندے که خود را باین دولت روزافزون اتّصال بخشد - ازانجمله به شمس‌الدّین محمّد خان اتکه (که در بهیره بود) منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطّلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرّف شود و شهر را بمیر (۳) محمّد خان کلان سپرده بزودي متوجّه بارگاه حضور گردد - و مهدي قاسم خان‌را بملازمت آورد - که صورت حال نصرت قرین برین‌منوال است - او برهنمونی اخلاص کامل آنچه حکم شده‌بود بجای آورده بملازمت شتافت - و همچنین فرمان عنایت عنوان درباب طلب منعم‌خان بدارالعیش کابل نفاذ یافت - اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبهٔ اقبال بستند ٭

چون شمس‌الدّین محمّد خان اتکه بشرف ملازمت مشرّف شد بنوازش خسرواني پایهٔ رفعت او از مدارج امّید گذشت - و در خور اخلاص والا بمراتب علیّه (که در ساحت وهم نگنجد) رسید - و علم و نقّاره و تمن توغ بیرام‌خان را باو عنایت فرمودند - و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوّض گشت - نونیازان درست نیّت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلّی آورده کامیاب دولت میشدند - شهاب‌الدّین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلي و مرمّت برج و باره نموده تدبیر مهمّات ملکي و مالي از پیش خود گرفت - و در اندک زمانے آوازهٔ تغیّر مزاج اشرف اقدس از بیرام‌خان بگوش نزدیک و دور رسید - و درهنگامهٔ او فتور راه یافت - و مردم ازو جدا شدن گرفتند و اوّل کسے (که از خان خانان جدا شده روی توجّه باورنگ خلافت آورد - و از پیش‌خدمان شاهراه استقامت گردید) قیاخان کنگ بود - که در اُمرای کاردان و جان‌سپاران قدیم انتظام داشت و بعد ازو مردم یک (۴) یک و دو دو سرکرده متواتر و متوالي به‌آستان معلّی میرسیدند - ماهم انکه باتّفاق

---

(۲) نسخهٔ [ط] برکارهای شایسته دلالت فرمودند (۳) در [بعضے نسخه] بمیرزا محمدخان (۴) در [بعضے نسخه] بکیک دو دو سرگروه متواتر ومتوالي ٭

عبور فرموده بودند) اتّفاق افتاد - ملازمانِ عتبهٔ اقبال [چه از روی غیرتِ مهیّتِ ظاهر (که از ستم شوخی بیرام‌خان کارِ این پادشاه تلیاں چون حالِ پادشاه زمان بحسرت میگذشت) و چه بفروغ اَنفکِ اخلاصی که هنگامِ طوفانِ بادِ سمومِ بے اخلاصي اندکِ آن بسیار میتمود] در اندیشهٔ صواب پیوند اهتمام[۲] نمودند - و ماهم انگه این رازِ سربسته را بشهاب‌الدّین احمد خان (که حاکمِ دهلي بود و برای و تدبیر و حق‌شناسي و حقیقت ورزي ممتاز) درمیان آورد - تا آنکه بتاریخِ هشتمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه بیستمِ ماه جمادی الاخری (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت بعزمِ این شغل (که مستلزمِ نظامِ جهان - و مستوجبِ[۳] امن و امان است) از دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند و شکارِ کول و آنحدود ظاهرساخته از آبِ جون عبورِ موکبِ مقدّس اتّفاق افتاد - و دراین شب چون بیگاه شده بود در منزلِ حکیم زنبیل مسرّت آرای خاطرِ اقدس بودند - و (چون پیوسته بیرام‌خان اظهارِ تعلّقِ خاطري و توجّهِ باطني بمیرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران مینمود - و همواره به اندیشان آن مجلس اورا در پیشِ نظر داشتند) بموجبِ استشارهٔ عقلِ دوربین میرزا را ازاین روی آب طلب داشته دریں شکار (که صیدِ مقصود بدست آمد) همراه گرفتند - تا عصای کور باطنانِ سرحلهٔ عدوان و عناد و دستِ آویزِ راه‌کوبانِ بادیهٔ فتنه و فساد نشود - والحق تدبیرے شایسته بود همان طور (که بخاطرِ الهام پذیر القا نموده بودند) بعمل در آمد - و صباحِ آن ببدرقهٔ اقبالِ روزافزون بقصبهٔ جلیسر نزولِ اجلال فرمودند - و ازانجا بقصبهٔ سکندره نهضت واقع شد - محمّد باقي بقلاني[۴] خسرِ ادهم خان آنجا بود - ماهم انگه اورا طلب داشته محرمِ راز گردانید - آن فرومایهٔ بےسعادت از دولتِ اتّفاق حرمان جست - و باین هم اکتفا نکرده این خبررا به بیرام‌خان فرستاد - و (چون وقتِ سپري شدنِ استیلای بیرام‌خان نزدیک بود - و مدبّرانِ کارگاه اقبال شاهنشاهي نقشبند این مفصوبهٔ الٰهي بودند) بیرام‌خان این سخن را مثلِ سخنانِ دایم بے عمق دانسته اندیشه را بآن راه نداد - رایاتِ عالي ازانجا شکارکنان و نخچیر افکنان بر ساحتِ کول ظلّ اقبال انداخت و (چون حضرتِ مریم‌مکاني در دارالملکِ دهلي تشریف داشتند) ازانجا پرسیدنِ ایشان را (که بقدر تکسّرے طاریٔ مزاجِ اقدسِ ایشان بود) تقریب ساخته متوجّهٔ پیش شدند - و درمیانِ قصبهٔ خُرجه شده بسرای بهنکیل[۵] ورودِ سعادت ارزاني داشتند - دریں منزل شهاب‌الدّین احمدخان با سایرِ برادران و خویشان آمده دولتِ استقبال دریافت - و موردِ التفاتِ شاهنشاهي شد - و ازانجا بقایدِ دولتِ ابد پیوند در ساعتِ مسعود بتاریخِ شانزدهمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه

---

(۲) نسخهٔ [ح] اهتمام تمام نمودند (۳) در [اکثر نسخه] مستوجب زمان امن و امان است (۴) نسخهٔ [۵ ح] بزلاني (۵) نسخهٔ [ا] بهکیل - و نسخهٔ [ح] سهیل - و نسخهٔ [ي] پنکیل ۰

دانست که بر مست چه گرفت - خصوصًا بر حیوانِ بدمست - و آنگاه بر چنین حیوانِ عظیم که بیشترے در حالتِ بدمستي سر از فرمان بپیچد - حضرتِ شاهنشاهي (که معنیِ مردمي و آگاهي اند) امثالِ این امورِ ناشایسته (که اندکے از بسیار نوشته آمد) بهمانِ دستورِ خود در نقابِ بے پروائي بسر بردہ بخاطرِ اقدس نمي‌آوردند - و همگي همّتِ والا متوجّه آنکه شاید این مردم عنانِ انصاف بدست گرفته (اگر براہِ اخلاص نتوانند قدمے نهاد) سالکِ راہِ معامله داني شوند و این گروہ مستِ سري و سروري شدہ توفیقِ اندیشهٔ درست نهانند روز بروز بد تر میشدند و تا زمانے (که بدنیتي این ستم اندیشان طغیان نداشت) از تنگيِ معیشتِ صوري (که ملکِ خدیوِ زمان را ازو باز داشته بخوشامدگویانِ خود بخش کردہ بودند) و امثالِ آن بخاطرِ اقدس نمیرسید و [چون حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بهرام‌خان را اسمِ اتالیقي بردہ بودند - و بارها بر زبانِ مبارکِ آنحضرت (چنانچه رسم است که کهن‌سالان را جوانانِ دولتمند بابا گویند) خانِ بابا میگذشت] آن جهانِ بزرگي پاسِ این معني داشته امورِ ناشایستهٔ او را میگذرانیدند - و بسیر و شکار سرگرم بودہ و سرِ تسلیم بر زمینِ رضا داشته ایزدِ بیچون خود را مي پرستیدند - تا آنکه کار از اندازہ بیرون بردہ (باتّفاقِ شوربختانِ خوشامدگوی معامله نافهم - مثلِ ولي بیگ ذوالقدر - و شیخ گدائي کنبو) اندیشهای تباہ بخاطر آوردہ خیالاتِ خام بختن گرفت - و (چون باطنِ نورانيِ حضرتِ شاهنشاهي بر خدائعِ این گروہِ کافر نعمت آگاهي یافت) پیش ازانکه (این گروہِ گمراہِ بدکردار خیالِ فاسدِ خود ظاهر سازند) رازِ سربستهٔ خود را در میانِ اخلاص پیشهای یکجهت (مثلِ ماهم انگه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتے بود - و ادهم خان - و میرزا شرف‌الدّین حسین - و جمعے دیگر از آستان نشینانِ بارگاہِ قرب) درمیان آوردہ بخاطرِ خردہ دان رسانیدند که نقابے چند از جمالِ جهان‌آرا برداشته فکرِ اورنگ آرائي فرمائیم - و بیرام‌خان و خوشامد گویانِ مجلسِ او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خوابِ غفلت بیدار شدہ زمانے دراز در حسرتِ کارِ خود باشند ●

سبحان‌الله بآن استیلای بیرام خان و افزونيِ لشکرِ او و تغلّب و تسلّطِ اربابِ خلاف کجا بخاطرِ بشرے امثالِ این اندیشها راہ مي‌یافت - امّا چون ایزدِ جهان آرا میخواهد (که از صد هزاران پردهٔ جمالِ این برگزیدهٔ خود یک[۲] دوئے را برداشته پردهٔ تازہ بر روی جهان‌افروزِ او کشد - و او را بر سریرِ فرمان دهي و فرمان‌روائي و اورنگِ کشورستاني و عالم آرائي استقلال بر کمالِ مکرمت فرماید) ناگزیر در چنین هنگام امثالِ این خواطرِ قدسیّه و وارداتِ الهامیّه بر دلِ حق گزینِ آن حق‌پرستِ حقیقت آئین راہ یابد - دفعهٔ این کنکاشِ دولت افزا در بیانه (که برسمِ شکار تشریفِ[۳]

(۲) در[چند نسخه] یک ودوئے را (۳) نسخهٔ [۵] تشریف فرمودہ بودنده ●

از صد هزاران کامروا یکی میداشد که بفراخ حوصلگی پایهٔ هوش بهجا دارد - چنانچه این عطیهٔ عظمی و مایدهٔ ازلی نصیبهٔ خدیو خدا پرورد زمان مسعود ما ست - که هرچند (کامروائی بیشتر و جهانگیری افزون‌تر) پایهٔ آگاهی برتر - و رکاب تمکین گران تر - و خوشامد گویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند امّا شهریار دانش پژوه سررشتهٔ تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی میگذرانند - تا هم پردهٔ ناموس این گروه دریده نمیشود - و هم خوشامد گوئی را اثرے پدید نمی‌آید - هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بےتوجّهی فرمان‌روایان خوشامد گویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند - و خراب نشدند - آرے بموجب حکمت ازلی در کارخانهٔ انتظام از خوشامد ناگزیر است - لیکن همان قدر که پیش خرد مستحسن باشد - و آن منحصر درانست که در اصول معاملات فروگذاشتی نرود - و عقل گره گشای را (که سلطان ملک ابدان و فرمان روای عالم اشباح است) یکبارگی از دست ندهد - تا خواهش و غضب (که فرمان بران اویند) از بے پروائی فرمان روا نشوند ● نظم ●

چاه ست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب ● تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بے راه میرود ● بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد ● با نفس خود کند بمراد هوای خویش

و از امور نالایق (که بمآثر بدمصاحبی (۲) از بیرام خان بظهور آمد) کشتن فیلبان خاصهٔ شاهنشاهی بود و مجملے ازین قضیّهٔ عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده بیکے از فیلان بیرام‌خان متوجّه شد - و آنچنان زد که رودهای فیل بیرام‌خان برآمد - بیرام‌خان مغلوب غضب شده آن‌فیلبان را بیاسا رسانید - و در چنین کار (که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود) خود را مورد نفرین ارباب خبرت ساخت - و ازین بدیع‌تر آنکه روزے یکی از فیلان خاصهٔ شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در دریای جون انداخت - بیرام‌خان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد و این فیل (که از اطاعت فیلبان بدر آمده بود) روی بجانب کشتی بیرام‌خان آورد - و حالتے غریب بر خان خانان گذشت - عاقبت فیلبان برفیل غالب آمد - و بیرام‌خان از آسیب آن حیوان بے اعتدال مصون ماند - چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید باوجود بیگناهی فیلبان برای دلجوئی و دلدهی (۳) فیلبان را بسته پیش بیرام‌خان فرستادند - خان (که ایّام ادبارش نزدیک رسیده بود) او را بیاسا رسانید - و هیچ ملاحظه نکرد که این‌فیلبان از قبلهٔ دین و دولت اوست و بار آنحضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند - و قطع نظر ازین اندیشهٔ سعادت افزای

(۲) نسخهٔ [ا و ح] مصاحبتی - و نسخهٔ [ب] صحبتی (۳) نسخهٔ [ا ی] دلداری ●

بساط از گل و سبزه گلشن شده ● چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده ● گره در دل غنچه محکم زده
گشاده گل[۲] و لاله جلباب نور ● نظاره کنان چشم نرگس ز دور
ز آواز درّاج و رقص تذرو ● سبک گشته درخاستن پای سرو
شده فرش گل مفرش بوستان ● بصحرا برون آمده دوستان

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بشکار و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن

درین سال فرخنده (که عنوان جمال آرائي و عنفوان پرده برانداززی آن مجموعهٔ نقشبندان ازل و ابد بود) باغ عقل گل کرد - و غنچهٔ تدبیر شگفت - جهان منتظر را امسال آغاز برآمدن کام شد - و آسمان گردنده امروز مژدهٔ نتائج تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت - آسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد - زمینیان را گل مقصود از جیب امّید برآمدن بنیاد کرد - ازانجمله بیرام‌خان (که خود را در مردانگي و معامله داني و عقیدت و اخلاص یگانهٔ روزگار میدانست و از هجوم خوشامد گویان او را باخود این عقیده بود که بے وجود او انتظام مهمّات هندوستان صورت ندارد) از تیره رائی هم صحبتان کوتاه بین بیراهه رفت - و خجلت زدهٔ اعمالے (که ازو نبایستي سر زد) گشت ●

رسمیست باستاني که [هرگاه دادار بدائع آرا بحکمتهائے (که او داند) یا بمصلحتهائے (که اندکے بآن دانا نیز پي برد) یکے را در اندوه دراز اندازد] نخستین او را مصدر امرے چند گرداند که فروغ رضامندی الٰهي نداشته باشد - پس آدمي (که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد) خود را (که مهین‌ترین عطیّهٔ ازلي ست) بهرزه نداشته[۳] پیروی آنرا سرمایهٔ استرضای الٰهي داند - و اوّل چیزے (که مردم فراوان‌مشغله را اهتمام باید نمود) آنست که در صحبت خود خوشامد گویان را راه کمتر دهند - و اگر (احتراز کلّي بوضع روزگار دشوار باشد) ناگزیر ازروی بصیرت و بصارت یکدوئے[۴] را از ملازمان و آشنایان برگزینند - تا در خلوات[۵] کلمهٔ حق را (که بس تلخ میباشد - و در امزجه و طبائع اکثرے ناگوار مي‌آید) میرسانده باشند - که خوشامد گویان زیاده از حد - و افزون مشغله را فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر - و بادهٔ کامروائي هوش ربا

(۲) در [اکثر نسخه] گل لعل (۳) در [اکثر نسخه] ندانسته (۴) نسخهٔ [ا] یک دوئے را (۵) نسخهٔ [ا ب و] خلوت ●

خود را بمالوه کشید - و سلیم‌خان با لشکر گران آنجا رفت که سجاول‌خان را بدست آورد - او پناه براجهٔ دونکر پور برد - و سلیم‌خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادئ خود سپرده و جایگیر کرده سجاول‌خان را همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت بار داده بود - بعد ازانکه (نوبت حکومت به محمّد خان عدلی[۲] رسید) او بتازگی حکومت مالوه به سجاول‌خان داد - و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود - و بعد ازو پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد - درینولا (که خاطر جهانگشای در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود) بانتظام ممالک مالوه پرداخت - و درباطن مقدّس قرار گرفت که بازبهادر اگر سعادت داشته باشد احرار دولت آستان بوس (که اکسیر حصول مقاصد است) خواهد نمود - والّا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم دین پروري[۳] ست - باین اندیشهٔ جهان‌آرا بهادرخان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک کشای فرستادند - که این امنیّت سعادت پیوند از قوّت بفعل آید و غمخواري و غمگساري زبردستان ستم‌دیده (که بر ذمّت همّت سلطنت واجب است) بتقدیم رسد بهادرخان روی تسخیر بآن ولایت نهاد - و چون قصبهٔ سیپري[۴] مورد لشکر فیروزي گشت برهم خوردگی کار بیرام‌خان (که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد) روی داد - و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را باز گردانید - و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد - چنانچه درمحلّ خود رقم پذیر گردد ٭

آغاز سال پنجم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور اول

باز بهار دلگشای با هزاران جهان آرائي آمد - و سال پنجم الٰهي از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهي (که سال امرداد است) بمجد و جلال آغاز شد - و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبهٔ عُرفي بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاخری (۹۹۷) نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات ببرج حمل انداخته برای راتبه خواران سماط عنصري صلای[۵] نوروزي در داد - گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت - و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظّارگیان حدائق سلطنت درآمد نورسان سرابُستان جواني را روز بازار افزایش پیدا شد - و سودائي مزاجان وادئ جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد ٭

٭ شعر ٭

---

(۲) در [بعضی نسخه] مبارزخان (۳) در [چندنسخه] دین سروري ست (۴) نسخهٔ [ج] سیلو پوري - و نسخهٔ [ی] بیري (۵) نسخهٔ [د] صلای روز نو و روزئ نو - و نسخهٔ [ی] روز نوروزی ٭

• شعر • بزیرِ دلقِ ملمّع کمندها دارند • درازدستیِ این کوته‌آستینان بین •

سبحان الله این مردِ سادهٔ خودآرای دران پایه - و قدردانی و مروّت و مردمیِ حضرتِ شاهنشاهی درین مرتبه - که باوجودِ آنکه مکرّراً از عوام‌النّاس بمسامعِ علیّه رسید (که آن شیخ در هنگامهٔ عوام از عملِ ناشایستهٔ خود پشیمان نشده باین بی‌روشی مباهات میکند) گوش نفرموده در تدارکِ آن توجّه نفرمودند - و این شیخ برادرِ خردِ شیخ بهلول است که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید - و این دو برادر اگرچه از فضائل و کمالاتِ علمی عاری بودند امّا بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعواتِ اسماء اشتغال مینمودند - و آنرا دست‌آویزِ جاه و اعتبارِ خود می‌ساختند و بصحبتِ سلاطین و امرا بوسیلهٔ ساده‌لوحانِ زود فریب رسیده متاعِ زایف میفروختند و بلطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند - و برادرِ کلانش (که ملازمِ رکابِ نصرت قبابِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی می‌بود) چون آنحضرت را توجّهِ ضمیر بدعوات بود شیخ را بادّعای ادعیه عزّت میداشتند - و شیخ نیز در خلوتِ خرد با ساده لوحی چند نسبت بحضرتِ جهانبانی گاه واسطهٔ عقیدت و گاه رابطهٔ ارادت انتساب داده تفاخر نمودے - و در هنگامِ فتنهٔ شیرخان (چون برادرِ کلانِ او در دولتخواهیِ حضرتِ جهانبانی عمرِ خود را سپری کرده بود - و اهلِ روزگار این خاندان را از منسوبانِ این دولتِ ابدقرین میدانستند) شیخ محمّد از توهّمِ آسیبِ افغانان به گجرات رفته بود - و (چون سوادِ اعظمِ هندوستان از شعشعهٔ نیّرِ اقبالِ شاهنشاهی روشنائی گرفته دایرهٔ امن و امان شد) شیخ با اولاد و احفادِ خود در دارالخلافهٔ آگره بمجلسِ اقدس مشرّف شد • و اعزاز و رعایت یافت - شیخ گدائی (که باو عداوتِ قدیمی داشت) بتازگی کمرِ دشمنی بر بست - و رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته بود - و برای خود معراجی نسبت داده بدعویهای غریب جذبِ خواطرِ ساده‌لوحان[۲] را سرانجام میداد) بخان خانان رسانده خاطرِ او را برو متغیّر گردانید - و او بوسیلهٔ بعضے مردم از آسیبِ خان‌خانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد - تا آنکه در سیومِ اردی‌بهشت ماهِ الٰهی سالِ هشتم موافقِ دوشنبه هفدهمِ رمضان (۹۷۰) نهصد و هفتاد مسافرِ ملکِ نیستی شد •

و از قضایائیکه (درین سال بظهور آمد) فرستادنِ بهادرخان است برادرِ علی‌قلی‌خان با عساکرِ فراوان بتسخیرِ مالوه - پوشیده نماند که مالوه (که ولایتے ست خوش هوا و بسیارِ چشمه و پر حاصل) بحکومتِ شجاعت‌خان (که بزبانِ عوامِ اهلِ هند بسجاول[۳] خان مشهور است) استحکام داشت - و بعد ازو پسرِ او بازبهادر آن ملک را متصرّف بود - در ایّامِ تسلّطِ سلیم‌خان نوبتے سجاول‌خان بدرخانهٔ سلیم‌خان رفت - بعد از چند ماه توهّمے بخاطرِ خود راه داد - و بے وداع

(۲) در [چندنسخه] ساده لوحان طلب را (۳) نسخهٔ [ب و ط] بشجاول خان •

و بهادران جنگجوی فرستادند - این لشکر اقبال زنگه کمر همّت به تسخیر آن بستند - و بدائین شایسته محاصره کرد - همواره آتش پیکار در ارتفاع بود - و زهرۂ مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد تعالی (فتح این قلعه بمیامن توجّه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز بسته بود) در قرب این حال تفرقۂ بیرامخان بظهور آمد - و کارآگهان دولت مهمّات ضروری بهتر ازان دانسته بآن نپرداختند ●

و از سوانح این ایّام آنست که شهریار پرده آرای بسیر گوالیار تشریف برد - ازآنجا (که همّت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوب است) در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرّت پیرای بشکار چیته میل فرمودے - و آنرا نقاب جمال جهان آرای خود گردانیدے - درین ایّام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصۂ گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند - در اثنای شکار بعضے آهو باتان و مقرّبان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که سوداگران همراه شیخ محمّد (که از شیخان مشهور هند بود) از گجرات گاوان بے بدل (نه لایق کارگاه شکار پادشاهی باشد) آورده اند - بنابران حکم مقدّس بنفاذ پیوست که سوداگران را بهای دلخواه داده گاوان مذکور را باید گرفت - درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمّد و خویشان او بهتر ازین گاوان دارند - اگر در وقت مراجعت(۲) از منزل او عبور فرمایند هرآئینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهدکرد - بنابران (بظاهر باندیشۂ این حیوان - و بباطن برای عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ) بصوب منزل او عبور فرمودند - شیخ گرد موکب عالی را سرمۂ دیدۂ افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آمنیت بیرامخان(۳) دانست و جمیع گاوان را (که بمردم شیخ منسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلوّیات و عطریّات حاضر ساخت - و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسے داده اند یا نه - حضرت (که دست وثوق بیدالله داده گنجور گنجینۂ اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و واردات خود کوشیده دست همّت را از تهی دستان باز داشته تماشائی رنگ آمیزی عالم بودند) برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی - شیخ دست خود دراز کرده دست مقدّس آن حیا پرورد الٰهی گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مروّت و حیا چیزے ببهای آن نداده تبسّم کنان برخاستند - بندگان حضرت شاهنشاهی مکرّرا در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بمخیّم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن گاوان و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم ●

---

(۲) در [بعضے نسخه] مراجعت از شکار از منزل او (۳) در [بعضے نسخه] بیرامخانی ●

که هرجا که رسیده باشند توقّف نمایند - و انتظارِ ساختهٔ غیبي برند - مشارالیه ازانجا معاودت نموده بنواحیِ رنتنبهور[(۲)] بدرهٔ جایی آمده اقامت گزید - و آن تنگي را مضبوط ساخت - چون این معني معلومِ بیرام‌خان شد شاه‌قلي‌خان محرم و خرّم‌خان و جمعی را فرستاد که اورا دستگیر گردانند - چون این فوج نزدیک رسید درمیانِ بهادرانِ طرفین بقدر جنگی در پیوست - و چون شب درآمد مولانا پیرمحمّد خان با معدودے بدر رفت - و اسباب و اشیای او بدستِ این فرستادها درآمد ●

القصّه بیرام خان بواسطهٔ بے پروائیِ خود باغوای حسد پیشهای کوته اندیش اینچنین مهمّی کاردانے را از میان برکنار ساخت - و بدستِ خود تیشه بر پای اقبالِ خود زد - و حضرتِ شاهنشاهي (چون کار و بار و دار و گیرِ کارخانهٔ سلطنت به بیرام‌خان سپرده در خلوت سرای خاطرِ مقدّس عیارِ جهانیان میگرفتند) سنوحِ این قضیّه (که مبني بر اغراضِ فاسده بود) ناپسندیده مکافات آنرا بایزدِ کارساز گذاشتند - و به افزونیِ خرد و فراوانیِ حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظّارگیِ تماشاگاهِ عالم بودند - و بعد از پیرمحمّدخان منصبِ وکالت بیرام‌خان بحاجي‌محمّد خان سیستاني (که از نوکرانِ قدیمِ او بود) تفویض یافت - اگرچه این اسم برو اطلاق شد امّا شیخ گدائي (که بصدارت امتیاز داشت) وکیلِ معنوي بود - جمیعِ مهمّاتِ مالي و ملکي را بیرام‌خان بے استصوابِ او نمیکرد - او هم از بادهٔ مرد افکنِ دنیا از جای رفته به احوالِ مساکین و ضُعفا نمي پرداخت - و تکبّر (که بنیاد افکنِ قدیم‌دولتان است - تا بنو دولتان چه رسد) پیش گرفته اسبابِ نکالِ خود و مربّیِ خود سرانجام مي‌نمود - و باندک فرصتی آثارِ آن بظهور رسید چنانچه نگاشتهٔ قلمِ وقائع‌رقم خواهدشد ●

و از سوانحِ این سالِ خجسته‌فال[(۳)] فرستادنِ حبیب علي خان است به تسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور که از قلعهای نامیِ ممالکِ هندوستان در رفعت و رصانت[(۴)] ممتاز است - در ایّامِ تغلّب و استیلای افغانان سلیم‌خان این قلعه را بحکومتِ ججهارخان نام غلامی اختصاص داده بود - چون کوسِ اقبالِ شاهنشاهي بجهانگیري بلندآوازه شد این غلامِ سیه‌بختِ بیدولت نگاهداشتِ قلعه را از اندازهٔ قوّتِ خود دور دیده باین اندیشهٔ نادرست (که بدستِ اولیای دولتِ قاهره نیفتد) بدستِ رای سرجن[(۵)] (که از ملازمانِ رانا اودیسنگ بود - و دران نواحي تمکّن و توطّن داشت) فروخت - و سرجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد - و مواضع و قریاتِ اطراف را به تسلّط و تحکّم از مردم گرفت - دریزولا خاطرِ اقدس بتسخیرِ آن توجّه فرمود - و حبیب‌علي‌خان را با دیگر سردارانِ کاردان

---

(۲) نسخهٔ [و] رنن پور (۳) نسخهٔ [ط] فرخنده فال (۴) نسخهٔ [ب] متانت - و نسخهٔ [ی] حصانت (۵) در[چند نسخه] سورجن ●

نزدیک بود) سررشتهٔ تدبیر (که میر سامانِ آدمي همان تواند بود) از دست داد - و خود را بدست اهلِ حسد سپرده از کارهای بلندِ عالي همّتانهٔ او در توهّم شد - و بے امرے (که مستوجب عزل باشد) باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایات تا درستانِ غرض‌گو مخلص اعتبار دادهٔ خود را از پای انداخت ٭

و تقریبِ اقدام برین امر مجدّداً آنکه دران هنگام ناصرالملک روزے چند بیمار شد و خانِ خانان بعیادتِ او رفت - غلامِ تُرک (که دربان بود) از روی نادانستگي گفت خبر کنم خانِ خانان ازین معني متغیّر شد - و مُلّا پیرمحمّد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران تواضع و خجالت درمقامِ عذر خواهي ایستاد - و باوجودِ آن خانِ خانان (که بدرون خانه درآمد) همراهان باری کمتر توانستند رفت - خانِ خانان زمانے بوده چون درامد بیرون آمد و درفکرِ ناصرالملک شد - و غرض‌گویانِ ناتوان بین والغه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شیخ گدائي بود - و بعد از دو سه روز خواجه امین‌الدّین محمود و میرعبدالله بخشي و خواجه محمّد حسین بخشي را با چندے ازملازمان نزدِ ناصرالملک فرستاده پیغام داد که تو کسوت طالب‌العلمي و فقر داشتي که درقندهار رسیدي - و چون (در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر میساختي - و همواره خدماتِ پسندیده بظهور مي‌آوردي) ترا بمراتب و مناصبِ بزرگ سربلند گردانیده از پایهٔ ملّائي بمعارجِ سپه آرائي آوردیم - چون تنگ حوصله بودي از تنگ شرابي بیک ساغر از دست رفتي - و ما خطر داریم که ازتو مفاسدِ عظیمه سرزند که علاجِ آن بدشواری توان نمود - بهتر آنست که چندگاه پای درگلیمِ نامرادي کشیده درگوشهٔ بنشیني - و علم و نقّاره و دیگر اسبابِ جاه و جلال و موادِّ تکبّر و ترفّع خود را بسپاري - و باصلاحِ مزاجِ خود (که هم صلاحِ دولت است - و هم مصلحتِ روزگار) بپردازي - تا بعد ازین برهرچه رای مصلحت‌اقتضای ما دربارهٔ تو قرار یابد بران عمل نموده شود ٭

پیرمحمّدخان بمجردِ شنیدنِ این بشارت (۲) (چون آزادمرد بود) بگشاده‌پیشاني اسباب امارت سپرد و بشگفتگیِ خاطر انزوا اختیار نمود - و بعد از چند روز بسعيِ بداندیشان رای بیرام‌خان بران قرار گرفت که اورا مقیّد ساخته بقلعهٔ فرستد - و برین اندیشه جمعے را همراه ساخته مُلّا را بقلعهٔ بیانه فرستاد - و ازانجا بوسیلهٔ مردمِ متوسّط الاحوال در شرارت و خیریت رخصتِ سفرِ حجاز حاصل کرده متوجّهِ گجرات شد - چون مشار الیه برادهن‌پور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه‌میدارد - و در احترامِ او میکوشد - درین اثنا نوشتهٔ میرزا شرف‌الدّین حسین و ادهم خان میرسد

(۲) نسخهٔ [ج] عبارت ٭

سعادت‌جوی شود - چنانچه از احوالِ سعادت‌اشتمالِ این خدیوِ جهان بظهور می‌پیوندد - و درجای خود اندکے از بسیار گفته می‌آید ٭

و از سوانحِ بهجت انتما (که درین سال سمتِ ظهور یافت) کدخدا ساختنِ ادهم‌خان بود و شرحِ این برسمِ اجمال آنست که عاطفتِ شاهنشاهي (که شاملِ حالِ عفّت‌قباب ماهم انگه و فرزندانِ او بود) متوجّهِ کدخدائیِ ادهم‌خان (که پسرِ خردِ ماهم انگه است) شد - و بتفحّص و تامّلِ صفترِ باقي‌خان بقلاتي[۲] (که از قدیم پروانچیِ میرزا هندال بود) نامزدِ او ساختند و در اندک فرصتے لوازمِ این جشن را در خورِ عاطفتِ خود بظهور آورده باآئینی خجسته این انعقاد والا دست بهم داد - و همّتِ عُلیای شاهنشاهي (که در اظهارِ مکرمت و ابرازِ مرحمت تقریب طلب است) اینچنین جشنِ دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم گردانید ٭

مقید ساختن بیرام‌خان ناصرالملک پیرمحمد خان را

چون (سرای‌دنیا عبرت‌بخشِ دیده‌ورانِ دوربین است) هرچه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت دران ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است - دیدهٔ باید که بیند - و در دارالعداله‌یِ داورِ حقیقي در چارسوی پُرشور و شر هیچ دولتے سپري نمیشود و هیچکس را از آسمانِ عزّت بزمینِ مذلّت نمي‌آرند مادام که او خوی‌نیکِ خود را گذاشته سالکِ راهِ انحراف نمیگردد - و لهذا درین هنگام (که بیرام خان‌را پیمانهٔ دولت نزدیکِ پُرشدن رسیده‌بود) نقوبے در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه‌اندوزانِ ناتوان‌بین و حسد پیشهای بےسعادت (که درمعني با قضا دلتنگ و با خدا درجنگ اند - و از کرته‌خردي بشادیِ دیگران اندوهگین میشوند - و به غمگیني و اندوهِ مردمِ دیگر شادماني میکنند) خاطرِ بیرام خان از ملّا پیرمحمّد متغیّر[۳] شد - او از فرطِ عقیدت و اخلاص (در مراسمِ دولتخواهي و کارگشائي بوده) سرانجامِ مهمّاتِ مالي و ملکي نموده و اعتضاد بر درستي و راستیِ خود داشته بےچینِ پیشانیِ دل و بےگرهِ ابروی عنصر[۴] خدمت گذارده و (چون ناگزیر اینچنین کسے پیوسته مرجعِ خواص و عوام و محلّ ازدحامِ طوائفِ عالمیان میباشد - و ازین‌معني دلِ بےحوصلهای حسد آلود خون میگردد - و از تیرهِ رائي مصدرِ افترا و بهتان گشته کارشکني مي‌نمایند - و خاطرِ بزرگان بواسطهٔ افزونیِ مشغله و عدمِ فرصتِ تشخیصِ بگفتگوی مگس‌طینتان[۵] برهم میخورد) پیرمحمّد خان نیز ملاف و معاقِ جهانیان شد - و حسد پیشها را خون درجوش آمده در سخن سازي و فتنه اندوزي کمرِ اهتمام بستند - و بیرام خان (که روزِ انحطاطِ او

---

(۲) نسخهٔ [ا ج د ح] بقلاني (۳) در [بعضے نسخه] متنفر (۴) در [چند نسخه] عنصري (۵) در [بعضے نسخه] طبیعتان ٭

خواهشِ خود را درمیان آورد - علي‌قلي‌خان بے حمیّت آن زن (۲) منکوحهٔ خود را بدو بخشید و شاهم بیگ مدّتے شهوت رانی نموده دل‌سرد گشته از روی مستي و بیخودي این فاحشهٔ طبع بے آزرم را (که بزني برداشته بود) بر نهجیکه خود گرفته بود به عبدالرّحمٰن بیگ بخشید و او آنرا زنِ خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب میداشت - دریںولا (که شاهم بیگ مهمانِ او شد) درعینِ مستي و بیهوشي یادِ آرام‌جان نموده اظهارِ بے آرامي نمود - و قیاسِ حالِ عبدالرّحمٰن را برحالِ علي‌قلي‌خان نموده توقّع آن داشت که آرام‌جان را باو بازدهد - عبدالرّحمٰن بیگ بواسطهٔ حمیّتي که داشت از قبولِ این معني سرباززده درمقامِ امتناع آمد - شاهم بیگ (که بادهٔ بدرگی او را آشفته دماغ داشت - و بتحکّم و سرکشي معتاد بود) درغضب آمد - و حقوقِ آشنائي و دوستي یکبارگي فراموش کرد - آرے رابطهٔ (که بنای آن برهوا و هوس باشد) همین قدر ثبات دارد ٭

القصّه شاهم‌بیگ در شورش درآمده عبدالرّحمٰن بیگ را بربست - و لولي را از خانهٔ او برآورده درباغے (که نزدیک بخانهٔ او بود) برده مجلس (۳) بشراب و نغمه گرم کرد - دریںاثنا مؤیّد بیگ برادر (۴) عبدالرّحمٰن بیگ ازین سرگذشت آگاهي یافت - و مسلّح شده بردرِ باغ (که آن سفلهٔ بدمست بود) رسید - مردمِ او درمقامِ مدافعه شدند - و باهم جنگ درپیوست ناگاه دران زد و گیر و ردّ و بدل تیرے بآن سفلهٔ خون‌گرفته رسید - و مرغِ روحش از قفسِ تنگِ جسماني خلاص شد - عبدالرّحمٰن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد - و باستعجالِ تمام خود را بدرگاهِ گیتي پناه رسانید - و این کارِ شایسته را (که کیف مااتّفق ازو بظهورآمد) بعنوانِ خدمتے لایق بفروخت داد - و بهمین قدر (که او سببِ این معني شده است) نوازش یافته مدرِ امثال و اقران ممتازگشت - و علي‌قلي‌خان از شنیدنِ این‌واقعه گریبانِ شکیبائي چاک زده خاکِ حسرت برفرقِ سوگواري ریخت - و بے‌اختیار تعاقبِ عبدالرّحمٰن بیگ نموده تا کنارِ دریای گنگ آمد - چون ظاهر شد که او تیزتر گذشته‌است ناامّید برگشت - و لاشهٔ آن ساربان‌پسر را بجونپور برده درکنارهٔ کولاب دفن کرد - و برسرِ مزارِ او عمارتِ عالي اساس نهاد - و بےسعي فرمان‌پذیرانِ اخلاص‌مند فتنهٔ چنین فرو نشست - آرے هرکه [با بزرگ‌کردهٔ الٰهي و امثالِ چنین فرمان روائے (که عالمیانِ جهانِ صورت و معني در فرمان‌پذیري او تکاپوی دارند) آهنگِ سرکشي نماید - و دمِ مخالفت زند] بدستِ خود دشنهٔ هلاک برسینهٔ خود زده باشد و همین کردارِ ناهنجارِ او برای دفعِ او کافي‌ست - تا وقوعِ این سرمایهٔ مزیدِ آگهی بخت بیداران

(۲) نسخهٔ [ه] نکاح کردهٔ خود را (۳) نسخهٔ [ا و] مجلس شراب (۴) نسخهٔ [ی] پدر عبدالرحمن ٭

و از سوانحِ هدایت انتما (که راهنمای سرگردانانِ بادیهٔ انکار تواند بود - و درین سال بظهور آمد) کشته شدنِ ساربان پسرِ مذکور است - چون ایزدِ جهان‌آفرین متکفّلِ نظامِ سلطنت این خدیوِ آفاق است (هرچند که مسند آرای خلافت خود در پردهٔ بی‌توجّهی بسر میبرد) کار فرمایانِ ابداع در کارِ خود بوده مخالفانِ دولتِ ابد قرین را یکیک بمغاکِ هلاک برده هرکسی را بربگِ خاص سزا میدهند - گاه اولیای دولت را قوّت و اقبال می‌بخشند - و این کرورِ عالی شکوه را از اسبابِ آن میگردانند - چنانچه از فتحِ هیمو و تسخیرِ قلعهٔ مانکوت و غیرِ آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای آوارگی میرسانند - چنانچه از خایب گشتنِ میرزا سلیمان معلوم میشود - و گاه در مخالفانِ تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند - تا یکدیگر را قصد کرده به فناخانهٔ ادبار میرسانند - چنانچه قضیّهٔ این ساربان پسراست - و تفصیلِ فرو رفتنِ او بمغاکِ نیستی (که مهینِ منصوبهٔ بساطِ اقبال تواند بود) آنست که (چون علی‌قلی‌خان صورتِ اطاعتی نموده به تلبیس او را از(۳) پیشِ خود روزے چند دور داشت) آن سفلهٔ تهی‌میدانِ پریشان‌مغز پیوسته دران نواحی به بدمستی گذراندے - تا آنکه روزے بقصبهٔ سرهرپور رفت که در جایگیرِ عبدالرّحمٰن بیگ پسرِ مویّد بیگ دولدی بود که در سلکِ مقرّبانِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی انتظام داشت - و این ساربان پسر از آغازِ بدمستی با عبدالرّحمٰنِ مذکور علاقهٔ معشوقی داشت - و بروشِ(۴) خباثتِ ماوراءالنّهر (که نه سوزے و نه گدازے - و نه مهرے و نه محبّتے) راهِ بےحیائی و بےآزرمی سپرده باهم نردِ دوستی باختے - باین نسبت بخانهٔ او آمد و یادِ آرام‌جان کرد - و خواست که آرام‌جان را باز گردانیده بگیرد ●

و قصّهٔ آرام‌جان آنست که او از لولیان بود - علی‌قلی‌خان بشوقے تمام (که سرچشمه اش طغیانِ شهوت است) آن کوچه گرد را (که هم‌آغوشِ هزارکس بود) (دلِ هرزه گردِ بیمعنی را باو پیوسته) عقد بست - و در سلکِ زنانِ خود انتظام داد - و از بےباکی و بے آزرمی در مجلسِ خاصِ خود (که با شاهم بیگ داشتے) در بزمِ شراب آن زنک را نیز حاضر ساختے - تا گویندگی و نغمه سرائی کردے - و سرمایهٔ فساد و انساد گشتے - تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلّقِ خاطری (حاشا رابطهٔ نفسانی شهوانی) بهم رسید - و (چون علی‌قلی‌خان مغلوبِ هوا و هوس بود) ذوکرانه باو سلوک کردے - تا آنکه ولایتِ وسیعِ خود را سه(۵) بخش کرده یک حصّه در بایستِ خود صرف کردے - و دو حصّه بآن روستاپسر وا گذاشته خدمت نمودے - شبی آن سفلهٔ بدمست

(۲) نسخهٔ [ا] والا شکوه (۳) نسخهٔ [ب] از خود (۴) در [بعضی نسخه] و بروشی که خباثت ماوراء النّهر است (۵) در [چند نسخه] سه‌حصه بخش کرد ●

غزل‌خوانیِ بلبلِ صبح خیز • تمنّای مَی‌خوارگی کرد تیز
شهنشه در آرایشِ روزگار • فزوده بهارِ دگر بر بهار

دریں سالِ خجسته حال (که عنوانِ صحیفهٔ اقبال است) همّتِ جهانکشا اقتضای آن فرمود که لشکرے شایسته ببلادِ شرقیّه تعیّن فرموده لکهنؤ و محالِ متعلّقهٔ علی‌قلی‌خان را ازو گرفته او را از خوابِ غفلت آگاه ساخته شود - [اگر بروشِ سعادت پیشهای اخلاص‌منش سلوک پیش‌گیرد و محملِ عقیدت بمقصد روانه سازد - و آن ساربان پسر را (که سرمایهٔ نخوت و غفلتِ اوست) بدرگاه فرستد - یا از پیشِ خود آواره سازد - و مطاوعت و متابعتِ صاحبِ عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولتِ خود گرداند] هرآئینه مشمولِ عواطفِ شاهنشاهي شود - و بجنودِ اقبالِ این دودمانِ عالي جونپور و آنحدود رفته تادیبِ افغانان (که هنوز بادِ مخالفت در دماغِ فاسدِ خود دارند) نماید و برای خود جا پیدا کند - درینصورت هم خدماتِ شایستهٔ سابقِ او منظور شود - و هم دیوانه خیرپهای او را دریں‌مرتبه هم گذرانده مدد و کمک داده شود - و حکمِ عالي نفاذ یافت که انواعِ قاهره بر جایگیرهای خود متصرّف شده سرانجام و سامانِ خود نمایند - و هم ممدّ و معاونِ علي‌قلي‌خان باشند و اگر آن بدمستِ شوربخت قدرِ این‌عنایت نداند سزای او دادن و دفعِ او نمودن سرمایهٔ اسبابِ نظامِ جهان و پیرایهٔ عبادتِ جهان‌آفرین دانسته شود - بنا بریں اندیشه قیاخانِ کُنگ و سلطان حسین‌خان جلایر و محمّدخان جلایر و شاهم‌خان جلایر و حاجي‌محمّدخان سیستاني و چلمه‌خان و کمال‌خان گکهر و جمعے کثیر از بهادرانِ اخلاص اندیش را رخصت فرمودند - و فرمانِ مطاع صادر شد که لکهنؤ و سایرِ محال را به ملازمانِ عتبهٔ اقبال سپرده متوجّه پیش شود - و عبداللّه‌خان اوزبک (که سرکارِ کالپي باو مقرّر بود) بمنشورِ عاطفت سرافراز گشت - که در امرِ مذکور شریک بوده لوازمِ دولتخواهي بتقدیم رساند - چون (هنوز پردهٔ بے آزرمیِ علي‌قلي‌خان یکبارگي دریده نشده بود - و روزے چند دیگر بایستے که پرده از کارِ او برداشته شود) سخن شنیده لکهنؤ و آنحدود را بجلایران و سایرِ لشکرِ فیروزي اثر سپرد - و خود کمرِ همّت به تسخیرِ جونپور و ولایتِ پیش بست و ابراهیم (که ایمائے ازو رفته) دریں هنگام (که مبارز خان فرو رفت - و هیمو نابود شد) حرکتِ مذبوحي نموده در جونپور میبود - مشارالیه بے جنگ ازو جونپور گرفت - و ملکِ وسیع بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي بدستِ او درآمد - و او را درآنحدود مبارزات و محاربات روی داد - و کارے (که بصورتِ شایستگي ازو بظهور آمد) آنکه شاهم را از پیشِ خود راند - اگر این کار از صمیمِ خاطرش میبود بایستے بدرگاهِ معلّی مي فرستاد - بارے بهر نحو که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت - و اظهارِ دولتخواهي نموده عرائض و پیشکش بدرگاهِ معلّی فرستاد •

و باغستانِ دلهای جهانیان رنگارنگ شگفتهٔ خرّمي و شادماني[۲] گشته در افزایش بود *

آغاز سال چهارم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال تیر از دور اول

شکرِ فیّاضِ بے همال و مفضّلِ بےاهمال که سالِ سیوم از تاریخِ الٰهي بفرّخي و خجستگي سپري شد و نوبت باغازِ سالِ چهارم رسید - روزِ یکشنبه دومِ جمادی الاخری[۳] (۹۶۶) نهصد و شصت و شش نورِ اکبر و نیّرِ اعظم به بیت‌الشّرف پرتوِ سعادت انداخت - عالمِ صورت را چون ملکیِ معنی نضارت بخشید - ابوابِ نشاط برروی اهلِ روزگار گشاده شد - اسبابِ انبساط در چشمِ جهانیان جلوه داده آمد - کوکبهٔ سلطانِ بهار جهانتاب و عالمگیر شد - طنطنهٔ موکبِ خسروِ گل گوشِ زمین و زمان باز کرد - فیضِ نوروزي روحِ نباتي باجساد و قوالبِ خاکیان در دمید - فصلِ ربیعي روائح و فوائحِ مغز پرور بافلاکیان تحفه فرستاد - نسیمِ بهاري نونهالانِ چمن را جلوهٔ کبک و خرامِ تدرو آموخت - هوای عالم افسردگانِ خاک را انتهاضِ آتش و اهتزازِ آب بخشید - نطعِ بسیطِ غبرا بفرشِ اطلس و اکسونِ بےتار و پودِ سبزه و گل بدل شد - گلوی مرغانِ چمن بر نیِ آتشین نفس[۴] خرده گرفت - منقارِ عنادل گوشمالِ موسیقار داد - لاله بر منقارِ طوطیي و سبزه بر دُمِ طاؤس خنده ریخت - بنفشه سرمهٔ بینش در چشمِ نظّارگیان کشید - نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند - شگوفه و سنبل پرده[۵] گشای اسرارِ سفیدي و سیاهي شدند - شقائق و ریاحین نکته گذارِ حقائقِ کوني و الٰهي گشتند * شعر *

به لاله ز فردوس جام آمده * ز رضوان به گلشن سلام آمده
شده جلوه گر نازنینانِ باغ * رخ آراسته هر یکے چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیرِ پوست * چو تعویذِ مشکین بهاروی دوست
برون کرده سوسن زبانِ خموش * همي کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سرِ سبزه میریخت سیم * مراغه همي کرد بر گل نسیم
بهر چشمه منقارِ بط آب گیر * چو مقراضِ زرّین بقطعِ حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سر انداخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] شگفته و خرم و شادمان گشته (۳) نسخهٔ [ج] دوشنبه (۴) نسخهٔ [ه ح ی] آتش نفس (۵) نسخهٔ [ه] پرده دار *

منده‌اکر (که در شش‌کروهیِ دارالخلافهٔ آگره است) بنشاطِ شکار مشغول بودند که چیتهٔ قصدِ آهوبرهٔ کرد - و اورا بدهن‌گرفته روان‌شد - مادرِ آن آهوبره از مهر و محبّتِ فطریِ بیتابانه خود را برابرِ دشمنِ قوي زد - چیته که غرورِ صید افکنی در سر داشته مُعرِض نشده (بصدمهٔ آن مادهٔ آهو بظاهر - و درمعني بتوجّهِ عاطفت سرشتِ شاهنشاهي) بحالِ تباه بخاکِ مذلّت افتاد - و آن غزاله از جنگلِ هلاکت نجات یافته بهمراهیِ مادر صحرا نورد گشت - اگرچه خاطرِ اقدس پرده آرائي میخواستِ اما حکمتِ الٰهي در اظهارِ جمالِ جهان‌آرای حضرت بود - و درین ایّام هولستِ امرا حضرتِ شاهنشاهي در دارالخلافهٔ آگره همواره در لباسِ بےتوجّهي بوده عیارِ اهلِ روزگار میگرفتند و پیوسته بشکارِ چیته و آهو و جنگِ فیل و سایرِ اشغالِ صوري (که مردِ ظاهر بین آنرا از اسبابِ بےپروائي داند - و هوشمندِ دور بین آنرا نقابِ جمالِ جهان‌آرای شناسد) اشتغال میفرمودند و ایزدِ بیچون روز بروز بتدریجِ شایسته نیّرِ اقبالِ آن برگزیدهٔ خود را بر آسمانِ ظهور لامع‌تر میساخت و آنچه آنحضرت آنرا نقابِ جمالِ خود اندیشیده‌بودند جمال‌آرای ابداع آنرا از اسبابِ ظهورِ جمال ساخته روز بروز عظمتِ آن خدیوِ زمان روی در افزایش داشت - و همواره شکوه و سطوتِ پادشاهي بےدورباشِ(۲) صوري پرده‌گشا بود - و شرحِ خصوصیّات و جزئیّاتِ این امور را دفاتر و اسفار متکفّل نتواند شد - و ذرّهٔ خاک‌نشین ابوالفضل (که براهِ استعجال افتاده مجملاتِ وقائعِ این خدیوِ زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان پرسیده فراهم مي‌آرد) شطرے در تعجّبِ سخن طرازانِ کاردانِ این دولتِ ابدقرین فرو میرود - که (اگر خداوندِ جهان در نقاب بوده برای تعلیمِ جمهورِ انام شرحِ جلائلِ احوال و غرائبِ سوانحِ خود را نمي‌نویسانند) این کاردانانِ قدرشناس را چه غفلت روی داده‌بود که سوانحِ قدسیّهٔ این دولتِ خدا داد را باهتمامے لایق فراهم نیاورده اند - و بهذا منِ شوریده خاطر را (که سر و برگِ نشأهٔ ظاهر ندارم - و مامورِ انواعِ احکامِ پادشاهي بوده خدمت گذاري را بےرضعِ مقتّیِ عبادتِ شایستهٔ خود دانسته در مهمّاتِ مختلف الاوضاع بسر میبرم) کجا(۳) فرصتِ آنکه بتفصیلِ آن پردازم - آرے اگر ایزد عمرے شایسته در ملازمتِ آنحضرت کرامت فرماید شرحِ بدائعِ احوالِ گرامیِ پادشاهِ صورت و معنیِ خود را به تفصیل ادا کرده درین لباس پرستارِ ایزدِ خود باشم - و بالجمله (با آنکه فرمان‌روای زمان در نقابِ بےتوجّهي بسر مي‌برد) روز بروز از اقطارِ عالم اهلِ فطرت و اربابِ استعداد (از مبارزانِ اخلاص‌گزین - و بهادرانِ عقیدت‌کیش - و دانایانِ والا دانش و سایرِ صنعت‌ورانِ هنرآفرین) گروه گروه آمده بمقاصدِ خود میرسیدند - و درگاهِ پادشاهي ظلِّ درگاهِ الٰهي شده هرطایفه بیش از آرزوی خود کامیابِ صورت و معني گشته ضمیمهٔ لشکرِ اقبال میشدند

---

(۲) و ایضاً دورباش (۳) نسخهٔ [ن ز] کجا فرصت - و کو وقت که بتفصیلِ آن •

شاه محمّد به پشت‌گرمی اقبالِ شاهنشاهی در لوازمِ قلعه‌داری اهتمام نمود - و محاصرا تنه بامتداد کشید - تا آنکه شبی از دروازهٔ نو چندے از مبارزان رستم‌آئین برآمده بر مورچل ولی‌خلیفه شاملو ریختند - و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند - بعد ازین شکست سلطان حسین‌میرزا کار ناساخته از پای‌قلعه برخاست - حاکمِ ایران هرآشفته میرزای مذکور و علی‌قلی‌سلطان (۲) حاکمِ شیراز و ولی‌خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد - تا هر نوعیکه باشد قلعهٔ قندهار را در تصرّف درآرند - علی‌قلی سلطان (که لاف این‌کار زده بود) آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد - و به تیر و بندوق مسافرِ ملکِ عدم گشت - و تفرقه در لشکرِ ایران افتاد - هرچند کمکِ ظاهری از خدیوِ زمان نمیرسید امّا زمان‌زمان تائیدِ ایزدی دستگیری میکرد - و چنین لشکرها را برهم میزد - سلطان حسین میرزا (که نه روی بازگشتن و نه رای بودن داشت) بهرحال سراسیمه درگردِ قلعه نشسته روزگار میگذرانید - دریں میان شاه محمّد قلاتی عرضه‌داشتے بدرگاهِ معلّی فرستاده ایستادگانِ پایهٔ سریرِوالا را بر حقیقتِ کار آگاه ساخت - یرلیغِ مُطاع در جوابِ او صادر شد که حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی میفرمودند که چون فتحِ هندوستان بفرمائیم قندهار را بشاه میدهیم - خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده - و کار تا باین حد رسانیده - مناسب آنست که قلعه را بکسانِ شاه سپرده و عذر خواسته متوجّهِ ملازمت گردد - بهنگامِ مروّت و مردمی را که سلوک ازان‌جانب در چه پایه - و پاداشِ حق و نگاهداشتِ نسبت ازین‌جانب در چه مرتبه بنا بر حکمِ عالیِ مشارالیه قندهار را به سلطان حسین میرزا سپرده متوجّهِ درگاهِ عالم پناه شد و دریں سال استسعادِ ملازمت یافت - و مشمولِ عواطفِ شاهنشاهی آمد ٭

و از بدائعِ سوانحِ تجرّدگزیدن و جوگی‌شدنِ شاه‌قلی‌خان محرم است - چه قبول‌خان نام پسرے (که فنونِ رقص دانستے) با وی می‌بود - و او علاقهٔ خاطری باو داشت - حضرتِ شاهنشاهی [چون‌این‌طرز را از امرا و ملازمانِ خود و از هیچکس نمی‌پسندند - هرچند پاکبازی باشد (چون‌متضمّن ناخوشی چند است که اهلِ هوش بهتر دانند) رای جهان‌آرای مطلقاً تجویزِ امثالِ این‌امور نمیفرماید و آن مغلوبِ طبیعت ازین کار باز نمی‌ماند] آن پسر را ازو جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه‌قلی‌خان از غواشیِ بشریّت تنگی بحوصلهٔ خود راه داده بخان و مان آتش درزد - و لباسِ جوگیان پوشیده گوشه گرفت - بیرام خان در دلاسای او غزلے گفت - و در تدارک و تلافی سعی کرد - باز بتوجّهِ شاهنشاهی بحالِ خود آمده از کردهٔ خود خجالتمند گشت - و ملحوظِ الطافِ بیکران شد ٭

و از عجائبِ میامنِ ذاتِ قدسی دریں زمانِ عشرت افزا آنست که خدیوِ مقدّس بحدودِ

---

(۲) در [چند نسخه] علی سلطان ٭

نخواهد بود - و وحشیانِ بیابانِ ناجنسیت را بشستِ [illegible] سوای موانست کرد
که این درگاه‌ست جنس و غیرجنس را در برکشیدن و برگزیدن [illegible] - هرکه (به پیمانِ درست
با دلی اخلاص‌گزین و خاطری نمک شناس و باطنی معامله دان قبرِ لریست داند) از گدازشِ قهرمانِ
سیاست نجات یافته بنوازشِ خسروانی امتیاز می‌یابد ٭

و از مآثرِ اقبالِ روز افزون (که درین سالِ فرخنده‌فال سانح شد) کارزار نمودنِ کمال‌خان گکهر و ظفر یافتنِ اوست - و شرحِ این داستانِ بهجت‌مشحون آنکه درین‌هنگام (که دارالخلافهٔ آگره مخیّمِ شادروانِ سلطنت شد) بمسامعِ علیّه رسید که قومی از افغانان (که آنرا میانه گویند) در حدودِ سرونج (که در صوبهٔ مالوه داخل‌است) سربفساد و فتنه برداشتند آهنگِ آشوب و شورش دارند - آنحضرت کمال‌خان گکهر را (که آثارِ جرأت و شجاعت از پیشانیِ احوالِ او پیدا بود - و لیاقتِ این خدمت داشت) باین کار فرستاده عیارِ سعادتِ او را گرفتند - او بجمعیّتی لایق رفته نبردِ مرد آزما نمود - و مظفّر و منصور باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف شد - و باصنافِ عاطفتِ خسروانی خلعتِ امتیاز یافت و قصبهٔ کره و فتحپور و هنسوه و بعضی محالِّ دیگر بجایگیرِ او مکرمت شد ٭

و از سوانح(۲) آنست که ادهم‌خان و جمعی‌را بر سرِ هتکانت(۳) فرستادند - و شرحِ این اجمال آنست که هتکانت (که در نزدیکیِ دارالخلافهٔ آگره ازو مستحکمتر جائی نیست - و زمینداران آنجا از طایفهٔ بهدوریه و غیرِآن به هشیاری(۴) و مردانگی امتیاز دارند - و همواره با سلاطینِ هند سرکشی کردند) بیرام خان (چون همیشه از ادهم‌خان متوهّم بود) اندیشید که آن محال بجایگیرِ او مقرّر شود - تا باین وسیله از درخانه دور گردد - و هم متمرّدانِ آن نواحی سزا یابند - و به یک‌خیال دو کارِ شگرف بتقدیم آید - بنا بربن‌اندیشه آنرا بجایگیرِ او مقرّرداشته رخصت دادند - و بهادرخان و خان‌جهان و سیّدمحمودبارهه و شاه‌قلی‌خان محرم و صادق‌خان و اسمعیل‌قلی‌خان و خرّم‌خان و امیرخان و جمعی از بهادران را درین‌لشکر نوشتند - و بتائیدِ الٰهی آن ملک بعمل درآمد - و اربابِ تمرّد سزای لایق یافتند ٭

و از وقائعِ این‌سال آنکه شاه‌محمّد قلاتی (که حکومتِ قندهار از جانبِ بیرام‌خان باو مفوّض بود) آمده بسعادتِ آستان بوس سربلندی یافت - سابقاً بقلمِ وقائع‌گذار(۵) گذارش یافت که چون (بهادرخان برادرِ خان‌زمان را شاه‌محمّد قلاتی به پیمان بستن بوالیِ ایران و لشکر آوردن منکوب ساخت) بر پیمانِ خود نه ایستاد - بنابران حاکمِ ایران برادرزادهٔ خود سلطان حسین میرزا پسرِ بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک(۶) آغلی استجلو للهٔ‌میرزا و ولی‌خلیفه شاملو را بگرفتنِ قندهار تعیّن کرد

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] واز سوانحِ این سال اقبال‌افزا آنست (۳) نسخهٔ [ي] هنسکانت (۴) نسخهٔ [ج] به بسیاری مردانگي (۵) نسخهٔ [ب] وقائع نگار (۶) نسخهٔ [ي] انجک ٭

ترتیب دادند که بقالب گفت درنیاید - و از کمال شرافت و جلالت بتازگی دار الخلافه و مرکز السّلطنه شد *

و (چون کواکب سعود بنظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهي ناظر است - و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم) هرآئینه فتوحات مقدّرهٔ غیبي و پردهٔ گشائي مقدّرات مقصود بتدریج و ترتیب هرکدام ازانها بهر وقتي (که تعلّق یافته) لامحاله بهمان وقت صورت گرفتني ست و هرانچه (که بوساطت سعي و کد یا بےواسطهٔ جدّ و جهد موعد وجود گشته) باسلوب مقرّر محصول پیوستني - وازین قبیل است سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدارالخلافهٔ آگره بوقوع یافت - و فتح قلعهٔ گوالیار بآساني روی داد - و شرح این برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیاخان و فوجي از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند - لیکن (چون آن قلعهٔ متین در استواري و محکمي کارنامه ایست از فرزانهای(۲) زمان پیش - و اثریست بدیع از کارآگهان قدیم که گرفتن آن به نیروی بازوی صورت صورت نه بندد - و جز بقوّت اقبال روز افزون چنین خدیو صاحب اقبال کار بستهٔ آن نگشاید) باوجود سعي مبارزان جهان‌گشای کارے از پیش نرفته بود دربنولا (که دارالخلافهٔ آگره مستقرّ رایت فتح آیت گشت) حبیب علي خان و مقصود علي سلطان و جمعي کثیر را بکمک قیاخان تعیّن فرمودند - بهبل خان در آداب قلعه داري دقیقهٔ نامرعي نمیگذاشت جمعے از راه‌نمایان دولتمندي (که باو نسبت خیرخواهي داشتند) نصائح ارجمند درمیان آوردند که هرچند (قلعهٔ محکم و اسباب قلعه‌داري مهیّاست) امّا بتائید الٰهي و اقبال آسماني چه کارکرده آید خصوصًا وقتیکه پناهے نمانده باشد - که به پشت‌گرمي آن کارے توان کرد - و دست و پای توان زد - و چون (سخن بغایت درست بود - و پایهٔ راستي بلند داشت) نصیحت پذیر گشت و دربهمن ماه الٰهي موافق ربیع الآخر حاجي محمّد خان سیستاني بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافتهٔ اورا مستمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهي آورد - و آن سعادتمنش کلید قلعه را باولیای دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست - و آن حصن حصین در تصرّف مجاهدان اقبال درآمد - آنحضرت اورا بتفقّدات گرامي امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جاگیر سرافراز گردانیدند - و الحق بایفای وعدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد - و براستي و درستیِ آن معدن بزرگي عموم خلائق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد - و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتضادے تازه بهم رسید - و بر همگنان متیقّن شـــد که هرچه درین درگاه عالم‌پناه قرار یابد بےشایبهٔ فتور و غایلهٔ تغیّرسمت ظهور خواهد یافت - و هیچ تنگ حوصلهٔ کوته‌اندیشي را راه بدکرداري

(۲) در [اکثر نسخه] فرمان دهان *

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بدار الخلافة آگره و دیگر سوانح اقبال

چون [عرصهٔ دلگشای دارالملکِ دهلي بیامنِ نزولِ اجلالِ حضرتِ شاهنشاهي تا مدّتِ شش ماه مامنِ عدل و رافت بود - و مهمّــاتِ آنحدود بر وجهي (که ملهمِ دولت تلقین فرموده) انتظام یافت] رای عالم‌آرای (که پرتوی ست از شعشعهٔ فروغِ مهرِ عالم‌افروز - و نوری ست مقتبس از سرچشمهٔ انوارِ الٰهي) چنان اقتضا نمود که رایاتِ عالي بعزیمتِ دارالخلافة آگره (که از رشکِ آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرقِ خجلت است) نهضت فرماید و خاطرِ دریا نثار به نشستنِ کشتي و سیرِ دریای جون توجّه فرمود - صاحب اهتمامانِ مهمّاتِ دریا چندین کشتي و زورق را زیب و رونق دادند - و نشیمنهای چوبین را بقماشهای فاخر بیرون و درون گرفتند - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ روزِ یکشنبه بیست و ششمِ ذیحجّه آن شهنشاهِ دریا دل و دریای بےساحل بکشتي نشست - و مختصر آبے را قدرِ دریای محیط بخشید و دیگر اُمرای عالي‌قدر و مقرّبانِ سریرِ والا و سایرِ بزرگانِ دولت (که سامانِ سفرِ دریا کرده بودند) بآئینی (که کارنامهٔ ادوارِ اجرام تواند بود) بکشتي نشستند - گویا دریا را آئین بسته بودند - یا لاله و نسرین از آب سر برآورده بود - بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدارالخلافة آگره آورده کشتیها را دریائي ساختند - و دران راهِ دلگشا روی انبساط بشکارِ ماهي و مرغابي داشتند - و مجلسِ عالي (که جدا دریائےست از جواهرِ معالي[2] لبالب) بجنبشِ کشتي بادهٔ موج‌خیزِ بذل و عطا بود تا آنکه هفدهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه هفدهمِ محرّم سالِ (۹۶۶) نهصد و شصت و شش مهچهٔ رایاتِ صبحِ تباشیرِ شاهنشاهي از مطلعِ آفاقِ شهرِ آگره طلوع نمود - و آن مصرِ جامعِ دولت و سعادت را مرکزِ دایرهٔ تخت و مطلعِ نیّرِ بخت ساخت - و حضرتِ شاهنشاهي ارکِ شهر را (که ببادل‌گذهه اشتهار داشته) به نزولِ خاص پایهٔ آسماني بخشیدند - و بزرگانِ دولت و سایرِ ارکانِ سعادت را جابجا منازل تقسیم یافت - اقبال دران ساحتِ راحت منزل گرفت - و سعادت دران کل‌زمین طرحِ اقامت انداخت - در اندک فرصتے ببرکاتِ توجّهِ عالي این شهرِ دولت اساس گلگونهٔ رخسارِ هفت اقلیم شد - شهرے در گرمي و سردي معتدل - آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواکه بخراسان و عراق موافق - و دریای جون (که آبش در سبکي و گوارائي کم‌نظیر است) از میانهٔ شهر روان - از دو جانب ملازمانِ عتبهٔ اقبال منازلِ دلگشای و بساتینِ دلکش

---

(۲) در [بعضے نسخه] معني - و در [بعضے] معاني •

جنّت آشیاني التفات فرموده‌بودند - روزے (که حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني از ماچیواره بسهرند نزولِ اجلال میفرمودند) حضرتِ شاهنشاهي بران فیلِ والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و اوّل فیلِ مستي (که حضرتِ شاهنشاهي بران سوار شده‌اند) دمودر نام داشت - که حضرت به‌بیرام‌خان بخشیده‌بودند - چون [بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي ازساحتِ دلگشای دهلي بسیرِ قلعهٔ سلیم‌گذهه (که برکنارِ دریای جون واقع شده) میرفتند] آن فیل را در میانهٔ راه در سایهٔ درختي بسته بودند - از بس (که جوهرِ اصالت داشت) در عینِ مستي فیلبانان دانه پخته او را بدست گرفته بدهنِ او مي‌نهاد - بندگانِ حضرت را خوشخوئی آن فیل خوش‌آمده بآن توجّه فرمودند و بر ماده‌فیلي (که پهلوی او بسته بودند) سوار شده برگردنِ او سوار شدند - و اوّل فیلِ مستي (که حضرتِ شاهنشاهي برو سوار شده با فیلِ مستِ دیگر جنگ انداخته اند) جهاپه نام داشته و آن در ایّامِ محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت بوده - بعد ازانکه جنگ درمیانِ آن دو عفریت‌پیکر بامتداد کشیده‌بود بمنصوبهٔ شطرنجِ هر دو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته‌اند - و دران هنگامِ سعادت انتظام عمرِ گرامیِ آنحضرت بچهارده سال رسیده بود - و بعد این زبردستیِ آنحضرت در سواریِ فیلانِ مست بجائی رسید که برفیلِ بدمست (که فیلبانانِ کارکرده در سواریِ آن پشتِ دست بر زمینِ عجز مي‌نهادند) آن مؤیّدِ مظفّر بے‌تحاشا سوار میشد - و بجنگِ فیلانِ مست میگذاشت و بے تکلّف از صد مرتبه زیادهٔ برفیلانِ مستِ فیلبان‌کشِ مردم‌ربای (که بکوبِ شهرے و آشوبِ لشکرے بسند باشد) سوار شده جنگ انداخته‌باشند - ایزد تعالي این تائید یافتهٔ ازلي را در قرون و دهور بر اورنگِ کامراني کام بخشِ جهانیان[2] دارد *

و ازسوانحِ دولت افزا (که درین‌ایّام بظهور آمد) آنست که خواجه عبدالله پسرِ خواجه محمّد زکریّا پسرِ خواجه دوست خاوند (که جوهرِ رشد و رشاد از ناصیهٔ او پیدا بود) با سایرِ خواجهای بزرگ‌منش (که در قصبهٔ تلوندي[3] جایگیر داشتند) و میرزا حسن ترمذي و قرا بهادر کاشغري بر سرِ راجه کپور چند (که در قلعهٔ جمّو متحصن شده‌بود) تعیّن شدند - و این گروهِ نیکوخدمت بآئینِ شایسته رفته از فرطِ عقیدت و اخلاص اهتمامِ تمام نمودند - و باعدای دولتِ قاهره جنگِ عظیم کردند - و بپایمردیِ سعادتِ سرنوشت و همّتِ خداداد فتحِ بزرگ روی نمود - و غنائمِ فراوان بدست افتاد - و جوهرِ نیکوخدمتي و حق‌گذاري را عیار گرفته آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ی] جهانباني (۳) در [چند نسخه] تلوند *

رحمانی آن بود) ریسمان را مضبوط گرفتند - و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروة وثقای عنایت ازلی واثق داشته قوی‌دل و مطمئن‌خاطر بودند - و دران جوش و خروش (که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود - و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را ازان مغاک می‌کشید - و کوششهای غریب نموده از هر طرف پهلو بزمین میرسانید) از یک طرف غریو عالمیان و از یک جانب کششهای فیل در برآمدن شخص قدسی نژاد آنحضرت - در چنین وقت (که خاطر روزگار آشفته است) جمعی از فراخ حوصلهای درست اخلاص تیزهوش بر جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند - و دل برهمزدهٔ عالم آسود - و جان از جا رفتهٔ دوران قرار گرفت - نمیدانم که این جمال‌آرائی در صورت قهر بیواسطهٔ ارادت این‌گزیدهٔ خود بظهور می‌آرد - تا درازاندیشهای نباه‌کار را بدید چنین‌نگاهبانی کوتاه دست سازد - یا آن خدیو ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی بتائید غیبی و الهـام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه میکند - تا کورئ ناتوان بینان خلاف‌آئین و نور افزائی مخلصان ارادت گزین از یک کار شگرف از مکمن بطون بسامن ظهور شتابد و باندک فرصتی (که آنحضرت خود را فراهم آوردند) فیل باهتمام خود از مغاک پا برآورده شروع در بدمستی نمود - و آنحضرت بهمان گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز بر همان فیل سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خان خانان از شنیدن صورت این‌حال (که جانهای آرمیدهٔ عاکفان عالم قدس را در کشاکش بی‌آرامی اندازد) باستلام پایهٔ سریر والا رسیده بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین‌الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشانده - کروبیان ملأ اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیلهٔ تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخشش مسئلت نمودند ٭

بر مستبصران آگاه پوشیده نماند اول فیلی (که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده‌اند) دلسنکار نام داشته - که بیرام خان خان‌خانان آنرا با دیگر فیلان از جملهٔ غنائم ماچهیواره[۲] بدرگاه گیتی‌پناه حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادت‌مند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده‌بودند - و چون فیل‌سواری آنحضرت بآن سرحد نبود (که تنها بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد) بران فیل (که کمال اعتدال داشت) سوار میشدند - و فیلی (که در مرتبهٔ اول بی دستیاری فیلبان تنها بران سوار شده اند) فوج‌بدار[۳] نام داشت - و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی

(۲) نسخهٔ [ا ج ه] ماجیواره - و در [بعضی نسخه] ماچیبارة (۳) در [بعضی نسخه] فوج بدار ٭

فیلانِ مست (که فیلبانِ فیلِ دیگررا طاقت طاق شده در نظر می درآید) آن مُبدِعِ الٰهی ازان فیل برجسته بران فیلِ دیگر سوار میشود - و این گروهِ حق پرست را سُرمهٔ روشنی افزای از دیدِ این حالات بدست می افتد - چه رسیدن نزدیک این عفریت پیکر جز بحمایتِ ایزدی میسّر نشود - فکیف سوارشدن بران - و باز آنرا به تندخوئی داشتن - و با فیلِ دیگرے که مثلِ او باشد جنگ انداختن - از ظهورِ این عجائب اصحابِ ظاهر چون اهلِ معنی در مقامِ حلقه بگوشی درآمدن گرفتند - بخاطرِ کسے نرسد که فیل را زین میکنند - وآلات و اسبابے چند تعبیه می نمایند تا سواری میشود - ریسمانے درگردنِ او حلقه‌طور (که باعثِ زیب و زینتِ او باشد) می بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را بآن ریسمان اعتماد می‌بخشند - من چه گویم - سخن همانست که اوّل گفتم - بیانِ حالات از من نمی‌آید - اگرچه در واقعه‌نویسی ظاهربین داند (که از درازیِ شاهراهِ مقصود یکسوشده به پهنا میروم) امّا کارشناسِ معنی‌گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده از کم‌فرصتی تاخته می‌شتابم ٭

از جملهٔ حمایاتِ ایزدی (که اربابِ صورت و معنی را از خوابِ غفلت بیدار ساخته شطرے را در تعجّب و لختے را در حسرتِ نایافتِ ایّامِ گذشته آورد - وطبقهٔ را در آفرینِ گریِ دانشِ خود بوده هوش‌افزای گشت) آنست - که درین هنگام (که در دارالملکِ دهلی مسرّت پیرایِ خاطرِ اقدس بوده فیل‌سواری فرموده بجنگ انداختنِ آن اشتغال داشتند) روزے بر فیل لکهنه[۲] نام (که مظهرِ قهرمانِ جلالی بود) در عینِ بدمستی و بدخوئی و آدم کُشیِ او بدولت و اقبال سوار شده بفیلے همتای او جنگ انداختند که کارآگهانرا حیرت افزود - فیلِ لکهنه (که آنحضرت برو سوار بودند) غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پیِ او میدوید که ناگهان پای او (که ستونے عظیم را ماند) در گوے تنگ و مغاکے عمیق فرو رفت و دران مرحلهٔ بدمستی (که دخانِ خشم در دماغِ او پیچیده بود) حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد - و درین اثنا پهلوانے (که برکفلِ فیل سوار بود - چه قاعده است که بردفِ این کوه‌پیکران یکے از شیردلانِ کاردان سوار می‌شود - و او را بزبانِ هندی بهوئی[۳] گویند) تابِ جنبشهای آسمانیِ او نیاورده بر زمین افتاد - درین وقت (که غریو از کون و مکان برخاسته بود - و دلهای اربابِ اخلاص بگداز میرفت) ذاتِ مقدّس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان‌فرسای حضرت بریسمانِ گردنِ فیل (که بزبانِ هندی کلاوه خوانند) محکم شد و آنحضرت بدستے (که کمندِ همّت بر فلک می‌انداخت) و پنجهٔ (که تائید الله در اصابع

(۲) در [بعضی نسخه] لکهنه (۳) نسخهٔ [ه] بهولی - و نسخهٔ [ی] بهوئی ٭

شناسائی بخشم] کارے نساخته باشم - آن حسنِ صورتِ کوه - و آن رفتارِ کهپاره - و اگر (سرعت و تند روی او را بباد نسبت دهم) آن خشمگینی در وقتِ برهم زدن ثابت قدمانِ عرصهٔ نبرد چون گفته آید و دردوربینی و دریافت و فراست اگر باسپ مانند گردانم بیانِ واقع نشده باشد - شرحِ بدمستی و کینه‌کشی و کارهای شگرفِ فیل را کتابے علحده باید - که مردِ دانا بے تکلّفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کارِ غریب (که از قرارِ واقع گفته آید) کفایت نمیکند - با خودِ راست رو عمرے دراز (صحبت با تجربه‌کارانِ ادب‌آموزِ این بدیع‌منظر عظیم‌شکل بلکه عریاسی کوه افکن سوار ربای فوج‌برهم زن داشته) پذیرای شناختِ بدائعِ این خلقتِ غریب عبرت افزای تحیّربخش شده باشد - و با اینهمه خود از شنید بدید آمده برأی‌العین لطف و قهرِ او را به بهند و کار نامهای او را از راهِ چشم بدل فرستد - شاید که اندکے از بسیارِ او را تواند نوشت - که حسرتے (۲) در دلِ او از کوتهیِ بیان نماند - مرا (که این شرائط بواقعی دست نداده) بعبارت آرائی سخن را چرا دراز کنم - و از مقصود (که درین شگرفنامه دارم) چون باز مانم - همان بهتر که بهمین قدر ازین عجائبِ مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کارِ خود باشم ●

چون (نظرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهی برین مهیب پیکرِ بدیع‌هیکل (۳) افتاد) سزاوارِ توجّه دانسته پردهٔ تازه برای خود سرانجام فرمودند - و در معنیِ (۴) ایزدِ جهان آرا آغازِ جمال‌آرائیِ این یگانهٔ عتبهٔ کبریای خود فرمود - و بلکه از اسبابِ ترس و بیمِ ظاهر بینانِ خلق پرست گردانید - تا باین خدیوِ صورت و معنی گسسته‌عنان و پریشان اندیشه نبوده پا از اندازهٔ خود بیرون ننهند - چه ماهرانِ این فن و استادانِ این صنعت اینچنین زبردستے را رامِ خود نتوانند ساخت - و این پهلوانِ الٰهی باین دلیری و دلاوری زبونِ خود سازد - همانا که ازو ملاحظه باید کرد - و اربابِ معنیِ خداپرست را نیز عنقولِ دیده‌وری و دریافتِ عجائبِ این برگزیدهٔ ایزدی شد - چه کارهائے (که در کالبدِ گفت درنیاید - و ترازوی قیاس (۵) برنسنجد) ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و سواریهای فیلانِ مستِ آدم کُش فیلبان ربای بدخو (که آهنین‌جگرانِ این فن را از تصوّرِ آن زهره میگدازد) از ذاتِ مقدّس بظهور (۶) آمدن گرفت - دران هنگام (که فیلِ بدمستِ بدخو فیلبانِ خود را کشته چندین خون کرده آشوبِ شهر گشته باشد) این تائید یافتهٔ الٰهی در حمایتِ ایزدی درآمده (چنانچه در میانِ چمن و صحن‌خانه خرامد) پای عظمت آرای بر دندانِ فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگِ فیلانِ مستِ عربده جوی می‌آرد - و در عینِ جنگ‌انداختن

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت بسیار (۳) نسخهٔ [ی] شکل (۴) نسخهٔ [د] حقیقت (۵) در [چند نسخه] قیاسِ ظاهر (۶) در [اکثر نسخه] تراویدن گرفت ●

او را فرصت یافته در حمّام شما بدست آورده انواع اهانت رسانیده بر مقاربت غضب کشته ملاحظهٔ حضرت جهانبانی نکرد] امروز (که حال بآنجا رسیده باشد - و خدیو زمان در نقاب بے توجّهی) چگونه پیش آید - و ستم پیشهای تیره درون چه سعایتها که ننهاده - و شدّت منعم خانی (که برای العین ملحوظ او میگشت) بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد - و بیوفائی نکوهیده قرین عارها پیش او بود - بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابدقرین روتافته بناحیتی دیگر رود - منعم خان جمعی را بتسلّی او فرستاد - و بعهد و پیمان او را آورده مقیّد ساخت - و بعدازان باشارهٔ او نشترے چند در چشم او زدند - چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بین او تباه نشد - و پس از چندگاه (که او را کور دانسته دست ازو باز داشته بودند) بکشش روبه بسرکردگی یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت - تا بهر وضعی که باشد خود را بآستانهٔ دولت رساند - و هر امر ناگزیر (که از دشمنان روردهد) بارے در[۲] پای قدم صاحب باشد - منعم خان آگاه شده چندے از تیز روان عرصهٔ تفحّص را فرستاد - و او را با برادر خرد او جلال الدّین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت - و در فکر و اندیشهٔ این بود که چگونه دفع کند - آخر شبی جمعی را بر سر آنها فرستاده و خون آن دولتخواه را برای غرض شوم خود ریخت - و بیرام خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - حضرت شاهنشاهی (که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بے توجّهی بودند) از استماع این قضیّه خروش باطنی فرموده مکافات آنرا چون سایر امور بایزد هستی بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصلهٔ که داشتند بر زبان نیاوردند - اللّٰه تعالی این مظهر بردباری را برای نظام صورت و معنی دیر داراد *

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ[۳] انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده گزین حضرت شاهنشاهی (که پیوسته در لباس بے توجّهی بوده مهمّات مالی و ملکی بعاشقان آن واگذاشته هر روز پردهٔ تازه بر روی احوال دولت ابدقرین خود انداختی و دنیا دوستان خودآرای را باین طرز بدیع عیار گرفتی) دران هنگام (که در کابل نقاب آرائی میفرمودند) بسواری شتر و جنگ آن متوجّه بودندے - که دران حدود جاندارے کلانتر ازو نبود - و گاهی برای تشحیذ خاطر جهان آرای بسواری اسپ و شکار سگ اشتغال داشتندے - درینولا (که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت) بفیل بیشتر توجّه فرمودند - که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است - اگر [از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گروهی را (که نفهیده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ا] در قدم صاحب (۳) در [بعضی نسخه] بجنگ انداختن *

آئندهٔ نفاق بود - و سرشتِ او به خبث و خباثت آمیده - چه در زمانِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني و چه در هنگامِ طلوعِ نیّرِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهي حرکاتِ ناپسندیدهٔ ازو بظهور آمدے - حضرتِ جنّت آشیاني اورا مصاحبِ منافق میفرمودند - چنانچه سابقاً گذارش یافته - و درینولا شطرے از اوقاتِ پریشانِ خود را در صحبتِ شاه ابوالمعالي گذرانده در تبه‌رائي مي‌بود - ولختي از اوقات بحدودِ شرقیّه بسربرده از مصاحبانِ مجلسِ خانِ علي‌قلي‌خان گشت - و پسرِ خود را مُهردارِ او ساخت - و چون (پیمانهٔ عمرِ او به پُرشدنِ نزدیک رسیده بود) باندیشهٔ تباه ازانجا بدهلي آمد - دریں‌اثنا بیرام‌خان او را مقیّد ساخته مصحوبِ معتمدانِ روانهٔ سفرِ حجاز ساخت - و از قدمگاه برآمده متوجّه پیش بود که کارِ او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت - و باعث برین‌امر ناصرالملک بود - باهتمامِ تمام بیرام‌خان را بران داشت که دو قطعهٔ قرطاس بریکے اسمِ قتل و بر دیگرے نقشِ نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب بظهور آید - و بر رو افتد) آنرا فرمودهٔ الٰهي دانسته کاربندیم - و همچنانکه اندیشیده بود تقدیر موافقِ تدبیر آمد - و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند ●

و از وقائعِ ناشایسته (که دریں سال بظهور آمد) کشته شدنِ خواجه جلال‌الدّین محمود بُجوق است و مجملے ازین سرگذشت آنست که او پادشاه قلي بود - و تواضعِ بے تقریب بمردم نمیکرد و بزرگانِ دنیا نظر بر رواجِ کارِ خود داشته همه را چاپلوسِ درگاهِ خود میخواهند - بنابران اکثرِ برگزیدهای این دولتِ عُلیا او را دوست نمیداشتند - و با این حالت عیبِ هزل و مزاح (که بدترینِ عیبِ بزرگان تواند بود) داشت - و با سرانِ زمانه مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباسِ ظرفگي و ظرافت (که نادانان آنرا خوش‌طبعي نام نهاده‌اند) بسر مي برد و هیچ‌کس نبود که خلشے از خارستانِ ظرافتِ او در پهلو نداشت - دریں هنگام (که غزنین باستصوابِ محمّدقلي‌خان برلاس باو مفوّض شد) اربابِ غرض فرصت دانسته هم خاطرِ منعم‌خان را شورانیدند و اندیشهٔ انتقامِ دیرینهٔ او را تازه ساختند - و هم در هندوستان باعثِ مزیدِ برهمزدگیِ خاطرِ بیرام‌خان شده او را در کشتنِ بجد ساختند - آن دوربیني و نیک ذاتي کجاست که صلاحِ دولتِ صاحب را منظور داشته بندهای کارآمدني را بجهتِ اغراضِ نفسانيِ خود هدفِ تیرِ انتقام نسازند و سود و زیانِ خود را از ملاحظه انداخته در برآمدِ کارِ اربابِ استعداد شوند - خواجه چون (نسخِ عزیمتِ هندوستان نمودنِ منعم‌خان و در مقامِ کینه‌کشي درآمدنِ او شنود) در اندیشهٔ دراز فرو رفت نه روی آمدنِ هندوستان که خدیوِ زمان در نقابِ بے پروائي - و بیرام‌خان در نهایتِ استیلا - هرگاه [در زمانِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بجهتِ حرفے ناملایم (که ازو رسانده بودند)

لشکرِ بسیار برسرِ او آورد - و سلطان‌حسین‌خان بهمین مردمِ خود بمدافعهٔ آنها برآمد - و چون (از منسوبانِ این دولتِ جاویداقبال بود) با وجودِ کثرتِ مخالف فیروزمندی یافت - و جمعی کثیر به بدترین مردنها (۲) (که در حرام‌نمکی جان دادن است) بخاکِ نیستی برابر شدند - و شاه‌بداغ بلاقی (۳) (که از خویشانِ نزدیکِ علی‌قلی‌خان - و از شجاعانِ (۴) نامیِ زمانه بود) بهایهٔ عدم شتافت علی‌قلی‌خان بمقتضایِ شرارتِ ذاتی و بدنهادیِ خود میخواست (که آمده بسلطان حسین خان رو بروشود - ویکبارگی از پردهٔ آزرم برآمده روسیاهِ ازل و ابد گردد) جمعی از خرد پژوهانِ دور بین اورا ازان اندیشهٔ نا درست بازداشته در تدارک و تلافیِ حرکاتِ ناشایستهٔ (۵) او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت‌پذیر گشته در چارهٔ کارِ خود کوشش نمود - لیکن (چون دولتمندیِ ذاتی نداشت) آن سارِبانِ پسر را از خود جدا نمیکرد - و از سایرِ امورِ بیدولتی دست باز نمیداشت - بباطن در اندیشهٔ تباه - و بظاهر شروع در ملازمت نمود - و ناصرالملک پیوسته نکوهشِ احوالِ خسرانِ مآلِ او کرده - و در فرستادنِ لشکر برسرِ او و تنبیه کردنِ او اهتمام نموده - و بیرام خان خاطرِ علی‌قلی‌خان نگاهداشته از بزرگِ منشیِ خود کارهای ناهنجارِ او را ناکرده می انگاشت - دوستانِ درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند - و آن نکوهیده اعمال (چون از کردارِ خود باز نتوانست آمد) خود را بحیله و مکر زد - و برج‌علی نام نوکرے از معتمدانِ خود را بدرخانه فرستاد که شاید کارے تواند ساخت - و شورشِ درخانه‌را علاجے تواند انگیخت - دران ایّام ناصرالملک صاحبِ اختیارِ کل بود - و مهمّاتِ مالی و ملکی برای رزینِ او مفوّض بود - و ازصمیمِ قلب لوازمِ دولتخواهی بجای‌آورده ملاحظهٔ خاطرِ بیرام خان نکرده - روزے برج علی (که از مدهوشانِ مجلسِ علی‌قلی‌خان بود) پیشِ ناصرالملک رفته سخنانے (که از اندازه بیرون باشد) درمیان آورد - چنانچه دلِ حق‌شناسِ ناصرالملک بغضب در آمد - بفرمود که برج‌علی را خوابانده چوب زدند - و از برجِ قلعهٔ (۶) دهلی او را بزیر انداخته درخندقِ نیستی فرستادند - میگفت که این مردک اکنون مظهرِ اسمِ خویش گشت - و بیرام‌خان ازین معنی بغایت آزرده شد - و کینه دردل داشته انتقامِ اورا بوقتِ دیگر انداخت ○

و از سوانحِ دولت افزای (که در دارالملکِ دهلی درین ایّام روی نمود) بپایها رسیدنِ مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ است - که بسعیِ اخلاص سرشتِ ناصرالملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارتِ او آسوده شدند - و حقیقتِ این حال برسمِ اجمال آنست که پیوسته دلِ باطلِ او

---

(۲) نسخهٔ [ي] مردنها (۳) نسخهٔ [ج د] بداقي - ونسخهٔ [ي] براقي (۴) در [بعضي نسخه] شجعان (۵) نسخهٔ [ی] ناپسندیدهٔ او (۶) در [چند نسخه] قلعهٔ فیروز اباد دهلي ○

پیشِ خانِ‌زمان رسانید - و بازارِ حسن فروشي گرم ساختند - و این کافرنعمت را (که بدمستي دلاوري و دنیاداري ضمیمهٔ بدنهادي او شده بود) از شورشِ طبیعت کار بر رسوائي کشید و چنانچه (خبائثِ ماوراء النّهر از تیرگی دل عظمت و شکوهِ دولت را منظور نداشته بر ناپاک رکانِ آلودهٔ دامن اسمِ بزرگي رانده پادشاهم پادشاهم میگویند) آن بیدولت نیز گفتی - و کورنش و تسلیم بجای آوردے - و از فزونی مستیهای گوناگون (که اندکے گفته آید) راهِ سعادت گذاشته بےراههٔ ادبار رفتی - و بلای عظیم‌تر فراهم‌آمدنِ خوش آمد گویان نزدِ او بود - که نظرِ ایشان جز بر منفعتِ خود نیفتادے - و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه نیک کرده در افزایشِ کارِ خود مي‌کوشند - و هرگاه (بدذاتے در پایهٔ بلند باشد - و بدمستیِ چنین روی دهد و اربابِ صحبت از گروهِ خوش‌آمد گوی خانه‌برانداز باشند) ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد - و حال و مآلِ او بخسران انجامد - چنانکه مصداقِ این مقال احوالِ وخامت مآلِ علي‌قلي خان است - و چون (بے آزرمي و بےحیائی این بخت‌برگشتها بمسامع اقبال رسید) یرلیغ موعظت و منشورِ حکمت فرستاده بنصائحِ والا لوازمِ بزرگي بجای آوردند - و حکمِ عالي شد که درگاهِ ما دریای عفو و احسان است - آدمي زاد از فرمان‌برداري آز و صحبتِ بدذاتانِ خوش‌آمدگوی مغلوبِ سلطانِ شهوت و غضب بوده موردِ انواعِ ذمائم میشود - اکنون از مرهمي و حقیقت و نمک‌شناسي و عقیدت و اخلاص حرفے‌گفته نمیشود - سر رشتهٔ حساب را (که سرمایهٔ نجات عمومِ مردم است) بدست داشته از کردهٔ پشیمان شده به‌نیکوخدمتي تدارکِ کردارِ ناشایستهٔ خود نمای - و آن ساربان پسر را بدرگاه فرست - تا کردهٔ ترا ناکرده انگاشته بعواطفِ شاهنشاهي سربلند گردانیم - و اگر از بیخردي و بیشرمي پذیرای احکامِ پادشاهي نشوي سزای تو در کنارِ تو نهاده آید - که باعثِ عبرتِ سایرِ کوته‌اندیشانِ زر مست گردد - درین‌اثنا (که بدمستي و بدگوهري علي‌قلي‌خان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت) رای جهان‌آرای اقتضا کرد که جمعے از بهادرانِ نصرت‌قرین را در نزدیکِ او جایگیر کرده شود - تا از انفراد و استقلال برآمده پردهٔ ناموسِ او دریده نگردد - ازانجهت قصبهٔ سندیله را بسلطان حسین‌خان جلایر جایگیر فرمودند - آن بدگوهر این قصبه را از پیشِ خود باسمعیل خان پسرِ ابراهیم خان ازبک (که با او قرابتِ نزدیک داشت) داده بود هرگاه (سرِ جماعه به بدعملي و حرام‌نمکي موصوف باشد) پیروانِ او ناگزیر از سعادت بےبهره میگردند - و لهذا اسمعیل خان پرگنهٔ مذکور را نداده بمنازعت برخاست - سلطان حسین خانِ مذکور به پشت‌گرمیِ چنین خدیوِ اقبال ازو بزور گرفت - و او پناه به علي‌قلي‌خان برده

---

(۲) نسخهٔ [ب] نفس (۳) نسخهٔ [ی] حقیقت نمک شناسي (۴) نسخهٔ [د] زر مستان کوته اندیش •

نهضت موکب گیتي‌گشای شاهنشاهي بدارالملک دهلي و وصول بآن شهر کرامت‌پیوند

چون (خاطرِ جهانگشای از مهمّاتِ این‌حدود فراغ یافت) موکبِ عالي از راهِ سامانه متوجّه صوبِ دهلي شد - و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند - و بتاریخ پنجمِ اردي بهشت ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بیست و پنجمِ جمادی‌الاخری لوای گیتي‌آرای سایهٔ وصول و پرتوِ نزول برساحتِ دارالملکِ دهلي انداخت - بزرگانِ شهر بآدابِ استقبال مبادرت نموده غبارِ موکبِ جهان‌نورد را پیرایهٔ آبروی سعادتِ خود ساختند - انوارِ نصفت و عدالت و لمعاتِ رافت و عاطفتِ شاهنشاهي برساحتِ احوالِ خواص و عوام تافت - و بدستیاریِ مُدبّرِ اقبال کارِ سپاهي و رعیت بتازگي انتظام گرفت - و درانولا خان‌خانان باجمیعِ اُمرا و ارکانِ دولت در هفته دوروز در دیوانخانهٔ شاهنشاهي دیوانِ بزرگ میداشت - و مهمّات و معاملاتِ مالي و ملکي (که دران بارگاهِ دولت قرار مي‌یافت) بعرضِ اقدسِ شاهنشاهي میرسید - و بدانچه فرمانِ گیتي‌مُطاع میشد بطغرای نفاذ مي پیوست •

و از بدائعِ وقائع (که سپهرِ[۲] خیال‌باز از پردهٔ بوالعجبي برآورد) داستانِ عشق و عاشقیِ علي‌قلي‌خان زمان بساربان پسرے بود - و بوسیلهٔ آن جوهرِ بدگوهرِ او روشن‌گشته نفرینِ جهانیان را مورد آمد - وتفصیلش بطرزِ اجمال آنست که در عهدِ دولتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني شاهم بیگ نام پسرِ سارباني (که بحسنِ صوري و جمالِ ظاهري انگشت‌نما بود) در سلکِ قورچیانِ خاص انتظام داشت - و خان زمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثتِ ذاتي و خیانتِ فطريِ نظرِ شهواني بردوخته و این طُغیانِ طبیعتِ شهواني و غلیانِ نفسِ بهیمي را عشق نام کرده روزگار بسرمي‌برد - بعد از واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانباني شاهم بیگ باتّفاقِ خوشحال بیگ (که او نیز داخلِ قورچیان بود) در جالندهر بآستان بوسِ حضرتِ شاهنشاهي سرافراز گشته در جمعِ قورچیان مي‌بود - دربن حال خان‌زمان از بیدولتي و تیره‌رائي کسان فرستاده اغوای او نموده آن بےجوهرِ معني (که مغرورِ حسنِ بےمدارِ صورت بود) این را نقشِ مراد و منصوبهٔ بخت دانسته گریخت - چه دربن درگاه (که بازارِ حسنِ معنوي گرم‌است - و به برکتِ حسنِ معنوي لطفِ صورت را جای میدهند[۳]) امثالِ این مردمِ بیمعنیِ ظاهرآرا را که مي پرسد - و کجا بنظرِ التفاتِ شاهنشاهي میرسند - وبالجمله آن بیدولت بخیالِ ناسد از دولت‌خانهٔ اقبال گریخته خود را

---

(۲) نسخهٔ [د] سپهرِخیال از پردهٔ   (۳) نسخهٔ [د] نمیدهند •

پس از فراغ نشاطِ نوروزي و انبساطِ فتح و فیروزي اشجارِ سعادت‌اثمارِ حدائقِ الٰهي یعني رایاتِ نصرت آیاتِ شاهنشاهي بعزمِ سایه‌گستریِ دارالملکِ دهلي از قصبهٔ جالندهر در جلوهٔ اقبال آمده شکارکنان و نخچیر افکنان نهضت فرمود ●

چون [از دریای ستلج (که قصبهٔ لودهیانه[۲] بر ساحلِ آن واقع شده) عبورِ موکبِ عالي اتّفاق افتاد] مُسرعانِ کارآگاه خبر آوردند که حاجي خان (که اندک از احوالِ او سابقًا گذارش یافت) باغوایِ تاهره (که بدفع او نامزد شده‌اند) دمِ مساوات و مساهمت میزند ● بنابران توجّه جهانگشای بران قرار یافت که موکبِ اقبال تا حصار رفته نظامِ کار نبودِ رفتهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استظهارِ آن جماعت باید فرستاد فرستاده خاطرِ عالم‌آرای را از آنحدود بالکل جمع نموده آید - بنا برین اندیشهٔ صواب‌انتما جمیعِ اردوی معلّی بسرکردگیِ ناصرالملک بحصار فیروزه روانه شد - و حضرتِ شاهنشاهي بجهتِ احیای آدابِ مستحسنه[۳] و ارتقای مدارجِ سعادت جریده بسهرند متوجّه شدند - که زیارتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني (انارالله برهانه) فرموده بر موکبِ دولت سایه‌گستر شوند - چه در هنگامِ شکستِ اُمرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمانِ درگاه نعشِ مقدّسِ آنحضرت را برداشته بسهرند آورده بودند - و تا حال آن صندوقِ قدسي را محفوفِ استارِ خفا ساخته درانجا بودیعت گذاشته بودند - و در اندک زمانے بعد از احرازِ این امنیّت بحصار رفته روشنی‌افزای اردوی معلّی گشتند - و بیرام خان خانِ خانان نیز بموجبِ التماس درین عزیمت همراه بود - و دربنولا (که راياتِ اقبال در حصار بود) میانِ ناصرالملک و شیخ گدائي نزاعے و نقارے[۴] بهم رسید - و چون بیرام خان رعایتِ احوالِ شیخ بسیار مینمود جانبِ او گرفت - ناصرالملک روزے چند خاطر غبارآلود ساخته بدرخانه نیامد - و در اندک زمانے جمعی از نیک‌ذاتان در میان آمده صلح دادند - و چون (طنطنهٔ عساکرِ نصرت بحاجي خان و آنمردم رسید) بے جنگ از هم متفرّق گشته هرکدام بجائے رفت - و حاجي‌خان بگجرات شتافت و از لشکرِ منصور محمّد قاسم خان نیشاپوري باجمیر رفته متکفّلِ انتظامِ آنحدود شد - و سیّد محمود بارهه و شاه قلي خان محرم و جمعی را به تسخیرِ جیتّارن[۵] فرستادند - بهادرانِ نصرت قرین بزورِ شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتانِ گردن کش را به تیغ عدم راهبري نموده آن قلعه را متصرّف شدند - و عرصهٔ آنحدود از خس و خاشاکِ اربابِ بغي و تمرّد پاک شد ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] لودیانه (۳) نسخهٔ [و] مستحبه (۴) در [بعضي نسخه] نقاضے (۵) نسخهٔ [ز] چتسارن ●

اختصاص داشتند - پشه[2] بیگم دختر علی[3] شکر بیگ جدّ سیوم بیرام خان (که در عقد سلطان محمود میرزا بود) دختر او را (که از میرزا شده بود) بخواجه زاده عقد بستند - حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نورالدّین محمّد را (که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند) مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را (که صبیّهٔ قدسیّهٔ آنحضرت اند) انتساب فرمودند - و سلیمه سلطان بیگم (که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتیاز دارند) ازان قدسیّه بظهور آمده - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند - سبحان الله چه عالم تقلید است - ازینکه سلطان محمود را درباب خواجه زادهٔ چغانیان سهوے رفته باشد (که با غیرکفو نسبت کرده باشند) برای چه حضرت فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدّین محمّد کنند - و بچه سبب اکنون بهتبعیّت گذشتها این نسبت صورت بندد ٭

آغاز سال سیوم الٰهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور اول

المنّة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الٰهی مرصّع بجواهر خرّمی و خوشدلی آویزهٔ گوش[4] روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید - و کوکبهٔ بهار سال سیوم الٰهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوتے تازه داد - وزمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نظارتے بے اندازه بخشید - دل بستگان عشرت بظهور شعشعهٔ سعادت این سال آئین نشاط از سر گرفتند و آرزو مندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند ٭ ٭ شعر ٭

دماغ عالم از بوی بهاری ٭ هوا را ساخته[5] عود قماری

زمشک افشانی باد طرب ناک ٭ عبیرآمیز گشته نافهٔ خاک

زمین را مشک پیمودن بخروار ٭ هوا را غالیه سودن صدف وار

نیاورده زنرمی تاب مهتاب ٭ زلاله خون چکیده وزسمن آب

بنفشه بهر چشم بد بتعجیل ٭ کشیده در بناگوش چمن نیل

(۲) نسخهٔ [ح] بخشی بیگم - و نسخهٔ [ي] ویشه بیگم (۳) نسخهٔ [ی] شکر علی بیگ
(۴) در [بعضی نسخه] گوش روز و روزگار (۵) در [چند نسخه] سوخته ٭

آنست که خودآیندها (اگرچه ازروی اضطرار آمده باشند) از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرتِ بلند (که بهزاران مروّت و فتوّت سرشته است) تجویزِ آزارِ این طبقه نمي‌فرماید] ظهورِ این قضیّه ملایمِ طبعِ اشرفِ اقدس نیامد - امّا چون (نقاب از جمالِ جهان‌آرا برنداشته بودند) بظاهر چندان توجّهی نفرمودند - و چون (خاطرِ جهانگشای از مهمّاتِ پنجاب فارغ شد) چهار ماه و چهار[۲] روز (که دارالسّلطنهٔ لاهور از فرنزولِ سپاهِ منصور غیرت‌افزای سپهرِ والا بود) شرائفِ اوقات بفارغ بالي و نشاطرانی مصروف بوده (بظاهر در لباسِ بےپروائي بکارے اشتغال داشته - و در معني در غایتِ پروا بوده) عیارِ اربابِ اخلاص گرفته مي‌شد - چون (کارپردازانِ کارگاهِ خلافت از انتظامِ مهمّات فارغ شدند) حکومتِ لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدي قاسم خان تفویض نموده در ساعتي میمنت بخش بیست و پنجمِ آذر ماهِ الهي موافقِ سه شنبه پانزدهمِ شهرِ صفر (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج نهضتِ اعلامِ نصرت اعتصام بجانبِ دارالملکِ دهلي اتّفاق افتاد ●

و از جملهٔ سوانحے [که در عرصهٔ قصبهٔ جالندهر (که مخیّمِ سرادقاتِ عالي بود) بوقوع پیوست] قضیّهٔ انعقادِ خان خانان بیرام خان بود بعصمت‌قباب سلیمه سلطان بیگم - و تفصیلِ این سانحه آنکه حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني در عهدِ جهان‌آرائیِ خود آن عفّت نقاب را (که خواهر زادهٔ آنحضرت و صبیّهٔ میرزا نورالدّین محمّد بود) نامزدِ بیرام خان کرده بودند که بعد از فتحِ هندوستان آن دُر دانهٔ یکتای فطرت را (که باصالتِ نسب و جلالتِ حسب از مخدّراتِ سرادقِ عصمت و مکنوناتِ معادنِ عفّت ممتاز بود) به بیرام خان بسپارند - و مرهونِ وقت مانده بود - درین هنگام (که عرصهٔ جالندهر از ورودِ موکبِ عاليِ مهبطِ انوار شد) خان خانان خاطر بر سرانجامِ این‌داعیه گماشته از بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي استدعا و استمزاجِ این شغل نمود - حضرتِ شاهنشاهي (چون در لباسِ بے پروائي درآمده راهِ مُدارا میسپردند) بامضای آن التماس اشارت فرمودند - و بآن خدرِ معلّی ازدواج روی داد - تمامِ مستوراتِ سرادقِ سلطنت خصوصًا ماهم[۳] انگه درین انعقاد سعيِ موفور بظهور رسانیده - چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت - میرزا نورالدّین محمّد پسرِ میرزا علاء الدّین محمّد است - و او پسرِ خواجه حسن[۴] که بخواجه زادهٔ چغانیان شهرت دارد - و خواجه زاده نبیرهٔ خواجه حسن عطّاراند و ایشان بیواسطه پسرِ خواجه علاؤالدّین اند که خلیفهٔ اوّلِ خواجه نقشبند اند - و پوشیده نماند که خواجه زادهٔ چغانیان به نسبتِ دامادیِ سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د] چهار روز (۳) در [اکثر نسخه] بیگه ما هم انگه - و در [بعضی نسخه] بیگم ماهم انگه
(۴) نسخهٔ [ج ه ي] حسین ●

و آنکه در عنفوانِ شباب که موسمِ طُغیانِ طبیعت و مبدای غلیانِ قوای غضبیست - آیت بزرگی را (که جهان‌آفرین در کنفِ حمایتِ خود به پرورد) اینها از و چه بعید (۲) باشد •

و درین هنگام (که عرصهٔ لاهور بفروغِ قدومِ عدالت‌آرای حضرتِ شاهنشاهي رونق داشت) سلطان‌آدم گکهر بزمین‌بوس رسیده بنوازشِ پادشاهي اختصاص یافت - و چون (در عنفوانِ درآمدنِ راياتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني بفتحِ هندوستان شرفِ ملازمت در نیافته بود) توهّمي بخاطر داشت - لیکن چون خدمتي شایسته کرده بود [که مثلِ میرزا کامران را (که سرمایهٔ چندین شورش و آشوب بود) گرفته سپرده] چشمِ مرحمت فراوان داشت - و پیوسته عواطفِ بدرگاهِ معلّی مي‌آمد - درینولا (که عالم بفرِ اورنگِ حضرتِ شاهنشاهي فروغِ آسماني یافت و اقبال بکارِ خود در آمد - که هرجا سرے و سردارے باشد موی‌کشان بسجودِ آستانِ عالي آورده سربلندِ سعادتِ جاوداني سازد) آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان‌بوس گریبان‌گیر شد - و از وحشیِ طبعیِ خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراهِ موکبِ والا بهندوستان نبرند - و بمآثرِ الطافِ خلائق‌نواز از جا و مقامِ خود جلای وطن نشوم - و یکی از معتمدانِ پایهٔ سریرِ والا صرا گرفته بدرگاهِ معلّی برد - عواطفِ شاهنشاهي پاداشِ خدمتِ شایسته فرموده جمیعِ ملتمساتِ او را بدرجهٔ قبول ارتفاع داد - و تیمور خان جلایر بهاین‌خدمت اختصاص یافت - تا او را مقرونِ استمالت آورده بسجدهٔ درگاهِ گیتي‌پناه سربلند ساخت - و زیاده ازانچه (در حوصلهٔ خواهشِ او بود) بمراحمِ شاهنشاهي ممتاز شد •

و از سوانحِ (که در ایّامِ توقّفِ عالي در لاهور عبرت بخشِ اربابِ تمرّد شد) بیاسا رسیدنِ بختمل زمیندارِ مؤ است - و مجملي ازین قضیّه آنکه این زمیندار از شوربختیٔ (۳) که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجبِ ضلالتِ او گشت - و ازانجا (که رسمِ بیشترے از زمینداران هندوستان آنست که راهِ یکجهتي گذاشته همه طرف را نگاهباني میکنند - و هرکه غالب و شور افزا باشد باو همراهي مینمایند) در هنگامِ شورشِ روزگار (که قضیّهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني زبان زدِ اقطار و اکنافِ هندوستان گشت - و سکندر سور سر بفساد برداشت) آن گمراه همراه گشته در پیِ آرایشِ هنگامهٔ او شد - و درین هنگام (که راياتِ نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود - و کاروبار بر متحصّنانِ قلعه باضطرار کشید) بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت - بیرام خان (چون بر حقیقتِ افسادِ او آگاهي داشت) او را بسیاست رساند - و بجای او برادرِ او بختمل را (که بهوشیاري و دولتخواهي در پیش بود) مقرّر ساخت - ازانجا [که آئینِ همّتِ والای شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ه] بعید (۳) در [بعضی نسخه] که در سر داشت •

پیشتر از رسیدن اردوی ظفرقرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت‌آرای گشتند - و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند - و بعد از چند روز اردوی معلّی بتمام و کمال رسید - خان خانان از نفس فرمان برداری سلطانی واهمه (باز بر سر حکایت رفته و به نسبت شمس الدّین محمّد خان اتکه گلعصنه شده) اظهار نمود که همچنان (که چهرهٔ اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا مصفّا ست) نظر مرحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمي برم - امّا چون (گاه گاه حضرت را بے التفات مي‌یابم) از نتیجهٔ غیبت و سعي[۲] سعایت شما میدانم - از من چه واقع شد که کمر بعداوت من بسته‌اید - و تشتّت خوی من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف مي‌آرید - و کار بجائی میرسانید که قصد جان من میکنند شمس الدّین محمّد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعی را بخود متّفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خان‌خانان رفت - و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندهای غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت شما نگشاده‌ام - و نخواهم گشود - تا آنکه خان‌خانان را دل بجای آمده شورش او قدرے فرو نشست ٭

و از سوانح این ایّام آنکه بهادر خان را به ملتان رخصت فرمودند که جایگیر خود را (که نو یافته بود - چنانچه سابقًا ایمائی بدان رفته) سرانجام دهد - و هم بلوچان آنحدود را (که سر تمرّد بر داشته بودند) تنبیه نماید - بهادر خان دران ولایت دلگشا رسیده لوازم مردانگي بجای آورد جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده زیاده از اندازهٔ تاب و توان خود کوشش مینمودند و تا مدّت یک ماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید - و چون (سایهٔ اقبال این خدیو جهان پرتو توجّه بر حصول امنیّت او انداخته بود) بمیامن توفیقات ایزدي فیروزمند گشت ٭

و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهي بود (که از نقاب استغنا برآمده خود ناظم پراگندگیهای عالم شوند) بیرام خان (که پیوسته لاف عقیدت زدے) پرده از روی کار او برداشتن گرفت - و او را سالک بیراهه ساخت - و آنکه بیراهه رفتن او اکثرے از مردم هوشمند دریافتند آن بود که فیلان پادشاهي را خواهي نخواهي بامرای اعتبار کردهٔ خود تقسیم نمود - تا آنکه خیلی از فیلان خاصهٔ پادشاهي را (که پردهٔ عظمت و جلال جهان‌آرای آنحضرت بودند) گرفته به بهانهٔ آنکه بمردم میسپارد ازآنحضرت جدا ساخت - آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکّم را قبول نماید - لیکن چون (کارها بوقت خود باز بسته است - و هنوز آنزمان نرسیده بود) اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد - سبحان اللّه این چه وسعت حوصله - و این چه اندازهٔ مدارا ست

---

(۲) نسخهٔ [ه] سعي و سعایت ٭

و آن جهان پهلوانِ الٰهي بمقتضای قوّت و عظمتِ فطري پیوسته برو سوار گشتي) درین تنهاروي بران رخشِ سعادت‌پیوند سوار بودند - از کثرتِ صوري یکسو شده در نورِ حضورِ ایزدي روشني افزای بوده گرم رفتار شدند - چون پارهٔ راه طي شد ناگهاني بحالِ آن رخشِ اقبال متوجّه ناشده بکوسے فرود آمدند و بوضعِ خاص با خدای خود همراز گشتند - آن تکاورِ آتش‌خوی باد پیما برسمِ عادتِ خود تندیها کرده گرمِ دریدن شد - تاآنکه از نظرِ دوربینِ آنحضرت پنهان گشت - چون باز خاطرِ مقدّس میلِ سواري فرمود نه در ملازمت کسے - و نه در خدمت اسپ - لختي در اندیشهٔ این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دریده[۲] مي آید - تا آنکه دویده دویده بآرامشے سنجیده در ملازمتِ آنحضرت رسیده ایستاد - و آنحضرت در شگفتِ غریب مانده بران وحشي‌نژاد سوارِ دولت شدند اسپے (که عادتِ او باشد که بهآساني سواري ندهد - و درو شدن آن باشد که بدشواري بدست افتد و آنگاه[۳] در چنین صحرائے رها شده باشد - و از نظـر غایب گردد[۴] - و بمحضِ توجّهِ شاهنشاهي خود آمده بآرامشِ تمام سواري دهد که هرگز به آساني میسّر نمي شد) از عجائبِ تصرّفاتِ این سریر آرای دولت تواند بود ٭

آرے کسے را (که ایزدِ بیچون در نوازش باشد - و متکفّلِ این کارها شود) در وسعت‌آبادِ خاطرِ او از تنهائي چه اندیشه باشد - و اگر ذاتِ مقدّسِ او چنین نتائج بخشد چه دور - اگرچه بظاهر چنان مي‌نماید (که دادارِ خردآفرین جمالِ عالم‌آرای آن پادشاهِ صورت و معني‌را بر خودش روشن میسازد) لیکن ازروی معني برای رهنموني ظاهرپرستانِ مختصربین چراغے چند در شاه‌راهِ هدایت مي نهد - تا چنانکه (او را خداوندِ صورت و پادشاهِ ظاهر میدانند) بهتر و بیشتر ازان فرمان‌فرمای معني دانسته رضامندي اورا رضاجوئي حق پنداشته بگلشن‌سرای سعادتِ جاوید رسند - خوشا بزرگے که حالش چنین باشد - و زهے دولتمندے که او را چنین آگاه سازند - و چه کور باطني حق ناشناسے که با چندین انوارِ حقّانیت در حجابِ بیگانگي مانده در خلابِ ناداني فرو رود - و چه باطل بیدولتے که با وجودِ یافتِ این پایهٔ ارجمند بـراهِ نفاق و خلاف رفته با خدای جهان‌آفرین ستیزه نماید - سخن کوتاه که این گفتارِ شگرف را نهایتے نیست - و گیتي‌خدیو ظهورِ این عارضهٔ غیبي را الهامِ ربّاني دانسته فسخِ عزیمتِ تنهاروي فرموده بازبدل‌گرمي و نوازشِ نوئینانِ اخلاص‌پیوند (که در اردوی معلّي بودند) توجّه فرموده سایهٔ التفات بران‌حدود انداختند - و جهانیان را فروغے و فراغے حاصل آمد - و موکبِ معلّي بتاریخِ بیست و پنجم مرداد ماهِ الٰهي موافقِ یازدهمِ شهرِ شوّال

(۲) نسخهٔ [ج] دیده مي‌آید (۳) در [اکثر نسخه] و آنگاه چنین صحرائي شده باشد (۴) نسخهٔ [ه] گردیده - و در [بعضِ نسخه] گردد) بمحضِ توجه ٭

نهضت فرمود - تا ممالکِ پنجاب را سرانجامِ شایسته فرموده بدارالخلافه آگره نزولِ اجلال فرمایند - در اثنای راه از نا فهمیدگي و بقدرِ نعمت نارسیدگي خاطرِ بیرام خان برهم خورده و شرحِ این ماجرا آنست که در اواخرِ ایّامِ محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت في الجمله عارضهٔ در طبیعتِ خان‌خانان راه یافته‌بود - و دملی چند پیدا شده که سواریِ اسپ نتوانستی کرد - و درین ایّام حضرتِ شاهنشاهي (بجهتِ انبساط[2] خاطرِ فیض‌مظاهر - و انشراحِ باطنِ قدسي‌مواطن) توجّهِ عالي بجنگِ فیل میداشتند - و اکثرِ اوقات باین نشاط (که صد حکمتِ شگرف را مقتضي است) روی التفات مي‌آوردند - روزے درمیانِ دو فیلِ پادشاهي (که لقوما و لکّه[3] نام داشتند) جنگ بامتداد کشید - اتّفاقاً آن دو فیل جنگ‌کنان قریبِ بخیمهٔ خان‌خانان رسیدند - و هجومِ خلائق وازدحامِ تماشائیان و غوغای عوام باعثِ توهّم و توحّشِ خان‌خانان شد - و واهمهٔ برای داشت که مگر باشارتِ عالي بوده باشد - و تصدیقِ بعضے مردمِ فتنه‌انگیز نیز ضمیمهٔ پریشانیِ خاطرش شد خان‌خانان یکے از محرمانِ خود را نزدِ ماهم‌انگه فرستاده پیغام داد که درین آستانِ سپهرمطاف بخود گمانِ تقصیرے ندارم - و بغیر از آدابِ دولتخواهي امرے بظهور نمي‌آید - فتنه‌سازان چگونه گفتهٔ بمن اسناد کرده باشند که موجبِ این‌همه بے‌عنایتي شده‌باشد که فیلانِ مست را بجادرِ من سرداده‌اند ماهم انگه بمقدّماتِ تسلّي‌بخش تسکینِ خاطرِ شورش‌یافتهٔ او نمود - درینولا ازین خدیوِ جهان (که خود را در لباسِ بیگانگي داشته در اخفای احوال توجّه میفرمود - چنانچه سرِّ این را در خورِ دریافتِ خود پیشتر ازین از دل بکاغذ سپرده) امرے بدیع بظهور آمد که موجبِ حق‌شناسیِ طایفهٔ از نیک‌نهادان گشت ●

و تفصیلِ این سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که روزے شاهنشاهِ جهان‌آرا از دیدِ کوته‌بینان بتنگ آمده درجوش شد - و قوّتِ غضبي (که از طینتِ ذاتي باعتدال آمیده ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت است) رخصتِ خشم‌نمودن یافت - و از ملازمانِ عتبهٔ اقبال (که پیوسته در رکابِ سعادت‌اعتصام مي‌بودند) دل گران فرموده جدا شدند - وحکمِ مقدّس شد که هیچ احدے در رکابِ نصرت قباب نباشد - تا آنکه جلودار و امثالِ این مردم را (که وحدت‌گاهِ خلوت از کثرتِ اقسامِ این مردم غبار آلود نمیگردد) بازداشته یگانه و تنها (بباطن باخدای خود بےنیاز - و بظاهر ازمردم خشم‌آلود) از معسکرِ اقبال بیرون‌آمدند - از اسپانِ خاصهٔ حضرتِ شاهنشاهي طرفه اسپِ عراقي حیران نام (که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود - و در تیزي و تندي‌مثال نداشت - و در بدخوئي نیزنظیرش پدید نبود - هرگاه وا شدے کس پیرامونِ آن نتوانستے گشت - و بدشواري بدست آمدے

---

(۲) در[چند نسخه] تنشیط (۳) نسخهٔ [ه] لکهنا ●

و معتمدانِ بارگاهِ قبول را به قلعه روانه سازند - که خاطرِ بیقرارِ مرا تسلّی پذیرِ عنایت ساخته ضمیمهٔ لشکرِ فیروزی گرداند - و آنحضرت (که معدنِ مروّت و مردمی‌اند) از روی مراحمِ بیدریغ الکه‌خان را (که بوفورِ کاردانی و اعتماد از پیش‌قدمان بود) باین‌کار فرستادند - سکندر از روی خجالت اظهارِ آن نمود که عقلِ عاقبت‌اندیش نداشته‌ام - و طریقِ کوتاه‌بینی سپرده ام - دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجدهٔ آن درگاه روی خود سفید توانم کرد - اگر درین‌مرتبه بمیامنِ الطافِ شاهنشاهی چندگاه از ملازمتِ حضور معاف باشم لایقِ حالِ منست - اکنون پسرِ خود را ببندگی میفرستم و امّیدوارم که مرا جائی نامزد شود - که روزے چند آنجا بوده خود را آمادهٔ سعادتِ آستانبوس گردانم - و بخدای جهان‌آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردنِ عبودیت از خطِّ اطاعت برندارم و طوقِ این‌احسان در گردنِ جان انداخته زیورِ سعادتِ خود سازم - و خاطرِ فرستاده را بفریبِ ملازمت و مرسومِ خدمت رضامند ساخته بناصرالملک نیز (که وکالتِ خان‌خانان داشت - بلکه وکیلِ السّلطنت بود) از نقد و جنس ارسال داشت - و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجامِ مرامِ سکندر شده خلاصهٔ التماسِ اورا بوساطتِ خان‌خانان معروضِ بساطِ اقدسِ شاهنشاهی ساخت و آنحضرت (که لذّتِ عفو بیشتر از انتقام میدانند) ملتمسِ خان‌خانان را بعزِّ قبول مقرون داشته بموجبِ قرارداد خرید و بهار و آنحدود بجایگیرِ او مقرّر ساختند - و او پسرِ خود عبدالرّحمٰن نام را مصحوبِ غازی‌خان تنوری[۲] (که از آمرای معتمدِ او بود) بدرگاهِ سلاطین پناه فرستاد - که خدمتِ شایستهٔ اینها باعثِ مزیدِ توجّهِ شاهنشاهی نسبت باو شود - و بموجبِ عزائمِ پادشاهانه قرارداد از قوّت بفعل آمد - و پیشکشهای گرامی باچند فیلِ گزین (که شایستهٔ بارگاهِ عالی تواند بود) ارسال داشته بتاریخِ یازدهمِ مرداد[۳] ماهِ الٰهی موافقِ شنبه بیست و هفتمِ ماهِ رمضان کلیدِ قلعه را باولیای دولتِ قاهره سپرد - و حضرتِ شاهنشاهی رقمِ عفو بر جرائدِ جرائمِ او کشیدند و از سوادِ صحائفِ اعمالِ او اغماضِ عین فرموده او را راه دادند - که از زندانِ حصار بیرون رفته و بهزار بیم و ترسِ خود را بخرید و بهار رساند - و بعد از دوسال بعدم‌خانه شتافت ٭

و چون (فتحِ قلعهٔ مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت - و سلطان سکندر از زنهاربانِ قهرمانِ سلطنت شده سرے[۴] بسلامت برد) حراستِ آن به ابوالقاسم برادرِ محمّد قاسم خان موجی[۵] قرار گرفت - و باستصوابِ مشیرِ اقبال موکبِ عالی به فتح و نصرت بتاریخِ شانزدهم مرداد ماهِ الٰهی موافقِ دومِ شوّال بعد از انقضای شش ماه و کسرے از دامنِ کوهِ سوالک بعرصهٔ دلگشای لاهور

---

(۲) نسخهٔ [ا] تنور - و در [اکثر نسخه] تنور (۳) در [اکثر نسخه] امرداد (۴) در [بعضی نسخه] سر بسلامت (۵) نسخهٔ [ج] موچی ٭

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلائل تائیدات ازلي و میامن توجّهات شاهنشاهي (که کلید جمیع مغلقات صوري و معنوي ست) گشایش کار روی داد - و هرگاه (ایزد جهان‌آرا بمقتضای نیّت عُلیا منکفّل مهمّات منسوبان این خدیو صورت و معني ست) در کارے (که بنفس مقدّس متوجّه باشند) خیال باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند - و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که بسدّ سکندري پهلو میزد - و صورت گشایش آن در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت - و القصّه لوازم محاصره (که بخیال کس نمیرسد) بر وجه احسن سرانجام یافت - و مورچلها از هرجا پیش رفته در چندجا سرکوبهای قلعه‌فرسا برآوردند - ازان‌میان مورچلے (که باهتمام کاردانی ناصرالملک بود) از همه مورچلها پیشتر رفت - و راه درآمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد - سکندر (هرچند بر استحکام قلعه تکیه داشت) از صورت حال پراگنده‌دل گشت - و باوجود پراگنده‌دلي چون واقعه‌طلبان فرصت فتنه و شور مبارز خان عدلي (که مجملے از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است) میطلبیدند (که شاید سربرداشته از ممالک شرقیّهٔ هندوستان دهلي‌رویه متوجّه شود و کار قلعه ناتمام ماند - و او را فرصت شورش مملکت آسوده پدید آید) دل از قلعه‌داري برنمیداشت - لیکن چون (مخالفان دولت خداداد را کارے از پیش نمیرود) مبارزخان‌را پیمانهٔ زندگاني پُر شد - و نمونهٔ ازین سرگذشت آنکه چون (پسر محمّد خان حاکم بنگاله صدرخان نام لقب جلال الدّین برخود بسته دعوی بزرگي نمود) بقصد انتقام پدر خود (که مبارزخان در جنگ او را برخاک نیستي انداخته بود) متوجّه شد - و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارز خان عدلي دران جنگ‌گاه کشته شد - و چهار سال و چیزے ایّام حکومت او بود - بنازم چه دولتےست عُظمی و عنایتےست کُبری که اولیای دولت یک‌طرف از اسباب برهمزدن مخالفان مي‌شوند - و مخالفان در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند - و معاضدت این دولت جاوید مي‌نمایند ٭

چون این خبر به متحصّنان قلعه رسید یکبارگي پریشان‌خاطر و پراگنده‌باطن گشتند - سکندر اعتلای اعلام دولت روزافزون و شکست برشکست خود را چون مستبصرانه و کارآگاهانه دید نا امیّدي برنا امیّدي برو زور آورد - بےاختیار در سلک زنهاریان درآمد - و بدست عجز و اضطرار جمعے از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود - که حضرت شاهنشاهي یکے از بندگان بساط قرب

سردارِ آنها نوشته آمد) بمحضِ میامنِ انتسابِ این دولتِ ابد قرین ظفر یافته کامروا شد - و غنیمتی از اندازه بیرون از هرجنس بدستِ او افتاد - و فیلِ بسیار ضمیمهٔ غنائم گشت - و از فیلانِ نامی (که بدست افتاده بودند) سبدلیا و دلسنکار بود[۲] - که با صورت و سیرت سرآمد - هم در صفشکنی بیعدیل بودند - و هم درگرم روي صفتِ یکتائي داشتند - و منظورِ نظرِ مشکل پسند گشته در حلقهٔ فیلانِ خاصهٔ شاهنشاهي داخل شدند - چون (سرانجامِ کارِ خانِزمان بوبال و نکال کشید و جوهرِ بد ذاتیِ او بظهور پیوست - و از سرانِ گروهِ بےاخلاص گشت) کارهای او را خاطرِ اخلاص‌گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید - عنانِ جوادِ قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی ●

و از سوانحِ اقبال (که در هنگامِ محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد) فتحِ قیا خان است - و مجملی ازین داستانِ مسرّت‌انجام آنکه قلعهٔ گوالیار (که از قلاعِ مشهورهٔ[۳] هندوستان است - و در استحکام نظیرِ خود کمتر دارد) در تصرّفِ مبارزخان عدلي بود - و از جانبِ او بهبل خان[۴] نام از غلامانِ سلیم خان پسرِ شیرخان بحکومتِ آن قلعه کُلَه کج مي‌نهاد - و راجه رام ساه (که در زمانِ سابق اجدادِ او حاکمِ این قلعه بودند) با راجپوتِ بسیار بگردِ آن آمده از[۵] محاصره به تنگ آورده بود ● قیا خان از آگره متوجّهِ گوالیار شد - و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد - و دلاوریها بتقدیم رسانید - قیاخان دادِ ثبات‌پائي داده چپقلشهای مردآزمای نمود و نصرت از همّتِ جهانگشای شاهنشاهي جُسته غنیم را برداشت - و بسیارے را روانهٔ عدم‌آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود ●

و از سوانحِ بهجت انتما (که در اثنای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست) آنکه دخترِ نیک اخترِ میرزا عبدالله مغل (که باصالت موصوف بود) بحبالهٔ عقدِ آن گوهرِ یکتای خلافت در آمد - بیرام خان درین نسبت راضي نمیشد - چون (خواهرِ او در خانهٔ میرزا کامران بود) او را از کامرانیه میدانست - و درین کار توقّف میکرد - تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقّف در امتثالِ این امور بغایت ناخوش است - و بفروغِ خردِ خود اهتمام نموده این کارِ خیر بانجام رسانید - و فرمان‌برانِ کارشناس در آراستنِ مجلسِ انس و بزمِ عشرت کوشش نموده جشنِ پادشاهانه ترتیب دادند - این داستان‌را باینجا گذاشته بسرِ مقصود مي‌شتابد - و تتمّهٔ سرگذشتِ محصورانِ قلعهٔ مانکوت مي‌نویسد ●

---

(۲) نسخهٔ [ا] سبدلیا و دلسنکهار (۳) در [بعضے نسخه] مشهور (۴) نسخهٔ [ب ه] سهیل خان (۵) در [اکثر نسخه] محاصره به تنگ ●

و مراسمِ خرّمي و خوشدلي از طرفين بوقوع پيوست - و صبايا آفروز بهزاران كامياني و كام‌بخشي حضرتِ مريم‌مكاني و حضرتِ حاجي بيگم و حضرتِ گلبدن بيگم و گلچهره بيگم و سليمه سلطان بيگم و جمعي كثير (از اقربا و منسوبانِ اين دودمانِ عالي - و متعلّقانِ عساكرِ نصرت قرين) بمعسكرِ اقبال نزولِ سعادت فرمودند - و اردوی مقدّسِ شاهنشاهي را (كه از امتدادِ محاصره دلتنگ بود) از ورودِ قدسيِ حضرات و آمدنِ بسيارے از سپاهيانِ اخلاص‌مند انبساطِ عظيم روی‌داد - و مقدمِ گرامي را وسيلهٔ فتح و فتوح دانسته بتازگي در اهتمام افزودند ❊

و از سوانحے (كه در محاصره از اسبابِ افزونيِ دولت گشت) آن‌بود كه خان‌زمان را (كه بحدودِ سنبل رفته‌بود) بوسيلهٔ اعتضادِ اين دولتِ ابدقرين و انتسابِ او باين‌درگاهِ سعادت قران فتوحاتِ عظيمه روی داد با وجودِ آنكه معنيِ حقيقت و اخلاص در نيافته بود - حاشا‌حاشا ازو تا اخلاص هزاران فرسخ راه است - او مضمونِ نوكري و آقائي ندانسته - بلكه رسوم و عاداتِ سوداگرمنشانِ كارخانهٔ دنيوي (كه هر نادانے را ازان گزير نيست) ادراك نكرده بود - چنانچه مجملي درين شگرفنامه احوالِ وخيم‌العاقبتِ او درجای خود رقمزدهٔ قلمِ وقائع نگار خواهد شد - و آنچه (درينولا بمركت انتسابِ صوري او را موردِ خدماتِ لايقه گردانيد) يكے جنگِ ركن‌خان نوحاني‌ست (كه از اُمرای بزرگِ مبارزخانِ مذكور است) كه نبردِ مردآزمای نموده او را شكست داد - و اكثرِ متمرّدانِ حدودِ سنبل و گردن‌كشانِ آن نواحي را تا لكهنؤ ايل گردانيد - و همچنين از كارهای شگرف (كه دران ايّام ازو بوجود آمد) مدافعهٔ حسن‌خان بچكوتي‌ست ❊

و مجملے ازين سرگذشتِ بديع آنكه حسن‌خانِ مذكور از زمينداران مشهورِ هندوستان بود هم از روی خويشان و برادران و نوكران امتياز داشت - و هم از راهِ اعتبارِ فرمان روايانِ هند درجاهای مستحكم بوده پيوسته انديشهای تباه بخود راه ميداد - درين هنگام (كه راياتِ اقبالِ شاهنشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ مانكوت مشغول بود) اين كوته‌انديشِ مغرور وقتِ فرصت كار دانسته لشكرے گران فراهم‌آورده متوجّهِ نهب و غارتِ سركارِ سنبل شد - و جلال‌خان سور را (كه يكے از سردارانِ كلانِ افغانان بود) باخود همراه ساخت - چون انديشهٔ تباهِ او معلومِ خان‌زمان شد باُمرای پادشاهي (كه دران حدود نامزد بودند) اتّفاق‌نموده درظاهرِ لكهنو بمحاربه پيش‌آمد - و بهادرانِ لشكرِ فيروزي‌اثر كارنامها بظهور آورده مظفّر و منصور شدند - لشكرِ مخالف از بيست هزار سوارِ جنگي بيشتر بوده و سپاهِ اقبال از چهار هزار كس زياده نبود - بتائيدِ دولتِ خدا داد باوجودِ آن‌حال (كه اندكے از اطوارِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] خرسندي (۳) در [اكثرنسخه] دنيي (۴) در [بعضي‌نسخه] كلك (۵) در [بعضي‌نسخه] لوحاني (۶) نسخهٔ [ه و] بچكوتي (۷) در [اكثرنسخه] هندوستان است ❊

بتقدیم رسانیده رونق‌افزای کار خود گردد - و کابل را بکردانی و سربراهی محمّد قلی‌خان برلس (که بطریقِ کمک از درگاهِ معلّی آمده بود) سپرد - و میرزا محمّد‌حکیم با والدهٔ ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجبِ حکمِ حضرتِ شاهنشاهي در دارالنّشاطِ کابل ماند - و خواجه جلال‌الدّین محمود بُجوق حکومتِ غزنین قرار یافت - چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال‌آباد رسید بجهتِ سامانِ بعضے از اسبابِ سفر روزے چند توقّف اتّفاق افتاد - دریں‌اثنا مُخبِرانِ درگاه قضیّهٔ استیلای بیرام خان وکشتنِ تردی‌بیگ خان بتفصیل رسانیدند - بنابران منعم‌خان فسخِ عزیمتِ هندوستان لایقِ حالِ خود دید - وحضرات را بدرقه شده از کتلِ ستاره گذرانده - و ازانجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس‌الدّین محمّدخان اتکه و برادرانِ گرامیِ او و خواجه عنبر ناظر وملّا مقصود بنگالي و جمعے دیگر از ملازمانِ اقبال درملازمتِ حضرات بودند - وچون منعم‌خان بکابل رفت محمّد قلي‌خان را رخصتِ هندوستان داد - و بعد ازان آمرا و سایرِ جان‌سپارانِ درگاه در خدمتِ هودجِ اقبالِ حضرتِ مریم‌مکاني زمامِ راحلهٔ عزم و عنانِ قافلهٔ توجّه بمستقرِّ خلافت منعطف گردانیدند *

و از سوانحے (که دران راه بموجبِ تقدیرِ ازلي روی‌نمود) آنست که دو همشیرهٔ اعیانیِ حضرتِ شاهنشاهي (یکے در حوالیِ جلال‌آباد - و دیگرے در نواحیِ نیلاب درکتلِ ستاره) این جهانِ گذران را پدرود کردند - وحضرتِ مریم‌مکاني و سایرِ حضراتِ بیگمان از رحلتِ این جگرگوشهای دولت روزے چند بسوگواري پرداخته رضا بقضای الٰهي دادند - و شوقِ دیدارِ مقدّسِ شاهنشاهي جابرِ جمیعِ غموم و احزان شد - و بعد از اتمامِ آدابِ این واقعهٔ ناگزیر متوجّهِ مخیّمِ اقبال شدند وچون (مژدهٔ قدومِ حضراتِ سرادقاتِ عصمت در حواشیِ حصارِ مانکوت بمسامعِ والا رسید) حضرتِ شاهنشاهي ازین نویدِ دلکش وبشارتِ جان‌فزا سلسله‌جنبانِ عشـــرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه مادرِ ادهم‌خان را (که بفزونیِ عقل و درستیِ اخلاص نسبتے قوي بحضرتِ شاهنشاهي داشت - و از زمانِ آسایشِ گهواره تا آرایشِ تخت در ملازمتِ اقدس بوده طریقِ نیکوخدمتي بفرقِ منّت مي‌سپرد) باستقبالِ محفّهٔ مقدّسهٔ حضرتِ مریم‌مکاني و دیگر عفائفِ سرادقِ عصمت فرستادند - و آن عصمت‌قباب در دارالملکِ لاهور بسعادتِ ملازمتِ حضراتِ قدسیّه مشرّف شده کمالِ اشتیاقِ حضرتِ شاهنشاهي بدریافتِ حضراتِ عفائف اظهار نموده درملازمت متوجّهِ مخیّمِ اقبال شد - و چون (ساحتِ نواحیِ مانکوت موردِ خیامِ دولت گشت) حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال توجّهِ عالي باستقبال فرموده خان‌خانان را بخدمتِ محاصره گذاشتند - و دریک‌منزلیِ حصار سعادتِ قرانِ سعدین میسّر شد - وحضرتِ مریم‌مکاني را چشمِ آرزو بجمالِ جهان‌آرای حضرتِ شاهنشاهي (که نورانفزای بصر و بصیرتِ اربابِ دانش و بینش است) روشني پذیر شد

عالی‌ارکان ازو بظهور آمد - القصّه (هرچند متحصّنان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند) بهادرانِ نصرت قرین در اسبابِ گرفتنِ قلعه کوشش نموده روز بروز بجدتر میشدند - و در برآوردنِ سرکوبها و ساباطها (۲) و سایرِ اسبابِ قلعه‌کشائی اهتمامِ عظیم مینمودند - درین هنگام نوید قدوم برکاتِ انتظامِ حضراتِ عفائفِ قُدس و شرائفِ سرادقِ جلال از خطّهٔ دلگشای دارالاقبالِ کابل بپایهٔ عرض رسید که با اوائلِ شوق و رواحلِ شغف بنواحیِ لاهور رسیده انتظارِ اشارتِ عالی میبرند *

ورود مهد مقدس حضرت مریم‌مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش ازانکه (خبرِ شورشِ میرزا سلیمان و رسیدنِ او بحَیالِ کابل بموقفِ عرض رسد) بمقتضای فرطِ شوق پرتوِ اشارتِ حضرتِ شاهنشاهی بران تافته بود که مهدِ معلّی و سترِ مُزکّی حضرتِ مریم‌مکانی و دیگر پرده‌نشینانِ حرمِ مقدّس ببوستان سرای هندوستان ورودِ سعادت فرمایند - چنانچه پیشتر ایمائی بدان رفته‌بود - لیکن بواسطهٔ آشوبِ میرزا سلیمان آمدنِ حضراتِ عفائف روی در پردهٔ توقّف داشت - و باهتمامِ تمام منشورِ اقبال بنامِ منعم‌خان سعادتِ نفاذ یافته بود که بعد از تسکینِ فتنهٔ میرزا سلیمان پردگیانِ حریمِ احترام را محفوفِ ظلالِ محفّهٔ مقدّسهٔ حضرتِ مریم‌مکانی بمستقرِ خلافت روان سازد - و بعد ازانکه (گردِ ستیزه و غبارِ آشوبِ میرزا سلیمان بسحابِ تائیدِ ایزدی فرو نشست - و ضمائرِ اولیای دولتِ ابدپیوند ازین ممرّ مطمئن شد - چنانچه سمتِ گذارش یافت) حضراتِ سرادقِ عفّت [چه بمقتضای ایفای نذر (که ازحضرات شرفِ ظهور یافته بود) و چه بموجبِ اشارتِ حضرتِ شاهنشاهی] توجّهِ والا نموده سامانِ سفرِ هندوستان فرمودند خانه‌کوچهای اکثرِ سپاهیانِ جان‌سپار (که درموکبِ ظفراعتصام بودند) در سایهٔ محفّهٔ محفوفِ الکرامتِ آنحضرت فراهم‌آمده مهیّای این سفرِ برکات اثر بودند - و چون (فتنهٔ هیموی سیه‌بخت دران‌حدود زبان‌زدِ واقعه‌طلبان بود) این سفرِ قُدسی ازقوّت بفعل نمی‌آمد - تا آنکه خبرِ فتحِ داغ بر پیشانیِ ظلمانیِ فتنه‌اندوزان نهاد - وسرِهیمو را آورده ازدروازهٔ آهنینِ دارالملکِ کابل آویخته نقارهٔ شادی بلند آوازه کردند - و بعد از ادای شرائطِ شکر و لوازمِ نشاط بساعتِ مسعود متوجّهِ این صوبِ باصواب شدند - و منعم‌خان (که ممالکِ کابل بنصفتِ او انتظام داشت) نیز بر افزونیِ دولت و فراوانیِ سامانِ هندوستان نظر داشته در ملازمتِ حضراتِ قدسی‌سمات روانهٔ هندوستان شد - تا هم در راه بدرقهٔ این‌قافلهٔ معلّی شود - و هم در هندوستان خدماتِ شایسته

---

(۲) وساباتها بنای قرشت نیز آمده *

این راز را با فرخ حسین[۲] پسر خواجه قاسم هزاره (که مصاحب او بود) در میان نهاد - و بتدریج چندے از دیوانه سران تهي مغز را با یراق در خانهٔ او پنهان ساخت * و بروز معهود قرار یافت که این کمین کردها برآمده کار نگاهبانان دروازه بانجام رسانند - و بهادرخان نیز از دروازهٔ ماشور[۳] درآید - و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شوند - در روز موعد (که این پنهان شدها بر سر پوشیدن سلاح بودند) بعضے از آگاه خاطران جاسوس مشرب ازین غدر خبردار شده بحارسان قلعه رسانیدند - در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند - پیشتر ازانکه بر سر این گروه بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازهٔ ماشور[۴] شتافتند - دروازه مقفل بود چون دلها بای داده بودند اقتدار بر شکستن قفل نیافتند - چندے حرکت مذبوحي کرده بخندق نیستي فرو رفتند - و برخے خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر درآمدند - و جمعے گریخته در خانهای شهر به پناه بدذاتان دو روی مختفي شدند - و باندک فرصتے شاه محمد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید- و بهادرخان تیره رای (چون درین حیله اندوزي کارے نساخت) درین مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمود - و اوباش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت *

شاه محمد (چون کمک هندوستان را دور خیال مي کرد) استحکام قلعه داده ملتجي بفرمان روای ایران شد - و نوشت که حضرت جهانباني چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد - اکنون مناسب آنست که جمعے را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافرنعمت شود - و هم قندهار بایشان سپرده آید - انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جایگیرداران سیستان و فره و گرمسیر بسرداری علي یار بیگ افشار فرستادند - بهادرخان ازین لشکر خبرے نداشت - ناگهاني بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - دو بار اسپ این بخت برگشته از پا افتاد - آخر کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود بسر برد - و شاه محمد کمک خود را تواضع نموده عذرها در نا دادن قندهار در میان آورد و خالي باز فرستاد - بهادرخان خایب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتي پناه آمد و چون (این درگاهےست ظل عتبهٔ کبریا اندک پذیر بسیار بخش - و لذت عفو را درین درگاه روز بازارےست بس گرم) گناه چنین بزرگ بخشیده ملتان بجایگیر او مقرر شد - و جایگیردار سابق ملتان (که محمد قلي خان برلاس بود) ناگور و آنحدود یافت - و بهادرخان را ازروی مراحم خسرواني سردار یکے از مورچلها فرمودند - و کارهای گرامي به پشت گرمي این دودمان

---

(۲) در [چند نسخه] فرح حسین (۳) در [بعضے نسخه] ماشوره (۴) نسخهٔ [ج] اطلاع یافته *

روز اوّل در پهلی قلعه رفته دست‌بردے شگرف برروی کار آورد - که کارنامهٔ شجاعت تواند شد و تفصیلِ این اجمال آنکه وقتیکه (عساکرِ نصرت قرین بپای قلعه رسیدند) گروهے انبوه از دلاورانِ نامیء افغان (که سنجقِ شجاعت بر کاخِ بهرامي مي‌افراختند) کمانِ دعوي بر پیشطاقِ استکبار نهاده ازحصار برآمدند - و شمشیرهای خون چکان علم‌کرده بر ساحتِ دروازه جولانِ غرور نمودند - ادهم خان یکّه‌تازي نموده شیرمردانه تنها میانِ آن‌گروه درآمد - و بقوّتِ دستِ هستي و زورِ بازوی شجاعت چند مردِ نبردِ ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید - وهمچنان بپاپائي و چابک روي بازگشت - و بصدای آفرین و احسنت سربلندي یافت - و همچنین هرروز سرانِ جنگ دوست و زبر دستانِ کارطلب از مورچلهای خود پیشدستي کرده دست بردهای نمایان میکردند - ولشکرِ مخالف پاسِ قلعه وآئینِ احتیاط مرعي داشته بضربِ توپ و تفنگ هیچ‌متنفّس‌را پیرامونِ قلعه گشتن نمیگذاشتند - و دران تنگنای ادبار آنچه از دست و بازوی این مشتي تیره روزگار مي‌آمد بجای مي‌آوردند - امّا بصاحبانِ اقبالِ[2] مؤیّد ستیزه چه حاصل - و بوالیانِ والا طالع عربده چه فایده ٭　　　　٭ بیت ٭

ما تیغ برهنه ایم در دستِ قضا ٭ شد کُشته کسے که خویش را برما زد

و از جملهٔ سوانح (که در مبادیء ایّامِ محاصره روی داد) آنست که بهادرخان برادرِ خان زمان (که در زمینِ‌داور گردِ فتنه و فساد انگیخته بود - وغبارِ شورش و آشوب بر سرِ خود بیخته) شرمنده و سرافگنده از زمینِ‌داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت - و بوسیلهٔ سپارشِ بیرام خان‌خان خانان سزای اعمالِ نا شایستهٔ او درکنارِ او نه نهادند - خان‌خانان اگرچه مهرباني در حقّ او اندیشید امّا درمعني برای او اسبابِ نخوت و بدکاري سرانجام داد - عطوفتِ اصلي آنست که آدمي را به بدکرداري سزا داده نوعے تربیت نمایند که دیگر پیرامونِ بدي نگردد ٭

و مجملے ازین قضیّه آنکه (چون رایاتِ نصرت پیرای حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني به تسخیرِ هندوستان نهضت فرمود) قندهار (که بجایگیرِ بیرام خان مقرّر بود) باهتمامِ شاه‌محمّد قندهاري (که از عقل و اخلاص موردِ اعتماد بود) آرایش داشت - و زمینِ‌داور بداورئ بهادر خان تفویض یافته بود - چون هندوستان مهبطِ امن و امان شده مستقرِّ اورنگِ خلافت گشت٭ بهادر خان را بدنهادیء ذاتي بجوش آمد - و خیالِ گرفتنِ قندهار درسرش افتاد - اوّل خواست که از راهِ مکر و فریب کافرنعمتي کرده قندهار را بتصرّف درآورد - و ازانجا (که حرام نمکي خُسرانِ دین و دنیا بار مي‌آرد) ازین اندیشهٔ تباه کارے نگشود - و شرحِ این سرگذشت آنکه بهادرخان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اقبال پیونده

ازین تعاقب خبردار شده خود را از راهِ اضطراب و اضطرار بقلعهٔ مانکوت (که سابقاً برای روزِ بد بخود آماده داشت) انداخت - پیش دستانِ سپاهِ منصور شتافته اردوی اورا غارت نموده از تحقیقِ این مدعا بر معروضِ بارگاهِ اقبال داشتند *

و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعهٔ استوار - که سلیم خان در هنگامی (که بقصدِ استیصالِ گروهِ گکهران رسیده خایب و خاسر برگشته بود) این قلعه را بطرزِ غریب بر فرازِ کوهها (که مقارن هم بوده‌اند) بر سرِ هر کوهچهٔ قلعهٔ بسنگ و ساروج ساخته‌بود - و تماشیِ آن قلاع نظرِ بیننده یک حصن زیاده در نمی‌آید - اصلِ آن جای (که اساسِ این حصون حصینه نهاده‌اند) در حدِ ذاتِ خود جائی سخت بغایت محکم - لشکرها را بآن وصول مشکل - و بر تقدیرِ وصول دست بر ساکنانِ آن یافتن بس دشوار - آبهای گوارا فراوان دارد - و آذوق چندانکه خواهند - فکیف که در چنین مکانے (که قلعهٔ خدا آفریده[۲] وصفِ حالِ او باشد) قلاعِ حصینه بروایِ اساس یابد - و اورا مقصودِ اصلي از ساختنِ این قلاعِ عظیمه آن بود که (چون نهضتِ رایاتِ حضرتِ جهانبانیِ جنّت آشیاني بصوبِ هندوستان شود) برای لشکرِ پنجاب مفرّے[۳] و مامنے باشد - و بغرابِ آبادِ باطنِ او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد - و لشکرے انبوه را آنجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظتِ این حدود نمایند - و باعث بر خرابیِ لاهور آنکه چون آن شهرےست بغایت بزرگ - و مسکنِ اقسامِ تجّار و اصنافِ مردم (که باندک توجّهی لشکرهای عظیم را ازانجا توان سرانجام داد - و یراقِ فوجها در ساعتی ازان مهیّا توان کرد) مبادا عساکرِ اقبالِ این دودمانِ ابد قرین آنجا رسیده استعدادِ فراوان بهم رساند - و کار از علاج بگذرد - پیش ازانکه (این اندیشه بعمل آید) بهمان نیتِ ناپایدار از تنگنای هستي برآمد *

و بالجمله چون (فرار نمودنِ سکندر و متحصّن شدنِ او بمسامعِ اقبال رسید) ازانجا (که عزیمتِ سلطاني تِلوِ[۴] احکامِ یزدانیست) حضرتِ شاهنشاهي (با عزمے درست و رائے روشن و نیتے حق پسند) رنجِ خویش را منظور نداشته آسایشِ جمهورِ عالمیان را وجه همّتِ جهان‌گشای گردانیده متوجّهِ محاصرهٔ آن قلعه شدند - تا شرِّ آن فتنه انگیز را از سرِ کافّهٔ انام دور ساخته دولت‌آرای باشند *

و یرلیغِ مُطاع از مکمنِ سطوت ارتفاع یافت که بخشیانِ لشکر آرای بآئینی شایسته مورچلها بر عساکرِ اقبال تقسیم نمایند[۵] - و افواجِ قاهره قلعه را از روی تمکین مرکز وار در میان گرفته دایرهٔ محاصره بر دورِ آن کشیدند - و همواره بآدابِ قلعه گیري و مراسمِ تردّد و شجاعت گستري پرداخته دادِ جانسپاری میدادند - ادهم‌خان (که در بساطِ قربِ حضرتِ شاهنشاهي اختر بخت بلند داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] خدا آفرین (۳) در [بعضے نسخه مفرے] (۴) نسخهٔ [ج] توأم (۵) در [اکثر نسخه] نمودند *

بتازگي مي بخشد - والاّ پايۀ آن شرف بخش اجرام علوي و اجسام سفلي برتر ازآنست که مکان را خطاب بيت الشرفي آن روشنائي بخش انجمن هستي داده آيد - و بالجمله اين نيّر گيتي آراي در شب پنجشنبۀ متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقيقۀ شب چهار شنبۀ نجومي بيست و هفتم ربيع الثّاني سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار قمري از چشمۀ حوت به نزهتگاه حمل آمد - و نوروز جهان افروز عالم آراي گشت - و آغاز سال دوم از تاريخ الٰهي شد * نظم *

شکر انصاف بر زبان بهار * گفت بلبل چو مردم هشيار

عنبرين گشته از نسيم صبا * از مسام زمين مشام هوا

دشتها پُر لحاف بے بالين * باغها پُر عروس بے کابين

راغ پُر تختهاي سقلاطون * باغ پُر فرشهاي بوقلمون

مرغ نالان فراز گلبن و گل * مست بے مُطربان و ساغر و مُل

همانا که وقوع چنين نشاطے در پيشگاه مقصدے عالي دليلےست واضح بر حصول مقصد و مژده ايست بغايت روشن - که کار پيش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت يابد - چنانچه بنقد وقوع اين يورش و ادبار سکندر درين معامله ارباب بصيرت را آگاهي بخشيد - که باندک فرصتے فرار اختيار نموده بقلعۀ مانکوت درآمد - و حضرت شاهنشاهي با مواکب عالي محاصره نموده بدولت و اقبال تسخير آن قلعه فرمودند - تفصيل اين اجمال آنکه دران هنگام (که اسکندر از هول موکب نصرت قرين راه فرار پيش گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود - و قصبۀ دهمري[۲] مخيّم سرادقات اقبال گشته) پيوسته خبر مي آمد که مطلب آن مُدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشيده در جاهاي تنگ درآورد - و دران تنگناهاي قلب کمر اهتمام بستيزه به بندد حضرت شاهنشاهي گوش برين سخنان ننهاده بهٔآئين شايسته پيشتر توجّه فرمودند و ناصرالملک را با جمعے کثير از بهادران کارطلب بتاخت و تاراج زميندارانِ آن کوه فرستادند - مبارزان نصرت قرين در اندک فرصتے به نيروي تائيد الٰهي بسيارے از راجهاي آن کوه را تاديب و تنبيه لايق نموده تمامي اسباب و اموال را از غنيمتهاي وقت شمردند - و کوهستانيان[۳] بدگوهر (که باندک پنسهاي نادرست باسکندر جمع شده بودند) جدا شدند - و سنگ تفرقه در جمعيّت آن بدنيتان افتاد - و بے جنگ فرار اختيار کرد - حکم معلّي از پيشگاه قهرمان اصدار يافت که دلاوران چابک دست بتعاقب اين گم گشتگانِ باديۀ ادبار بشتابند - و به نيروي بازوي اقبال سر اين مُدبران را بدست آورند - جمعے از دليرانِ لشکر ايلغار کرده به بعضے از اردوي او رسيدند - و اسکندر

---

(۲) در [جميع نسخ] دمهري نوشته (۳) نسخۀ [د] کوهيان *

متوجهٔ دفع هیمو شد) خان‌خانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود - درین هنگام (که همت علیا متوجه فتوحات بی‌اندازه است) این‌نوید رسید - و شگون گرفته عشرت‌افزای گشتند - بیرام‌خان جشن‌بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای‌آورد - اخترشناسان بزرگی و شایستگی او را از دلائل زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده به پشت‌گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رساند - و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسد - و سواد خوانان صحائف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال او خوانده بمژدهای گرامی مسرت[۲] بخش دلهای اخلاص سرشت شدند - والحق بتوجهٔ حضرت شاهنشاهی (که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت است) همانطور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشد[۳] - و حقیقت آن مجمل درهرجا در محل خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد *

چون (حدود جالندهر مخیم اردوی معلی گردید) اسکندر افغان (که درین ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود) خود را بطرف کوهستان سوالک (که مفر معهود و مستقر مقرر او بود) کشید - که روزے چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد - و موکب ظفر نشان بداعیهٔ صواب انتما (که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود) دفع او را پیش‌نهاد همت جهانگشای ساخت - و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی ننموده بعزمے درست و قصدے جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک (که عالمے ست دیگر - و گریزگاه خود سران و گردن‌کشان ممالک هندوستان) توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دیسوهه[۴] نزول اجلال فرمود - و ازانجا فضای دلگشای قصبهٔ دهمری بورود موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد *

آغاز سال دوم الٰهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور اول

دران منزل فیض محمل[۵] سرمایهٔ رونق هستی جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را به نفحات ربیعی طراوتے نو و نضارتے تازه رسانید - و همانا که حمل را بیت‌الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده حیاتے[۶]

---

(۲) در [بعضے نسخه] مسرت بهرای (۳) در [چند نسخه] میشود (۴) نسخهٔ [ه] دیسویه - و نسخهٔ [ز] دیسوهه (۵) نسخهٔ [ب ه] محل - و نسخهٔ [ج] محفل (۶) نسخهٔ [ب] جانے *

دلِ معنيِ دوستِ مخلصانِ دوربين را اعتضادے تازه روی داد - و خاطرِ ظاهرآرايان را ازين بشارت نباتِ پای بهمرسيـــد - آرے چون (ايزدِ جهان‌آرا اقبال افزای اين دولتِ ابدقرين است) دوربينانِ انجمنِ معني را نظر بر فروغِ جلال و جمالِ آن برگزيدهٔ ايزدي انداخته از جميعِ انديشهای رسمیِ روزگار فارغ بال ميگرداند - و گروهے را (که از دولتِ بالغ نظري نصيبه نيست) در چنين اوقات (که خواطر باضطراب ميگرايد) بامثالِ اين تفاوتِ مسرّت بخش دلهای پريشان را اطمينان مي‌بخشد - لاجرم فرمانِ جهان مُطاع شرفِ نفاذ يافت که امرای کبار و نوئينانِ عظام و سايرِ بهادرانِ اخلاص‌گزين و دليرانِ عقيدت انديش سامان و سرانجامِ يورشِ عالي نموده ملازمِ رکابِ آسمان قباب باشند •

و چون (سامانِ اين يورشِ عالي بر وجهِ دلخواه سرانجام يافت) خاطرِ نکته‌دان از جميعِ مهمّاتِ ملکي جمع فرموده (با آنکه لشکرِ سرما کمال طُغيان داشت) بتاريخِ بيست و ششمِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه چهارمِ شهرِ صفر مهدي قاسم خان را بحراستِ دهلي گذاشته برهنمونيِ طليعهٔ اقبال بجانبِ پنجاب نهضت فرمودند - منزل بمنزل شکارکنان آهسته آهسته اين يورش انتظام‌بخش ميفرمودند - هم مراسمِ داد و دهش بتقديم ميرسيد • و هم لوازمِ مسرّت و شادماني (که ناگزيرِ نشاءٔ تعلّق است) سرانجام مي‌يافت - و عالميان از اقطارِ عالم بصيتِ آثارِ مکرمت و انوارِ معدلت از ترک و تاجيک فوج فوج آمده خود را پای‌بندِ اقبال ميساختنـــد علی‌الخصوص از کابل و بدخشان و قندهـــار روزے نبود که جمعے کثير از هواخواهانِ قديم و جديد آمده پيشانیِ نياز بسجدهٔ درگاهِ سلاطين پناه نوراني نمي‌ساختند - و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ بيرام خان خان‌خانان از کوچِ سعادت سرشت (که از نژادِ خانانِ ميوات بود) بتاريخِ ششمِ دي ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه چهاردهمِ صفر فرزندے متولّد شد نامِ او عبدالرّحيم نهادند •

و مجملی از مقدّمهٔ احوال آنکه دران ايّام (که حضرتِ جهانباني عرصهٔ دهلي را بقدومِ معـــدلت‌آرا زيب و زينت بخشيدند) بـــرای تسلّیِ زمينداران اوليای دولت بفرزندانِ اين طبقه نسبت ميکردند - ازانجمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان ميواتي (که از زمينداران معتبرِ هندوستان بود) بشرفِ زمين‌بوس سربلند گشت - او را دو[۲] صبيّهٔ جميله بود - عاطفتِ خسرواني دخترِ کلانِ او را در حبالهٔ عقدِ خود درآورده او را بمفاخرت و مباهات عزِّ امتياز بخشيد و همشيرهٔ خردِ او را درعقدِ بيرام خان خان‌خانان درآوردند - و دربغولا (که راياتِ شاهنشاهي

---

(۲) در [اکثر نسخه] دو صبيه بود •

و شاه‌قلي نارنجي و خالق بردي بيگ و جمعي كثير را همراهِ او ساخته بودند - أمراي عظام رفته در لاهور توقّف داشتند - در چنين وقت (كه غوغاى هيمو سرمايهٔ آشوبِ روزگار شد - و بر أمرا چنين شكستي در حدودِ دهلي روی‌نمود) ملّا عبد الله سلطان‌پوري [كه از گريزپا و روباه بازي از افغانان خطابِ شيخ الاسلامي - و از حضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني خطابِ مخدوم الملكي براى خود گرفته بود - و از فتنه اندوزي (كه در سر داشت) و آبِ دو روئي (كه در نهادِ او بود) بظاهر خود را از اولياى دولتِ ابدقرين وا نموده در باطن بافغانان سرے داشت] بسكندر مقدّمات نوشت - و او را اغواى برآمدن[۲] از كوه كرد - سكندر جمعي از اوباشانِ افغان و بعضي از زميندارانِ كوهستانِ پنجاب را با خود فراهم‌آورده از كوه برآمد - و در پنجاب توجيهِ مال كرد خضر خواجه خان شهرِ لاهور را بحراستِ حاجي محمّد خان سيستاني گذاشته بدفع او برآمد و چون (حاجي محمّد خان سيستاني را اعمالِ ناشايستهٔ ملّا عبد الله يقين شد) او را بقين و شكنجه پاداش نمود - و نيمهٔ تنِ او را در زمين كرده بعضے از زرهاى او (كه گوركردهٔ دستِ بخلِ او بود) از زمين برآورد - و چون (خضر خواجه خان نزديک بقصبهٔ چمياري[۳] رسيد - و فاصله قريب ده كروه مانـــد) دو هزار كسِ گزيدهٔ خود را از لشكر جدا ساخته پيش فرستاد - و سكندر فرصت از دست نداده بجمعيّتي فراوان روبرو شد - و جنگِ عظيم در گرفت - و آنمردم را بردلشت خضر خواجه خان ايستادن را صلاحِ وقت ندانسته پاى عزيمت بضبطِ لاهور آورد - و سكندر اندک تعاقبي نموده تحصيلِ ولايت مفتِ وقت دانست - و چون (اين خبر بمسامعِ قدسيّه رسيد) عجالة الوقت سكندر خان را (كه بخان عالمي امتياز بخشيده بودند) سيالكوت و آنحدود را جايگير كرده پيشتر باستعجالِ تمام روانه ساختند كه اعتضادِ خضر خواجه خان باشد *

توجه موكب مقدس حضرت شاهنشاهي از دارالملك دهلي بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سكندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مانكوت

چون از صادر و وارد چنين مسموع شد [كه با سكندر لشكرے فراهم‌آمده - تا آنكه (موكب اقبالِ شاهنشاهي عنانِ عزيمت بآن‌صوب منعطف نفرمايد) عقدهٔ اين كارِ مشكل بآساني كشوده نخواهد شد] لاجرم عزيمتِ ممالكِ شرقيّهٔ هندوستان را موقوف داشته ارادهٔ يورشِ پنجاب مصمّم همّتِ عالي شد - و از تفاؤلاتِ بديعه آنكه جمعــے از ملازمانِ بساطِ عزّت از ديوانِ لسان الغيب تفاؤل نمودند - اتّفاقاً اين بيت برآمد		* بيت *

سكندر را نمي بخشند آبے * بزور و زر ميسّر نيست اين كار

---

(۲) نسخهٔ [ه] بدر آمدن (۳) نسخهٔ [ا] جماري - و نسخهٔ [ز] جمهاري - و نسخهٔ [ح] چماري *

سرانجام نماید او را زیبد که با چنین مردم در پردهٔ درآمدهٔ جمالِ مقصودِ خود را ننماید و در کارِ خود بصورتِ بےپروائي باشد - و بے شایبهٔ تکلّف درین مراتب (که والا نژادانِ عاليهمّت عزیمتِ تسخیرِ هندوستان کردهٔ کارزار فرموده‌اند) هرگز چنین کارنامه بظهور نهامیده چنانچه بر دانندهٔ داستانهای باستاني باندک تاملی ظاهر میشود - چه در هیچ‌مرتبه ازین مراتبِ سابقه (که فرمان روایانِ دادگر قصدِ هندوستان کردند) هیچ یکی از والیانِ هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبود - بلکه در سرانجامِ ملکِ خود درماندهٔ بودند - بخلافِ این مردِ مردانه که پیوسته تسخیرِ اقالیمِ دوردست را اندیشمند بودهٔ سرانجامِ یورشهای عظیم مکنونِ خاطر میداشت - و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کردهٔ بود فرمان‌فرمایانِ هندوستان را دران اوقات میسّر نبود [از هجوم سپاهیانِ کارطلب - و فراوانیِ مبارزانِ کارزار - و افزونیِ اسبابِ توپخانه (که جز در ممالکِ روم ازان نشان نتوان یافت) و بسیاریِ فیلانِ زبردست که یکی برای برهم زدنِ لشکرے کفایت کند] مولانا شرف‌الدّین علي یزدي در ظفرنامه در مبارزت (۳) حضرتِ صاحبقراني (که در هند بظهور آمد) شرحِ ملاحظاتِ بهادرانِ لشکر و عظمتِ والیِ هندوستان چگونه بیان میکند - و بتفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیلِ جنگي دران جنگِ عظیم بتصرّفِ اولیای دولت درآمد - و بر تاریخ دانانِ هشیارمغز حالِ والیِ آن زمان روشن‌است که به نسبتِ هیمو کدام پایه را داشت - و درین کارنامهٔ عبرت افزا (که اندکے از بسیار گزارش یافت) هزار و پانصد فیل بدستِ فرمان‌پذیرانِ بارگاهِ والا در آمد - سایرِ معاملات را ازین قیاس میتوان کرد - و کمّیتِ خزائن و سایرِ اسباب و آلاتِ فرمان‌روائي خود کجا بشمار درآید - و این میدانِ فتح و نصرت همان جای میمنت‌گستر است که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بسلطان ابراهیم نبرد فرمودهٔ رایاتِ فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر شد - و در همین روزِ بهجت افزای (که بتائیدِ الٰهي چنین فتحے بزرگ روی داد) سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقبِ هزیمت‌یافتگان و حراستِ دارالملکِ دهلي از آسیبِ اوباش تعیّن فرمودند - و او مسارعت نمودهٔ خیلی از نفوسِ شریره و اشخاصِ معطّله را از زندانِ زندگاني خلاص ساخت - و ناظمِ پراگندگیهای ممالک شد - و غنائمِ فراوان بدستِ او افتاد - روزِ دیگر موکبِ اقبال ازانجا نهضت فرمودهٔ بساعتی (که اخترشناسانِ کاردان گزیدهٔ بودند) پرتوِ وصول بر ساحتِ قُدس‌مساحتِ دارالملکِ دهلي انداخت - و بنورِ معدلت و زیورِ نصفت آن دیارِ سعادت پرتو روشني‌افزای نظّارگیان گشت - و اکابرِ اشراف و هنرمندانِ هر فن و نادره پردازانِ هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرفِ استقبال دریافته

(۲) در [چهار نسخه] سالقه (۳) در [اکثر نسخه] مبارزت نامهٔ ●

اقدس خود بشمشیر بگذرانند) بر زبان مقدّس گذشت که می کار این مغرور را درانروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده‌ام - و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند - سبحان‌الله درین سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعهٔ دولت‌افزا داده بودند - آرے امروز و فردا و دی و حاضر و غایب پیش آخشیجیان ظاهر باشد - امّا پیش نور پروردان ایزدی (که گوهر پاک این شاگردان حق و اُستادان عقل مظهر نور الٰهی و مطلع خورشید حقیقی ست) آینده[۲] چون گذشته در خدمت حال است - و غایب چون حاضر در شرف حضور - کسے که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار - حاشا حاشا آنجا غایب نباشد - سالک شاه‌راه ارادت ابوالفضل (که راقم این دیباچهٔ افضال است) روزے صورت این واقعهٔ کرامت بنیان را از آنحضرت پرسید - فرمودند که ملهم غیب خبرے بر زبان ما داده بود - سرّ این کار او بهتر داند - درخشیدن نیّر حقیقت آنچنان و پرده‌گزیدن اینچنین - قوی حوصلهٔ عالی نظرے [که با چندین خمخانهای اقسام بادهٔ هوش‌ربا (که پهلوانان راه را نیے ازان ببدمستی میرساند - یکے می آغاز جوانی - دوم بادهٔ دولت صوری سیوم شراب سطوت معنوی - چهارم بادهٔ حسن ظاهری - پنجم مُدام لطف باطنی) بهوش والا بوده خود را ندیده دیدبانی الٰهی نماید] مقصود او را عاشق او گردانند - و دولت را ملازم آستان امّید او سازند - من (که معتکف شبانه روزی این عتبهٔ اقبالم) بیاد ندارم که بر کسے نگاه لطف انداخته باشند یا از روی آنس مخاطب ساخته حرفے فرموده که بدمست نشود - و در نشست و خاست و گفت و شنید با بر کشیده‌های او تغیّر روش ننماید - بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازهٔ حوصلهٔ کسے (که چندین بادهٔ مرد افکن بکار برد - و هوشمندی او روز بروز افزون گردد) که تواند شناخت لیکن سعادت‌پیوند آگاه‌دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد - و چنین فتوحات عُظمی او را باسهل وجوه دست دهد - و چندین موهبتی بزرگ و کارے شگرف و مهمّے بدیع در روزگاران کمتر روی نماید ٭

و یکے از غرائب کرامات آنکه درین اثنا (که از قصبهٔ جالندهر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد) روزے بمیرآتش حکم معلّی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرّت خاطر و تماشای مردم اقسام آتشبازی سرانجام نماید - و درانمیان صورت هیمو ساخته بدارو پر کرده[۳] در آتش اندازند - کار پردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتے گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند - در ظاهر هنگامهٔ بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستئ بدخواه سوختن - آرے کسیکه در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا

---

(۲) نسخهٔ [ه] گذشته و آینده (۳) نسخهٔ [ط] و دارو پرکرده ٭

رسیده باشد - و داند که خلاف رضای او گزیدن خود را بر تیغ زدن است - چه سهمی بحرے قهرمانِ مُبدعِ کُل او را بخاکِ مذلّت و مغاکِ هلاکت مي‌اندازد - چنانچه امروز بر مطالعه کنندگانِ روز نامچهٔ احوالِ این پادشاهِ سعادت اساس ظاهر میشود) او را کجا فرصتِ آنست که بتوجّهِ معنوی باطني در خاکساري و فنای اربابِ خلاف پردازد - و بر تقدیرِ فرصتِ زمانی و رخصتِ خردِ همّتِ والای او کجا تجویـز آن میکند که دامانِ اقدسِ باطنِ او بچنین غبارے آلوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ‌آلودن بخونِ آنچنان خون‌گرفتهٔ ناپاک کجا - و آن شخصِ مقدّس کجا و ملتمساتِ اهلِ روزگار در چه پایه - آخر بیرام خان خان‌خانان چون دانست (که آنحضرت متوجّه این معني نمیشوند) خود را ازان باز داشته بمقتضای عقیدتِ موروثي (که از راهِ تقلیدِ پدران و آستادان درآدمي جا کرده سرشتي[۲] میکنـــد) خود در تحصیلِ این ثوابِ موهوم شد و بشمشیرِ آبدار عالم را از لوثِ هستیِ او پاک ساخت - کاشکے آنحضرت از پرده برآمده توجّه فرمودے - یا صاحبِ حوصلهٔ دوربینے دران درگاه بودے - تا او را در بندخانه داشته مستعدِّ ملازمتِ عتبهٔ اقبال ساختے - الحق بس نوکرے شایسته بود - و همّتے بلند داشت - و هرگاه تربیتِ این چنین بزرگے یافتے چه کارها که ازو بظهور نیامدے - و برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهي و آگاهیِ ظاهر بینان سرِ او را بکابل فرستادند - و تنهٔ او را بدارالملکِ دهلي برده بر دارِ عبرت کردند - عالم از شور و شغب آرمید - و جهانیان را آسودگي و خرسندي پدید آمد ٭

و از بدائعِ کرامات و غرائبِ خارقِ عاداتِ حضرتِ شاهنشاهي (که درین سانحه از مکمنِ بطون بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گري فرموده) آنست که در دارالسلطنهٔ دهلي در هنگامے (که حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بعد از فتحِ اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند) در تصویرخانه بموجبِ اشارتِ عالي مشقِ تصویر میفرمودند - و نادره‌کارانِ باریک بین (چون میر سیّد علي مصوّر و خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم که از بے بدلانِ این فن اند) در ملازمت بـوده راه و روشِ این کارِ بدیع مذکور میساختند - روزے در کتاب خانهٔ حضرتِ جهانباني آن نسخهٔ جامعِ[۳] الٰهي بجهتِ تشحیذِ خاطر بتصویر توجّه نموده صورتِ آدمي نگاشتهٔ قلمِ الهامي‌رقم ساختند بطریقے که عضوعضوِ آن تمثال از هم جدا افتاده بود - یکے از دولت‌یافتهای حضور آن نقشِ بدیع دیده استفسار نمود - بر زبانِ غیب ترجمانِ آنحضرت گذشت که این صورتِ هیموست و حال آنکه دران وقت نام و نشانے از هیمو نبود - مستمعان حقیقتِ کار در نیافته از استکشافِ آن باز ماندند - و در آنروز (که بیرام خان التماس مینمود - و کوشش میکرد که هیمو را بدستِ

(۲) نسخهٔ [ی] سرکشي (۳) در [چند نسخه] جامعهٔ ٭

چون بادِ صرصر مي راندند - جائيکه سطوتِ اقبالِ روز افزون صف‌آرای هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردانِ صفدر را از گریز(۲) گریز چارهٔ نیست - آنچنان حیواناتِ بیخرد را کجا شکوهِ همّت مي‌ماند آمرای نصرت‌قرین از چنین نتیجے (که تا انقراضِ عالم طُغرای فتح‌نامهای شهریارانِ والا شکوه و دیباچهٔ مفاخرِ جهاندارانِ عالیقدر خواهد بود) در تقدیمِ مراسمِ شکرِ پروردگار شدند - و سایرِ عساکرِ فیروزی‌مآثر در کشتنِ گریختها و جمعِ غنائم اهتمام داشته از کشتها پشتها و از غنائم خوانِ آماده و مهیّا ساختند - تا پنج هزار کس درمیدان افتاده بودند که بحساب درآمد - و ازانها (که در گریختن در راهها پایمال شدند) که شمار تواند کرد - و تا هزار و پانصد فیلِ نامي در تصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - و طایفهٔ از بهادرانِ نصرت قران(۳) گریختها را تکامشي کرده بسیارے از مخالفان را به تیغِ انتقام گذرانیده کامیابِ نصرت بپایهٔ سریرِ اعلیٰ معاودت نمودند - فرمان‌فرمای زمان ازین عطیّهٔ کُبریٰ آدابِ سپاسداري بجای‌آورده هرکدام از مبارزانِ عساکرِ منصوره را بعواطفِ بیکرانِ شاهنشاهي اختصاص بخشید - و در اثنای آنکه (هریکے از بهادرانِ نیکوخدمت بدولتِ حضور رسیده کامیابِ دین و دولت میگشت) شاه‌قلي‌خان محرم هیمو را بسته بدرگاهِ خلائق پناه آورد - هرچند ازو پرسیدند از جهالت بسخن نیامد - یا توانائیِ سخن‌سرائي نداشت - یا مغلوبِ خجالت بوده سخن را بر خود نه پسندید - بیرم خان خانِ خانان از حضرتِ شاهنشاهي التماس نمود که این‌سرمایهٔ فساد را بدستِ مقدّسِ خود بگذرانند - و بوسیلهٔ غزا احرازِ مدارجِ ثواب و جزا فرمایند آن خدیوِ خردمندي و خداوندِ خردمندان (که صغرِ سن را نقاب دانشِ خداداد دانسته در پردهٔ بیگانگي بوده از شورشِ انکارِ منکران و اعتقادِ مخلصان فراغتے داشتند) برای هدایتِ اربابِ استعداد بر زبانِ حقائق‌ترجمان گذرانیدند که بکشتنِ گرفتارے اسیرِ(۴) همّتِ عُلیا رخصت نمیدهد - و همانا که در بارگاهِ معدلتِ حضرتِ احدیّت(۵) نیز بر چنین کارها ثوابے مترتّب نباشد - هرچند دولتخواهانِ ساده‌لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجّهِ شاهنشاهي کمتر بظهور آمد ●

بنازم این دریافتِ بلند را که در بطونِ اوراق و اذهانِ آفاق ازان اثرے نیست - امّا دانش نژادانِ بارگاهِ کبریا نیکو دانند که این جز در نورآبادِ خاطرِ مقدّسِ ذاتِ پاکے (که بے وسائطِ بشري و وسائلِ ملکي از حضرتِ دادارِ دانش‌آفرینِ دانانواز نور پذیرِ معرفتِ حقیقي شده باشد) پدید نیاید - چنانچه از صفحهٔ پیشانیِ این تخت‌نشینِ صورت و معنی روشن است - و نیز بر معامله‌فهمانِ ظاهربین پیدا ست که (هرگاه بزرگ نهادے خدا شناسے در پایهٔ محبوبیِ ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [د] از گریز گزیر و چارهٔ نیست (۳) نسخهٔ [ب ه] قرین (۴) در [چند نسخه] اسیرے
(۵) نسخهٔ [ب] صمدیت ●

بادپایانِ آتش‌کردار کار تمام میساختند - و گروه گروه فدائیانِ تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده دادِ کارزار میدادند - علي‌قلي خان شیباني (که لشکرِ قول بحسنِ اهتمامِ او رونق داشت) در جائی واقع شده بود که جرّے کلان درپیش داشت - که فیلان در برابرِ آن عبور نمیتوانستند کرد دلاورانِ پرخاش‌جو و مردانِ شیرحملهٔ قول برجای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن مي‌جستند و چندان تحمّل کردند که فیلان از اطراف و جوانبِ قول برگشتند - بعد ازان از عقبِ مخالفان درآمده دادِ تیراندازي و تیغ‌زني میدادند - و هیموی تیره‌بختِ بدروز خود بر فیلِ هوائی نام (که از فیلانِ سرآمدِ او بود) مغرورِ نفس و هواسواره نظر بر دهادهِ پُردلانِ تیغ زن و کشاکشِ غازیانِ صف شکن داشت - چپقلشهای مبارزانِ عساکرِ اقبال بدیدهٔ عبرت(۲) دیده جوقی از فیلانِ مست همراه خود ساخته هر تردّدے (که در حوصلهٔ طاقت داشت) و هر تهوّرے (که مکنونِ باطنِ نقطهٔ سرشتِ او بود) ظاهر ساخته حملهای قوي و جرأتهای عظیم کرده بسیارے از زبردستانِ عساکرِ گردون شکوه را از پای درآورد - و بهگوانداس (که از برکشیدهای او بود - و در کارِ نبرد از تیزدستي امتیاز داشت) پیشِ او پاره پاره شد - و شادي‌خان جنگ کرده پایمالِ بادپایانِ موکبِ اقبال گشت - ناگاه در اثنای گیر و دار تیرے از کمانخانهٔ غضبِ الٰهي بچشمِ هیمو رسید - و کاسهٔ چشمش شگافته از پسِ سرِ او گذرا شد - همانا که بادِ پندار و دودِ غرورِ آن سیه‌بختِ تیره درون همان بود که ازان روزنِ برآمد جمعي (که در حواشيِ او تگ و تاز داشتند) چون دیدند که تیرِ اقبال بهدف رسید بازوی همّت سست کرده دل از دست دادند - و بیدست و پا شده دیگر کمرِ طاقت نه بستند - و شکست بر لشکرِ او افتاد - هر کدام خاکِ ادبار بر فرق بیخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند - درین هنگام شاه قلي‌خان محرم با چندے از شیرمردانِ کارزار بفیلي (که هیمو بران سوار بود) رسید - و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است - قصدِ کشتنِ فیلبان کرد - تا آن فیل را بطریقِ اُلجا(۳) از جملهٔ غنائمِ خود سازد - فیلبانِ بیچاره (که نه مغفرِ حقیقت داشت - و نه جوشنِ شجاعت) از بیمِ جان صاحبِ خود را نشان داد - شاه‌قلي‌خان از نویدِ این عطیّهٔ عشرت افزا ممنونِ طالعِ خود گشته کلاهِ شادماني بر آسمان انداخت - و آن فیلبان را امان داده بانعامِ پادشاهي امیدوار ساخت - و آن فیل را با چند فیلِ دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد ●

و چون از مهبِّ عنایتِ ازلي نسیمِ فتح و فیروزي بر رایتِ فتح‌آیتِ حضرتِ شاهنشاهي وزید مخالفانِ سیه‌روزِ تبه‌کار بیکبارگي پشت داده نجاتِ خود را در فرار دیدند - شیرانِ بیشهٔ شجاعت فیلبانان را از قلّهٔ آن کوهها بضربِ تیر و قوّتِ گرز نگونسار میساختند - و پیلانِ کوه منش را

---

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بین (۳) در [بعضي نسخه] الجاء ●

و استمالتِ دلها فرمان‌فرمای جهان بآئینِ کشورگشائي و قانونِ جهان‌آرائي تکاورِ بادپای جهان‌پیما را برانگیخته نهضت فرمودند - و چون مهچهٔ لوای جهانگشای پرتوِ وصولِ نزدیک بالصبهٔ پانی‌پت انداخت - طلیعهٔ فتح و ظفر ازبرابر ظاهر شدن گرفت - و بقّه جوانان و بهادران بهم رسیده مژدهٔ فتح میرسانیدند - و شاه قلي محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضورِ اقدس آورد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت *

و شرحِ دیباچهٔ این نصرتِ عُلیا و موهبتِ عُظمی (که کارنامهٔ اقبال توالدپیوند) برسبیل اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد (که رایاتِ اجلال دور است - و چندے از اُمرا پیش آمده‌اند) عنانِ از دست دادهٔ باستعجال خود را بایشان رساند بایں خیال که چون آن مردم را (که خلاصه و چیدهٔ اند) بر دارد دیگر کارِ دشوار بر و آسان گردد - و برافزونیِ لشکرِ کارکرده و بر فراوانیِ فیلانِ مست اعتماد نمودهٔ بغرورے ازاندازهٔ بیش قدم درپیکار نهاد - و ازنشاءِ بدمستیِ غرور نتوانست دریافت که آنرا (که بفیلبان اعتضاد باشد) برانکه بر فیل اعتماد دارد هرآئینه غلبه رودهد پس آنکه با مُبدعِ فیل[۲] رازِ نهانيِ دارد استیلای او را که تواند انکار نمود - و استظهارِ فیلان با او چه سودمند آید - بهرحال آن خون گرفتهٔ شوریدهٔ بخت سرگرمِ جنگ و ستیزهٔ گشت - و دلیران از جانبین کوششهای شگرف نمودهٔ مانندِ رعد درنیسان و شیردرنیستان خروشیده بریکدیگر مي‌تاختند - و دادِ دلاوري و جان‌فشاني و نیکوخدمتي دادهٔ آبروی تازه بهم مي رسانیدند

* شعر *

دو لشکر چنان برهم‌آمیختند * که از آب آتش برانگیختند

تو گوئي هوا لاله کارد همـــي * ز پولاد بیجاده بارد همـــي

اگرچه بهادرانِ لشکرِ منصور در ثبات‌پائي و جان نثاري تقصیر نمي‌کردند لیکن از صدماتِ فیلان مردمِ میمنه و میسره را پای ازجای لغزید - چندے از شیرانِ بیشهٔ پیکار یعني لشکریانِ شیرشکار (که غبارِ معرکهٔ نبرد را گلگونـــهٔ عروسِ فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند - و آبِ زندگاني از چشمه سارِ تیـغِ خون‌آشام جسته شادابِ مقصود بودند - مثلِ محمّد قاسم خان نیشاپوري و حسین قلي‌خان و شاه قلي‌محرم و لعل‌خان بدخشي) چون دریافتند که اسپان را بروی فیلان نمي‌توانند آمد کَندلان[۳] شدهٔ با تیغهای خون‌چکان مانندِ شیرانِ گرسنه درجستن و جوی شکار خود را بحریف رسانیدهٔ دست‌برد میفمودند - و سوارانِ گران‌رکاب را ازخانهٔ زین انداخته بخنجرِ نعل

---

(۲) نسخهٔ [ی] فیلبان (۳) این لفظ درکتب لغت یافته نشد اما اغلبکه معنیش پیادهٔ باشد چنانچه در [سوانح اکبري] دربیان کیفیت جنگ هیمو اینجای کندلان شدهٔ پیادهٔ شدهٔ وشته *

وقت از هزاران لشکر کارگذار ظفرانگیزتر است) افزونیِ ظاهرِ مخالف و فراوانیِ صورتِ غنیم بنظر در نیاورده (چنانچه رسمِ سعادت‌کیشانِ بخت‌بلند است که کارِ امروز بفردا نگذارند) بی‌شایبهٔ توقّف و اهمال فوجهای منصور را ترتیبِ شایسته داده جویای[۲] پیکارِ نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوهِ شهامتِ سکندر خان و جمعی دیگر از نبردآزمایانِ نامور آراسته گشت - و میسره بمهابتِ عبدالله خان و طایفهٔ از فدویانِ جان‌بناموس‌باز رونق گرفت - و قول بشجاعتِ علی‌قلی خان شیبانی تائید یافت - و حسین[۳] قلی خان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانانِ کاردانی بآرایشِ هنگامهٔ هراولی معیّن گشتند ه

چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در فرازا[۴] و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب گردد - ای جویای اخبارِ عبرت‌بخش سررشتهٔ سخن را نگاهداشته ساعتی گوش بمن دار که ازان زمان (که حضرتِ شاهنشاهی بمقتضای رای جهان‌کشای امرای نامدار را برسم منقلا از پیش روانه فرمودند) خود با عساکرِ فتح و جنودِ اقبال رسومِ فرمان‌روائی و لشکرآرائی را دقیقهٔ نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجّهِ فتح و نصرت بودند - درین روزِ بهجت انتما (که نوروزِ فرّخی و فیروزی ست) راياتِ اقبال از قصبهٔ کرنال (که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه باشد) نهضت فرموده به پنج‌کروهیِ پانی پت نزولِ اجلال فرمودند - و از نزدیک رسیدنِ غنیم بمنقلا در آردوی معلّی خبرے نبود - و هنوز لشکرِ نصرت پیوند گردِ راه از خود نیفشانده و نفس راست نکرده بود که خبرِ رسیدنِ مخالف بلشکرِ پیش با سایرِ اخبارِ ناخوش باهم رسید - و چنان ظاهر شد که جمعی را مگر پای از جای لغزیده باشد - امّا هنوز بازارِ کشش و کوشش گرم است - موکبِ عالم‌آرا در همان زمان آهنگِ رزم فرموده آمادهٔ نهضتِ پیش شد - و در ساعت بهادرانِ عقیدت‌مند و دلاورانِ اخلاص گزین را یرلیغِ والا صادر شد که سلاح در بر و تائیدِ ایزدی در دل گرفته ملازمِ رکابِ نصرت اعتصام باشند - در اندک فرصتی بساز و پیرایهٔ (که در خورِ آفرینِ صاحب اقبالان باشد) فراهم آمده جویای پیکار شدند - آنحضرت چهرهٔ وقارِ پادشاهانه بخرسندی افروخته (مغفرِ اقبالِ ایزدی برسر - و جوشنِ حراستِ الٰهی در بر) مسلّح و مکمّل گشته پای دولت در رکابِ عزیمت نهادند - بیرام خان خان خانان در پیشِ صفها و گردِ تشونات[۵] و تومغات می گردید - و در حفظِ قوانینِ نبرد و نگاهداشتِ مراتبِ جنگ و محافظتِ جای خود اهتمام میکرد - و از جانبِ حضرتِ شاهنشاهی مواعیدِ لطف و قهر رسانده بزمِ رزم را ترتیب می‌بخشید - و بعد از ترتیبِ لشکرها

---

(۲) نسخهٔ [ا] آمادهٔ (۳) نسخهٔ [ح] حسن قلی خان (۴) نسخهٔ [ی] درازی (۵) در [بعضی نسخه] تسومات ه

جائے و مقامے مقرّر گردانیـد - فیلِ غالب جنگ نام (که از فیلانِ برآمده نامی بود) بحسین خان فوجدار مقرّر گردانید - و فیلِ گج بهونر [(۲)] (که در هزار یک فیل او کم بهمرسد) بسواری میکل [(۳)] خان معیّن ساخت - و فیلِ جوز بنیان [(۴)] (که از فیلانِ زبردست بود) بمظفرخان داد و فیلِ فوج‌مدار [(۵)] را بسنکرام [(۶)] خان نامزد کرد - و فیلِ کلی بیگ (که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره‌رای خود بران سواری میکرد) درین روز برای سواری چاپن [(۷)] نام فیلبان داد - و بامیر فوجداران (که هزبران بیشهٔ وغا بودند - و ازمعتمدان شیرخان و سلیم‌خان) و بسایر برکشیده‌های خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت - امّا اسباب آرائی پیکار با سبب پیشهای ظاهربین بکار آید باخدا پرست سبب برانداز (که اورا برای انتظام و تکمیلِ عالمِ صورت و معنی آورده باشند) چه نفع رساند - بلکه آنهمه اسباب و آلات ازضمائمِ بیوتاتِ [(۸)] قدسیِ آن جمال آرای عالمِ سلطنت گردد - و بنقد مصداقِ این معنی همین قضیهٔ بدیع است ●

و شرحِ این اقبالِ بدیع‌نما آنکه بتاریخِ روزِدیبادین بیست و سیومِ آبان ماهِ الٰهی موافقِ روزِ پنجشنبه دومِ محرّم (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار عساکرِ فیروزی‌نهاد را (که برسمِ منقلا پیشتر می آمدند) چون بحدودِ قصبهٔ پانی پت اتّفاقِ نزول افتاد قراولانِ دوربین رسیده خبرِ رسیدنِ غنیم و شرحِ کمّیتِ لشکر و استعدادِ آن تبه‌کار بعرضِ پیش قدمانِ موکبِ عالی رسانیدند - و بیقین پیوست که آن سیه‌کارِ آشفته روزگار خود بسرانجامے که دارد دلیرانه قدم می‌نهد - و پیش از رسیدن بقصبهٔ مذکور چنان بر الصفهٔ روزگار افتاده بود که هیمو لشکرے گران را بسرکردگیِ شادی خانِ کاتر پیشتر فرستاده است - آمرای نصرت‌پیوند ازو چندان حساب نمی‌گرفتند - و دل براقبالِ روزافزون بسته متوجّه پیش بودند - چون آمدنِ هیمو بآن استعداد بیقین پیوست ازانجا (که بر اعتضادِ معنوی خود نظر نینداخته بودند) بوسیلهٔ حرفِ سرایانِ تهی‌مغز (که پیوسته لشکرها ازان‌مردم خالی نباشد بلکه ازانها لشکرها شود) تذبذبے در خواطرِ اولیای دولت راه یافت - دلاورانِ لشکرِ اقبال حقیقتِ کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت‌پناه فرستادند - و خودها آمادهٔ جان‌نثاری شدند - دریں گروه والاشکوه سپاهی ده هزار کس بود - اما پنج هزار مردِ نبرد شاید که باشد - بهادرانِ فیروزمند و دلاورانِ اخلاص منش آمدنِ غنیم نزدیک دانسته از روی خردِ دوربین و حوصلهٔ فراخ (که درچنین

---

(۲) نسخهٔ [د] بهونر (۳) نسخهٔ [ب] مشکل خان - ونسخهٔ [ح ی] منگلی خان (۴) نسخهٔ [و] حورینال - ونسخهٔ [ز] جوربنیال - و نسخهٔ [ح] چونربهال - ونسخهٔ [ی] چورنبال (۵) در [بعضے نسخه] فوج بدار (۶) نسخهٔ [ز] به شکر خان (۷) نسخهٔ [ح] چاهن - ونسخهٔ [ی] چاپن (۸) نسخهٔ [ح ط] فتوحات ●

خود در استعداد پیکار شد - و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت‌نژاد بمستعجل خواهند آمد شیردلانِ هنگامهٔ منقلا آمدنِ توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از تیزدستانِ نبرد دوست را (چون لعل خان بدخشي و میرزا قلي اوزبک و سمانجي خان) پیشتر فرستادند که دست‌بردي نمایند - و چون این فوج حقیقتِ جمعیّتِ غنیم را نوشته فرستاد علي‌قلي‌خان شیباني نیز خود را ملحق ساخت - و غازیانِ چابک دست به نیروی اقبالِ شاهنشاهي (که به پشت گرمی این دولتِ عُظمی گربه کارِ شیران بتقدیم رساند - خیال بایدکرد که شیران باعتضادے چنین استوار چه کارهای شگرف که بجای آورند) خلاصهٔ توپخانه را[۲] بتصرّف در آوردند - و پیش‌آمدها از سطوتِ اقبالِ لشکرِ منصور بے‌جنگ راهِ گریز پیش‌گرفتند - و هیموی خون‌گرفته از استماعِ این خبر لشکرِ خود را سه فوج ترتیب داد - دستِ راست بغرورِ شادي‌خان‌کاکر شورافزای گشت - و دستِ چپ را باهتمامِ خواهرزادهٔ خود رمیه[۳] نام (که از دلیرانِ بیباک بود) سپرد و خود به نخوتے تمام و استعجالے غریب روان شد - و فیلانِ کوه نمودِ اژدها دم را (که اندوختهٔ چندین فرمان‌روایانِ هندوستان بود - و برای عبرتِ ظاهربینانِ کوته‌اندیش بسرنوشتِ آسماني پیشِ این بے‌بهرهٔ صورت و معني گرد آمده) همراه گرفت - ازانجمله پانصد فیل سره که هر کدام در تیزپائي و چرب دستي علم بود - و درمستي و دلیري کارنامهٔ دریدنِ این قوي هیکلی سبکِ روح را دویدن نتوان گفت - که اسپِ عراقيِ دونده هرچند گرم روي کند از پیشِ این فیلان بدر نتواند رفت - و الحق هر فیلے ازین فیلانِ نامي برای برهم‌زدنِ فوجے گران بسند بود - بتخصیص برهم‌زدنِ هجومِ سوارانے که اسپانِ شان هرگز چنین صورتے مهیب و پیکرے بدیع ندیده باشند. و صفتِ این جبالِ دونده کجا بر رشتهٔ باریکِ عبارت درآید - عماراتِ عالي را بجنبشے ویران سازند و درختانِ قوي را بهبازئے از بیخ برآرند - و در هنگامِ نبرد و کارزار بخرطومِ ثعباني اسپ را با سوار از زمین بر دارند - و بهوا اندازند

• بیت •

بپویه نرم روند و گهے که حمله برند • چو سرمه سوده شود زیرِ پای شان سندان

و شرحِ سپاهیِ لشکرِ او را چه رقم نماید - خلاصهٔ سخن آنکه با سي هزار سوارِ کارطلب از راجپوت[۴] و افغان (که بارها کارکرده سرمایهٔ مزیدِ نخوت و استکبارِ او مي‌شدند) بآئینے غریب متوجّه شده و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته رعداندازان و تخش‌افکنان را بر پشتهٔ پشتِ آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آمادهٔ نبرد شد - و همه فیلان را بروشے (که در روزِ هیجا آرایند - و بر خرطومها دشنها و حربها تعبیه کنند) آراسته فیلانِ تجربه دیده را به مردانِ نبرد و فیلبانانِ قوي‌دل سپرده هرکدام را

---

(۲) نسخهٔ [ج] اورا (۳) نسخهٔ [ز] رمیه (۴) نسخهٔ [د] راجپوتان و افغانان •

همّتِ علیای حضرتِ شاهنشاهي با معدودے حراستِ آن‌حدود نموده رایتِ اخلاص بر افراشت) معلومِ هوشمندانِ آگاه دل میشود که هرگاه میامنِ برکاتِ قدسیّهٔ این خدیو صوری و معنی در دور دست آن کرد حالِ نزدیکانِ ناخجسته عاقبت (که از سیه بختي با نفسِ مقدّسِ آنحضرت اندیشهٔ ستیزه و پیکار نمایند) قیاس بایدکرد که چگونه خواهد بود (۲) - و خودسرانِ مغرور را تازیانهٔ آگاهي ست سرگذشتِ هیمو - که در مطلعِ احوال ظهور یافت - و درین ایّام در بلاد و امصارِ هندوستان گرانئے عظیم پدید آمد - و در اکثرِ ممالک خصوصًا در دیارِ دهلي قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشانے مي یافتند از غلّه اثرے نمي‌دیدند - آدمیان در مقامِ خوردنِ یکدیگر شدند چندے باهم پیوسته آدمِ تنها را مي‌ربودند - و غذای خود مي ساختند - اگرچه این پاداشِ اعمالِ جمهورِ مردم تا دو سال کشید امّا یک سال صعوبتِ تمام داشت - و همانا که دردیِ (۳) ایّام گذشته بود که بعالمِ ظهور آمد - تا بمیامنِ جلوسِ مقدّس بر اورنگِ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگي دور شود ٭

فتحِ موکبِ اقبالِ حضرت شاهنشاهي در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله زهے تلوّنِ احکام تقدیر - و تنوّعِ آثارِ قضا - هیچ گیاهے از زمین برنخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد - و هیچ برگے از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود - پس وقائع و سوانحے (که متضمّن برجنبشِ عالمے باشد) اندازهٔ مصالح و اسرارِ آنرا (که درطیِّ آن مکنون است) که تواند گرفت - و ازانجمله است این بزمِ رزم‌نما که هم نظامِ ظاهر را از اسبابِ والا ست - و هم بهترینِ وسائلِ هدایتِ گمراهانِ بادیهٔ غوایت و ضلالت - تفصیلِ این موهبتِ کُبریٰ آنکه هیموی سیه بخت از فراهم‌آمدنِ اسبابِ بدمستي (چنانچه اندکے ازان گزارش یافت) پیوسته در نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد - علی الخصوص چون قضیّهٔ تردي‌خان واقع شد لشکرِ هندوستان را دل بس‌قوي‌گشته در جنگِ مبارزانِ عساکرِ اقبال دلیر شده بودند - و شورشِ غرور در شریف و وضیع افتاده خیالاتِ فاسد بخود راه میدادند ٭

چون خبرِ نهضتِ راياتِ اقبال در لشکرِ مخالف انتشار یافت هیمو توپخانهٔ گرانِ خود را (که در کیفیت و کمّیت بسیار بود) بسرکردگیِ مبارک خان و بهادر خان (که از امرای کلانِ او بودند) پیشتر از خود بقصبهٔ پاني پت (که قریبِ سي کروهیِ دهلي باشد) فرستاده

(۲) نسخهٔ [ی] خواهد شد (۳) نسخهٔ [ی] دردے از ٭

ایزدِ جان بخش برآرندهٔ مقصود نگارندهٔ[۲] اسباب بسته (با خاطرے آرمیده - و پیشانئے کشاده و دلے نیازگزین - و عزمے درست - و رائے راست - و حوصلهٔ فراخ - و دستے قوي - و پائے استوار و همّتے والا - و فطرتے عالي - و تدبیرے صایب - و چهرهٔ برافروخته - و لبی خندان) پای دولت در رکابِ اقبال نهاده نهضت فرمودند - و در چنین موسم (که منفوانِ شباب و عنوانِ طغیانِ طبیعت است) آن خدیوِ والا پیوسته بدوربیني و فرمان پذیریِ خردِ خرده دانِ ملک‌آرای بوده خود را در نقابِ بےالتفاتي و پردهٔ صغرِ سن داشته نگاهبانیِ جمالِ جهان‌آرای سلطنتِ خویش کرده بے مداخلهٔ قاصد و پیغام و سخن ساختگیِ حرف[۳] سرایانِ غرض‌آلود عیارِ راستانِ درست‌بین و مخلصانِ حق‌پسند میگرفتند - و دار و مدارِ اشغالِ پادشاهي را بمعاملقانش[۴] سپرده برآمدِ مقاصدِ صوري و معنوي را از ایزدِ بیچون دانسته نیازمندِ درگاهِ هستي بخشِ خرد آفرین میبودند - و دانشورانِ رسمیِ اسباب پرستِ مسبّب‌نشناس پي بفزونیِ خردِ والای این اورنگ‌نشینِ خلافت و بزرگیِ حالتِ کُبرای این برگزیدهٔ کونین نبرده خود را از اسبابِ عظیمه (چون گویم فاعلِ حقیقیِ نظامِ کارخانهٔ سلطنت) میدانستند - و لهذا روز بروزکارِ آن یگانهٔ معبودِ حقیقي در ظهورِ روشنائي بخشید[۵] - و حالِ آن ساده دلانِ حق‌ناشناس در کوِ[۶] ظلمت رفته عیارِ مسهای زر اندوده گرفته آمد - چنانچه ازین روز نامچهٔ احوالِ سعادت‌قرین بر سخن‌سنجانِ نکته رس روشن خواهد شد •

و خلاصهٔ حقیقتِ کار آنکه نور پرورده (که از ظلمتِ پرستاریِ خلق نجات یافته دل را در روشنائیِ پرستشِ ایزدي نوراني سازد) نور افروزِ کارگاهِ ابداع تعهّدِ مهمّاتِ کلّي و جزوي او را بمکرمتِ علیای خود تفویض فرموده در اشغالِ صوري دلتنگ ندارد - و آرزوی او را ضمیمهٔ آنچه (در حاشیهٔ خاطرِ فیض‌گزینِ او نگذشته باشد - و بحوصلهٔ روزگار در نگنجد) ساخته در کنارِ دولتِ او نهد - و او را اورنگ‌نشینِ ملکِ صورت و معني گردانیده پیشوای صفوفِ ظاهر و باطن گرداند - و هر خاکسارے و مدبرے (که نکبای نکبت و ادبار آتشِ دولتِ او را فرو نشاند) پردهٔ پندار پیشِ دیدهٔ بصیرتِ او فرود آید - و در تاریکیِ انکار و ظلمتِ خلاف درآمده بتکاپوی خود در خلابِ هلاکت فرو رود - چنانچه از حالِ شگرفِ حضرتِ شاهنشاهي خاطرنشانِ منکرانِ بادیهٔ گمراهي و دلنشینِ مخالفانِ تیره رای (که باین دولتِ ابد پیوند انتصاب داشتند) گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محلِّ خود گذارش یابد - و اندکے از خسرانِ زدگیِ میرزا سلیمان (که ارادهٔ مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیرِ کابل آمد - و منعم‌خان خان‌خانان باستمدادِ

---

(۲) نسخهٔ [ه و] نگاه دارندهٔ (۳) نسخهٔ [ی] حرف سازان (۴) نسخهٔ [ا] بمتعلقانش (۵) نسخهٔ [ی] مي بخشید (۶) نسخهٔ [ب ج] در کوی ظلمت •

این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمّاتِ کلّي (که پیش‌نهادِ همّتِ جهانگشای حضرت است) منمشّي نمي‌شود - و آنکه گستاخي نموده رخصت نگرفته‌ام بغایت شرمنده ام - و سبب این جرأت آن بود که ذاتِ اقدس معدنِ لطف و منبعِ عطوفت اند - هرآئینه بخشش او راضي نمیشدند و درین صورت (که منعِ این کارِ متّهم ازان خدیوِ جهان بظهور مي آمد) خلافِ آن نمودن گستاخي را از اندازهٔ بیرون بردن بود - و امتثالِ امر موجبِ خللِ ملک و فسادِ لشکر میشد امید که بنظرِ عفو منظور گردد - تا موجبِ عبرتِ سایرِ بد درونانِ دلیر در تقصیر گردد - آن خدیوِ جهان و جهانِ معني فرستادهٔ بیرام خان را نوازش فرموده معذرتِ خان خانان بحضي عواطف کارآگهانه پذیرفتند - و باطنِ او را بمآثرِ رضا استمالت و اطمینان بخشیدند - و همّتِ والا بر استیصالِ فتنه گماشتند ●

انتهاضِ افواجِ قاهره از موکبِ جهانگشای حضرت شاهنشاهي برسمِ منقلا

چون مهچهٔ رایتِ گیتي‌آرای پرتوِ فتح بر حوالیِ ساحتِ سرای کُرونده[۲] انداخت حکمِ جهانگشای شد که لشکرے آراسته از بهادرانِ جان بناموس‌ده برسمِ منقلا از پیشِ موکبِ معلّی روانه سازند - لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علي‌قلي‌خان اندرابي و حیدرمحمّد آخته‌بیگي و محمّد خان جلایر و میرزا قلي چولي و لعل خان بدخشي و مجنون خان قاقشال و بسیارے از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگیِ علي قلي خان شیباني پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمانِ خود حسین قلي بیگ پسرِ ولي بیگ و شاه قلي محرم و میرمحمّد قاسم نیشاپوري و سیّد محمودِ[۳] بارهه و ازان بهادر را با دیگر بهادرانِ معرکه دیدهٔ کارطلب همراه ساخت - که هراولِ منقلا بوده هنگامهٔ دلاوري و جانفشاني گرم سازند - و عیارِ مردانگي و کارگذاري از یکدیگر گیرند - و این دولتمندان در آرایشِ صفوفِ عساکر اهتمام فرموده برانغار و جرانغار و قول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و آوقچي و التمش را بآئینِ جهانگیري و آدابِ صف‌آرائي ترتیب داده هرجا را بفروغِ خردِ عقیدت گزینانِ اخلاص پرست روشنائي بخشیدند - و افواجِ قاهره را بلمعانِ سیوفِ نبردآزمایانِ جنگ‌دوستِ کارشناس انتضاد کرامت فرمودند ●

و گیتي خدیو بعد از سرانجامِ کارگاهِ اسباب (که بهین طلیعه ایست ظفرانتما اربابِ ریاستِ عُظمی را - و سنجیده خصلتي ست توکّل اساسانِ اقبالمند را) دل در نیازمندي

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] کهرونده - و در [بعضے نسخه] گزونده (۳) در [چند نسخه] محمد ●

سرادقاتِ اقبال شد - و اُمرای انهزام یافته و علي قلي خان شیباني پیش از رسیدنِ منشورِ دولت بحدودِ سهرند آمده بودند - بعد از سعادتِ بساط بوس موردِ استمالت گشتند •

و از سوانحِ این وقت کشتنِ بیرام خان است تردي بیگ خان را - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه بیرام خان تردي بیگ خان را همسرِ خود دانسته پیوسته از جانبِ او در اندیشه مي‌بود او نیز خود را سپه‌آرای لشکرِ اقبال قرار داده تدبیرِ برانداختنِ بیرام خان از صحبتِ خود ساخته در کمینِ فرصت مقام داشت - و تعصّبِ مذهب دین برانداز را هر کدام از متمّماتِ دین دانسته ضمیمهٔ برانداختنِ یکدیگر ساخته فرصت مي‌جست - و با وجودِ چندین مخالفت (که منشای آن نافهمیدگي ست - و سرچشمهٔ آن ناتوان بیني و حسد) با یکدیگر از راهِ مکر وتزویر توقان بودند و توقان به ترکي همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که تردي بیگ خان از وقوعِ شکست خجالت زده و ادبار یافته بود) غنیمت دانسته طرحِ دوستي و هنگامهٔ محبّت تازه ساخته بسعيِ مولانا پیر محمّد خان شرواني بخانهٔ خود طلبید - و او را در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - و فرمان‌بران از پسِ او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علي و میر منشي را (که گمانِ نفاق و راز داري داشتند) با خنجر بیگ (که قرابتِ قریب به تردي بیگ خان داشت) گرفته مقیّد ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي بجهتِ مصالح وحِکَم (که خردِ دوربین بآن پي برد) خود را بظاهر از سرانجامِ مهامِ ملکي بے پروا نموده بشکار مشغول بودند - یا برای آنکه (از بداندیشيِ کوتاه اندیشانِ زمانه ایمن بوده دریافتِ مراتبِ نیکو خدمتي و مدارجِ اخلاصِ عالمیان بر وجهِ احسن در پیشگاهِ دلِ دقیقه شناس صورت بندد - و فنونِ بداندیشیهای نادرستانِ روزگار بر خاطرِ نور پذیر بےمدّتِ دیگران روشن شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسمِ عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکار باشه عشرت‌پیرای خاطرِ مقدّس بودند •

چون صورتِ حال بمسامعِ علیّه رسید از فزونيِ خردِ کارشناسِ دقیقه دان تغیّرے بر صفحهٔ ظاهرِ آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافاتِ آنرا بر ایزدِ توانا حواله فرموده بےچینِ شکایت صورِ تقادیرِ ایزدي را تماشائي گشتند - و شامگاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادقِ عزّت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیر محمّد شرواني را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعثِ این دلیري از من غیر از دولتخواهيِ درگاهِ عالي امرے دیگر نیست - تردي بیگ درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدنیتي[۲] عارِ گریختن بر خود پسندیده است - و بےاخلاصي و نفاقِ او معلومِ همگنان است - که از اوّل تا آخر چگونه مصدرِ حرکاتِ ناپسندیده بود - اگر در امثالِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدطینتي •

سرادقات اقبال شد - و اُمرای انهزام یافته و علي قلي خان شيباني پيش از رسيدن منشورِ دولت حضور سهرند آمده بودند - بعد از سعادت بساط بوس موردِ استمالت گشتند ٭

و از سوانحِ این وقت کشتنِ بیرام خان است تردي بيگ خان را - و تفصيلِ اين سرگذشت آنکه بیرام خان تردي بيگ خان را همسرِ خود دانسته پیوسته از جانبِ او در اندیشه مي‌بود او نیز خود را سپه‌آرای لشکرِ اقبال قرار داده تدبیرِ برانداختنِ بیرام خان از مخیّلاتِ خود داشته در کمینِ فرصت مقام داشت - و تعصّبِ مذهب دین برانداز را هر کدام از متمّماتِ دین دانسته ضمیمهٔ برانداختنِ یکدیگر ساخته فرصت مي‌جست - و با وجودِ چندین مخالفت (که منشای آن نافهمیدگي ست - و سرچشمهٔ آن ناتوان بیني و حسد) با یکدیگر از راهِ مکر و تزویر توقان بودند و توقان به ترکي همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که تردي بيگ خان از وقوعِ شکست خجالت زده و ادبار یافته بود) غنیمت دانسته طرحِ دوستي و هنگامهٔ محبّت تازه ساخته بسعيِ مولانا پیر محمّد خان شرواني بخانهٔ خود طلبید - و او را در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - و فرمان‌بران از پس او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علي و میر منشي را (که گمانِ نفاق و راز داري داشتند) با خنجر بيگ (که قرابتِ قریب به تردي بيگ خان داشت) گرفته مقیّد ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي بجهتِ مصالح و حِکَم (که خردِ دوربین بآن پي برد) خود را بظاهر از سرانجامِ مهامِ ملکي بے پروا وا نموده بشکار مشغول بودند - یا برای آنکه (از بداندیشيِ کوتاه اندیشانِ زمانه ایمن بوده دریافتِ مراتبِ نیکو خدمتي و مدارجِ اخلاصِ عالمیان بر وجهِ احسن در پیشگاهِ دلِ دقیقه شناس صورت بندد - و فنونِ بداندیشیهای نادرستانِ روزگار بر خاطرِ نور پذیر بے مدّتِ دیگران روشن شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسمِ عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکارِ باشه عشرت‌پیرای خاطرِ مقدّس بودند ٭

چون صورتِ حال بمسامعِ علیّه رسید از فزوني خردِ کار شناسِ دقیقه دان تغیّرے بر صفحهٔ ظاهرِ آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافاتِ آنرا بر ایزدِ توانا حواله فرموده بےچینِ شکایت فنونِ تقادیرِ ایزدي را تماشائي گشتند - و شامگاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادقِ عزّت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیر محمّد شرواني را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعثِ این دلیري از من غیر از دولتخواهيِ درگاهِ عالي امرے دیگر نیست - تردي بيگ درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدنیتي[۲] عار گریختن بر خود پسندیده است - و بےاخلاصي و نفاقِ او معلومِ همگنان است - که از اوّل تا آخر چگونه مصدرِ حرکاتِ ناپسندیده بود - اگر در امتثالِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدطینتي ٭

بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهي غرور و بدمستي هیمو را افزایش دادند تا آن بدمست پندار پرست در نظر کوته‌نظران جهانی (که عالم ازین طبقه مالامال است) بزرگ نماید - آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاک نگونساري افگنند - تا خوارزه او سرمهٔ چشم کوته نظران گردد - و بجلالت حالت این خدیو زمان اندک را رسیده در امتثال احکام او (که وسیلهٔ انتظام صوري و معنوي ست) بیشتر اهتمام نمایند[۲] - و بالجمله هیمو (که لشکر البوه خود را برهم زده و گریخته مي دید) ظهور این واقعهٔ بدیع را ازخداع غنیم دانسته تعاقب تردي بیگ خان نمود و در همان جنگ گاه غرور افزائي نموده میدان آرائي کرد - و بهادران صفدر (که از پس گریختگان شتافته بودند) چون مراجعت مي‌نمودند حیرت زده براه تردي بیگ خان مي شتافتند - و هیمو بعد ازین بدارالملک دهلي آمده شور افزای گشت - و بدمستي را با دیوانگي فراهم آورد •

چون این قضیّهٔ نامطبوع معروض بارگاه معلّی شد حضرت شاهنشاهي به نیروی خرد دوربین این را در نظر نیاورده طرزدانان بساط عزّت و معرکه آرایان صفوف اقبال را یرلیغ گیتي مُطاع اصدار فرمودند - که سرانجام یورش عالي نمایند - که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تبه رای را در کنار او نهاده آید - و چهرهٔ رفتار بادشاهانه بگلگونهٔ رضا و تسلیم برافروخته سایهٔ التفات بر اتمام[۳] اشغال جهانباني انداختند - و چون خاطر جهان گشای از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از بهادران اخلاص‌گزین را بباشلیقی خضر خواجه خان (که از نسل فرمان روایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالي اختصاص یافته در آمرای رفیع قدر شان عظیم داشت) برای نظام پراگندگیهای پنجاب و دفع فتنهٔ سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همّت جهانگشای ساختند •

و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده بساعت سعد[۴] روز بهمن دوم آبان ماه الٰهي موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجّه (که عید قربان بود) عیدگاه مخیّم سرادقات اقبال گشت - و اتمام لوازم جشن عیدي کرده در همانجا مقام فرمودند - و فرمان قضا جریان باسم تردي بیگ خان و آمرا در باب دلدهي و ثبات پائي شرف اصدار یافت - حاصلش آنکه در چنین وقائع (که بموجب سرنوشت ایزدي از مکمن بطون بظهور مي آید) دل از دست نباید داد - که کار فرمای ابداع رنگ آمیزي میکند - از خط احتیاط و استعداد در ساحت قصبهٔ تهانیسر فراهم آمده مترصّد وصول رایات اقبال باشند - و روز دیگر بقاید دولت ازلي ازانجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الٰهي موافق روز جمعه هیزدهم این ماه عرصهٔ سهرند مخیّم

(۲) نسخهٔ [د] رود (۳) نسخهٔ [ز ی] تمام (۴) نسخهٔ [ا ح] سعید •

درین هنگام (که عساکرِ منصور فتح چنین نموده در پی گریختها شتاب داشتند - و گروهے در غارتِ مال و نهب اسباب کوشش مینمودند) تردي بیگ خان (که بساط آرای این معرکهٔ دلاوری بود) با جمعے معدود ایستاده تماشا میکرد - هیموی نقش ساز وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت - همراهان خواجه سلطان علي (که بافضل خاني رسیده بود) و میر منشي (که باشرف خاني امتیاز داشت) و جمعے دیگر (که همه کس کم داشتند) همّت شان یاوری نکرد و مولانا پیرمحمّد شرواني نیز برای شکستِ هنگامهٔ سپهسالاری تردي بیگ خان مسلکِ فرار اختیار نمود تردي بیگ خان را (که ایّامِ مُکافاتِ بےاخلاصی زمانِ سالف[۲] نزدیک رسیده بود) زندگاني را عزیز شمرده عارِ گریختن بر خود پسندید - و کارے چنین پیش رفته و فتحے چنین روی داده بر صورتِ عکس ظاهر شد *

[هر که از تبه‌رائي چنین بےراه رود - و اخلاص و عقیدت یکسو - معاملهٔ سوداگرانه از دست دهد - و پاسِ اعتبارِ خود (که در معني نگاهبانیء اسبابِ سلطنتِ صاحبِ خود است) نفماید] هرآئینه در همین[۳] هنگامهٔ جهانِ صورت چرا گویم که خونش ریخته شود - که آبرویش ریخته گردد چنانچه صورتِ حالِ این زندگاني دوست عبرت بخشِ اربابِ هوش شد - مرا درین گفتگو نظرتِ بلند مخاطب نیست - آن گوهرِ بےبهای کمیاب را چون در خاکدانها طلبگار باشم - این قدر معامله نافهم نیستم - لیکن میگویم که بتواترِ[۴] گفتِ دانشورانِ خردپرور بتجربهٔ شریف و وضیع پیوسته است - که گریزنده بیشتر زخم میخورد ازان شیردلے که تلاشِ پیکار دارد - و دوست‌دارانِ زندگي و گریزندگانِ مردگي زودتر پایمالِ موکبِ هلاکت میگردند از حریصانِ مرگ و بے باکانِ جنگ آدمي (اگر اندک حسابے نگاه دارد - و در هنگامِ غم بدخماري و درموسمِ شادي بدمستي ننماید) هرآئینه روزِ بد نه‌بیند - جمعے از محاسبانِ روزنامچهٔ اعمال رسیدنِ تردي بیگ خان به عارِ چنین از قسمِ مکافاتِ بےاخلاصی او (که با حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني در مبادئ یورشِ ایران بظهور آورده) خیال مینمایند - حاشا که مکافاتِ بےاخلاصي چنین باشد - و عملِ قبیح را همین قدر عار در میزانِ عدالت کجا[۵] گنجایش تواند بود - چون خدیوِ زمان را (که برای تکمیلِ صورت و معني آورده اند) در لباسِ خردي دیده در نظر نمي آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگي نماید ایزدِ جهان آرا آن خود پسند را چنین سزا در کنار نهاد - های های این چه کوتاه بیني ست

---

(۲) در [بعضے نسخه] سابق (۳) نسخهٔ [۵] در چنین هنگامهٔ - و نسخهٔ [ی] درین هنگامهٔ (۴) نسخهٔ [۵] بتواتر دانشوران (۵) در [بعضے نسخه] کجا گنجد *

نزدیک بدهلي رسیده در حوالئ تغلق‌آباد فرود آمد - آسرا و خوانین باهم جمع شده صحبتهٔ کنکاش و بزمِ مشورت آراستند - جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طایفهٔ از شکوه‌دلان از راهِ سهدلي بجنگ راضي نمیشدند - سخنِ ایشان آن بود که لایقِ دولت آنست که تا آن زمان (که موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بیاید) بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصتِ شایسته باشیم - و گروهِ جنگ را تا آمدنِ علي‌قلي خان و آمرائی آنحدود موقوف میداشتند - طایفهٔ از بهادرانِ جانِ بناموس‌ده (که معرکهٔ رزم در نظرِ اخلاص‌گزینِ شان از عشرتکاهِ بزم خوشتر بود) میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم - که گفته‌اند ● بیت ●

زمانه ازان کس تبرّا کند ● که او کارِ امروز فردا کند

آخر مصلحتها برین رای قرار یافت - و همه دل‌نهادهٔ جنگ شده کمرِ همّت بستند - و روزِ آراد بیست و پنجمِ مهرماهِ الٰهي موافقِ روزِ چهارشنبه دوم ذي‌حجّه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشهامتِ تردي بیگ خان انتظام یافت - افضل‌خان و اشرف خان و مولانا پیرمحمّد شرواني [که برسمِ وکالت از جانبِ بیرام‌خان (بجهتِ انتظامِ مهامِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال - یا بارادهٔ شرارت و برهم‌زدنِ هنگامهٔ آراستهٔ تردي‌بیگ‌خان) آمده بود] همدرین جا قرار یافته بودند - و حیدرمحمّد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشي و علي‌دوست خان باربیگي و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند واسکندرخان و جمعی دیگـــر جرانغار(۲) را زینت داده جویای جدال بودند - و عبد الله اوزبک و قیاخان و لعل خان و جمعی دیگر هراول بوده معرکه‌آرائي میکردند - و از جانبِ مخالف نیز بروشی (که سزاوارِ نبرد باشد) فوجها آراسته دربرابر آمده کوششهای مردانه بجای مي‌آوردند مبارزان از دوجانب دل از جان برداشتـــه کارزار مي نمودند - جان نثارانِ تیز دستِ هراول وجرانغارِ عساکرِ اقبال شرائطِ مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغارِ غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند - چنانچه برکوششهای مردانه و نبردهای صاحب همّتانهٔ این گروهِ جان نثار روانِ رستم و اسفندیار ثناخوان بود - و زبانِ زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت - غنائمِ فراوان بدستِ اولیای دولت افتاد - و تا چهار صد فیلِ نامي از ضمائمِ غنائم گشت - و رای حسین جلواني (که از عُظمای رُؤسای مخالف بود) غرقهٔ بحرِ فنا شد - وزیاده از سه هزار کس درین نبردِ مردآزمای از مخالفانِ تیره بخت بخاکِ نیستي فرورفتند ●

هیموی مغرور (که تهوّر را با خدیعت جمع ساخته همواره راهِ گریزت میرفت) سه صد فیل گزیده با جمعی از فدائیانِ جان بر زده از لشکرِ خود جدا شده فرصتِ گریغتن یا وقتِ تاختن را منتظر بود

(۲) در [بعضی نسخه] جوانغار ●

شادي‌خان روان شد - همان روز (که قرار یافته بود که صباح آن از آب رهب عبور کنند) نوشتهٔ تردي بیگ خان رسید - که هیمو باستعداد تمام مي‌آید - مناسب وقت آنست که دفع آدوبه این تیره بخت سیه‌روزگار را اهمّ مهمّات دانسته در ساعت متوجّهِ این حدود شوند - علي‌قلي خان ازان کار دست باز داشته روی بدهلي آورد - و پیشتر ازانکه بدهلي رسد [بموجب سرنوشت (که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند) یا بمداخلهٔ اندیشهای تباه مولانا پیرمحمّد شیرواني حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای خودفروش خودستا را متّقي برخدیو جهان نباشد - بلکه برای ظهور آثار قدرت کاملهٔ این خدیو اورنگ اقبال - تا فتح هندوستان از سرنو بتائید بازوی دولت این سویّد تائیدات سماوي گردد] امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلي (که پای تخت هندوستان بود) بتصرّف هیمو در آمـــد - و سرمایـــهٔ بدمستي و نخوت افزائي او گردید ○

و مجملی ازین سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه‌بخت بر مخالفان مبارز خان (که سرگشتگان مرحلهٔ ادبار بودند) او را در اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام (که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانباني جنّت آشیاني در اقطار ممالک انتشار[۲] یافت) از کوتاه‌بیني زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهي (که تائید ایزدي متکفّل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمان است) پای دلیري از بساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید - آن ظاهربین نادرست صغرسنّ این بزرگ عالمیان را (که پردهٔ نوراني بر بزرگی این فرماندهِ روزگار انداخته بود) سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخت - و وفور خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ (که گذاشتهٔ چندین فرمان روایان هندوستان بود) موجب مزید جرأت و جسارت او گشت - و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب زیادتی غرور آن تیره رای شد - تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضرب‌زن متوجّه این داعیهٔ ناصواب گشت ○

تردي بیگ خان در دهلي لوازم ثبات‌پائي و مراسم حقیقت اندیشي بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش‌نهاد خود ساخت - و اکثر امرا (که از اقطاع خود برخاسته آمده‌بودند) فراهم نموده سرانجام این معرکهٔ اقبال نمود - هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد - و هم در ماندهای دل داده را دل بخشید - تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الٰهي سال اوّل موافق روز سه شنبه غرّهٔ شهر ذي‌حجّه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت باچنان استعداد

---

(۲) نسخهٔ [ی] اشتهار ○

جنگها روی داد - و همه جا غالب آمد - و سلطان محمّد(۲) را (که در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود) شکست داده مرحله پیمای ملک نیستي گردانید - و با تاج کرانی(۳) و رکن‌خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد - و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارزخان نصرت کرده غالب آمد - از غلبهائی (که او را روی نموده بود) اندیشه‌های تهاه بخود راه داده - و در نیافت که (اگر باطلی بر باطلتري از خود بیشي جوید و کامروا گردد) باعث دلیری آن نمیشود که خود را بر کوه آهنین اساس حق بزند - و درینولا (که حضرت جهانباني بقائید جنود الٰهی فتح هندوستان فرمودند) او را مشاغل دیگر مشغول داشت - و اندیشهٔ باطل او بظهور نیامد - و الحق (که مسند خلافت بوجود جهان‌آرای حضرت شاهنشاهي رونق گرفت) خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد فراوان (از لشکر گران و نیلان جنگي) از حدود شرق مبارز خان را (که اندکی از احوال او سابقًا ایراد یافت) در چناده(۴) گذاشته متوجّه دهلي شد - و امرای نصرت قرین (که بسرکارها و صوبها نامزد بودند) صلاح وقت دیده بدهلي مجتمع شدند - تردي بیگ خان ناظم اشتات گشته استعداد پیکار میفمود - و هرکدام را بزبانی (که تسلّي بخش برهمزده خاطران روزگار تواند شد) فراهم آورده سامان کارزار میکرد - اکثر جان‌فشانان تیز دست(۵) از اقطار مملکت گرد آمدند - مگر علي‌قلي‌خان شیباني(۶) (که بحدود سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول‌العاقبت اشتغال داشت) نتوانست خود را باولیای دولت ملحق ساخت ٭

و مجمل احوال او آنکه شادي‌خان (که از امرای بزرگ مبارز خان بود - و اکثر پرگنهای سرکار سنبل(۷) درحوزهٔ تصرّف خود داشت) علي قلي خان درین سال (که مبدای تاریخ الٰهي ست - و امید که بسعادت نامتناهي مقرون باشد) بمدافعهٔ او توجّه نمود - و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبّت(۸) خان ولطیف خان و غیاث الدّین را پیشتر از خود فرستاد - که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند - و این جماعت را بادهٔ مردانگي از تدبیر و احتیاط (که نخستین پایهٔ هوشمندي ست) باز داشت - شادي‌خان ناگهاني بر سر ایشان ریخت - و این نامعامله فهمان بے‌توزک جنگ کرده عنان ایستاد از دست دادند - و لطیف خان با جمعی در آب فرورفت علي‌قلي خان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال (که کمک او بودند - مثل مهدي قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمّد امین دیوانه) مشورت کرده بآئین شایسته بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمود (۳) نسخهٔ [ا و ج] کراني (۴) در [بعضی نسخه] جنادة - و در [بعضی] چنارگدهه (۵) نسخهٔ [ج] نبرد دوست (۶) نسخهٔ [ج] سیستاني (۷) نسخهٔ [ب] سنبهل
(۸) نسخهٔ [۵] محب خان ٭

میرزا بجهتِ محافظتِ ولایتِ مذکور مقدم بیگ را باآمدِ یاران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود
برگشتنِ میرزا همان بود - و برخیزانیدنِ مقدم بیگ همان - و بمیامنِ اخلاصِ بندگانِ درستِ پیمان
کابل از چنگالِ چنین مردمِ ناحق شناس خلاص شده بحسنِ معدلتِ منعم خان نظام دیگر یافت
و میرزای ناحق‌شناس برای ادبارِ خود خمیرمایه سرانجام داده به بدخشان رفت ●

سبحان الله اولیای دولتِ قاهره (که متکفّل اشغالِ شاهنشاهی بودند) (چه بواسطهٔ
وفورِ نار و نعمتِ هندوستان - و چه بجهتِ سایرِ عزیمتهای ناقص‌فکر) تنبیهٔ میرزا سلیمان
نکردند - امّا اقبالِ ابدقرین[۲] (که ملازمِ رکابِ حضرتِ شاهنشاهی بود) همچنان در اهتمامِ پاداشِ
بی‌ادبی او بود - چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه بمرتبه بمیرزا روی داد - و ایزد منتقم میرزا را
(که سراز اطاعتِ درگاهِ ولی‌نعمت پیچیده بود) سرافگنده بآستانِ بومیِ درگاهِ خلائق پناه آورد
اگرچه منتظمانِ صوریِ کارخانهٔ سلطنت در سزا دادنِ میرزا اهتمام نه‌نمودند امّا کارفرمایانِ معنوی
در کارِ خود بوده سزای او را درکنارِ او نهادند - چنانچه در جای خود گذارش یابد - آخرِ کار (چون
کابلیان در حمایتِ ایزدی بوده ازحوادثِ اربابِ طُغیان نجات یافتند) قرار گرفت که هودجِ عزّتِ
حضرتِ مریم‌مکانی و گلبدن بیگم و سایرِ مخدّراتِ بارگاهِ عصمت بموجبِ توجّهِ قدسی متوجّهِ
هندوستان شوند[۳] - و بخیر و سعادت همه ادراکِ صحبتِ فیض‌منقبتِ حضرتِ شاهنشاهی نموده
بر نعمای صوری و معنوی سجداتِ شکرِ ایزدی بجا آورند[۴] - چنانچه تتمّهٔ حالات و واقعات برسمِ
ایجاز و اجمال نقش زدهٔ قلمِ وقائع‌رقم خواهد شد ●

رسیدنِ[۵] خبر فتنه‌انگیزیٔ هیمو[۶] بمسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع فتنهٔ آن سیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطرِ انتظام‌بخش از مهمّاتِ اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطنِ جهان‌آرای
ازبرهم زدگیٔ کابل همچنان نگرانی داشت که خبرِ رسیدنِ هیموی سیه بخت (که سودای سلطنت
در دماغِ فاسدِ او پیچیده بود - و اندکے از احوالِ او گذارش یافت) و جنگ نمودنِ او با امرای
عظام و پای ثبات از جای رفتنِ ایشان و به تصرّف درآوردنِ دارالملکِ دهلی بتاریخِ روز سی ویکم
مهر ماهِ الٰهی موافقِ هشتمِ ذی‌حجّه در قصبهٔ جالندهر (که مخیّمِ سرادقاتِ اقبال بود) رسید
و مجملی ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم (که مدّعی سلطنت بود)

---

(۲) نسخهٔ [ا] عدو مال (۳) در [اکثر نسخه] شدند (۴) در [اکثر نسخه] آوردند (۵) در [اکثر نسخه] استماع (۶) نسخهٔ [ا ب د ج] هیمون ●

و عقل امتیاز داشت - و از سعادتِ ذاتی و بختِ مندیِ آبخورهای عمر بملازمت و تربیتِ حضرتِ شاهنشاهي امتیاز یافته از عاکفانِ عتبهٔ اقبال شد - چنانچه مجملی ازان در جای خود ایراد یابد) برسمِ رسالت فرستادهٔ فنونِ تزویر درمیـان آورد - مشـار الیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کارے نساخت - منعم خان برای رزینِ خود نگاهداشتنِ رسول را صلاحِ دولت[۲] ندانسته رخصت نداد - و او را مشمولِ احسانِ خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانیِ آذوق و افزونیِ عقیدتِ اهلِ حصار خاطرنشانِ او شد - و آنچنان تدبیرِ شایسته بظهـور آورد که باوجودِ کمالِ بےسامانی و تنگیِ بر چنین ایلچیِ دوربین خلافِ واقع خاطرنشان گشته کمالِ استعداد و فراخیِ احوال یقین گشت - و الحق بهمین تدبیرِ دوراندیشانه کارِ شگرف باتمام رساند - بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد - که الحمد لله که من با چنین خدیوِ زمان اعتضاد دارم - و درونِ حصار آنقدر مردمِ باخلاصِ مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد - لیکن مراسمِ احتیاط از دست نمیدهـم - و صد شکر که آذوق و سامانِ قلعه داری سالها سرانجـام یافته است - و با این همه لشکرِ هندوستان (که از مور و ملخ افزون است) باستعدادِ تمام پیهم خواهد رسید ازین اندیشهٔ[۳] ناصواب برگرد - و خود را بکافرنعمتي انگشت نمای خاص[۴] و عام مساز - و نیلِ بدنامي بر رخسارهٔ دولت مکش - اربابِ شجاعت را بوعده نتوان فریفت - چه جای آنکه این گروهِ والاشکوه بدستیاریِ دولت از حضیضِ این مرتبه فرا ترک شده بآسمانِ اخلاص سربلندي یافته باشند - این طایفهٔ قدسیّه را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد ❊

میـرزا (که بامیدِ بیوفائیِ ساکنانِ آن مرز و بوم و کم‌آذوقیِ اهلِ قلعه طمـعِ خـام در سر داشت) یکبارگي نا امید شد - نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت - از همه راه گسسته و نا امید گشته دل بر صلح نهاد - و قاضي خان را باز به قلعه فرستاد - مشار الیه (چون شامتِ احوالِ رعایا از امتدادِ محاصره در یافته بود) بشرائطِ عظیمه درِ صُلح زد - منعم خان (که دل برکشته شدن نهاده بود) رحم بر حالِ خود و تنگدلیِ متحصّنان نموده بصُلح راضي شد فرستاده چون کاردان بود اوّل شرطِ صُلح آنرا ساخت که خُطبه بنامِ آن کمنامِ کوته حوصلهٔ بےادبِ معامله‌نافهم خوانده شود - منعم خان درینجا مسلکِ حق را به تدبیرِ منافقانِ مخلص‌نما گذاشته قرار بر چنین سوءِ ادب داد - و شرطِ دیگر آنکه آن روی آبِ باران به بدخشان متعلّق بوده بمیرزا منسوب باشد - منعم خان بظاهر نه بباطن قبولِ این معني نموده رخصت داد که در مسجدے از مساجد بحضورِ چندے از مردم خطبه را بروشے (که قرار یافته بود) خوانده

(۲) نسخهٔ [ج] وقت (۳) نسخهٔ [ا] ارادهٔ (۴) نسخهٔ [د] خواص و عوام ❊

گرفتنِ آن را بخود قرارداد - و در نظرِ میرزا سلیمان صورتِ گرفتنِ الهي ولایت را بسهولت چهره‌گشا کرد - لیکن از شکوهِ حضرتِ جهانباني این تیره باطنانِ ظاهربیني را مجالِ آن نمي‌شد چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولي‌نعمتِ کافرنعمت در بے‌راهي راهبرِ سالکِ مسالکِ وبال و نکال گشت - منعم خان چون بر حقیقتِ کار اطّلاع یافت بمقتضای عقلِ دوراندیش خود جنگ صف قرارنداده بسرانجام اسبابِ قلعه‌داري اشتغال نموده دل بر تحصّن نهاد - و به تعمیر شکست و ریخت قلعهٔ کابل و مرمّتِ برج و باره پرداخت - و پیش ازانکه میرزای فتنه سگال در حوالیِ کابل غبارِ تفرقه انگیزد حقیقتِ شورش انگیزي و حسد اندوزي را عرضهٔ داشت کرده بدرگاهِ گیتي پناه فرستاد - میرزا کثرتِ خود را و قلّتِ اولیای دولت را در نظرِ کوتاه بینِ آورده کوچ بکوچ اوائلِ سالِ اوّلِ الٰهي (که اواسطِ بهار بود) آمده کابل را محاصره نمود - و در صدمهٔ اوّل آثارِ تسلّط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد - و میانِ کابلیانِ حقیقت گذار و بدخشیانِ جرأت نشان هنگامهٔ کارزار گرم شد - و آتشِ گیر و دار زبانه‌زدن گرفت - هر روز جوانانِ کارطلب از جانبِ میرزا سلیمان بپای قلعه رفته دادِ دلیري و دلاوري میدادند - و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه مي‌تاختند - و اخلاص‌منشانِ کابل در محافظتِ قلعه کمالِ اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضربِ توپ و تفنگ چارهٔ کارِ این بے اعتدالان مي‌نمودند - و بهادرانِ شیردلِ چابک پای از قلعه برآمده دادِ جلادت و شهامت میدادند - چون این نبرد آزمایانِ اخلاص‌پیشه اعتماد بر اقبالِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهي داشتند با وجودِ افزونيِ مخالف مظفّر و منصور میگشتند - و هیچ اندیشه بخاطرِ حق‌گزینِ این طبقه (۲) راه نمي‌یافت ●

چون حقیقتِ حال بوسیلهٔ عرائضِ منعم‌خان مکشوفِ ضمیرِ جهانتاب (۳) شد توجّه بفرستادنِ لشکر فرمودند - جمعي بعرض رسانیدند که همان مردم (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ سرادقِ عصمت رفته‌اند) برای این کار کفایت مي‌کنند - و هنوز رای جهان‌آرای بجهتِ اتمامِ (۴) بعضے مهمّاتِ ضروریهٔ ممالکِ هندوستان قرار بفرستادنِ کمک (۵) نداده‌بود که بتائیدِ الٰهي کارِ کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا نجات یافت - و گروهے (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ مقدّساتِ بیگمان رفته بودند) اگرچه شریکِ معامله نشدند امّا چون نزدیکِ نیلاب رسیدند و خبرِ آمدنِ لشکرِ هندوستان در کابل مشهور شد باعثِ دلنوازيِ متحصّنان و برهم زدگيِ خاطرِ مخالفان گشت - میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش‌آمد - و قاضي خانِ بدخشي را (که از مخصوصانِ او بعلم

---

(۲) نسخهٔ [ا] طایفه (۳) نسخهٔ [ج] انور (۴) در [بعضے نسخه] اهتمام - و در [بعضے] انتظام
(۵) نسخهٔ [د] کمک دیگر ●

نیفتند) و تحریض حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا بے اتفاق او صورت نه بستی - و میرزا از کوچک‌دلی او را بر خود مسلط ساخته بود] بسعی کوته‌اندیشی (غافل ازانکه سریر خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته) از فرمان برداری و بندگی صوری حضرت شاهنشاهی (که خدمتش سرمایهٔ بزرگی - و اطاعتش طاعت ایزدی است) بیرون آمده سر طغیان برداشتند - و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرج زمانه و مغرور بظاهری این خدیو جهان (که پردهٔ جمال جهان‌آرا بود) انداخته مدعی سلطنت شد - و درزمانے که موسم حق‌گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود (که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیلهٔ خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد - و به نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصیر رسانده کامیاب صورت و معنی شود) از فرط تبه‌رائی و ناشایستگی از بے‌حقیقتان ناحق شناس گشته دفاتر جلائل احسان را بآب عصیان شسته برخاک طغیان انداخت - و حقوق را بعقوق مبدل ساخته راه بے آزرمی پیش گرفت - و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراگنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش‌نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخت ٭

حرم بیگم دختر میر ویس بیگ(۲) (که کوچ میرزا بود - و مادر میرزا ابراهیم - و بولی‌نعمت مشهور) در مبادی ایامی (که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند) بواسطهٔ مراسم تعزیت میرزا هندال آمده‌بود - که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیرهای گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید - و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند - اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین دانانده اما حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که پسرش بود) رنجیده برآمده بود باین اندیشه که سفرحجاز در پیش دارم - و باعث رنجیدن آنکه (چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت - و در نواختن گروهے و برانداختن گروهے دیگر استقلال تمام یافت) حسدپیشهای تنگ‌حوصلهٔ سخن‌ساز از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند - تا آنکه آن ترک سادهٔ لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر خرد بیگم را (که مردم او را متهم میداشتند) ببهانه گرفته کشت - بیگم رنجیده به کابل آمد - چندگاه درخدمت حضرات سرادقات عفت بود - بعد ازان میرزایان از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند - و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن برظاهر احوال کابل اطلاع یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] قریش بیگ ٭

چه عدالت را مکانے ست دیگر - و تفضّل را پایگاهے دیگر - (اگرچه در امتثال این امور ازین خدیو صورت و معنی اعتبار افزودن عیارگرفتنی است - و ببادهٔ نامردانگی مردشمار دنیا حالت او را دانستنی) اصالتِ صوری صد خدشه در راه باخود دارد - و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبتِ صوری و مناسبتِ ظاهری در حصولِ مقصود بکار نیاید - رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی میباید تا در محکّ اخلاص کامل عیار تواند نمود - و لهذا چه عالی نسبانِ خاندانِ دنیا در درگاه معلّی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند - و چون خاکِ این آستانهٔ دولت پناه معیارِ جوهرِ جهانیان است در اندک فرصتی نیک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد - و بمجازاتِ آن رسیدند - آنان (که پاک درون بودند - و از اصالتِ معنوی بهره‌مند) روز بروز پایهٔ ایشان افزود - و آنان (که طرازِ صفای ظاهر را روپوشِ خُبثِ باطن ساخته گندم نمائی و جوفروشی میکردند) عاقبتِ کار بانواعِ خُسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند - چنانچه حالِ میرزا شرف الدّین حُسین و صد مثلِ او عبرت بخشِ هوشمندانِ حساب نگاه دار شده است - و اندکے از بسیارِ هرکدام در محلّ خود یادکرده راهِ سعادتمندی برجمهورِ خلائق گشاده خواهد کرد - و درین هنگام (که جالندهر مخیّم سرادقات عزّت بود) کمال(۲) خان گکهر پسرِ سلطان سارنگ (که برادرِ خردِ سلطان آدم گکهر است) به پشت گرمی دولتخواهیِ قدیم آمده دولتِ زمین‌بوس دریافت - و مشمولِ مراحمِ خسروانی گشته در جرگهٔ امرا انسلاک یافت - و در جنگِ هیمو و مانکوت و غیرِ آن خدمات شایسته کرده موردِ توجّه خاصِ حضرتِ شاهنشاهی گشت *

ذکر ناحق‌شناسیِ میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هنگامِ سعادت‌پیرای (که موکبِ معلّی در جالندهر(۳) نظم‌بخشِ جهانیان بود) خبرِ بغی و طُغیانِ میرزا سلیمان بمسامعِ اقبال رسید - و اهتمام در فرستادنِ کمک شد - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه (چون خبرِ وحشت اثرِ شنقار شدنِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بکابل و بدخشان رسید) میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم [چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند - و چه از معامله نافهمی و نادانیِ آنها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خُسرانِ خود طلب نمایند - و چه از بدذاتی و بد درونی که سودِ خود را در زیانِ دیگران اندیشند - و چه باغوای تیره‌باطنانِ کوته اندیش (که جز بسودنمائی(۴) نقد نظر کم‌عیار

---

(۲) نسخهٔ [ط] جمال (۳) نسخهٔ [۵ و ز] جلندر - و در [بعضی نسخهٔ] جالندر (۴) نسخهٔ [ج د] برنشو ونمای *

دست بیرام‌خان بود) بپاداش آن پایهٔ شیخ روی در افزایش نهاد - و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظّم و ترفّع زندگانی کرد - و چون ایّام بارانی نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلائق و رفاهیت جمهورِ انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر مخیّم سرادقات اقبال شد - و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت - و تا قریب پنج ماه موکب مقدّس[۲] درانی عرصهٔ دلگشا نشاط پیرای بود - ایلچیان عبد الرّشید[۳] خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین‌بوس نمودند - و شرائف تُحَف و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظلّ اللّهی شدند ٭

و مجملی ازین قضیّه آنکه عبد الرّشید خان پیوسته سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسائل تحریک مینمود - و تاسیس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده پناهی برای خود می‌اندیشید - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی نیز آداب مروّت و فتوّت بتقدیم میرسانیدند ازانجمله دران هنگام (که یورش هندوستان پیش‌نهاد همّت والا شده بود) خواجه عبدالباری را (که از خواجهای سلسلهٔ علیّهٔ نقشبندیّه بود) بکاشغر فرستاده بودند - درینولا مشار الیه باستلام عتبهٔ اقبال معزّز گشت - و میرزا شرف‌الدّین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد - که هم مراسم تعزیت بجای آورد - و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند - خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی ست - و او پسر خواجه عبدالهادی - و او پسر خواجگان‌خواجه[۴] است - و او بی‌واسطه فرزند خواجهٔ احرار است (قدّس سرّه) و میرزا شرف الدّین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود - و خواجه برادر خرد خواجه عبدالهادی پسر خواجگان‌خواجه[۵] است - و میرزا شرف‌الدّین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود - میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد - چه والدهٔ میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی ست - و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیّهٔ قدسیّهٔ حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا ست - و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد - و بمرتبهٔ امیرالامرائی رسید - چه با نسب صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدّعی پایهٔ بلند اخلاص شد ٭

این درگاهی ست که اینجا یکذرّه اخلاص را بجهانی برابر می‌سازند - اندیشهٔ تباه سنگ راه تو نشود - و نکوئی (که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است)

---

(۲) نسخهٔ [۵] عالی (۳) نسخهٔ [ط] عبدالرسول (۴) در [چند نسخه] خواجکا خواجه (۵) در [چند نسخه] خواجکا خواجه ٭

و غازیانِ صف شکن (که بسرکردگیِ پیر محمّد خان برسمِ منقلا پیش میرفتند) در حوالیِ کوهستانِ سوالک بغنیم رسیده بدستیاریِ ثبات‌پائي تدبیراتِ صائبه بتقدیم رسانیدند - لیکن (چون اعتمادِ این گروهِ والا شکوه براقبالِ الٰهي بود و اعتضادِ سکندر بر محضِ تهوّرِ بیهنگ) مشتّت شکست یافته خود را بشعابِ جبال انداخت - و سپاهِ ظفر رکاب همعنانِ فتح و فیروزی بدرگاهِ معلّی آمده موردِ نوازش شد - و راياتِ عالیات بجهتِ تشییدِ مبانیِ احتیاط شکار را از اسبابِ نشاط ساخته قریبِ سه ماه دران حدودِ جهان آرا بود - و اکثرِ زمینداران باستان‌بوسِ والا سعادت‌پذیر گشته سرانجامِ شرفِ روزگارِ خود نمودند - از انجمله دهرمچند(۲) راجهٔ نگرکوت (که بوفورِ اعتبار و مزیّتِ جمعیّت کُلاهِ تفوّق بر اقران کج مي‌نهاد) بسرنوشتِ دولتِ ازلي سعادتِ زمین‌بوسِ عتبهٔ عالي دریافت - و در اقدامِ این خدمت خود را سابقِ مضمارِ عبودیت گردانید وبشرائفِ توجّهاتِ شاهنشاهي شرفِ اختصاص یافت ●

و از سوانحِ نصرت انتما (که دران زمان بظهور آمده) واقعهٔ محاصره نمودنِ حاجي خان نارنول راست - و شرحِ این قصّه آنست که چون قضیّهٔ ناگزیرِ شنقارشدنِ حضرتِ جهانباني بظهور آمد حاجي خان (که از غلامانِ رشیدِ شیر خان بود) با جمعیّتِ(۳) فراوان محاصرهٔ نارنول نمود راجه بهاریمل(۴) کچواهه (که بنظرِ عاطفتِ شاهنشاهي از اعیانِ سلطنت شد - و پایهٔ قدرِ او از جمیع راجها و رایانِ هندوستان گذشت - و فرزندان و نبائرِ(۵) قومِ او بمراتب و مناصبِ ارجمند رسیدند چنانچه مجملے در هرجا گذارش خواهد یافت) دران ایّام همراهِ حاجي‌خان بود - مجنون‌خان‌قاقشال جاگیردارِ آنجا متحصّن شد - و کار بر اهلِ قلعه روی بدشواري نهاد - راجهٔ مذکور بمقتضای نیک‌طینتي و عاقبت‌اندیشي درمیان آمده بصلحِ قلعه را گرفت - و مجنون خان را بدرگاهِ عالم پناه روان ساخت .- درینولا (که حضرتِ شاهنشاهي زینت‌بخشِ اورنگِ فرمانروائي شدند و مهمّاتِ دار الملکِ دهلي برای صواب‌انتمای تردي بیگ خان قرار گرفت) خان بآئینِ شایسته برسرِ حاجي خان رفته نارنول را ازو مستخلص ساخت - و بتعاقبِ آن ناعاقبت‌اندیش بمیوات رفت - و آنجا بسیارے از اربابِ تمرّد وعصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملکِ دهلي مراجعت‌کرده و بشجاعتِ دانش‌اساس انتظام‌آرای گشت - و در همین ایّام شیخ گدائي کنبو(۶) پسرِ شیخ جمالي دهلوي از گجرات آمده ادراکِ ملازمت نمود - و چون در زمانِ غربت در گجرات به بیرام خان حسنِ سلوک نموده لوازمِ مردمي بجای آورده‌بود درین وقت (که عنانِ اختیار

---

(۲) نسخهٔ [ط] رامچند (۳) نسخهٔ [ا ب د] باجمعی (۴) در [بعضے نسخه] بهارهمل - و در [بعضے] بارهمل (۵) نسخهٔ [ا] و سایر اقوام او (٦) نسخهٔ [ز] کنبوه ●

و از اعاظم بخششهای حضرتِ شاهنشاهي (که در مفتتحِ اين سالِ مقدّس بظهور آمد) بخششِ باج و تمغا ست - مقدارِ آن که تواند دریافت - بے تکلّف از حاصلِ اقلیم افزون است گیتي‌خدیو به شُکرانهٔ عطیّاتِ الٰهي این چنین موهبتِ کُبری فرمودند - و قوافلِ طبقاتِ سوداگران (که فیض‌رسانانِ بارگاهِ تعلّق اند) و خواطرِ جمهورِ مردم (که مظاهرِ فنونِ قدرتِ الٰهي اند) بوسیلهٔ این عطیّهٔ والا خوش‌وقت شد - و این سانحهٔ خیر مستجلبِ هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطهٔ نقاب‌اندوزیِ فرمان روایِ زمان و حرص‌افزائیِ کارپردازانِ سلطنت روزے چند اختلالے درین اساسِ خیر راه یافت چون نیتِ مقدّسِ شاهنشاهي بر دوامِ این عاطفتِ علیا بود (با وجودِ آنکه چندگاه این عنایتِ علیّه در پردهٔ تعطیل و تاخیر ماند) برکات و مبرّات (که نتائجِ این کردارِ شایسته بود) از کارگرانِ قضا و قدر بر یک منوال پرتوِ ظهور داشت - للّه الحمد امروز (که جهان‌آرایِ خلافت خود بجزء و کلِ مهمّاتِ سلطنت میرسند (۲) - و عیارِ جهانیان گرفته هرکدام را درخورِ استعداد کامروا میسازند (۳)) این بهینِ (۴) عطیّه در کلِ ممالکِ محروسه رواج دارد و هرچند از بندهای زبان‌آور فوائد و منافعِ عظیمهٔ این باب را بعباراتِ فریبنده بعرضِ اقدس رسانیدند (چون خاطرِ حق‌گزینِ حضرتِ شاهنشاهي از روی وابستگي (۵) بواسطهٔ محضِ تحصیلِ رضامندیِ ایزدي حکم برین عطیّهٔ دولت اساس فرموده بود) مسموع نشد - و طبقاتِ عالم از عُهدهٔ شکرِ این یک عاطفت از هزاران عواطف نمي‌توانند برآمد - ایزدِ تعالی باندازهٔ برکاتِ ثمراتِ این موهبت و مسرّاتِ چندین قلوب و نفوس (که بوسیلهٔ این عنایت موردِ رفاهیت اند) در سنینِ عمر و مراتبِ دولت و مدارجِ بهجتِ حضرتِ شاهنشاهي افزایش بخشاد ●

و از سوانحِ این ایّامِ سعادت‌قرین آنست که نقاوهٔ اکابرِ عراق معدنِ مکارمِ اخلاق میرعبداللّطیف از قزوین رسیده ادراکِ محفلِ عالي نمود - و مشمولِ انواعِ اعزاز و اکرام شد - و ولدِ اعزّ ارشدِ او میر غیاث‌الدّین علي (که بعاطفتِ خسرواني بخطابِ نقیب‌خاني سربلندي یافته از خاصانِ بساطِ قُربِ شاهنشاهي ست) همراه بود - میر بفنونِ علوم و فضائل و طلاقتِ لسان و اطمینانِ قلب و دیگر شرائفِ صفات امتیازِ تمام داشت - و از عدمِ تعصّب و وسعتِ صدر در هند به تشیّع و در عراق به تسنّن زبان‌زدِ روزگار بود - همانا که رفتارِ میر بصوبِ دارالامنِ صلحِ کل بود که غالیانِ هرطایفه او را مطعون میداشتند ●

چون راياتِ جهان آرا ظلالِ نصرت برحوالیِ قصبهٔ دهمري انداخت بهادرانِ نصرت پیوند

---

(۲) در [چند نسخه] میرسد (۳) در [چند نسخه] میسازد (۴) نسخهٔ [اد] مهین (۵) در [بعضی نسخه] دانستگي ●

فرموده بآئینِ شایسته بجانبِ کوهستانِ سوالک (که آنرا همالچل نیز گویند) نهضتِ عالي فرمودند ٭

آغاز سال اول الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال فروردین از دور اول

(چون روزگار بسلطنتِ معدلت افروزِ این نور پروردِ الٰهي رونق گرفت - و عالم و عالمیان بزبانِ حال و لسانِ قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساطِ ربیعي کردند - و ملکِ صوري و معنوي رونق و صفای دیگر یافت) بهارِ جان و تن بمبارکبادي آمد - و بعد از بیست و پنج روز از زمانِ سعادتِ جلوس بتاریخِ چهار شنبه بیست و هشتمِ ربیع الثاني (۹۶۳) نهصد و شصت وسه هلالي نوروزِ جهان‌افروز شد - و سلطانِ خاور با رایاتِ عالم‌آرای بمحاذاتِ حمل آمد ٭ شعر ٭

جهان شد تازه از بادِ بهاران ٭ زمین را آبرو افزود باران
خورِ خرّم نهادِ خرّمي دوست ٭ به گلها بردرید از خرّمي پوست
گُل از گِل تختِ کاؤسي برآورد ٭ بنفشه پرِّ طاؤسي برآورد
زهر شاخي شگفته نوبهارے ٭ گرفته هر گُلے بر کف نثارے

نیّرِ اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را طراوتِ تازه بخشید همچنان تهنیتِ جلوسِ مقدّسِ شاهنشاهي رسانده مُستبصرانِ آگاه دل و مُستعدّانِ رموز شناس را هزاران نویدِ جان‌پرور آورد ملکِ صورت ابتهاج یافت - عالمِ معني رونق گرفت - ظاهر همرنگِ باطن گشته روشنائي بر روشنائي افزود ٭

کسے را که پرورش یافتهای این نورافزای انجمنِ صورت و معني تهنیت گویند دانا داند که چه میمنتها (از درازیٔ عمر و کامیابیٔ ظاهر و باطن و اعتدالِ صوري و معنوي) نتیجه بخشد چنانچه در باستاني‌نامها آثارِ آن مذکور است - پس اندازهٔ سعاداتِ حقیقي و مجازیٔ نور پروردے [که تهنیتِ او را بے واسطهٔ بشري بذاتِ انور بزبانِ فعلي (که بهارِ جهان‌آرای عبارت ازانست) فرماید] که تواند دانست - و مقدارِ برکاتِ این عطیّهٔ عُلیا که یارد شناخت - و چون قراردادِ دانش‌منشانِ حال و گذشته آنست (که هرگاه امرے جلیل‌القدر رفیع‌الشّان را مبدءِ تاریخ گردانند آغازِ آن از نوروزے که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند) بنابران چند روزِ پیش از نوروز را داخلِ نوروز اعتبار کرده مبدءای تاریخِ الٰهي ازین نوروزِ سعادت افزا قرار دادند - چنانچه درمنشورِ سابق بتفصیل گذارش یافت - و هرجا تاریخِ الٰهي مذکور شود ابتدای آن ازین بهارِ دلگشای معتبر است ٭

امّا آدمئی (که حقیقتِ بدگوهري و بد دروني و شورانگيزي و فتنه اندوزي او بارها بامتحان رسيده باشد) بندخانهٔ زندان را بوجودِ او آلودن سزاوارِ کارآگهان نيست - ليکن ايزدِ جهان‌آرا (چون پيکرِ قُدسي‌نژادِ حضرتِ شاهنشاهي را مظهرِ کاملهٔ رحمتِ واسعهٔ خود فرموده است) سررشتهٔ تدبير از دستِ چنين خيراندیشان گسسته اسبابِ ابقای اين جوانِ معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند - تا در مبادی سلطنتِ عالم‌آرا آنچه صورتِ قهرے داشته باشد بظهور نيايد اگرچه در نيستيِ اشرار کوشيدن با جمهورِ انام لطف نمودن است ليکن چون لطفی ست بصورتِ قهر در چنين موسمِ نو روزِ اقبال بظهور نيامد ، و اين ديوانهٔ فتنه‌انگيز را زنجير کرده بلاهور فرستادند و متصدّيانِ اين خدمت او را به پهلوان کلکُز[(٢)] عسسِ لاهور سپردند - و آن معامله نافهم از بےپروائي يا بداندیشي در نگاهداشتِ آن بدمستِ فتنه اندوز احتياط نکرد - تا آنکه از بندخانه فرار نموده و ميرزا شاه و جمعي (که در لاهور بودند) پهلوان کلکز را مقيّد ساختند - پهلوان از بيمِ بے ناموسي زهر خورده خود را از زندانِ جسماني خلاص کرد - و منعم خان (که فرمانروائیِ کابلستان برای رزينِ او مفوّض بود) باستماعِ اين خبر خوشحال شده ميرهاشم برادرِ ابوالمعالي را (که کهمرد و غوربند و ضحّاک و غيرِ آن بجايگيرِ او مقرّر بود) بلطائف الحِيَل طلب داشته مقيّد ساخت و آن نيز عينِ صلاحِ دولت بود - و از سوانحِ عشرت افزای اين وقت ارسالِ منشورِ اقبال است بدارالامنِ کابل ٭

چون خواطرِ قُدسيّهٔ اوليای دولت از مهمّاتِ ضروريِ اين‌حدود فراغ يافت استيصالِ اسکندر (که در کوهستانِ سوالک بسر ميبرد - و اين يورشِ دولت‌انتما در اصل از دارالملکِ دهلي بجهتِ آن بود) بر پيشگاهِ همّتِ شاهنشاهي استقرار گرفت - ليکن ازانجا [که خاطرِ اقدس يادِ حضراتِ بيگمان ميفرمود - و نيز اوليای دولت برای دل‌نهادِ بهادرانِ جان‌سپار (که بتازگي در هند درآمده بودند) قرار دادند که جمعي از اُمرای قديمي و معتمدانِ درگاه را به کابل بايد فرستاد - تا اوّل حضراتِ بيگمان را و ثانيًا اهل و عيالِ سايرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بزودي در ممالکِ وسيعِ دلگشای هندوستان آورند - تا ثباتِ قدم ورزيده مردم از انديشهٔ رفتنِ ولايت (که خو کرده اند) بقدرے باز مانند] بنابرين انديشهٔ انتظام بخش محمّد قلي خان برلاس و شمس‌الدّين محمّد خان اتکه و ميرزا حسن خان و ميرزا[(٣)] خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال‌الدّين محمود بُخشي[(۴)] و جمعي ديگر را با اسباب و هدايای گرامي بجهتِ تقديمِ اين خدمتِ ارجمند روان ساختند - و روزِ پنجم از جلوسِ ابدقرين لشکرها را در سايهٔ رايتِ ظفرآيت (که مطلعِ صبحِ فيروزي ست) مستمالِ عنايت

(٢) نسخهٔ [د] کلکر (٣) نسخهٔ [ب] و خضر خان (۴) نسخهٔ [ا] بدخشي ٭

دودِ سودا در سر پیچید - و کُلہ‌گوشهٔ شعورش از بادِ غرور کج شد) آثارِ خیالاتِ فاسد ظاهر شدن گرفت - و احتمالاتِ فتنه از پردهٔ روی نمودن پدید آمد - روزِ سیوم از نوروزِ جلوسِ اشرف در همان ساحتِ دلگشا مجلسِ[۲] عالي ترتیب دادند - حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال براورنگِ سلطنت نشستند - و سران و سرورانِ جهانگشای بآدابِ خدمت جا بجا ایستادند - و این بدمست را (پیش ازانکه این محفلِ هرشمندان منتظم شود) پیغام فرستادند که جشنِ عالي انعقاد یافته - و مهمّاتِ ملکي و مالي درمیان است - و آمدنِ ایشان ضرور - آن بدمستِ خودپرست عذرے چند بدتر از گناه بجهتِ ناآمدنِ خود تمهید نمود - ازانجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده‌ام - و بر تقدیرِ آمدن سلوکِ حضرتِ شاهنشاهي بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست - و اُمرا چون پیش خواهندآمد - چون مبالغهٔ عظیم در طلبِ او رفت سخن از پرده بیرون انداخت - و شرحِ نسبتِ قُرب به بساطِ اقدسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني و مزیدِ توجّهِ آنحضرت بیان نمود - و آمدنِ خود را بشرطے چند دور از کار (که چون سودای خامِ او ناپخته بود) مشروط ساخته حاضر شد - و بجانبِ دستِ راستِ حضرتِ شاهنشاهي نشست - و وقتِ آن شد که مایدهٔ نعمت و سماطِ افضال گسترده شود - چون شاه ابوالمعالي دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین (که از چابک دستانِ قوي بازو بود) بدستیاریِ اقبال نیز دستي کرد - و از پس درآمده هر دو دستِ او گرفته دستگیر ساخت - و دیگر ایستادگانِ پایهٔ سریرِ والا نیز درین خدمت با او همدستي کرده کار از پیش بردند - شاه ابوالمعالي از فرطِ حیرت بےدست و پا شده سر رشتهٔ طاقت از دست داد - و مردمے که همراهِ او بودند (چون اکثرے از قدیم در سلکِ دولتخواهانِ این دودمانِ عالي انتظام داشتند - و پیشِ او بمصلحتے فراهم آمده بودند) همانروز به تازگي در عِدادِ[۳] بندگانِ بےواسطه درآمده مستمالِ عنایتِ پادشاهي گشتند - و اوّل نخچیرے (که در دامِ اقبال افتاد) او بود ●

در آئینِ سلطنت و قانونِ نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیارِ شوربختانِ فتنه‌انگیز گرفته شود - چه آدمي (که طلسمے ست بدیع نما - و معمّائے ست بس مشکل کشا) بیک ناخوشي (که ازو بظهور آید) بعدمخانه نباید فرستاد - که این بنای عالي‌نهاد جز بدستِ قدرتِ ایزدي تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای انتظام‌بخش در انهدام و انعدامِ این کاخِ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند ● مصرع ● که نتوان سرِ کشته پیوند کرد ●

---

(۲) نسخهٔ [ا] مجلسے - و نسخهٔ [ب] جشن (۳) نسخهٔ [ب ج د ہ ي] اعداد ●

مصالحِ دیگر که بالغ‌نظرانِ دوربین بصرِ وقتِ[۲] آن توانند رسید] این پادشاهِ صورت و معنی تمامِ مهمّاتِ مالي و ملکي به بیرام‌خان سپرده خود بامرے چند (که پردهٔ کمالِ آنحضرت تواند شد و ظاهربینانِ زمانه پَي به‌ دقائقِ آن نتوانند برد) اشتغال داشتند ●

گرفتنِ شاه ابوالمعالي و بزندانِ[۳] تادیب بندکردن

چون مشیّتِ جهان‌آرای ایزدي (که انتظام‌بخشِ سلسلهٔ صوري و معنوي ست) خلعتِ سلطنتي را خواهد (که بدامنِ بقا پیوندد - و بطرازِ ثبات مطرّز سازد) رخنه‌گرانِ ملک و فتنه‌سازانِ روزگار را بے شاخ و برگ ساخته از بیخ و بُن براندازد - و ازین شورش‌انگیزانِ آشوب‌پیشه امرے چند بوجود آید که[۴] باعثِ وبال و موجبِ زوالِ ایشان گردد - و مصداقِ اینمعنی‌ست (که در آغازِ صبحِ دولتِ ازلي‌شعاع - و فروغِ خلافتِ ابدي‌ارتفاع - اتّفاق افتاد) که (چون افسرِ اقبال از شکوهِ دولتِ حضرتِ شاهنشاهي سربلندي یافت - و اورنگِ سلطنت بفرِ عظمتِ آنحضرت پرتوِ سعادتمندي گرفت) مدهوشِ بادهٔ وهمي و خیالي شاه ابوالمعالي (که از خودپرستي حس و بدمستيِ دنیا جوهرِ دماغِ او پریشان شده بود - و پای اعتدالِ او از مسلکِ ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغازِ ملازمتِ او بحضرتِ جهانباني تا سپري‌شدنِ آن بدروزگار جابجا گذارشِ یافتهٔ کلکِ تفصیل شده) درین هنگام (که فرمان روای زمان بشاه راهِ عالمِ بقا شتافت - و گیتي‌خدیوِ دوران با چندین جلبابِ خفا و حجابِ استتار از شورش و آشوبِ دلهای اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق نجات یافت) خونِ این خمارآلودِ بادهٔ دیرین و رقم‌خوانِ تقویمِ پارین را اندیشه‌های تباه پریشان‌تر ساخت - و سودای سري و مالیخولیای سروري بیشتر موجبِ فسادِ دماغ و تهییجِ[۵] موادِّ جنونِ او شد - مست بود سگِ دیوانه گزید - دیوانه بود نیشِ عقرب خورد - و نیز بعضی از کهنه‌عملهٔ دنیا (که از بدنهادي جز صلاحِ خود نه بینند - حاشا حاشا بلکه جز فسادِ خود در اندیشهٔ تباه نگذرانند) از تیرهٔ رائي و کور باطني حق از باطل نشناخته از اسبابِ مزیدِ بدمستيِ او بودند - و همیشه داروی بیهوشي در بادهٔ غرورِ او مي ریختند ●

درین میان بیرام‌خان خان‌خانان (که زمامِ مهامِ کارگاهِ سلطنت را بدستِ کارداني خود گرفته ناظمِ اشتغالاتِ اموربود) اوّل خدمتي (که بعد از جلوسِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهي بوقوع آورد) زنجیرکردنِ این بدمستِ دیوانه بود - و شرحِ این سرگذشت آنکه (چون آن[۶] شعلهٔ خس را

---

(۲) نسخهٔ [ا] دقت (۳) در [بعضے نسخه] بزندان تادیب کردن (۴) در [چند نسخه] که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد (۵) نسخهٔ [ا ب] هیج (٦) نسخهٔ [٥] این ●

ذکر اعاظم انتظام‌بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابدقرین حضرت شاهنشاهی

دربن هنگام خجسته (که روزِ ولادتِ دولت و سعادت - و زمانِ ظهورِ عیارِ نقدِ عقیدت و ارادت بود) میرزا سلیمان بن خان‌میرزا بن سلطان‌محمود بن سلطان ابوسعید بآرامش و آسایش ملکِ بدخشان مقرّر بود - و ولایتِ کابل و غزنین و سایرِ آنحدود از هندو کوه تا آبِ سند (که به نیلاب شهرت دارد) بهوشمندی و کاردانیِ منعم خان (که در زمرهٔ سرکرده‌های این دولتِ ابدقرین بداد و عدل ممتاز بود) انتظام داشت - و محمّد حکیم میرزا و مخدّراتِ سرادقِ عفّت بحسنِ خدمتِ او دران دیار آسوده حال بودند - و قندهار با توابع و لواحق (که بجایگیرِ بیرام‌خان طرازِ اختصاص داشت) باهتمامِ شاه محمّد قلاتی (که علمِ شجاعت و تهوّر می‌افراخت) از حوادث و فتن برکران بوده موردِ امن و رفاهیت بود - و داد دهانِ دار الملک دهلی سابقًا بقلم تفصیل گذارش یافتند - و دارالخلافهٔ آگره و آن نواحی بحکومتِ اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظامِ سرکارِ سنبل(۲) به تدبیرِ علی قلی‌خان شیبانی بود - و سرکارِ کالپی بسرداریِ عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت - و امدیّت‌بخشِ میوات ملازمانِ تردی بیگ خان بودند - و قیاخان در کولِ جلالی و آنحدود بوده لوازمِ خدمت بجای می‌آورد - و حیدر محمّد خان دربیانه بوده اجرای احکامِ پادشاهی مینمود - و بتازگی منشورِ عاطفت بهریکے از ملازمانِ درگاهِ معلّی شرفِ صدور یافت که هرکدام را بنوازشِ خسروانه عزِّ امتیاز بخشیده محالِ جایگیر برقرار گذاشتیم - تا عیارِ اخلاص و نیکوخدمتیِ هرکدام بظهور آید - آن زمان درخورِ همّتِ والای شاهنشاهی بمراتب و مدارجِ کمال خواهیم برآورد - و هنوز [چون رای جهان‌آرای حضرتِ شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزے چند در نقابِ احتجاب باشند - تا جمالِ عالم‌افروزِ آنحضرت را جز آنحضرت نظارگئ نباشد - چه وجهِ نیّتِ دوراندیشِ حق‌گزین آن بود که در لباسِ بےتوجّهیِ دنیا عیارِ مردم گرفته اندازهٔ حالِ هرکس به بهترین وجهی در پیشگاهِ خاطرِ مقدّس قرار یابد - یا حوصلهٔ کوتاهِ آن‌مردم تابِ دریافتِ کمالاتِ قُدسی نداشت - ناگزیر بجهتِ آسودگیِ جهانیان چنین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنانِ تیره‌رای حیله اندوز خاطرِ غبارآلودِ خود را از بداندیشیِ گوهرِ والای عُنصرِ قُدسی فارغ ساخته در تبه‌کاریِ خود مشغول باشند - یا برای آنکه (چون نظرِ دوربینِ آن نگینِ خاتمِ خلافت بملکِ بےمُنتهای معنوی افتاده‌بود) نظر بر خاکدانِ دنیا نمی انداختند - یا بجهتِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] سنبهل •

تا طایفهٔ (که در معاملات کار بزایشان مشکل باشد) باین وسیلهٔ ازین صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام (از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها) ساري و جاري ست و تمسّک متشرّعان روزگار و متدیّنان هر زمان بآن تقاویم رایج - بنا بر تکرار التماس این جماعة و مراعات خواطر مُلتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد - و حکم مقدّس نفاذ یافت که نوروزے (که قریب سال جلوس بود) آنرا مبدء تاریخ الٰهي اعتبار نموده ابواب آساني و شادماني گشایند - و از معدن دانش فرمان واجب الاتّباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفهٔ دیار اسلام (چنانچه تواریخ عربي و رومي و فارسي و جلالي مرقوم میسازند) این تاریخ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته ابواب یُسر گشایند - و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفهٔ آنها خصوصًا تاریخ بکرماجیت (که اساس آن بر تلبیس بود) این تاریخ مجدّد قلمي نمایند - و تواریخ متنوّعهٔ آنها برطرف سازند - و چون در تقاویم متعارفهٔ هند سالها شمسي و ماهها قمري بود حکم فرمودیم که ماههای این تاریخ مجدّد نیز شمسي باشد ٭

و [چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاري و سپاسداري از شهور و سنین روزے چند را بمناسبات فلکي و مرابطات روحاني بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالي طوائف انام (که باعث چندین خیرات و مبرّات است) اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند - و دران ایّام مسرّت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الٰهي (که خلاصهٔ عبادات و زُبدهٔ طاعات است) مساعي جمیله بتقدیم رسانیده غني و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایدهٔ تفضّل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامراني را بر خواطر مکروبه و بواطن محزونهٔ اخوان زمان و ابنای روزگار کشوده انواع برّ و احسان نموده اند] بنابران بعضے جشنهای عالي (که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النّور بوضوح خواهد پیوست - و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است - سیّما درین هزار سال معمول سلاطین عدالت‌گستر و حُکمای حقائق‌آئین بوده‌است - و درین دیار بواسطهٔ بعضے امور از شیوع افتاده بود) بجهت ابتغای مرضیّات الٰهي و اقتفای آثار قُدما آن ایّام مسرّت فرجام رایج ساختیم - باید که در جمیع ممالک محروسه (از امصار و بلاد و قُری) بروجه اتم و طریق احسن رایج گردانند - و درین معني کمال اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ نامرعي نگذارند

تفصیل اعیاد ایّام نوروز - نوزدهم فروردین ماه الٰهي - سیوم اردي بهشت ماه الٰهي - ششم خرداد ماه الٰهي - سیزدهم تیر ماه الٰهي - هفتم مرداد ماه الٰهي - چهارم شهریور ماه الٰهي - شانزدهم مهر ماه الٰهي - دهم آبان ماه الٰهي - نهم آذر ماه الٰهي - هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دي ماه الٰهي دوم بهمن ماه الٰهي - پنجم اسفندارمذ ماه الٰهي ٭

تحریرًا بالامر المطاع ٭

روزگار را از مضائقِ حیرت نجات می‌بخشیده‌اند - و الحال [چون تاریخِ هجری (که آغاز آن از روزِ شماتتِ اعدا و کلفتِ احبّا ست) نزدیک بهزار رسیده - و تاریخِ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته - و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده - چنانچه در تقاویم مسطور و مزبوراست - و نوشتن و گفتنِ آن در مطارحات و معاملات بر اهلِ عالم خصوصاً بر عوام‌النّاس (که مدارِ معامله بر ایشانست) بسیار مشکل شده - و ایضاً در ممالکِ محروسه اربابِ هند تواریخِ مختلفه دارند - مثلِ آنکه در ولایتِ بنگ تاریخ از ابتدای حکومتِ لچهمن سین است - و ازان باز تا حال چهارصد و شصت و پنج سال شده است - و در ملکِ گجرات و دکن تاریخِ سالباهن است - که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است - و در مالوه و دهلی وغیرِ آن تاریخِ بکرماجیت متعارف است - که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومتِ آن قلعه داشته باشد ازو ابتدا می‌کنند - و حالت و رتبتِ هر کدام معلومِ دانایانِ وقائع و دانشورانِ آثار است - و مشخّص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخِ هندیّه از امورِ عظیمهٔ حق اساس نیست] اگر بمقتضای عمومِ رافت و شمولِ عطوفتِ خود وضع تاریخی مجدّد شود (که هم آسانیِ خلائق دران باشد - و هم اختلافِ تواریخِ هندیّه مرتفع گردد) هرآئینه مبرّات و حسناتِ این راجعِ حال و مآلِ آن رفیع‌الدّرجات خواهدبود - و در کُتبِ معتبرهٔ زیجاتِ متداوله مثلِ زیجِ ایلخانی و زیجِ جدیدِ گرگانی مصرّح است که مبدءِ تاریخ ظهورِ امرے عظیم گردانند - مثلِ ظهورِ ملّتِ قویم یا حصولِ سلطنتِ عظیم - و المنّة للّه تبارک و تعالی که درین سلطنتِ کُبری از عظائمِ امور و جلائلِ وقائع (از تسخیرِ بلادِ عظیمه و تفتیحِ قلاعِ حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات) آن قدر در عالمِ ظهور آمده که هرکدام لیاقتِ این امرِ جلیل‌الشّان دارد - امّا اگر آن حضرت مبدءِ تاریخِ جدید را از روزِ جلوس بر سریرِ سلطنتِ خود (که از اکبرِ نِعَمِ الٰهی و اعظمِ آلای نامتناهی است - که ازان هنگامِ سعادت‌آثار امروز بست و نهم سالِ شمسی و سی‌ام قمری میشود) فرمایند هرآئینه بوسیلهٔ این امرِ خیر هم مراسمِ شکرگذاری بتقدیم رسانیده‌باشند - و هم انجاحِ مقاصدِ طوائفِ عالمیان بحصول انجامیده باشد - و ایضاً درضمنِ این عملِ خیر کسرے بشانِ رفیع‌المکانِ تاریخِ هجری (که از روزِ هجرتِ حضرتِ خیرالانام است از مکّهٔ معظّمه بمدینهٔ محترمه بواسطهٔ استیلای اهلِ عُدوان - که محلِّ[۲] شایبهٔ توهّمِ ناقصانِ علیل‌الفطرة قلیل‌الکیاسة است) لازم نمی آید - چنانچه در زمانِ ملک شاه (با آنکه تاریخِ هجری این مقدار امتداد نیافته‌بود - و کار باین درجه مشکل نشده) بجهتِ آسانیِ تاریخِ جلالی وضع نمودند

---

(۲) نسخهٔ [د ز] محلِ توهّم ۰ ۰

کلیه و جزئیه بے بدرقهٔ دلیل قدم ننهند - و در مشارع مقاصد خود نظیراً و تطهیراً ... حجت شروع نه‌نمایند] و ضمیر اصابت‌پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره بر حقائق علمی و دقائق حکمی نظر می‌اندازد - و بعنایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید است - و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند } دریتولا [چون عبور بر تقاویم متعارفهٔ (۲) اهل هند (که بزبان این طایفه پترهٔ گویند بفتح بای موحدهٔ فارسی - و سکون تای مثناهٔ فوقانی - و فتح رای غیر منقوطه - و های مختفی) افتاد - و دربن اوراق کل پتره مشاهده نمود که مبدء شهور قمری را بعد از استقبال گرفته‌اند که زمان افزایش ظلمت است - و آنرا بزبان هندی کشن‌پچهه گویند - و این سپهطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده‌اند - و با آنکه (بطلان این عمل بے ما حصل و عدم استفاد آن بدلیل روشن‌تر از انست که باستدلال احتیاج افتد) از مهرهٔ منجمین این طایفه چنان بمسامع عز و جلال رسید و مطابق آن کتب معتبرهٔ قدیمهٔ خود را بنظر صواب‌بین درآوردند که مبدء شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن این‌جانب ماه (که بجانب ملست) بوده - که آنرا بلسان ایشان شکل پچهه نامند - و از زمان بکرماجیت بواسطهٔ شیوع نامتدینان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده‌است - و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند از اجلی بدیهیات است] بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقهٔ انیقهٔ شکل پچهه نهند - و بواسطهٔ احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند ٭

دربن اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهام (۳) مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود بنوعیکه احدے را مجال منازعت نباشد - مثل آنکه شخصے مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داد - تا مبدء معین نباشد تعین این مدت متعسر بل متعذر خواهد بود - و پیداست که هرگاه از ابتدای تاریخ عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن ست - و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدد می‌ساخته‌اند - و معامله گذاران

---

(۲) نسخهٔ [٥ ز] متفارفه (۳) در [چند نسخه] الهامی مآثر ٭٭

اسفندارمذ • خرداد • مرداد • دیبادر • آذر • آبان • رش • ماه • تیر • گوش • خور (دی‌بمهر) • مهرگان (مهر) • سروش • رشن • فروردین • بهرام • رام • باد • دیبادین • دین • آراد • اشتاد • آسمان • زمیاد • ماراسفند (مهراسفند) • انیران • و چون در بعضی ماهها[۲] دو روز از سی زیاده بود آنرا بروز و شب نامزد کردند - و بمیامن توجه شاهنشاهی ایام مسترقه برافتاد و ماه چون سال شمسی شد - و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که هر سال این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد - لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماههای الٰهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الٰهی - و سال دوم سال اردی بهشت الٰهی - و عمدهٔ متوسلان این تاریخ قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی[۳] امیر فتح‌الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک‌ارتفاع نهاد - و اگرچه اساس این تاریخ در سال (۹۹۲) نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الٰهی خواهد بود ثبت این واقعهٔ شریفه در سال جلوس لایق نمود - امید که (چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از شعشعهٔ الٰهی ست) فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد - و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان‌مطاع (که از تحریرات راقم این دیباچهٔ سعادت ابوالفضل است - و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود) این است •

فرمان جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت‌پیرای (که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته - و آغاز ابتسام حدیقهٔ اقبال است) فرمان گیتی‌مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که { چون تمامی همت والا مصروف آنست [که کافهٔ انام از خواص و عوام (که بدائع و دائع غیبی اند) در ظلال امانی و آمال منشرح‌البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را (که مفقودالبدل و معدوم‌العوض است) درمرضیات الٰهی مصروف دارند - و رقبهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید (که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بران زده‌اند - و در جمیع ادیان مآثر قباحت و وقاحت آن بابلغ وجوه ادا می‌نمایند) باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند - و در مسالک مطالب

---

(۲) نسخهٔ [د] ماههای الٰهی (۳) نسخهٔ [ا] افلاطون الدورانی •

ابدي درضمنِ آن منطوي[۲] ست) معلوم که چند گذشته باشد - و یکی از منتسبانِ سلسلهٔ نظم در تاریخِ جلوسِ اشرف گفته • شعر •

از خُطبهٔ شاهِ رفعتِ منبر شد • وزسکّهٔ عدل کارها چون زر شد

بنشست بتختِ سلطنت اکبرشاه • تاریخِ جلوس نصرتِ اکبر شد

و مصراع • • جلوسِ خداوندِ عالم‌پناه •

نیز مشعر برین سالِ سعادت انتظام است - و عبارتِ کام بخش نیز تاریخِ این زمانِ سعادت توامانِ است که مولانا نورالدّین ترخان نگاشتهٔ خامهٔ ضراعت نموده بود •

ذکر وضع تاریخ جدید الٰهي از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهي

بر ضمائرِ صافي درونانِ انصاف پذیر پوشیده نماند که قلمِ مشیّت بر دفاترِ اکوان برین رفته که نظامِ سلسلهٔ عالم بے حفظِ وقت و تعیّنِ تاریخ صورت نه بندد - و تعیینِ وقائع و تبیینِ سوانح بتواریخِ سنین و شهور تخصیص و تشخیص یابد - و سنّتِ ازلي چنان جریان یافته که بعد از چندگاه امرے عظیم را مبدءِ تاریخ سازند - و احکام و معاملاتِ دیني و دنیوي را بران مبتني گردانند - و چون جلوسِ اشرف از فراوانیٔ فرخندگي و افزونیٔ خجستگي سزاوارِ آن بود (که غرّهٔ جبههٔ مراداتِ بیغایت و مُقدّمهٔ ظهورِ سعادات نامتناهي گردد) به الهامِ ربّاني (که در ضمیرِ قُدسیٔ حضرتِ شاهنشاهي پرتو انداخته بود) بموافقتِ آرای اصابت پیرای حکمت پژوهانِ بالغ نظر (که فروغِ قبولِ حضرتِ شاهنشاهي یافته بودند) این سردفترِ سنین و شهور را مبدءِ تاریخِ جدید ساخته نورافزای آساني و آسودگي گشتند - و (چون نو روزِ جهان‌افروز مقارن و مقاربِ جلوسِ اشرف بود - وجلوسِ اشرف از جلائلِ نظراتِ تربیتِ نیّرِ اعظم) این کسر را (که هزاران فتح درضمنِ آن چهره‌گشا ست) عُنوانِ ایّامِ نوروزي و دیباچهٔ فرّخي و فیروزي دانسته مبدءِ تاریخِ گرامي را از نوروزِ آینده اعتبار نمودند[۳] - و مدارِ حساب بر ماه و سالِ شمسیٔ حقیقي نهادند - و حضرتِ شاهنشاهي خود بدولت و اقبال بالقای ربّاني این تاریخِ گرامي را تاریخ الٰهي موسوم ساختند - و دبیرانِ سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مُثبَت و مرقوم گردانیدند - و اسامیِ ماههای این تاریخ را همان اسامیٔ شهورِ مشهورهٔ فارسي معتبر داشتند - و بلقبِ الٰهي مزیّن[۴] گردانیدند - چون فروردین ماهِ الٰهي - و اردي بهشت ماهِ الٰهي - و نامهای ایّام نیز همان سي نامِ متعارفِ فارسي گذاشتند بدین ترتیب • آرمز (آرمزد) • بهمن • اردي‌بهشت • شهریور •

---

(۲) نسخهٔ [ز] مطوي (۳) نسخهٔ [ب] فرمودند (۴) در [بعضی نسخه] مذیل •

دلیلیست برین که سعادت موروثی قرین حال کمالات ذاتي باشد - خانهٔ نهم دلو - بعلم و دين و سفر منسوب است - و عطارد (که صاحب طالع است) آنجاست - و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضهٔ انوار دانش میکند - و مخبراست از صدق تفکّر در امور دین و دولت - و اصابت تدبیر در باب سفر - و موافقت آن بتقويت دولت * شعر *

شاهي که بعقل ذوفنون خوانيمش * در راه خدای رهنمون خوانيمش

هرچند که سایهٔ خدایند شهان * او نور خدا ست سایه چون خوانيمش

خانهٔ دهم حوت (که آنرا وتد عاشر خوانند) خانهٔ سلطنت و امّهات است - نیّر اعظم و زهره و مرّیخ آنجاست - همیشه ایّام سلطنت بعیش بگذرد - و اسباب ابّهت و شوکت صاحب طالع روزافزون باشد - و امّهات عالي‌درجات بدولت او بمراد رسند - خانهٔ یازدهم حمل منتسب برجا و امدقاست - بیت الشّرف نیّر اعظم افتاده - و قمر سریع السّیر زایدالنّور آنجاست - هر امید (که بخاطر اقدس رسد) بزودي و بهبودي برآید - و دوستان بوسیلهٔ این دولت عظمی کامروا شوند - خانهٔ دوازدهم ثور است - و آن خانهٔ اعدا ست - از کواکب خالي افتاده - و مرّیخ از دهم ناظر - دشمنان دین و دولت بصمصام بهرامي خون‌آشام شوند - نیّر اصغر در حمل (که خانهٔ شرف نیّر اعظم است افتاده - و اکابر این فن تصریح کرده‌اند که در زایچهٔ جلوس اختیار قمر (که واسطهٔ افاضهٔ انوار است از اجرام علوي بر اجسام سفلي) در حمل باید - و این بس معتبر داشته اند و نیّر اعظم بمشتري اتّصال دارد - و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته - و خانهٔ طالع هوائیست (۲) و اینها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و برمزید عظمت و شوکت پادشاهي میکنند وسهم السّعادة قوي‌حال است - چه در اسد (که خانهٔ نیّر اعظم است) تحقّق دارد - و صاحب او در عاشر آمده - و مشتري (که دلیل صدق بیعت است) در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاعد است - روز بروز امور ملکي و مهمّات سلطنت در ترقّي و تزاید باشد و بعضی از بیت الطّالع خانهٔ قمر مستقیم الطاوع آمده - و عطارد با قمر نظر دوستي دارد - و این‌همه دلائل ساطعه است برگشایش کار بطریق بهبود - و افزایش دولت به نیل مقصود - و شرح لطائف این زایچه و بدائع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست - دقائق شناسان جداول آسماني و درجات دانان صفائح سطرلاب داني بزیج فکرت و تقویم فطنت میدانند که از زمانی [که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده - و انتظام عالم ناسوت (که لبّ لباب آفرینش است) باهتمام اجرام تعلّق گرفته] اینچنین ساعتی بزرگ بزرگي بخش (که چندین سعادت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هوای است *

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهي

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده - اوّل آنکه در وتد عاشر (که بیت السّلطنت است) نیّر اعظم افاضهٔ نور مي‌نماید - و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت ملاحِ خانهٔ عاشر است - و آنگاه چنین ملاحے که بقدوم آن نگارندهٔ گیتي شده باشد و امام ابو المحامد غزنوي (که از اکابرِ اربابِ تنجیم است) فرموده که روا ست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند - تا وتدِ عاشر اسد افتد که خانهٔ نیّرِ اعظم است - و المنّة لله که اینجا نیّرِ اعظم خود در بیتِ عاشر ناشرِ انوارِ سعادت و اقبال آمده • شعر •

شاهے که مرادبخشِ امّید بود • رخشنده دلش به نورِ جاوید بود
چون پرتوِ او جهان نسازد روشن • آنرا که مربّی چو خورشید بود

خانهٔ دوم (که خانهٔ مال است) سرطان اتّفاق افتاده - و نیّرِ اصغر (که صاحبِ خانه است) در خانهٔ یازدهم (که خانهٔ امید است) فوق‌الارض وقوع یافته - دلالت کند برآنکه مقالید خزاین و کُنوزِ عالم بےسابقهٔ منّت بدستِ گنجورِ اقبالِ او درآید - خانهٔ سیوم (که تعلّق بخویش و پیوند دارد) اسد است - و صاحبِ او نیّرِ اعظم در وتدِ عاشر - جمیع اقربا مامورِ احکامِ سلطاني و محکومِ اوامرِ شاهنشاهي باشند - خانهٔ چهارم سنبله (که آنرا وتد الارض خوانند - و منسوب است بعواقبِ امور و املاک) و صاحبِ او در نهم (که بیت السّفر است) دلیل شده بر حسنِ عاقبت و ثباتِ ممالکِ محروسه - خانهٔ پنجم میزان است (که خانهٔ فرزند و عشرت و هدیه است) و صاحبِ او زهره در حوت (که برجِ شرفِ اوست) دلالت کرده برآنکه فرزندانِ سعادت پیوند بعطوفت و شفقتِ پادشاهي قرین باشند - و در سایهٔ دولت و کنفِ عنایت تربیت یابند و اقداحِ افراحِ انجمنِ سرور بزلالِ انفصال لبالب باشند - و قوافلِ هدایا از چهار رُکنِ عالم برآستانِ دولت او بار گشایند - خانهٔ ششم عقرب (که خانهٔ عبید و خدم و امراض است) و صاحبِ او مریخ در خانهٔ سلطنت واقع شده - علامت است بر اعتدالِ مزاجِ سعادت امتزاج - و بر بسیاريِ غلامانِ وفادار - و خدمتکارانِ جان‌سپار - مشتري اگرچه در قوس است امّا بحسبِ تسویةالبیوت بخانهٔ ششم نثارِ سعادتِ جاوید میکند - خانهٔ هفتم قوس وتدِ غاري(٢)ست نظیرِ طالع - و آن خانهٔ اعدا ست - چون بحسبِ تسویة البیوت از کوکبِ سعد خالي‌ست بر مقهوريِ اعدای دولت ابدقرین دلیلے‌ست قوي - خانهٔ هشتم جدي است متعلّق بمواریث - و صاحبِ خانه در یازدهم

---

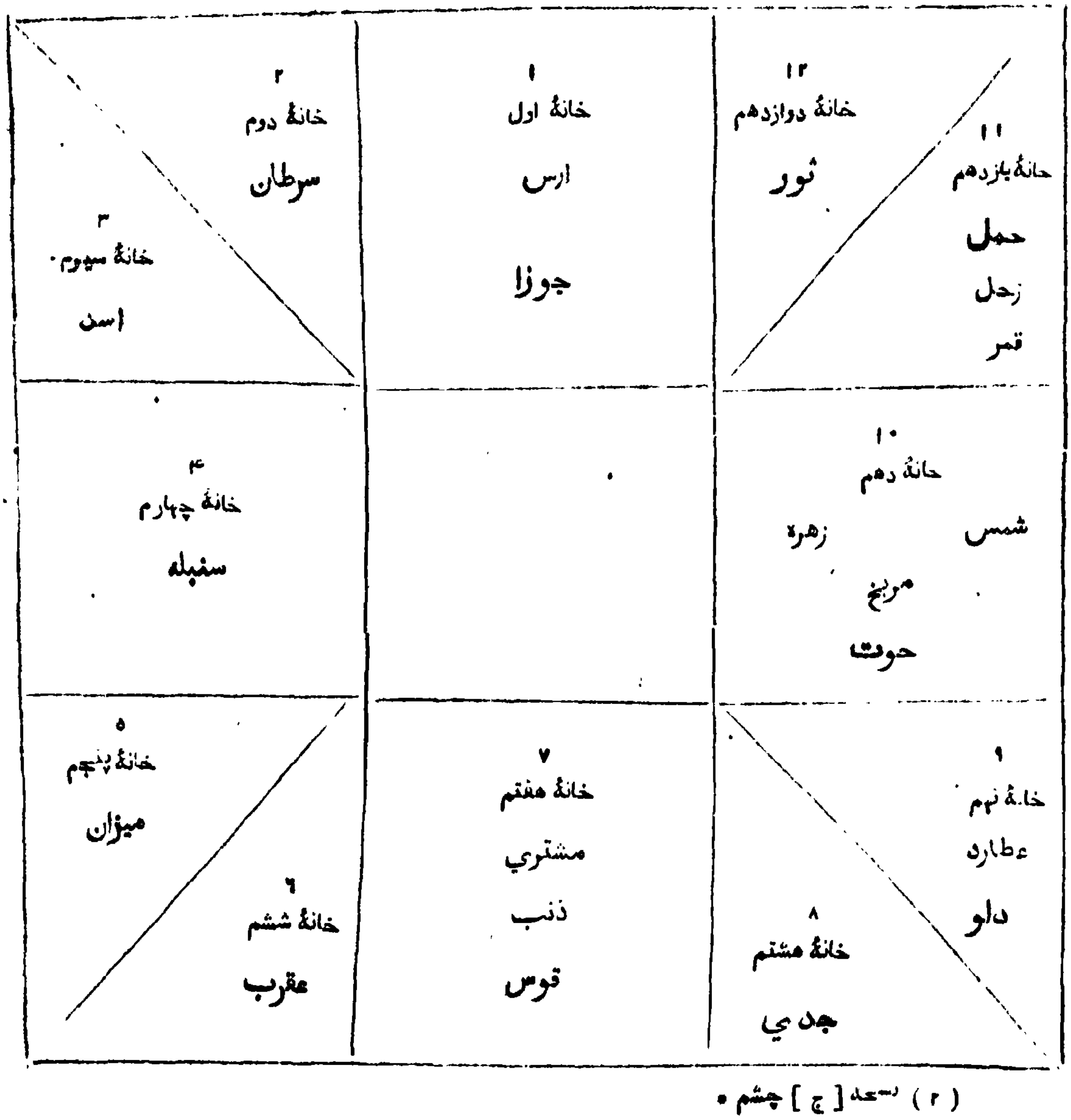
(٢) در [بعضے نسخه] عاري •

تصویر زایچهٔ طالع جلوس سعادت پیوند حضرت ظل‌اللهی

صورتِ زایچهٔ طالعِ جلوسِ اقدس نقش پذیرِ پرگارِ صدق و رقم‌آرای خامهٔ سداد ساختن از لوازمِ وقت است - تا بینادان را مستوجبِ مزیدِ روشنائي گردد ، و کوتاه بینان را چشمِ دوربین بدست افتد - بلکه مُرده درونان را جان بخشد - و جان‌داران را جانِ[۲] جهان‌بینی کرامت فرماید

• شعر •

زایچهٔ طالعِ شاهي ست این • جدولِ اسرارِ الٰهي ست این
لایحهٔ دولت و لوحِ مراد • فذلکهٔ دانش و فهرستِ داد
کوکبهٔ کوکبِ عزّ و علاست • کون و مکان را بسعادت ملاست
دیده برین لوحِ ازل بازکن • بردو جهان تابه ابد نازکن



(۲) نسخه [ج] چشم •

جهان (که آهوی دام‌جستهٔ شهرشکاران این بیشه است) صید دولت او شده لغنی اشعار برآورد که
• شعر •

طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش • کس چون گمان برد که شکار مسخّرم

اقبال (که سپهسالار قهرمان سلطنت است) شکرگویان تعداد نعمت نمود • شعر •

کز خاک بر گرفتهٔ خاقان اعظمم • بر آسمان کشیدهٔ دارای اکبرم

در حضرتش بظاهر و باطن مکرّمم • وز دولتش بصورت و معنی توانگرم

از فیض اوست این همه سیراب گلشنم • و ز بزم اوست این همه لب‌ریز ساغرم

دولت (که رنگ‌آمیز صورتخانهٔ گیتی ست) بر سر یکرنگی آمده زبان برگشاد که • شعر •

رخسار من ز خال دورنگی منزّه است • الماس ابیضم من و یاقوت احمرم

باغ فریب چشم ملک نقش مفرشم • عطر دماغ روح قدس دود مجمرم

تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش • مدحت‌سرای تخت و دعاگوی افسرم

آسمان منطقهٔ مرصّع نجوم برمیان بسته رقص‌کنان آواز برداشت که • شعر •

دارم نطاق چاکری و طوق بندگی • درحضرتش مباد جزاین زیب و زیورم

فتح است بر جنود مخالف صف مرا • کز خیل بندگان خدیو مظفّرم

سعادت (که هواخواه دولتخانهٔ سلطانی‌ست) عرض حال کرد که • شعر •

هر بامداد قبلهٔ من آستان اوست • کز شوق آفتاب شرف رو به خاورم

آید مگر کلید عنایت بجیب من • بر آستانه سلسله برپای چون درم

جمیع سران و سرداران و سپه کشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر بآن والا دودمان بیعت کردند - و پیمان هواخواهی موکّد بایمان الٰهی ساختند اعتضاد دولت قاهرهٔ بیرام خان خانخانان به التفات اشرف وکیل السّلطنت شد - و حلّ و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی‌درایت و کف کافی‌کفایت او تفویض یافت و دیگر آمرای مملکت‌آرائی و سایر بزرگان سلسلهٔ چغتائی (چه ازان جماعت که بشرف بساط بوس حضور استسعاد داشتند - و چه ازان سپه‌کشان که در اطراف و اکناف بضبط ولایت و فتح ممالک تعیّن بودند) هر یک بیش از فراخور حالت و استعداد بعنایت پادشاهی خاص (۲) شده به تربیت خاص اختصاص یافت •

---

(۲) نسخهٔ [ا] مباهی •

اقبال سربلندي گرفت - و درجات رفعت بمحامد و معالي ارجمندي يافت • شعر •

ایزد کنون بفرقِ خدیوِ جهان نهاد • بارے که پیش ازین بسرِ آسمان نهاد

آنرا که در نهاد بود قوّتے چنین • بارِ دو کون بر سرِ او مي‌توان نهاد

شاهِ جهان که بارِ جهان برسرش رسید • بنهاد بار برسر و منّت بجان نهاد

هرچند خطیب بصورت پایه پایه فرود مي‌آمد امّا در معني مرتبه مرتبه بلند میشد - چون زبانِ خطیب بالقابِ اقدس سامعه‌افروز شد و بنامِ اشرفِ اعلیٰ گوهرریز گشت گلبانگِ دعا از چپ و راست برخاست - و نوای تسلیم و رضا بے کم و کاست برآمد - پیرایه بندانِ کارخانهٔ سلطنت خلعتِ زرّین بر دوشِ خطیب انداخته خطیب را در زر گرفتند - و گنجینه دارانِ بارگاهِ خلافت از یمین و یسار گوهرافشاني و زرپاشي کردند • شعر •

زیکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت • گهر طبق طبق و زر سپر سپر میریخت

همان روز طغرای فرمان روائي بالقابِ حضرتِ شاهنشاهي رفعت یافت - و منشورِ کشورگشائي بخاتمِ دولتِ آن خدیوِ جهان[۲] زینت گرفت - و تمامِ آنروزِ جهان افروز (که في الحقیقت نوروزِ بهارِ دین و دولت بود) سکّهٔ سلطنت در دارالضّربِ اقبال بنامِ اشرف مسکوک شد و اقسامِ نقود بمعیارِ عدلِ او کمال یافت • رباعي •

چون سکّه بنامِ شاه پیراسته شد • در چشمِ ستاره قدرِ مه کاسته شد

دینار بسرخ روئي افروخته گشت • درهـــم بسفید روئي آراسته شد

زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامنِ امیدِ روزگار ریختند - و نفس نفس گنجینهای انعام در کنارِ آرزوی عالم افشاندند - صدای نفیرِ شوق و سرور تازه شد - و کوسِ عیش و شادي بلندآوازه گشت - سلطنت طرحِ اقامت انداخت - خلافت بقرارگاهِ سلامت رسید - تختِ مربّع نشینِ انجمن رفعت شد - تاج بسر بلندی جاوید سرافرازي یافت - نگین بطغرای جلال رسید. چترِ سایهٔ دولت بر آفاق گسترد - لوا طرازِ نورِ علیٰ نور یافت - کوکبه را گوی مراد درخمِ چوگان آمد - تیغ در خلوت‌گاهِ نیام آرام گرفت - خنجر از تردّد آسود - کمان از کشاکشِ روزگار نجات دید تیر از جگردوزیِ اعدا فارغ نشست - عقلِ بلند مقام (که بسر بلندي از آسمان گذشته) به خطیبِ منبرِ سلطنت گفت • شعر •

دارم خطابِ خطبه سرائیِ مدحتش • پست و بلند ساخته اندیشه منبرم

شایسته بے بها گهرم گنجِ شاه را • لیکن نه گوهرے که بگیرند در زرم

---

(۲) نسخهٔ [ب] زمان •

و حدایقِ ازهارِ خلافتِ الٰهي بنازگي شگفتن گرفت - ماه جبههٔ تیار بسجدهٔ شکر مي برد و بکفّ الخضیب نور مي‌چید - قطب دو دیدهٔ فرقدان را بمیلِ زرّین شعاع سرمهٔ سفید میکشید مهندسانِ رصد بند و مجسطي گشایانِ فلک پیوند (که باُصطرلابِ دانش راصدِ کواکبِ دولت بودند) اختراعِ زائچهٔ جهانباني از صحایفِ زیجِ آسماني نمودند - لاجرم بتائید الطافِ ذوالجلال و اتّفاقِ جنودِ دولت و اقبال • مصرعه • بساعتي که برو آسمان سجود کند • در میدگاهِ خطّهٔ دلگشای کلانور • مصرعه • که باد قبلهٔ اقبالِ دهر در هر دور • جشني عالي و مجلسي والا (که غیرت افزای انجمنِ افلاک تواند بود) ترتیب دادند • مثنوي •

دل افروز جشني شد آراسته • درون و برون هر دو پیراسته
نمودند در پیشِ این سبز کاخ • بساطي چو میدانِ همّت فراخ
سرا پرده هاي مکلّل کلاه • کشیدند بر پردهٔ جشنگاه
کران تا کران فرشِ آن سرزمین • پرندِ خطا بود و دیبای چین
زبس سایبانهای زرّینه تار • هوا بود چون پردهٔ زرنگار
فلک را گرفتند در زرّ ناب • که خوش نیست درجشن نیلي‌نقاب
زبس نکهتِ بزم میرفت دور • فلک نافهٔ مشک بود از بخور
بزرگانِ درگاه برخاستند • عروسانه تختي بر آراستند
که دوشیزهٔ سلطنت را به نقد • بشاهِ جوان بخت بندند عقد
دو عالم بیکجا فراهم کنند • به پیوندِ جاوید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز • که ای تخت با بختِ دولت بناز
شهي میکند برسرِ تخت جای • که خواهد شدن تخت ازو دیرپای
کسي مي‌نشیند بر اورنگِ جاه • که خواهد باو بخت[۲] بردن پناه

آنگاه در ساعتِ فیض‌اشاعت (یعني قریبِ نصف النّهارِ جمعه - بروبت دوم و بامرِ اوسط سیوم ربیع‌الثّاني سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سیومِ قمري - دهمِ اسفندارمذ ماهِ جلالي سالِ (۴۷۷) چهار صد و هفتاد و هفتم - پانزدهمِ تیر ماهِ قدیمي یزدجردي سالِ (۹۲۵) نهصد و بیست و پنجم چهاردهمِ شباط ماهِ رومي سالِ (۱۸۶۷) یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم) آن والاَدودمانِ عالي خاندان خلعتِ زرّین در بر و تاجِ مشکین برسر بدولت و سعادت بر تختِ سلطنت و اورنگِ خلافت نشست - و آوازِ مبارکبادي از شش جهت برخاست - منبرِ آسمان‌منظر بخُطبهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] تخت •

ف جهان (که بدست قدمان مقام ایستاده اند) هم [illegible] [illegible] و از عنایت او تصویب رای بر دارند • نظم •

همین نه جانور از دین و داد تاجوران • بامن و عیش گراید بزیب و فر گردد
بنو بهار عدالت دمد ز سنگ گیاه • گیاه لعل شود لعل بارور گردد
فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین • که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد

[چون ذاتِ مقدّسِ این نونهالِ چمنِ اقبال مصداقِ این مفاخر ومعالي بود - واستحقاقِ این منصبِ عالي داشت - وتباشیرِ دولت و سعادت از آغازِ طلوعِ صبحِ ولادتِ او مي‌تافت - و روایح مشکبارِ جهان‌آرائي از عنفوانِ صغرِ او بمشامِ ادراکِ عارفانِ انفس و آفاق میرسید - و شکوهِ جهانباني از لوحِ پیشانيِ او مي‌درخشید - و فروغِ جهانگیري از نظرِ دوربینِ او به بلندي مي‌شتافت و آثارِ تخت نشیني از طرزِ نشستِ او پیدا بود - و رقومِ خاتمِ فرمان روائي از خطوطِ دستِ او خوانده مي‌شد - و زمانے (که افلاک در چندین ادوار انتظارِ آن مي‌بردند) رسیده - و دورے (که انجم در چندین قرانات فرصتِ آن مي جستند) ظهور یافت] انتظام بخشانِ سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند - و نوید رسانانِ سَکَنهٔ زمین و آسمان به پیامِ امن و امان زبانِ حال بر گشادند • نظم •

کای گهرِ بخت بنازم ترا • دورِ شهنشاهیِ عالم ترا
گوشِ فلک باز پیِ کوسِ تست • تختِ هواخواهِ قدم‌بوسِ تست
بر سرِ دل تاجِ شرافت تراست • خطبهٔ خود خوان که خلافت تراست

درهنگامیکه سلطانِ چهار بالشِ گردون به برجِ سعادتِ حوت رسیده نظرِ عالي به بیت الشّرف انداخته بود [نه تختِ چهار پایهٔ حمل را به جلوسِ سعادت منوّر سازد - و غبار آلودگانِ خطّهٔ خاک را بفیضِ عام تازه و تر گرداند - بر تختگاهِ چمن سایبانهای اشجار سایه افگن شوند - و خسروِ گل با تاجِ صد برگي مرصّع به لعل و یاقوت بر سریرِ زمرّدین جلوس فرماید - و مرغانِ خوش‌آواز چون خطیبانِ جلوسِ پادشاهي (طیلسانِ شهپر بر دوش - و پوستینِ قاقم در آغوش) بر منبرِ صدپایهٔ چوبین خُطبهٔ شوق بلند کنند - سرو و صنوبر (که ایستادگانِ پیشگاهِ ادب اند) سر بتعظیم فرود آورند - و شمشاد و عرعر (که کهن پیرانِ آرزومند اند) به برگ و نوای جواني رسند - بزرگانِ شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشند - و خردانِ لاله و نسرین از شگفتگي در پیراهن نگنجند - آوازهٔ کوسِ رعد بر تارکِ فیلانِ غلغله در هفت اقلیم اندازد - و صیتِ گوهر افشاني نو بهار صلای عام بچهار رکنِ عالم در دهد] نسایمِ فیوضاتِ ازلي از مهبِّ عنایت آغازِ وزیدن نهاد

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسلهٔ انتظامِ کارگاهِ آفرینش (که مظاهرِ حقیقت نمای شهود - و شواهدِ قدرتِ واجب‌الوجود است) وابسته بفرمان‌روائی بزرگ‌نهادے باید که بارِ عالم و عالمیان را ببازوی تائید الٰهی برسر تواندگرفت - و کارِ جهان و جهانیان را بنیروی کمالِ آگاهی سامان و سرانجام تواندنمود - شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبالِ او تابد - و بارقهٔ ابهّت از لوحهٔ احوالِ او فروغ دهد[۲] - شاهینِ ترازوی عدالت ببازوی ریاستِ او استقامت یابد - و آئینِ چارسوی سلطنت بدستیاریِ فکر و رویّتِ[۳] او رونق و بها پذیرد - زرهای ذاب (نه نقدِ خزانهٔ آسمان است) بسکّهٔ عدلِ او کامل‌عیار برآید - و گوهرهای شب‌چراغ (که صیقل‌زدهٔ مهرهٔ انجم است) بتاجِ دولتِ او سربلندی بیند - چهارچمنِ خلافت از جویبارِ شمشیرِ او آب خورد - و شش‌جهتِ مملکت از ماهچهٔ لوای او تاب گیرد - طنطنهٔ کوسِ نهیبش غریوِ حوادثِ روزگارِ ستیزه‌انگیز را به پستی برد و کوکبهٔ سپاهِ شکوهش عرصهٔ گردآلودِ جهانِ تاریک را مشعله بخشد - گردِ فتنه را بآبِ تیغِ جهانگشای بنشاند - و برقِ حادثه را بسحابِ چترِ گردون‌سای منطفی سازد - پیش‌طاقِ درگاهش قطب نمای بادیه‌گردانِ آرزو گردد - و بارگاهِ آستانش قبله‌گاهِ زمین‌بوسِ گردن‌کشانِ پیشگاهِ نخوت شود - همّتش بر آبادیِ خراب‌آبادِ دلها مقصور بود - و طبیعتش بر جمعیّتِ شهرستانِ جانها مجبول و مفطور باشد - محبّتش در نهانخانهٔ ضمیرِ خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاهِ زبانِ صغار و کبار آرام کند - بلکه صـ[illegible]ـب نبات (که جلوه نمایانِ مقامِ ثبات اند) از چشمه سارِ افضالِ او سرسبز و سیراب گردند - و ا[illegible] نسیمِ بهارستانِ افاضهٔ او نشو و نما یابند

---

(۲) نسخهٔ [ز] یابد

(۳) نسخهٔ [ا] درایت ٭

* فهرست دفتر دوم از اکبرنامه *

- مهر تابانِ نکته داني - ماهِ رخشانِ سخن راني - افصح اللّسان - اوضح البيان و منفّف رائق - الصّاحب اے اي‌کف - لازالت اثمارُ احسانه لامعه - و انوار اشفاقه ساطعه ناطقه جاريه - و اخبار افادته ساريه) نعم البدل آمدند • شعر •

اگر نو روزِ عالم رفت برباد • گلِ صد برگِ سوري را بقا باد

للّه تعالى اگر زمانهٔ غدّار چندے مهلت دهد - و طالعِ بيدار اندکے مساعدت نمايد در تصحيح و تحقيقِ دفترِ سيوم نيز جست و جوی بے‌تغافل - و تکاپوی بے‌تکاهل - بکار برد - و در تنقيح و تدقيقِ آن بهزار اهتمام پی خواهم نشرد - و التّوفيق من اللّه الجليل حسبي و نعم الوکيل •

اللّهيف الاثيم - عبد الرّحيم •

کواکب بر افلاکِ دین پروری • جواهر زرهای دانشوری
به بینش به پیغمبران همقدم • به نیکی ملقّب بخیر الامم

امّا بعد الحمد للّه و المنّة که بحسن توفیقِ یزدانِ پاک - و نیک تائیدِ خالقِ انجم و افلاک موعود بود - بر روی وفا جلوه‌گری نمود - و آنچه منظور بود - از حضیضِ اختفا مقصود برروی امّید خندید - مطلوب از نهانخانهٔ قوّت بجلوه‌گاهِ فعل رسید - .

این نامهٔ گرامی - از مصنّفاتِ شیخ ابوالفضل علّامی بمساعدتِ همان ده نسخه دیباجهٔ اوّلین دفتر بالتّفصیل شرح داده شد) باضافهٔ نسخهٔ دیگر که بنسخهٔ ک مر حسنِ اختتام پذیرفت - و این عروسِ معنی ازطبع لباسِ نو در بر گرفت •

پوشیده نماند که ابتدای طبعِ این دفتر بعهدِ مسٹر بلخمن صاحب بود - امّا بوقلمونِ آن جناب را بوش ازین فرصت نداد - و پیش از اختتامش بساطِ حیات در نوردِ و تفصیلِ این سانحهٔ عبرت بخش آنکه برواقفانِ حقائقِ اسرارِ این جهانِ بے ثبات - و م دقائقِ رموزِ این عالمِ مزخرفات - مبرهن است که این خمخانهٔ هوش ربا را حکمِ خانه‌ ست علی الدّوام دران یکے رحلِ اقامت اندازد - و دیگرے رخت بملکِ عدم کشد - و این طلسم حیرت افزا را شبهِ بستانے - که مدام دران گلے علمِ خوبی افرازد - و دیگرے پژمریده. بخاک نی صنم‌خانهٔ دلفریب چون گویم بلکه تماشا گاهےست - که یکے ساعتے چند نظّاره کرده بیرون خر گرے بصد شوق و تمنّا اندرون آید - و مصداقِ این مقال حالِ مجوّزِ طبع ساختنِ این کتا ناب والا قباب مسٹر بلخمن صاحب است - که در ترقیا علم و هنر چه چه ترقّیها . بر - و در ترویجِ علوم و فنون چه چه آئینها ابداع فرمو ...تام نیافته بود به رختِ هستی بربستند - و این سه شتافتند - و در ایشیاٹک سوسائیٹی (که جنابِ ممدوح را دران حکوم معلّی القاب (صاحبِ معالی و مفاخر - خداوندِ مناقب و مآثر - دانش آموزان - گلِ گلزارِ معانی - لعلِ بے بهاے کانِ سخن دانی برجِ بالغ نظری - ماهرِ علومِ عقلی و نقلی - مسٹر هورن ... افاضته - و دامت ایّام افادته) جانشین گشتند •

گرگل از باغِ جهان رخت‌ش بکتمان درکشید • لا

و در مدرسهٔ عالیه (که اصلِ حکومتِ جنابِ متوفّی (صاحبِ اخلاقِ سنجیده - خداوندِ اطوارِ پسندیده -

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد ...

...ابی جهان ستایش - و رسای زمان نیایش - مر آرایندهٔ عرشِ احدیّت - و پیرایندهٔ کرسیِ
...ت راست - که دربارگاهِ لاهوت سوای او حاکمی علی‌الاتّفاق نیست - و در کارگاهِ ناسوت ورای او
علی الاطلاق نه - عالمِ تقدیس بوئی از چمنِ ربوبیّتِ او ست - جهانِ تنزیه کوئی از شاهراهِ
...تِ او - نعیم سایهٔ از نورِ مهرِ او ست - جحیم شعلهٔ از نارِ قهرِ او - انبیا و صالحین مظاهرِ
...تِ او یند - اشقیا و طاغین مصادرِ غضب و سورتِ او - اگر آفتاب است مشعله دارِ طریقِ
...تِ او ست - و اگر ماهتاب است آئینه‌دارِ طلعتِ محمدتِ او - اوست که یکی را از ذروهٔ منزلتِ
...یضِ مذلّت فرود آرد - و دیگری را از اسفلِ السّافلینِ ذلّت و هوان - باعلیِ علّیّینِ رفعتِ
... بر دارد • • نظم •

کریمی که جاندار و بیجان همه • ز فضلش گرانبارِ احسان همه
حکیمی که کنهش را بفکر راه نی • ز اسرارِ حکمش کس آگاه نی

...د نا محدود بر سالارِ قوافلِ قدسیان - مدارِ جهان و جهانیان - افضل الهداةِ سالکانِ
...الک ... الی ... معرفت - مجمعِ حسناتِ روحانی - منبعِ کمالا...
...چینِ توحیدش همگی ساکنانِ زمین و آسمان - ...

...روان - خوانی ست که از الوانِ اطعمهٔ حقیقت معمور - مناره‌ست
...بت ازان پر نور - از یک نگاهِ مهرش هزاران گنهکاران را نویدِ مغفرت
...ا شیاطین را وعیدِ وبال و نکال برسد • • نظم •

...بده دری • ز فضلِ هدایت رسیده بری
...ان • بعصمت فزون گشت بر قدسیان

...که شجراتِ بابرگ و باراند از بوستانِ رشاد - و درجاتِ
...رام المومنین - خلفاء راشدین - که افرازندهٔ الویهٔ دینِ
• نظم •

BIBLIOTHECA INDICA:

A

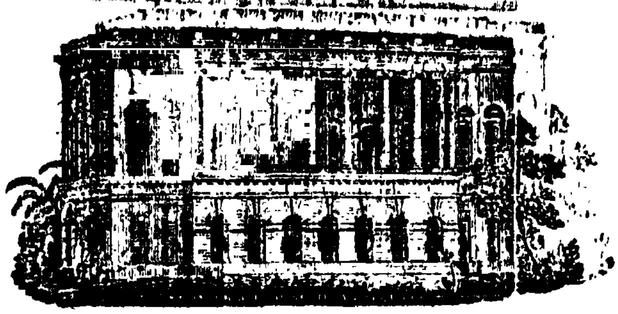
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, Nos. 431, 432.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBARAK I 'ALLÁMI.

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS IV,

Page 288-393

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1879.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

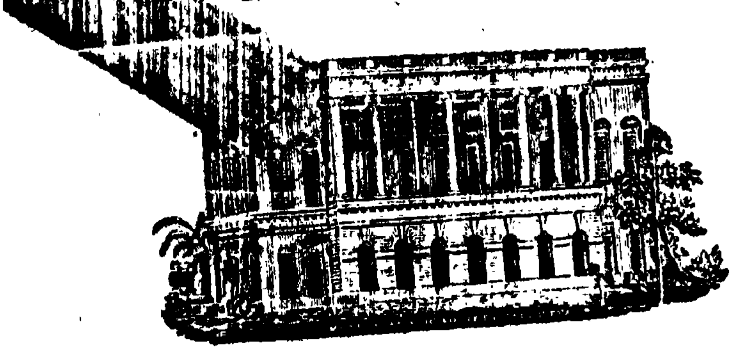
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, Nos. 411, 412



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

PROFESSOF CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II.. 'CICULUS III.

Page 192-287

CALCUTTA:

PRINTED B · ROUSE, AT THE BAI T MI

1878.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

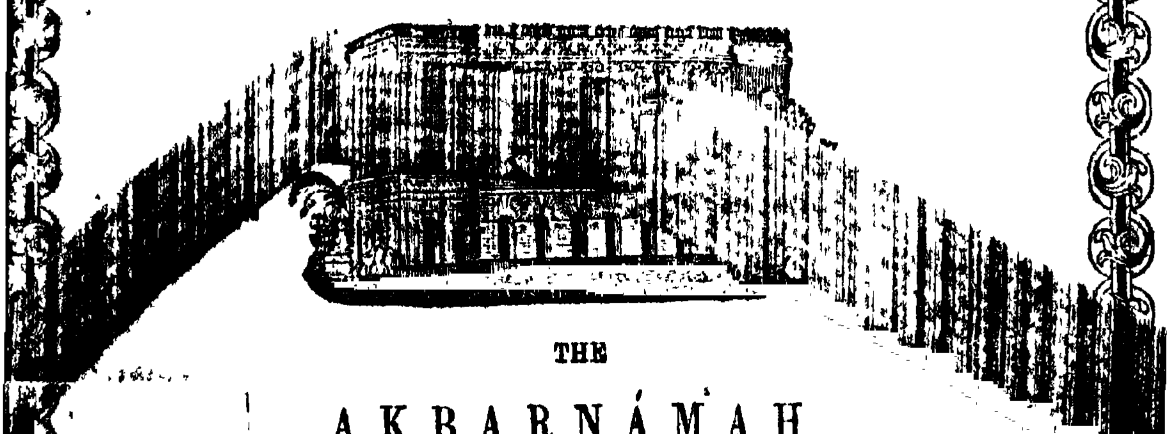
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 379 AND 380.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS II.

Page 96—191 (Started from Page 192)

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1877.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 379 AND 380.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS II.

Page 96—191 (Started from Page 192)

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1877.

THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MI'.

VOL. II

'ENGAL.

CALCUTTA:
PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS, AND PUBLISHED ... HE
ASIATIC SOCIETY, NO. 57, PARK STREET.
1879.